فرهنگ صفات

بایدها و نبایدهای اخلاقی

عباس اسماعیلی یزدی

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ صفات (اخلاقی)

نویسنده:

عباس اسماعیلی یزدی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ صفات (اخلاقی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : اسماعیلی یزدی، عباس، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ صفات/ عباس اسماعیلی یزدی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۶۸۳ ص.

شابک : ۴۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۹۹-۳

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : عنوان روی جلد: فرهنگ صفات: بایدها و نبایدهای اخلاقی.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : فرهنگ صفات: بایدها و نبایدهای اخلاقی.

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۸ /الف۵ف۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۴۴۱۳

ص:۱

اشاره

سخن ناشر

رهبران آسمانی و پیشوایان معصوم که خود از عالی ترین سجایای اخلاقی و برترین کریمه هایب انسانی برخوردار بوده اند و در حمایت و هدایت افراد جامعه و ارشاد گمشدگانِ راه فضیلت، مرتفع ترین قله های بی قراری و اهتمام را فتح نموده اند، با گوهرهای ناب همچون «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللَّهِ» جامع ترین و زیباترین برنامه های انسان سازی را فرا راه مردم قرار داده، همواره و در همه حال آنان را به خلق های نیک و صفات متعالی فرا خوانده اند.

امید می رود رساله حاضر – که در راستای ابلاغ و تبیین فرازهایی از این فراخوان مبارک تهیه شده – گامی به سوی این هدف مقدّس بوده و نشر آن که با عنایت تولیت محترم مسجد مقدس جمکران توسط این انتشارات – که اعتلای مکتب اخلاقی اسلامِ ناب محمّدی و علوی را سر لوحه برنامه های خود قرار داده – زمینه توجه خاص و رضایت حضرت بقیه اللَّه الاعظم أرواحنا فداه را فراهم آورد. إن شاء اللَّه

مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص:۹

نگاهی به جهان

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سپاس بیکران بر آفریدگار حکیم، درود فراوان بر صاحب اخلاق عظیم و سلام بی پایان بر پیشوایان اخلاق و دین.

بشر در آستانه قرن بیست و یکم در حالی گام های به ظاهر استوار خود را بر پهن دشت گیتی نهاده که به مدد استعداد ژرف و به برکت استمداد از نیروهای شگفت انگیز نهفته در طبیعت، توانسته است تا حدود زیادی زنجیرهای گران جهل نسبت به عالم خارج از وجود خویش را از هم گسسته، و دروازه های دانش و تمدّن و تکنیک را - که دستیابی به آن از آرزوهای دیرینه او بوده است - بگشاید. اینک او از یک سو پای بر عرصه فضای بی کرانه بسیار شگفت انگیزی دارد که مردان دانش، نبوغ های خارق العاده و جستجوگران عرصه های علم و فن آوری را مات و مبهوت ساخته است، از سوی دیگر در عمیق ترین اقیانوس های جهان به کند و کاو و جستجو پرداخته، و در برابر دیده ها و نادیده های حیرت انگیز آن به نظاره ایستاده است.

از یک سو با دستیابی به دانش هسته ای، دل کوچک ترین ذرّات ماده را شکافته و به عظیم ترین نیروهای موجود در آن پی برده است، از سوی دیگر به مدد کشف قوانین حاکم بر طبیعت، از بزرگ ترین و دور دست ترین کهکشان های آسمان بلند خبر می دهد. مسافت های بسیار دور را در کم ترین زمان در می نوردد. از دورترین نقاط گیتی، کوچک ترین حرکت مشکوک دشمن را ارزیابی می کند. قلّه های قدرت را یکی پس از دیگری فتح می نماید. حجاب های بی خبری را از جهان پیرامون

ص:۱۱

خود می زداید، و به مدد توان علمی حیرت آور خود با جای جای زمین در ارتباط است.

امّا اسـفا و صد افسوس که بر فراز رفیع ترین قلّه های قدرت و توانایی تا چه اندازه در برابر امیال و خواسته های ناروای خویش ناتوان! و در اوج ارتقای علمی و آگاهی از ناشـناخته های طبیعت تا چه حـدّ از خود و مکنونات شـگفت انگیز نهاد خویش بی خبر! و در عصـر جنبش اطلاع رسانی و دوران جهش و شـکوفائی ارتباطات تا چه مقـدار نسـبت به هم نوعان خویش بیگانه! و سر انجام در کنار آن همه پیشـرفت های حیرت انگیز مادی، علیرغم بیانیه های زیبا، اطلاعیه های جذّاب، قطعنامه های تحسـین برانگیز و بلندگوهای پرهیاهوی جمعیت ها، مؤسّـسات و سازمان های به اصـطلاح مدافع آزادی، دموکراسـی و حقوق بشـر، تا کجا از حق و حقیقت، آزادی و آزاد اندیشـی، فضیلت و بزرگواری، عدالت خواهی و نوع دوستی، و همدلی و خدمت گزاری به دور است!

اسـفا که بشر امروز در حالی که چنگال های نکوهیده ترین صفات حیوانی گریبان نفس و روح او را می فشارد، و زشت ترین گرایش هـای نفسـانی، وبال جان و خرد او گشـته است، به جای آنکه در جهت دستیابی به ارزش های والای انسانی، حقایق و فضـیلت هـای متعـالی، صـفات کریمه و اخلاـق بزرگوارانه گام برداشـته و از رذائل اخلاقی، خصـلت های نکوهیـده و صـفات ناپسـند بگریزد، به گردهمـایی، سـخنرانی، برپـایی کنفرانس و در نهایت، صـدور بیانیه و انتشار گزارش کار بسـنده کرده، و از سرنوشت شومی که مشعل فضیلت، کرامت انسانی و حیات معنوی او را به شدّت مورد تهدید قرار داده، سخت غافل است!

حرکت در جهت ارتقـای دانش، پیشـرفت تکنولـوژی، کشف رمز و رموز جهـان هسـتی، و تلاـش همه جـانبه جهت حـلّ انبوه مجهولات، و پاسخ به پرسش های فراوان بشر، امری است اجتناب ناپذیر و پشتوانه عظیم آن حسّ کنجکاوی و

انگیزه کمال جویی انسانی است، لیکن خلاصه کردن تلاش های شبانه روزی و فعالیت های زندگی به این امر، و به موازات آن روگردانی از ارزش های اصیل معنوی و پشت پا زدن به کمالات اخلاقی و فضایل انسانی، نه تنها نتیجه ای معقول و حاصلی مقبول به بار نمی آورد، بلکه قلب ها را پیوسته تیره تر، مشعل کرامت انسانی را روز به روز کم فروغ تر، و در نهایت، اصول و موازینی را که حیات سالم انسانی مستلزم آن است به طور کلّی پایمال خواهد ساخت.

فضایل اخلاقی از ارزش های فطری، همیشگی و ابدی است و به هیچ وجه نباید آن ها را در زمره امور قرار دادی و اعتباری به حساب آورد. حیات انسانی و فضیلت های معنوی، لازم و ملزوم یکدیگرند. انسان منهای ارزش های اخلاقی، انسان نیست، و تلاش در زمینه دستیابی به دانش و تکنولوژی بدون فعالیت در جهت اعتلای معنوی، حرکت تکاملی و پیشرفت و ترقی محسوب نمی گردد.

بسنده کردن به اعمال ظاهری و سهل انگاشتن کمالات نفسانی که متأسفانه به شکل یک سنّت مقبول همگانی دامن گیر خاص و عام گشته و امّت اسلامی را به صورت یک جامعه قشری و بی خاصیت مبدّل ساخته است نیز به مثابه پایمال نمودن اهداف والای صاحبان شریعت، و محرومیت ابدی از دستیابی به امری است که انسان برای آن خلق گردیده است.

و از آنجا که مرتفع ساختن پرده های تاریک کفر از صفحه قلب و زدودن زنگارهای سیاه شرک از لوح سینه، و ارتقاء معرفت دینی و اعتلای روحی و رشد معنوی، و نیل به مقامات عالی انسانی جز در سایه تطهیر باطن از رذائل اخلاقی و پاک سازی نفس از صفات ناپسند میسّر نمی گردد، پیامبران الهی و رهبران آسمانی و پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره کوشیده اند پیروان خود را از زشتی های درون و گرایش های نکوهیده آگاه ساخته، و آنان را از خلق های ناپسند و صفات حیوانی پاک سازند و به اخلاق نیک و ارزش های پسندیده متصف گردانند تا موانع

برخورداری از مزایای حیات انسانی از وجود آنان مرتفع گشته و زمینه بهره مندی از جوار قرب و ضیافت گاه خلوت انس برای آنان فراهم گردد.

به لطف حضرت پروردگار و عنایت ویژه پرچمدار فضیلت و آموزگار بزرگواری، مهدی صاحب زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - نجات بخش انسان ها، سوّمین بخش از سلسله بحث های تربیت و اخلاق با عنوان «فرهنگ صفات» در اختیار دوست داران این مباحث قرار می گیرد و از اینکه به عللی مدتی طولانی در چاپ آن تأخیر افتاد پوزش می طلبم و از دوستانی که ما را در ارائه این بضاعت اندک یاری نموده اند خصوصاً از سرور گرامی، فاضل ارجمند جناب آقای ناصر غفراللهی بی نهایت سپاسگزارم.

۱۵ شعبان ۱۴۲۸ قمری

عباس اسماعیلی یزدی

ص:۱۴

بخش اوّل:فضیلت های اخلاقی و صفات عالی انسانی

فضیلت های اخلاقی و صفات عالی انسانی

ص:۱۵

اوج گیری استوانه های ماندگار روحانی در آسمانِ معرفت و معنویت، پیشرفت های چشمگیر شخصیت های بزرگ انسانی در عرصه هـای گونـاگون معنوی و مـادی، و پیروزی هـای درخشـان چهره های ممتاز اجتماعی در زمینه های مختلف زنـدگی به برکت عزم و اراده پولادین، و مرهون انگیزه قوی و همّت بلند آنان بوده است.

ص:۱۶

الف) درآمدی بر مباحث اخلاقی و ارزشهای متعالی

۱ – نقش فضایل اخلاقی وصفات برجسته انسانی

فضیلت های اخلاقی و خلق های ناپسند از دیر زمان مورد عنایت اندیشمندان، عالمان و مربیان اخلاق بوده و نقش و تأثیر آن ها در زندگی و شکل دادن به جوامع انسانی از مباحث علمی و فلسفی بسیار مهمی است که توجّه دانشمندان امور تربیتی را همواره به خود جلب می کرده است.

بی تردید سعادت و خوشبختی حقیقی و دستیابی به کمالات شایسته انسانی بدون برخورداری از ارزش های اخلاقی و صفات متعالی برای آدمی میسّر نمی گردد. خلق های نیک و خوی های پسندیده ضمن آنکه زمینه رشد روحی و تعالی معنوی را برای انسان فراهم می آورد، وی را به رعایت ادب، پاسداری از حقوق دیگران و احترام متقابل فراخوانده، به مهرورزی، نوع دوستی و محبت صادقانه ترغیب می نماید.

تخلّق به اخلاق نیک زندگی را از گرمی و نشاط واقعی برخوردار ساخته، و روحیه همزیستی و وظیفه شناسی، پیوند برادری و دوستی، و احساس همدلی و همدردی را در آدمی استحکام می بخشد و زمینه امنیت، رفاه، آسایش و حیات شایسته انسانی را برای او فراهم می آورد.

مکارم اخلاق نشانه بزرگواری و کرامت انسانی است و ریشه در نهاد و فطرت آدمی دارد. به همین جهت از چنان جذابیتی برخوردار است که حتی کسانی را که

ص:۱۷

خود از اخلاق کریمه بی بهره انـد، هنگام مشاهـده سـجایای انسانی و صـفات نیکوی افراد با فضـیلت، ناخودآگاه به تحسـین و تمجید آنان فراخوانده، و احساس خرسندی را در آنان جلوه گر می سازد.

اخلاـق بزرگوارانه و ارزش های انسانی، تمایلات عالی را از قوّه و اسـتعداد به فعلیت در می آورد. بنـدهای خودپرستی و امیال حیوانی را گسسـته، تمایلات و خواسته های نفسانی را بر جای خود می نشاند. دگر دوستی و حسّ فداکاری را در نهاد انسانی شکوفا ساخته، تعالی معنوی و کمال روحانی را به ارمغان می آورد.

پیامبران الهی - که خود بالاترین مرتبه از مکارم اخلاق و سجایای انسانی را دارا بوده اند - برای رهنمون ساختن جوامع بشری به ارزش هـای والاـی انسـانی، به فرمـان خداونـد بزرگ، پـایه های خُلق های بزرگوارانه را با ارائه الگوهای واقعی به مردم پی ریزی کرده و بـا دعوت پیروان خویش به مکـارم اخلاـق و صـفات برجسـته انسانی، آنان را با منش های پسـندیده و خلق های نیک تربیت نموده اند.

امام صادق علیه السلام به عبد اللّه بن بکیر فرموده اند:

«إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كانَ عاقِلًا فَهِماً فَقِيهاً حَلِيماً مُدارِياً صَبُوراً صَدُوقاً وَفِياً.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَـلَّ خَصَّ الْأَنْبِياءَ بِمَكارِمِ الْأَخْلاقِ، فَمَنْ كانَت فِيهِ فَلْيَحْمَـدِ اللَّهَ عَلى ذلِكَ وَ مَنْ لَمْ تكُنْ فِيهِ فَلْيَتضَـرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لْيَسْأَلْهُ إِياها.

قالَ: قُلْت: جُعِلْت فِداكَ وَ ما هُنَّ ؟ قالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقَناعَهُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَياءُ وَ السَّخاءُ وَ الشَّجاعَهُ وَ الْغَيرَهُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَداءُ الْأَمانَه».(۱)

«ما کسی را که عاقل، فهمیده، دین شناس، خویشتن دار، سازگار، شکیبا،

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۴۶، باب مکارم، ح ۳

راست گو و باوفا باشد، دوست داریم.

به راستی خدای بزرگ پیامبران را به خلق های بزرگوارانه مخصوص گردانید، پس هر کس آن ها را دارا باشد، باید خدا را سپاس گزارد، و هر کس از آن ها برخوردار نباشد، باید به درگاه الهی تضرّع کند و آن ها را از جنابش درخواست نماید.

عبد اللّٰه گوید: عرض کردم: قربانت گردم، آن صفات چیست؟ پاسخ دادند: ورع و باز داشتن خویش از گناه، قناعت، شکیبایی، سپاسگزاری، بردباری، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکی کردن، راست گویی و امانت داری است».

در زمان خلافت عمر شخصی یهودی که دارای فصاحت کلام بود نزد وی آمد و گفت: مرا از اخلاق پیامبرتان آگاه ساز. عمر گفت: خواسته ات را از بلال جویا شو که او در این باره از من آگاه تر است.

بلال او را به حضور فاطمه علیها السلام فرستاد. حضرت فاطمه علیها السلام نیز وی را به سوی حضرت علی علیه السلام هدایت فرمود.

هنگامی که آن شخص سؤال خود را از آن بزرگوار پرسید، حضرتش فرمودند:

«صِفْ لِی مَتاعَ الدُّنْیا حَتی أَصِفَ لَکَ أَخْلاقَهُ.»

«تو متاع دنیا را برای من توصیف کن تا من اخلاق پیامبر را برایت وصف نمایم.»

آن مرد گفت: این کار برای من امکان پذیر نیست. امام علیه السلام فرمودند:

«عَجَزْت عَنْ وَصْفِ الدُّنْیا وَ شَهِدَ اللّٰهُ عَلی قِلَّتِهِ حَیثُ قالَ: « قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ » (۱)فَکَیفَ أَصِفُ أَخْلاقَ النَّبی ّ وَ قَدْ شَهِدَ اللّٰهُ بِأَنَّهُ عَظِیمٌ

۱- ۲. سوره نساء، آیه ۷۷

حَیثُ قالَ: « إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ » (۱)».

«تو بر توصیف دنیا – که خداوند بر ناچیز بودن آن شهادت داده و فرموده: «متاع دنیا اندک و ناچیز است» – ناتوانی، پس چگونه من اخلاق پیامبر را – که خداوند بزرگ به عظمت آن شهادت داده و فرموده: «تو دارای اخلاقی عظیم هستی» – وصف نمایم؟».(۲)

در حدیث مشهوری که شیعه و سنّی آن را از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نقل کرده اند، مقصد اصلی و انگیزه نهایی بعثت حضرتش تکمیل مکارم اخلاق معرّفی شده است:

«إِنَّما بُعِثْت لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الْأَخْلاقِ.».(۳)

«تنها برای تکمیل مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی مبعوث گردیده ام.».

ابوبصیر گوید: روزی امام صادق علیه السلام فرمودند:

«آیا شما را آگاه نسازم از چیزی که خداوند بزرگ هیچ عملی را بدون آن قبول نمی کند؟ عرض کردم: چرا؛ فرمودند:

(آن چیز عبارت است از) اینکه معبودی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست، و اقرار به آنچه خدا امر کرده و اعتراف به ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما – یعنی خصوص ائمه – و تسلیم در برابر آنان و ورع و پرهیزگاری و اجتهاد و تلاش (در راه خدا) و آرامش و طمأنینه و انتظار قائم (عجّل اللّه فرجه).

۱– ۳. سوره قلم، آیه ۴
۲– ۴. تفسیر مفاتیح الغیب {معروف به تفسیر کبیر} از فخر الدین رازی، ج ۳۲، ص ۲۲۲
۳– ۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳ سوره قلم ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، باب ۶ از جهاد نفس، ح ۱ ؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷ و ج ۱۱، ص ۴۲۰، ح ۳۱۹۶۹

سپس فرمودند:

برای ما دولت و حکومتی است که هرگاه بخواهد آن را فراهم می آورد.

آنگاه فرمودند:

«مَنْ سَرَّ أَنْ یكُونَ مِنْ أَصْحابِ الْقائِمِ فَلْینْتَظِرْ وَ لْیعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الْأَخْلاقِ...»

«هر کس دوست دارد که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، در انتظار (آن بزرگوار) به سِر برد و به ورع و اخلاق های نیکو روی آورد.»(۱)

بلی، حتی انتظار فرج که از برترین اعمال زمان غیبت شمرده شده بدون کسب فضایل و اخلاق بزرگوارانه میسّر نخواهد بود. همچنان که معارف حقّه و علوم الهیه نیز جز در پرتو تخلّق به اخلاق کریمه و پسندیده حاصل نمی گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لَیسَ الْعِلْمُ فِی السَّماءِ فَینْزِلُ إِلَیكُمْ وَ لا فِی تخُومِ الْأَرْضِ فَیخْرُجُ لَكُمْ وَ لكِنَّ الْعِلْمَ مَجْبُولٌ فِی قُلُوبِكُمْ، تَأَدَّبُوا بِآدابِ الرَّوْحانِیینَ [وَ تخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ الصِّدِّیقِینَ (۲)] یظْهَرْ لَكُمْ.»(۳)

«علم (حقیقی) نه در آسمان است که بر شما نازل گردد و نه در دل زمین که برایتان بیرون آید، بلکه علم در قلب ها و باطن شما عجین گردیده است. به آداب و روش روحانیون روی آورده، متأدّب گردید [و به اخلاق صدّیقین متخلّق شوید تا] برای شما ظاهر گردد.»

روشن است که کمال حقیقی برای آدمی با به دست آوردن یک یا چند صفت

ص:۲۱

۱- ۶. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰، ح ۵۰

۲- ۷. جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۵۱۳، از حضرت عیسی علیه السلام

۳- ۸. قره العیون مرحوم فیض کاشانی،، ص ۴۳۹

نیک حاصل نمی گردد؛ بلکه همچنان که اولیای دین می کوشیدند تا فضیلت های اخلاقی و ارزش های متعالی را در حدّ امکان به طور جامع در نهاد انسان ها احیا نمایند، لازم است با کمال همت بکوشیم تا خلق های نیک و محاسن پسندیده را به طور فراگیر در درون خود رشد داده، و ضمن پرهیز از هر گونه یک سو نگری - برای پیش گیری از بروز خطرات و انحرافات و فاصله نگرفتن از فرهنگ ناب مکتب و راه و روش اولیای دین، با رعایت همه جانبه دستورات دینی که مهم ترین وظیفه انسانی و تضمین کننده صحت و سلامت برنامه های اخلاقی است - از اهتمام ورزیدن به امور عبادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و سایر زمینه های اسلامی غفلت نورزیم.

محمد بن ابی عمیر (که از محدثان بزرگ و مشهور و از اصحاب اجماع است) به شغل بزّازی اشتغال داشت (و با آنکه دارای تمکّن مالی بود بر اثر پیش آمدهایی) اموالش از دست رفت و دستش از مال دنیا تهی گشت. (در عین حال) از شخصی ده هزار درهم طلب داشت. فرد بدهکار (که از جریان وی با خبر شد) خانه مسکونی خویش را به ده هزار درهم فروخت و با پول آن روانه منزل ابن ابی عمیر شد... پول ها را تسلیم وی کرد و گفت: این مبلغی است که از شما بر ذمه من بوده است.

ابن ابی عمیر پرسید: آیا از کسی ارث برده ای؟ پاسخ داد: نه، سؤال کرد: آیا کسی به تو بخشیده است؟ جواب داد: نه، آیا ملکی یا متاعی فروخته ای؟ خیر! فرمود: از چه راهی به دست آورده ای؟ عرض کرد: خانه مسکونی ام را برای ادای دین خود فروخته ام.

ابن ابی عمیر فرمود: ذَرِیح مُحاربی از امام صادق علیه السلام برایم حدیث نمود که حضرتش فرمودند:

«لا یخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالدَّینِ.»

ص:۲۲

«شخص بدهکار به جهت ادای دین از منزل مسکونی اش رانده نمی شود.»

آنگاه فرمود: سوگند به خدا - با آنکه هم اکنون حتی به یک درهم آن احتیاج دارم، امّا - این پول ها را نمی گیرم. آن ها را بازگردان که به آن حاجتی نیست و درهمی از آن را به ملک خویش داخل نمی کنم.(۱)

البته باید توجّه داشت که دسترسی به محاسن اخلاقی و خوی های نیک، کم و بیش برای عموم کسانی که در این زمینه فعالیت می کنند امکان پذیر است، لیکن نیل به مکارم اخلاق و خلق های کریمه به سادگی میسر نمی گردد. زیرا گرچه مکارم اخلاق نیز مانند سایر خلق های نیک ریشه در فطرت داشته و در نهاد انسان موجود است و از خارج از وجود آدمی حاصل نمی گردد، لیکن در مراحل اولیه بسیار ضعیف بوده و بر خلاف غرایز طبیعی که خود به خود بروز می کند، جز با پرورش صحیح، تربیت مداوم و تلاش همیشگی، از رشد کافی برخوردار نمی گردد. از اینرو تنها نفوس افراد برجسته به برکت مجاهدت های خستگی ناپذیر، راز و نیاز شبانه روزی به درگاه پروردگار متعال، و توسلات پیوسته به ساحت پیشوایان معصوم علیهم السلام به آن نایل می گردد.

۱- ۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۱، باب ۱۱ از دین و قرض، ح ۵

۲ – مراحل زندگی

از نظر گروهی از دانشمندان امور تربیتی و روان شناسان، زندگی انسان دارای سه مرحله کاملاً متمایز از یکدیگر است:

زندگی حیوانی

ویژگی مهمّ این مرحله که دوران طفولیت را در بر می گیرد، حکومت بی قید و شرط غرایز است. کودک به سبب بهره مند نبودن از عقل کافی، و فاقد بودن شرط تکلیف، و عدم برخورداری از مزایای تربیت، دارای رفتاری حیوانی بوده و ضمن پیروی بی چون و چرا از غرایز، مانند حیوان آزادانه از تمایلات طبیعی خود تبعیت می نماید. به همین جهت حق طلبی، فضیلت خواهی، عدالت دوستی و انصاف در زندگی او مفهوم نداشته، پیوسته مجذوب خواهش های نفسانی و پیرو غرایز خویش است، بلکه نیک و بد و صلاح و فساد نیز در بسیاری از موارد برای او قابل تشخیص نمی باشد.

زندگی اجتماعی

در این مرحله که مربوط به دوران بلوغ و جوانی است، تمایلات حیوانی تا حدودی تعدیل گشته و شخصیت انسانی بروز می کند. به همین جهت آن را «مرحله انسانی» نام نهاده و برخی به «دوره من» از آن یاد کرده اند.

تمدّن اجتماعی و روح انسانیت به عنوان اصلی ترین شاخص در این مرحله ایجاب می کند که شهروندان جوامع بشری با تفکّر و تدبیر، رفتار و گفتار خود را با مقررات دینی و قوانین اجتماعی منطبق ساخته، به تربیت صحیح غرایز و تمایلات طبیعی خود بپردازند تا از این طریق ضمن ارضای خواهش های نفسانی در محدوده اخلاق و قانون، زمینه رشد و تعالی و تخلّق به صفات انسانی و اخلاق

ص:۲۴

بزرگوارانه را برای خویش فراهم سازند.

با این همه، نوجوانان و جوانان با پشت سر گذاردن دوران کودکی به اقتضای کشش های نفسانی، دوست دارند غرایز حیوانی و شهوات نفسانی خویش را آزادانه ارضا نموده و خواسته های خود را به دل خواه برآورده سازند. به علاوه فقدان آموزش های بیدار کننده نیز آتش بی توجّهی به فضایل اخلاقی و ملکات انسانی را دامن زده، آن ها را بیش از پیش از پاسخ صحیح به مقتضای مرحله انسانی دور می سازد.

امّا این امر نه تنها با روح انسانیت و تعالی و تکامل سازگار نمی باشد بلکه با زندگی اجتماعی و تمدّن بشری نیز سر سازگاری ندارد. زیرا رها ساختن بی قید و شرط گرایش های طبیعی و خواسته های نفسانی به منزله نادیده گرفتن حقوق اعضای جامعه بوده و امنیت را که اساسی ترین رکن زندگی اجتماعی است به مخاطره انداخته، و در نهایت به هرج و مرج می انجامد، و می دانیم که سلامت و خوشبختی جامعه در گرو امنیت جان و عرض و مال، و مصونیت از تجاوز و دستبرد این و آن در پرتو حاکمیت حقّ و فضیلت و قانون می باشد.

حیات انسانی

در این دوره که عالی ترین مرحله از مراحل زندگی است و از آن به «مرحله ملکوتی» یاد گردیده، و برخی آن را به نام «دوره مَن برتر» خوانده اند، افراد جامعه در پرتو تعالیم دینی و تلاش مربیان شایسته، ضمن دستیابی به فضیلت های انسانی و صفات نیک، حصارهای تمایلات فردی و خودپرستی را درهم شکسته، چرخش بر محور نیازهای جمعی را بر خواسته های شخصی بر می گزینند، و می کوشند تا تمایلات عالی انسانی را در ضمیر خود بارور ساخته، زمینه تعالی معنوی، تکامل روحی، تخلّق به مکارم اخلاق و نیل به کرامت نفس انسانی را در وجود خویش هموار سازند.

ص:۲۵

توجّه به فضیلت های روحانی و رعایت معیارهای اخلاقی از سوی آنان نه با انگیزه سودجویی و نه به خاطر جلب اعتماد دیگران و محبوب ساختن خویش در میان مردم، بلکه صرفاً به سبب وظیفه شناسی و به منظور ادای تکلیف صورت می گیرد. آری، آنان انسان های برتر، شاگردان برگزیده مکتب انبیا و عالی ترین تربیت یافتگان پیشوایان معصوم علیهم السلام هستند.(۱)

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«عَلَیکُمْ بِمَکارِمِ الْأَخْلاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَنِی بِها وَ إِنَّ مِنْ مَکارِمِ الْأَخْلاقِ: أَنْ یعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ یعْطِی مَنْ حَرَمَهُ وَ یصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ أَنْ یعُودَ مَنْ لا یعُودُهُ.».(۲)

«بر شما باد به روی آوردن به مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی، چه آنکه خدای بزرگ مرا برای آن ها مبعوث فرمود، به راستی از اخلاق بزرگوارانه آن است که انسان از کسی که به او ستم کرده بگذرد، به کسی

۱- ۱۰. هانری برگسن» دانشمند خدا شناس غربی اخلاق را به دو قسم تقسیم کرده ومعتقد است: یک قسم اخلاق، اخلاقی است که طبیعت به فشار برای مصالح عمومی و حفظ هیأت اجتماعی ایجاب می کند. قسم دیگر ؛ اخلاقی است که نفوس قدسیه بر حسب جاذبه ای که از عالم بالا می رسد ایجاد می کنند، و این امری است الهی و محض ترقّی، و هم برای فرد و هم برای هیأت اجتماعی کمال محسوب می گردد. قسم اوّل اخلاق سُکونی است و قسم دوّم اخلاق حرکتی است. اوّلی را می توان به عبارت درآورد ولی دوّمی بیان حقیقتش دشوار است و چون همه کس راه اتصالی به باطن دارد، از نفوس صاحبان باطن فیض می پذیرد، و پس از آن اخلاق از آنان به دیگران افاضه می شود. {ر.ك: سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۲۸۷، انتشارات زوّار}

۲- ۱۱. مستدرك الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۱، باب ۶ از جهاد نفس، ح ۱۵ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۶۴، باب ۵۵، ح ۱۰

که او را محروم ساخته عطا کند، به آنکه از او بریده بپیوندد، و از شخصی که او را عیادت نمی کند عیادت نماید».

امیر مؤمنان علیه السلام به فرزند بزرگوار خود می فرمایند:

«به راستی خـدای بزرگ محاسن اخلاق را وسـیله پیونـد بین خود و بندگانش قرار داده، از اینرو لازم است به خلق و خویی که به خدا پیوند دارد دست یابید».(۱)

۱- ۱۲. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۶۵، ح ۱۱

۳ – راه تحصیل فضایل و صفات عالی انسانی

عالی انسانی(۱)

در میان راه کارها و برنامه های مختلفی که از سوی عالمان دینی و دانشمندان اخلاقی برای دستیابی به صفات نیک و مکارم اخلاق ارائه گردیده، تضرّع، راز و نیاز مداوم، و درخواست بی امان از پروردگار اِنس و جان، و توسّل و توجّه به ساحت اقدس پیشوایان معصوم علیهم السلام را می توان به عنوان کارسازترین، نزدیک ترین و سهل ترین راه وصول به این مقصد اعلا به حساب آورد.(۲)

در عین حال، حرکت در مسیر هدف بزرگ تخلّق به اخلاق کریمه به تناسب اهمیت و ارزشی که از آن برخوردار است، زمینه های مهم و شرایط ارزشمندی را می طلبد که غفلت از آن ها به مثابه نادیده گرفتن اساسی ترین ارکان پی گیری هر مقصد معنوی و هدف متعالی خواهد بود. با اشاره ای گذرا به برخی از شرایط و زمینه های یاد شده بیش از پیش به اهمیت آن ها واقف می گردیم:

دارا بودن عشق و علاقه فراوان

اهداف بزرگ معنوی و مقاصد ارزشمند انسانی متناسب با اهمیت و ارزشی که داراست، نیازمند اشتیاق وافر و شور و شوقی زائد الوصف است تا انسان را در برابر مشکلات و موانع سختی که در مسیر خود با آن ها روبرو است یاری کرده و هر گونه احساس ضعف و ناتوانی را

ص:۲۸

۱– ۱۳. ر.ک: «فرهنگ اخلاق»

۲– ۱۴. حتی در باره شخص اوّل عالم خلقت و صاحب خُلق عظیم نقل شده است که آن بزرگوار پیوسته از خدای متعال چنین درخواست می کردند: «اَللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِی وَ خُلْقِی، اَللَّهُمَّ جَنِّبْنِی مُنْکَرات الْأَخْلاقِ». «بارالها! خِلقت و اخلاق مرا نیکو گردان، خداوندا! مرا از خوی های ناشایسته باز دار.» (المحجّه البیضاء، ج ۴، ص {۱۱۹}

از وی دور سازد. تنها از این طریق است که انسان می تواند در پی گیری مقصد والای خویش سر از پای نشناخته، روزنه های وسوسه، تردید و ناامیدی را مسدود ساخته، و با گذشت از همه کس و همه چیز، جز به مطلوب خود نیندیشد.

برخورداری از هدفی عالی و انگیزه ای مقدّس

تقرّب به درگاه پروردگار متعال و توجّه خالصانه به حضرت حقّ، عالی ترین هدف و پاک ترین انگیزه ای است که سالک را در راه دشوار خود همراهی کرده، از عنایات مخصوص الهی و توجّهات اولیای خداوند بهره مند، و از امنیت و سرعت حرکت به طور کافی و کامل برخوردار می سازد. سالک باید بداند هر قدر از مقصد اعلای خویش فاصله بگیرد و هر اندازه از سطح بلند خلوص نیت تنزّل یابد، به همان نسبت از عنایات ویژه، امنیت راه و سرعت سیر خویش محروم خواهد گشت، و چنانچه به مقاصد دنیوی آلوده گردد، ضمن آنکه سقوط در پرتگاه مهالکِ خطرناک هواهای نفسانی و دنیاپرستی او را تهدید می نماید، آتش قهر الهی و عذاب اخروی نیز در انتظار وی خواهد بود.

تحصیل الگویی شایسته

دینداری و دین مداری بدون چرخش بر محور گفتار و رفتار اسوه های راستین و پیشوایان معصوم که خالق حکیم برای تضمین صحّت دینداری و تحکیم پایه های دین مداری به پیروان مکتب معرّفی فرموده، ممکن نیست. ظرافت، پیچیدگی و دشواری حرکت معنوی و سیر روحانی نیز بر حساسیت این امر بیش از پیش می افزاید.

بر سالک است ضمن آنکه گفتار و رفتار آن بزرگواران را نصب العین خویش قرار می دهد، با بررسی سیره و روش زندگی گران بهای آنان به تقویت اراده و آموختن درس های سازنده اقدام نموده، و احیای فضایل اخلاقی و کمالات

انسانی را در خویشتن از تضمین و اطمینان کافی برخوردار سازد.

همچنین در راستای اطاعت از دستورات امامان معصوم علیهم السلام معاشرت با اساتید آگاه، صالحان راه پیموده، عارفان راستین و عالمان دلسوز که با جهاد نفس و مبارزه با هواهای نفسانی در این مسیر توفیقات بزرگی کسب نموده اند، (۱)

و نیز همنشینی با کسانی که محبّت و علاقه به تحصیل فضایل اخلاقی را در آدمی بر می انگیزند، و مطالعه سیره و ابعاد زندگی علمای سلف را که نقش فوق العاده ای در هموار ساختن راه کمال ایفا می نماید نباید از نظر دور داشت.

تمرین و ممارست صفات کمال و ملکات فاضله تنها از طریق تکرار

ص:۳۰

۱- ۱۵. پیشوای عارفان، صادق آل محمّد صلی الله علیه وآله عارف راستین را این گونه ترسیم می فرمایند: «اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهی قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَهَ عَینٍ لَماتَ شَوْقاً إِلَیهِ. وَ الْعارِفُ أَمِینُ وَدایعِ اللَّهِ وَ کَنْزُ أَسْرارِهِ وَ مَعْدِنُ أَنْوارِهِ وَ دَلِیلُ رَحْمَتِهِ عَلی خَلْقِهِ وَ مَطِیهُ عُلُومِهِ وَ مِیزانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ قَدْ غَنِی عَنِ الْخَلْقِ وَ الْمُرادِ وَ الدُّنْیا، وَ لا مُونِسَ لَهُ سِوَی اللَّهِ وَ لا نُطْقَ وَ لا اِشارَهَ وَ لا نَفَسَ اِلّا بِاللَّهِ [و لِلَّهِ] وَ مِنَ اللَّهِ وَ مَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِی رِیاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَ مِنْ لَطایفِ فَضْلِهِ إِلَیهِ مُتزَوِّدٌ. وَ الْمَعْرِفَهُ أَصْلٌ وَ فَرْعُهُ الْإِیمانِ.» (مصباح الشریعه، ص ۶۴، باب {۹۵} «عارف، جسمش با مردم و قلبش با خداست، اگر به اندازه چشم برهم زدنی قلبش از خداوند غافل شود، از شوق و اشتیاقی که به او دارد جان تهی می کند، {زیرا تحمّل دوری ندارد و تنها در صورت اُنس با او زنده است} عارف، امین ودیعه ها و امانت های الهی، گنجینه اسرار و معدن انوار خداوند، راهنمای خلق به سوی رحمت حقّ، مرکب و حامل علوم خداوندی و میزان فضل و عدل الهی است. او از خَلق و مراد و مطلوب و دنیا بی نیاز است. مونسی جز خدا ندارد. گفتار و اشاره و نَفَسش جز به خدا و برای خدا و از خدا و با خدا نیست و در ریاض قدس خداوندی در حال تردّد، و از لطایف فضل الهی توشه بردار است. معرفت، ریشه و ایمان، شاخه های آن می باشد.»

اعمال مناسب و ممارست و تمرین دائمی در نفس آدمی نقش می بندد. اعمال عبادی و تمرین های روزمره نیز تا زمانی که در اثر تکرار پیوسته به صورت ملکه در نیامده، پرداختن به آن ها با دشواری و مشقّت همراه بوده، فشار زیادی را بر سالک وارد می سازد. نفس سرکش نیز به اقتضای طبیعت، همواره به خواسته های پست و غرایز حیوانی متمایل بوده و نسبت به اراده روحانی جهت کسب فضیلت های انسانی و کمالات معنوی تمکین ندارد.

این همه، ایجاب می کند تا سالک راه حق و پوینده راه کمال با جهادی پی گیر، ریاضت های فشرده شرعی، پایداری و بردباری، تحمّل رنج و زحمت عبادت، و تکرار اعمال صالحه مناسب، در راه هدف مقدس خویش بکوشد و تا رسوخ کامل مکارم اخلاق در نفس و ظهور آن ها به صورت ملکات ثابت در نهاد خود از پای نایستد.

واقع گرایی

واقع گرایی و واقع بینی از ارکان لاـ ینفکّ سیر و سلوک به حساب می آید. سالک باید واقع بینانه به مطالعه قدر و منزلت انسانی خویش بپردازد. با اعتماد به نفس، باور و امید به آینده روشن، سرمایه ها و استعدادهای درونی را باز شناسد. با گزینش راه کارهای صحیح، استفاده کامل از روش های علمی و معنوی، بهره گیری از همه ابزارها و امکانات، درهای موفقیت را بر روی خود گشوده، و روزنه های ناامیدی را مسدود سازد. با واقع بینی، شکیبایی، همّتی بلند، و انگیزه ای صد در صد خالص، موانع و سختی های فراوانی را که در مسیر خود با آن ها رو برو است پشت سر نهاده، و برای اعتلای ایمان و نیل به مقصد اعلای خویش قاطعانه گام بردارد.

نادیده گرفتن جنبه های مثبت، بزرگ نمودن کاستی ها، پندارهای نادرست، گفتارهای ناامید کننده، مانع تراشی های لجاجت آمیز و عدم بهره گیری از

امکانات، ضـمن آنکه با واقع گرایی سازگاری نـدارد، زمینه را نیز برای چیره شـدن حالت ناپسـند منفی گرایی بر آدمی هموار ساخته، روح استقامت و پایداری را تضعیف، و چشم انداز آینده را در برابر انسان و معاشران تاریک می سازد.

در حضور امام سـجّاد علیه السـلام عرض شد: حسن بصـری معتقد است: از کسی که هلاک گردیده شگفتی نیست که چگونه به هلاکت رسیده، بلکه کسی که رستگار گشته، جای تعجّب است که چگونه نجات یافته است!

امام علیه السلام فرمودند: لیکن من می گویم:

«لَیسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجی (کَیفَ نَجی وَ إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَکَ (کَیفَ هَلَکَ) مَعَ سِعَهِ رَحْمَهِ اللّهِ».(1)

«از کسـی که رسـتگار گشته تعجبی نیست که چگونه رستگار گشت، شگفتی تنها از کسی است که با آن همه وسعت رحمت خداوندی چگونه هلاک گردیده است»!

۱- ۱۶. اعلام الوری، ص ۲۵۵ ؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۵۳

ای برادر! موضعی که در گیرودار زندگی بر می گزینی، روشی که اتخاذ می کنی، برنامه ای که در پیش می گیری، و اموری که به آن ها دل می بندی، هر یک به نوعی معرّف شخصیت تو است، زنهار که عزّت معنوی و حیثیت انسانی خویش را به متاع دنیا مفروشی و دنائت و پستی را بر شرافت و بزرگواری ترجیح ندهی...

ص:۳۴

ب) اصول راهبردی

۱ – بلندی همّت

شناخت گرایش های طبیعی و آگاهی از دامنه فعالیت های هر یک از آن ها این امکان را فراهم می آورد که انسان در جریانات روزگار و حوادث تلخ و شیرین زندگی، روش های عالی و سازگار با منش انسانی، و چالش ها و ناهنجاری های اخلاقی را در رفتار، گفتار و افکار خود ریشه یابی کرده، در راستای خودسازی، تهذیب نفس و اصلاح ساختار اخلاقی خویش از آن ها بهره مند گردد.

توسعه دایره دانش اخلاقی و تعمیق معلومات مذکور از طریق تلاش فکری و بهره گیری از تجربه نیز میزان علاقه انسان را نسبت به اهداف انسانی ارتقا می بخشد و او را در راه نیل به مقاصد معنوی و کمالات روحانی از همّت، قدرت، حوصله و استقامت بیشتری برخوردار می سازد.

از سوی دیگر، هنگامی که انسان خود را فاقد چیزی ببیند - خصوصاً اگر آن را در زمره نیازهای اساسی خویش به حساب آورد - چنانچه به واسطه تعلّقات مادی دچار روزمرّگی نگردد و با عقلانیت و تفکّر با آن مواجه گردد، لحظه ای درنگ را برای خود جایز ندانسته، برای به دست آوردن مطلوب خویش سر از پا نخواهد شناخت، و تا زمانی که به مقصد اعلای خود نایل نگشته قرار و آرام ندارد.

در عین حال، علل و اسباب گوناگونی - که حبّ دنیا و تعلّقات مادی را می توان از مهم ترین آن ها به حساب آورد - ممکن است از بروز آثار طبیعی این آگاهی و احساس نیاز جلوگیری کرده، انسان را از پرداختن به اهداف و مقاصد

عالی محروم، و به کارهای پست و جزیی سرگرم سازد.

مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلشَّرَفُ بِالْهِمَمِ الْعالِیهِ لا بِالرِّمَمِ الْبالِیهِ».(۱)

«شرف انسانی (در پرتو تعالی روحی و) به همّت های بلند است، نه (در پرورش جسم و بدن که در پایان) به استخوان های پوسیده و متلاشی شده (مبدّل می گردد)».

همچنین می فرمایند:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ».(۲)

«ارزش آدمی به قدر همّت اوست».

اوج گیری استوانه های ماندگار روحانی در آسمان معرفت و معنویت، پیشرفت های چشمگیر شخصیت های بزرگ انسانی در عرصه های گوناگون معنوی و مادی، و پیروزی های درخشان چهره های ممتاز اجتماعی در زمینه های مختلف زندگی به برکت عزم و اراده پولادین، و مرهون انگیزه قوی و همّت بلند آنان بوده است.

ربیعه بن کعب گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«ای ربیعه! مرا هفت سال خدمت کرده ای، آیا از من حاجتی درخواست نمی کنی؟»

عرض کردم: ای رسول خدا! مرا مهلتی دهید تا فکر کنم. روز بعد که بر آن حضرت وارد شدم، فرمودند:

«ای ربیعه! حاجت خویش را عرضه کن.»

۱- ۱۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۸۷، ف ۱، ح ۲۰۱۴

۲- ۱۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۱۰، ح ۴۴

گفتم: از خدا بخواهید که در بهشت با شما باشم! حضرتش فرمودند:

«چه کسی این خواسته را به تو آموخت؟»

عرض کردم: ای رسول خدا! کسی به من نیاموخت، لیکن با خود فکر کردم که اگر مال دنیا بخواهم تمام می شود، و اگر عمر طولانی و فرزند درخواست نمایم، پایانِ آن مرگ است!

ربیعه گوید: آن جناب لحظه ای سر مبارك را به زیر انداخته، سپس فرمودند:

«خواسته ات را اجابت می کنم ولی مرا با سجده زیاد یاری کن»

بلی،

همّت اگر سلسله جنبان شود

مور تواند که سلیمان شود

همّت بلند دار که با همّت بلند

هر جا روی به توسن گردون سواره ای

ربیعه افزوده است: شنیدم که آن حضرت می فرمودند:

«پس از من فتنه ای بر پا خواهد شد، در آن هنگام ملازم علی بن ابی طالب باشید و او را رها نکنید».(۱)

حتی دارا بودن هدف متعالی اگر با عزم راسخ و همّت بلند همراه نباشد، به آرزویی می ماند که برای دستیابی به آن حرکت و تلاش مناسب صورت نگیرد کسی که همّتش عالی است به امور جزئی نپرداخته، و به طمع منافع دنیای زودگذر خود را آلوده نمی سازد. نه از روی آوردن دنیا شاد می شود و نه از پشت کردن آن محزون می گردد. تحصیل رضای خدا و کسب فضایل انسانی و معرفت در صدر خواسته های او بلکه تنها خواهش و بزرگ ترین آرزوی اوست. در راه رسیدن به محبوب حقیقی سر و جان خویش را فدا می نماید و هرگز از بیم

۱- ۱۹. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۲۶، ضمن ح ۱۰

خطر دست از مطلوب خود بر نمی دارد.

اهل همّت را زناهمواری گردون چه باک؟

سیر انجم را چه غم کاندر زمین چون و چراست؟

شخص زبون و پست همّت در کشاکش زندگی و ناملایمات روزگار، قدرت پایداری ندارد، بسیار زود شکست خورده، و در کمال ذلّت عقب نشینی می کند. چنین فردی طبعاً قادر نیست به مقام رفیع آدمیت و قلّه مرتفع کمال انسانی نایل آید، بلکه به خواسته های کودکانه بسنده کرده، به شغل های پست قانع و از خواسته های ارزشمند پیوسته روی گردان است.

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل است:

«شیوه پیامبر صلی الله علیه وآله چنین بود که اگر کسی از ایشان چیزی درخواست می کرد، چنانچه می خواستند آن را انجام دهند، پاسخ مثبت می دادند، و اگر در صدد انجام آن نبودند سکوت می کردند و هیچ گاه پاسخ منفی نمی دادند».

روزی عربی بر آن حضرت وارد شد و از ایشان چیزی خواست. آن جناب سکوت کردند. و این امر تا سه بار تکرار شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله به آرامی فرمودند: «ای اعرابی! چه می خواهی؟

ما گفتیم اکنون درخواست بهشت می کند. اعرابی گفت: شتری با جهاز و زاد و توشه ای می خواهم! حضرت خواسته او را اجابت فرمودند. سپس (در حالی که گویا از همّت پایین او ناخرسند بودند) فرمودند:

«چقدر بین خواسته اعرابی و درخواست پیر زن اسرائیلی فاصله است؟!

آنگاه فرمودند:

«هنگامی که موسی علیه السلام در مأموریت عبور از دریا به آنجا رسید، چارپایان از رفتن سر باز زدند. آن حضرت متوقّف گشته و عرض کرد:

پروردگارا! سبب این امر چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! تو اینک نزد قبر یوسف هستی، باید نعش آن جناب را از اینجا منتقل سازی.

در آن وقت قبر با زمین برابر شده و اثری از آن ظاهر نبود. از اینرو موسی علیه السلام از قوم خود پرسید: آیا کسی از شما محل قبر یوسف را می داند؟ آنان گفتند: پیر زنی در میان ما هست که شاید از این امر با خبر باشد. آن حضرت از او سؤال فرمود: جای قبر یوسف را می دانی؟ پیر زن پاسخ مثبت داد.

موسی علیه السلام از او خواست که قبر را نشان دهد. امّا او گفت: به خدا قسم تا حاجت مرا بر نیاوری چنین نخواهم کرد! حضرت موسی فرمود: حاجت تو برآورده است. عرض کرد: می خواهم در بهشت هم جوار شما و با شما در یک درجه باشم! آن حضرت فرمود: از من بهشت را درخواست کن. گفت: به خدا قسم تنها هم جواری با شما را خواهانم.

حضرت موسی در فکر بود که ناگهان خداوند به او وحی فرستاد: حاجتش را بپذیر، که این امر چیزی از تو نمی کاهد!

حضرت موسی قبول کرده و پیر زن قبر را به او نشان داد».(۱)

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل است:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش از ظهور اسلام در شهر طائف بر مردی وارد شدند. آن مرد از جنابش بسیار اکرام نمود. هنگامی که آن حضرت به رسالت مبعوث گردیدند، برخی به وی گفتند:... او همان کسی است که در طائف بر تو وارد شد و تو از ایشان پذیرایی کردی.

---

۱ – ۲۰. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۲۶، ضمن ح ۱۰، در برخی روایات نیز آمده است که آن پیر زن نابینا و زمین گیر بود و تقاضای دیگرش این بود که جوانی او باز گردد و این حاجت نیز برآورده گردید. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۲۹، ح ۳۰ و ۳۲ و...

آن مرد به حضور رسول خدا شرفیاب شده، سلام کرد و اسلام آورد. آنگاه... خود را معرّفی نمود، پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله به او خوش آمد گفته و فرمودند: حاجت خود را درخواست کن.

عرض کرد: از شما دویست گوسفند با شبانش می خواهم. آن جناب حاجتش را برآورده و به اصحاب خود فرمودند: چه می شد این مرد از من خواسته پیر زن اسرائیلی را می طلبید؟...».(۱)

ای برادر! موضعی که در گیرودار زندگی بر می گزینی، روشی که اتخاذ می کنی، برنامه ای که در پیش می گیری، و اموری که به آن ها دل می بندی، هر یک به نوعی معرّف شخصیت تو است. زنهار که عزّت معنوی و حیثیت انسانی خویش را به متاع دنیا مفروشی و دنائت و پستی را بر شرافت و بزرگواری ترجیح ندهی، همّت بلند دار و جهت پیمودن مدارج کمال و نیل به مقام رفیع انسانی، از دل بستن به امور پست زودگذر که راه ذلّت و سقوط را هموار می سازد جدّاً بپرهیز.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«مَنْ صَغُرَت هِمَّتهُ بَطَلَت فَضِیلَتهُ».(۲)

«کسی که همّت او اندک باشد، ارزش و فضیلتش از دست می رود».

در روایات آمده است:

«خداوند به یکی از پیامبران خود وحی کرده، فرمود: مردی از پیروانت سه دعای مستجاب دارد. هنگامی که آن مرد از این فضیلت آگاه شد، به خانه رفته و همسرش را از آن با خبر نمود. وی نیز از شوهرش با اصرار درخواست کرد که دعا کند تا او زیباترین زنان باشد!

۱- ۲۱. کافی، ج ۸، {روضه} ص ۱۵۵، ح ۱۴۴ ؛ و در بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۹۲، با اندکی اختلاف از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۲- ۲۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۲۹، ف ۷۷، ح ۳۷۴

به دعای مرد، همسرش بسیار زیبا شد. پادشاهان و جوانان خوش گذران به آن زن مایل شدند. زن نیز به جهت آنکه شوهرش پیر و تهیدست بود به وی رغبتی نداشت و با او تندی می کرد. ملاطفت و نرمی مرد هم اثری نمی بخشید. از اینرو دعا کرد تا زن به صورت سگی درآمد!

فرزندانش گریه زیادی کرده و گفتند: پدر جان! مردم ما را سرزنش می کنند، و از وی خواستند تا دعا کند زن به صورت اوّل باز گردد.

با دعای مرد، همسرش به شکل نخست باز گشت و سه دعای مستجاب همه بر باد رفت»! (۱)

ص:۴۱

۱- ۲۳. بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۲۶ ضمن ح ۱۰

۲ – دور اندیشی

وجود انسان آمیزه ای است از دو جنبه ملکوتی و حیوانی و ترکیبی از دو بُعد روحانی و جسمانی. جنبه روحانی و ملکوتی که از عالم حقیقت و از مبدأ نورانیت است به خیر و فضیلت و کمال و نور فرا می خواند، و بُعد حیوانی و جسمانی که از عالم خاک و سرشت طبیعت است به جهل و خیانت و ظلم و تاریکی سوق داده، و از کمال خواهی، حقیقت طلبی، عدالت و نوع دوستی باز می دارد.

بخش عظیمی از فعالیت های آدمی غریزی و از تمایلات حیوانی تشکیل یافته، و قسمی نیز از عقل و تمایلات عالی انسانی سرچشمه می گیرد. حرکت بر اساس تدبیر، برنامه ریزی مبتنی بر محاسبه و انجام کارها بر پایه آینده نگری که از تعقّل و تفکّر و مطالعه و مصلحت اندیشی سرچشمه می گیرد به انسان اختصاص داشته و حیوانات از آن بی بهره اند. زیرا تلاش و جنب و جوش حیوانات به هدایت تکوینی و صرفاً در چارچوب غرایز و گرایش های طبیعی صورت می گیرد و هیچ یک از کارهای آن ها مبتنی بر تدبیر و از روی محاسبه و فکر نمی باشد.

تدبیر، دوراندیشی، تأمل و بررسی همه جانبه اموری که انسان با آن ها روبرو است، مستلزم فکر سالم و تفکّر عاقلانه است. بهره مند شدن از راهنمایی عقل در گفتار و رفتار و شناخت صحیح نیک از بد با شتابزدگی نمی سازد. زیرا انسان سبک سر به واسطه آنکه در کارها به سرعت تصمیم می گیرد، توفیق تأمّل و فرصت مطالعه را از دست داده، و زمینه استفاده از این نعمت بزرگ الهی را از بین می برد. و همین امر بستر مناسبی برای کج روی ها و ناملایماتی می شود که او را در طول زندگی پیوسته دچار ناکامی و شکست می نماید. از اینرو به جرأت می توان

ص:۴۲

گفت: بسیاری از گرفتاری هایی که انسان در خلال زندگی با آن ها مواجه می گردد، ریشه در شتابزدگی داشته، و از سرپیچی از فرمان عقل - که نتیجه مستقیم پیروی عجولانه از تمایلات غریزی است - سرچشمه می گیرد.

خدای متعال می فرماید:

« وَ يدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيرِ وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً »(۱)

«انسان (در اثر شتابزدگی) بدی را می طلبد همانگونه که خیر و نیکی را فرا می خواند. و انسان همواره شتابنده و عجول بوده است».

لازمه شتاب خارج از حدّ اعتدال در کارها، عدم مطالعه کافی در امور است، و این خود، قدرت شناخت درست خیر از شرّ را از انسان سلب می کند و طبعاً تشخیص خیر واقعی به سادگی برای وی میسّر نخواهد بود. در این میان هوی و هوس و شهوات نفسانی نیز چهره حقیقت را در نظر آدمی دگرگون ساخته و او را به دنبال شرّ و بدی روانه می کند.

پی آمد شوم این مرحله خطرناک، پندار نادرستی است که از واقعیت های اطراف خود برای او به وجود می آید: نیک را بد، و ناستوده را پسندیده به حساب می آورد. در بیراهه گام بر می دارد و گمان می کند به محلّ امن ره می سپارد! در ورطه زشتی ها غوطه ور است، و چنین می پندارد که مسیری افتخارآمیز برگزیده است! و چه بسیارند که از این رهگذر به پرتگاه های هلاکت و گمراهی فرو افتاده اند.

مصونیت از این پی آمد شوم و خطرناک، برخورداری از تمایلات عالی، شکوفا شدن قابلیت های والا، و بهره مندی از مقام بلند انسانی مستلزم تربیت صحیح است که جز از طریق پیروی از راهنمایی عقل و رسول درونی و اطاعت از

۱- ۲۴. سوره إسراء، آیه ۱۱

دستورات پیام آوران بیرونی حاصل نمی گردد. محروم کسی است که از این موهبت گران بها بی بهره بماند، و خسران و زیان ابدی نصیب کسی است که استعدادها و سرمایه های بزرگ بالقوّه درونی را در اثر شتابزدگی از دست داده، ناکامی و شکست را برای خویش جایگزین پیروزی و رستگاری نماید.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِإِجالَهِ الرَّأْی وَ الرَّأْی بِتحْصِینِ الْأَسْرارِ».(۱)

«پیروزی با هوشیاری و مآل اندیشی است، و حزم و دوراندیشی با به کار انداختن اندیشه است، و خردمندی و اندیشه با نهان کردن رازها و نگهداری اسرار امکان پذیر است».

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«اَلْحِلْمُ وَ الْأَناهُ توْأَمانِ ینْتجُهُما عُلُوُّ الْهِمَّهِ».(۲)

«بردباری و شتاب نکردن، (دو مولود) همراه و هم پایه اند که بلندی همّت، آن دو را به ثمر می رساند».

و امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«مردی به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی بفرمایید، آن حضرت فرمودند: اگر توصیه کنم سفارش پذیر هستی؟ و این را سه بار تکرار فرمودند، و در هر نوبت آن مرد پاسخ مثبت می داد.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: به تو سفارش می کنم هرگاه به کاری همّت گماشتی، در عاقبت آن بیندیش، چنانچه آن را صحیح

۱- ۲۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۱۰، ح ۴۵
۲- ۲۶. همان، ص ۱۲۹۷، ح ۴۵۲

و همسو با هدایت یافتی، به دنبال آن برو، و اگر نادرست و باعث گمراهی تشخیص دادی، از انجام آن بپرهیز».(۱)

انسان ها دارای قابلیت های معنوی متفاوت اند، همچنان که تلاش های انسانی آنان نیز یکسان نیست. تربیت اخلاقی، رشد معنوی و تعالی روحی هر فرد، متناسب با استعدادی که از آن برخوردار است و تلاشی که از وی ظاهر می گردد، او را از سایر افراد متمایز می سازد.

مآل اندیشی و رعایت خیر و مصلحت نیز رابطه مستقیمی با تعالی معنوی و رشد عقلی دارد. به هر نسبت که آدمی از جنبه عقلی رشد و تکامل یافته، به همان نسبت در امور خود دقّت کرده و سرانجام کارها و عاقبت برنامه ها را مورد توجّه خویش قرار می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِی الْعَواقِبِ».(۲)

«خردمندترین مردم کسی است که بیش از همه به پایان کارها می اندیشد».

چنین کسی به دنیای فانی و مظاهر زودگذر آن دل نمی بندد و برای رسیدن به جهان پایدار آخرت بیش از هر چیز در اندیشه خود و اصلاح خویشتن است.

هم آن حضرت علیه السلام می فرمایند:

«اَلْحازِمُ مَنْ تَرَکَ الدُّنْیا لِلْآخِرَهِ».(۳)

«دوراندیش (و محتاط) کسی است که دنیا را برای آخرت ترک نماید».

همچنین می فرمایند:

۱- ۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۸۱، باب ۳۳ از جهاد نفس، ح ۱

۲- ۲۸. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۳، ف ۸، ح ۵۴۲

۳- ۲۹. همان، ص ۵۵، ف ۱، ح ۱۵۲۴

«إِنَّ الْحازِمَ مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِجِهادِ نَفْسِهِ فَأَصْلَحَها وَ حَبَسَها عَنْ أَهْوِيتها وَ لَذّاتها فَمَلَكَها وَ إِنَّ لِلْعاقِلِ بِنَفْسِهِ عَنِ الدُّنْيا وَ ما فِيها وَ أَهْلِها شُغْلاً».(۱)

«به راستی فرد دوراندیش کسی است که خود را به پیکار با نفس خویش مشغول گرداند و آن را اصلاح نماید و از آرزوهای پست و لذّت هایش باز دارد و زمامش را به چنگ آورد. مسلّماً خردمند به جای دنیا و اهل دنیا و آنچه در آن است، به خود مشغول می باشد».

ص:۴۶

۱- ۳۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۳۷، ف ۹، ح ۱۹۲

۳ – اخلاص

اشاره

حرکت در مسیر کمال و تلاش در راه نیل به اهداف عالی انسانی آنگاه برای آدمی سودمند و ثمربخش خواهد بود که فعالیت های معنوی و اعمال عبادی وی از ارزش و اعتبار لازم برخوردار باشد.

ارزش و اعتبار مذکور از یک سو از امری نشأت می گیرد که از ناحیه صاحب شریعت صادر گردیده، از سوی دیگر به درستی اجزاء و تمامیت شرایط خود عمل ارتباط می یابد. امّا آنچه که سالک را از مزایای این قدر و اعتبار بهره مند ساخته و رنگ ارزش و نقش اعتبار عمل وی را از استحکام کافی برخوردار می نماید، پاکی نیت و خالی بودن انگیزه او از هرگونه شائبه آلودگی به هواهای نفسانی و دور نگه داشتن عمل از هر نوع رنگ غیر الهی است که از آن به «اخلاص» نام برده اند.

رهایی از عذاب اخروی، اتصاف به صفات عالی انسانی، نیل به قلّه کمال و رسیدن به مقام رفیع قرب در گرو صفای باطن و خلوص نیت، و وابسته به حفظ و حراست تلاش و انگیزه از گرایش های نادرستی است که سمت و سو و جهت حرکت آدمی را از صراط مستقیم و توجّه کامل به حقّ منحرف می سازد.

اخلاص، شرط لا ینفکّ دستیابی به کمالات معنوی و ارزش های انسانی، و زمینه ساز نزول امدادهای غیبی و سرازیر شدن الطاف خاص الهی است. سیر و سلوک بدون اخلاص، تلاش بی حاصل و کِشت بی ثمر است. کسی که طالب کمالات و مکارم اخلاق است و تلاش و عمل او از ناخالصی های تاریک و ظلمانی تطهیر نگشته، عملش باطل، سرمایه گران بهای عمرش تباه، و حاصل زحمات شبانه روزی اش حسرت و ندامتی است که دنیا و آخرت او را بر باد

می دهد.

اخلاص، روح عبادت، میزان صحّت اعمال و شرط اساسی مقبولیت فعالیت های معنوی است. عبادتی که با اخلاص همراه نباشد، کار نیکی که در سایه خلوص نیت صورت نگیرد، و تلاشی که از صفای باطن نشأت نگرفته باشد، مورد پذیرش ساحت اقدس حقّ واقع نمی گردد.

آنچه که به عمل، جلا و مقبولیت، و به نفس، صفا و نورانیت می بخشد، و مایه تعمیق سطح بینش، توسعه افق ادراک و ارتقای رشد معنوی آدمی می گردد، انگیزه پاک، خلوص نیت و اخلاص در گفتار، کردار و همه ابعاد زندگی است.

عبادت به پاره ای اعمال که از آن به «اعمال عبادی» نام می برند خلاصه نمی گردد، بلکه هر عملی که مرضی خداست و به قصد بندگی و اطاعت از فرمان خداوند و تنها برای جلب رضای او انجام پذیرد، عبادت محسوب می شود. از اینرو روح بندگی و عبادت آن است که آدمی خود را بنده تمام عیار خدا بداند و در همه امور زندگی از خواست و رضای مولای خود تبعیت نماید. لازمه بندگی نیز آن است که انسان خود را برای خدا خالص کند و این جز در سایه رها شدن از تمامی بت ها و معبودها میسّر نمی گردد.

ای عزیز! پذیرش بندگی یعنی چیزی را جز کمال مطلق، شایسته توجّه، دلبستگی و پرستش ندانی؛ هر قدمی که در این راه بر می داری به همان نسبت از قید و بند معبودهای اسارت بار پیدا و پنهان دور می شوی، و به هر گامی که از اطاعت حقارت آمیز بت های درون و بیرون دور می گردی به همان اندازه به افتخار بزرگ بندگی نزدیک می شوی، سرمایه گرانقدر عبودیت را کوچک مپندار و گوهر ارزنده و بی مثال بندگی را که از سر لطف به من و تو ارزانی داشته اند، با اطاعت ذلّت بار از زورمداران کور دل قیاس منما و با همه توان در راه پاک ساختن انگیزه و نیت از ناخالصی های درونی تلاش کن!

ص:۴۸

معنای اخلاص

علامه مجلسی می نویسد:

«شیخ بهایی قدس سره در مقام تبیین معنی اخلاص فرموده است: خالص در لغت به چیزی گفته می شود که صاف بوده و به چیز دیگری ممزوج نباشد...»

آنگاه می افزاید:

«اصحاب بینش و اهل دل برای اخلاص تعریف هایی کرده اند که از آن جمله است: پاکیزه نمودن عمل از اینکه برای غیر خدا در آن نصیبی باشد...

برخی نیز گفته اند: اخلاص آن است که انسان (جز خداوند مقصود و مطلوبی را دنبال نکرده و) قصد عوض - نه دنیوی و نه اخروی - نداشته باشد».(۱)

گروهی هم اخلاص را توحید در نیت دانسته اند بدین معنا که محرّک و انگیزه فرد با اخلاص تنها خدا بوده و کردار و گفتار وی از هر گونه شائبه غیر الهی پاک باشد.

از این ها و جز این ها به خوبی روشن می گردد که اخلاص را مراتب و مدارجی است و هر یک از این تعریف ها در واقع بیانگر یکی از آن درجات به حساب می آید. با اشاره ای ولو اندک به پاره ای از مدارج اخلاص، بیش از پیش با مفهوم آن آشنا خواهیم شد:

اخلاص در یک مرحله به این معناست که کارها برای خدا و به خاطر فرمان

۱- ۳۱. مرآه العقول، ج ۷، ص ۸۱

او – جلّ جلاله – صورت می گیرد و ارائه به دیگران، طمع تمجید و تشویق سایرین و ترس از نکوهش و مذمّت این و آن، هیچ یک نقشی در انگیزه انجام امور ندارد. این مرتبه از اخلاص مورد قبول فقهای مکرّم شیعه بوده، و حتی اگر محرّک اصلی انسان در هنگام عمل ترس از جهنّم یا طمع بهشت باشد، موجب اسقاط تکلیف بوده و این درجه از اخلاص برای عامه مردم کافی خواهد بود.

اخلاص در مرحله دیگر که برای همگان میسّر نیست، و دستیابی به آن جز برای کسانی که از خواسته های نفسانی دست شسته، غرق در دریای عظمت الهی و واله و حیران محبّت اویند امکان پذیر نمی باشد. فرد با اخلاص در این مرتبه نه در پی گشایش دنیوی، و نه در انتظار پاداش اخروی عبادت می کند؛ نه ترس از دوزخ او را به این کار ترغیب می نماید، و نه به طمعِ نعمت های بهشتی به عبادت روی می آورد، بلکه به واسطه شناخت حضرت باری و سپاس منعم و عشق و محبّت به معبود حقیقی به عبادت می پردازد و جز حضرت حقّ و معبود مطلق، مقصود و مطلوب دیگری ندارد.

مرتبه ای برتر نیز برای اخلاص از سوی بزرگان و گروهی از اهل معنا مطرح شده که ادراک آن جز برای اخصّ اولیای خدا ممکن نخواهد بود، و آن عبارت است از اخلاص مطلق و قطع کلّی از ماسوی اللَّه! به گونه ای که فکر و خیالی جز حضرت حقّ در وجود سالک راه نیابد و خواسته و اراده ای جز رضای حقّ در دلش خطور ننماید.

در هر حال، گرچه مطابقت صورت ظاهری و کالبد عمل با فرمان الهی که از آن به «حُسن فعلی» یاد می کنند، شرط اساسی مقبولیت آن در پیشگاه خداوند است، لیکن خالص بودن نیت به هنگام انجام آن – که آن را «حُسن فاعلی» خوانده اند، و به منزله روح و جوهره عمل و محور ارزیابی گفتار و رفتار آدمی است و تا آنجا

ص:۵۰

از اهمیت برخوردار است که فرموده اند: انسان با نیت خویش محشور خواهد گشت - شرطی دیگر برای ارزشمند بودن عمل از نظر شرع مقدس، و رکنی حیاتی برای پذیرش آن از جانب خداوند محسوب می گردد.

اخلاص در قرآن

خدای بزرگ خطاب به پیامبر عظیم الشأن خود رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

« ...فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ ا أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ... »(۱)

«خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان آگاه باشید که دین خالص از آن خداست».

فرهنگ، اعتقادات، عبادات، گفتار و رفتار آدمی هر یک به نوبه خود انعکاس اوراقی از صحیفه آیین و شعاعی از آیینه دین او محسوب می گردد، و این ها را که خود تشکیل دهنده شخصیت وجودی و ابعاد مختلف زندگی است، به هیچ وجه نباید - و نمی توان - خارج از شؤون دینی و بیرون از شمول برنامه های مذهبی به حساب آورد. از اینرو خالص کردن دین برای خدا به معنای خالص نمودن تمام شؤون زندگی برای او - جلّ جلاله - است، و بنده خالص خدا کسی است که غیر خدا را از خانه دل، عرصه جان، میدان عمل و چشم انداز گفتار و رفتار خویش بزداید؛ برای او بیندیشد، برای او دوست بدارد و برای او تلاش کند. تنها از او سخن گوید و جز به خاطر او به کاری نپردازد، و در همه حال در راه خشنودی او گام بردارد، که اخلاص دین جز این نمی باشد.

در برخی از آیات قرآن، گروهی از پیامبران از جمله حضرت موسی و حضرت

۱- ۳۲. سوره زمر، آیات ۲ و ۳

یوسف علیهما السلام به اخلاص مدح شده اند.(۱)

در برخی دیگر از آیات، تنها مخلَصین از وسوسه و کید شیطان در امان دانسته شده اند، چنانکه از قول ابلیس نقل می کند:

« قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ ا إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ »(۲)

«(شیطان) گفت: (پروردگارا !) به عزّتت سوگند که همگان را جدّاً گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالصت را».

سوگند به عزّت خداوند و تأکیدهای دیگر، ابراز قدرت، اظهار توانایی و نهایت پافشاری و اصرار شیطان بر عزم پلید خود در گمراه ساختن بندگان خداست. در عین حال، او به نیکی از این واقعیت شیرین با خبر بوده است که گروهی از بندگان خالص حقّ در حوزه حراست و حفاظت پروردگار خویشند و به هیچ وجه در منطقه نفوذ و قلمرو وسوسه وی قرار نمی گیرند، و به همین جهت آنان را با کلمه استثنا از دامنه اراده خود خارج کرده است.

آیا این اعتراف و این پافشاری شگفت انگیز برای بیداری من و تو کفایت نمی کند تا با جهادی پی گیر، تلاشی پیوسته و کوششی همیشگی در راه خالص ساختن پندار و رفتار و گفتار خویش از پای ننشینیم و با همه توان برای خلاصی از قلمرو نفوذ و سیطره دائمی آن مطرود دور از رحمت به پا خیزیم؟ و آیا این بی تفاوتی و این غفلت و سهل انگاری، خود دلیل روشنی بر استقرار سلطه آن خبیث ملعون بر روح و جان ما نمی باشد؟

ص:۵۲

۱- ۳۳. سوره مریم، آیه ۵۱ و سوره یوسف، آیه ۲۴ و...

۲- ۳۴. سوره ص، آیه ۸۲ و ۸۳

اخلاص در روایات

قسمت اول

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«ما أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِینَ صَباحاً إِلّا جَرَت ینابِیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ».(۱)

«هیچ بنده ای چهل روز به خاطر خدا اخلاص نمی ورزد مگر آنکه چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود».

پیشوای مخلَصان حضرت علی علیه السلام در خطبه «وسیله» می فرمایند:

«... تصْفِیهُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ تخْلِیصُ النِّیهِ عَنِ الْفَسادِ أَشَدُّ عَلَی الْعالَمِینَ (الْعامِلِینَ) مِنْ طُولِ الْجِهادِ... طُوبی لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عِلْمَهُ وَ عَمَلَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخْذَهُ وَ ترْکَهُ وَ کَلامَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ».(۲)

«خالص نمودن عمل از انجام دادن آن دشوارتر است، و خالص کردن نیت از اموری که آن را تباه می سازد بر انسان ها (عمل کنندگان) از جهاد طولانی سخت تر خواهد بود...

خوشا به حال کسی که علم و عمل، دوستی و دشمنی، گرفتن و وانهادن، سخن گفتن و سکوت کردن و کردار و گفتارش را برای خدا خالص گرداند».

آری، همچنان که آن بزرگوار فرموده اند، خالص نمودن عمل و نیت از مراتب گوناگون شرک و ریا، و پاک سازی آن از همه ناخالصی های نفسانی - خصوصاً برای کسی که حبّ و بغض های شرک آمیز دنیوی، آیینه دل و لوح سینه اش را

۱- ۳۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۸، باب ۳۱، ح ۳۲۱ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲

۲- ۳۶. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۲۹۰

مکدّر ساخته، و محرّک او در فعالیت های اجتماعی و امور معنوی، نفسانیت و هواپرستی است - بسیار مهم و آن چنان دشوار است که جز به لطف خدا و عنایات اولیای دین و استقامت و پشت کار دائمی در این راستا میسّر نمی گردد.

در عین حال، نباید پنداشت عمل واحدی که توسط دو یا چند نفر با خلوص نیت انجام می گیرد، از نظر معنوی دارای ارزش برابر و یکسان خواهد بود، زیرا اختلاف مراتب اخلاص و تفاوت درجات خلوص نیت افراد که از مدارج قلبی آنان سرچشمه می گیرد، عمل هر یک از آنان را از ارزشی متفاوت با ارزش عمل دیگران برخوردار می سازد.

به عنوان مثال، ارزش نمازی که یک مسلمان معمولی بر پا می سازد، گرچه از اخلاص لازم برخوردار باشد، متناسب با مرتبه ایمان قلبی، سطح بینش و باور و اعتقادی که دارد ارزش می یابد: تکلیف را از دوش او ساقط کرده و در نهایت گامی او را در جهت کمال به پیش می برد، امّا همین نماز با همین شکل ظاهری هنگامی که توسط مؤمن کاملی ادا می شود، وسیله معراج او به سوی خدا می گردد، و زمانی که از جانب مولای موحّدان و پیشوای مخلصان اقامه می گردد، نور جمالش ملکوت اعلی را منوّر می سازد.

آن بزرگوار انگشتر خویش را در رکوع به فقیر عطا فرمودند، امّا این انفاق از چنان اخلاصی برخوردار است که آیه ای در ستایش آن نازل می گردد. در مقابل، انفاق های پر سر و صدا و فراوانی صورت گرفته که ارزش مادی آن ها به مراتب از ارزش مادی انگشتر آن حضرت بیشتر بوده، لیکن به جهت عدم برخورداری از کم ترین حدّ اخلاص، نه تنها عنایتی به آن ها نبوده بلکه بسا مورد نکوهش نیز قرار گرفته است.

حدیث معروف:

«لَضَرْبَةُ عَلِی ٍ یوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثَّقَلَینِ».

ص:۵۴

را شیعه و سنی به طور مستفیض بلکه نزدیک به تواتر نقل کرده اند. هنگامی که آن حضرت با یک ضربه حیدری، عَمرو بن عبد ودّ را بر زمین افکنده و بر سینه اش نشستند، از کشتن وی باز ایستاده، لحظاتی او را به حال خود واگذاردند. مسلمانان که شاهد این جریان بودند از محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله درخواست کردند که به حضرتش دستور دهند در کشتن عَمرو درنگ نکرده، به سرعت اقدام نمایند! امّا آن بزرگوار نیز به خواهش مردم اعتنا نکرده و فرمودند:

«صبر کنید به زودی سبب این درنگ را خواهید دانست».

امیر مؤمنان علیه السلام پس از اندکی تأمّل وی را از پای درآورده، سرش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر ساختند. آن جناب پرسیدند:

چرا در کشتن عمرو شتاب نکردید؟

پاسخ دادند:

«هنگامی که او را بر زمین انداختم ناسزا گفت، و آب دهان به صورتم افکند، نگران شدم مبادا حسّ انتقام جویی و تشفّی خاطر در کشتن او مؤثر باشد! لذا لحظه ای او را واگذاردم تا غیظم فرو نشست، سپس او را برای خدا کشتم».(1)

در این قضیه آنچه که از حضرتش ظاهر شد تنها ضربتی بود که بر پیکر عمرو وارد ساخته و پس از چند لحظه او را از پای درآوردند. امّا بنگر که این ضربت تا چه اندازه از ارزش برخوردار بود که آن را از عبادت جنّ و انس تا روز قیامت برتر ساخت! و همین خلوص بی بدیل بود که اسلام را برای همیشه از گزند نابودی بیمه ساخت.

سوره «هل أتی» را بخوان و ارزش چند روز گرسنگی و انفاق چند قرص نان

۱- ۳۷. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۰

به مسـکین و یتیم و اسـیر را مورد تأمل قرار ده، که آن بزرگواران (فاطمه زهرا، همسـر بزرگوار و دو فرزنـد دلبندشان صـلوات اللّه علیهم) و فضّه خادمه تا چه اندازه در این عمل از اخلاص برخوردار بوده اند!

« إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً ».(۱)

«ما تنها برای خشنودی خدا به شما اطعام می کنیم، پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم».

و در برابر آن، گرسـنگی هـای جـان فرسا و انفاق های بی شـماری را نظاره کن که ثمر آن جز خسـتگی تن و تباه ساختن مال نبوده و بسا ننگی باشد که بر دامن عاملان آن تا ابد باقی بماند.

برادرا! ارزش و روح عمل به قصـد و نیت آدمی وابسـته است، و این انگیزه است که به عمل شـکل و ارزش می بخشد. داسـتان عابـد بنی اسـرائیلی را نشـنیده ای که تمـام اوقـات خویش را به عبـادت مشـغول بود؟ او را از درخـتی بـاخبر ساختنـد که مورد پرسـتش قرار گرفته بود! عابد تصـمیم گرفت برای خدا ننگ شـرک را با کندن درخت از زمین پاک سازد، و با خشـمی که از ایمان وی حکایت داشت عازم محلّ درخت گشت.

شیطان به صورت پیرمردی در مقابلش مجسّم شد و او را از کندن درخت بر حذر داشت. عابد نعره ای کشـیده و او را چون پر کاهی بر زمین افکنـد! شـیطان از در حیله وارد شده و با یادآوری پاداش کمک به زیر دسـتان و نیازمندان، قول داد که هر روز درهمی چند به عابد تقدیم کند تا از این طریق وی را به پاداش بزرگ انفاق نایل گرداند!

عابد از کندن درخت منصرف شد و چند روزی با پرداخت درهم های شیطان

۱- ۳۸. سوره انسان، آیه ۹

به نیازمندان دل خوش داشت. دیری نپایید که از درهم های اهدایی خبری نیامد و همین امر خشم مجدّد عابد را برانگیخت. تبری برداشته، با سرعت کنار درخت حاضر شد. شیطان نیز ممثّل شده و بر خلاف مرتبه نخست، به سرعت عابد را بر زمین افکند! عابد با شگفتی سبب این امر را جویا شد. شیطان گفت: آن روز برای خدا غضب کردی، و اگر همه عالم در برابر تو قرار می گرفتند بر آن ها چیره می گشتی، امّا اینک به سبب نرسیدن دراهم خشمناک شده ای و با این انگیزه در صدد کندن درخت بر آمده ای، به همین جهت حتی در برابر من نیز به سادگی مغلوب گشتی.(۱)

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود روایت می کنند که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلدُّنْیا کُلُّها جَهْلٌ إلاَّ مَواضِعَ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ کُلُّهُ حُجَّةٌ إلاَّ ما عُمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ کُلُّهُ رِیاءٌ إلَّا ما کانَ مُخْلَصًا وَ الْإِخْلاصُ عَلی خَطَرٍ حَتی یَنْظُرَ الْعَبْدُ بِما یخْتِمُ لَهُ».(۲)

«دنیا سراسر همه نادانی است مگر جایگاه های دانش، علم و دانش به طور کامل علیه انسان حجّت است جز مواردی که بدان عمل شود؛ عمل همه اش ریا است مگر آنچه خالصانه انجام گردد، و اخلاص در معرض خطر (و در برابر بحران ها و آزمایش ها به شدّت شکست پذیر) است تا آنکه انسان بنگرد پایان کارش چه خواهد شد»!

بسا عملی که با خلوص نیت آغاز شده و انگیزه های ناخالص بعدی، سبب ابطال آن گردد، و بسا بنده ای که انحراف از صراط مستقیم، دستاوردی جز آه

ص:۵۷

۱- ۳۹. معراج السعاده، ص ۴۶۵

۲- ۴۰. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲، ح ۹

و حسرت برایش نگذارد.

همچنـان که یـادآور شـدیم برخی از مراتب اخلاـص جز برای اولیـای خـاص الهی، آنـان که با مبارزه با هواهای نفسانی و دل کندن از دنیا پای از عالم طبیعت فراتر نهاده، به وادی ایمن وارد شده اند میسّـر نمی گردد. خداوند متعال در حدیث قدسی می فرماید:

«ای فرزند آدم! تو اراده می کنی، من نیز خواسته ای دارم. (امّا) سرانجام جز آنچه من اراده کنم انجام نمی پذیرد. هر کس مرا قصد نماید مرا خواهد شـناخت و کسـی که مرا بشناسد اراده ام خواهد کرد و آنکه اراده ام کند مرا طلب خواهد نمود و کسی که مرا طلب نمایـد خواهـدم یافت و هر کس مرا بیابـد خـدمت خواهـد کرد و آنکه خدمتم کند یاد می کند و کسـی که یادم نماید او را با رحمت خود یاد خواهم کرد.

فرزنـد آدم! عملت خـالص نگردد تا آنکه چهار مرگ را بچشـی: از پای درآمـدن سـرخ، جان دادن زرد، مرگ سـیاه، و مردن سفید!

مرگ سـرخ، تحمّل جفای دیگران و خودداری از آزار مردم است. مردن زرد، گرسـنگی و سـختی کشـیدن و تنگدستی است. جان دادن سیاه، مخالفت با خواهش نفس و هوا و هوس است، از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد. و مرگ سفید، گوشه گیری است».(۱)

برادرا! راه سـخت است و غفلت و خواب ما بسی گران! اخلاص را آسان مپندار و گفتار و رفتار خویش را به نیکی برانداز کن. آن ها را به سادگی خالص به حساب نیاور و چنین مپندار که اغراض شیطانی و هواهای نفسانی کم ترین دخالتی در

۱- ۴۱. رساله چهل حدیث قدسی، ص ۵۶، ح ۳۳

آن ها نداشته و همه خالصانه برای خدا صورت گرفته است.

تـا آخرین نَفَس از شـرّ شـیطان و طغیـان نفس بر حـذر بـاش و به یقین بـدان که خالص کردن نیت از ناخالصـی های نفسانی و شیطانی، و تطهیر انگیزه از شوائبِ شـرک آمیز که در بسـیاری موارد حتی از دیـد تیز بین اهل سـلوک نیز مخفی می ماند، کار دشواری است و دسترسی به عمل خالص با ضمیر آلوده به هوی و هوس به هیچ وجه امکان پذیر نخواهد بود.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«کَیفَ یسْتطِیعُ الْإِخْلاصَ مَنْ بِقَلْبِهِ الْهَوی ؟(۱)

«چگونه قادر بر اخلاص است کسی که هوای نفس در دلش راه یافته است»؟

یکی از نیکان گوید:

هنگامی که به تحصـیل مقدمات علوم دینی اشتغال داشتم، همواره نام محدّث قمی را در محضر پدرم توأم با تجلیل می شنیدم، تا آنکه برای ادامه تحصـیل به مشـهد مقدس مشـرّف شدم، در آنجا زیارت ایشان را بسیار مغتنم شمرده و روز به روز بر ارادتم نسبت به آن بزرگوار افزوده می شد.

در آسـتانه یکی از مـاه هـای مبـارک رمضـان بـا چنـد تن از دوسـتان به محضـر ایشان شـرفیاب شـده و خواهش کردیم تا نماز جمـاعت را در مسـجد گوهرشـاد اقـامه کننـد. ایشـان نیز بر خلاـف میـل باطنی در اثر اصـرار زیاد ما موافقت کرده، در ایام ماه مبارک برای اقامه نماز به مسجد گوهرشاد می آمدند.

۱- ۴۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۵۳، ف ۶۴، ح ۴

به تدریج مردم با خبر شده و روز به روز بر تعداد نمازگزاران افزوده می شد. یک روز که بنده نزدیک ایشان بودم، پس از اتمام نماز ظهر گفتند: امروز برای خواندن نماز عصر آمادگی ندارم و مسجد را ترک کرده و بقیه ماه را برای اقامه جماعت حاضر نشدند!

هنگامی که سبب این امر را از ایشان جویا شدیم گفتند: آن روز در رکوع رکعت چهارم صدای تازه واردینی که برای رسیدن به جماعت یا اللّه! یا اللّه! می گفتند، از فاصله بسیار دور به گوشم رسید و این موضوع مرا به زیادی جمعیت متوجّه ساخته و در دلم ایجاد شادی نمود. من برای امامت نماز اهلیت ندارم!

مراقبه را بنگر و اخلاص را مطالعه کن و سبب اقبال بی نظیر خاصّ و عام را به تألیفات خالصانه آن مرد بزرگ - که هیچ کس خود را از آن ها بی نیاز نمی بیند - دریاب!

آن مرحوم رضوان اللّه علیه خود فرموده است: هنگامی که کتاب «منازل الآخره» را تألیف کردم، مرحوم شیخ عبد الرزّاق مسأله گو - که روزها پیش از نماز ظهر در صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام مسأله می گفت - گاهی از آن کتاب برای مردم مطالبی نقل می کرد. روزی مرحوم پدرم کربلایی محمد رضا - که از علاقمندان ایشان بود و هر روز در مجلس ایشان حاضر می شد - پس از نماز به خانه آمده و فرمود:

شیخ عباس! ای کاش مانند این مسأله گو بودی، تو در خانه می نشینی و چیز می نویسی! او امروز کتاب «منازل الآخره» را برای مردم خواند، مردم منقلب شده و بسیار گریه کردند!

من چند بار عازم شدم که به پدرم عرض کنم: پدر جان! آن کتاب از تألیفات من است، ولی خودداری کردم. تنها گفتم: پدر! مرا دعا بفرمایید، خداوند توفیق

مرحمت فرماید.(۱)

امام جواد علیه السلام می فرمایند:

«أَفْضَلُ الْعِبادَهِ الْإِخْلاصُ».(۲)

«برترین عبادت اخلاص است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«أَوْصانِی رَبّی بِتسْع: أَوْصانِی بِالْإِخْلاصِ فِی السِّرِ وَ الْعَلانِیهِ؛ وَ الْعَدْلِ فِی الرِّضا وَ الْغَضَبِ؛ وَ الْقَصْدِ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنی وَ أَنْ أَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنِی؛ وَ أُعْطِی مَنْ حَرَمَنِی؛ وَ أَصِلَ مَنْ قَطَعَنِی؛ وَ أَنْ یکُونَ صَمْتی فِکْراً؛ وَ مَنْطِقِی ذِکْراً؛ وَ نَظَرِی عِبَراً».(۳)

«پروردگارم مرا به نُه چیز سفارش فرمود: اخلاص در پنهانی و آشکار، عدالت در حال غضب و خشنودی، میانه روی در تهی دستی و بی نیازی، و این که عفو نمایم کسی را که به من ستم کرده، عطا کنم به آنکه مرا محروم نموده، و پیوند نمایم با کسی که با من قطع ارتباط کرده است، و این که سکوتم فکر، گفتارم ذکر و نگاهم عبرت باشد».

کاری که برای غیر خدا صورت پذیرد خالص نیست. زیرا اخلاص تنها پرهیز از تظاهر و دوری از ریا نیست. بسا عملی که بدون انگیزه ریا انجام گردد، خالص هم نباشد. بنا براین عملی را که در انجام آن، اغراض نفسانی دخالت داشته باشد - گرچه برای نشان دادن به دیگران و انگیزه ریا نباشد - نباید خالص به حساب

۱- ۴۳. این قضیه را مرحوم حاج آقا حسین گلکاران که از اخیار بودند نقل می کردند؛ و در کتاب «حاج شیخ عباس مرد تقوا و فضیلت»، ص ۴۸ نیز از فرزند گرامیش مرحوم محدّث زاده نقل شده است.

۲- ۴۴. عدّه الداعی، ص ۲۱۹ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۹، باب ۵۳، ح ۱۱

۳- ۴۵. تحف العقول، ص ۳۱ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۴۰ ؛ ینابیع الحکمه، ص ۲۴۰، ح ۱۵

آورد.(۱)

نوشته اند: روزی عالم بزرگوار مرحوم ملاّ عبد اللّه شوشتری - رضوان اللّه علیه - به قصد دیدار شیخ بهایی قدس سره به خدمت ایشان رفت، پس از ساعتی صدای اذان به گوش رسید. مرحوم شیخ به ایشان گفت: همین جا نماز بخوانید، ما نیز به شما اقتدا می کنیم تا به فیض جماعت برسیم. آن جناب پس از اندکی تأمّل از پذیرش درخواست مرحوم شیخ خودداری کرده و به خانه اش باز گشت!

یکی از دوستان آن بزرگوار به ایشان عرض کرد: با آن اهتمام خاصی که شما به نماز اوّل وقت دارید، چه شد که در خانه شیخ آن را ترک کردید؟ فرمود: به نفس خود رجوع کردم، متوجّه شدم که اقتدا کردن شیخ بهایی به من در دلم اثر می گذارد، لذا آن را ترک نمودم!(۲)

گویند:

اهتمام فوق العاده ایشان در زمینه اخلاص از برکات استاد بزرگوارش مرحوم محقّق اردبیلی رضوان اللّه علیه بوده است.

همچنین نوشته اند:

گاهی که مرحوم ملا عبد اللّه از استاد خود مرحوم محقّق اردبیلی در زمینه مطلبی سؤال می کرد، ایشان ساکت می شد، و یا می فرمود: باشد تا مراجعه کنم! و چون تنها می شدند، با تفصیل جواب داده و در اطراف آن بحث و گفتگو می کرد.

روزی خدمت استاد عرض کرد: چرا شما سؤال مرا در همان وقت پاسخ نمی دهید؟ فرمود: هنگامی که جماعتی گفتگوی ما را گوش می کنند، ممکن است

---

۱ - ۴۶. به روایت معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه وآله در بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۶ و ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۴۲ مراجعه شود. تمام حدیث در مبحث «نقش صفات ناپسند در تخریب ارزش ها» خواهد آمد.
۲ - ۴۷. خاتمه مستدرک، ج ۲، ص ۲۰۵

سبب نقصان من یا شما شود و یا یکی از ما برای نمایشِ علم خود به آن ها، طالب غلبه بر دیگری شویم، امّا اینجا جز خدا کسی با ما نیست.(۱)

قسمت دوم

در شرح حال یکی از مسلمانان از زبان وی نوشته اند: به عنوان جهاد با کفّار از خانه خارج شدم، در بین راه شخصی را دیدم که تو بره ای را در معرض فروش قرار داده بود. با خود گفتم: خوب است آن را بخرم تا در طول راه از آن استفاده برده و در فلان محلّ بفروشم و از این طریق، سودی نیز برده باشم.

همان شب در عالم خواب دیدم دو ملك از آسمان فرود آمده، یکی به دیگری گفت: نام مجاهدین را ثبت کن. هنگامی که اسامی افراد را می نوشت، دیگری می گفت: بنویس که فلان مرد برای تماشا آمده! دیگری برای تجارت عازم جبهه شده! فلان شخص با انگیزه ریا روی به جنگ آورده! و هنگامی که به من رسید، فرمود: بنویس که این مرد نیز برای تجارت آمده است.

من شروع به تضرّع و التماس کرده، گفتم: به خدا سوگند سرمایه ای ندارم که تجارت کنم. فرمود: مگر آن توبره را برای سود نخریدی؟ گفتم: منظور من از آمدن به اینجا جهاد بود نه تجارت، و شروع به گریه کردم. فرمود: بنویس به عنوان جهاد آمده، امّا در بین راه تو بره ای برای سود خریده است! خداوند هرگونه بخواهد در باره اش قضاوت خواهد کرد.(۲)

امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«وَ بِالْإِخْلاصِ یکُونُ الْخَلاصُ».(۳)

«تنها با اخلاص، رهایی میسّر می گردد».

همچنین آن بزرگوار فرموده اند:

۱- ۴۸. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۴۰ (کبر) ؛ قصص العلماء، ص ۳۴۴

۲- ۴۹. نزهه المجالس، ج ۱، ص ۴

۳- ۵۰. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۹، باب ۸ از مقدمه عبادات، ح ۲

«غایَهُ الْإِخْلاصِ الخَلاصِ».(۱)

«پایان اخلاص رهایی است».

آری، رهایی از قید علایق و اسارت شـهوات، گسسـتن زنجیرهای خفّت بار، خلاص شدن از جهنّم وابسـتگی ها و پی آمدهای شومِ پیروی از نفس و شیطان، رهـا شـدن از اطـاعت و بنـدگی غیر خـدا و آزادی از آتش دوزخ و غضب الهی، تنهـا در سـایه اخلاص میسّر است.

اخلاـص نیز آنگـاه به معنای حقیقی حاصل خواهـد شـد که انگیزه آدمی تنها خـدا باشـد و جز حضـرت حقّ کسـی و چیزی را نبیند!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اباذر غفاری می فرمایند:

«ای اباذر! فقیه و دین شـناس کامل نمی شود تا اینکه مردم را در جنب (عظمت) خدای متعال بسان شتران (بی ادراک) ببیند، و چون به خود بنگرد، خویش را از هر کوچکی کمتر بیابد».(۲)

و در مقام تبیین جایگاه اخلاص، هنگامی که حذیفه یمانی از آن بزرگوار در باره اخلاص سؤال می کند، می فرمایند:

«از جبرئیل سؤال کردم، وی پاسخ داد: از خدا در این باره پرسش نمودم، خداوند فرمود:

«اَلْإِخْلاصُ سِرٌّ مِنْ سِرّی [أَسْرارِی] أُودِعُهُ فِی قَلْبِ مَنْ أَحْبَبْتهُ».(۳)

«اخلاص سرّی از اسرار من است که آن را در قلب کسی که دوستش دارم به امانت خواهم سپرد».

۱- ۵۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۵۰۳، ف ۵۶، ح ۳

۲- ۵۲. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۸۵

۳- ۵۳. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۱، باب ۸ از مقدمه عبادات، ح ۹ ؛ نظیر آن بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹، ح ۲۴

امام مخلَصان حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

«اَلْإِخْلاصُ غایهُ الدِّینِ».(۱)

«اخلاص، پایان مراتب دین و دینداری است».

«اَلْإِخْلاصُ عِبادَهُ الْمُقَرَّبِینَ».(۲)

«اخلاص، عبادت مقرّبان درگاه الهی است».

بزرگی گوید:

برای تحصیل از تهران به قم رفتم. پس از مدتی مرا برای منبر به آیه اللّه شیخ عبد الکریم حائری - مؤسّس و رئیس حوزه علمیه قم - معرفی کردند. چیزی نگذشت که برای سخنرانی به منزل یکی از علمای بزرگ دعوت شدم. در آنجا در باره مرگ صحبت کرده و بخش هایی از نهج البلاغه را قرائت نمودم. آن عالم بسیار گریست. هفته بعد نیز مجدّداً به آن مجلس دعوت شدم. بعضی از نزدیکانش از من خواستند که با طرح مسائل عادی تر به سخنرانی بپردازم، و سبب آن را تأثّر شدید و گریه فراوان آن عالم به هنگام یادآوری مطالب هفته پیش حقیر دانستند. سپس داستانی را به این شرح از او برایم نقل کردند:

وی مجرّد زندگی می کرد. در اثر اصرار فراوان برخی از نزدیکان، پذیرفت که ازدواج کند. دوشیزه ای به او پیشنهاد شد، امّا بعد از آنکه بنا بر جواز شرع، او را دید، از ازدواج با او خودداری کرده و پس از مدّتی با بیوه زنی سیاه چهره و زشت که دارای سه فرزند نیز

ص:۶۵

۱- ۵۴. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۶، ف ۱، ح ۷۷۷

۲- ۵۵. همان، ص ۲۵، ح ۷۱۸

بود ازدواج کرد! با شگفتی سبب آن را جویا شدیم. فرمود: دوشیزه ای را که برایم در نظر گرفته بودند، پسندیدم امّا هرچه کوشیدم نیت خود را خالص کرده و برای خدا گام بردارم، میسّر نشد، لذا از او گذشتم. لیکن این خانم شوهرش مرده بود و نان آوری نداشت سه فرزند یتیم نیز از شوهرش به جا مانده بود و هیچ کس تن به ازدواج با او نمی داد، ازدواج با او را غنیمت شمرده و با خلوص نیت برای خدا با او ازدواج کردم!

در حدیث آمده است:

«هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به خانه حضرت شعیب علیه السلام رفت، سفره شام پهن بود. جناب شعیب فرمود: ای جوان! بنشین و شام تناول کن. موسی علیه السلام عرض کرد: به خدا پناه می برم!

آنگاه در پاسخ سؤال حضرت شعیب از سبب این سخن، گفت: می ترسم این شام، اجرت زحمت من قرار گیرد، ما اهل بیتی هستیم که چیزی از عمل و پاداش اخروی را با زمین پر از طلای ناب عوض نمی کنیم.

شعیب علیه السلام فرمود: ای جوان! به خدا سوگند چنین قصدی ندارم. من نیت نکرده ام که لقمه سفره ام عوض زحمت تو قرار گیرد. عادت من و پدرانم پذیرایی از مهمان و اطعام است.

جناب موسی پس از این گفتگو کنار سفره نشسته و غذا تناول فرمود».(۱)

برادرم! در کار خویش بیش از پیش بیندیش و به نفس خود خوشبین مباش و در هر عملی از آن به سختی حساب بکش. انگیزه خود را در گفتار و کردارت مورد ارزیابی قرار ده؛ بنگر که اقدامش در خیرات و کارهای نیک برای چیست؟

۱- ۵۶. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱

به هوش بـاش که فریب نیرنـگ هـای نفس را نخوری و به یقین بـدان که حرص و علاقه نفس برای نشان دادن کارهای خیر و نیـک به این و آن، دلیـل روشـنی بر ناخالص بودن نیت و انگیزه تو است. به توجیهات فریبنـده نفس اعتنا مکن و از اسـتغفار از اعمـال نیـک و بـد خویش غافل مباش که تا اسـیر نفس هستی، گفتار و رفتارت نفسانی است، گرچه ذهن و نیت خویش را از شوائب هوا و هوس پاک پنـداری! خداونـد ما را از شـرّ شـیطان و طغیان نفس حفظ فرمایـد، که جز بنـده ای که خداونـد به او عنایت و توفیق مرحمت فرموده، همه بیچاره هستیم.

در شرح حال مرحوم آیه اللّه بروجردی - رضوان اللّه علیه - نوشته اند:

ایشـان در اواخر عمر بسـیار اظهار ناراحتی کرده و می فرمود: عمر گـذشت و نزدیک است رخت سـفر بر بنـدیم، در حالی که چیزی از پیش نفرسـتادیم و عملی شایسته انجام ندادیم! یکی از نزدیکان عرض می کند: آقا! شما دیگر چرا؟ ما بیچارگان باید از بی حاصلی عمر خویش بنالیم، شما بحمد اللّه این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته اید!

ایشان پاسخ می دهند:

اگر آنچنان بود که تو می پنداری، کار آسان بود، لیکن چنین نیست؛ در حدیث قدسی آمده است:

«أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ».(۱)

«عمل خود را خالص کن که نقّاد و بازرس بسیار آگاه و بیناست».

سپس افزودند:

ص:۶۷

۱- ۵۷. رساله چهل حدیث قدسی، ص ۳۹، ضمن ح ۲۵ ؛ در الجواهر السنیه، ص ۱۶۱، ضمن ح ۱۵۷ و در بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۴۳۲ نیز آمده ولکن کلمه «بصیر» تکرار نشده است.

شما خیال می کنید آنچه بر زبان مردم جاری می شود، در پیشگاه الهی نیز همین طور است؟!»(۱)

به همین جهت رهروان وادی ایمن و سالکان کوی حضرت حق و آنان که از بوستان عشق گلی چیده و از خرمن محبت توشه ای اندوخته اند همواره کوشیده و پیوسته بر این باورند که عشق و محبت راستین بدون پاکسازی درون از غیر حق حاصل نمی گردد. از اینرو در همه حال می کوشند تا با دست یابی به مقام اخلاص، زمینه را برای نیل به مرتبه اعلای انسانیت و استشمام رائحه قرب فراهم ساخته، از عمل و کوشش خود به نحو شایسته بهره مند گردند.

و اینک ای عزیز! مَثَل من و تو گرچه نسبت به منزلت شامخ خلوصِ نیت و جایگاه رفیع اخلاص، مصداق مَثَل معروف است که:

«دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»

و هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی، دل را تیره و دستمان را به شدّت از رسیدن به این نعمت بزرگ الهی کوتاه ساخته، لیکن بر ماست تا در حدّ توان از افشاندن بذر دوستی و محبت و اخلاص در دل غافل نگشته، اندک اندک از رشد نهال اخلاص در وجود خویش بهره مند گردیم.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله کلام خدا در باره اخلاص را چنین نقل می کنند:

«ما أَطَّلِعُ عَلى قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلاصِ لِطاعَتى لِوَجْهِى وَ

ص:۶۸

۱- ۵۸. بلی، راه باریک است و حساب گر و نقّاد بسی بیدار و هشیار! بزرگی نقل می کرد: روزی نفت فروش محل ما به من گفت: آقا! پانزده روز است که رفتار شما با من دگرگون شده و دیگر مانند سابق با من احوال پرسی نمی کنید؟ سپس افزود: اتفاقاً پانزده روز است که گاز شما وصل شده و از نفت بی نیاز شده اید! معلوم می شود که... تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!

ابْتغاءِ مَرْضاتی إِلّا توَلَّیت تقْوِیمَهُ وَ سِیاسَتهُ وَ تقَرَّبْت مِنْهُ...»(۱)

«در قلب هیچ بنده ای دوستی اخلاص در اطاعتم و جلب رضایتم را نمی نگرم جز آنکه پرورش و امور زندگی اش را به دست گرفته و به وی نزدیک می شوم.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«سادَهُ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْمُخْلِصُونَ».(۲)

«سرور و سالار بهشتیان مخلصین اند».

«مُلوکُ الْجَنَّهِ الْأَتقِیاءُ الْمُخْلِصُونَ».(۳)

«پادشاهان بهشت، پرهیزگارانِ با اخلاص هستند».

اساساً اخلاص از یقین سرچشمه می گیرد و دسترسی به آن جز به برکت یقین میسّر نمی گردد.

هم آن حضرت علیه السلام فرموده اند:

«اَلْإِخْلاصُ ثَمَرَهُ الْیقِینِ».(۴)

«اخلاص، میوه و ثمره یقین است».

«غایهُ الْیقِینِ الْإِخْلاصُ».(۵)

«پایان و نتیجه یقین اخلاص است».

و بالاخره تا اخلاص نباشد و انگیزه آدمی تنها خشنودی پروردگار نباشد، عمل او مورد پذیرش حضرت حق قرار نمی گیرد.

۱- ۵۹. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۱۲۲، باب ۸۴، ح ۲۲

۲- ۶۰. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۳۴، ف ۳۹، ح ۴۲

۳- ۶۱. همان، ج ۲، ص ۷۶۳، ف ۸۰، ح ۱۰۶

۴- ۶۲. همان، ج ۱، ص ۳۰، ف ۱، ح ۹۰۳

۵- ۶۳. همان، ج ۲، ص ۵۰۳، ف ۵۶، ح ۲

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَمَلُ کُلُّهُ هَباءٌ إِلاَّ ما أُخْلِصَ فِیهِ».(۱)

«کارها همه اش هیچ است، جز آنچه خالص برای خدا انجام گیرد».

«مَعَ الْإِخْلاِص ترْفَعُ الْأَعْمالِ».(۲)

«تنها با اخلاص، اعمال بالا می رود (و مورد پذیرش قرار می گیرد)».

خلاصه ای از گفتار یکی از محقّقان را پایان بخش این مبحث قرار می دهیم:

بایـد دانست که وصول به این مقامـات و درجـات بـدون اخلاـص در راه حقّ صورت نپـذیرد، و تـا سالـک به مرحله مخلَصـین نرسد، حقیقت آنچنان که باید برای او کشف نخواهد شد.

اخلاص و خلوص بر دو قسم است:

خالص نمودن دین و طاعت از برای خدای متعالی.

خالص شدن انسان برای او - جلّ جلاله -.

خداونـد در قرآن همچنان که گاهی صالـح بودن را به عمل اسـتناد داده، مانند « مَنْ عَمِلَ صالِحاً » (۳)، و گاهی به ذات انسان مستند فرموده، همچون « إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ » (۴)، اخلاص را نیز گاهی به عمل و گاهی به ذات نسبت داده است.

البته اخلاـص در مرتبه ذات، موقوف بر اخلاـص در مرتبه عمـل است. تـا هنگـامی که همه اعمال و گفتار و سـکون و حرکت انسان با اخلاص کامل انجام نپذیرد، به مرحله اخلاص ذاتی نایل نمی گردد و روشن است کسـی که به این مرحله عالی دست می یابد، برای او آثار و برکاتی خواهد بود که دیگران از آن

۱- ۶۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۱، ف ۱، ح ۱۴۴۲

۲- ۶۵. همان، ج ۲، ص ۷۵۸، ف ۸۰، ح ۲۵

۳- ۶۶. سوره نحل، آیه ۹۷، «کسی که عمل صالحی انجام دهد...»

۴- ۶۷. سوره انبیاء، آیه ۷۵، «او از صالحان بود.»

بی بهره اند. برخی از این آثار عبارتند از:

شیطان بر آنان تسلّط و اقتداری ندارد.(۱)

مخلصین در پرتو اقتدار ذاتی، در مقام والایی از توحید قرار دارند و همین امر، زمینه تاخت و تاز شیطان را در جهت فریب آنان از بین برده، و تسلّط بر آنان را ناممکن ساخته است.

این گروه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه، معاف و فارغند:

« ... فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ا إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ »(۲)

آنان به واسطه مراقبت شدید و ریاضت شرعی در جهاد با نفس، نفس خود را از طغیان باز داشته و به حیات ابدی راه یافته اند. از رستاخیز بزرگ انفسی عبور کرده و به واسطه آنکه در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده، اینک نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مفتخر، و از روزی های خاصّ خزانه ربوبی متنعّم اند.(۳)

کرامت الهیه، ماورای پاداش عمل آنان است:

« وَ ما تجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتمْ تعْمَلُونَ ا إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ »(۴)

پاداش عموم افراد در برابر اعمال آنان است، لیکن اینان مشمول الطاف خاصّ و کرامت الهی هستند.

۱- ۶۸. سوره ص، آیه ۸۳
۲- ۶۹. سوره صافّات، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸، «البته آنان احضار شدگانند، مگر بندگان مخلَص خداوند.»
۳- ۷۰. ر.ک: سوره آل عمران، آیه ۱۶۹
۴- ۷۱. سوره صافّات، آیات ۳۹ و ۴۰، «جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده نمی شوید، جز بندگان مخلَص خدا.»

ذات احدیت را آنچنان که سزاوار اوست وصف می کنند:

« سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یصِفُونَ ا إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ »(۱)

آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیم انـد که می توانند وصف ذات حضـرت حقّ و ثنای الهی را به گونه ای که سزاوار ذات اقدس اوست بجا آورند.

وصول به این کمالات آنگاه میسّر خواهـد شـد که سالک راه حقّ در عرصه های مجاهده با نفس و مبارزه با هواهای نفسانی، نفسانیت خویش را از پای درآورده و علاقه روح به بدن را منقطع سازد.

در ابتدای سلوک، به وسیله زهد و تأمّل و دقّت و تفکّر در بی اعتباری دنیا، و بی فایده بودن دل بستگی به آن، رشته ارتباط به عـالم کثرات را قطع نمایـد. پس از گـذشت از این مرحله در می یابـد که علاقه مفرطی به ذات خود دارد و نفس خویش را تا سر حـدّ عشق دوست می دارد. هرچه به جا می آورد و هر مجاهـده ای که می کند، همه و همه ناشـی از فرط دوستی و محبّت به ذات خود می باشد.

سالـک بایـد بـا اسـتمداد از الطـاف الهیه و امـدادهای غیبی، به بت درونی که سـر رشـته تمام مفاسـد است، کافر گردد و تمام کارهـای خود را برای ذات اقـدس الهی قرار دهـد و حبّ به خویش را به حبّ خـدای خود تبـدیل نمایـد. به همین دلیل، دیگر سزاوار نیست در جستجوی کشف و کرامت باشد و عملی برای تحقّق آن انجام دهد.

هرگز نباید برای دستیابی به طی الارض، إخبار از غیب، اطلاع بر ضمایر مردم،

۱- ۷۲. سوره صافّات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰، «خداوند منزّه است از آنچه وصف می کنند، به جز بندگان خالص خداوند.»

و تصرّف در موادّ کاینات ذکر بگوید و ریاضت بکشد. زیرا در آن صورت، در راه رضای محبوب حقیقی قدم بر نمی دارد و خداونـد را عبادت نکرده و مخلص نخواهـد بود. بلکه نفس خود را معبود خود ساخته و برای برآورده شـدن خواسـته های آن گام برداشته است.

هنگامی که به چنین مرحله والایی نایل آمد اندک اندک محبّت به خود را نیز گرچه برای خدا باشد، فراموش می کند و دیگر خود را نمی بیند و غیر از جمال ازلی و ابدی، چیزی را نخواهد دید و رفته رفته، اثری از او نخواهد ماند![1]

ص:۷۳

۱- ۷۳. ر.ک: رساله لبّ اللباب، صفحات ۵۱ – ۴۲.

۴- زهد

توضیح

علاقه به دنیا با محبّت خـدا جمع نمی گردد و دلبسـتگی و تعلّق به مظاهر آن، آدمی را از حرکت در جهت اهداف بلند انسانی باز می دارد، بلکه زمینه هر گونه فکر و تلاش سازنـده را از بین برده، انـدیشه خدا جویی، معنویت خواهی و آخرت طلبی را از صفحه دل و لوح سینه به کلی می زداید.

از اینرو، بر سالک است ضـمن آنکه اندیشه، همت و تلاش خود را در جهت تصحیح انگیزه و تطهیر نیت متمرکز می سازد، از پی آمـدهای خطرناک تعلقات مادی و وابسـتگی های دنیوی غفلت نورزد و با همه توان، دل را از غیر خداوند شسـتشو دهد و آرزوهـای دور و دراز، توجه و رغبت به مال و منال دنیا، و دل دادن به هر آنچه به نوعی به دنیاطلبی و دنیا داری باز می گردد را به شـدّت از خود دور سازد، و آنچه را که با خدا، آخرت و معنویت همراه و همساز نمی باشد از دل خویش بیرون نماید. و البته این خود میسر نمی گردد جز هنگامی که بزرگی، عظمت و عشق حضرت حق در دل او استقرار یافته و نسبت به غیر او بی علاقه گردد.

پیشوای زاهدان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لا یکُونُ الْمُسْلِمُ مُسْلِماً حَتی یکُونَ وَرِعاً وَ لَنْ یکُونَ وَرِعاً حَتی یکُونَ زاهِداً وَ لَنْ یکُونَ زاهِداً حَتی یکُونَ حازِماً وَ لَنْ یکُونَ حازِماً حَتی یکُونَ عاقِلًا وَ مَا الْعاقِلُ إِلّا مَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ وَ عَمِلَ لِلدَّارِ الْآخِرَهِ.» (۱)

«مسلمان، مسلمانِ (حقیقی) نباشد تا آنکه با ورع باشد، و دارای ورع

ص:۷۴

۱- ۷۴. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۲۹۱

نخواهـد بود تا آنکه (به دنیا) بی رغبت باشـد، و زاهـد نمی باشـد تا آنکه دورانـدیش باشد، و دوراندیش نیست تا آنکه عاقل باشـد، و خردمنـد نباشـد جز کسـی که در باره خدا بیندیشد و تکالیفی را که از جانب او متوجه وی می باشد بجا آورد و برای عالم آخرت کوشا باشد.»

مفهوم زهد

زهد در لغت به معنای اظهار بی میلی نسـبت به چیزی در اثر نداشـتن رغبت درونی است. و در اصـطلاح عالمان اخلاق عبارت است از روی گردانی از دنیـا از روی میـل و رغبت، بـا وجود امکـان دسترسـی به آن، و بسـنده کردن به کم ترین حـدّ از امور دنیوی و اکتفا نمودن به حدّ کفایت.

در بسـیاری از روایات، زهد به معنای ترک دنیا معرفی گردیده است. در فرهنگ اسلام زهد به این معنا نیست که انسان از مال و منـال دنیوی برخوردار نباشـد، بلکه رکن اساسـی و حقیقت زهـد آن است که آدمی اسـیر دنیا و مظاهر آن نگشـته و در عین بهره مندی از آن، امیر و حاکم بر آن باشد.

زهـد دل کنـدن از دنیـا و پرهیز از آمـال و آرزوهـایی است که تعلّق به آن هـا انسان را زمین گیر می سازد. زهـد یک صـفت روحی و حالتی روحانی است، و زاهـد کسـی است که به واسـطه دلبسـتگی های اخروی و معنوی، به مظاهر مادی زنـدگی بی اعتنا است. پیوسته ساده زیستی را مشی خویش ساخته و از تجمّل گرایی و لذّت پرستی می پرهیزد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلـدُّنْیا أَصْـغَرُ قَـدْراً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ أَنْبیائِهِ وَ أَوْلِیائِهِ مِنْ أَنْ یفْرَحُوا بِشَـی ءٍ مِنْها أَوْ یحْزَنُوا عَلَیهِ فَلا ینْبَغِی لِعالِمٍ وَ لا لِعاقِلٍ أَنْ یفْرَحَ بِعَرَضِ

ص:۷۵

الدُّنْیا.» (۱)

«ارزش دنیـا در پیشـگاه خـدا و نزد پیـامبران و اولیـای الهی کمتر از آن است که آنـان را مسـرور نمایـد یا با از دست دادن آن غمگین شوند، بنا براین، برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که به واسطه روی آوردن دنیای ناپایدار شادمان گردد.»

و نیز فرموده اند:

«الزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْآخِرَهِ وَ الْبَراءَهِ مِنَ النَّارِ وَ هُوَ تَرْکُکَ کُلَّ شَیءٍ یشْغَلُکَ عَنِ اللَّهِ تعالی مِنْ غَیرِ تَأَسُّفٍ عَلی فَوْتِهَا وَ لا إِعْجَابٍ فِی تَرْکِها وَ لَا انْتظارِ فَرَجٍ مِنْها وَ لا طَلَبِ مَحْمَدَهٍ عَلَیها وَ لا غَرَضٍ لَها.» (۲)

«زهـد کلیـد دروازه عـالم آخرت و دوری از آتش است. پارسایی آن است که هر چیز که تو را از خـدا و یاد او باز دارد ترک نمایی، بـدون آنکه بر آنچه از دست تو رفته تأسف بخوری، و یا نسـبت به ترک آن مغرور گردی، و یا انتظار گشایشـی از آن داشته باشی، و یا خواستار آن باشی که به واسطه آن مورد ستایش قرار بگیری، و یا از آن مقصدی دنیوی داشته باشی.»

دنیا و آخرت به هیچ شـکل همساز و همراه نبوده، پیوسـته در ستیز و همواره از یکدیگر گریزانند. هر قدر از این دور گردی به آن نزدیک می شوی، و هر انـدازه به آن دل ببنـدی از این دل خواهی کنـد. هنگامی که سـرای پایـدار آخرت در جان و روح آدمی جاودانه و پر شـکوه جلوه نماید، به همان نسبت جهان فانی و ارزش های زودگذر مادی در قلمرو اندیشه وی حقیر و بی ارزش جلوه گر می شود.

ص:۷۶

۱- ۷۵. تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴۶، {ذیل آیه ۳۶ از سوره نمل}

۲- ۷۶. مصباح الشریعه، ص ۲۲، باب ۳۱

از سوی دیگر از نقش راهبردی تقویت ایمـان و ارتقـای معرفت نسـبت به آفریـدگار جهان در زدودن زنگارهای تار و تاریک لذّت های مادی از لوح دل و صفحه اندیشه نباید غفلت ورزید. به هر اندازه شناخت انسان نسبت به حقایق عالم و واقعیت های هستی از رشـد بیشتری برخوردار گردد و بینش و باورهای قلبی ژرف تر و عمیق تر گردد گرایش های مادی و وابسـتگی های حقارت آمیز وی به دنیا و لذت های زودگذر آن بی بهاتر و پایه های آن سست تر و متزلزل تر خواهد گشت.

تلاش خود را در دوران کودکی برای پیشـی گرفتن از سـایر کودکـان به قصـد تصـاحب شـی ء نـاچیزی که نوعاً بیش از چند دقیقه دوام نمی یافت به یادآور، آنگاه نیک بینـدیش که چرا آن رفتار کودکانه را اینک برای خویش حقیر و زیان بار ارزیابی کرده و زیبنده شخصیت خود نمی بینی؟

بلی، هنگـامی کـه بـا عبـور از مراحـل کـودکی، خرد و معرفـت آدمی نسـبت به خـود و جهـان اطراف خـویش از رشـد کـافی برخوردار گشـته، اسـتعدادهای نهفته و ارزش هـای درونی به تدریـج شـکوفا گردد، اهـداف بلنـد حیات انسانی و فعالیت های عظیم سازندگی زمینه هر نوع بازی کودکانه و سرگرمی و دلبستگی حقارت آمیز را از چشم انداز عرصه های زندگی برطرف ساخته، مجالی برای آن باقی نمی گذارد.

اولیای الهی، مردان مرد، و بندگان برگزیده خدا که در اثر شـناخت عمیق، درک بلند و گذر از مراحل اسارت بار وابسـتگی و دل دادگی به دنیـا به نیکی از مزایـای جهـان باقی آگاه گشـته انـد، به ارزش های دنیوی با چشم حقارت نگریسـته و به آن بها نمی دهنـد مگر آنکه آن را وسـیله رشـد معنوی و سـرمایه اخروی قرار داده، دنیا را برای بنـدگی، مال و منال آن را برای ایثار، انفاق و خدمت به خلق خدا قلمداد نمایند. آری آنان دنیا را برای دنیا نمی خواهند؛ خانه دل را ضیافت گاه الهی

قرار داده و جز به عشق خدا آرام نمی گیرند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«تمام زهد و پارسایی در میان دو فراز از آیات قرآنی است که خداوند متعال فرموده:

« لِکَیلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ ».(۱)

«تا هرگز بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داده، شادمان نگردید.»

کسی که به خدا ایمان آورده و دل در گرو سرای آخرت و جهان پایدار دارد و مال و منال دنیا را امانتی می داند که خدای بزرگ جهت آزمودنش در اختیار وی قرار داده است، نه از داشتن آن مسرور و نه از رفتن آن محزون می گردد.

زاهد هنگامی که راه طولانی و توشه اندک خویش را می نگرد دنیا را نه بد و ناپسند بلکه بسیار کم و زودگذر می یابد، از اینرو برای وصول به مقصد اعلای خود که جز قرب خدا نیست از متاع بی مقدار دنیا و لذّت های ناپایدار آن به راحتی گذشته و در هیچ شرایطی و به هیچ بهانه ای به آن قانع نمی گردد. آری، زهد آزادی است، آزادی از آنچه که رنگ تعلق می پذیرد، زاهد تا آنجا پیش می رود که دادن ها و گرفتن ها از نظر کاهش و توسعه در عرصه وجودش کم ترین نقش و تأثیری نخواهد داشت.

اساساً زهد در فرهنگ اسلام به معنای ساده زیستی، وارستگی و آزادگی، رهایی از اسارت و دلدادگی، و واگذاردن زیاده خواهی و حذف تجملات در زندگی است و هرگز نباید آن را نوعی رهبانیت به حساب آورد.

روح آرام و وجدان آسوده تنها در پرتو یاد خدا، شرافتمندی، عفت و متانت

ص:۷۸

۱- ۷۷. نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۹۱، ح ۴۳۱؛ آیه ۲۳ سوره حدید.

در زندگی حاصل می گردد، از اینرو باید کوشید تا با ساده زیستی و پرهیز از هوسرانی و هوا پرستی، ریشه های غفلت را در سویدای نفس سوزانده، با کاستن از آرزوهای دور و دراز و حرص، پایه های اصالت و بزرگواری را استحکام بخشیده، و با خودداری از ستم به خود و دیگران ارکان متانت در زندگی را استوار سازیم که زهد و پارسایی در اسلام جز این نخواهد بود.

پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لَیسَ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا لُبْسَ الْخَشِنِ وَ أَکْلَ الْجَشِبِ وَ لکِنَّ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا قَصْرُ الْأَمَلِ.» (۱)

«پارسایی در دنیا پوشیدن لباس خشن و خوردن غذای ناملایم نیست بلکه پارسایی کوتاه کردن آرزوست.»

پیشوای زهد پیشگان حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«أَیهَا النَّاسُ! اَلزَّهادَهُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَ الشُّکْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ الْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحارِمِ...» (۲)

«مردم! پارسایی کوتاه کردن آرزو، سپاسگزاری در برابر نعمت ها و پرهیز از محرمات الهی است.»

برخلاف برداشت کسانی که تنبلی، سستی و فرار از مسئولیت های فردی و اجتماعی را پارسایی شمرده و خود را زاهد قلمداد می کنند، حقیقت زهد، پشت پا زدن به جاذبه های فریبنده، دست ردّ زدن به هواهای نفسانی و سینه سپر کردن در برابر پستی های خوار کننده و دام های شیطانی است.

دنیا در نظر زاهد - جز در راستای مقاصد بزرگ دینی و انسانی - بسیار کم بها

۱- ۷۸. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۵۵، باب ۸۰، ح ۱۶

۲- ۷۹. نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۸۰، خ ۸۰

بلکه حقیقتاً بی ارزش است، به همین جهت تنها از این دیدگاه و صرفاً در جهت هدف اصلی خود به آن می نگرد و هرگز دنیا را برای دنیا نمی خواهد. او در جستجوی حقیقتی است که توجه به دنیا و دلبستگی به آن را - که نفس و شیطان پیوسته وی را به سوی آن فرا می خوانند - به مثابه باز ماندن از مطلوب خویش می داند. از اینرو، زنجیرهای هوا و هوس را با تمام قوا از پای خود گسسته، دام های شیطانی را یکی پس از دیگری در هم شکسته، و از دنیا و زینت های اسارت بار آن حقیقتاً رسته است.

مردی به حضور امیرمؤمنان علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا به یکی از راه های خیر و نیکی سفارش فرما تا به وسیله آن نجات یابم. آن حضرت فرمودند:

«ای آنکه پرسیدی! گوش فرا ده، سپس بکوش تا دریابی، آنگاه باور کرده، آن را به کار بند. اینک بدان که مردم سه گروه اند: زاهد و پارسا، صابر و شکیبا، راغب و خواهان دنیا.

زاهد کسی است که غم ها و شادی ها از دلش بیرون رفته، نه به چیزی از دنیا شاد گردد و نه بر آنچه از دستش رفته افسوس خورد، پس او راحت و آسوده خاطر است.

صابر نیز کسی است که در دل آرزوی دنیا کند لیکن هنگامی که به آن دست یابد به خاطر پایان بد و ناستوده آن نفس خود را مهار سازد به گونه ای که اگر بر دلش آگاه شوی از عفت نفس و خویشتن داری و دوراندیشی وی در شگفت خواهی شد.

امّا راغب بیم و ترسی ندارد که دنیا از چه راه به دست او رسد! خواه از حلال باشد و خواه از حرام؛ و نگران نیست که برای آن آبرویش بر باد رود و خود را هلاک ساخته و جوانمردی اش را از دست دهد.

آنان کسانی هستند که در گرداب سخت دنیا سرگردان و مضطرب اند.»(۱)

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«اَلزُّهْدُ فِی الدُّنْیا ثَلاثَهُ أَحْرُفٍ: زاء وَ هاء وَ دال؛ فَأَمَّا الزَّاءُ فَترْکُ الزِّینَهِ وَ أَمَّا الْهاءُ فَترْکُ الْهَوی وَ أَمَّا الدَّالُ فَترْکُ الدُّنْیا.» (۲)

«زهد در دنیا بر سه پایه استوار است که حروف زاء و هاء و دال نشانگر آن هاست: "زاء" ترک زینت را می رساند، "هاء" اشاره به ترک هوا و هوس دارد و "دال" از ترک دنیا حکایت می کند.»

و زاهد این هر سه را نه برای دنیا، که برای خدا و آخرت ترک کرده است. جلوه های خیره کننده و زَرق و برق دنیا را با اهلش وانهاده، چشم طمع از پست و مقام و ریاست خواهی فرو بسته، و صفحه دل و لوح اندیشه را از هر آنچه به دنیا و متعلّقات آن باز می گردد حقیقتاً شسته است.

او نه فریب شیادان حیله گر و سالوسان دغلباز را - که برای شکار افراد ساده لوح و سوء استفاده از احساسات پاک انسانی و مذهبی انسان ها دام زهد گسترانیده اند - می خورد و نه خود که گویا شراره های غضب و تازیانه های دردناک عذاب الهی را نظاره می کند هرگز بازار پارسایی و زهد فروشی را برای ریاکاری و عوام فریبی گرم خواهد کرد.

چند دام از زهد سازی و دم از طاعت زنی

ما هم از دام تو دوریم و هم از دم فارغیم

البته زهد نیز همچون سایر مفاهیم اعتقادی و مذهبی دارای مراتب گوناگون و درجات متفاوتی است:

۱- ۸۰. کافی، ج ۲، ص ۳۳۰، باب محاسبه العمل، ح ۱۳

۲- ۸۱. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۵۶، ح ۲۵

زاهـد در نخستین گـام، دیـده سـر و چشم دل را از محرمـات الهی فرو بسـته، و از دنیا و متاع آن تنها به انـدازه نیاز و ضـرورت بسنده می کند. سپس از خواسته های نفس پرهیز نموده، آرام آرام تعلقات خاطر و علایق خویش را نسبت به دنیا مرتفع ساخته تـا آنجـا که به کلّی دل از دنیا و مظاهر آن بر می کنـد و حقیقتاً از غیر خـدا منقطع می گردد. در آن حال دنیا در نظر وی فاقد ارزش شـده و جز خـدا هیـچ چیز و هیـچ کس او را اشـباع نمی سـازد. و از همـان جـاست که بـا تمام وجود به کمال حقیقی و هسـتی مطلـق روی می آورد و از مـا سوی اللَّه حـتی بهشت و حور و غلمـان دل بریـده، به طور کامـل و به معنی حقیقی متوجه حضرت حق - جلّ و علا - می گردد.

این مرحله از زهـد که بالا‌ترین مرتبه و کمال اعلای آن به حساب می آیـد به اولیای مقرّب خداونـد و پیشوایان معصوم علیهم السـلام اختصاص داشـته و دستیابی به آن جز در پرتو عنایات ویژه الهی و توجهات خاصّ آن بزرگواران برای کسی میسر نمی گردد.

انسـان به اقتضـای فطرت و سـرشت ذاتی، عـاشق کمـال تـام و مطلق است و همین علاقه فطری است که مُلک و ملکوت را در قلمرو خواهش ها و خواسـته های وی قرار می دهد. در عین حال، غفلت از این مطلوب عالی و خواسته متعالی باعث شده است که هر کس به حسب حال و مقام و یافته ها و بافته های خویش کمال را در چیزی جستجو کرده، فکر و دل را در گرو آن قرار دهد.

دنیا خواهان دستیابی به لذایذ مادی را منتهای آرزو و مقصد بلند خویش قرار داده، کمالی جز آن نمی بینند و محبوبی جز دنیا و مظاهر و لذائـذ آن نمی یابنـد، امّا از آنجا که جنب و جوش، طلب و اراده، و رغبت و علاقه اشـخاص ریشه در توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق داشته، و لذت طلبی و دنیا

خواهی به سبب تشخیص نادرست و خطای در تطبیق در زمره خواسته های آنان قرار گرفته است، ثروت و ریاست، جاه و مقام و سایر مظاهر و لذت های مادی نه تنها از علاقه و اشتیاق آنان نمی کاهد، بلکه پیوسته آتش عشقشان را بر افروخته تر و محبت و دلبستگی شان را ریشه دارتر می سازد.

به عنوان مثال: شهوت پرستی که از حیات جز کامیابی و دستیابی به مشتهیات شهوت آلود نفسانی نمی فهمد و زندگی را تنها در وصول به امیال حیوانی خلاصه کرده است، هر اندازه وسائل شهوت رانی و کامرانی برای او فراهم تر گردد، میل قلبی و تعلّق خاطرش به خواسته های دیگری که در دامنه قدرت و امکانات او قرار ندارد بیشتر می شود.

و یا ریاست طلبی که تشنه قدرت و شیفته سلطه گری است حتی اگر تمام کره زمین را زیر سلطنت خویش درآورد، قانع نگشته و پرواز به کرات دیگر را در سر می پروراند.

ثروت خواه و مال اندوزی هم که سینه اش از ولع و قلبش از حرص مالا مال گشته، خط قرمزی برای آمال و آرزویش وجود ندارد، هر چه مال و ثروتش بیشتر شود، خواهش های نفسانیش افزون تر می گردد. و این ها صرفاً به این دلیل است که آدمی خواسته یا نخواسته، به واسطه کشش ذاتی و میل فطری همواره متوجه کمال مطلق بوده و تشخیص نا صحیح و گزینش مصادیق نادرست، او را به این حال و روز انداخته است.

حتی اهل آخرت نیز که به واسطه تلاش فراوان، نگاه واقع بینانه و رشد معنوی، دل از دنیا بر کَنده و متوجه عالم آخرت گشته اند - گرچه راهشان درست و مقصدشان پسندیده است لیکن - چون کمال را در درجات و مراتب معنوی می دانند، قلوبشان صرفاً متوجه آخرت و مقام و منزلت اخروی بوده، بسا توجه شایسته به معبود مطلق و محبوب حقیقی نداشته باشند.

تنها اهل اللّه هستند که در پرتو الطاف خاص و مجاهدت های پی گیر و تلاش های خستگی ناپذیر، و در سایه تشخیص درست مصداق حقیقی از غیر حقیقی، کمال خود را در جمال حقّ و کمال مطلق یافته، و به برکت حبّ روزافزون وصال و عشق همیشه در تزاید جمال یار از هر دو جهان رسته و از دو نشأت وارسته و به درجه زهد مطلق پیوسته اند.

جان شرع و جان تقوا عارف است

معرفت محصول زهد سالف است

زهد اندر کاشتن کوشیدن است

معرفت آن کشت را روییدن است

شخصی از امام باقر علیه السلام مسأله ای پرسید. پس از آنکه آن حضرت پاسخ وی را دادند عرض کرد: پاسخ فقیهان در جواب این مسأله چنین نیست! حضرتش فرمودند:

«وای بر تو! هرگز فقیه و دین شناس را دیده ای و شناخته ای؟!

إنَّ اَلْفَقِیهَ حَقَّ اَلْفَقِیهِ الزّاهِدُ فِی الدُّنْیا وَ الرّاغِبُ فِی الْآخِرَهِ الْمُتَمَسِّکُ بِسُنَّهِ النَّبِیِ صلی الله علیه وآله».

«دین شناس و فقیه واقعی کسی است که به دنیا بی رغبت و به آخرت تمایل داشته و به سنت پیامبر صلی الله علیه وآله تمسّک جوید.»(۱)

بر جویندگان راه حقیقت و پویندگان طریق فضیلت است که با چنگ زدن به دامن استوانه های کرامت و بزرگواری، عالمان ربّانی و مربیان روحانی، از منطق و کردار و گفتار آنان که رنگ خدایی و صبغه الهی پذیرفته، به نیکی بهره مند گشته، راه را از چاه و آب را از سراب باز شناسند و با هم نوایی و همگامی با ندای ذاتی و توجه فطری از امانت های بزرگ الهی پاسداری نموده، در جهت شکوفایی سرمایه های گران بهای نهفته در خویش گام بردارند.

۱- ۸۲. الحقایق، مرحوم فیض، ص ۱۵

فضیلت زهد

با مطالعه فرازهایی از حکمت های گهر نشان اولیای گرانقدر اسلام و پیشوایان معصوم دین بیش از پیش نسبت به ارزش زهد و فضیلت پارسایی آگاه خواهیم شد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ زَهِدَ فِی الـدُّنْیا أَثْبَت اللَّهُ الْحِکْمَهَ فِی قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِها لِسانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُیوبَ الـدُّنْیا داءَها وَدَواءَها وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْیا سالِماً إِلَی دارِالسَّلام».(۱)

«کسی که در دنیا پارسایی پیشه کند خداوند حکمت را در قلبش پابرجا ساخته، زبانش را به آن گویا می سازد. و او را نسبت به عیب های دنیا و درد و دارویش بینا گردانده، با سلامتی از دنیا بیرونش برده، به بهشت دارالسلام وارد خواهد کرد.»

و نیز آن بزرگوار فرموده اند:

«جُعِلَ الْخَیرُ کُلُّهُ فِی بَیت وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا.»

«همه خوبی ها در خانه ای استقرار یافته و کلیدش زهد و بی رغبتی به دنیا قرار داده شده است.»

آنگاه می فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند: آدمی شیرینی ایمان را در قلبش نمی یابد تا آنگاه که (به مرحله ای از رشد و زهد ارتقا یافته و) بیم و اندیشه ای نداشته باشد که چه کسی دنیا را می خورد.»

ص:۸۵

۱- ۸۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱

سپس امام علیه السلام می فرمایند:

«شناخت شیرینی ایمان بر دل های شما حرام است تا آنگاه که به دنیا بی رغبت گردد.»(۱)

رشد ایمان لازمه پیشرفت های معنوی است. کمالات انسانی خود بدون تحصیل خیرات میسّر نمی گردد. انجام هر کار نیک و عزم پسندیده نیز در گرو سعادت توفیق و نزول برکات آسمانی است و کلید این همه، پارسایی و بی رغبتی به دنیا است. بنا براین، جز در پرتو زهد و پارسایی، نیل به اهداف عالی انسانی امکان پذیر نخواهد بود.

امام باقر علیه السلام به نقل از پیشوای پارسایان و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدَ فِی الدُّنْيا.» (۲)

«خصلتی که بیش از هر خوی دیگر دین را یاری می کند زهد و بی رغبتی به دنیا است.»

نه دوستی دنیا با محبت خداوند جمع شدنی است و نه اشتغالات فکری با کسب کمالات معنوی سر سازگاری دارد. رکن اساسی و شرط مهم انجام نیک و کامل هر کاری، دور بودن از اشتغالات تفرقه آمیز و برخورداری از فراغت است. کسی که فکرش همواره مشغول دنیا و تحصیل متاع آن است هرگز نمی تواند خود را برای انجام امور دینی و تکالیف انسانی از فراغت لازم بهره مند سازد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِذا أَرادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيراً زَهَّدَهُ فِی الدُّنْيا وَ فَقَّهَهُ فِی الدِّينِ وَ بَصَّرَهُ عُيوبَها وَ

۱- ۸۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲

۲- ۸۵. همان، ح ۳

مَنْ أُوتیهُنَّ فَقَدْ أُوتی خَیرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ.»(۱)

«هرگاه خداوند خیر بنده ای را اراده نماید او را نسبت به دنیا بی رغبت کرده و نسبت به دین آگاه و به عیوب دنیا بینایش سازد، و به هر کس این خصلت ها اهدا گردد خیر دنیا و آخرت به او ارزانی شده است.»

همچنین فرموده اند:

«لَمْ یطْلُبْ أَحَدٌ الْحَقَّ بِبابٍ أَفْضَلَ مِنَ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیا وَ هُوَ ضِدٌّ لِما طَلَبَ أَعْداءُ الْحَقِ.» (۲)

«هیچ کس حقّ را در درگاهی برتر از بی رغبتی به دنیا و زهد در آن - که ضدّ خواسته دشمنان حق می باشد - نجسته است.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام کنار قبری حاضر شده، فرمودند:

«إِنَّ شَیئاً هَذا آخِرُهُ لَحَقِیقٌ أَنْ یزْهَدَ فِی أَوَّلِهِ وَ إِنَّ شَیئاً هَذا أَوَّلُهُ لَحَقِیقٌ أَنْ یخافَ مِنْ آخِرِهِ.» (۳)

«دنیایی که پایانش چنین است سزاوار است از نخست بدان بی رغبت بوده، از آن کناره گیریم و آخرتی که آغازش این است شایسته است از پایان آن بیمناک باشیم.»

اسفا که نه از آن کناره گیر و روی گردانیم و نه از این بیم ناک و هراسی به دل داریم. و این نیست جز به خاطر تزلزل اراده، ضعف یقین و ایمان های سست که هر یک بستر مناسبی برای نفوذ و تأثیر هر چه بیشتر زَرق و برق دنیا و جلوه های خیره کننده محسوس و ملموس آن است. بی شک مجاهده ای پی گیر و تلاشی خستگی ناپذیر می طلبد تا همراه با یاد همیشگی مرگ و همگام با ریاضت های

ص:۸۷

۱- ۸۶.

۲- ۸۷. ۱ و - کافی، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۱۰

۳- ۸۸. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵، باب ۶۲ از جهاد نفس، ح ۱۴

سخت شرعی از آثار ویرانگر و پی آمدهای خانمان سوز دوستی نسبت به چنین دنیایی در امان بمانیم. و این نه کاری است آسان و نه بضاعتی است اندک، که عملی است بس دشوار و سرمایه ای است بس گران، به سختی زهد و بهای پارسایی!

حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«اَلزُّهْدُ ثَرْوَةٌ.» (۱)

«پارسایی دارایی و ثروت است.»

پیشوای بزرگ مذهب امام صادق علیه السلام در مقام بیان نشانه های پارسایی می فرمایند:

«به راستی پارسایان در دنیا هاله ای از نور جلالت در سیمایشان آشکار و نشان خدمت در میان دیدگانشان ظاهر می باشد. کسی که در دنیا با سلاطین همدم است، آثارش در اندام او ظاهر می گردد، پس چگونه ممکن است انسان با خداوند منّان انیس بوده و از غیر او منقطع باشد، ولی آثارش در سیمای او آشکار نباشد؟» (۲)

در ارجمندی زهد و فضیلت ساده زیستی همین بس که جمیع پیامبران و همه اولیای خدا به آن متصف بوده اند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَا اتخَذَ اللَّهُ نَبِیاً إِلّا زاهِداً.» (۳)

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر آنکه پارسا بود.»

۱- ۸۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۰۸۹، ضمن حکمت ۳؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰ ف ۱ ح ۱۸۵

۲- ۹۰. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۲۷۸

۳- ۹۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۱، باب ۶۲ از جهاد نفس، ح ۲۵

در آغاز دعای شریف ندبه خداوند را بر نعمت های بی شمارش حمد کرده و عرض می کنیم:

«خدایا! تو را بر اموری ستایش می کنم که به وسیله آن ها قضایت بر اولیایت جاری گردید؛ همانان که وجودشان را برای ذات خود اختیار و برای دین خویش مخصوص گردانیدی... بعد از آنکه کناره گیری و زهد نسبت به مقامات و زیور و زینت این دنیای پست را بر آنان شرط فرمودی و آنان به این شرط گردن نهادند و تو می دانستی که آنان به عهد خود وفا خواهند کرد.» (۱)

بلی، آنان از این آزمایش بزرگ، سربلند بیرون آمدند؛ حضرت موسی، کلیمِ خداوند غالباً گیاه زمین و برگ درختان را خوراک خود قرار می داد و بدن شریفش در اثر همین ریاضت سخت، آن چنان ضعیف و لاغر شده بود که سبزی گیاهانی که خورده بود از شکم مبارکش نمایان بود.(۲)

حضرت عیسی علیه السلام پیوسته لباسش از موی و خوراکش از گیاهان و برگ درختان بود و هیچ گاه برای خود خانه و کاشانه ای مهیا نمی کرد.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله بسا می شد که از شدت گرسنگی سنگی به شکم مبارک خود می بست و بسیار اتفاق می افتاد هنگامی که آن حضرت لباس خود را برای شستشو از بدن شریف بیرون آورده بود، بلال اذان می گفت و آن سرور برای حضور در مسجد لباس دیگری نداشت.

و فروغ تابناک زهد، پیشوای پارسایان و امیر مؤمنان علیه السلام که دوست و دشمن را وادار به اعتراف ساخته است، جامه اش درشت و کهنه بود که گاهی با لیف خرما

ص:۸۹

۱- ۹۲. مفاتیح الجنان؛ المزار الکبیر، ص ۵۷۳؛ مصباح الزائر، ص ۴۴۶؛ تحفه الزائر، علامه مجلسی، ص ۴۳۴

۲- ۹۳. ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۵۰۷، خ ۱۵۹.

وصله می شد و هیچ گاه از دو لباس تجاوز نمی نمود. خوراک روزانه اش دو قرص نان جوین بود که غالباً به آن بسنده می کرد.

ابو رافع گوید: روز عیدی به حضور امیرمؤمنان علیه السلام شرفیاب شدم. آن بزرگوار کیسه نان خشک سر بسته ای را که بر آن مهر زده بود گشوده و از آن تناول فرمود. پرسیدم: مولای من! چرا آن را مهر می زنی؟ فرمود: می ترسم دو فرزندم زینب و ام کلثوم نان ها را به روغن آغشته کنند!

گاهی هم که حضرتش نان را با خورش می خورد، خورش آن، سرکه یا نمک یا سبزیجات بود. و چنانچه بهتر از این ها اراده می فرمود اندکی از شیر شتر تناول می کرد. گوشت بسیار کم می خورد و می فرمود:

«شکم های خود را مدفن حیوانات قرار ندهید.»

و با این خوراک از همه مردم نیرومندتر و قدرت بازویش از هر کس قوی تر بود و گرسنگی و خوراک اندک از قدرت و نیرویش نمی کاست. (۱)

سوید بن علقمه {غفله} گوید: در کوفه خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم. در برابرش کاسه ماست ترش شده ای بود و قرص نانی در دست داشت که پوست های جو بر آن دیده می شد. آن بزرگوار نان خشک را به سختی خرد می کرد، به گونه ای که گاهی از زانوی خود برای این کار کمک می گرفت!

به فضه خادمه که در آنجا بود گفتم: از خدا نمی ترسی که حال مولا را رعایت نمی کنی! چرا سبوس جو را نگرفته ای؟ پاسخ داد: خود آن سرور چنین خواسته اند.

جریان را به حضرتش عرضه داشتم، فرمودند:

«پدر و مادرم فدای آن کسی باد که سه روز پیاپی نان گندم نخورد تا از

۱- ۹۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۶.

دنیا رحلت فرمود، و هرگز نانی که سبوس گرفته شده باشد تناول نکرد! مقصود آن بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.» (۱)

سوید بن علقمه (غفله) نیز نقل می کند: هنگامی که مردم با امیر مؤمنان علیه السلام برای خلافت بیعت کرده بودند حضور آن حضرت شرفیاب شدم و دیدم آن بزرگوار بر حصیر کوچکی نشسته اند و جز آن، چیز دیگری در آن خانه نیست. عرض کردم: یا علی! بیت المال در اختیار شماست و من در منزل شما چیزی از نیازمندی های خانه نمی بینم! فرمودند:

«ای پسر غفله! خردمند برای خانه ای که باید آنجا را ترک کند اثاث و لوازمی تهیه نمی بیند. ما منزل امن و محل آسایشی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل ساخته ایم و خود به زودی به آن خانه رهسپار خواهیم شد.» (۲)

تأثیر سرگذشت بزرگان، صالحان و خصوصاً پیشوایان بزرگ معصوم علیهم السلام بر جان و نفس آدمی بسیار شگفت انگیز است و اگر انسان اندکی خود را از آب و گل طبیعت و تعلقات مادی آزاد کرده باشد، این تأثیر را به نیکی احساس می کند. چه بسیار شایسته است که در کنار فعالیت ها و برنامه های زندگی، مطالعه شرح حال این اسوه های بی نظیر را به صورت یکی از برنامه های جاری و روزمره خود و فرزندان خویش قرار دهیم.(۳)

ص:۹۱

۱- ۹۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۱ باب ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۱۳۸؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۴۱ *واژه زهد*.

۲- ۹۶. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۲۱، ضمن ح ۳۸

۳- ۹۷. تفصیل این مبحث همراه با روایات مربوطه در مباحث مختلف کتاب «فرهنگ اخلاق» آمده است.

قلب درد آشنای زاهد آنگاه آرام می گیرد که هیچ گاه در سراسر جهان شاهد آهِ سرد نیازمندی نبوده و ناله دلخراش گرسنه ای دل حساس او را نیازارد. زاهد آنچه دارد به نیازمندان می بخشد و از اینکه آنان را به آسایش و نوایی برساند بیش از آن لذت می برد که خود بخورد و بپوشد و استراحت کند، بلکه اگر بی تکلّف زندگی می کند و در کمال قناعت و سادگی بسر می برد، جز به خاطر این نیست که دیگران را در راحتی و آسایش ببیند.

آری، زاهد در مسیر سامان بخشیدن به امور مستمندان و نیازمندان از آنچه در اختیار دارد دریغ نکرده و در این راه از هیچ چیز فروگذار نمی کند. می جوشد و می کوشد و از همه چیز می گذرد. دیگران را بر خود ترجیح داده، ایثار می کند و هرگز رسیدگی به امور مادی خویش را بر رفع نیازهای دیگران مقدم به حساب نمی آورد. و همین هاست که ایثار را به عنوان یکی از پرشکوه ترین صفات انسانی و زیباترین مظاهر گذشت و فداکاری در زمره برترین و شاخص ترین فلسفه های وجودی زهد جلوه گر می سازد. و به همین جهت است که دستیابی به زهد حقیقی و اوج گیری به قلّه رفیع ایثار جز برای انسان های بزرگ و همت های بلند و متعالی میسر نمی گردد.

از دیگر فلسفه های این صفت نیک، احساس هم دردی با محرومان و مشارکت در غم مستمندان است. بشر طبیعتاً هنگامی که مشاهده می کند دیگران با این که کم ترین مزیتی بر او ندارند، می خورند و می نوشند و می پوشند و او از زندگی، نوایی جز آه سرد و منالی جز محرومیت ندارد سخت می رنجد و درد و رنج او از این که خود را در کنار افرادی برخوردار از همه امکانات مشاهده می کند به مراتب بیش از رنجشی است که از محرومیت خویش متحمل می شود.

ص:۹۲

هنگامی که زاهـد با این صـحنه های دلخراش مواجه شده و عملاً راه برخوردار شدن محرومان و رفع نیاز مسـتمندان را مسدود می نگرد به شدت متأثر شده، بر خود می لرزد. از اینرو با گزینش یک زندگی ساده و هم سطح با طبقات نیازمند، ضمن آنکه از فیض مشـارکت عملی در غـم محرومـان بهره منـد می گردد، زنـدگی و راه و روش او نیز خـود مرهمی برای زخـم دل دردمندان و التیامی برای سینه داغدار مستمندان خواهد بود.

تـأثیر شـگرف این روش خصوصـاً هنگـامی که از جـانب پیشوایـان بزرگ و رهـبرانِ مـورد توجه مردم إعمـال گردد بر کسـی پوشـیده نیست. اهمیت فوق العاده آن نیز آنگاه نمایان و مشهود می شود که زندگی بسیار زاهدانه مولا امیر مؤمنان علیه السلام را - که به دوران خلافت ظاهری آن بزرگوار بیش از هر زمان دیگر از این منظر جلوه خاصـی بخشیده بود - مورد مطالعه قرار دهیم.(۱)

در شرح حال یکی از علمای بزرگ نوشته اند:

روزی یکی از عروس های خود را با پیراهنی رنگین از جنس پارچه هایی که زنان اشـراف آن دوران به تن می کردند مشاهده نمود. فرزندش مرحوم آقا محمد اسـماعیل (شوهر آن خانم) را مورد ملامت و سـرزنش قرار داد. وی در جواب پدر این آیه از قرآن را تلاوت نمود:

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیبات مِنَ الرِّزْقِ ».(۲)

«بگو چه کسی زینت هایی را که خدا برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟»

ص:۹۳

۱- ۹۸. سخنان شگفت انگیز آن امام زاهدان علیه السلام خصوصاً در نهج البلاغه حقیقتاً قابل تأمل است.

۲- ۹۹. سوره اعراف، آیه ۳۲

ایشان در پاسخ فرمود: من نمی گویم خوب پوشیدن و خوب نوشیدن و استفاده کردن از نعمت های الهی حرام است؛ اسلام مردم را از چنین اموری منع نفرموده، لیکن ما و خانواده ما به جهت آنکه مورد توجه مردم هستیم و آنان ما را پیشوای دینی خود می دانند، وظیفه خاصی داریم.

سپس افزود: هنگامی که خانواده های فقیر مشاهده می کنند که اغنیا و ثروتمندان از همه چیز برخوردارند، طبعاً ناراحت می شوند، لذا تنها مایه تسکین آلامشان این است که خانواده ما (آل آقا) مانند خودشان زندگی می کنند. اگر ما نیز به شکل ثروتمندان زندگی کنیم آنچه سبب تسکین درد و رنج آن هاست از میان می رود. اینک که ما نمی توانیم وضع موجود را دگرگون کنیم، لا اقل باید از این مقدار همدردی مضایقه ننماییم.

از جمله اموری که زهد را در نظر مردمان آزاده جهان به عنوان صفتی آرمانی جلوه گر ساخته و می توان آن را در زمره یکی دیگر از فلسفه های زهد به حساب آورد، صفت حریت و آزادگی است.

نیاز و احتیاج، بستری برای تعلق خاطر و ابزاری برای وابستگی است، همچنان که بی نیازی زمینه ساز آزادی و ملاک و میزانی برای سنجش آزادگی است. پارسایان و آزادگان جهان با این انگیزه زهد و قناعت را برنامه زندگی خود قرار داده اند که از نیازهای خویش کاسته و با تقلیل احتیاجات روز مره، خویشتن را از بند اسارت به این و آن رها سازند.

آنان به نیکی می دانند: گرچه زندگی آدمی مانند سایر جانداران دیگر به یک سلسله امور ضروری و شرایط طبیعی وابسته است و در هیچ شرایطی از آن گریزی نیست، لیکن این را نیز معتقدند که: نیازهای فراوان دیگری هم هست که به وسیله عوامل گوناگون از جمله توسط خود انسان بر او تحمیل شده و آزادی وی را تا حدّ زیادی تحت تأثیر آن نیازهای کاذب محدود می سازد.

ص:۹۴

انسان به بهانه های مختلف، رونق بخشیدن به زندگی را از ضروریات و از تکالیف شرعی و انسانی خود به حساب می آورد. سپس با فراهم آمدن امکانات بیشتر، به تجمل گرایی و خوش گذرانی پرداخته، به تدریج به آن علاقه مند شده، دیری نمی پاید که با آن انس می گیرد و زندگی بدون آن وضع را برای خود ناممکن می پندارد. و به این ترتیب خود را در برابر نیازهای جدید عاجز و ذلیل ساخته، خویشتن را از دایره کم ترین تغییر و تحول در خود و محیط خود خارج می سازد.

هیچ نازپرورده ای را مشاهده نمی کنی که با صبر و حوصله و درایت و استقامت، منشأ انقلابی بزرگ در جهان شده باشد. و با هیچ تحولی اساسی مواجه نمی گردی که فریادگری نازپرورده بار آن را بر دوش کشیده باشد. آزادی ریشه در زهد و پارسایی دارد و آزاد منش به این مقام نائل نگشته جز آنکه زهد را پیشه و منش خویش ساخته است. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام که روح آزادی و منشِ آزادگی را به جهانیان آموختند، از آن جهت بود که خود به معنی واقعی زاهد بودند. و این نکته ای است ظریف و آموزه ای است دقیق که خود آن بزرگوار در سخنان پر گهر خویش پیوسته بر آن تأکید نموده، و با نگاهی به نهج البلاغه نمونه های فراوانی از آن را می توان ملاحظه نمود. همچنان که مکرراً ترک دنیا را بهای آزادی و آزاد منشی معرفی فرموده اند:

«اَلدُّنْیا دارُ مَمَرٍّ لا دارُ مَقَرٍّ وَ النّاسُ فِیها رَجُلانِ: رَجُلٌ باعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَها وَ رَجُلٌ ابْتاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَها.» (۱)

«دنیا گذرگاه است، نه قرار گاه و مردم در آن دو دسته اند: برخی خود را فروخته، هلاک می کنند، و گروهی خویشتن را خریده، آزاد می سازند.»

ص:۹۵

۱- ۱۰۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۵۰، ح ۱۲۸

و چشم داشتن به متاع دنیا و طمع را ریشه اسارت و سرچشمه بردگی دانسته اند:

«الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.» (۱)

«طمع ورزی (بستر مناسبی برای) بردگی ابدی است.»

در نامه ای هم که به عثمان بن حنیف نوشته اند، می فرمایند:

«پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده...

ای دنیا! از من دور شو! که افسارت را بر پشت گردنت انداخته ام و از چنگال های درنده تو خود را رهانیده و از دام های تو جسته ام...

دور شو! به خدا سوگند که رام تو نمی گردم تا مرا خوار و ذلیل سازی و تسلیم تو نمی شوم که هرجا بخواهی مرا به خواری به دنبال خود کشی...»(۲)

آری، زاهد حقیقی علیه عجز و ضعف و زبونی می شورد، در برابر حاکمیت امیال نفسانی طغیان می کند، و از اسارت و بندگی دنیا و زرق و برق آن با تمام وجود سر باز می پیچد، و این استقامت شگفت انگیز را جز از مکتب زهد و مشی زاهدانه و زهد راستین مولای زاهدان علی علیه السلام نیاموخته است.

به همین جهت، برخورداری از مواهب روحی و متصف شدن به صفات متعالی را می توان گوشه دیگری از آثار گرانقدر ترک لذت گرایی و یکی دیگر از فلسفه های مهم زهد به حساب آورد.

۱- ۱۰۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۷۰، ح ۱۷۱

۲- ۱۰۲. همان، ص ۹۶۶ و ۹۷۲ و ۹۷۳

تا هنگامی که مسائل مادی از صورت هدف خارج نشده و به شکل ابزار و وسیله در نیاید، سرزمین وجود و باغستان دل برای رشد احساسات پاک و نمو اندیشه های تابناک آماده نمی گردد. و تا زمانی که طفل جان از پستان طبیعت گرفته نشده و آدمی از قید هواپرستی آزاد نگردد، عواطف ملکوتی در وجود وی از جایگاه شایسته خود برخوردار نخواهد شد. و به همین جهت زهد شرط اساسی افاضه نور معرفت، مهم ترین بستر رشد معنوی، و عامل ناگسستنی و لاینفک دریافت صفات متعالی و ارتقاء روحی شمرده شده است.

حقّ پرستی به هیچ وجه با خودخواهی و لذت گرایی سر سازگاری ندارد. شورِ عشق و شوق خدمت و اشتیاق انس با حضرت باری کجا و شیفتگی دنیای دون و ذلت و نکبت اسارت و تشویش و اضطراب ناشی از بازماندن از دنیا پرستی و دنیا پرستان کجا؟! در حال توجه و حضور و ذکر دائم حق بودن کجا و در اسارت زرق و برق مادیات بودن کجا؟! نه تنها خدا پرستی و حق خواهی مستلزم رها شدن از بند هواپرستی و بی اعتنایی به شؤون مادی است، بلکه هر نوع دلدادگی و دگر دوستی مستلزم پشت پا زدن به بسیاری از تعلقات و دور شدن از خودخواهی و دنیا زدگی است.

سر و کار عشق و پرستش بر خلاف علم و فلسفه با دل و احساسات است نه منطق و برهان؛ به همین جهت هیچ گاه به اموری که با آن ها در تضاد و ضدیت است میدان تاخت و تاز نداده، رقیب نمی پذیرند. دلی که کانون عشق است و قلبی که به خاطر محبوبی می تپد، به ویژه دلی که محلّ تابش اشراقات و الهامات الهی است هرگز در گرو متاع دنیا و مال و منال بی ارزش زندگی مادی قرار نمی گیرد، لیکن هیچ مانعی ندارد که دانشمند یا فیلسوفی همزمان با اشتغالات فکری و فعالیت های علمی، اسیر دنیا و گرفتار جاذبه های فریبنده آن گردد.

بنـا براین، فارغ ساختن خانه دل از تعلقات مادی و درهم شکسـتن بت های زر و سـیم از کعبه دل، شـرطی اساسـی برای دسـت یابی به کمالات معنوی و نیل به جایگاه حقیقی شخصیت انسانی است.

ناگفته نمانـد همچنان که بارها یادآور شـده ایم کسـی که آزادی از بنـدگی دنیا و رها شـدن از اسارت ریاست طلبی و زرق و برق امور مـادی را بـا رهبـانیت که توأم بـا ترک مسـئولیت های اجتماعی و شانه خالی کردن از زیر بار تعهـدات انسانی است، مقایسه می کند اگر مغرض نباشد از اسلام و برنامه های حیات بخش و زندگی ساز آن کاملاً بیگانه است. زهد و پارسایی سر چشـمه جوش و حرکت، رکن و پایه مسـئولیت پذیری و تعهد، زمینه ساز بازیابی خود و خویشتن شناسی، و منشأ پرشکوه ترین جلوه های پای بندی به تعهد و وظیفه شناسی است.

مولاـی پارسایـان و پیشوای زاهـدان حضـرت علی علیه السـلام در عین حال که ابرمرد زهـد و پارسایی و اوّل زاهـد جهان بود، وجود ملکوتیش آموزگار تلاش و خدمت و فداکاری، و دل حساس و سـینه پر حرارتش سرشار از درس عمل به تکلیف الهی و تعهد انسانی بود. معلم زهد بود امّا لحظه ای نمی آسود. از نعمت زودگذر دنیا و لذت ناپایدار آن به شدت پرهیز می کرد و در عین حال، مشاهده یک فرد محروم یا یک بی عدالتی، خواب را از چشمان مبارکش می ربود و می فرمود:

«ما لِعَلِی ٍّوَ لِنَعِیمٍ یفْنی وَ لَذَّهٍ لا تبْقی » (۱)

«علی را با نعمت گذرا و لذّت ناپایدار چه کار؟»

هرگز حاضر نبود با شکم سیر بخوابد، مبادا در دورترین سرزمین های اسلامی

۱- ۱۰۳. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۷۱۴، ضمن خ ۲۱۵

فردی گرسنه شب را با شکم گرسنه سپری کند.(۱)

قلب مطهرش سرشار از عشق خدا و نسبت به حقوق انسان ها تا این اندازه حساس بود و این جز در سایه زهد شگفت انگیز آن بزرگوار حاصل نگشته بود. و از همین جا می توان نتیجه گرفت که فارغ ساختن دل برای خدا و آخرت، یکی دیگر از ریشه های اساسی دعوت به زهد و انگیزه مهم انبیا و اولیای الهی در برگزیدن آن بوده است.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه:

« إِلاَّ مَنْ أَتی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ».(۲)

می فرمایند:

«دل سالم کسی دارد که در هنگام ملاقات با پروردگار خود، کسی جز خدا در دلش نباشد... و هر دلی که در آن شرک یا شک باشد (از چشم خدا و اولیای حق) ساقط است.»

آنگاه می فرمایند:

«وَ إِنَّما أَرادُوا الزُّهْدَ فِی الدُّنْيا لِتفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَه.» (۳)

«آنان در دنیا زهد را به این جهت برگزیدند که دل هایشان برای آخرت فارغ باشد.»

بوعلی در نمط نهم اشارات که به مقامات عارفین اختصاص داده، زهد را به زهد عارف و زهد غیر عارف تقسیم کرده، می گوید:

«زهد نزد غیر عارف، معامله کالای دنیا با کالای آخرت است.

۱- ۱۰۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۷۰، نامه ۴۵

۲- ۱۰۵. سوره شعراء، آیه ۸۹ «مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».

۳- ۱۰۶. کافی، ج ۲، ص ۱۳، باب اخلاص، ح ۵

(دست شستن از دنیا توسط او صرفاً با انگیزه بهره مند شدن از تمتعات اخروی است) ولی زاهد عارف از آن جهت زهد می ورزد که نمی خواهد ضمیر خویش را به غیر ذات حق مشغول سازد و جز خدا هر چیز دیگر را کوچک تر از آن می داند که خود را بدان مشغول ساخته و در بند اسارتش درآید.»

ص:۱۰۰

۵ – ورع

روی آوردن به خیر و صلاح و انجام کارهای خوب و نیک، گرچه شرطی اساسی و امری ضروری و لازم برای دستیابی به سعادت و رستگاری است، لیکن به هیچ وجه نباید آن را برای نیل به این مقصد اعلا شرطی کافی نیز به حساب آورد. نتیجه بخش بودن تربیت اخلاقی و تهذیب نفس علاوه بر وابستگی کامل به کوشش همه جانبه در زمینه پرداختن به امور پسندیده، در گرو تلاش مداوم برای پرهیز از امور ناروا و فاصله گرفتن از کارهای ناستوده است. به همین جهت بزرگان دینی در پرتو آموخته های خود از شرع مقدس بر این نکته تأکید دارند که توفیق کامل در این امر مهم، مرهون دو اصل اساسی است: انجام خوبی ها و ورع از بدی ها.

ورع در لغت به معنی خودداری و از چیزی دوری جستن است که منشأ آن ترس باشد. و در اصطلاح به معنای خودداری کردن از گناه و دوری جستن از شبهات و مطلق امور نامطلوب می باشد. و تفاوت آن با تقوا را با عنایت به موارد استعمال آن ها می توان چنین دانست که مفهوم تقوا از ورع گسترده تر بوده، علاوه بر جنبه اثباتی، جنبه سلبی را نیز شامل می شود، لیکن ورع تنها ناظر به جنبه سلبی است و غالباً در پرهیز از محرمات و مشتهیات نفسانی استعمال می گردد.

ورع نیز مانند زهد و تقوا دارای درجات متفاوت و مراتب مختلفی است:

کسی که متصف به این صفت عالی می شود در گام نخست از گناهانی که انجام آن ها موجب فسق می گردد اجتناب می ورزد. بدیهی است که خودداری از ارتکاب این نوع گناهان اختصاص به او نداشته، جمیع مردم مکلف به پرهیز از آن هستند.

ص:۱۰۱

صالحان و مردان نیکو کردار به این مرحله اکتفا نکرده، علاوه بر دوری جستن از معاصی قطعی، از انجام شبهات و اعمال مشکوکی هم که مجاز بودن آن مسلّم نیست خودداری می کنند.

انجام برخی از امور طبعاً بی اشکال است، لیکن به واسطه واقع شدن در شرایط خاصی، این احتمال یا نگرانی در آن ها وجود دارد که نزدیک شدن به آن ها در نهایت منجر به ارتکاب حرام گردد. به عنوان مثال، گفتگو در باره شخصی که به خاطر پیشرفت های معنوی یا دارا بودن وجهه ظاهری و امکانات مادی مورد حسد دیگران واقع شده است، این خطر را به همراه دارد که انسان را ناخودآگاه به غیبت وی مبتلا سازد. پرهیز از این گونه امور، مرحله بالاتری از ورع است که اختصاص به گروهی از صالحان دارد که مراحل قبلی را پشت سر گذارده اند.

عالی ترین مرتبه ورع که از خصائص صدّیقین است، اِعراض از غیر خدا و اجتناب از هر چیزی است که به نوعی مرتبط با خداوند نباشد با انگیزه بهره گیری از لحظات عمر و پرهیز از ضایع شدن آن.(۱)

در روایاتی که از معصومین علیهم السلام وارد شده، درجات مختلف ورع مورد عنایت خاص واقع گردیده است:

حفص بن غیاث گوید: از امام صادق علیه السلام در باره شخص با ورع سؤال کردم، فرمودند:

«الَّذِی یتَوَرَّعُ عَنْ مَحارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» (۲)

«کسی که از محرمات خداوند بزرگ پرهیز می کند.»

امام صادق علیه السلام در باره مرحله دیگری از ورع فرموده اند:

۱- ۱۰۷. ر.ک: مجمع البحرین، واژه «ورع» و...

۲- ۱۰۸. کافی، ج ۲، ص ۶۳، باب ورع، ح ۸

«أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَهِ...» (۱)

«با ورع ترین مردم کسی است که در برابر امور شبهه ناک توقف نماید.»

فضیل بن عیاض گوید: به آن حضرت عرض کردم: شخص با ورع کیست؟ فرمودند:

«اَلَّذِی یتَوَرَّعُ عَنْ مَحارِمِ اللَّهِ وَ یجْتَنِبُ الشُّبَهات وَ إِذا لَمْ یتقِ الشُّبَهات وَقَعَ فِی الْحَرامِ وَ هُوَ لا یعْرِفُهُ...» (۲)

«آنکه از محرمات الهی دوری کرده و از شبهه ها اجتناب می ورزد و هنگامی که از شبهات پرهیز نکند ناخودآگاه در حرام واقع می گردد.»

پیشوایان معصوم علیهم السلام طبیبانی روحانی اند که برای معالجه بیماران روحی همچون پزشکان جسمانی، علاوه بر ارائه دستور العمل ها و برنامه های مثبت عملی به بیماران خود، آنان را از امور زیان بخش نیز پرهیز می دهند. آن بزرگواران از یک سو بر انجام واجبات و مستحبات و اعمال نیک تأکید می کنند، از سوی دیگر بر خودداری از گناهان و اعمال منفی ناپسند اصرار می ورزند. زیرا برنامه های مثبت بدون پرهیز در بسیاری از موارد نه تنها تأثیر مطلوب خود را ندارد، بلکه بسا در مواردی اثرات معکوس و آثار زیان بخشی نیز بجای گذارد.

در میان دستورات دینی و اعمال نیک و صفات پسندیده، ورع از جایگاه بسیار شایسته ای برخوردار است، تا جائی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در پایان خطبه معروف و مفصل خود که در باره اهمیت ماه مبارک رمضان و وظایف مردم در آن ماه ایراد کرده اند، در پاسخ به امیر مؤمنان علیه السلام - که بیان برترین عمل در ماه مبارک رمضان را از آن حضرت درخواست نموده اند - می فرمایند:

۱- ۱۰۹. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۵، ح ۲۵

۲- ۱۱۰. تفسیرالقمی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳، ح ۱۵

«یا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمالِ فِی هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحارِمِ اللَّهِ.»(۱)

«ای اباالحسن! برترین عمل در این ماه، خودداری از محرّمات خداوند بزرگ است.»

یزید بن خلیفه گوید: امام صادق علیه السلام - پس از موعظه و دستور به تکالیف و امر به زهد به ما - فرمودند:

«عَلَیکُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ لا ینالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلّا بِالْوَرَعِ.» (۲)

«بر شما باد به ورع! زیرا جز با ورع به آنچه نزد خداست نتوان رسید.»

امام باقر علیه السلام به جابر می فرمایند:

«... وَ ما تنالُ وَلایتنا إِلّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ.» (۳)

«به ولایت ما جز با عمل و ورع نمی توان دست یافت.»

و همین حقیقت است که ورع را به عبادتی بس مشکل و سنگین تبدیل کرده است. آن حضرت در مقامی دیگر فرموده اند:

«إِنَّ أَشَدَّ الْعِبادَهِ الْوَرَعُ.» (۴)

«سخت ترین عبادت، ورع است.»

چرا که ورع و تقوا بدون مخالفت با هوای نفس و مبارزه با شهوات و تن دادن به جهاد اکبر میسر نمی گردد و حراست از دین تنها در سایه ورع امکان پذیر خواهد بود.

۱- ۱۱۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۱، باب ۲۸، ذیل ح ۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، باب ۱۸ از احکام شهر رمضان، ح ۲۰

۲- ۱۱۲. کافی، ج ۲، ص ۶۲، باب ورع، ح ۳

۳- ۱۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۴، باب ۱۸ از جهاد نفس، ح ۳ ر.ك: ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۸، باب ۱۸۵ ح ۳۴ و ص ۲۲۴، ح ۱۲

۴- ۱۱۴. کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۵

مرحوم آیه اللَّه میلانی در باره شیخ رجبعلی خیاط می فرمود: ایشان به خاطر کفّ نفسی که در ایام جوانی به عمل آورده، مورد عنایت خاص قرار گرفته است.

شرح آن کفّ نفس را مرحوم شیخ در دیداری که با آیه اللَّه میلانی داشته، چنین تعریف کرده است:

«در ایام جوانی دختری زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: رجبعلی، خدا می تواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذّت بخش به خاطر خدا صرف نظر نما. سپس به خداوند عرضه داشتم: خدایا! من این گناه را برای تو ترک می کنم تو هم مرا برای خودت تربیت کن.»

مرحوم شیخ در برابر گناه مقاومت می کند و این کفّ نفس و پرهیز از گناه موجب بصیرت و بینایی او می گردد ؛ دیده برزخی او روشن می شود و آن چه را که دیگران نمی دیدند و نمی شنیدند می بیند و می شنود.(۱)

و نیز آورده اند که بانویی مقداری پارچه از بزّاز خریده و از وی درخواست می کند که پارچه ها را توسط شاگرد خوش سیمایش به خانه او فرستاده، پولش را دریافت نماید. محمد بن سیرین شاگرد بزّاز پارچه ها را همراه آن زن آورده، داخل خانه او می شود. آن زن او را به داخل اتاق راهنمایی می کند و پس از ساعتی خود را آرایش کرده، داخل اتاق می شود. ابن سیرین می فهمد دامی برایش گسترده شده؛ آنچه موعظه می کند در دل آن خانم اثر نکرده، بلکه او را برای انجام خواسته اش تهدید می نماید. ابن سیرین به بهانه رفتن به دستشویی از اتاق بیرون رفته، با سر و وضع و لباس آلوده بر می گردد. همین که چشم آن زن به او می افتد

۱- ۱۱۵. کیمای محبت، ص ۸۴

روی در هم کشیده و او را از منزل خارج می نمایـد (از آن پس خداونـد در مقابل این ترک گناه و کفّ نفس تعبیر خواب را به او ارزانی می دارد.) (۱)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اتقُوا اللَّهَ وَ صُونُوا دِینَکُمْ بِالْوَرَعِ.» (۲)

«تقوای خدا را پیشه سازید و دین خود را با ورع پاس بدارید.»

علامه مجلسی ذیل این حدیث شریف فرموده است:

«با ترک ورع از محرمات، ایمان در معرض نابودی است. زیرا انجام طاعات و ترک گناهان، حصن ایمان است و مانع می شود از این که شیطان آن را برباید.» (۳)

در روایت معراج آمده است که خداوند فرمود:

«یا أَحْمَدُ! عَلَیکَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّینِ وَ وَسَطُ الدِّینِ وَ آخِرُ الدِّینِ إِنَّ الْوَرَعَ یقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ...» (۴)

«ای احمـد! بر تو بـاد به ورع، زیرا آغـاز و وسـط و پایـان دین ورع است. به راستی ورع، بنـده را به خـدای بزرگ نزدیک می سازد.»

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن حضرت فرمودند:

«اَلْإِسْلامُ عُرْیانٌ فَلِباسُهُ الْحَیاءُ وَ زِینَتُهُ الْوَفاءُ (الْوَقارُ) وَ مُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمادُهُ الْوَرَعُ وَ لِکُلِ شَی ءٍ أَساسٌ وَ أَساسُ الْإِسْلامِ حُبُّنا

ص:۱۰۶

۱- ۱۱۶. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۱۳ {ص {۳۱۹
۲- ۱۱۷. کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲
۳- ۱۱۸. مرآه العقول، ج ۸، ص ۵۹
۴- ۱۱۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۷۳، باب ۲۱، ح ۲۰ ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۹، ح ۳۵

أَهْلَ الْبیت.» (۱)

«اسلام (طبعاً) برهنه است. لباسش حیاء، زینتش وفای به پیمان، جوانمردیش عمل صالح، و پایه اش ورع است (که توسط پیروانش پوشیده و مزین گشته و استحکام می یابد). برای هر چیزی پایه و اساسی است و رکن و اساس اسلام، دوستی و محبت نسبت به ما اهل بیت می باشد.»

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَفْسَدَ دِینَهُ مَنْ تعَرّی عَنِ الْوَرَع.» (۲)

«کسی که خود را از ورع برهنه سازد، دینش را تباه ساخته است.»

زیرا عبادت بدون ورع اثر بخش نبوده، فقدان آن سبب از بین رفتن دین و دینداری خواهد شد، همانگونه که خداوند می فرماید:

« ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوأی أَنْ کَذَّبُوا بِآیات اللَّهِ وَ کانُوا بِها یسْتَهْزِؤُنَ ».(۳)

امام سجاد علیه السلام فرموده اند:

«اَلْوَرَعُ نِظامُ الْعِبادَهِ فَإِذَا انْقَطَعَ الْوَرَعُ ذَهَبَت الدِّیانَهُ کَما أَنَّهُ إِذَا انْقَطَعَ السِّلْکُ اتبعَهُ النِّظامُ.» (۴)

«نظام عبادت بر (شالوده) ورع استوار است. از اینرو هنگامی که رشته

۱- ۱۲۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۴، باب ۴، ح ۶

۲- ۱۲۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۲، ف ۸، ح ۳۱۵. و در روایات زیادی نیز آمده است که طمع باعث از بین رفتن ورع می گردد.

۳- ۱۲۲. سوره روم، آیه ۱۰ «سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.»

۴- ۱۲۳. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷

ورع گسسته گردد دیانت و دینداری از بین می رود. همچنان که اگر بند تسبیح پاره شود، نظام آن از هم فرو می پاشد.»

پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«وَ اعْلَمْ، أَنَّکُمْ لَوْ صَلَّیتمْ حَتی تکُونُوا کالْحَنایا وَ صُمْتمْ حَتی تکُونُوا کَالْأَوْتارِ ما نَفَعَکُمْ ذلِکَ إِلَّا بِوَرَعٍ حاجِزٍ.» (۱)

«هان! اگر آنقـدر نماز بخوانیـد تا همچون کمان خمیـده گردید، و تا آن اندازه روزه بگیرید که مانند زه کمان باریک اندام و لاغر شوید، به شما سود و نفعی نمی بخشد مگر آنکه از چنان ورعی برخوردار باشید که شما را از گناهان باز دارد.»

حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

« لا خَیرَ فِی عَمَلٍ إِلّا مَعَ الْیقِینِ وَ الْوَرَعِ.» (۲)

«در هیچ عملی خیر و نفعی نیست مگر آنکه همراه با یقین و توأم با ورع باشد.»

ابو زید گوید: افتخار شرفیابی به حضور امام صادق علیه السلام نصیبم شده بود که عیسی بن عبد اللَّه قمی شرف حضور یافت. حضرتش به او خوش آمد گفته و نزدیک خود نشاندند. آنگاه فرمودند:

«ای عیسی بن عبد اللَّه! از ما نیست و شرافتی ندارد کسی که در شهری باشد که صد هزار نفر یا بیشتر در آن باشند، و شخصی با ورع تر از او در آن شهر یافت شود.» (۳)

۱- ۱۲۴. بحار، ج ۸۴، ص ۲۵۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۸، ح ۳۰
۲- ۱۲۵. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۵۸، ف ۸۶، ح ۴۷۸
۳- ۱۲۶. کافی، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱۰؛ و نظیر آن ح ۱۵

بلی آن کس که افتخار تشیع را می یابد تکلیفی به مراتب سنگین تر از تکلیف دیگران دارد، و به برکت این آیین پاک و حق بایـد بیش از دیگران به ورع و تقوا اهتمـام ورزد. و همین جایگـاه ارزشـمند است که صاحبـان ورع را در بهشت نیز از منزلـتی اختصاصی برخوردار ساخته است.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«خداوند در ضمن مناجات حضرت موسی علیه السلام با او می فرماید:

«ما تقَرَّبَ إِلَی الْمُقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحارِمِی فَإِنِّی أُبِیحُهُمْ جَنَّات عَدْنٍ لا أُشْرِکُ مَعَهُمْ أَحَداً.» (۱)

«مقربان با هیـچ عملی هماننـد ورع از محرّماتم به من نزدیک نمی شوند. من نیز آنان را در بهشت عدن جای داده و هیچ کس را با ایشان شریک نمی سازم.»

طاووس بن یمان گوید: از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«عَلامات الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ.»

«نشانه های مؤمن پنج چیز است.»

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آنها چیست؟ فرمودند:

«اَلْوَرَعُ فِی الْخَلْوَهِ، وَ الصَّدَقَهُ فِی الْقِلَّهِ، وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِیبَهِ، وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَ الصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.»(۲)

«ورع و اجتناب از گناه در خلوت، صدقه دادن در کمی (و نا داری)، صـبوری هنگام مصیبت، بردباری در وقت خشم و راستی به هنگام ترس.»

ص:۱۰۹

۱- ۱۲۷. همان، ص ۶۵، باب اجتناب المحارم، ح ۳

۲- ۱۲۸. خصال، ج ۱، ص ۲۶۹، باب ۵، ح ۴ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۱۶۰، باب ایمان، ف ۳

۶ – بیم و امید

انسان به امیـد زنـدگی می کنـد و حیات انسانی جز در پرتو تابش امیـد میسر نمی گردد. زنـدگی بدون امید جز مرگ نیست. رایحه دل انگیز امید فضای زندگی را معطر ساخته، به آن نشاط، شادابی و روشنی می بخشد.

از سوی دیگر، دستیابی به صفات متعالی و پاکی از رذائل اخلاقی برای موجودی که پیوسته از درون و برون مورد تاخت و تاز و هجوم بی رحمانه نفس و شیطان است امکان پـذیر نمی گردد مگر هنگامی که همواره خود را در معرض نگاه تیز و همیشـه بیـداری – که هیـچ گاه از رفتار و گفتار و حتی اندیشه ها و خطورات ذهنی و قلبی وی نیز غفلت نمی ورزد – احساس کرده و از او پروا داشته باشد.

آری، پیمودن مدارج کمال و نیل به سعادت و رستگاری در گرو پرواز با دو بال بیم و امید، و دمسازی با دو صـفت ارزشمند خوف و رجـاء است، بلکه اصولاً ـ نظـام حیـات و انتظـام برنـامه هـای زنـدگی بسـتگی تام و تمام با وجود این دو عامل عقلانی داشته، فقدان هر یک از آن ها سبب بروز بی نظمی و اختلال در چرخش امور بر محور نظم و انضباط می گردد.

پدر و مادری که مشکلات سنگین زندگی مشترک را با آغوش باز متحمل می شوند، دانش پژوهی که به کاوش و تحقیق در اسـرار طبیعت می پردازد، کشـاورزی که بـذر گیـاه مورد نظر خود را در دل خـاک می افشانـد و... هر یک به نوعی به مقصـد خویش امیدوار، و از محرومیت و از بین رفتن حاصل دسترنج خویش به واسطه آفت های گوناگون بیمناکند.

افراد با ایمان نیز از این خیل بی شـمار مسـتثنی نبوده، برای موفقیت در هـدف بزرگ خویش ناگزیر از داشـتن امیـد به تعالی و پاداش خداوند و بیم از انحطاط و

کیفر الهی بوده، نه هرگز از رحمت بی انتهای الهی مأیوس اند و نه خویشتن را از مکر و کیفر پروردگار قهّار ایمن می پندارند و همواره در خاطر دارند که غفلت از این دو امر مهم و احساس ایمنی مطلق و یأس از رحمت حق از بزرگ ترین گناهان کبیره شمرده شده است.

مؤمن در همه حال از اینکه مبادا نسبت به وظایف دینی و انسانی خویش مرتکب قصور یا تقصیری گردد بیمناک است. گرچه تمام تکالیف خود را به عالی ترین شکل به انجام رسانده باشد، هیچ گاه به اعمال خویش تکیه نکرده، در برابر قدرت و سطوت آفریدگار جهان احساس عجز و نیاز را از دست نخواهد داد. و این فروغ تابناک، پرتوی از آثار سازنده خوف و ایمن نبودن از مکر و کیفر الهی است که نصیب او می گردد.

خوف بندگان مقرّب خدا از این مرتبه نیز فراتر رفته، به خاطر قرب و منزلتی که در پیشگاه با عظمت ربوبی یافته اند، از کم ترین غفلت و کوچک ترین ترک اولی نیز سخت هراسانند، بلکه بسا بدون تصور هیچ یک از این امور، هنگامی که به عظمت بی انتهای آن ذات نامحدود متوجه می گردند، احساس حقارتی شگفت انگیز و درک خشیتی بس متعالی برای آنان حاصل می شود که از اختصاصات عارفین باللّه و مخلصین درگاه ربوبی است و از عمق شعور و ادراک و اعتلای معرفت به جلال و عظمت خداوندی سرچشمه می گیرد.

بنا براین، گرچه اصل بیم و خوف همچون رجا و امید مطلوب و پسندیده بوده و همه افراد در هر رتبه و مقامی که باشند نیازمند آنند لیکن متعلّق هر یک از بیم و امید در مورد افراد مختلف متفاوت است. به همین جهت برخی از بزرگان: متعلق خوف را در عموم مردم «عذاب» و در خصوص خواص «عتاب» و نسبت به اولیای الهی «احتجاب» دانسته اند.

بدیهی است کسی که خود را از مزایای این دستاویز نیک محروم می بیند لازم

است در صدد تحصیل آن برآمده، از طریق تفکّر در خطرات راه سلوك، دشواری راه آخرت، سختی های هنگام جان کندن، مشکلات تکان دهنده عالم برزخ و قیامت، و مناقشات حساب و میزان و سایر راه های ممکن، به احیای این صفت پسندیده در خود اقدام نماید.

خدای متعال در قرآن کریم با بیانات گوناگون به مذمت کسانی که از خوف و رجا بی بهره اند پرداخته، ضرورت اتصاف به این خصلت های سازنده را مورد تأکید قرار داده است:

« قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ».(۱)

« (ابراهیم علیه السلام) فرمود: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگار خود نومید می شود؟»

« وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ ».(۲)

«و (خردمندان) از پروردگارشان خشیت داشته و از بدی حساب بیمناك اند.»

خوف در مطلق ترس استعمال می شود ولی خشیت به معنای ترس آگاهانه توأم با تعظیم و احترام است که از علم، معرفت و یقین سرچشمه گرفته و حالتی است که به هنگام درك عظمت و هیبت خداوند و نگرانی از مهجور ماندن از فیض جوار حق حاصل می گردد و جز برای کسانی که لذت قرب را چشیده و به صفت جلال ربوبی و مقام کبریایی ذات اقدس حقّ در حدّ ظرف خویش واقف گشته اند حاصل نمی گردد.(۳)

۱- ۱۲۹. سوره حجر، آیه ۵۶

۲- ۱۳۰. سوره رعد، آیه ۲۱

۳- ۱۳۱. برای تفصیل بیشتر به گفتار محقق طوسی در مرآه العقول (ج ۸، ص {۳۶} و راغب اصفهانی در مفردات مراجعه شود.

گویا قرآن کریم به همین ویژگی در صاحبان علم اشاره دارد آنجا که می فرماید:

« إِنَّما یخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ».(۱)

«از بندگانِ خدا تنها عالمان از خداوند خشیت دارند.»

خشیت و بیم و هراسی که از دوراندیشی نشأت می گیرد، به منزله هشداری است که افراد مجهز به سلاح علم و ایمان را از کیفر عادلانه خداوند بیمناک ساخته، آنان را جهت کامیابی و سعادت واقعی و پیشگیری از ابتلا به گرفتاری های هولناک روز جزا، به اطاعت از اوامر و دستورات الهی و انجام تکالیف شرعی و رعایت همه جانبه مسئولیت های انسانی فرا می خواند و از آلوده شدن به پلیدی های گناه و انجام نواهی پروردگار پرهیز می دهد. و به همین سبب است که قرآن، علم را عامل بیدار باش و کنترل کننده ای معرفی می کند که انسان را از خطرات راه آگاه می سازد.

« أَمَّنْ هُوَ قانِت آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً یحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ یرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ إِنَّما یتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ ».(۲)

«آیا (آن کافری که خدا و نعمت های او را فراموش می کند با ارزش است یا) آن کس که در اوقات شب در حال سجده و قیام به عبادت خدا مشغول است و از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟ تنها صاحبان مغز و خرد متذکر می گردند.»

مشرک فراموش کار و کافر گمراه که پیوسته در جهل و بی خبری بسر برده و از

۱- ۱۳۲. سوره فاطر، آیه ۲۸

۲- ۱۳۳. سوره زمر، آیه ۹

حق و حقیقت روی گردان است کجا و بنده بیدار دل و مؤمن راه یافته به نور ایمان که در دل شب های تاریک و دور از چشم غافلان دنیا پرست با بیم و امید به عبادت خدای خود مشغول است کجا؟

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و وِرد سحری بود

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْفَقِیهُ کُلُّ الْفَقِیهِ مَنْ لَمْ یقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ وَ لَمْ یؤْیسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ یؤْمِنْهُمْ مِنْ مَکْرِ اللَّهِ.» (۱)

«دین شناس کامل کسی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند، از خوشی و آسایش الهی مأیوس نسازد و از مکر و کیفر خداوند آسوده و ایمن ننماید.»

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرموده اند:

«خَفِ اللَّهَ کَأَنَّکَ تراهُ وَ إِنْ کُنْت لا تراهُ فَإِنَّهُ یراکَ فَإِنْ کُنْت تری أَنَّهُ لا یراکَ فَقَدْ کَفَرْت وَ إِنْ کُنْت تعْلَمُ أَنَّهُ یراکَ ثُمَّ بَرَزْت لَهُ بِالْمَعْصِیهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِینَ عَلَیکَ.» (۲)

«از خدا چنان پروا داشته باش که گویا او را می نگری و اگر وی را نمی بینی، او تو را می نگرد. اگر پنداری که تو را نمی بیند کافر شده ای و اگر بدانی تو را می نگرد و با این حال به نافرمانیش اقدام می کنی در حقیقت او را از نازل ترین بینندگان شمرده ای!»

همچنین فرموده اند:

۱- ۱۳۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۲۶، ح ۸۷؛ نظیر آن کافی، ج ۱، ص ۲۸، باب صفت علماء، ح ۳

۲- ۱۳۵. کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب خوف و رجاء، ح ۲

«مَنْ خافَ اللَّهَ أَخافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَی ءٍ وَ مَنْ لَمْ یخَفِ اللَّهَ أَخافَهُ اللَّهُ مِنْ کُلِ ّشَی ءٍ.» (۱)

«هر کس از خدا پروا داشته باشد خداوند همه چیز را از او بترساند و هرکه از خدا پروا نداشته باشد خداوند او را از همه چیز بترساند.»

خوف و خشیت از صفات نیک و متعالی و نوعی نگرانی آگاهانه است که از یک سو از شعور و درک و معرفت، و از سوی دیگر از احساس کاستی و قصور و تقصیر در گفتار و کردار انسان سرچشمه می گیرد. به همین جهت - بر خلاف جُبن و ترس جاهلانه که ناشی از ضعف نفس است - نه تنها زیانبار نیست بلکه دارای منافع معنوی بسیار گسترده است که به واسطه تأثیر عمیق بر روح و روان آدمی، سبب پاک شدن نفس از آثار گناهان و اصلاح رفتار و کردار وی می گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«بُکاءُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْیهِ اللَّهِ یمَحِّصُ ذُنُوبَهُ.» (۲)

«گریه بنده از خشیت خداوند، گناهانش را از بین می برد.»

دوراندیشی و دقت و مراقبت در رفتار و کردار برای پیشگیری از انجام اعمال ناستوده و در امان ماندن از پی آمدهای ناگوار آن ها، ضمن آنکه به کنترل غرایز و اصلاح صفات نامطلوب می انجامد، انسان را از حزم و احتیاط و نظم و انضباط بیشتر برخوردار ساخته، به رحمت الهی و موفقیت در مقاصد معنوی و مادی امیدوار و به شور و حرکت و تلاش بیشتر وادار می سازد.

در عین حال نباید از نظر دور داشت: آنچه که تکامل و پیشرفت معنوی بلکه موفقیت در امور مادی را تضمین کرده و سبب صحت و سلامت سیر و سلوک

۱- ۱۳۶. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳

۲- ۱۳۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۳، ف ۲۱، ح ۱۱

می گردد، توازن خوف و رجا و حرکت با دو بال بیم و امید و پرهیز جدّی در همه حال از غلبه هر یک از این دو عامل بر دیگری است. چه آنکه ناهمسنگی ما بین بیم و امید به هیچ وجه با حرکت تکاملی و سیر الی اللّه سازگاری نداشته، همچنان که چیره شدن رجا بر بیم، آدمی را به غرور و غفلت و لجام گسیختگی و خودسری وا می دارد، غلبه خوف بر امید نیز انسان را به یأس، سستی و نا امیدی از رحمت حق سوق می دهد.

ترسیم صحیح برنامه های زندگی، جهت دادن به افکار و رفتار، متناسب با هدفی که انسان بر می گزیند، تشخیص درست راه از بیراهه، و انتخاب دقیق راهبردها، راهکارها، و نوع و میزان گزینه ها، و پیشگیری از مفاسد و ضایع شدن فرصت ها و استعدادها، به طور مستقیم به توازن بین این دو عامل مهم و اساسی وابسته است.

شخصی از امام صادق علیه السلام در باره وصیت لقمان حکیم به فرزندش سؤال کرد، آن بزرگوار فرمودند:

«مطالبی بس شگفت در آن بود و شگفت انگیزتر از همه این بود که به پسرش فرمود:

«خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خِیفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَینِ لَعَذَّبَکَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَینِ لَرَحِمَکَ.» (۱)

«از خدای بزرگ آن چنان بترس که گویی اگر نیکی جنّ و انس را انجام دهی تو را عذاب می کند. و به خدا به گونه ای امیدوار باش که بسا اگر گناه جن و انس را مرتکب شدی تو را مشمول رحمت قرار می دهد.»

لازمه ایمان صحیح این است که انسان همواره و در همه حال، متصف به

۱- ۱۳۸. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۱

خوف و برخوردار از رجا باشد. آنگاه که به خود و اعمال خویش می نگرد می هراسد و هنگامی که متوجه رحمت واسعه الهی می شود (۱) امیدوار می گردد. امیدوار است لیکن نه آن گونه که خود را رها ساخته، از مکر و عذاب در امان بیند، و خائف و بیمناک است امّا نه آن چنان که سر از ناامیدی در آورده، حتی از رحمت حق مأیوس گردد.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نیز در این باره به فرزند بزرگوار خود فرموده اند:

ص:۱۱۷

---

۱ - ۱۳۹. گسترش رحمت پروردگار آنچنان فراگیر است که ذرّه ذرّه و کران تا کران عالم وجود را از فیض سرشار و فروغ تابناک خود پر ساخته است. در دعای شریف کمیل می خوانیم: «اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ» «بارالها! از تو درخواست می کنم به آن رحمت گسترده ات که همه موجودات را فرا گرفته است. آری، تابش رحمت بی انتهای خداوند أرحم الراحمین خصوصاً در سرای جاویدان و روزگاران رستاخیز آنچنان گسترده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ تعالی مِأَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْها رَحْمَةً واحِدَةً بَینَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیرِ وَ الْبَهائِمِ وَ الْهَوامِّ فَبِها یتعاطَفُونَ وَ بِها یتراحَمُونَ وَ أَخَّرَ تِسْعاً وَ تِسْعِینَ رَحْمَةً یرْحَمُ اللَّهُ بِها عِبادَهُ یوْمَ الْقِیامَهِ.» «به راستی برای خداوند متعال صد رحمت است. یکی از آن ها را بین جنّ و انس، پرندگان، چهارپایان و حشرات نازل فرموده است که به وسیله آن به یکدیگر مهرورزی و ترحّم می کنند. و نود و نُه قسم آن را برای روز قیامت ذخیره نموده تا به بندگانش ترحم نماید. {حقایق مرحوم فیض، ص ۳۲۵ و نظیر آن از امیر مؤمنان علیه السلام در بحارالأنوار، ج ۸، ص {۴۴} و امام صادق علیه السلام فرموده اند: «إِذا کانَ یوْمَ الْقِیامَهِ نَشَرَ اللَّهُ تبارَکَ وَ تعالی رَحْمَتَهُ حَتی یطْمَعَ إِبْلِیسُ فِی رَحْمَتِهِ» «هر گاه روز رستاخیز فرا رسد خداوند متعال رحمت خویش را {آنچنان} گسترش دهد که حتی ابلیس به آن طمع ورزد.» {بحارالأنوار، ج ۷، ص {۲۸۷}

«خَفِ اللَّهَ خَوْفاً أَنَّكَ لَوْ أَتيتهُ بِحَسَنات أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يقْبَلْها مِنْكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجاءً أَنَّكَ لَوْ أَتيتهُ بِسَيئات أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَها لَكَ.»(۱)

«از خدا آنگونه بترس که پنداری اگر همه حسنات و اعمال نیک اهل زمین را انجام دهی از تو نمی پذیرد و آن چنان به خدا امیدوار باش که گویی اگر گناهان همه اهل زمین را مرتکب شدی تو را می آمرزد.»

بنا بر فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم السلام انسان در همه حال باید به مطالعه رفتار و کردار و افکار و احوال خود پرداخته، همچنان که اعمال و گفتار و اندیشه های خویش را ارزیابی و تصحیح می نماید، لازم است بسان طبیبی حاذق مراقب حالات خویش بوده، خصوصاً از اعتدال و تعادل دو خصلت مهم بیم و امید در خود غفلت نورزد. هنگامی که ترس و بیم بر او چیره گشته و او را به نا امیدی و یأس از رحمت خدا سوق می دهد، به تقویت روحیه امید در خویش اقدام نماید. و زمانی که غلبه امید سبب بروز غرور و عجب و تنبلی در او می گردد، با هشدار به خود، از کوتاهی نسبت به انجام تکالیف شرعی و انسانی - که خدای نخواسته به سوء خاتمه و کیفر الهی منجر می گردد - خویشتن را پرهیز داده، ترس و بیم از عواقب ناگوار آن را در خود احیا نماید.

از سوی دیگر بنا بر مفاد برخی روایات خوف و رجا و بیم و امید مانند سایر اوصاف پسندیده و خصلت های نیک، هنگامی مطلوب و مورد نظر آن بزرگواران است که انسان به راستی به آن ها متصف و حقیقتاً از آثار و مزایای آن ها برخوردار باشد، لذا ضمن آنکه اجتناب از ادعای کاذب - خوف از عذاب و امید به لطف و رحمت خداوندی توسط کسی که از آن بهره چندانی نداشته یا به طور کلی بی بهره است - مورد تأکید قرار گرفته، این عمل شعبه ای از شعبه های نفاق شمرده شده و

۱- ۱۴۰. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴، ح ۶۴

مدّعی آن در زمره دروغ گویان به حساب آمده است.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردمی هستند که مرتکب گناه می شوند و می گویند: ما امیدواریم! و پیوسته تا هنگام مرگ چنین اند. آن حضرت فرمودند:

«آنان کسانی هستند که در میان آرزوها غوطه ورند. دروغ می گویند، آن ها امیدوار نیستند. کسی که به چیزی امیدوار است آن را می طلبد، و هر که از چیزی بترسد از آن می گریزد».(۱)

بلی، اگر آنان به خدا امید داشتند، برای دستیابی به آنچه آرزومند آنند از بذل جان و مال دریغ نکرده، با جدّیت به انجام وظایف دینی خود می پرداختند و هیچ گاه به معامله با غیر خدا تن نمی دادند. همچنان که اگر حقیقتاً از عواقب سوء اعمال خویش بیمناک بودند، در رفتار خویش تجدید نظر کرده، از خود مراقبت نشان می دادند و این چنین بی پروا مرتکب خلاف و گناه نمی شدند.

کشاورزی که در انتظار محصول فراوان و برداشت مطلوب از کار خویش است، تنها نظاره گر باغ و زمین خود نیست، او ضمن آنکه زمین را شخم می زند، دانه سالم می پاشد و به موقع آبیاری می کند، با دقت و مراقبت های ویژه، علف های هرزه را کنده، و با سم پاشی و انجام سایر کارهای ضروری، امیدوار است به خواهش و آرزوی خود نائل گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مدّعی به گمان خود ادعا می کند که به خدا امیدوار است، سوگند به خداوند بزرگ که دروغ می گوید؛ چگونه است که امیدوار بودنش در کردار او نمایان نیست؟ زیرا هر کس امیدوار باشد، امیدش از رفتار

۱- ۱۴۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۵؛ و نظیر آن ح ۶

و اعمـالش آشـكار می شود مگر امیـد ناخـالص به خـدا (كه به خـاطر نـا خالصـی، آثارش آشـكار نیست) و هر ترس و خوفی (آثارش) روشن و آشـكار می گردد جز ترس از خدا كه دارای نا خالصـی است. او در كار بزرگ به خدا امید دارد و در امور كوچك به بندگان خدا امید می بندد! به همین جهت با بنده خدا طوری رفتار می نماید كه با پروردگار چنین نمی كند». (۱)

همچنان كه گذشت خشـیت و خوف آنگاه مطلوب است كه از علم و حكمت و معرفت سرچشـمه گیرد و ارزش والای آن نیز ناشی از همین ریشه و سرچشمه است، در عین حال، آثار گران بهای آن – كه دل كندن از دنیا، كنترل رفتار و گفتار و هدایت بیشتر به جوار حق از برترین آن ها به حساب می آید – نیز بر این فضیلت و ارزش، بیش از پیش افزوده است.

رسول مكرّم اسلام صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«رَأْسُ الْحِكْمَهِ مَخافَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». (۲)

«اساس و پایه حكمت، بیم از خدای بزرگ است».

همچنین فرموده اند:

«مَنْ كانَ بِاللَّهِ أَعْرَفَ كانَ مِنَ اللَّهِ أَخْوَفَ». (۳)

«هر كس خدا را بیشتر بشناسد، بیمش از خدا بیشتر باشد».

هم آن بزرگوار فرموده اند:

۱– ۱۴۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۵۰۵، خ ۱۵۹
۲– ۱۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۱، باب ۱۴ از جهاد نفس، ح ۹
۳– ۱۴۴. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۳، ضمن ح ۶۴

«أَعْلَمُ النّاسِ بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَشْيَهً لَهُ». (۱)

«داناترین مردم به خداوند کسی است که خشیت او از خدا شدیدتر از همه باشد».

حضرت علی علیه السلام نیز می فرمایند:

«غایهُ الْمَعْرِفَهِ الْخَشْیهُ».(۲)

«انتهای شناخت و مقصد اعلای معرفت، خشیت از خداوند است».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خافَ اللَّهَ وَ مَنْ خافَ اللَّهَ سَخَت نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْیا». (۳)

«هر کس خدا را بشناسد، از او بیمناک می شود و هر که از خدا پروا داشته باشد دلش از دنیا برکنده خواهد شد».

ناگفته نماند: برخلاف خشیت و بیم آگاهانه، ترس جاهلانه که از ضعف نفس و عجز و زبونی نشأت می گیرد مانند سایر خصلت های ناپسند، نه تنها مولّد شور و نشاط و حرکت نیست، بلکه عامل سستی و تنبلی، مانع اقدامات سازنده و سودمند، و سدّ راه سعادت، پیشرفت و ترقی است. به همین جهت پیشوایان عالی مقام اسلام با استفاده از برنامه های پرورشی سازنده، و با تکیه بر نیروی عقل و خرد و ایمان، همواره پیروان خود را از صفات رذیله و از آن جمله: ترس ناشی از جهل و تخیل پرهیز داده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

ص:۱۲۱

۱- ۱۴۵. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۹۴، باب ۵۸، ح ۳۰؛ نظیر آن از امیرمؤمنان علیه السلام غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۱، ف ۸، ح ۳۰۰

۲- ۱۴۶. غررالحکم، ج ۲، ص ۵۰۴، ف ۵۶، ح ۱۴

۳- ۱۴۷. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴

«شَرُّ ما فِی الرَّجُلِ شُحٌّ هالِعٌ وَ جُبْنٌ خالِعٌ». (۱)

«بدترین صفت آدمی بخل شدید و اندوهبار، و ترس از جای بر کننده جانکاه است».

وسواس که نوعی بیماری مالیخولیا و توأم با تحمل آزار و شکنجه روحی است و نیروی اندیشه را تضعیف کرده و موجب ضعف اراده می گردد، همچنین توهمات بی مورد و دور اندیشی های ملال آور - که روان را برای استقبال از ترس و نگرانی و ناراحتی مهیا ساخته و زمینه را برای به هم ریختن مکانیزم زندگی در اثر یک ترس ناگهانی آماده می کند و سبب پیدایش و بروز بیماری های گوناگون جسمی و روحی و حتی مرگ زود هنگام می شود - نیز هر یک به نوعی مورد نکوهش قرار گرفته و به هیچ وجه نباید مانند بیم و خشیت، مطلوب تلقی گردد.

امام عسکری علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ... لِلْحَزْمِ مِقْداراً فَإِنْ زادَ عَلَیهِ فَهُوَ جُبْنٌ... وَ لِلشَّجاعَهِ مِقْداراً فَإِنْ زادَ عَلَیهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ».(۲)

«دوراندیشی اندازه ای دارد که اگر از آن حدّ بگذرد ترس مذموم است... دلیری نیز دارای حدّی است که اگر از آن تجاوز نماید بی باکی و تهوّر خواهد بود».

بیم و ترس مذموم، مانع بزرگی در مسیر حلّ مشکلات زندگی است. خاطری آسوده، روانی پر قدرت و بانشاط، و شهامتی کوبنده می طلبد تا انسان معضلات و دشواری ها را پشت سر نهاده، منشأ حرکت و تحوّل سازنده گردد. چه بسا استعدادهای شگفت انگیزی که به خاطر فقدان شهامت و شجاعت لازم،

۱- ۱۴۸. نهج الفصاحه، ص ۳۸۲، ح ۱۸۰۳

۲- ۱۴۹. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۷

ناشـکفته بـاقی مانـده و صاحب خود را از حرکت به سوی کمال محروم ساخته است. بلی کسـی که از نیش زنبور می هراسـد، هرگز به کنـدوی عسـل دست نمی یابـد. رهـبران بزرگ و پیشوایـان دینی و مردمی که در هـدایت پیروان خود و نجـات مردم خویش گـام هـای بلنـدی برداشـته و نقش بسـیار مؤثری را در این راسـتا ایفـا کرده انـد، عمومـاً افرادی شـجاع، دارای نشاط و تحرّک و برخوردار از روح شجاعت و شهامت بوده اند.

ص:۱۲۳

۷ – عدالت و انصاف

عدالت و انصاف

جهان آفرینش بر پایه عـدل اسـتوار گشـته، نظام هستی به یمن عـدالت قوام پذیرفته، آسـمان بی کران، کهکشان های شـگفت انگیز، و خورشـید و سـتارگان بی شـمار با هـدف عـدل بر پا شـده است. پهن دشت زمین به برکت عـدالت آرام گرفته و ادامه حیات و چرخش گیتی جز با تابش شعاع عدل و قسط میسر نیست. موجودات جهان از آن روی هماهنگ و همسازند که نظر لطف و نگـاه عـدالت بر آن هـا پرتو افکنـده است. جـامعه انسـانی نیز که گوشه ای از این عالم پهناور است از این نظام قانونی مسـتثنی نبوده، شـهروندان آن هنگامی از حیات سالم انسانی برخوردار خواهنـد بود که با حاکمیت قانون و در سایه عـدالت به سر برند؛ جامعه فاقد عدالت، جامعه ای معلول، و اعضای آن، شهروندانی بیمارند.

عدالت در فرهنگ اسـلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است، به طوری که جمیع قوانین و همه اصول و فروع این مکتب حیات بخش بر مبنای عدالت استقرار یافته و هیچ یک از آن ها را فاقد روح عدالت نمی یابیم.

جامعه انسانی به واسطه برخورداری اعضای آن از اختیار و قدرت انتخاب، بیش از سایر موجودات نیازمند عنایت و نظامی ویژه جهـت اجرای عـدالت است، به همین لحـاظ به جرأت می تـوان گفت: کمـتر مسـأله ای به انـدازه عـدالت – خصوصـاً عـدالت اجتماعی – مورد توجه و اهتمام این آیین فطری قرار گرفته است.

در مکتب اسـلام به ویژه فقه جعفری، قوانین مربوط به حقوق اجتمـاعی، جهت گیری ها، سیاست، قضاوت، اقتصاد، مـدیریت، آداب معاشرت، معاملات و سایر امور فردی و اجتماعی، به عنوان یک ضرورت اساسی، با عدل و عدالت

عجین گردیده، و رعایت این مسأله مهم تا آن حد مورد تأکید قرار گرفته که تشیع را مذهب عدل نامیده اند.

مفهوم عدالت عام و وسیع است و قلمرو آن بسیار فراگیر بوده و همه موجودات را در بر می گیرد، و لکن به حسب موارد استعمال مختلف است، لذا با عنایت به مفهوم عام آن در تکوین و تشریع، معنای عدالت را در انسان می توان عبارت از نوعی استقامت نفس دانست که انسانِ برخوردار از آن، هرچیزی را در جای خود قرار داده و در مورد اصلیش به کار می برد، و از هر گونه انحراف، اعوجاج، افراط و تفریط مصون می ماند.

برخی از صاحب نظران، موارد استعمال عدالت را در چند مورد خلاصه کرده اند:

عدالت در تکوین: نظام هستی بر پایه عدل تکوینی آفریدگار حکیم استقرار یافته و هر چیزی در آن در جای مناسب خود قرار گرفته است. آسمان ها، زمین، و همه موجودات عالم در پرتو محاسبه، اندازه گیری و تدبیر پروردگار دانا و تحت سیطره قوانین عادلانه خداوند توانا پایدار گشته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«بِالْعَدْلِ قامَت السَّموات وَ الْأَرْضُ».(۱)

«آسمان ها و زمین بر پایه عدل و محور عدالت استوار است».

عدالت زیر بنای نظام جهان، قانون بلامنازع عالم هستی و قوام بخش ارکان

۱- ۱۵۰. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷ {سوره الرحمن، آیه {۷}؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳ ناگفته نماند: با توجّه به مفهوم عام عدالت، یک روایت ممکن است در حوزه های مختلف مورد استفاده قرار گیرد. بنا براین، به عنوان مثال اگر از عدالت، مصداق اخلاق آن منظور شود با استدلال به آن روایت برای عدالت در تکوین منافات ندارد.

نظام آفرینش است. هیچ قدرتی قادر به کم ترین تغییر و تحولی در چرخش قانونمند جهان نبوده، پی آمد ظهور چنین پدیده محالی، فساد و نابودی و فرو ریختن ارکان خلقت آسمان ها و زمین است.

امیر مؤمنان علیه السلام به همین معنا اشاره نموده، می فرمایند:

«اَلْعَدْلُ اَساسٌ بِهِ قِوامُ الْعالَمِ».(۱)

«عدل پایه ای است که بر پا ماندن جهان به آن وابسته است».

عدالت عقیدتی: حفظ مراتب امور و رعایت جایگاه واقعی آن ها در اعتقاد و جهان بینی، عقیده آدمی و خود او را از این منظر به عدالت متصف می سازد. بر این اساس توحید، عدل؛ و شرک، ظلم است. همچنان که شخص موحّد که بنا بر اعتقاد خویش، خداوند را یگانه، عادل و حکیم شناخته، خود عادل است.

عدالت در فقه: عدالت در فقه در مقابل فسق به کار برده می شود. فقیهان بزرگوار شیعه با استفاده از مفاد روایات، برخی از منصب های شرعی را مشروط به عدالت دانسته و معتقدند: افرادی مانند حاکم، مجتهد، قاضی، امام جماعت و شاهد به ویژه شاهد طلاق باید عادل باشند.

در کتب فقهی استدلالی و رساله های عملیه در ابواب مختلف از جمله: اجتهاد و تقلید، قضاوت، شهادت، طلاق و امام جماعت به عدالت فقهی اشاره شده است.

عدالت اجتماعی: از عدالت اجتماعی که در مقابل جور به کار می رود با تعبیرهای مختلف از جمله «قسط» یاد شده است. ما این قسم از عدالت را در بخش «اصول همزیستی» با عنوان «عدالت خواهی» با تفصیل کامل مورد بحث

۱- ۱۵۱. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۸۳

قرار خواهیم داد.

عدالت اخلاقی: از آن جا که تهذیب اخلاق، تعدیل قوای نفسانی و تحصیل کمالات انسانی؛ قرار گرفتن حرکات و سکنات تحت اِشراف و فرمان عقل و شرع و پرهیز از افراط و تفریط؛ اصلاح فکر از انحراف، تطهیر رفتار از عمل ناستوده و باز داشتن گفتار از سخن ناپسند؛ و به طور خلاصه دستیابی به اهداف بلند انسانی و اخلاقی و آشنایی با ملکوت آسمان ها و زمین و حتی امکان نفوذ در عالم تکوین صرفاً در پرتو نورانیت و استقامت نفس و تنها در سایه حفظ و حراست آن از هر گونه کژی و انحراف میسّر می گردد، و این خود از برکات ملکه عدالت و نتیجه مبارک این صفت شایسته است، به جرأت می توان گفت که عدالت اخلاقی از برترین صفات انسانی، شریف ترین فضیلت های معنوی و ارجمندترین ارزش ها و کمالات روحانی است و دستیابی به آن از بزرگ ترین اهداف و مقاصد انسانی شمرده می شود.

خداوند می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ ينْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْي يعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ».(۱)

«به راستی خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از کار زشت و عمل ناپسند و ستم نهی می کند، او به شما اندرز می دهد تا شاید متذکر گردید».

مفاد و شکل بیان آیه آن چنان دلپذیر و جذاب است که برخی در پرتو جذابیت آن به اسلام گرویدند. حتی ولید بن مغیره که از سران مشرکین بود هنگامی که این آیه را شنید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست کرد که آن را تکرار نماید. سپس عرض

۱- ۱۵۲. سوره نحل، آیه ۹۰

کرد: این آیه شـیرینی، زیبـایی و درخشـندگی ویژه ای دارد؛ شـاخه هایش پر بار، ریشه هایش پر برکت و البته گفتار غیر بشـر است! (۱)

از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله نیز نقل شده که فرموده اند:

«مجموعه تقوا در این گفتار خداوند است».(۲)

و از حدیث دیگری استفاده می شود که آخرین سخن امام باقر علیه السلام در خطبه نماز جمعه همین آیه بوده است.(۳)

از ابن مسعود صحابی معروف نیز نقل شده که جامع ترین آیات قرآن پیرامون خیر و شرّ همین آیه است.(۴)

این هـا و جز این هـا نشـانگر این معناست که همه چیز در این آیه شـریفه نهفته است و عمل به آن برای اصـلاح جوامع انسانی حقیقتاً کافی است.(۵)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْعَدْلُ جُنَّةٌ واقِیهٌ وَ جَنَّةٌ باقِیهٌ».(۶)

«عدل سپری بازدارنده (از آتش) و بهشتی جاودانه است».

مولا علی علیه السلام نیز ارزش عدل و داد را به شکل های مختلف بیان کرده و فرموده اند:

«اَلْعَدْلُ أَفْضَلُ سَجِیهٍ».(۷)

۱- ۱۵۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۱

۲- ۱۵۴. نور الثقلین، ج ۳، ص ۷۸، ح ۱۹۷

۳- ۱۵۵. همان، ص ۷۷، ح ۱۹۲

۴- ۱۵۶. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۰

۵- ۱۵۷. ر.ک: تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۵۶۷ و تفیسر صافی، ج ۴، ص ۳۴۸

۶- ۱۵۸. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۷۹

۷- ۱۵۹. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۳، ف ۱، ح ۱۰۲۰

«برترین سجایا عدل است».

«أَسْنَی الْمَواهِبِ الْعَدْلُ».(۱)

«برترین هدایا و مواهب الهی عدالت است».

«شَیئانِ لا یوزَنُ ثَوابُهُمَا الْعَفْوُ وَ الْعَدْلُ».(۲)

«پاداش دو چیز به حساب نمی آید: گذشت و عدالت!»

همچنین ایمان را بر چهار پایه صبر، یقین، عدالت و جهاد استوار دانسته، می فرمایند:

«... وَ الْعَدْلُ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلی غائِصِ الْفَهْمِ وَ غَمْرَهِ الْعِلْمِ وَ زُهْرَهِ الْحِکْمَهِ وَ رَوْضَهِ (رَساخَهِ) الْحِلْمِ».(۳)

«عدالت دارای چهار شاخه است: فهم عمیق، دانش فراگیر، حکمت شکوفا و بردباری پابرجا».

گرچه تقوا زیر بنای عدالت و قوام بخش آن است، لیکن اصلاح نیت، کاستن از طمع، و تلاش در زمینه پرهیز از امور ناروا و کارهای ناستوده، تا حدّ زیادی انسان را در مسیر نیل به این صفت نیک یاری می کند.

آن حضرت در این باره می فرمایند:

«اِسْتعِنْ عَلَی الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّیهِ فِی الرَّعِیهِ وَ قِلَّهِ الطَّمَعِ وَ کَثْرَهِ الْوَرَعِ.»(۴)

«برای دستیابی به عدالت در باره شهروندان، از نیت نیکو، توقّع کم از

۱- ۱۶۰. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷۶، ف ۸، ح ۵۵

۲- ۱۶۱. همان، ص ۴۴۹، ف ۴۲، ح ۱۵

۳- ۱۶۲. خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، باب ۴، ح ۷۴؛ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۰۰، ح ۳۰

۴- ۱۶۳. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۲۱، ف ۲، ح ۱۸۳

مردم، ورع و پرهیز زیاد از ناروا استمداد کن.»

از این حدیث شریف می توان استفاده کرد که عدالت دارای حدّ مشخصی نبوده و مانند بسیاری از فضایل انسانی از مراتب مختلفی برخوردار است. بنا براین، به تناسب استعداد و قابلیت و تلاش و کوششی که در راه تحصیل آن مبذول می گردد، هر کس به فراخور ظرفیت خویش از مزایای مرتبه ای از مراتب آن بهره مند خواهد شد.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِی لِلنَّاسِ ما یرْضَی لِنَفْسِهِ وَ کَرِهَ لَهُمْ ما یکْرَهُ لِنَفْسِهِ.» (۱)

«عادل ترین مردم کسی است که آنچه را برای خود می پسندد برای دیگران بپسندد، و آنچه را برای خود خوش ندارد برای دیگران روا ندارد.»

و این خود نشانه ای از عدالت است که آگاهی از وجود آن را در افراد میسّر می گرداند.

امیر مؤمنان علیه السلام به برخی از مراتب عدالت اشاره نموده و فرموده اند:

«... قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَکانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْی الْهَوَی عَنْ نَفْسِهِ یصِفُ الْحَقَّ وَ یعْمَلُ بِهِ.» (۲)

« (محبوب خدا) عدالت را بر خود لازم و خویشتن را به آن ناگزیر ساخته است. نخستین مرتبه عدالت او آن است که هوا و خواهش نفس را از خود دور کرده، حق را بیان می کند و خود بر طبق آن رفتار

۱- ۱۶۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵، ح ۱؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۱۴۵

۲- ۱۶۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۲۱۱، ضمن خ ۸۶

می نماید.»

گرچه آن بزرگوار این مرحله از عـدالت را نخستین مرتبه عدالت آن عزیزان درگاه اله معرفی کرده اند، لیکن نباید از نظر دور داشت که این خود مرتبه ای است بس بلنـد که دستیابی به آن جز برای اولیای خدا و عارفان باللّه میسّر نمی گردد. بزرگی که خود مراحلی از کمال را پیموده بود می فرمود:

تا آنگاه که حتی حیوانات و پرندگان از تو بیمناک و گریزانند، عادل نگشته ای!

بلی، ارتقا به این مرتبه از عـدالت به مثابه برخوردار شـدن از شـمّه ای از قدرت و تسلّط بر نفوذ در عالم تکوین است که جز با عبور از دیوارهای بلند تنگ نظری و خودخواهی، و پشت سر نهادن موانع پر پیچ و خم کبر و نفس پرستی امکان پذیر نخواهد بود.

انصاف و حق طلبی

برخورداری از روحیه انصاف و حق طلبی از فضـیلت های مبارک و شـریفی است که از صـفت ارزشـمند عدالت سرچشمه می گیرد. شـرافت و وجـدان انسانی و عقل و خرد همواره انسان را به حق خواهی و انصاف فراخوانـده – گرچه به زیان او باشـد – وی را از نادیـده گرفتن انصـاف و پایمـال کردن حقوق دیگران به خـاطر رسـیدن به دنیـای نامشـروع و ارضـای خواسـته هـای حیوانی و هواهای نفسانی بر حذر می دارد.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَنْ واسَی الْفَقِیرَ مِنْ مالِهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِکَ الْمُؤْمِنُ حَقّاً.»(۱)

ص:۱۳۱

۱- ۱۶۶. کافی، ج ۲، ص ۱۱۸، باب انصاف و عدل، ح ۱۷

«کسی که فقیر و تهیدست را از مال خود یاری نموده، با او برابری نماید و از جانب خویش نسبت به مردم انصاف به خرج دهد، حقیقتاً مؤمن است.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْإِنْصافُ أَفْضَلُ الْفَضائِلِ.»(۱)

«برترین فضیلت ها انصاف به خرج دادن است.»

همچنین می فرمایند:

«نِظامُ الدِّینِ خَصْلَتانِ: إِنْصافُکَ مِنْ نَفْسِکَ وَ مُواساهُ إِخْوانِکَ.»(۲)

«عامل انتظام و پیوند اجزای دین دو خصلت است: انصاف به خرج دادن از جانب خودت و همیاری و برابری با برادرانت.»

انصاف عبارت از اظهار حق و عمل کردن به لوازم آن، و پرهیز از پایمال نمودن و نادیده گرفتن آن است. و ضدّ آن، کتمان کردن و پشت نمودن به حقّ و عصبیت به خرج دادن نسبت به خود و آنچه مربوط به خویشتن است. با عنایت به ارتباط نزدیک معنای انصاف با مفهوم عدالت، برخی از حدیث شناسان از جمله مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، روایات دو مبحث را در یک فصل آورده اند.

امام باقر علیه السلام نیز ضمن سفارشات خود آن را برترین درجه از عدالت شمرده و می فرمایند:

«وَ لا عَدْلَ کَالْإِنْصافِ.»(۳)

«هیچ عدالتی بسان انصاف نیست.»

عشق به کمال و تعالی، احساس نیاز به سعادت ابدی و رستگاری، علاقه

۱- ۱۶۷. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۸، ف ۱، ح ۸۵۵

۲- ۱۶۸. همان، ج ۲، ص ۷۷۷، ف ۸۲، ح ۳۴

۳- ۱۶۹. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۵

به خدمت و فداکاری با زمینه سلامت فکر و گزینش صحیح است که منصف را به خیر خواهی و صلاح اندیشی برای دیگران وادار می سازد تا در اثر آن، آنچه را که برای خود می پسندد از دیگران دریغ نورزد.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«سَیدُ الْأَعْمالِ ثَلاثَهٌ إِنْصافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ حَتی لا ترْضی بِشَی ءٍ إِلّا رَضِیت لَهُمْ مِثْلَهُ...»(۱)

«سرآمد اعمال سه چیز است: انصاف به خرج دادن در مورد مردم از سوی خودت، تا آنجا که به چیزی برای خویش راضی نشوی مگر آنکه مانند آن را برای دیگران بپسندی...»

این ها گوشه ای از درس های گران بهای پیشوایان راستین مکتب است که استعدادهای لایق را به تبعیت از آن برانگیخته تا اعتراف به حق و تسلیم شدن در برابر آن را به عنوان یک وظیفه دینی و انسانی بر خود لازم نموده، همواره خویشتن را به آن پای بند سازند.

کم نبوده اند عالمان شیعی بزرگی که در مباحثات علمی خود هنگامی که متوجه خطای رأی خود و درستی نظر شاگرد خویش می شده اند، با کمال تواضع از آن استقبال کرده، نظر خود را تغییر می داده اند. و البته این روش هرگز به مقام علمی آنان کم ترین خدشه ای وارد نمی کرده است.

آری، انصاف به خرج دادن صفتی است که از کرامت نفس و شرافت انسانی سرچشمه می گیرد و نه تنها به ذلّت و خواری نمی انجامد بلکه پیوسته سبب عزّت بیش از پیش شخص منصف گشته و بهترین راه نفوذ در دل هاست.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

ص:۱۳۳

۱- ۱۷۰. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۳؛ نظیر آن روایات فراوان است.

«مَعَ الْإِنْصافِ تدُومُ الْأَخُوَّهُ.» (۱)

«با انصاف به خرج دادن، برادری پایدار می ماند.»

ص:۱۳۴

۱- ۱۷۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۷۵۸، ف ۸۰، ح ۲۴

احیای روح سپاس گزاری و ترویج روحیه قدردانی ایجاب می کند که با ارج نهادن به افراد نیکوکار و خدمت گزار ... قدردانی و شکرگزاری را به صورت یک عمل انسانی و وظیفه همگانی در بین شهروندان جامعه رواج دهیم.

ص:۱۳۶

ج) مکارم اخلاق

اشاره

گرچه از سوی بزرگان دین و پیشوایان مکتب برای تقسیم خصلت های پسندیده معیاری بیان نگردیده است، لیکن با توجه با سخنان آن بزرگواران که تعبیر «مکارم اخلاق» را به هنگام سخن از تعالی معنوی و صفات عالی انسانی، و عبارت «حسن اخلاق» و «محاسن اخلاقی» را در مقام بیان اخلاق نیک به معنای جامع و گسترده به کار برده اند، خوی های ستوده و صفات ممدوح را می توان به دو گروه متمایز تقسیم نمود:

البته برخی مکارم اخلاق را معیار انسانیت، عامل کرامت و شرافت انسانی، و حاکی از بزرگواری و تعالی روحی دانسته، و محاسن اخلاقی را در زمره خُلقیاتی که موجب حسن روابط اجتماعی، جلب منافع و بهبود زندگی است برشمرده اند، لیکن برای این تقسیم برهانی اقامه نکرده اند. بلی برخی از مصادیق مکارم اخلاق در گفتار معصومین علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته است.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«خدای بزرگ پیامبرانش را به مکارم اخلاق اختصاص داده است، شما خود را بیازمایید؛ اگر این اوصاف در شما وجود دارد خدای را سپاس گفته و بدانید که به خیر بزرگی نایل شده اید، و چنانچه از آن ها بی بهره اید از خداوند درخواست نموده و به آن ها ابراز علاقه نمایید (و بکوشید تا به آن ها دست یابید)»

ص:۱۳۷

سپس ده مورد از آن صفات را به شرح زیر یادآور گشته اند:

«یقین، قناعت، صبر و شکیبایی، سپاس گزاری، حلم و بردباری، خلق نیکو، سخاوت، غیرت، شجاعت، و جوانمردی.»(1)

مبحث مکارم اخلاق را با شرح کوتاهی پیرامون برخی از صفات عالی انسانی پی می گیریم.

۱- ۱۷۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶، باب مکارم، ح ۲؛ در بعضی از روایات موارد دیگری از صفات از جمله؛ راست گویی و امانت داری نیز در زمره مکارم اخلاق شمرده شده است.

۱ – شکر گزاری

شکر به معنـای تصـور و اِبراز نعمت است که در مقابـل فراموش کردن، پوشانـدن و کفران نعمت قرار می گیرد.(۱) و از جمله صفات و خوی های کریمانه است که ریشه در سرشت و فطرت آدمی دارد.

هر انسانی چنانچه فطرت انسانی خود را از دست نداده باشد، هنگامی که با محبت و احسان دیگران مواجه می گردد، در صدد جبران آن برآمده، می کوشد تا به اندازه توان خویش به گونه ای شایسـته آن را مکافات نماید و چنانچه خود را عاجز ببیند، با زبان سپاس از نیکی های آنان قدردانی می نماید.

شکرگزاری دارای سه مرحله عمده است:

شکر قلبی که عبارت از تصور و تفکر در باره نیکی و نعمت و قدردانی قلبی از بخشنده و عطا کننده آن است.

شکر زبانی که ثناگویی بر منعم و سپاس گزاری به زبان است.

شکر عملی - که عملاً دو مرحله دیگر را نیز در بر می گیرد - عبارت است از بهره گیری صـحیح از نعمت و قرار دادن آن در جای شایسته و مناسب خود از طریق شناخت نعمت و آگاهی از انگیزه و هدفی که سبب بهره مندی از آن نعمت شده است.

بر این اسـاس، کسـی که به زبان ثنا می گویـد ولی در عمل به شایسـتگی از نعمت بهره برداری نمی کنـد، کفران نعمت کرده است.

۱- ۱۷۳. مفردات راغب

شکر در قرآن

خداوند می فرماید:

« وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِيدٌ ».(۱)

«و آنگاه که پروردگارتان اعلان کرد که اگر واقعاً سپاس گزاری کنید (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و چنانچه ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من بسیار سخت و دردناک می باشد.»

ناسپاسی در برابر إنعام و احسان، ریشه در انحراف سرشت آدمی از طبیعت اوّلی داشته و خبر از خبث باطنِ فرد ناسپاس می دهد که اصلاح آن جز با عذاب شدید ممکن نیست. خداوند ارحم الراحمین، بنده نیازمند را با نعمت های بی شمار مورد لطف و کرم قرار می دهد تا از این طریق او را مهیای دریافت نعمت های بیشتری نموده، زمینه رشد و تعالی وی را فراهم سازد. و ناسپاسی پاسخ منفی به این موهبت بزرگ الهی است.

بنا براین، نه ارزانی داشتن نعمت ها حاکی از نیاز منعمِ بی نیاز به آن ها است، و نه وعده عذاب سخت به ناسپاسان بیانگر احتیاج آن بی نیاز مطلق به انجام آن می باشد.

از سوی دیگر، هرگز نباید افزایش نعمت برای سپاس گزاران را صرفاً به معنای سرازیر شدن نعمت های مادی جدیدتر تلقی کرد؛ زیرا شکرگزاری خصوصاً هنگامی که با شناخت و توجه مخصوص به منعم حقیقی باشد در درجه اول، یک نعمت روحانی بسیار عظیمی است که بیش از هر چیز در تربیت انسان

۱- ۱۷۴. سوره ابراهیم، آیه ۷

و فراخوانـدن او به اطاعت از پروردگـار عالمیـان تـأثیر گـذار می باشـد و در واقع یـک برنامه عالی تربیتی و راهی برای رشـد معرفت و ارتقای هرچه بیشتر شناخت خداوند است.

تفکّر صـحیح در نعمت ها انسان را به سـپاس گزاری از منعم سوق می دهد. و این خود زمینه را برای شکر واقعی و بهره مندی درست از نعمت ها و به کار بردن آن ها در مسیری که برای آن ها مهیا گردیده هموار می سازد و نهایتاً سبب افزایش شناخت و معرفت نسبت به خالق نعمت ها خواهد شد.

در مقابـل، بـا عنـایت به وعـده عـذاب در ذیل آیه، کفران نعمت که به مثابه پشت کردن به این فراخوانی است، سـبب طغیان و نافرمانی بیشتر خداوند و در نهایت منجر به کفر نسبت به منعم و عذاب اخروی می گردد.

«... وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَهَ لَعَلَّکُمْ تشْکُرُونَ».(۱)

«برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد، باشد که سپاس گزاری کنید.»

به جـای آوردن شـکر نعمت هـای الهی آن چنـان که شایسـته است برای هیـچ کس میسّـِر نیست، بـا این حال برای آنکه انسان بتواند با شنیدن، دیدن، تأمل و تجزیه و تحلیلِ آثار صنع، به این برنامه تربیتی سازنده پاسخ مثبت داده و از برکات پر ارزش آن – که رشـد و تکامل معنوی سـرآمد آن است – بهره مند گردد، ابراز این کار را که گوش و چشم و دل است در اختیار او قرار داده تا نَفْس ناسپاس گر عنود جهول را به این عمل شایسته ترغیب نماید.

« إعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ ».(۲)

«ای خاندان داود! شکر گزار باشید. و از بندگان من، اندکی

ص:۱۴۱

۱- ۱۷۵. سوره نحل، آیه ۷۸؛ و نظیر آن سوره مؤمنون، آیه ۷۸

۲- ۱۷۶. سوره سبأ، آیه ۱۳

سپاس گزارند.»

و این ناسپاسی بدان جهت است که اولاً شکر واقعی، آن گاه محقق می گردد که به ثناگویی زبانی بسنده نشود، بلکه نعمت ها حقیقتاً در راستای هدفی مورد استفاده قرار گیرد که برای آن خلق و اعطا شده است. و این ممکن نیست مگر هنگامی که انسان نعمت های الهی را صرفاً در راه پروردگار متعال به کار گرفته و بدون سرپیچی و نافرمانی از دستورات او – جلّ جلاله – پیوسته به یاد او بوده و در راه او گام بردارد. و این نیز خود بسیار دشوار و جز برای اخص بندگان خدا امکان پذیر نمی باشد.

ثانیاً وفور نعمت و کثرت مواهب الهی آن چنان سر تا پای وجود آدمی را فرا گرفته و تا آن اندازه فراوان است که هیچ کس قادر بر شمارش آن ها نمی باشد. هر نفَسی که فرو می رود شکری می طلبد و آنگاه که بر می آید نیازمند شکری دیگر است. و هر شکری خود نعمت تازه ای است که اقتضای شکر جدیدی خواهد داشت. و کیست که از عهده شکرگزاری نعمت های بی شمار الهی سربلند بیرون آید؟

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدر آید

و چه بسیار است نعمت هایی که از آن ها آگاه نیستیم و هیچ گاه به خاطر آن ها در صدد شکرگزاری بر نیامده ایم!

هر اندازه دامنه دانش بشری گسترده تر می شود افق های تازه تری از این نعمت های ناشناخته فرا روی او گشوده می شود. آسمان و زمین، خورشید و ستارگان، کوه و دشت و صحرا، دریاهای بی کران و موجودات بی شماری که در میان آن ها زندگی می کنند و هزاران هزار انسان دیگر، همه در کارند تا این امکان به وجود آید که من و تو سالم و تندرست به حیات خود ادامه دهیم.

ابر و باد و مه و خورشید و فلك در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

ص:۱۴۲

و حقیقتاً چه اندکند هشیاران و شکر گزاران! و راستی که قرآن چه نیک بیان فرموده آنجا که نعمت های بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را یادآور شده و سپاس گزاران را اندک شمرده است!(۱) و آنجا که بیشتر مردم را ناسپاس گزار معرفی کرده است. (۲) و این نیست جز به خاطر غرق شدن این انسان عنود و کفور در نعمت های بی شمار الهی و در نتیجه هم منعم و هم نعمت و هم خود را به فراموشی می سپارد.

و چه نیکو است که در کنار این همه قصور و تقصیر و آن همه لطف و مرحمت و نعمت، عذر تقصیر به پیشگاه حضرت ذوالجلال برده، وظیفه شکرگزاری را با این بضاعت ناچیز، از طریق اعتراف به عجز و ناتوانی خویش ادا نماییم.

شکر در روایات

اولیای گرامی اسلام همواره بر ادای این وظیفه انسانی تأکید کرده اند:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«خداوند بزرگ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! حقّ شکر مرا به جای آور. پرسید: پروردگارا! چگونه حقّ شکر تو را به جای آورم در حالی که هر شکری به جای آورم، خود نعمتی است که تو آن را به من عطا کرده ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون که دانستی توفیق شکرگزاری نیز از من است، شکر مرا به جای آوردی.»(۳)

همچنین می فرمایند:

۱- ۱۷۷. سوره ملک، آیه ۲۳: « قَلِیلاً ما تشْکُرُونَ »،«کم سپاس گزاری می کنید».
۲- ۱۷۸. سوره نمل، آیه ۷۳: « وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یشْکُرُونَ »، «ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی کنند».
۳- ۱۷۹. کافی، ج ۲، ص ۸۰، باب شکر، ح ۲۷

«برای هر نفسی که می کشی یک شکر، بلکه هزاران شکر لازم است. کم ترین درجه سپاس گزاری آن است که بدون آنکه قلبت مشغول نعمت گردد و خدا را فراموش کنی، آن را تنها از جانب خدا بدانی و به آنچه داده است راضی باشی و نعمتش را وسیله نافرمانی او قرار ندهی و اوامر و نواهی او را با استفاده نامطلوب از نعمت هایش زیر پا نگذاری. پس در هر حال بنده ای شاکر باش.»

در پایان می فرمایند:

«شکر کامل آن است که به دل و زبان، در نهان و آشکار، صادقانه و خالصانه اعتراف کنی که بر کم ترین درجه شکرگزاری قادر نیستی. زیرا توفیق شکر، خود نعمت دیگری است که باید بر آن نیز سپاس گزار باشی. و این نعمت، بسی بزرگ تر و کمیاب تر از نعمتی است که برای آن توفیق شکر یافته ای... در حالی که در دریای نعمت های او غرق گشته ای و از درک شکر کامل او عاجز و قاصر هستی.»(۱)

قدردانی از منعم و شکرگزاری از احسان کننده، از یک سو صفتی متعالی است که به اقتضای عواطف انسانی از آدمی ابراز می گردد، از سوی دیگر وظیفه بزرگی است از وظایف بندگی و عبودیت که با وجود ناتوانی بندگان از انجام کامل آن، هر کس باید به اندازه توان و امکانات خویش به آن قیام نماید. و البته همچنان که منتهای عبودیت، آگاهی به عجز از انجام آن می باشد، انتهای شکر نیز شناخت ناتوانی از به جا آوردن آن است.

و هیچ گاه نباید از یاد برد که نعمت ها - ظاهری و باطنی - همه از ذات مقدس حق، منعم حقیقی، و آفریدگار هستی بخش است و هم اوست که در حقیقت

۱- ۱۸۰. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۱، باب ۱۰۳، ح ۳۷

سزاوار شکر و سپاس گزاری است و شکر گزاری از دیگران که منقاد حکم او و مسخّر فرمان اویند، صرفاً به همین اعتبار ضرورت یافته است.

پیشوای شکر گزاران حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ لِلَّهِ فِی کُلِ ّنِعْمَهٍ حَقّاً فَمَنْ أَدَّاهُ زادَهُ مِنْها وَ مَنْ قَصَّرَ فِیهِ خاطَرَ بِزَوالِ نِعْمَت» (۱)

«به راستی که برای خداوند بزرگ در هر نعمتی حقِ ّسپاسی است، پس هر که آن را به جای آورد خدا از آن نعمت بیش از پیش به او عطا فرماید و کسی که در ادای این حق کوتاهی نماید آن را در معرض نابودی قرار خواهد داد.»

کم ترین مقتضای بندگی و عکس العمل انسانی در برابر نعمت های بی شمار منبع فیض و سرچشمه لطف و فوران مهر و شور محبّت، لب گشودن به ثنای عاجزانه و ستایش خالصانه به ذکر «الحمد للّه ربّ العالمین» و سر فرود آوردن در برابر فرمان های او و خودداری کردن از مخالفت با خواسته های کسی است که امواج مرحمت و مهرش وجود ما را فرا گرفته و از شمارش نعمت های مادی و معنوی او عاجزیم.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«شُکْرُ کُلِ ّنِعْمَهٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ.» (۲)

«شکر هر نعمتی پرهیز از محرّمات الهی است.»

ارتقای معنوی و نیل به کمالات والای انسانی به عوامل گوناگونی از جمله: دارا بودن قابلیت و استعداد وابسته است. هر اندازه قدرت پذیرش و ظرفیت

۱- ۱۸۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۹۴، ح ۲۳۶

۲- ۱۸۲. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲، ح ۳۹؛ نظیر آن در کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۰ از امام صادق علیه السلام

درونی افزایش پیـدا کند، به همان اندازه به امکان ترقی و دستیابی به تعالی روحی افزوده می شود. از این رو، به موازات تلاش همه جـانبه برای نیـل به مقصـد اعلای انسانی لازم است در صـدد بالا بردن قابلیت و اسـتعداد خویش برآمـده، از همه راه های ممکن در این راستا استفاده نماییم:

تفکّر در شـگفتی هـای آفرینش، درخواست از پروردگـار عالمیـان و دعا کردن در این رابطه - که بسا قضا و قـدر را تغییر می دهـد - توسّـل و تمسّـک به ذیـل عنایات نفوس عالیه پیامبر گرامی صـلی الله علیه وآله و اهل بیت بزرگوار آن حضـرت علیهم السـلام، صبر و اسـتقامت در برابر موانع و مشـکلات راه که از راه کارهای مهم پیمودن راه کمال به حساب می آید، و بالاخره شکر و سپاس گزاری خداوند و قدردانی از نعمت های بی دریغ او نمونه هایی از روش های ممکن برای بالا بردن قابلیت های درونی است. در این رابطه خداوند متعال می فرماید:

« لَئِنْ شَکَرْتمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ ».(۱)

«اگر سپاس گزاری کنید شما را (رشد داده و قابلیت شما را) افزون خواهم کرد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرموده اند:

«ما کانَ اللَّهُ لِیفْتَحَ عَلی عَبْدٍ بابَ الشُّکْرِ وَ یغْلِقَ عَنْهُ بابَ الزِّیادَهِ.»(۲)

«هرگز چنین نخواهد شد که خداوند بر بنده ای درِ سپاس گزاری را بگشاید و درِ رشد و فزونی را بر او مسدود سازد.»

خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد: ...

«أَهْلُ طاعَتی فِی ضِیافَتی وَ أَهْلُ شُکْرِی فِی زِیادَتی وَ أَهْلُ ذِکْرِی

ص:۱۴۶

۱- ۱۸۳. سوره ابراهیم، قسمتی از آیه ۷

۲- ۱۸۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۸۹، ح ۴۲۷

فِی نِعْمَتی وَ أَهْلُ مَعْصِیتی لا أَوْیسُهُمْ مِنْ رَحْمَتی إِنْ تابُوا فَأَنَا حَبِیبُهُمْ وَ إِنْ دَعَوْا فَأَنَا مُجِیبُهُمْ وَ إِنْ مَرِضُوا فَأَنَا طَبِیبُهُمْ أُداوِیهِمْ بِالْمِحَنِ وَ الْمَصائِبِ، لِأُطَهِّرَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعایبِ.»(1)

«اطاعت کنندگان از من در بزم ضیافت من هستند، شکرکنندگانم در فزونی و یاد کنندگانم (غرق) در نعمت هایم می باشند. آنان را که مرا معصیت می کنند (هرگز) از رحمت خویش مأیوس نگردانم، چنانچه توبه کنند خود حبیب آنانم و اگر مرا بخوانند آنان را خود پاسخگو باشم. اگر بیمار شوند من طبیب آنانم؛ با سختی ها و مصیبت ها مداوای شان می کنم تا از گناهان و زشتی ها پاکشان سازم.»

سپاس گزاری از واسطه فیض

عمل انسانی شکرگزاری، هنگامی از جایگاه ویژه خود برخوردار می شود که انسان - علاوه بر حراست از وظیفه سپاس گزاری از نعمت بخش و منعم حقیقی - از کسانی نیز که واسطه فیض و وسیله نزول رحمت قرار گرفته و وجودشان سبب سرازیر شدن نعمت ها به سوی بندگان خداست قدردانی و سپاس گزاری نماید.

از این رو به تناسب مفهوم و معنای حقیقی شکر، لازم است در صدد شناخت منزلت و حقوق آنان - که وجود مقدّس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت بزرگوار آن جناب علیهم السلام هستند - برآمده، مقام آنان را آن چنان که شایسته است ارج نهاده، در وظیفه مهم اطاعت از اوامرشان کوتاهی نکنیم و ضمن آنکه آنان را حاکمان حقیقی بر خود می دانیم، از محبت نسبت به آن عزیزان و بیزاری نسبت به دشمنان شان دریغ نورزیم.

۱- ۱۸۵. عده الداعی، ص ۲۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۴۲

از سوی دیگر قدردانی از بندگان نیکو کار خداوند نیز خود شعبه ای از شکرگزاری و فرعی از این اصل انسانی است. احیای روح سپاس گزاری از منعم و ترویج روحیه قدردانی ایجاب می کند که با ارج نهادن به افراد نیکوکار و خدمت گزار، عموم مردم را به خیرخواهی و نیکو کاری - که عامل مهم شکوفایی استعدادها و ایجاد شور و حرکت در جامعه است - ترغیب و تشویق نموده و قدردانی و شکرگزاری را به صورت یک عمل انسانی و وظیفه همگانی در بین شهروندان جامعه رواج دهیم.

علاوه بر آن، این عمل خدا پسندانه، با اثر گذاری در روحیه افراد خیرخواه و نیکوکار، مایه دلگرمی بیشتر آنان شده، سبب می شود بیش از پیش در صدد خدمت گزاری به بندگان خدا و رفع گرفتاری از آنان برآیند و از این طریق جامعه از آسایش و رفاه بیشتری برخوردار گردیده، روح تعاون نیز در افراد جامعه رواج و رونق بیشتری به خود می گیرد.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ لَمْ یشْکُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ لَمْ یشْکُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.»(۱)

«کسی که احسان و انعام بندگان را قدردانی ننماید، خدای بزرگ را سپاس گزاری نکرده است.»

امام سجاد علیه السلام فرموده اند:

«روز قیامت خدای متعال به یکی از بندگانش می فرماید:

از فلانی سپاس گزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا ! من تو را سپاس گفتم. خدای متعال می فرماید: چون از او قدردانی نکردی، شکر مرا نیز به جای نیاوردی.»

ص:۱۴۸

۱- ۱۸۶. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۳، باب ۳۱، ح ۲؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۱۷

سپس فرموده اند:

«أَشْكَرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكَرُكُمْ لِلنَّاسِ.»(۱)

«سپاس گزارترین شما از خدا کسی است که بیش از همه سپاس مردمان را به جای آورد.»

سهل انگاری در قدردانی از احسان دیگران و خودداری از سپاس گزاری که به مثابه نادیده گرفتن حق آنان است، مایه دل سردی و ناامیدی و عامل بی رغبت شدن خدمت گزاران به ادامه عمل نیک خود می باشد. اجتماع فاقد روحیه قدردانی و سپاس گزاری، از پشتوانه عظیم علاقمندی به کار نیک و دلگرمی به خدمت گزاری محروم است.

در چنین جامعه ای جز افراد مخلص که قدرت و امکانات خود را تنها برای خدا در کف اخلاص نهاده، کمر به خدمت گزاری بسته اند، کمتر کسی به خیرخواهی و نیکوکاری ابراز علاقه خواهد کرد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«خدا لعنت کند کسی را که (مانع احسان نیکوکار گشته) راه معروف و کار نیک را قطع نماید. او فردی است (ناسپاس) که مورد احسان قرار می گیرد و نعمت احسان کننده را با ناسپاسی پاسخ داده، مانع آن می شود که نیکوکار نسبت به شخص دیگری آن را انجام دهد.» (۲)

در میان افرادی که حقوق مادی و معنوی فراوانی بر ما دارند و سپاس گزاری از آن ها را به عنوان یک وظیفه دینی و انسانی متوجه ما می گرداند - پس از حجج الهی که واسطه فیض پروردگارند و وجودشان سبب بقای زمین و اهل آن است -

---

۱- ۱۸۷. کافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۳۰

۲- ۱۸۸. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۹، باب ۸ از فعل معروف، ح ۱

پدر و مادر و نیز کسانی هستند که در تعلیم و تربیت ما سهم به سزایی دارند.

امام سجاد علیه السلام پنجاه مورد از این حق داران را بیان فرموده اند که در میان آن ها حق پدر و مادر و خصوصاً حق مادر - به واسطه زحمات جان فرسای او از آغاز انعقاد نطفه در رحم او تا دوران شیرخوارگی و مراحل بعد از آن که از خواب و بیداری و راحتی خویش برای حفظ و حراست و رشد و تعالی آدمی مایه گذاشته است - از جایگاه ویژه ای برخوردار است.(1)

۱- ۱۸۹. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱ - ۱۰، ح ۲

۲ – خلق نیکو

در گوشه و کنار جهان، کشورهای دور و نزدیک، شهرها، روستاها و جای جای پهنه گیتی، اقوام و ملل و جوامع فراوانی با تمدّن های گوناگون، مکتب ها و مذاهب مختلف، خُلق و خوی های متفاوت و آداب و رسوم ویژه زندگی می کنند که در رفتار، گفتار، انجام وظایف انسانی، ادای تکلیف دینی، اداره حکومت، نحوه معاشرت، آیین دوستی، مراسم و محافل عمومی، و در یک کلام: در جزئی ترین امور زندگی دارای طرز تفکّری خاص و برنامه های ویژه ای هستند که آنان را از یکدیگر متمایز می سازد.

در عین حال، آنان دارای مشترکات فراوانی هستند که هیچ عاملی – از جمله: تفاوت فرهنگ، اختلاف زبان، فاصله جغرافیایی، و سایر اموری که به نوعی سبب دوگانگی و بیگانگی ملّت ها و اقوام از یکدیگر گشته – نتوانسته است آن خصایص مشترک را که ریشه در نهاد و فطرت آدمی دارند، دستخوش زوال، تغییر و دگرگونی نماید. هر قومی از احسان و نیکوکاری لذت می برد؛ هیچ ملتی از ظلم و بیدادگری استقبال نمی کند؛ هر انسانی با هر ایده و تمدنی در هر نقطه از زمین به مادر خویش مهر می ورزد؛ هیچ کس را نمی یابی که از ملاطفت، رفتار نرم و ملایم، و اخلاق نیکوی دیگران متنفّر باشد.

در میان این مشترکات، اخلاق خوش و خلق نیکو – که در روایات غالباً از آن به حسن خلق تعبیر می شود و از برجسته ترین صفات بزرگوارانه انسانی است – از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و خصوصاً در بر انگیختن عواطف و جلب محبت و دوستی دیگران بیش از سایر صفات پسندیده کارساز و مؤثر است.

خوش خلقی، شخصیت انسان را در نظر دیگران ارتقا می بخشد و چنانچه از

فرد با ایمان ظاهر گردد، نشانه شرح صدر، ظرفیت فوق العاده و قدرت ایمان بوده و وسیله جلب خوشنودی پروردگار متعال می باشد.

خداوند بزرگ می فرماید:

« فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْت لَهُمْ وَ لَوْ کُنْت فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ». (۱)

«به برکت و سبب رحمت الهی در برابر آنان نرم خو (و مهربان) شدی و اگر خشن و سخت دل بودی قطعاً از اطراف تو پراکنده می شدند، پس از آنان درگذر و برای آن ها آمرزش بخواه.»

آنچه که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله را در پیشبرد اهداف عالیه خویش یاری کرده و سبب پیروزی های شگفت انگیز در برابر تعصبات جاهلانه و دشمنان سرسخت آن بزرگوار می گشت، تأییدات آسمانی و امدادهای غیبی فراوانی بود که وجود شریفش را همواره احاطه نموده بود، لیکن نقش بسیار مهم جاذبه اخلاقی، رفتار ملایم، و برخورد نرم و ملاطفت آمیز آن عزیز نازنین را نیز که دوستان را مجذوب و دشمنان را به شدت تحت تأثیر قرار می داد نباید از نظر دور داشت. چه آنکه این خلق و خوی خوش در برابر آن همه لجاجت و نادانی آنچنان عظیم و وصف ناپذیر است که می توان آن را معجزه اخلاقی آن پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وآله به حساب آورد.

در حدیث وارد شده است:

«شخصی از پیش رو به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شد و عرض کرد: دین چیست؟ آن حضرت فرمودند: خوش خلقی، وی از دست راست و چپ آمد و پرسید: دین چیست؟ پاسخ دادند: خلق نیکو؛ باز از پشت سر خدمت آن بزرگوار آمده و عرض کرد: دین چیست؟ حضرتش به او

۱- ۱۹۰. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹

توجّه کرده، فرمودند: آیا متوجه نمی شوی؟ «اَلدِّینُ هُوَ أَنْ لا تغْضَبَ» دین عبارت از آن است که خشمناک نگردی».(۱)

بلی، این است شأن و منزلت اخلاق خوش و این است جایگاه رفیع حسن خلق! و همین رفعت و بزرگی مرتبه است که اولیای الهی و رهبران مکتب را بر آن داشته است که با تعبیرهای مختلف و تأکیدهای فراوان، پیروان خود را به این صفت نیک ترغیب نمایند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«جبرئیل گفت که خداوند متعال فرمود:

«إِنَّ هذا دِینٌ ارْتضَیتهُ لِنَفْسِی وَ لَنْ یصْلِحَهُ إِلّاَ السَّخاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ فَأَکْرِمُوهُ بِهِما مَا اسْتَطَعْتمْ.»(۲)

«اسلام دینی است که برای خود برگزیده ام و جز با {کریمه} سخاوت و اخلاق نیک اصلاح(پذیر نبوده، نیکو) نمی گردد. پس به هر اندازه که برایتان ممکن است با این دو خصلت، آن را گرامی بدارید.»

و نیز می فرمایند:

«ما جَبَلَ اللَّهُ أَوْلِیاءَهُ إِلّا عَلَی السَّخاءِ وَ حُسْنِ الْخُلْقِ.»(۳)

«خداوند خمیره دوستانش را جز با سخاوت و اخلاق نیکو نیامیخته است.»

امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ أَکْمَلَ الْمُؤمِنِینَ إِیماناً أَحْسَنُهُم خُلْقاً.»(۴)

ص:۱۵۳

۱- ۱۹۱. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۳، ح ۶۳؛ المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۸۹

۲- ۱۹۲. الحقایق مرحوم فیض، ص ۱۱۷

۳- ۱۹۳. الحقایق مرحوم فیض، ص ۱۱۷

۴- ۱۹۴. کافی، ج ۲، ص ۸۱، باب حسن خلق، ح ۱

«کامل ترین مؤمن کسی است که خوش خلق تر از همه باشد.»

امام سجّاد علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ما یوضَعُ فِی مِیزانِ امْرِءٍ یوْمَ الْقِیامَهِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ».(۱)

«روز قیامت چیزی برتر از حسن خلق در میزان کسی قرار داده نمی شود.»

امام صادق علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن بزرگوار فرمودند:

«أَکْثَرُ ما تلِجُ بِهِ أُمَّتی الْجَنَّهَ تقْوَی اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ».(۲)

«بیشترین چیزی که امّتم را وارد بهشت می سازد، تقوای الهی و خوش خلقی است.»

برخورد نرم، معاشرت ملاطفت آمیز، و رفتار خوش و ملایم با مردم صرفاً یک دستور اخلاقی مطلوب دینی محسوب نمی گردد، بلکه همواره مورد توجّه همه ملل و اقوام بوده و دانشمندان و مربیان و نویسندگان را در گذشته و حال به نوشتن رساله های گوناگون در این زمینه برانگیخته است.

البته این مطلب را نباید از نظر دور داشت که حسن خلق اسلامی با خوش اخلاقی مطلوب سایر فرهنگ ها و تمدن ها از جهاتی متفاوت است.

آنچه که در درجه نخست، حسن خلق اسلامی را نسبت به اخلاقِ مورد پسند جهان امروز از جایگاه ویژه ای برخوردار ساخته است، ارزش معنوی و تأثیر شگرف آن در ساختار روحی انسان ها است. اولیای اسلام هرگز آثار اجتماعی و فواید مادی این صفت پسندیده را نادیده نگرفته، در باره آن سخن های زیادی نیز گفته اند، لیکن تفاوت عمده مطلوب آن بزرگواران با خواسته جوامع کنونی خصوصاً فرهنگ های غربی این است که صدور اخلاق خوش و معاشرت نیکو از

۱- ۱۹۵. کافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۲

۲- ۱۹۶. همان، ص ۸۲، ح ۶

این جهان خواران دنیا پرست، نه برای تعالی معنوی و نیل به کمالات انسانی، و نه انعکاس طبیعی یک خوی مورد پسند همگانی است، بلکه انگیزه اصلی اینان در اظهار روی خوش و برخورد ملایم صرفاً از بعد مادی و در جهت جلب محبت و دوستی برای به چنگ زدن هرچه بیشتر سود مادی و فراهم آوردن زمینه هرچه زیادتر قدرت و سلطه گری است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظِيمَ دَرَجات الْآخِرَهِ وَ شَرَفَ الْمَنازِلِ وَ إِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبادَهِ.»(۱)

«بنده خدا با آنکه از بُعد عبادتی ضعیف است، بر اثر خلق نیکو به درجات بزرگ عالم آخرت و جایگاه شریف آن سرا نائل می گردد.»

حضرت موسی علیه السلام به پروردگار متعال عرض کرد:

«فرعون را چهارصد سال مهلت دادی با آنکه می گفت: من پروردگار بزرگ شمایم و فرستاده تو را انکار می نمود و آیات تو را تکذیب می کرد؟! خداوند به وی وحی فرستاد: زیرا او خوش خلق، و ملاقاتش به راحتی میسّر بود به همین جهت دوست داشتم وی را پاداش دهم.»(۲)

خوش خلقی و معاشرت نیکو با مردم و ترک بد اخلاقی و خشونت در رفتار، گفتار و برخورد با دیگران آنچنان مورد توجه شرع مقدس و اهتمام اولیای اسلام قرار داشته که در مقایسه با سایر اعمال، هیچ چیز تا این اندازه از اهمیت، فضیلت و ارزش برخوردار نبوده است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرموده اند:

۱- ۱۹۷. المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳

۲- ۱۹۸. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۵۸، باب ۵۴، ح ۴۱ ؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۲

«حُسْنُ الْخُلْقِ نِصْفُ الدِّینِ.»(۱)

«خلق نیکو نصف دین است.»

به آن حضرت عرض شد:

«ما أَفْضَلُ ما أُعْطِی الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ؟»

«برترین چیزی که به شخص مسلمان عطا گردیده چیست؟»

فرمودند:

«اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ».(۲)

«خلق نیکوست.»

حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

«ما أَعْطَی اللَّهُ سُبْحانَهُ الْعَبْدَ شَیئاً مِنْ خَیرِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ إِلّا بِحُسْنِ خُلْقِهِ وَ حُسْنِ نِیتهِ.»

«خداوند سبحان از خیر دنیا و آخرت چیزی به انسان عطا نفرموده، جز به جهت خوش خلقی و نیت نیکوی او.»

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«حُسْنُ الْخُلْقِ خَیرُ قَرِینٍ وَ عُنْوانُ صَحِیفَهِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلْقِهِ».(۳)

«خوش خلقی بهترین همنشین است و سرلوحه نامه اعمال مؤمن خوش خلقی و نیکی اخلاق اوست.»

ص:۱۵۶

۱- ۱۹۹. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۳، ح ۶۲

۲- ۲۰۰. همان، ص ۳۸۵، ح ۲۹ و ص ۳۹۳، ح ۶۲

۳- ۲۰۱. تحف العقول، ص ۱۴۱، در قسمت اعتقادات از دوستی مولا علی علیه السلام چنین یاد شده: «عُنْوانُ صَحِیفَهِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِی بْنِ اَبِی طالِبٍ». «سرلوحه نامه اعمال مؤمن محبّت علی بن ابی طالب علیه السلام است». {بحار، ج ۲۷، ص {۱۴۲} در قسمت احکام و فرائض نیز نظیر آن در باره نماز آمده است.

خلق نیکو و خوش خلقی سبب تحکیم وابستگی و فقدان آن عامل قطع ارتباط به ویژه با خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله می گردد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل می کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«سه چیز است که اگر در کسی نباشد، نه از من است و نه از ارتباط با خدا برخوردار است. عرض شد: یا رسول اللّه! آن ها چیست؟ فرمودند: بردباری که در پرتو آن نادانی جاهل را از خود بازگرداند، خوش خلقی که به وسیله آن با مردم معاشرت کند، ورع و پارسایی که او را از معاصی خدای بزرگ باز دارد.»(۱)

همچنین آن بزرگوار از پدران خود نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنَّ أَحَبَّکُمْ إِلَی وَ أَقْرَبَکُمْ مِنِّی یوْمَ الْقِیامَهِ مَجْلِساً أَحْسَنُکُمْ خُلْقاً وَ أَشَدُّکُمْ تواضُعاً...»(۲)

«به راستی محبوب ترین شما نزد من و نزدیک ترین شما به من در روز رستاخیز کسی است که خلقش نیکوتر و فروتنی اش بیشتر باشد.»

خوش خلقی برای همگان نیکو و زیباست لیکن زمامداران و اولیای دینی بیش از دیگران نیازمند این صفت نیکو می باشند.

امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر واگذار نمودند ضمن نامه خود می فرمایند:

«فَاخْفِضْ لَهُمْ جَناحَکَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جانِبَکَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ...»(۳)

«بالت را (بسان پرندگان) برای ایشان پهن کن و پهلویت را بر آنان هموار دار و با آن ها گشاده رو باش.»

ص:۱۵۷

۱- ۲۰۲. خصال، ج ۱، ص ۱۴۵، باب ۳، ح ۱۷۲ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۱۸

۲- ۲۰۳. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۵، ح ۲۶

۳- ۲۰۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۸۸۶، نامه ۲۷

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوالِکُمْ فَسَعُوهُمْ بِبَسْطِ الْوُجُوهِ وَ حُسْنِ الْخُلْقِ.»(۱)

«شما نمی توانید با اموال خود به همگان برسید، بنا بر این با گشاده رویی و خلق نیکو با آنان برخورد نمایید.»

فضیلت های اخلاقی و حسن خلق شگفت انگیز رسول گرامی اسلام و خاندان بزرگوار آن حضرت که پیوسته دوست و دشمن را تحت تأثیر قرار داده و بخش های فراوانی از تاریخ زندگانی آن سروران عالی مقام را به خود اختصاص داده است، خود بهترین شاهد و دلیلی روشن بر رفعت و بلندی جایگاه این خصلت پسندیده در نظر آن عزیزان درگاه اله می باشد.

امام صادق علیه السلام نقل فرموده اند:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته بودند. کنیز یکی از انصار در حالی که ایستاده بود، گوشه لباس آن حضرت را گرفت. آن جناب برخاستند. امّا نه او چیزی گفت و نه آن بزرگوار به او چیزی فرمودند. این کار سه بار تکرار شد. هنگامی که در مرتبه چهارم حضرتش از جای برخاستند، کنیزک از پشت سر، رشته ای از لباس آن حضرت را برگرفت و رفت!

مردم به او اعتراض کرده، سبب اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله را سه بار بر سر پا نگهداشته و سخنی به آن سرور عرضه نکرد جویا شدند؟ کنیز گفت: بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند تا رشته ای از لباس حضرت برای شفای او برگیرم. لیکن در هر بار از آن جناب شرم کردم، تا اینکه در مرتبه چهارم به این کار اقدام نمودم.»(۲)

ص:۱۵۸

۱- ۲۰۵. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴؛ و نظیر آن: کنز العمال، ج ۳، ص ۶، ح ۵۱۵۸

۲- ۲۰۶. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۱۵

امام کاظم علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کنند که فرمودند:

«مردی یهودی از رسول خدا صلی الله علیه وآله دیناری چند طلبکار بود. روزی از آن حضرت درخواست کرد که بدهی خود را به وی پرداخت نمایند. آن بزرگوار پاسخ دادند. فعلاً ندارم. گفت: از شما جدا نمی شوم تا آن را بپردازید! فرمودند: من نیز در اینجا نزد تو می مانم.

یهودی تا صبح روز بعد در آنجا ماند و حضرتش نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آن مکان خواندند. اصحاب، یهودی را تهدید کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به آن ها نموده، فرمودند: این چه کاری است که انجام می دهید؟ عرض کردند: یک یهودی شما را بازداشت کند؟ فرمودند: خداوند مرا مبعوث نکرده تا به کسانی که با من پیمان مذهبی دارند و یا به غیر آن ها ستم روا دارم.

بامداد روز بعد هنگامی که آفتاب برآمد، یهودی لب گشود و پس از گفتن: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلّاَ اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُهُ، عرض کرد: نیمی از اموالم را در راه خدا دادم! سپس گفت: به خدا این کاری که نسبت به شما روا داشتم (نه از روی جسارت بلکه) به این جهت بود که خواستم ببینم آیا اوصاف جناب شما با آن چه در تورات بیان شده، مطابقت دارد؟

آنگاه مطلب تورات را چنین بیان نمود:

محمد بن عبد اللَّه در مکه متولد می شود و به مدینه هجرت می نماید.

درشت خو و بد اخلاق نیست، با صدای بلند سخن نمی گوید، بد زبان و ناسزاگو نمی باشد.

در پایان عرض کرد: اینک به یگانگی خدا و پیامبری شما گواهی می دهم و تمام ثروتم را در اختیار شما می گذارم تا هر چه خداوند دستور داده در باره آن عمل نمایید. وی ثروتی فراوان داشت.»(۱)

بلی این قطره ای از دریای بی کران اخلاق نبوی و گوشه ای از زوایای بی شمار خُلق عظیمی است که قرآن بدان اشاره فرموده و دوست و دشمن را در برابر عظمت و بزرگی شگفت انگیز آن به زانو درآورده است. بی تردید یکی از عوامل مهم گسترش دین اسلام و نفوذ آن در دل های سخت شهروندان سرزمین حجاز همین اخلاق معجزآسای آن رسول رحمت صلی الله علیه وآله بوده است. اخلاق نیکی که دل های هدایت یافتگان مکتب علوی را با ندای بلند به پیروی از راه و روش آن سرور عظیم الشأن - که در خاندان معصوم آن بزرگوار تبلور یافته است - فرا می خوانَد تا بار دیگر ضمن احیای این صفت متعالی، حکومت بر دل ها را در دوران بیگانگی از ارزش ها در معرض دید جهانیان قرار دهند.

ناگفته نماند همچنان که قرآن بدان اشاره فرموده، (۲) خشونت دشمنان لجوج و زورگویی ستمگران بی انصاف را نباید، بلکه نمی توان با نرمی و ملاطفت معالجه نمود. نرمش و انعطاف در برابر رفتار ضد انسانی آنان، عامل تشدید خشونت و ستم بیشتر و چراغ سبزی برای ادامه روش دور از عقل و دین و انصاف آنان است. حفظ حقوق دیگران و حراست از ارکان سازندگی و اصول تربیت نیز ایجاب می کند که برای خوش خلقی و مدارا کردن با کسانی که به اصول همزیستی و حق

۱- ۲۰۷. بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۶، ح ۵

۲- ۲۰۸. سوره فتح، آیه ۲۹

و انصاف پای بند نیستند، خط قرمزی وجود داشته باشد تا اصرار بر این صفت متعالی هیچ گاه زمینه ساز تخریب سایر ارزش ها نگردد.

برای خوش خلقی و اخلاق نیک علاوه بر آنچه تا کنون بدان اشاره کرده ایم، آثار فراوان دیگری در احادیث بیان گردیده که افزایش عمران و آبادی، طول عمر، زیاد شدن محبت و دوستی، از بین رفتن آثار گناهان، تخفیف در حساب، و ورود به بهشت از آن جمله است. در برخی از روایات نیز خوش خلقی هم طراز عبادت های شبانه روزی شمرده شده است.

ص:۱۶۱

۳ – بردباری

اشاره

زندگی عرصه مجموعه بی شـماری از پیروزی ها و ناکامی ها، موفقیت ها و محرومیت ها، شادکامی ها و ناملایمات و خوشی هـا و ناخوشـی هـاست. روزی چون دشـمنی نابکـار و زمـانی به ظاهر موافق مراد؛ لختی همراه با توفیق و مساعـدت و ساعتی با خسران و ناملایمت. و در این معرکه عظیم و میدان پهناور برای پیشبرد مقاصد کوچک و بزرگ و دستیابی به هر هدف خرد و کلاـنِ معنـوی و مـادی، آنچـه کـه هرگز از آن گریزی نیست بردبـاری و شـکیبایی در برابر دشـواری هـا، سـختی هـا، موانـع و ناملایماتی است که خصوصاً با مسیر کمال و سازندگی عجین، و با راه خودسازی و عبودیت آمیخته شده است.

هیچ تلاشـگری به مراد معنوی یا مادی خود نائل نمی گردد جز آنکه سـختی های مسیر مورد نظر خویش را با حلم و استقامت پشت سـر گـذارد و هیـچ انسان مجاهـدی راه دشوار و پرفراز و نشـیب مجاهده و بندگی را نمی پیماید مگر آنکه خود را برای مبـارزه و مقـاومت در صـحنه های پر فشار زنـدگی با متانت و بردباری مهیا ساخته و مقابله با مشـکلات و ستیز با ناملایمات را تجربه نماید.

مفهوم بردباری

حلم و بردباری عبارت است از: حوصله به خرج دادن، دقّت، تأمل، پابر جایی و متانت در کارهاست.(۱)

عالم بزرگوار مرحوم نراقی فرموده است:

ص:۱۶۲

۱– ۲۰۹. اَلْحِلْمُ: اَلْأَناهُ وَ التثَّبت فِی الْاُمُورِ» نهایه ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳۴

«حلم عبارت است از اطمینان نفس به طوری که خشم به آسانی انسان را تحریک نکند و سختی ها به سرعت او را مضطرب نگرداند.»(۱)

انسان بردبار به سبب اعتماد به نفس و اطمینان خاطر همواره و در همه حال، ملایمت، متانت و بزرگواری را زینت بخش رفتار و گفتار خود قرار داده، به هنگام بروز حوادث ناگوار، بر احساسات خویش مسلّط است و هیچ گاه بی تابی و جزع از خود نشان نمی دهد. به واسطه روح بزرگ و سعه صدر، جز در کار خیر شتاب نمی کند. در کیفر مجرمان صرفاً اجرای حق را در نظر گرفته، دچار شتاب زدگی نمی گردد. در برابر رفتار جاهلانه افراد نادان، خویشتن دار است و ضمن پرهیز از تندی، پرخاش، ناسزاگویی، دشنام و هر نوع عکس العمل ناپسند، هیچ گاه حرکات مضطربانه و تشویش آمیز از او سر نمی زند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ صَبَرَ عَلی ما وَرَدَ عَلَیهِ فَهُوَ الْحَلِیمُ.»(۲)

«کسی که بر واردات (و ناملایماتی) که بر او وارد می شود شکیبایی نماید، حلیم و بردبار است.»

امام حسین علیه السلام در پاسخ به پدر بزرگوار خود در باره حلم فرموده اند:

«کَظْمُ الْغَیظِ وَ مُلْکُ النَّفْسِ»(۳)

«فرو بردن خشم و خویشتن داری است.»

انسان گاهی حلم می ورزد تا از برافروخته شدن شراره های غضب پیشگیری نماید و گاهی خود را به سختی به بردباری وا می دارد و با تحلّم می کوشد تا

ص:۱۶۳

۱- ۲۱۰. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۵
۲- ۲۱۱. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۹۶، باب ۴۷، ح ۸
۳- ۲۱۲. همان، ح ۱۰

شعله های برافروخته شده خشم را فرو نشانند. این هر دو، بخشی از خویشتن داری و از مهم ترین مصادیق حلم به شمار می رود. به همین جهت، آن بزرگوار در مقام بیان تعریف حلم، ضمن بیان مفهوم حقیقی آن که ضبط نفس و خویشتن داری است، از حسّاس ترین مصداق آن نیز یاد کرده اند تا کسانی که در مقام اصلاح خویش اند، هیچ گاه از کظم غیظ غفلت نورزند و حتی با تحلّم نیز در صدد تقویت ریشه های بردباری برآمده، بکوشند تا با احیای این صفت متعالی در خود، خویشتن را از هر گونه خشم بی مورد باز دارند.(۱)

حلم در قرآن و روایات

بردباری از برجسته ترین صفات متعالی است که اهمیت، آثار و نقش فوق العاده آن در رشد انسانی و کمال معنوی در قرآن و روایات مورد توجه قرار گرفته است. خداوند خود را بارها حلیم خوانده و از حضرت ابراهیم علیه السلام نیز با همین صفت یاد کرده است.(۲)

« إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحِليمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ. » (۳)

«به راستی که ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا)

ص:۱۶۴

۱- ۲۱۳. البته حلم از کظم غیظ اعم می باشد، زیرا حلم ضبط و خودداری نفس است از آنچه بر او وارد می شود گرچه غضب نکند، ولی کظم غیظ غالباً پس از خشم صورت می گیرد. از سوی دیگر حلم پیش از غضب و برای جلوگیری از آن است، لیکن کظم غیظ پس از وقوع غضب برای فرونشاندن آن می باشد. و بالاخره کظم غیظ غالباً تحلّم است که انسان به سختی خود را به بردباری وادار می سازد.

۲- ۲۱۴. واژه حلیم پانزده مرتبه در قرآن تکرار شده که جز چهار مورد، همه در وصف ذات پروردگار متعال آمده است. از چهار مورد نیز دوبار در توصیف حضرت ابراهیم، یک بار در باره فرزندش و یک بار در مورد حضرت شعیب به کار رفته است.

۳- ۲۱۵. سوره هود، آیه ۷۵، و نظیر آن سوره توبه، آیه ۱۱۴.

بود.»

در توصیف بندگان خاص خود نیز ضمن شمارش دوازده صفت ارزشمند برای آن ها، سلام بزرگوارانه آنان را - در پاسخ سخنان زشت و بی مورد افراد نادان - که نشانگر بی اعتنایی توأم با بزرگواری ایشان است یادآور گشته، می فرماید:

« ... وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. » (۱)

«و هنگامی که افراد نادان، آنان را (با سخنان نابخردانه) مخاطب سازند به آن ها سلام می گویند.»

امام رضا علیه السلام در مقام بیان اهمیت و نقش بردباری در جهت نیل به مقام عبودیت فرموده اند:

«لا یکُونُ الرَّجُلُ عابِداً حَتی یکُونَ حَلِیماً.»

«انسان به مقام بندگی نمی رسد تا آنکه بردبار باشد.»

آنگاه انگشت روی حساس ترین رکن حلم یعنی کنترل زبان نهاده، نقش مستقیم آن در تحقیق مقام شامخ عبودیت را با بیان روش عبادت کنندگان بنی اسرائیل، این چنین یادآور می کند:

«هنگامی که کسی در میان بنی اسرائیل خود را به عبادت وا می داشت، او را عابد نمی شمردند جز آنکه پیش از آن ده سال خاموشی می گزید.»(۲)

بلی، مقام بندگی و عبودیت حقیقی از یک سو در گرو بردباری و حلم ورزی است که جز در پرتو آن محقق نمی گردد، از سوی دیگر به طور کامل به خاموشی و سکوت - که خود لازمه حلم و از ارکان آن محسوب می شود - وابسته است

۱- ۲۱۶. سوره فرقان، آیه ۶۳

۲- ۲۱۷. کافی، ج ۲، ص ۹۱، باب حلم، ح ۱

و نیل به آن تنها در سایه کنترل زبان - از هر گونه کلام بی مورد و گفتار ناشایست از قبیل فاش کردن راز، آزار و اذیت بندگان خدا، تهمت، دروغ، بد زبانی، دشنام و غیره که گاهی عبادت های چندین ساله را تباه می سازد - امکان پذیر خواهد بود. کسی که بردبار نباشد، بسا با یک خشم بی جا و یک کلام بی مورد حیثیت و آبروی مؤمنی را در معرض مخاطره قرار داده و یا زمینه ساز ریختن خون ناحقی گردد.

برخورد کریمانه پیشوایان مکتب و بزرگان دین با خطاکاران، زیر دستان و اطرافیان خود سرشار از حلم و بردباری و آن چنان شگفت انگیز است که هر انسانی را به تعجب و تحسین بر می انگیزد.

امام صادق علیه السلام خادم خود را در پی کاری فرستادند. او دیر کرد. امام به دنبالش روان شده، وی را خوابیده مشاهده کردند. (با کمال بردباری) بالای سرش نشسته، او را باد زدند تا بیدار شد! در این هنگام (به آرامی) به او فرمودند:

«فلانی! به خدا چنین حقّی نداری که شب و روز را بخوابی، شب برای تو و روزت از آن ماست.»(۱)

امام رضا علیه السلام به یکی از اهالی قم فرموده اند:

«إِتقُوا اللّهَ وَ عَلَیکُمْ بِالصَّمْت وَ الصَّبْرِ وَ الْحِلْمِ، فَإِنَّهُ لا یکُونُ الرَّجُلُ عابِداً حَتی یکُونَ حَلِیماً.»(۲)

«تقوای الهی پیشه سازید و به سکوت و شکیبایی و بردباری ملتزم باشید، زیرا انسان به مقام عبودیت نمی رسد تا آنکه بردبار باشد.»

همچنین فرموده اند:

«لا یکُونُ عاقِلًا حَتی یکُونَ حَلِیماً.»(۳)

۱- ۲۱۸. کافی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۷

۲- ۲۱۹.

۳- ۲۲۰. ۲ و - ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۱۱

«آدمی عاقل و خردمند نیست تا آنکه بردبار باشد.»

آری، صفات متعالی و مقامات بلند انسانی تنها در پرتو حلم و بردباری به دست می آید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اِبْتغُوا الرِّفْعَهَ عِنْدَ اللّهِ، قالُوا: وَ ما هِی یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: تصِلُ مَنْ قَطَعَکَ وَ تعْطِی مَنْ حَرَمَکَ وَ تحْلُمُ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَیکَ.»(۱)

«مقام عالی و مرتبه بلند نزد خداوند را طلب نمایید؛ یاران پرسیدند: یا رسول اللّه! آن (مرتبه عالی و وسیله نیل به آن) چیست؟ پاسخ دادند: با کسی که با تو قطع ارتباط کرده پیوند کن و به آنکه تو را محروم ساخته عطا کن و با کسی که نسبت به تو به نادانی رفتار کرده بردبار باش.»

حضرت علی علیه السلام آموزگار حلم و بردباری می فرمایند:

«لا فَضِیلَهَ کَالْحِلْمِ.» (۲)

«هیچ فضیلتی بسان بردباری نیست.»

«لا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ»(۳)

«هیچ عزّتی برتر از حلم و بردباری نمی باشد.»

«لا شَرَفَ أَعْلی مِنَ الْحِلْمِ»(۴)

«هیچ شرافتی برتر و والاتر از بردباری نیست.»

«اَلْحِلْمُ نِظامُ أَمْرِ الْمُؤمِنِ»(۵)

۱- ۲۲۱. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۶ ؛ المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۱

۲- ۲۲۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۳۰، ف ۸۶، ح ۲۵

۳- ۲۲۳. همان، ص ۸۳۹، ح ۱۹۶

۴- ۲۲۴. همان، ص ۸۴۰، ح ۲۲۰

۵- ۲۲۵. همان، ج ۱، ص ۵۲، ف ۱، ح ۱۴۵۹

«بردباری شالوده و سامان بخش امور شخص با ایمان است.»

«إِذا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً زَیَنَهُ بِالسَّکِینَهِ وَ الْحِلْمِ»(۱)

«هرگاه خدا بنده ای را دوست بدارد او را به وقار و بردباری زینت می بخشد.»

شخصی بادیه نشین از طایفه بنی سلیم در بیابان سوسماری را شکار کرده، آن را در آستین خود پنهان نمود و به مدینه آمد. هنگامی که به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب شد فریاد زد:

یا محمّد! یا محمّد! آن بزرگوار طبق اخلاق شریفشان او را پاسخ دادند. مرد عرب به آن جناب جسارت کرده و نسبت سحر و دروغ داد و حضرتش را به کشتن تهدید نمود. یکی از حاضران برخاست تا او را ادب نماید. رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمودند: بنشین!

«فَقَدْ کادَ الْحَلِیمُ أَنْ یکُونَ نَبِیاً.»

«نزدیک است که بردبار پیامبر باشد...»(۲)

بلی، شرافت حلم تا آن اندازه است که آدمی در پرتو آن تا سر حدّ پیامبری پَر می کشد. و این جز در سایه پیوند مبارک حلم با علم میسّر نمی گردد، بلکه علم بدون حلم ثمر بخش نخواهد بود همچنان که حلم بدون دانش بسا آدمی را به ورطه بی تفاوتی نسبت به تکالیف شرعی و انسانی نزدیک می گرداند، و گویا به همین جهت است که غالباً علم و حلم در کنار هم مورد ستایش قرار گرفته است.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن حضرت فرمودند:

«وَ الَّذِی نَفْسِی بِیدِهِ ما جُمِعَ شَی ءٌ إِلی شَی ءٍ أَفْضَلَ مِنْ حِلْمٍ إِلی

۱- ۲۲۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۱۸، ف ۱۷، ح ۱۲۶

۲- ۲۲۷. بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶۹، ح ۶۱

عِلْمٍ.»(۱)

«سوگند به آنکه جانم به دست اوست، چیزی به چیزی مقرون نگشته که برتر از پیوند بردباری با علم باشد.»

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لَنْ یثْمِرَ الْعِلْمُ حَتی یقارِنَهُ الْحِلْمُ.»(۲)

«علم و دانش هرگز ثمربخش نخواهد بود تا آنگاه که بردباری به آن مقرون گردد.»

«لا عِلْمَ لِمَنْ لا حِلْمَ لَهُ.»(۳)

«کسی که بردبار نیست از علم و دانش بی بهره است.»

بلی، آن کسی که به زیور حلم مزین نگشته، از علم نیز برخوردار نیست، گرچه انبوهی از معلومات نیز در کیسه مغز خود انباشته باشد.

به همین جهت عالمان، دانشمندان و بزرگان دین که مسئولیت خطیر ارشاد مردم را بر دوش دارند بیش از دیگران نیازمند زیور حلم و شایسته صفت نیکِ بردباری اند.

در شرح حال مالک اشتر یار فداکار امیرمؤمنان علیه السلام نوشته اند: روزی از بازار کوفه می گذشت، مردی که در مغازه اش نشسته بود برای خنداندن دوستان خود مشتی زباله به جانب او افکند. آن بزرگوار بدون آنکه به سوی آنان بنگرد به راه خود ادامه داد. هنگامی که اندکی دور گردید، یکی از آنان یادآور شد که شخص عابر همان مالک اشتر فرمانده بزرگ امیر مؤمنان علیه السلام است.

شخصی که آن جسارت را انجام داده بود ترسان و لرزان برای عذرخواهی

ص:۱۶۹

۱- ۲۲۸. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۱۳

۲- ۲۲۹. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۹۰، ف ۷۲، ح ۹

۳- ۲۳۰. همان، ص ۸۴۷، ف ۸۶، ح ۳۴۸

به جستجوی مالک شتافت و او را در حال نماز در مسجد یافت. پس از نماز سلام کرده، بر قدم های مبارکش افتاد و در حالی که او را می بوسید از جسارت خویش پوزش خواست. مالک فرمود: به خدا سوگند به مسجد نیامدم مگر برای آنکه برای تو استغفار نمایم!(۱)

البته بردباری نیز مانند سایر خلق های نیک به سادگی حاصل نمی گردد. هرگز نباید پنداشت دسترسی به این صفت متعالی با یک تصمیم ناگهانی میسّر می گردد. تمرین فشرده، مجاهده دائمی و وادار ساختن خود به حلم و بردباری علی رغم بی حوصله گی و شتاب زدگی طبیعی، به تدریج زمینه را برای متصف شدن به این خصلت بزرگوارانه فراهم می سازد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کَفی بِالْحِلْمِ ناصِراً.»(۲)

«بردباری برای کمک (و یاری تو) کافی است.»

و نیز فرموده اند:

«إِذا لَمْ تکُنْ حَلِیماً فَتحَلَّمْ.»(۳)

«اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار ساز.»

حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

«إِنْ لَمْ تکُنْ حَلِیماً فَتحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلّا أَوْشَکَ أَنْ یکُونَ مِنْهُمْ.»(۴)

«اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار ساز، زیرا کسی به قومی شبیه نمی گردد جز آنکه به زودی از آنان خواهد شد.»

۱- ۲۳۱. سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۸۲، «اشتر»

۲- ۲۳۲.

۳- ۲۳۳. ۲ و - کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۶

۴- ۲۳۴. نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۰، ح ۱۹۸

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«مَنْ تحَلَّمَ حَلُمَ.»(۱)

«هر که خود را به بردباری وادار سازد بردبار می شود.»

«مَنْ لَمْ یتحَلَّمْ لَمْ یحْلُمْ.»(۲)

«کسی که خود را به بردباری وادار نکند بردبار نمی گردد.»

اظهار حلم و تحصیل بردباری بر نفس به مثابه تمرین دشواری است که آدمی را در نهایت، به بردباری حقیقی نائل می گرداند. نفس عجول که تحمل دقت در کارها و حوصله به خرج دادن در امور را ندارد جز از طریق وادار ساختن خود به بردباری، هیچ گاه به این منزلت گرانقدر دسترسی پیدا نمی کند.

علاوه بر آن در مواردی که مصلحت اقتضا می کند خصوصاً در مورد اطفال لازم است انسان خود را به تغافل زده، چنین وانمود کند که از برخی امور آگاهی ندارد و از این طریق برخی از تخلّفات آنان را نادیده انگارد. کودکی که اولین بار مرتکب کار نادرستی می شود، برخورد تند و عجولانه با وی نه تنها کمکی به اصلاح او نمی کند بلکه او را در عمل ناروایش جرئت می بخشد. در چنین مواردی مربّی آگاه به اقتضای مصلحت تربیت کودک، خود را بی اطلاع جلوه می دهد تا هم شخصیت وی را در هم نشکند و هم او را در کار نادرستش جری و جسور نگرداند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اِحْتمِلْ ما یمُرُّ عَلَیکَ، فِإنَّ الْإحْتمالَ سَترُ الْعُیوبِ، وَ إنَّ الْعاقِلَ نِصْفُهُ

ص:۱۷۱

۱- ۲۳۵. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۱۱، ف ۷۷، ح ۱۷

۲- ۲۳۶. همان، ص ۶۳۹، ح ۵۲۸

اِحْتمالٌ وَ نِصْفُهُ تغافُلٌ.»(۱)

«آنچه را که بر تو می گـذرد تحمّل کن، زیرا تحمّل و بردباری، پوشـیدن عیب هاست. به راستی نیمی از انسان عاقل، تحمّل و بردباری، و نیم دیگرش تغافل و نادیده گرفتن است.»

همچنین می فرمایند:

«لا حِلْمَ کَالتغافُلِ.»(۲)

«هیچ بردباری و حلمی همانند تغافل نیست.»

ای برادر! به خُلق پاک پیامبر رحمت، به روح بلنـد رسول خـدا، و به دریای مهر آن عظیم بی بدیل بیندیش و نگاه لطف و نظر شفقت آمیز آن عزیز را - در برخورد بـا نـادانی هـا، بی مهری ها و نادرستی های اصـحاب و حتی دشـمنان خود - نصب العین خویش قرار ده و آنگاه که از کردار غیر منصـفانه معاشـران و گفتار نا آگاهانه اطرافیان خود سـخت می رنجی، بزرگوارانه آن را نادیده اِنگار و لا اقل برای سلامتی و راحتی خویشتن هم که شده، از آن ها درگذر و فراموشش کن، و از این طریق از شعله ور شدن بیش از پیش خشم و نفرت و دشمنی و کینه ورزی در حدّ توان خود پیش گیری نما که این کم ترین گامی است که به پیروی از رفتار کریمانه موالیان خویش بر می داری.

کسـی که از خرمنِ این مهم توشه ای بر نداشـته، طبعاً به واسـطه روحیه ضـعیف و ظرفیت انـدک، هنگـام روبرو شـدن بـا یک حادثه ناملایم کوچک یا مثلاً یک برخورد توهین آمیز از دیگران به شـدّت رنجیده و بی اندازه بی تاب و ناراحت می شود، و در اثر دارا نبودن شرح صدر و حوصله کافی، توجه خود را بیش از حدّ به آن

۱- ۲۳۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۱۷، ف ۲، ح ۱۵۴

۲- ۲۳۸. همان، ج ۲، ص ۸۳۲، ف ۸۶، ح ۶۸

معطوف داشته، با یادآوری مکرّر و تلقین آن به خود، قضیه را بزرگتر از آنچه هست به خاطر می سپارد و همین امر نیز عامل افزایش روزافزون ناراحتی وی گشته، باعث می شود که پیوسته در رنج و عذاب روحی به سر برد.

در مقابل، آنان که به پیروی از پیشوایانِ خلق های کریمانه، به زینت حلم و زیورِ گذشت و بزرگواری مزین گشته اند، نظر به دارا بودن ظرفیت ژرف و قدرت سرشار روحی، در برابر پیش آمدهای ناگوار استوار می مانند و ضمن تلاش همه جانبه برای رفع عوامل بازدارنده، می کوشند تا با نادیده گرفتن مشکلات، و نیز در مواردی که مصلحت اقتضا می کند با تغافل و چشم پوشی از خطای دیگران، از شدّت فشار و درد و رنج ناشی از آن بکاهند.

رفتار ملاطفت آمیز و گفتار ظریف و دلنشین برخی از نیکان در برخورد با مشکلات گاهی آنچنان جذاب و تا اندازه ای اثر بخش است که دوست و دشمن را به تحسین وامی دارد.

ابوالفرج که خود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است روایت کرده:

هنگامی که بدن شریف امام حسن علیه السلام را به سمت بقیع می بردند، مروان حکم (که او نیز از دشمنان سرسخت و شناخته شده خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله بود) تابوت مبارک امام مجتبی علیه السلام را بر دوش نهاده و آن حضرت را مشایعت می کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمودند: آیا جنازه امام حسن علیه السلام را حمل می کنی در حالی که سوگند به خدا پیوسته در حال حیاتش دل او را پر از خون نمودی و همواره جرعه های خشم به او خورانـدی! مروان گفت: من این کارها را با کسی انجام می دادم که حلم و بردباریش با کوه ها برابری می کرد!.(1)

ص:۱۷۳

۱- ۲۳۹. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۵

همچنین نوشته اند:

مردی به دیدار دوست حکیمش رفته بود. حکیم ظرف غذایی در برابر او نهاد. همسر حکیم که زنی بد خلق بود ظرف غذا را برداشته، با فحش و ناسزا به حکیم، از مهمان پذیرایی کرد. میهمان بیچاره با دلی پر درد و سینه ای سرشار از خشم خانه را ترک نمود. حکیم در پی او روان شده، وی را دلداری داد و فرمود: دوست من! در خاطر داری که روزی در منزل تو در حضور من جوجه ای سر رسید و ظرف غذا را واژگون ساخت و هیچ یک از ما از این کار جوجه غضبناک نگشتیم؟ وی پاسخ مثبت داد. حکیم گفت: اینک این زن را همچون آن جوجه فرض کن!

حکیم (با این تحلیل حکمت آمیز علاوه بر آنکه خویشتن را از اقدام تند و ناپسند بازداشت) ناراحتی دوست خود را بر طرف ساخته و خشم او را فرو نشاند.

و چه راست گفت حکیم: بردباری داروی هر دردی است.(۱)

ص:۱۷۴

۱- ۲۴۰. المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۴

۴ – فروتنی

توضیح

انسان به اقتضای سیطره جویی و برتری خواهی همواره می کوشد ضمن کسب قدرت بیشتر در عرصه های گوناگون، گوی سبقت را خصوصاً در امور مادی از دیگران ربوده، سلطه و برتری خود را بر سایرین تحکیم بخشد.

از سوی دیگر حسّ خود بزرگ بینی و تکبّر نیز بر آتش خرمن این غریزه طبیعی دامن زده، علاوه بر ممانعت از حرکت در مسیر کمال و واقع بینی، آدمی را از اعتراف به وجود امتیازات معاشران و رعایت حقوق دیگران باز می دارد.

تواضع و فروتنی از شریف ترین صفات پسندیده و مکارم اخلاق، و راه کاری مناسب برای کنترل حسّ تکبّر و خود بزرگ بینی، تعدیل غرایزِ سیطره جویی و برتری خواهی، و پیشگیری از پی آمدهای شوم این پدیده های نارواست.

فروتنی نوعی شکسته نفسی است که آدمی را از خود بزرگ بینی باز داشته، مانع می شود که خود را از دیگران بالاتر بداند. روشن است که این شکسته نفسی به یک حرکت درونی خلاصه نگشته، به تناسب موارد، خود و آثار آن در گفتار و کردار آدمی نیز پدیدار می گردد.

تواضع و فروتنی به اعتبار موارد، از مراتب متفاوتی برخوردار است.

فروتنی در برابر خداوند

هنگامی که انسان استعدادها، نیازمندی ها و حالات معنوی و مادی خود را در برابر خالق یکتا و آفریدگار بی همتای خویش مورد ارزیابی قرار می دهد، به هر نسبت به نیازهای بی شمار، حقارت و ذلّت، جهل و بی چارگی و ضعف و ناتوانی خود واقف می گردد، از عزّت و رفعت، کبریایی و توانایی، و بی نیازی

ص:۱۷۵

و بنده پروری خدای جهان آفرین که او و عالم پیرامون وی را به قدرت بی انتهای خود خلق فرموده آگاهی می یابد.

این آگـاهی که نوعـاً بـا اذعـان و اعتراف همراه است، ترکیبی از خضوع، خشوع، محبت، بیم، امیـد، تسـلیم و انقیـاد در نهان و آشـکار نسـبت به پروردگار متعال در انسان پدیـد می آورد که در آن حال، برای خود کم ترین حقّی بر پروردگار قائل نبوده، نعمت های حضـرتش را بزرگ می شـمارد و در برابر آنچه برایش خواسته و پیش آورده، گرچه مخالف میل او باشد راضی و تسلیم می شود.

تواضع در برابر اولیای خداوند

اعتراف به نیـاز خود و اذعـان به بی نیـازی پروردگـار و تسـلیم و رضـا در برابر خداونـد متعال چنانچه حقیقتاً از روی معرفت و همراه با اخلاص باشد به این حدّ پایان نمی یابد؛ هر اندازه انسان خدا را به بزرگی و کبریایی شـناخته و در پیشـگاه با عظمتش خضوع می نماید، به همان نسـبت، نمایندگان او از پیامبران، امامان و مقربان درگاهش را نیز بزرگ شـمرده، در راستای فرمان الهی از آنان اطاعت می کنـد. دسـتورات آن ها را که در واقع دسـتورات خداوند است به جان خریده و در برابر آنان خاضع و متواضع می گردد.

فروتنی در برابر مؤمنان

مَثَل مؤمن مثل ملک مقرّب، حرمتش برتر از خانه خـدا و مقامش گرامی تر از ملائکه مقرب پروردگار است. حقیقت وجودش شعاعی از نور خـدا و نادیده گرفتن حقّش ردّ بر خداست. تواضع در برابر او به منزله فروتنی در برابر اولیای خدا و شـعبه ای از آن است. کسی که در برابر خدا و اولیای او فروتنی می کند طبعاً از خضوع نسبت به مؤمن دریغ نمی ورزد.

در روایات بر تواضع نسبت به مؤمنین تأکید فراوان شده، به همین جهت از

واژه تواضع نوعاً همین قسم متبادر می شود.

تواضع در برابر حقّ

فروتنی در برابر حقیقت و تواضع در برابر آنچه حق است، نخستین گام در مسیر احیای ایمان و روح حق خواهی، و ریشه و اساس پشت پا زدن به کفر و نفاق و تکبر و ناحق طلبی است. کسی که به خدا ایمان دارد، نسبت به حق و حقیقت متواضع است، گرچه این تواضع به زیان او باشد. همچنان که کافر به اقتضای روی کرد نادرست خویش هنگامی که با حق روبرو می شود، تکبر کرده و آن را انکار می نماید.

بلی، این قسم از تواضع از یک دیدگاه، رکن ایمان و زیربنای حرکت به طرف کمال محسوب می شود. هر بار که مؤمن در برابر حق تواضع می کند گامی به حقیقت ایمان نزدیک تر شده، درجه ای بر نردبان کمال بالاتر می رود. و هر بار که کافر تکبر کرده و مغرورانه به حق پشت پا می زند به همان اندازه از حق دور گردیده، پله ای در ورطه سقوط تنزّل می یابد.

فضیلت فروتنی

خداوند متعال می فرماید:

« وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنِینَ » (۱)

«بال فروتنی خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند فرو گستر»

بر اساس این دستور کنائی زیبا که سرشار از رحمت، رأفت و عطوفت است، پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله مأموریت یافته اند تا همانند پرندگان - که جوجه های خود را برای مصونیت از پراکندگی و حراست از حوادث ناگوار از

۱- ۲۴۱. سوره شعراء، آیه ۲۱۵ ؛ نظیر آن، سوره حجر، آیه ۸۸

روی محبت زیر بال و پر خود فرو می گیرند - بال های تواضع و فروتنی را برای پیروان راستین خود گسترانده و آنان را با کمال محبت در آغوش مهر و ملاطفت خویش قرار دهند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کَمالُ الْعَقْلِ فِی ثَلاثَهٍ: اَلتواضُعِ لِلّهِ وَ حُسْنِ الْیقِینِ وَ الصَّمْت إِلّا مِنْ خَیرٍ.»(۱)

«کمال عقل در سه چیز است: فروتنی در برابر خداوند، زیبائی و نیکویی یقین، سکوت نمودن به جز در امر خیر ونیک.»

همچنین آن بزرگوار فرموده اند:

«خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی! آیا می دانی چرا از میان خلق خود تنها تو را برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ عرض کرد: پروردگارا! برای چه بود؟ خدای متعال فرمود: ای موسی! من بندگانم را برانداز کردم، در میان آن ها کسی را در برابر خود متواضع تر از تو ندیدم. ای موسی! (از نشانه های فروتنی تو آن است که) هنگام نماز چهره خویش را روی خاک می نهی.»(۲)

از وصیت های امیر مؤمنان علیه السلام در بستر شهادت است که فرمودند:

«عَلَیکَ بِالتواضُعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبادَهِ.»(۳)

«بر تو باد به فروتنی، که آن از بزرگ ترین عبادت ها است.»

همچنین آن بزرگوار می فرمایند:

۱- ۲۴۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۹۶، باب ۲۸، از جهاد نفس، ح ۳

۲- ۲۴۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، باب تواضع، ح ۷

۳- ۲۴۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹، ح ۵

«بِكَثْرَهِ التواضُعِ يسْتدَلّ عَلى تكامُلِ الشَّرَفِ.»(۱)

«فروتنی زیاد بر کامل شدن شرف و بزرگواری دلالت دارد.»

«مَنْ تواضَعَ عَظَّمَهُ اللّهُ سَبْحانَهُ وَ رَفَعَهُ.»(۲)

«هر که فروتنی کند خداوند سبحان او را بزرگ کرده، مقامش را رفعت بخشد.»

شرافت انسانی و عزّت و سربلندی آدمی بر پایه تواضع و فروتنی استوار گردیده است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلتواضُعُ أَصْلُ كُلِ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتبَهٍ رَفِيعَهٍ... وَ التواضُعُ ما يكُونُ لِلَّهِ وَ فِی اللَّهِ وَ ما سِواهُ مَكْرٌ... وَ أَصْلُ التواضُعِ مِنْ جَلالِ اللَّهِ وَ هَيبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ لَيسَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبادَهٌ يرْضاها وَ يقْبَلُها إِلّا وَ بابُهَا التواضُعُ...»(۳)

«فروتنی اساس هر بزرگواری گرانقدر و مقامی بس رفیع است. و (البته) تواضع آن است که برای خدا و در راه او باشد. و آنچه جز این است نیرنگ است. (زیرا) تواضع ریشه در بزرگی، هیبت و عظمت خدا دارد. و هیچ عبادتی نیست که موجب رضای خدا و مقبول درگاه او باشد مگر آنکه طریق آن فروتنی است.»

محدث نوری رضوان اللّه علیه می نویسد:

«یکی از شیعیان که در مسیر زیارت مرقد مطهر امیر مؤمنان علیه السلام در

۱- ۲۴۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳۴، ف ۱۸، ح ۱۰۹

۲- ۲۴۶. همان، ج ۲، ص ۶۵۷، ف ۷۷، ح ۸۱۳

۳- ۲۴۷. ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۵۲، باب ۱۸۷، ح ۲۴

ناحیه رماحیه از سوی شخصی گمرکچی به سختی مورد اهانت و آزار قرار می گیرد، به وی می گوید: به نجف اشرف می روم و از تو به آن حضرت شکایت می کنم. گمرکچی با جسارت کامل او را از خود رانده و می گوید: آنچه از دستت بر می آید انجام ده که مرا از هیچ کس ترسی نیست.

وی با دل شکسته و خاطری آزرده به نجف رفته و عرض می کند: یا امیرالمؤمنین! انتقام مرا از آن عشّار بگیرید. شب در عالم رؤیا شخص جلیل و بزرگواری را که صورتش چون ماه شب چهارده می درخشید سوار بر اسب دید. پرسید: آقا شما کیستید؟ فرمودند: علی بن ابیطالب هستم. از فلان عشّار شکایت داری؟ عرض می کند: یا مولای! او به جهت دوستی من به شما مرا سخت آزرده است. از شما می خواهم انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت می فرمایند: برای خاطر من از او درگذر!

این جریان تا سه شب تکرار می شود و هر بار که شخص نامبرده از آن حضرت تقاضای انتقام می کند با پیشنهاد بخشش آن بزرگوار روبرو می گردد. تا اینکه حضرتش می فرمایند: آن عشّار کار خیری انجام داده، می خواهم آن را تلافی کنم. سؤال می کند: او کیست و کار خیرش چیست؟ حضرت نام او و نام پدر و جدش را یادآور شده و می فرمایند: روزی با لشکر خود از سماوه به سمت بغداد می رفت، چشمش به گنبد من افتاد و از اسب پیاده شده و تواضع کرد و تا جایی که گنبد مرا می دید در میان لشکر خود با پای پیاده حرکت نمود. از این جهت بر ما حقی پیدا کرد. او را عفو کن تا روز رستاخیز پاداش آن را ضامن شوم.

ص:۱۸۰

شخص نامبرده پس از مراجعت از نجف نزد عشّار رفته و می گوید: امام علیه السلام تو را بخاطر تواضعی که کرده بودی عفو فرمود. سپس جریان خواب را برای او بازگو می کند. وی پس از تأمل و یقین به صدق رؤیا، دست و صورت او را می بوسد و می گوید: به خدا سوگند آن حضرت راست فرموده اند. سپس از کارهای گذشته خود توبه می کند.»(۱)

اولیای الهی و پیشوایان دین که خود آموزگار تواضع و فروتنی انـد در حـدّ اعلا از این خوی نیک بهره مند بوده، بیش از سایر مردم به آن اهتمام می ورزیدنـد. به همین جهت از فروتنی نسبت به نیازمنـدان، تهی دسـتان و طبقات محروم جامعه خصوصـاً کسانی که به جهت فقـدان برخی از فضیلت هـای انسـانی یـا امتیـازات جسـمانی مورد بی مهری مردم قرار می گرفتنـد، دریغ نکرده، با عنایت بیش از حدّ معمول عملاً در صدد احیای این کریمه بر می آمدند.

حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السلام به مردی روستایی و زشت چهره گذر نمودند، پس از سلام، در کنارش نشستند و پس از آنکه مـدتی بـا او گفتگو کردنـد، برای برآوردن خواسـته هـا و حوائجش اعلان آمادگی نمودنـد. برخی عرض کردنـد: ای فرزند رسول خدا! آیا با چنین شخصی می نشینید و از حوائجش سؤال می کنید؟ فرمودند:

«عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ وَ أَخٌ فِی کِتابِ اللَّهِ وَ جارٌ فِی بِلادِ اللَّهِ یجْمَعُنا وَ إِیاهُ خَیرُ الْآباءِ آدَمُ علیه السلام وَ أَفْضَلُ الْأَدْیانِ الْإِسْلامُ وَ لَعَلَّ الدَّهْرَ یرُدُّ مِنْ حاجاتنا إِلَیهِ...»(۲)

ص:۱۸۱

۱- ۲۴۸. دار السلام مرحوم نوری، ج ۲، ص ۵۳

۲- ۲۴۹. تحف العقول، ص ۳۰۵

«بنـده ای از بنـدگان خدا، برادری به حکم قرآن، و همسایه ای با ما در سـرزمین خداست که آدم علیه السـلام بهترین پدران و اسلام برترین دین ها، ما و او را با هم مرتبط ساخته است و بسا روزگار، روزی ما را نیازمند او سازد.»

مردی از اهل بلـخ گوید: در سـفری که امام رضا علیه السـلام به خراسان تشـریف می بردند با ایشان بودم. روزی آن حضـرت تمـام خـدمتکاران و غلامـان سـیاه و سـفید را برای صـرف غـذا در کنـار سـفره خود جمع نمودنـد. عرض کردم: بهتر بود برای غلامان و خدمتکاران سفره ای جداگانه می گستردند. فرمودند:

«ساکت باش! پروردگارِ همه یکی است، پدر و مادر همه یکی است، پاداش و کیفر هر کس نیز به اعمال او وابسته است.» (۱)

حضـرت علی علیه السـلام در سـفری به شـام می رفتنـد، هنگامی که آن بزرگوار به شـهر انبار وارد شدنـد، جمع زیادی از کد خـدایان و بزرگـان به عنوان تعظیم و احترام از اسب هـا پیـاده شـده، به طور دسـته جمعی پیشاپیش حضـرتش می دویدنـد. آن حضـرت (که گویا از این کار شـگفت انگیز تعجب کرده بودنـد) سـبب آن را جویا شدند. عرض کردند: این روش ماست که برای تکریم فرمانروایان خود انجام می دهیم! آن بزرگوار فرمودند:

«به خدا سوگند، زمامداران شما از این رفتار سودی نمی برند ولی شما با این کار خویشتن را در دنیا دچار رنج و مشقت، و در آخرت گرفتار بـدبختی و سـیه روزی می سازیـد. چه فراوان است زیان رنجی که در پی آن کیفر باشـد و چه پر سود است آن آزادی و آسودگی که ایمنی از

۱- ۲۵۰. بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱، ح ۱۸

عذاب و آتش را به همراه داشته باشد.»(۱)

پیامبر گرامی و پیشوایان معصوم علیهم السلام ضمن آنکه به زراعت و کشاورزی و مسئولیت های خارج از منزل و کارهای شخصی خود می پرداختند، با اهل خانه همکاری کرده، از یاری کردن آنان در کارهای خانه مانند جاروب کردن و غیر آن دریغ نمی ورزیدند. نیازمندی های زندگی را شخصاً از بازار به منزل می آوردند. با تهی دستان به راحتی و بدون تکلّف نشست و برخاست کرده، با آنان هم غذا می شدند. هیچ گاه از شنیدن مدح و ثنای تملّق گویان و چاپلوسان خرسند نگشته، بلکه ناراحت نیز می شدند.

در مسافرت ها همانند دیگران کار می کردند و در معاشرت های خود با سایر مردم برای خود امتیازی قائل نبودند و حقوق هر کس را به طور کامل مراعات می نمودند. تهی دستان را بر ثروتمندان و مستضعفین را بر مستکبرین مقدم داشته، در سلام کردن به دیگران از همه مردم پیشی می گرفتند.

گرچه این ها همه به برکت خصلت والای تواضع و در راستای انجام وظیفه الهی و انسانی از آنان پدیدار می گشت، لیکن آن بزرگواران خود بر این اعتقاد بودند که مسئولیت اولیای دین، حکیمان و دانشمندان حقیقی در پای بند بودن به تواضع و اظهار فروتنی و رفق و مدارا با مردم، به مراتب از دیگران بیشتر است.

حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود:

«مرا به شما حاجتی است، آن را برآورده سازید. آنان عرض کردند: خواسته شما روا و حاجتتان برآورده است. آن حضرت برخاسته، پای آنان را شستند!»

حواریین عرض کردند: ما خود به این کار سزاوارتر بودیم.

۱- ۲۵۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۰۴، ح ۳۶

در پاسخ به ایشان فرمود:

«سزاوارترین مردم بـه خـدمت کردن، عـالم اسـت. مـن در برابر شـما اینگـونه تواضـع کردم تـا شـما پس از من نسبت به مردم همانگونه فروتنی نمائید.»

آنگاه فرمود:

«همچنان که زراعت در زمین هموار می روید، نه در کوه، حکمت نیز با تواضع و فروتنی بارور می شود، نه با تکبر.»(۱)

رفتـار و گفتـار عالمـان دینی به طور طبیعی مورد توجه مردم بوده و خواه نـاخواه الگوی فکری و عملی آنـان قرار می گیرد. به همین جهت کسـی که جامه علم بر تن کرده بایـد به شـدت مراقب گرایش های درونی و بیرونی خود باشد و بداند مردم از او انتظـارات ویژه ای دارنـد و اگر خـدای نخواسـته در اثر تحولاـت روزگـار، جـاذبه های دنیا و وسوسه های ابلیس و نفس - که امروزه دامن گیر خاص و عام شده - بر خلاف آنچه شایسـته عالم است از او سـر بزند، قهراً برای مردم سـرمشق قرار گرفته، در رفتار و گفتار آنان تأثیر می گذارد و آنان را بیش از پیش در جهت خلاف و در مسیر ناستوده سوق می دهد.(۲)

فروتنی برنامه همیشـگی و سـر لوحه لاینفک زنـدگی مؤمن است. فرد با ایمان تواضع را به عنوان یک اصل پـذیرفته و در همه حال به آن پای بند است. در خانه و کاشانه، در کوچه و بازار، هنگام نشـست و برخاست، در راه رفتن، سخن گفتن، و در همه مراحل زندگی در حفظ این سنت نیک و خوی ستوده کوشاست و لحظه ای از آن غفلت نمی ورزد.

تواضع دارای نشانه هایی است که انسان می تواند وجود یا فقدان آن را در خود

۱- ۲۵۲. کافی، ج ۱، ص ۲۹، باب صفه العلماء، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۷۶، باب ۳۰ از جهاد نفس، ح ۲

۲- ۲۵۳. به کتاب گرانقدر «منیه المرید» عالم بزرگوار شهید ثانی مراجعه نمایید.

با آن نشانه ها ارزیابی نماید.

امام صادق علیه السلام با اشاره به برخی از این نشانه ها فرموده اند:

«از تواضع است که هنگام نشستن به پایین مجلس راضی باشی، با هر کسی روبرو می شوی به او سلام کنی، مجادله و ستیز را - گر چه حق با تو باشد - رها سازی، و دوست نداشته باشی که تو را به خوبی و تقوا بستایند.»(۱)

اصولاً کسانی که زمینه کبر و نخوت در آنان به سبب دارا بودن قدرت و مکنت بیشتر فراهم تر است، به تواضع نیازمندتر بوده و فروتنی و شکسته بالی برای آنان زیبنده تر است.

حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«ما أَحْسَنَ تواضُعَ الْأَغْنِیاءِ لِلْفُقَراءِ طَلَباً لِما عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تیهُ الْفُقَراءِ عَلَی الْأَغْنِیاءِ اِتکالاً عَلَی اللَّهِ».(۲)

«چه نیکوست فروتنی ثروتمندان در برابر تهی دستان که برای به دست آوردن رضای خدا صورت پذیرد. و نیکوتر از آن بی اعتنایی فقرا و نیازمندان به ثروتمندان است که از توکل بر خداوند نشأت گیرد.»

ناگفته روشن است فروتنی آنگاه ممدوح و پسندیده است که صرفاً برای رضای خدا و در راستای تکریم شرافت و فضیلت انسانی و پاسداری از حرمت و حقوق دیگران بوده، از حدّ تعادل و مجاز خود خارج نشود و به ذلّت و حقارت متواضع نیانجامد. زیرا تواضع چنانچه از ترس، طمع و یا حقارت درونی سرچشمه گیرد، نه تنها عامل صفای نفس و تعالی روان نمی شود بلکه به عنوان

۱- ۲۵۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۶

۲- ۲۵۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۷۷، ح ۳۹۸

صفت مذموم چاپلوسی، سبب ذلّت و حقارت بیشتر و ریشه دارتر شدن پستی ها در آدمی می گردد.

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«هرگاه متواضعین و فروتنان امّتم را دیدید در برابر آنان فروتنی کنید، و هنگامی که با متکبّرین روبرو می شوید نسبت به آن ها تکبّر ورزید که این کار باعث خواری و کوچکی آنان خواهد شد.»(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرمایند:

«مَنْ أَتی غَنِیاً فَتواضَعَ لَهُ لِغِناهُ ذَهَبَ ثُلُثا دِینِه.»(۲)

«کسی که نزد توانگری آمده و به خاطر ثروتش در برابر او فروتنی نماید، دو سوم دینش از دست می رود.»

امام صادق علیه السلام هم می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَی الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ کُلَّهُ وَ لَمْ یفَوِّضْ إِلیهِ أَنْ یکُونَ ذَلِیلًا.»(۳)

«به راستی خداوند همه امور مؤمن را به خودش واگذارده، ولی این اختیار را به او نداده که خوار شود.»

چرا که اساساً ذلّت و خواری در هیچ شرایطی - ولو به قیمت عزت و شرفِ تمام روزگار - با کرامت انسانی سازگاری ندارد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند.

«ساعَةُ ذُلٍ ٍلاتفِی بِعِزِّ الدَّهْرِ.»(۴)

«ساعتی ذلّت به عزّت تمام روزگار نمی ارزد.»

۱- ۲۵۶. المحجّه البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۲؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۶۳

۲- ۲۵۷. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۷، ح ۲۱۹

۳- ۲۵۸. بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۷۲، و ج ۱۰۰، ص ۹۲

۴- ۲۵۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۴، ف ۲۹، ح ۳۱

۵ – سخاوت

جود و سخاوت از بارزترین صفات پیامبران، معروف ترین اخلاق اوصیا و برگزیدگان، و مشهورترین خوی بزرگ مردان و اولیای الهی است. سخاوت شعاعی از کرامت و بزرگواری و عالی ترین صفتی است که انسان را به خداوند نزدیک می کند و سخاوتمند محبوب خداوند و مورد علاقه و ستایش همه انسان هاست.

پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره از بخل و تنگ نظری پرهیز داده و بر گرایش به خصلت والای سخاوتمندی تأکید فراوان کرده اند.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

«اَلسَّخِی الْحَسَنُ الْخُلْقِ فِی کَنَفِ اللَّهِ لایتَخَلَّی اللَّهُ مِنْهُ حَتی یدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ وَ ما بَعَثَ اللَّهُ نَبیاً وَ لا وَصِیاً إِلّا سَخِیاً وَ لا کانَ أَحَدٌ مِنَ الصَّالِحِینَ إِلّا سَخِیاً وَ ما زالَ أَبِی یوصِینِی بِالسَّخاءِ حَتی مَضی »(۱)

«سخاوتمندِ خوش خلق در پناه خداست، رهایش نمی کند تا او را داخل بهشت نماید. خداوند هیچ پیامبر و وصی پیامبری را مبعوث نفرموده مگر آنکه سخاوتمند بوده است. و هیچ کس در زمره صالحان به شمار نیامده جز آنکه سخی بوده است. پدرم تا هنگامی که از دنیا رحلت نمود پیوسته مرا به سخاوت سفارش می فرمود.»

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

ص:۱۸۷

۱- ۲۶۰. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۴، باب ۲۲ از نفقات، ح ۲

«شابٌّ سَخِی مُرَهَّقٌ فِی الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَی اللّهِ مِنْ شَیخٍ عابِدٍ بَخِیلٍ.»(۱)

«جوان سخاوتمندِ متهم به گناه نزد خداوند محبوب تر از پیرمرد عابدی است که بخیل باشد.»

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن حضرت فرموده اند:

«اَلْجَنَّهُ دارُ الْأَسْخِیاءِ.»(۲)

«بهشت جایگاه سخاوتمندان است.»

پیشوای کریمان حضرت علی علیه السلام در یکی از جنگ ها با مرد مشرکی در حال نبرد بودند. مرد مشرک عرض کرد: یا علی! شمشیرت را به من ببخش! آن جناب شمشیر خود را به سویش افکندند. وی گفت: ای پسر ابو طالب! از تو در شگفتم که در چنین موقعیتی شمشیرت را به دشمن می دهی! فرمودند:

«تو درخواست کردی که آن را در اختیارت گذارم؛ ردّ کردن دست سائل از شیوه کرم به دور است.»

مرد مشرک از اسب فرود آمد و گفت: این رفتار، سیره و روش اهل دیانت است. سپس پای مبارک آن جناب را بوسید و مسلمان شد.(۳)

ابن ابی الحدید دانشمند معروف اهل تسنن می نویسد:

مقام علی علیه السلام از نظر سخاوت و بخشندگی بر همه کس آشکار است، روزها روزه می گرفت و خوراک خود را به نیازمندان می داد و این آیه در باره او و خانواده اش نازل شد:

۱- ۲۶۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۶، ح ۷

۲- ۲۶۲. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵، باب ۸۶، ح ۱۳

۳- ۲۶۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۵، ماده «خلق».

« وَيطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يتيماً وَ أَسِيراً...».(۱)

با دست خود نخلستان یکی از مخالفان اهل مدینه را آبیاری می کرد به گونه ای که دستش در اثر شدت کار رنجور می شد و با این همه، اجرت کارش را به تهی دستان می داد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست.

حتی معاویه دشمن سرسخت او که پیوسته در صدد ایراد و اشکال بر آن جناب بود در پاسخ به سخن عناد آمیز «محفن بن ابی محفن الضبی» می گوید: وای بر تو! چگونه علی علیه السلام را بخیل می خوانی با آنکه اگر خانه ای از طلا و خانه دیگری پر از کاه داشته باشد، طلا را پیش از کاه در راه خدا انفاق می کند!

ابن ابی الحدید می افزاید:

علی علیه السلام کسی است که پس از تقسیم بیت المال زمین را جاروب می کرد و در جای آن دو رکعت نماز می خواند و پیوسته خطاب به درهم و دینار می فرمود:

«یا صَفْراءُ وَ یا بَیضاءُ غُرِّی غَیرِی».(۲)

و پس از خود چیزی به ارث نگذاشت با آنکه حکومت همه جهان اسلام جز نواحی شام در اختیار او بود.(۳)

پیشوایان معصوم علیهم السلام همه آموزگار سخاوت و دریای کرم و بزرگواری اند، لیکن وسعت و شدّت ظهور این صفت متعالی از وجود ذی جود پیشوای سخاوتمندان حضرت علی علیه السلام آن چنان فراگیر و شگفت انگیز است که کم ترین سخن در این باره نیازمند تدوین کتاب ویژه در ارتباط با آن است.

در روایت آمده است: شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شد و

۱- ۲۶۴. سوره انسان، آیه ۸: «خوراک خود را (در شدت نیاز) به پاس دوستی خدا به مسکین، یتیم و اسیر اطعام می دهند.»

۲- ۲۶۵. ای زر و سیم! غیر مرا بفریبید».

۳- ۲۶۶. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲

عرض کرد: گرسنه ام. حضرتش دستور دادند تا از منزل برای او غذایی بیاورند. همسران آن جناب عرض کردند: چیزی نزد ما نیست! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: کیست که امشب این مرد را مهمانی کند؟ امیر مؤمنان علیه السلام اعلام آمادگی کرده، او را به منزل خویش بردند، و چون جز مقدار اندک از غذا که برای کودکان گذاشته بودند چیزی نزد حضرت زهرا علیها السلام نبود، میهمان را بر کودکان خود مقدم داشتند و پس از آنکه چراغ را خاموش کرده، کودکان را خواب نمودند، بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی بر دهان گذارند، با تکان دادن دهان خویش، میهمان را به این گمان انداختند که آنان نیز مشغول خوردن غذا هستند! در عین حال، هنگامی که چراغ را روشن کردند ظرف غذا از فضل پروردگار دست نخورده و پر از غذا بود.

روز بعد پس از فراغ از نماز صبح، رسول خدا صلی الله علیه وآله روی مبارک را به طرف حضرت علی علیه السلام برگردانده و پس از گریه ای شدید فرمودند:

«یا امیر المؤمنین! به راستی که شب گذشته پروردگار از کار شما در شگفت شد و این آیه را در حق شما نازل فرمود:»

«وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ».(۱)

«دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند خود شدیداً نیازمند باشند.»(۲)

خلق های نیک و خوی های کریمانه از چنان جایگاه بلندی برخوردارند که

۱- ۲۶۷. سوره حشر، آیه ۹

۲- ۲۶۸. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸ و ۳۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰ این روایت را شیعه و سنی نقل کرده اند، گرچه برخی از نویسندگان سنی به خاطر فراگیری دل هایشان از بغض و تعصّب جریان را بدون ذکر نام حضرت علی و فاطمه علیهما السلام یادآور شده اند.

مقایسه، ترجیح و امتیاز آن ها از یکدیگر به راحتی میسّر نمی شود، در عین حال رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام بیان فضیلت و ارزش سخاوت فرموده اند:

«خَیرُ خِصالِ الْمُسْلِمِینَ السَّماحَهُ وَ السَّخاءُ.»(۱)

«بهترین خصلت های مسلمین بخشندگی و سخاوت است.».

و نیز فرموده اند:

«ما جُبِلَ وَلِی اللَّهِ إِلّا عَلَی السَّخاءِ.»(۲)

«خمیره ولی خدا جز با سخاوت آمیخته نشده است.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز ارزش سخاوت را این چنین بیان می فرمایند:

«اَلسَّخاءُ وَ الشَّجاعَهُ غَرائِزُ شَرِیفَهٌ یضَعُهَا اللَّهُ سُبْحانَهُ فِیمَنْ أَحَبَّهُ وَ امْتَنَحَهُ.»(۳)

«سخاوت و دلاوری خوی های ارجمندی هستند که خدای سبحان آن ها را در کسی که او را دوست داشته و آزموده است قرار می دهد.»

امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبد اللَّه بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیها السلام) به قصد حج از مدینه خارج شدند. دیری نگذشت که به واسطه جدا شدن از بار و اثاث و توشه خود، گرسنگی و تشنگی آزار دهنده ای گریبانگیر آنان گشت. در این هنگام به خیمه پیرزنی رسیدند و از وی جویای آب و غذا شدند. پیرزن به تنها گوسفندی که داشت اشاره نمود و عرض کرد: شیرش را بدوشید و بنوشید و آن را ذبح کنید تا از گوشتش برای شما غذایی تهیه کنم!

آن بزرگواران پس از خوردن شیر و غذا تا خنک شدن هوا نزد او ماندند. سپس به پیرزن فرمودند: ما از قبیله قریش هستیم. هرگاه به مدینه آمدی نزد ما بیا تا

۱- ۲۶۹.

۲- ۲۷۰. ۱ و - مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۵، باب ۱۶ از نفقات، ح ۱۱

۳- ۲۷۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۷۴، ف ۱، ح ۱۸۴۴

خدمتت را جبران نماییم...

چیزی نگذشت که پیرزن در اثر تنگدستی به همراه شوهر خود عازم مدینه شده، در آنجا نیز از شدّت فقر سرگین شتران را جمع آوری کرده، می فروختند و امرار معاش می نمودند. تا اینکه روزی پیرزن از کوچه ای می گذشت امام حسن علیه السلام او را دیده، غلام خود را به سراغش فرستادند. حضرتش از وی پرسیدند: مرا می شناسی؟ عرض کرد: نه، آن بزرگوار ذبح گوسفند و پذیرایی او را یادآور شده و پس از آنکه هزار رأس گوسفند برای او خریداری کردند، هزار درهم نیز به او داده و وی را نزد برادر خود امام حسین علیه السلام فرستادند.

امام حسین علیه السلام نیز همان مقدار گوسفند و پول به پیرزن عطا فرموده و او را نزد عبد اللَّه بن جعفر فرستادند. عبد اللَّه نیز به اندازه عطای آن دو بزرگوار به وی بخشید و پیرزن با شوهر خود گوسفندان و پول ها را برداشته، به محل خود باز گشتند.(۱)

بلی این ها اندکی از انبوه و قطره ای از دریای جود و کرم خاندان مظلومی است که دشمنانشان با کمال قدرت همواره در صدد خاموش ساختن نور عرش نشان وجود شریفشان بوده اند.

درباره عبد اللَّه بن جعفر که در دامن سخاوت پرورش یافته، نوشته اند:

در اسلام بخشنده تر از او نبوده است. خانه اش محلّ برآورده شدن نیاز نیازمندان بوده و دست ذی جودش - که نشان از دستان شریف پدر بزرگوارش داشته که در راه اسلام اهدا فرمود - هیچ سائلی را از آنجا دست خالی باز نمی گردانده است. مشهور است که مردم مدینه از یکدیگر قرض می کردند و

۱- ۲۷۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۸ و...

زمان عطای عبد اللَّه بن جعفر را برای باز پرداخت آن تعیین می نمودند.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است. هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه سخاوتمند است و هیچ کس سخاوتمند نمی شود جز آنکه دارای یقین و همّتی عالی باشد. چرا که سخاوت شعاع نور یقین است. کسی که بداند در پی چیست (و چه هدف بزرگی را دنبال می کند) بخشش برای او آسان می گردد.»(۲)

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از مسافرت چهل روزه کوه طور بازگشت، بنی اسرائیل را از پرستش گوساله سامری که به وی مبتلا شده بودند منع کرده و آن را آتش زد و عازم کشتن سامری گشت. در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد که از کشتن سامری دست بازگیر که او مردی سخاوتمند است.(۳)

بلی این است ارزش بلند سخاوت، و این است پی آمد شگرف سخاوتمندی!

امیر مؤمنان علیه السلام دو تن از اسیران یهود را به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند. حضرتش دستور کشتن آن ها را صادر فرمود. پس از آنکه این دستور در مورد یکی از آن ها اجرا گردید، جبرئیل نازش شد و عرض کرد: ای محّمد! پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید: او را مکش، زیرا خُلقش نیکو و در میان قوم خویش سخاوتمند است.

یهودی که از پیام خدا آگاه شد شهادتین گفته، اسلام آورد. در این هنگام رسول

---

۱ – ۲۷۳. درباره سخاوت عبداللَّه بن جعفر داستان های فراوانی نوشته اند که نقل آن ها به درازا می کشد. ر.ك: سحاب رحمت، ص ۸۱۴ (چاپ پنجم) و...

۲– ۲۷۴. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۳۸

۳– ۲۷۵. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱۰، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۸، ح ۶ و ج ۲۱، ص ۵۴۶، ح ۸

خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«خلق نیکو و سخاوت، این مرد را (به اسلام موفّق گردانیده و) به بهشت فرا خوانده است.»(۱)

ص:۱۹۴

۱- ۲۷۶. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۱۵

۶ – راست گویی

جهان در پرتو راست گویی پرفروغ و در سایه صداقت برپاست. راست گویی هماهنگ با نظام آفرینش، هم سو با سرشت انسان و بازتاب خالص عظمت فکر و انعکاس فطرت اصیل و روح پاک انسانی است.

صداقت و راست گویی عصاره جمیع خصال ستوده، همدم با همه نیکی ها، میزان ارزیابی کارهای نیک و نشانه بارز شخصیت و برجسته ترین صفت مؤمنان و پرهیزکاران است. دست یابی به بسیاری از خلق های پسندیده همچون اخلاص، دوری از طمع و پرهیز از حبّ و بغض های شخصی و افراطی به مدد راست گویی و صداقت میسّر می گردد، به همین جهت اکثر افراد راست گو طبعاً از این صفات برجسته برخوردار می باشند.

قرآن، کلام خدا را درباره راست گویان این چنین بیان فرموده است:

«هذا یوْمُ ینْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّات تجْرِی مِنْ تحْتهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِی اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ العَظِیمُ».(۱)

«امروز روزی است که صدق راست گویان به آنان سود می بخشد، برای آن ها باغ هایی (از بهشت) است که نهرها از زیر (درختان) آن ها جاری است و برای همیشه در آنجا خواهند ماند، خداوند از آن ها خشنود و آنان از او راضی خواهند بود، این است رستگاری بزرگ!»

بلی، پاداش راستی و درستی، تنها بهره مند شدن از نعمت های جاوادنه

۱- ۲۷۷. سوره مائده، آیه ۱۱۹

اخروی نیست، بلکه عالی ترین و برترین مقامات معنوی نیز - که مقام رضا و خشنودی خدا از انسان است - از آنِ کسانی است که مسئولیت های الهی و انسانی خود را پیوسته با صداقت و راستی به انجام رسانده اند. به همین جهت برای آنکه مؤمنان بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون خطا و انحراف و به دور از هر گونه لغزش و گمراهی بپیمایند و از این فیض بی بدیل و رستگاری عظیم بهره مند گردند، خداوند محّبت، فرمانبرداری و ملازمت همیشگی با راست گویان را این چنین مورد تأکید قرار می دهد:

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُو اتقُوااللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ».(۱)

«ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه سازید و (در همه حال، ملازم و همراه) با راست گویان باشید.»

از بسیاری از احادیث چنین استفاده می شود که منظور از «صادقین» در این آیه شریفه، تنها پیشوایان معصوم علیهم السلام بوده، و همراهی با آنان نه به معنای همنشینی صرف، بلکه به مفهوم همگامی دائمی و ملازمت همیشگی در کردار و گفتار و فکر و اندیشه است. صرف نظر از روایات نیز با دقت در متن آیه می توان همین معنا را استفاده کرد؛ زیرا همگامی بدون قید و شرط با غیر معصوم، امری غیر معقول و با اصول مکتب بلکه ضروریات مذهب حقّه ناسازگار است.

پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره مردم را به راست گویی دعوت فرموده و از کذب و دروغ پرهیز داده اند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلصَّادِقُ عَلی شَفا مَنْجاهٍ وَ کَرامَهٍ وَ الْکاذِبُ عَلی شَرَفِ مَهْواهٍ وَ مَهانَهٍ.»(۲)

ص:۱۹۶

۱- ۲۷۸. سوره توبه، آیه ۱۱۹

۲- ۲۷۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۲۰۸، ضمن خ ۸۵؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴، ف ۱، ح ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴

«راست گو مُشرف به رهایی و کرامت و رستگاری است و دروغ گو بر دامنه بلندی است که در شُرف افتادن در پرتگاه هلاکت و خواری است.»

پرهیز از دروغ و ملازمت با راستی و درستی، روشی منطقی، معقول و منطبق با ندای فطرت است که به دین خاص و مکتبی ویژه اختصاص ندارد. به همین جهت همواره به عنوان یک قانون مشترک و همگانی از سوی همه پیامبران الهی و رهبران آسمانی مورد تأکید قرار گرفته است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عزَّ وَ جَلَّ لَمْ یبْعَثْ نَبِیاً إِلّا بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَداءِ الْأَمانَهِ إِلَی الْبِرِّ وَ الْفاجِرِ.»(۱)

«خدای بزرگ هیچ پیامبری را جز با راست گویی و ادای امانت به افراد خوب و بد، مبعوث نکرده است.»

و به اعتبار همین جایگاه رفیع است که راست گویی در زمره مهم ترین معیارهای ارزیابی و راه کاری برای شناخت و سنجش افراد نیک سیرت از نکوهیده باطن معرفی گردیده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ به این سؤال که مؤمن به چه چیز شناخته می شود فرموده اند:

«بِوَقارِهِ وَ لِینِهِ وَ صِدْقِ حَدِیثِهِ.»(۲)

«به وقار، نرمی و راست گوئیش.»

و امام صادق علیه السلام فرموده اند:

۱- ۲۸۰. کافی، ج ۲، ص ۸۵، باب صدق، ح ۱

۲- ۲۸۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۵۵، باب ۹۱، ح ۴

«فریب روزه و نماز مردم را نخورید! چه بسا شخصی به نماز و روزه عادت می کند به طوری که ترک آن سبب وحشت او می شود. ولی آنان را با راست گویی و ادای امانت بیازمایید.»(۱)

راست گویی و امانت داری وسیله ارتباط با اولیای دین است.

ابی کهس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عبداللّٰه بن یعفور (یار برگزیده و بی بدیل آن بزرگوار) به شما سلام می رساند. آن حضرت پاسخ سلام را داده و فرمودند:

«هنگامی که نزد او رفتی سلامش برسان و به او بگو: جعفر بن محمد به تو پیام می دهد که به آنچه حضرت علی علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن منزلت شامخ رسانید بنگر و ملازم آن باش،

«فَإِنَّ عَلِیاً علیه السلام إِنَّما بَلَغَ ما بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَداءِ الْأَمانَهِ».

به راستی حضرت علی علیه السلام به سبب راست گویی و امانت داری نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن مقام رسید.»(۲)

زید بن علی از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمودند:

«إِنَّ أَقْرَبَکُمْ مِنِّی غَداً وَ أَوْجَبَکُمْ عَلَی شَفاعَهً، أَصْدَقُکُمْ لِلْحَدِیثِ وَ آداکُمْ لِلْأَمانَهِ وَ أَحْسَنُکُمْ خُلْقاً وَ أَقْرَبُکُمْ مِنَ النَّاسِ.»(۳)

«نزدیک ترین شما به من در روز قیامت و سزاوارترین شما به شفاعت من

۱- ۲۸۲. کافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۲؛ نظیر آن: بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۹، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

۲- ۲۸۳. همان، ح ۵

۳- ۲۸۴. امالی صدوق، ص ۵۰۸، م ۷۶، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳، باب ۱۰۸ از عِشره، ح ۸

کسی است که در گفتار از همه شما راست گوتر، در امانت از همه ادا کننده تر، در اخلاق از همه خوش خلق تر و به مردم از همه نزدیک تر باشد.»

حضرت علی علیه السلام نیز در مقام بیان ارزش راست گویی و برخی دیگر از خلق های کریمانه فرموده اند:

«اَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِیهُنَّ فَقَدْ أُعْطِی خَیرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ: صِدْقُ حَدِیثٍ وَ أَداءُ أَمانَهٍ وَ عِفَّهُ بَطْنٍ وَ حُسْنُ خُلْقٍ.»(۱)

«چهار چیز است که به هر کس داده شده، خیر دنیا و آخرت به او ارزانی شده است: راست گویی، ادای امانت، پاکداری شکم و خوش خلقی.»

در این میان، صداقت و راست گویی دارای امتیاز ویژه و از چنان جایگاهی برخوردار است که آن حضرت می فرمایند:

«إِذا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً أَلْهَمَهُ الصِّدقَ.»(۲)

«هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد، راستی و صداقت را به او الهام فرماید.»

متأسفانه امروزه جوامع بشری از این عطای ارزشمند آسمانی و محک و میزان انسانی به شدّت فاصله گرفته، پایه زندگی، کار و کسب، روابط اجتماعی و بسیاری از امور زندگانی را بر اساس نیرنگ و دروغ پی ریزی کرده اند. راستی و درستی از میان آنان رخت بربسته، بلکه آن را مانع پیشرفت خود به حساب می آورند. در موارد اندك و بسیار نادر نیز که در آغاز کارها بنایشان راستی و صداقت است، استقامت نکرده، خواسته و نخواسته به تدریج از این راه مستقیم

۱- ۲۸۵. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۰۲، ف ۱، ح ۲۱۶۴

۲- ۲۸۶. همان، ص ۳۱۸، ف ۱۷، ح ۱۲۷

فاصله می گیرند.

بر دست انـدرکاران امور تربیتی، مربیـان، پـدران و مادران است که برای احیای کریمه صـداقت و پرورش فطرت راست گویی در انسان ها خصوصاً در کودکان، نوجوانان و جوانان از هیچ کوششی دریغ نکرده، با یک نهضت فراگیر تربیتی، شرایط خانه، مـدرسه و به طور کلّی اجتماع را آن چنان متحوّل سازنـد که همه شـهروندان جامعه از کوچک و بزرگ به صـداقت و راسـت گویی روی آورده، و به عنوان اصـیل ترین خصلت ستوده انسانی، نه تنها در گفتار، بلکه در کردار و عمل نیز که بخش مهمی از موارد ضروری پای بندی به صداقت است (۱) عادت کنند.

نـاگفته نمانـد: از نظر اسـلام بلکه به حکم عقـل نیز در مـواردی که راست گـویی، پی آمـدهای نـاگواری - ماننـد وارد شـدن صـدمات جانی بر فرد بی گناه، به مخاطره افتادن آبروی مؤمن و مفاسـد بزرگ دیگری از این قبیل به همراه - داشـته باشـد، نه تنها واجب نیست بلکه جایز نیز نمی باشد.

۱- ۲۸۷. چه بسـا افرادی که در گفتـار از دروغ پرهیز می کننـد لیکن در عمل مرتکب این خطای بزرگ می شونـد. در مبحث دروغ با تفصیل به این مهم خواهیم پرداخت.

۷ – امانت داری

امـانت داری نشـانه بـارز ایمـان و نـوعی رابطه اعتمـاد آمیز بین انسـان و غیر اوست که اسـاس نظـام اجتمـاعی بر آن اسـتوار، و استحکام روابط شهروندان به طور مستقیم به آن وابسته است.

امانت داری به مثابه صداقت و راستی در عمل است، همچنان که راست گویی نوعی امانت داری در گفتار به حساب می آید. به همین جهت در بسیاری از روایات، از امانت داری در کنار راست گویی سخن به میان آمده است.

امانت داری صـرفاً به مورد اموال و سـرمایه های مادی اختصاص نمی یابد، بلکه بنابر آنچه از قرآن و روایات استفاده می شود، امـانت معنای وسـیعی دارد که سـرمایه های عظیم معنوی، دین و آیین حق، ایمان، فرمایشات پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم السلام، موقعیت های ارزشمند اجتماعی، و حتی گفتگوهایی که در جلسات خصوصی ردّ و بدل می شود امانت هایی است که انسان به حکم شرع وظیفه دارد از آن ها به نیکی حراست کرده، در حفظ و نگهداری آن ها به شکل شایسته کوشا باشد.

در روایت وارد شده است:

«اَلْمَجالِسُ بِالْأَمانَهِ.»(۱)

همچنان که فرزندان نیز امانت هایی هسـتند که کوشـش در تعلیم و تربیت آنان بخشی از وظیفه امانت داری است که به عنوان یک وظیفه شرعی و یک مسئولیت انسانی بر عهده ما نهاده شده است

ص:۲۰۱

۱- ۲۸۸. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۱: «جلسات و نشست ها امانت است.»

خداوند متعال یکی از ویژگی های مؤمنان را امانت داری معرفی کرده، می فرماید:

«وَالَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ».(۱)

«آنان که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند.»

حسن بن محبوب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمن ممکن است بخیل باشد؟ فرمودند: آری. پرسیدم: ترسو؟ پاسخ دادند: آری. سؤال کردم: دروغ گو؟ فرمودند: نه، خیانت کار هم نیست. آنگاه افزودند:

«یجْبُلُ الْمُؤْمِنُ عَلی کُلِ ّطَبِیعَهٍ إِلّاَ الْخِیانَهِ وَالْکِذْبِ.»(۲)

«مؤمن به هر طبیعتی شکل می گیرد مگر به خیانت کاری و دروغ گویی.»

حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوار خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

«لا إِیمانَ لِمَنْ لا أَمانَهَ لَهُ».(۳)

«ایمان ندارد کسی که امانت دار نیست.»

پای بندی به عهد و پیمان و باز گرداندن امانت به صاحبان آن از پایه های حیاتی پیوندهای اجتماعی است و کم ترین کاستی و نارسایی در تحقّق این مهم، جوامع انسانی را دستخوش بی نظمی و در آستانه آشوب و هرج و مرج قرار می دهد. از اینرو امانت داری در دایره روابط دینی خلاصه نمی گردد و خیانت در امانت حتی نسبت به کسانی که اعتقاد مذهبی ندارند جایز نمی باشد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«ثَلاثٌ لَمْ یجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِیهِنَّ رُخْصَهٌ. أَداءُ الْأَمانَهِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرّ

۱- ۲۸۹. سوره مؤمنون، آیه ۸

۲- ۲۹۰. اختصاص شیخ مفید، ص ۲۲۵؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۴، باب ۸، ح ۶

۳- ۲۹۱. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶، ح ۱۵

وَالْفاجِرِ وَ بِرُّ الْوالِدَينِ بَرَّينِ كانا أَوْ فاجِرَينِ.»(۱)

«سه چیز است که خدای بزرگ به هیچ کس اجازه تخلّف از آن ها را نداده است: باز گرداندن امانت به صاحب آن، چه نیکوکار و چه بدکار، پای بندی به عهد و وفای به پیمان نسبت به نیکو رفتار و بدکردار، و نیکی به پدر و مادر، خواه درستکار باشند یا فاسق و بد رفتار.»

ابو حمزه ثمالی گوید: امام سجّاد علیه السلام به شیعیان خود می فرمودند:

«بر شما باد به ادای امانت؛ سوگند به آنکه حضرت محمّد صلی الله علیه وآله را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر کشنده پدرم شمشیری را که با آن وی را به شهادت رسانده نزد من امانت گذارد، به او باز می گردانم.»(۲)

حضرت صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

«امانت را به صاحبش باز گردانید چه نیکوکار و چه بدکار باشد. اگر کشنده حضرت علی علیه السلام مرا بر امانتی امین بداند، آن را به وی باز گردانم.»(۳)

عبد الرحمان سیابه گوید:

هنگامی که پدرم از دنیا رفت، یکی از دوستانش نزد من آمده، مرا تسلیت داد و گفت: آیا پدرت چیزی به ارث گذاشته است؟ گفتم: نه، وی کیسه ای را که هزار درهم در آن بود به من داد و گفت: از درآمد آن امرار معاش کن.

من خوشحال شده، نزد مادرم رفتم و او را از این جریان مطلع ساختم. سپس

۱- ۲۹۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، باب البر بالوالدین، ح ۱۵
۲- ۲۹۳. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴، ح ۳
۳- ۲۹۴. ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۴.

توسط یکی از دوستان پدرم با آن پول لباس های سابری خریده و در مغازه ای مشغول کسب و کار شدم و خداوند از این طریق ثروت فراوانی روزی من گردانید.

همان سال تصمیم سفر حج گرفته، نزد مادرم رفتم و او را از این تصمیم با خبر کردم. وی گفت: نخست پول آن مرد را به او باز می گردانی، سپس عازم سفر حج می شوی. من پذیرفتم و پول دوست پدرم را باز گردانده، عازم مکه شدم. پس از اعمال حج به مدینه آمده، و با عده ای از حُجّاج به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. پس از معرفی خود، آن جناب را از فوت پدرم با خبر ساختم. آن حضرت متأثر شده و برایش طلب رحمت و آمرزش کردند.

سپس پرسیدند: آیا پدرت چیزی برای تو به ارث گذاشته است؟ من جریان خود را برای آن بزرگوار تعریف کردم. هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که فرمودند: هزار درهم را چه کردی؟ عرض کردم: به صاحبش برگرداندم.

فرمودند: آیا به تو نصیحت و سفارشی بکنم؟ عرض کردم: آری. فرمودند:

«بر تو باد به راست گویی و ادای امانت تا در اموال مردم شریک شوی.»(۱)

صرف نظر از حُسن امانت داری و آثار و پی آمدهای سودمند آن، خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان محسوب می شود، به طوری که اولیای اسلام آن را یکی از نشانه های منافق بر شمرده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«عَلامَهُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ: إِذا حَدَّثَ کَذِبَ وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا ائْتمِنَ خانَ.»(۲)

ص:۲۰۴

۱- ۲۹۵. بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۳۸۴، ح ۱۰۷

۲- ۲۹۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۳، باب ۳ از احکام ودیعه، ح ۹؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۲۷

«نشـانه منافق سه چیز است: هنگام سـخن گفتن دروغ می گویـد، آنگاه که وعـده دهـد تخلّف می کنـد و هرگاه امانتی نزدش بگذارند خیانت می نماید.»

ص:۲۰۵

۸ – عهد و پیمان

اشاره

پای بندی به عهد و پیمان از اساسی ترین پایه های زندگی اجتماعی، زیر بنای همه پیوندهای حیاتی بشری، پشتوانه عظیم همدلی، همیاری و همبستگی، و رکن مهم بسیاری از فعالیت های دسته جمعی است.

روابط اجتماعی، ارتباطات فرهنگی، معاملات اقتصادی، معادلات سیاسی و قراردادهای لشکری و کشوری همه بر اعتماد متقابل استوار گشته و با پایداری بر حفظ و حراست از تعهدات استحکام می یابد.

هنگامی که پیمان ها پی در پی شکسته شود، کم ترین اثری از اعتماد عمومی – که از سرمایه های مهم جوامع انسانی است – باقی نمانده، و نه تنها هیچ گونه همکاری و کار مشترک جمعی ممکن نمی گردد، بلکه جامعه دچار بلای نکبت بار بدبینی، بی اعتمادی و هرج و مرج شده و ارکان نظام اجتماع فرو می ریزد.

در قرآن و سایر منابع اسلامی، این فریضه حیاتی با عنایتی ویژه مورد تأکید قرار گرفته، و از پیمان شکنی – که از گناهان بزرگ شمرده می شود – به شدّت پرهیز داده شده است.

خداوند می فرماید:

«وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً».(۱)

«به پیمان خود وفا کنید، که از پیمان و عهد پرسش خواهد شد.»

روشن است که این پیمان، به تعهدات شخصی و خصوصی خلاصه نمی شود، بلکه هر قراردادی اعم از پیمان های خصوصی و بین المللی که میان

ص:۲۰۶

۱- ۲۹۷. سوره اسراء، آیه ۳۴

افراد، گروه ها، ملت ها و حکومت ها بسته می شود نیز مشمول آن می باشد.

قرآن پیمان شکنان را از چار پایان بدتر معرفی کرده، می فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِ ّعِنْدَ اللَّهِ الَّذِینَ کَفَرُوا فَهُمْ لایؤْمِنُونَ ا الَّذِینَ عاهَدْت مِنْهُمْ ثُمَّ ینْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِ ّمَرَّهٍ وَ هُمْ لایتقُونَ»(۱)

«به راستی بدترین جنبندگان نزد خداوند کسانی هستند که کفر ورزیده و ایمان نمی آورند همان ها که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و تقوا پیشه نمی کنند.»

در مقابل، پای بندی به عهد را از نشانه های مؤمنان دانسته، می فرماید:

«وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ».(۲)

«آن ها که امانت ها و پیمان خود را پاس می دارند.»

امام باقر علیه السلام به نقل از پدر بزرگوار خود می فرمایند:

«اَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَمُلَ إِسْلامُهُ وَ مُحِصَت عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ لَقِی رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَنْهُ راضٍ: مَنْ وَفی لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِما یجْعَلُ عَلی نَفْسِهِ لِلنَّاسِ، وَ صَدَّقَ لِسانَهُ مَعَ النَّاسِ، وَ اسْتَحْیی مِنْ کُلِ ّقَبِیحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ، وَحَسُنَ خُلْقُهُ مَعَ أَهْلِهِ.»(۳)

«چهار خصلت است که هر کس از آن برخوردار باشد، اسلامش کامل، گناهانش پاک و پروردگار متعال را در حالی که از او خشنود است ملاقات می نماید: هر که برای خدا به آنچه با مردم پیمان بسته وفا کند، زبانش را با مردم به راستی وا دارد، نزد خدا و مردم از هر کار زشتی شرم

ص:۲۰۷

۱- ۲۹۸. سوره انفال، آیه ۵۵ و ۵۶

۲- ۲۹۹. سوره مؤمنون، آیه ۸

۳- ۳۰۰. خصال، ج ۱، ص ۲۲۲، باب ۴، ح ۵۰؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۶۸، باب ۱۸۹، ح ۱۰

نماید و با خانواده اش خوش خلق باشد.»

امام سجّاد علیه السلام زمانی به سبب مضیقه مالی نزد غلام آزاد شده خود آمده، از وی درخواست ده هزار درهم قرض کردند تا هرگاه که برای ایشان گشایشی حاصل شود به او باز پس دهند، و چون از آن حضرت وثیقه ای مطالبه کرد، آن بزرگوار نخی از ردای مبارک خود کشیده، به او دادند و فرمودند: این وثیقه من است. غلام بر خلاف میل خود با توجه به شخصیت آن جناب، وثیقه را پذیرفت و آن را در ظرف کوچکی قرار داد.

پس از آنکه خداوند برای امام سجاد علیه السلام گشایشی فراهم آورد، ده هزار درهم را نزد وی آورده و فرمودند: پولت حاضر است، وثیقه مرا بیاور. غلام عرض کرد: آن را گم کرده ام.

فرمودند: در این صورت طلب خود را مطالبه مکن، زیرا تعهّد شخصی مانند من نادیده گرفته نمی شود!

سرانجام غلام وثیقه را پیدا کرده، به آن حضرت تسلیم نمود. امام علیه السلام نیز نخ را گرفته، به دور انداختند و پول را پرداخت کردند.(۱)

و در واقع عملاً به او نشان دادند که حتی پاره نخی بی ارزش نیز هنگامی که به عنوان وثیقه نزد کسی قرار می گیرد، تا زمانی که مشمول اعتبار تعهّد و پیمان است، از ارزشی ویژه برخوردار بوده و نباید آن را ناچیز شمرد.

در زمان حَجّاج ملعون جمعی را به اتهام این که از خوارج اند دستگیر کردند. حَجّاج مجازات هر یک را تعیین کرد، هنگامی که نوبت به آخرین فرد رسید، به علّت فرا رسیدن وقت نماز، وی را به عنبسه سپرد و گفت: امشب او را نزد خود نگاه دار و فردا به حضور من بیاور.

۱- ۳۰۱. کافی، ج ۵، ص ۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۶ ص ۱۴۶، ح ۵

در راه متهم به عنبسه گفت: به خدا سوگند که من از گروه خوارج نیستم و به جنگ با کسی اقدام ننموده ام، و چون بدون جرم و گناه گرفتار شده ام، اطمینان دارم رحمت و فضل الهی شامل حالم خواهد شد. و هرگز بدون گناه مجازات نمی شوم. اینک تمنّا دارم که احسان کنی و اجازه دهی تا امشب نزد زن و فرزندانم رفته، آنان را وداع کنم و پس از ادای حقوق مردم و انجام وصیت های خود، فردا نزد تو بیایم!

عنبسه گوید: نخست از این تقاضا خنده ام گرفت و به او پاسخ ندادم. امّا پس از آنکه بار دوم خواسته خود را مطرح ساخت، در دلم تأثیر کرد و با خود گفتم: خوب است به خداوند اعتماد کرده، خواهش او را بپذیرم. لذا به او گفتم: باید عهد کنی که فردا صبح باز آیی!

آن مرد گفت: پیمان بستم و بر این عهد خدا را گواه می گیرم. من نیز او را رها ساختم. امّا هنگامی که از من دور شد، از کار خویش سخت پشیمان و مضطرب شدم و با خود گفتم: بی جهت خود را در معرض خشم حَجّاج قرار دادم. با نگرانی به منزل رفته، قضیه را با اهل خانه مطرح ساختم، آنان نیز مرا ملامت کردند و آن شب از ناراحتی تا صبح نخوابیدم.

امّا آن مرد طبق تعهّد خود در اوّل صبح بازگشت و مرا به تعجّب انداخت. پرسیدم: چرا بازگشتی؟ گفت: کسی که به سعادت معرفت خدا نائل گشته و پروردگار خود را به قدرت و کمال بشناسد، هنگامی که عهد کند و خداوند را بر آن گواه گیرد، به آن وفا می کند.

وقتی نزد حَجّاج رفتند، عنبسه قضیه را با وی در میان گذاشت. حَجّاج نیز از ایمان و پای بندی آن مرد تعّجب کرده و به عنبسه گفت: میل داری او را به تو ببخشم؟ پاسخ دادم: اگر چنین کنی بر من منّت بسیار داری. حَجّاج وی را به عنبسه بخشید. عنبسه نیز او را به خارج دار الإماره آورد و با کمال مهربانی گفت:

تو آزاد هستی!

مرد با ایمان بدون آنکه از او سپاسگزاری کند به راه افتاد! عنبسه نیز از این بی اعتنایی رنجیده خاطر شد. امّا روز بعد نزد عنبسه آمد و با قدردانی فراوان گفت: نجات دهنده من خداوند بود، لیکن تو واسطه آن کار شدی. اگر دیروز از تو قدرشناسی می کردم، تو را شریک نعمت خدا قرار داده بودم، به همین جهت لازم دیدم نخست سپاس خدای را به جای آورم، سپس از تو قدردانی کنم. دیروز و دیشب خداوند را سپاسگزاری کرده، آنچه وظیفه بندگی بود انجام دادم و امروز برای حق شناسی نزد تو آمده ام.(۱)

این خصلت نیک و خلق پسندیده تا آنجا مورد توجه و اهتمام شارع مقدس است که حتی پای بندی به عهد و پیمانی که از سوی مسلمانان با کفّار بسته می شود مورد تأکید قرار گرفته است. به همین جهت چنانچه مثلاً در عرصه جنگ توسط یکی از سربازان عادی به فرد یا گروهی از لشکریان دشمن امان داده شود، رعایت آن از سوی سایر مسلمانان لازم بوده و نباید به دلیل کفر و دشمنی مورد نقض و بی اعتنایی قرار گیرد.

در تاریخ اسلام نوشته اند:

فضیل بن زید با سربازان خود قلعه «سهریاج» را محاصره کرده، بر آن بودند تا یک روزه آن قلعه را به تصرّف خود درآورند. هنگامی که سربازان مسلمان برای استراحت به لشکرگاه خود می رفتند، یکی از آنان که غلام بود از بقیه عقب افتاد.

دشمنان از این فرصت استفاده کرده و از وی درخواست امان کردند. غلام ضمن پذیرش درخواست آنان، امان نامه ای نوشته، به آن ها تسلیم نمود. هنگامی

۱- ۳۰۲. کودک فلسفی، ج ۲، ص ۲۰ ؛ به نقل از جوامع الحکایات، بخش اوّل، (چاپ دانشگاه) ص ۷۱

که سپاهیان اسلام آماده نبرد شدند، سربازان دشمن درب قلعه را گشودند و بدون واهمه از آنجا بیرون آمده، امان نامه را به لشکریان مسلمان ارائه کردند.

(پذیرش امان یک سرباز از سوی ارتش اسلام امری رایج بود، لیکن نظر به اینکه این امان نامه توسط غلامی مملوک به امضا رسیده بود، آنان مردّد شدند) ناگزیر برای روشن شدن تکلیف موضوع را به مقامات بالا گزارش دادند. آنان در پاسخ نوشتند: مملوک مسلمان نیز از مسلمانان، و تعهّدات وی مانند سایر مسلمانان نافذ است.(۱)

بلی، همین پای بندی به عهد و پیمان مسلمانان صدر اسلام بود که زمینه را برای گرایش گروه های زیادی از مخالفان هموار ساخته، آنان را به پذیرش این آیین آسمانی شرفیاب نمود.(۲)

اصولاً هر انسانی در پرتو ضمیر هشیار و فطرت بیدار خود، خویشتن را موظف می داند نسبت به پیمانی که با دیگران بسته، وفادار باشد و چنانچه در این زمینه تخلّفی از او سر زند، خود را مقصّر قلمداد کرده و از این کار در باطن خویش احساس شرمساری می کند. در مقابل، از کسی هم که با او عهد و پیمانی بسته، طبیعتاً انتظار دارد به پیمانش پای بند بوده، نسبت به آن کوتاهی و تقصیر روا ندارد.

این رابطه متقابل از یک سو، و قباحت فراوان و زشتی بی اندازه پیمان شکنی از سوی دیگر باعث شده است که بر خلاف برخی دیگر از کارهای خلاف، معمولاً افراد پیمان شکن برای کار خود هر چند واهی و بی پایه عذر می تراشند و کمتر کسی حاضر است مسئولیت این امر بسیار قبیح را - که ریشه در سستی اعتقاد

۱- ۳۰۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۰، ماده «سُهْریاج».
۲- ۳۰۴. برای مطالعه برخی از روایات مربوط به لزوم پای بندی به عهد و پیمان ولو با کافر به مبحث امانت داری مراجعه نمایید.

دینی داشته و سبب هلاکت آدمی می گردد - به طور صریح بر عهده بگیرد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا دِینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ».(۱)

«کسی که به پیمان خود پای بند نیست دین ندارد»

از حضرت سلمان علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

«تهْلَکُ هذِهِ الْأُمَّهُ بِنَقْضِ مَواثِیقِها.»(۲)

«هلاکت این امت در گرو پیمان شکنی آنان خواهد بود.»

وفا به وعده

عهد و پیمان دارای مصادیق گوناگون و شعبه های متفاوتی است. قراری که بر سر انجام کاری گذارده می شود، مسئولیتی که برای به پایان رساندن پروژه ای پذیرفته می شود، تعهدی که در امر داد و ستد و معامله ای مورد قبول طرفین واقع می گردد، توافقی که بر ازدواج و پیوند زندگی بین زوج و زوجه ای صورت می گیرد و... هر یک مصداقی از مصادیق مختلف عهد و پیمان است که وفا و پای بندی به آن ها از خلق های بسیار پسندیده و نیک، و تخلّف از آن ها از زشت ترین صفات رذیله و ملکات ناستوده به حساب می آید.

در این میان، قول و قرارهای روزانه و وعده های روزمره که در زمره پر تعدادترین و شایع ترین مصادیق عهد و پیمان است، به دلیل کثرت موارد و همگانی بودن ابتلاـ به آن از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد، به گونه ای که پای بندی به آن عامل بسیار مهمی برای حصول صمیمیت، اعتماد، هماهنگی

۱- ۳۰۵. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۹۶، ح ۲۰

۲- ۳۰۶. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۳ (سوره نحل، آیه ۹۴..

و برادری بین شهروندان جامعه بوده، و نادیده گرفتن آن - که عبارت از تناقض بین گفتار و کردار، و مبین دو گانه بودن شخصیت مرتکبین آن است - سبب افشاندن بذر نفاق، بی اعتمادی، اختلاف و سلب اطمینان از یکدیگر که از بدترین بلاهای جامعه است می گردد.

کسی که وعده می دهد و به آن وفا نمی کند، به دلیل برخورداری از شعبه ای از نفاق در خود، عملاً گفتار خود را زیر پا گذارده، آن را ناگفته می انگارد، و همین تناقض آشکار بین گفتار و کردار، گواهی روشن بر وجود نفاق در وی می باشد.

قرآن از این کار زشت با تندی یاد کرده، آنجا که می فرماید:

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تقُولُونَ ما لا تفْعَلُونَ ا کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تقُولُوا ما لا تفْعَلُونَ».(۱)

«ای مؤمنان! چرا سخنی می گویید که آن را عمل نمی کنید خدا سخت به خشم می آید که سخنی را بگویید که عمل نمی کنید.»

در این آیه هرگونه گفتار بی عمل مورد نکوهش قرار گرفته است. در روایات معصومین علیهم السلام خلف وعده نیز از مصادیق روشن آن بر شمرده شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام به مالک اشتر می فرمایند:

«إِیاکَ... أَنْ تعِدَهُمْ فَتتبعَ مَوْعِدَکَ بِخُلْفِکَ... وَ الْخُلْفُ یوجِبُ الْمَقْت عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، قالَ اللَّهُ تعالی «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تقُولُوا ما لا تفْعَلُونَ».(۲)

«بپرهیز از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلّف کنی، زیرا خلف وعده موجب خشم شدید خدا و مردم خواهد شد. خداوند متعال می فرماید:

۱- ۳۰۷. سوره صف، آیه ۲ و ۳

۲- ۳۰۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۰۳۱، ضمن نامه ۵۳

خدا سخت به خشم می آید که سخنی را بگویید که عمل نمی کنید.»

امام صادق علیه السلام اهمیت پای بندی به وعده را چنین بازگو کرده اند:

«وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است که کفّاره ندارد.(۱) کسی که خلف وعده می کند با خدا مخالفت کرده و خویشتن را در معرض خشم او قرار داده است.

سپس آن حضرت دو آیه مذکور را قرائت فرمودند.»(۲)

قرآن کریم هنگام ذکر «اسماعیل صادق الوعد» با یادآوری یکی از صفات برجسته وی، در واقع اهتمام شرع مقدس را نسبت به این خصلت عالی و اهمیت فوق العاده آن گوشزد کرده و می فرماید:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِياً.»(۳)

«در کتاب (شریف و آسمانی خود) از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر(ی بزرگ) بود.»

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده اند:

«سبب آنکه اسماعیل «صادق الوعد» نامیده شده، این بود که وی با مردی در مکانی وعده گذاشت و تا یک سال در آنجا انتظار او را می کشید! از این رو خدای بزرگ او را «صادق الوعد» نام نهاد.»

۱- ۳۰۹. با اینکه وفا به وعده مانند پای بندی به نذر واجب است، لیکن همچنان که مرحوم علامه مجلسی به آن اشاره کرده اند: ظاهراً کفّاره نداشتن تخلّف وعده - مثل سوگند دروغ - به جهت شدّت گناه آن است، چه آنکه کفّاره چنانکه با توبه همراه باشد آثار گناه و مخالفت را برطرف می سازد. ر.ک: مرآه العقول، ج ۱۱، ص ۲۲

۲- ۳۱۰. کافی، ج ۲، ص ۲۷۰، باب خلف الوعد، ح ۱

۳- ۳۱۱. سوره مریم، آیه ۵۴

سپس می فرمایند:

«هنگامی که آن مرد پس از یک سال آمد، اسماعیل به او فرمود: من همواره در انتظار تو بودم.»(۱)

عبد اللّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله با مردی وعده گذاشتند که در مکان معینی نزد سنگی بمانند تا او بیاید. آن حضرت در همان نقطه توقف کردند. آفتاب سوزان بدن مبارک حضرتش را آزرد. اصحاب عرض کردند: به سایه بیایید. فرمودند:

در این نقطه وعده گذاشته ام. و اگر نیاید حشر از همین مکان خواهد بود!»(۲) {یعنی تا روز رستاخیز در اینجا می مانم!}

انسان نوعاً با خوش بینی و اعتمادی که به افراد دارد هنگامی که وعده ای به او داده می شود، طبعاً به پای بندی و وفای طرف وعده امیدوار است و برنامه های خود را در زمینه های مختلف، از جمله رفع مشکلات به گونه ای تنظیم می کند که با قول و قراری که با دیگران گذارده، منافاتی نداشته باشد و بتواند از مساعدت آنان بهره مند شود. و در این راستا برای این وعده در چارچوب برنامه های زندگی خود حساب باز می کند. لذا بسا فرصت های مناسبی را در جهت کارگشائی مشکل خویش از دست داده، گاهی ضررهای جبران ناپذیری نیز به او وارد خواهد شد.

بر این اساس، چنانچه طرف مقابل بدون برنامه و به طور حساب نشده وعده داده باشد، و بعداً با جملاتی از قبیل: «فراموش کردم»، «نتوانستم»، «گرفتاری

۱- ۳۱۲. کافی، ج ۲، ص ۸۶، باب الصدق و اداء الأمانه، ح ۷

۲- ۳۱۳. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۹۵، ح ۱۳ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۲۶۸، ح ۱۳

پیش آمد» و... بخواهد سهل انگاری خود را توجیه نماید، نه تنها این کار توجیه پذیر نیست، بلکه چنین افرادی از یک سو خود را برای همیشه از اعتبار ساقط می کنند، از سوی دیگر ضمن آنکه ضرر و زیان فراوانی بر دیگران وارد می سازند و باعث درد سر و گرفتاری بندگان خدا می شوند، وِزر و وبال حقّ الناس و آزار و اذیت دیگران نیز در آخرت دامن گیر آنان خواهد بود.

با توجه به همین پی آمدهای کمر شکن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَنْ كانَ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيوْمِ الْآخِرِ فَلْيفِ إذا وَعَدَ»(۱)

«هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید به وعده خود وفادار باشد.»

همچنان که پیشتر نیز اشاره شد، پای بند نبودن به وعده، حکایت از وجود شعبه ای از نفاق در وجود آدمی دارد، به همین جهت آن را از نشانه های منافق برشمرده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كانَ مُنافِقاً وَ إِنْ صامَ وَ صَلّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إذَا ائْتمِنَ خانَ و إذا حَدَّثَ كَذِبَ وَ إذا وَعَدَ أَخْلَفَ.»(۲)

«هرکس سه خصلت در او باشد منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارد، کسی که امین مردم قرار گیرد و خیانت کند، هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، و هرگاه وعده دهد تخلّف نماید.»

ص:۲۱۶

۱- ۳۱۴. کافی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۲

۲- ۳۱۵. کافی، ج ۲، ص ۲۲۱، باب اصول الکفر، ح ۸ ؛ و نظیر آن: خصال، ج ۱، ص ۲۵۴، باب ۴، ح ۱۲۹ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۲۰۵، ح ۶

این نشـانه خطرناک از یک سو، و دشواری وفاکردن به وعـده و اهمیت فوق العاده آن از سوی دیگر، انسان را از کثرت وعـده دادن که در واقع نوعی بیمـاری است بر حـذر می دارد. در عین حـال در مواردی که از وعـده دادن گریزی نیست، وفاداری به آن، راه کاری مناسب برای مداوای این بیماری و مصونیت از پی آمدهای شوم آن خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْوَعْدُ مَرَضٌ وَ الْبُرْءُ اِنْجازُهُ.»(۱)

«وعده دادن، {نوعی} بیماری است و مداوای آن وفا کردن به آن است.»

برخی از فقیهان عظام، خلف وعـده و نقض عهـد را - خصوصاً هنگامی که از آغاز، تصـمیم بر انجام نـدادن آن وعده در میان باشد - از اقسام دروغ برشمرده اند.

از این رو می توان آیـات و روایـاتی که در مـذمّت و حرمت و عقوبت دروغ وارد شـده است را نیز شامـل نقض عهـد و خلف وعده دانست.(۲)

تأثیر رفتار و گفتار انسان بر اطرافیان خصوصاً بر روح و روان کودکان - که دائماً از حرکات و سـکنات محیط و معاشران خود تصویر برداری می کننـد و دیـدنی هـا و شـنیدنی های روزمره، بنای زنـدگی آینـده آن ها را پایه گـذاری می نمایـد - مربیان، پـدران، مادران و دست اندرکاران امور تربیتی را بر آن می دارد تا با مراقبت دقیق از رفتار و گفتار خود از دروغ گویی، فریب کاری، خلف وعده و هر کار خلاف دیگر به شدت بپرهیزند و برای حسن تربیت فرزندان و کودکان که مورد سـفارش فراوان قرار گرفته، از هیچ کوششی دریغ نورزند و از مفاسد تربیت نادرست و پی آمدهای

۱- ۳۱۶. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۸، ف ۱، ح ۱۱۷۷.

۲- ۳۱۷. ر.ک: گناهان کبیره، ج ۱، ص ۳۴۰، طبع جامعه مدرسین.

خطرناک آن که گرایش به صفات ناپسند از بدترین آثار آن محسوب می شود آنان را حراست نمایند.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، هنگامی که به آن ها وعده ای دادید به آن وفا کنید. زیرا کودکان به پندار خود شما را رازق خود می دانند.».(۱)

ص:۲۱۸

۱- ۳۱۸. کافی، ج ۶، ص ۴۹، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۳، باب ۸۸ از احکام اولاد، ح ۳ و نظیر آن ح ۵.

۹ – قناعت

از جمله صـفات نیکو و مکارم پسـندیده که به گفته عالمان اخلاق منشأ بسـیاری از فضائل انسانی و ارزش های معنوی است و آدمی را از دغدغه های نفسانی و وسوسه های شیطانی فراغت بال و اطمینان خاطر می بخشد، قناعت است.

قناعت حالتی است نفسانی که انسان در اثر آن به آنچه خداوند روزی کرده راضـی، و به قدر حاجت و نیاز قانع و خشـنود می گردد. شـخص قـانع به طور طبیعی از بسـیاری از رذائـل اخلاقی همچون حرص، طمع، حسـد، دنیاطلبی و... فارغ بوده و ضـمن آنکه فی الجمله از گرفتـاری هـای دنیـا آسوده خاطر است، تحصـیل آخرت نیز برای او آسان و از مزایای نعمت های اخروی و پاداش های بی نظیر معنوی بهره مند خواهد بود.

پیشوایان دین و معصومین علیهم السـلام درباره آن سـفارشات مؤکّد فرموده و آثار و فواید فراوان آن را همواره گوشـزد کرده اند.

ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

«مَنْ قَنَعَ بِما رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَی النَّاسِ.»(۱)

«هرکس به آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد، از بی نیازترین مردم است.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلْقَناعَهُ مالٌ لاینْفَدُ.»(۲)

«قناعت ثروتی است که تمام نمی گردد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْقَناعَهُ کَنْزٌ لا یفْنی »(۳)

ص:۲۱۹

۱- ۳۱۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب القناعه، ح ۹. به این مضمون روایات زیادی وارد شده است.

۲- ۳۲۰. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۵۱، باب ۱۵۸، ح ۸ ؛ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۱۳، ح ۵۴ و ص ۱۳۰۳، ح ۴۶۷

۳- ۳۲۱. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۵۱

«قناعت گنجی تمام ناشدنی است.»

در روایت وارد شده است که:

«امیر مؤمنان علیه السلام روزی از جلوی مغازه قصابی عبور می کردند. قصاب عرض کرد: گوشت فربهی است، آن را بخرید. فرمودند: پولش حاضر نیست. گفت: یا امیر المؤمنین! صبر می کنم. پاسخ دادند:

من از خوردن گوشت صبر می کنم. خداوند پنج چیز را در پنج چیز قرار داده: عزّت را در طاعت و بندگی، ذلّت و خواری را در نافرمانی، حکمت را در شکم خالی، هیبت را در نماز شب، و بی نیازی را در قناعت.»(۱)

همچنین نقل است که روزی حضرت سلمان ابوذر را دعوت کرده، نان خشکی که داشت مرطوب ساخت و جلوی او گذاشت. ابوذر گفت: چه نیکو و خوش مزه می شد اگر با آن نمکی هم بود! جناب سلمان برخاسته، بیرون رفت و آفتابه خود را در برابر مقداری نمک گرو گذاشت و نزد او آورد. ابوذر نان و نمک را می خورد و می گفت: سپاس خدای را که به ما این قناعت را ارزنی داشت.

سلمان فرمود: اگر قناعتی در کار بود، آفتابه من به گرو نمی رفت!(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

۱- ۳۲۲. همان، ص ۴۵۳، ح ۲۰

۲- ۳۲۳. همان، ص ۴۵۱، ح ۹

«كَفى بِالْقَناعَهِ مُلْكاً وَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ نَعِيماً»(۱)

«قناعت از هر سلطنتی بسنده است و خوش خلقی از هر نعمتی کفایت می کند.»

هم آن بزرگوار در پاسخ به سؤال پیرامون: «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياهً طَيِبَهً»،(۲) حیات طیب و زندگی پاکیزه را قناعت دانسته اند.(۳)

آری، به راستی قناعت از مصادیق روشن آیه شریفه است. چه انسان آشکارا می یابد که اگر تمام دنیا را به او دهند و روح قناعت را از وی سلب کنند، در واقع آسایش، آرامش و راحتی را از او سلب کرده اند و زندگی برای او در چنین حالی جز آزار، رنج و نگرانی نخواهد بود. در مقابل، هنگامی که از کریمه قناعت و خرسندی به آنچه خدا خواسته برخوردار باشد، در واقع همه چیز از آنِ اوست و دلیلی برای حرص زدن، طمع ورزی، هوا و هوس، و به تبع آن ذلّت و خواری وجود نداشته، همواره آسوده خاطر و در همه حال خوش و راحت بسر خواهد برد. این است خیر واقعی و این است پرتوی از حیات پاکیزه!

آن حضرت فرموده اند:

«إِذا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيراً أَلْهَمَهُ الْقَناعَهَ فَاكْتفى بِالْكَفافِ وَ اكْتسى بِالْعَفافِ.»(۴)

«هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، قناعت را به او الهام می کند. از آن پس به مقدار کفاف بسازد و جامه پاکدامنی بر تن نماید.»

۱- ۳۲۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۸، ح ۲۲۰

۲- ۳۲۵. سوره نحل، آیه ۹۷، «او {مؤمن نیکوکار} را حیات طیب و زندگی پاکیزه می بخشیم.»

۳- ۳۲۶. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۸، ح ۲۲۱

۴- ۳۲۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲۲، ف ۱۷، ح ۱۶۳

کَفاف

آرزوی اهـل قناعت جز این نیست که از دنیا به انـدازه ضـرورت و نیاز به آن ها داده شود و خود از تحصـیل مازاد بر آن پرهیز نمایند، و این همان است که در روایات از آن به کَفاف تعبیر شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله این چنین دعا می کنند:

«بار خدایا! به محمّد و آل محمّد و دوستان آن ها پاکدامنی و روزی به مقدار کَفاف عنایت فرما.»(۱)

هم آن بزرگوار بر شتربانی گذر فرمودند. شخصـی را برای تهیه شـیر نزد وی فرستادند. او عذر آورده و گفت: آنچه در پستان شتران است صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف ها است شام آنان می باشد. حضرتش به پیشگاه خداوند عرض کردند:

«خدایا! مال و فرزند او را زیاد فرمای!»

آن گاه عبورشان بر چوپانی افتاد. از او نیز درخواست شیر کردند. چوپان گوسفندها را دوشید و هرچه داشت در ظرفی ریخت و به ضـمیمه گوسفندی برای آن جناب برد و عرض کرد: آنچه نزد ما بود همین است، اگر بیشتر بخواهید فراهم سازیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او این چنین دعا کردند:

«خدایا! او را به قدر کَفاف روزی فرما.»

یکی از اصـحاب عرض کرد: یـا رسول اللَّه! برای شتربـان دعـایی کردیـد که همه ما آن را دوست داشتیم و برای چوپان دعائی فرمودید که ما آن را ناخوش داریم! حضرتش پاسخ دادند:

۱- ۳۲۸. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، باب کفاف، ح ۳

«آنچه انـدك باشـد و كفايت كنـد بهتر از زيادى است كه دل را مشـغول سازد. بار خدايا! به محمّد و آل محمّد به قدر كفاف ارزانى دار.»(1)

ص:۲۲۳

۱- ۳۲۹. كافى، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۴ همچنين ر.ك: ينابيع الحكمه، ج ۴، ص ۵۰۵، باب ۱۶۳

۱۰ – غنای نفس

انسـان دارای نیازهـای گونـاگونی است. برخی از این نیازهـا به طـور غریزی بر آورده می شود و نه خود وی و نه دیگران هیچ دخالتی در تحقّق و رفع آن ندارنـد. گروهی از احتیاجات او نیز توسط شـخص وی مرتفع می گردد. و به طور کلی بدون اینکه نیاز به کمک دیگران داشـته باشـد می تواند از عهده انجام آن ها برآید. اما برطرف شدن تعداد زیادی از نیازهای او خصوصـاً در زنـدگی مـدنی و اجتماعی جز با یاری و همکاری هم نوعان وی امکان پذیر نمی باشد و به همین لحاظ است که گفته اند: «هیچ کس قادر نیست جمیع نیازهای خویش را بدون یاری و کمک دیگران بر طرف سازد».

بر این اسـاس، اسـتفاده از کمـک دیگران امری طـبیعی، و آن چنـان مـورد قبول همگـانی است که هیـچ مرام و مسـلکی آن را مردود نشـمرده است. به عنوان مثال بیماری که از شـدّت درد به خود می پیچـد و به پزشک مراجعه می کند و از او برای التیام درد جانکاه خویش کمک می طلبد، از دیدگاه هیچ مکتب و آئینی نکوهش نمی شود.

از سوی دیگر انسان فطرتاً دارای کرامت و عزّتی است که هیـچ نیازی – ولو حیاتی، کمر شـکن و طاقت فرسا – نباید کرامت و عزّت انسانی او را دست خوش بزرگی، شدت و ضرورت مرتفع ساختن آن نماید.

او ناگزیر است برای رفاه، آسایش و تأمین زندگی انسانی خود با دیگران معاشـرت، تعامل، همدلی و همکاری داشـته باشد، به دیگران کمک کنـد و از یاری دیگران بهره مند شود، امّا این بدان معنا نیست که طمع و چشم داشتی ذلیلانه به دیگران داشـته باشد و خویشتن را در معرض ذلّت و خواری قرار داده، برای

برآورده شدن خواسته های هر چند طبیعی و ضروری خود، در مقابل این و آن کرنش نماید.

به بیان دیگر، کرامت انسانی اقتضا می کند که آدمی در عین حال که ظاهراً و حقیقتاً به کمک دیگران نیازمند است، از درون و باطناً غنای نفس خود را حفظ کرده، بی نیاز باشد. و مؤمن به راستی چنین است. نقش ایمان نیز جز این نیست که انسان مؤمن را به گونه ای فرهنگ و جهت می بخشد که در زندگی شرافتمندانه خود با مردم معاشرت می نماید، به شخصیت دیگران احترام می گذارد، با آنان به گرمی و با خوشرویی رفتار می نماید، حقوق و حدود آنان را محفوظ می دارد، امّا هرگز تن به ذلّت و خواری نمی دهد و تنها دست نیاز به سوی بی نیاز مطلق و آفریدگار جهان دراز می کند. و این یکی از آثار مهم بی نیازی درونی است که از آن به «غنای نفس» نام برده می شود و موجب قرب به پروردگار بی نیاز و سبب عزّت در نزد مردم می گردد.

حالت بی نیازی باطنی و علو همّت از ویژگی های مؤمن است که در پرتو آموزه های گران قدر اسلام، ارزش انسانی خویش را به درستی درک کرده، و چنانچه با بحران های اقتصادی، مادی و اجتماعی روبرو، و در شرایط بسیار سخت شکننده و ناگوار قرار گیرد، هرگز زیر بار پستی و ذلّت نرفته، عزّت و کرامت انسانی خویش را به هیچ قیمتی نمی فروشد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْمَنِیهُ وَ لَا الدَّنِیهُ، وَ التقَلُّلُ وَ لَا التوَسُّلُ...»(۱)

«مرگ آری، پستی و خواری هیچ گاه، راضی بودن به اندک آری، واسطه قرار دادن و متوسّل شدن به این و آن هرگز!»

ص:۲۲۵

۱- ۳۳۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۷۳، ح ۳۹۰

و نیز حضرتش فرموده اند:

«ساعَهُ ذُلٍ ّلا تفِی بِعِزِ الدَّهْرِ.»(۱)

«ساعتی خواری، به عزّت و آسایش تمام روزگار نمی ارزد.»

همچنین می فرمایند:

«اَلْغِنَی الْأَکْبَرُ اَلْیأْسُ عَمَّا فِی أَیدِی النَّاسِ.»(۲)

«توانگری بزرگ در چشم ندوختن به آنچه در دست مردم است می باشد.»

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لَیسَ الْغِنی عَنْ کَثْرَهِ الْعُرُوضِ، إِنَّمَا الْغِنی غِنَی النَّفْسِ.»(۳)

«توانگری از ثروت و امکانات فراوان نیست، بلکه توانگری تنها بی نیازی نفس است.»

در روایت وارد شده است: مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله که به شدّت در تنگ دستی قرار گرفته بود، به پیشنهاد همسرش به حضور آن حضرت شرفیاب شد تا از آن بزرگوار درخواست کمک نماید. هنگامی که حضرتش وی را دیدند، فرمودند:

«هر کس از ما کمک بخواهد به او کمک می کنیم و هر که (شرافت نفس داشته و) خود را بی نیاز نشان دهد، خداوند او را بی نیاز می کند.»

مرد با خود گفت: منظور آن جناب جز من نمی باشد، برگشت و جریان را برای همسرش باز گو کرد. وی دوباره شوهر خود را برای رفتن به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ترغیب کرد و این کار تا سه بار تکرار شد و هر بار همان سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱- ۳۳۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۴، ف ۳۹، ح ۳۱

۲- ۳۳۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۴۴، ح ۳۲۶

۳- ۳۳۳. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۰

می شنید.

ناگزیر کلنگی عاریه گرفت و در کوهسار مشغول جمع آوری هیزم گشت. سپس هیزم ها را به مقداری آرد فروخت و به خانه برد. این کـار را روزهـای بعـد ادامه داد تـا اینکه کلنگی خریـد و مـدّتی نگـذشت که صـاحب دو شتر و یـک غلاـم گردیـد و سرانجام از ثروتمندان محل خود گشت.

روزی به حضور رسول اکرم صـلی الله علیه وآله شـرفیاب شـده، جریان را از آغاز تا پایان گزارش داد. آن حضـرت این بار نیز کلام خود را تکرار کرده و فرمودند:

«هرکس از ما کمک بخواهد او را یاری می کنیم و هرکه بی نیازی بورزد، خداوند او را بی نیاز می کند.»(۱)

همچنان که اشاره شـد بی نیازی حقیقی به هیـچ وجه با بهره گیری از یاری دیگران در موارد طبیعی و ضـروری منافات نـدارد. اساسـاً انسـان بایـد باطناً طمع و امیـد خود را از هرچه و هرکه جز خـدای متعال، حتی از نزدیک ترین دوسـتان خود قطع کرده، همچون مردان حقّ و توانگران راستین الهی که در پرتو ایمـان به خـدا و اتکـای به او - جلّ و علا - به کمالات حیرت انگیزی نائـل گشـته انـد، در صـدد دستیـابی به غنـای حقیقی باشـد و بدانـد که از این طریق حاجـاتش روا، خواسته هایش برآورده، و دعایش مستجاب خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هرگـاه یکی از شـما بخواهـد که هرچه از پروردگـارش درخواست می نمایـد حضـرتش به او عطا فرمایـد، بایـد از همه مردم مأیوس و نا امید شود و جز به او امید نداشته باشد، هنگامی که خدای بزرگ دلش را

۱- ۳۳۴. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب قناعت، ح ۷، به نقل از امام صادق علیه السلام.

این گونه یافت، هرچه از او بخواهد به او عطا نماید.»(۱)

و این از برکات غنای نفس و قطع امید از غیر خداست. یکی از ویژگی های عصر ظهور حضرت بقیه اللّه – ارواحنا فداه – نیز همگانی شدن این خصلت متعالی است. چه آنکه در آن روز مردم از غنای طبع و عزّت نفس در عالی ترین سطح آن برخوردار خواهند بود.

با این همه جای بسی تأسف است که در دوران ما که بسیاری از مردم از امکانات فراوان مادی برخوردارند، از شرافت نفس، بی نیازی دل، و عزّت باطنی محرومند و با آنکه به ظاهر توانگرند در واقع و باطن سخت محتاج و نیازمندند، و نکبت بارتر آن که ذلّت درونی با نیاز بیرونی همراه باشد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَکْبَرُ الْبَلاءِ فَقْرُ النَّفْسِ.»(۲)

«بزرگ ترین بلاها فقر نفس است.»

ص:۲۲۸

۱- ۳۳۵. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، باب الاستغناء عن الناس، ح ۲

۲- ۳۳۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸۰، ف ۸، ح ۱۳۸

۱۱ – آزرم و حیا

حیا در لغت – مقابل وقاحت و ضدّ بی شـرمی و – به معنای شرم و خجلت و خودداری از امری در اثر بیم از ملامت است و در فرهنـگ عالمـان اخلاـق یکی از مهم ترین صـفات پسـندیده انسـانی است که از عزّت نفس و کرامت و بزرگواری نشـأت می گیرد و با قـدرت بازدارنـدگی نیرومندی که داراست، انسان را از ارتکاب خلاف عفت و کارهای زشت و امور ناپسـند باز می دارد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْحَیاءُ یصُدُّ عَنْ فِعْلِ الْقَبیحِ.»(۱)

«شرم و آزرم، آدمی را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.»

به طوری که از روایات و گفتار بزرگان بر می آید، منشأ این صفت نیک، درک حضور در محضر ناظری آگاه و محترم است. انسان با ایمان به واسـطه دل بیدار و چشم بینای باطن، همواره خود را در محضـر آفریدگار قادر بصیر می بیند و به دلیل درک این حضور دائمی هیچ گاه گرد گناه نمی رود و از این که در حضور او – جلّ و علا – مرتکب خطایی شود شرم می نماید.

حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«اَلْحَیاءُ مِنَ اللَّهِ یمْحُو کَثِیراً مِنَ الْخَطایا.»(۲)

«شرم از خداوند، بسیاری از گناهان را از بین می برد.»

مؤمن نه تنها از ارتکاب گناه در حضور خداوند شرم دارد، بلکه به دلیل

۱- ۳۳۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۱، ف ۱، ح ۱۴۳۵

۲- ۳۳۸. همان، ص ۵۹، ح ۱۵۸۴

بزرگواری طبع خود حیا از مردم را شعبه ای از حیا از خدا دانسته و در حضور هیچ ناظر محترم دیگری به خطا و عمل ناپسند نزدیک نمی گردد.

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«مَنْ لَمْ یسْتحْی مِنَ النَّاسِ لَمْ یسْتحْی مِنَ اللَّهِ سُبْحانَهُ.»(۱)

«کسی که از مردم شرم نمی کند از خدای سبحان حیا نخواهد کرد.»

حیا هم دوش ایمان و وابسته به تقوا است و هرکه از آن برخوردار نباشد از این دو نیزه بی بهره است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لا إِیمانَ لِمَنْ لا حَیاءَ لَهُ.»(۲)

«کسی که از حیا برخوردار نیست، از ایمان بی بهره است.»

و به همین جهت از روایات استفاده می شود که حفظ ایمان در گرو برخورداری از حیا است:

«حیا و ایمان هم سنگ و هم دوش یکدیگرند، هنگامی که یکی از آن دو رخت بر بندد، دیگری نیز در پی آن خواهد رفت.»(۳)

و امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ قَلَّ حَیاءُهُ قَلَّ وَرَعُهُ»(۴)

«کسی که بهره اش از حیا اندک باشد، پرهیزش از گناه کم خواهد بود.»

با اینکه جوهره خصلت شریف حیا، منبع نیرومند باز دارندگی از ارتکاب اعمال ناپسند است، سرچشمه جوشان انجام اعمال نیک و آداب پسندیده نیز

۱- ۳۳۹. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۱۱، ف ۷۷، ح ۱۴۱۹

۲- ۳۴۰. کافی، ج ۲، ص ۸۷، باب حیا، ح ۵

۳- ۳۴۱. همان، ح ۴، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام

۴- ۳۴۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۴۷، ح ۶۴۵

هست.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

«اَلْحَیاءُ مِفْتاحُ [کُلِ ّ] الْخَیرِ.»(۱)

«شرم و حیا کلید همه خوبی ها ست.»

امام صادق علیه السلام به این هر دو خصوصیت حیا اشاره فرموده و به مفضّل یار بزرگوارشان می فرمایند:

«در صفتی که خداوند آن را به انسان اختصاص داده و حیوانات از آن بی بهره اند دقّت کن، و آن خوی بزرگ و ارزشمند حیا است که اگر تأثیر آن نمی بود، میهمان اکرام و احترام نمی شد، وفا به عهد، قضای حوایج و جلب نیکی صورت نمی پذیرفت و از بدی ها اجتناب نمی شد. چه بسیار است واجباتی که در پرتو حیا انجام می گیرد و چه بسیارند کسانی که اگر حیا نمی بود (حتی) مراعات حق پدر و مادر و صله رحم نمی کردند، امانت مردم را ردّ نمی نمودند و از هیچ عمل منافی عفت چشم پوشی نمی کردند.»(۲)

البته حیا غیر از کم رویی است. زیرا گرچه کم رویی نیز مانع ارتکاب جرائم، و دارای قدرت بازدارندگی است، لیکن این خصیصه برخاسته از حقارت نفس بوده و به صورت نوعی احساس انفعال روانی و انقباض نفسانی، شخص کم رو را - نه از سرِ بزرگواری بلکه - به خاطر ترس از سرزنش دیگران از گناه باز می دارد.

شخص کم رو نگاهش به مردم است و در حالی گناه را ترک می کند که بسا در دل تمایلات غیر مشروع داشته، مایل باشد به خواهش های نفسانی خود جامه

ص:۲۳۱

۱- ۳۴۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۶، ف ۱، ح ۳۹۵

۲- ۳۴۴. بحارالأنوار، ج ۳، ص ۸۱، ضمن حدیث توحید مفضّل.

عمل بپوشد و شـهوات خویش را بدون قید و شرط إعمال نماید و حتی کم ترین احساس مسئولیتی نیز نسبت به اخلاق و قانون و ارزش های اجتماعی نداشـته و از ارتکاب هیچ گناهی ابا نداشـته باشد، لیکن ترس از تنفّر افکار عمومی و سرزنش و ملامت مردم - که از زنـدان و هر شـکنجه و عـذابی سـخت تر است - بـاعث می شـود که گرد گنـاه نرفته، از ارتکـاب معاصـی پرهیز نماید.

امام صادق از پدران بزرگوار خود علیهم السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْحَیاءُ عَلی وَجْهَینِ: فَمِنْهُ الضَّعْفُ وَ مِنْهُ قُوَّهٌ وَ إِسْلامٌ وَ إِیمانٌ.»(۱)

«حیـا دوگـونه است: یکی ناشـی از ضـعف و زبـونی نفس است و دیگری از موضـع قـدرت و از اسـلام و ایمـان سـرچشمه می گیرد.»

خصـیصه مـذموم کم رویی ممکن است از کودکی دامن گیر انسـان شـده و تـا پایـان عمر همواره وی را رنـج دهـد و حتی در موارد زیادی سـبب محرومیت او از حقوق خود گردد. بسا افرادی که در اثر کم رویی و خجالت کشـیدن بیجا جرأت معاشرت با دیگران را ندارنـد و حتی در برخی موارد از رفتن به منزل بسـتگان و سـخن گفتن با آنان احساس شـرمساری می کننـد. بسـا کودکانی که با کمال جدیت تحصیل می کنند ولی هنگام امتحان به علّت شرم بی مورد از بیان پاسخ صحیح عاجزند.

این حالت ناپسـند که از احساس پستی و بعضاً از عقده حقارت سرچشمه می گیرد، در مواردی به سبب تحقیر معاشران و ناشی از سوء تربیت است. لیکن گاهی نیز به علّت پاره ای از کمبودهای طبیعی، جسمی و اجتماعی به جود می آید.

بر پـدران و مادران و مربیان جامعه است که با پی گیری دقیق و مراقبت پیوسـته، در صدد ریشه یابی عوامل این پدیده ناسـتوده در کودکان خود بر آمده، به تربیت

۱- ۳۴۵. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۴، ح ۱۰؛ تحف العقول، ص ۲۶۵

صحیح آنان اقدام نمایند و از هرگونه افراط و تفریط در ترغیب و تشویق و ممانعت و پرهیز آنان در این راستا بپرهیزند و با درمان صحیح این بیماری، آنان را از تعادل روان و بهداشت سالم روحی و رفتاری و بهره مندی از حقوق خود برخوردار سازند.

در هر حال، آنچه که ضامن اجرای قوانین شرعی و پشتوانه قوی و محکم رعایت اصول اخلاقی است، روح ایمان، ملکه تقوا، و دارا بودن کریمه ارزشمند شرم و حیا از خداوند است، و تنها ترس از مردم - چه به دلیل کم رویی و چه به سبب ضعف ایمان - نمی تواند حربه و سپر بازدارندگی افراد از خطا و جرم و گناه قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام - ضمن بیان اهمیت حیا از خداوند و یاد آوری شدت قبح بی شرمی، با عنایت به اختلاف انگیزه ها و تفاوت مراتب افراد - حیا را داری اقسامی دانسته و می فرمایند:

«إِنَّ خُطْوَةً یتخَطّاهُ فِی ساحات هَیبَهِ اللّهِ بِالْحَیاءِ مِنْهُ إِلَیهِ خَیرٌ لَهُ مِنْ عِبادَهِ سَبْعِینَ سَنَهً. وَ الْوَقاحَهُ صَدْرُ النِّفاقِ وَ الشِّقاقِ وَ الْکُفْرِ...

وَ الْحَیاءُ خَمْسَهُ أَنْواعٍ: حَیاءُ ذَنْبٍ وَ حَیاءُ تقْصِیرٍ وَ حَیاءُ کَرامَهٍ وَ حَیاءُ حُبٍ وَ حَیاءُ هَیبَهٍ وَ لِکُلِ واحِدٍ مِنْ ذلِکَ أَهْلٌ وَ لِأَهْلِهِ مَرْتَبَهٌ عَلی حِدَهٍ.»(۱)

«گامی که انسان با حیا در ساحت هیبت خدا بر می دارد از هفتاد سال عبادت برایش بهتر است. و بی شرمی اساس نفاق و تفرقه و کفر است... حیا بر پنج نوع می باشد: شرم از ارتکاب گناه، شرم از قصور و تقصیر، حیا از روی کرامت و بزرگواری، آزرم برخاسته از دوستی و حیا که از هیبت (پروردگار) سرچشمه می گیرد. و برای هر یک از موارد یاد شده اهلی

۱- ۳۴۶. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۲۵، باب ۵۰، ح ۳۵

است و هر کدام مرتبه خاص خود را دارند.»

ناگفته نماند که یکی از عواملی که می تواند در فرو ریختن پایه های حیا و جسارت بخشیدن به مردم در ارتکاب گناه بسیار مؤثر باشد تظاهر به جرم و قانون شکنی و مرتکب شدن گناه در منظر و محضر مردم است. از این رو اسلام ضمن پرهیز دادن مردم از گناه و خودداری کردن آنان از هر عمل خلاف دین و شئون انسانی، بر پرهیز شدید از گناه آشکار که سبب شکستن حرمت ها و دریدن پرده حیا و افزایش جسارت افراد حریم شکن در ارتکاب گناه می شود تأکید فراوان کرده است.

متأسفانه امروزه در اثر تساهل و تسامح بی مورد و ترک مسئولیت بزرگ امر به معروف و نهی از منکر، زشتی و قباحت بسیاری از گناهان از بین رفته است، به طوری که برخی از افراد آلوده ضمن آنکه بعضی از گناهان را آشکارا مرتکب می شوند به آن افتخار نیز می کنند و چنانچه کسی در صدد مقابله با آن ها بر آید، از ناحیه سایر مردم نیز حمایت نمی شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسیدند: آیا بعد از من به زمین نزول خواهی کرد؟ عرض کرد: بلی یا رسول اللّه ! (در اثر فراوان شدن گناهان) ده بار به زمین نازل می شوم و ده گوهر (گران بها) را از زمین با خود می برم. پرسیدند: آن گوهرها کدامند؟ پاسخ داد: نخست برکت را از زمین بر می دارم، مرتبه دوم رحمت را خواهم برد، بار سوم حیا را از چشمان زنان بر می دارم!...(۱)

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که حیا آنگاه ارزشمند و پسندیده است که از آگاهی نشأت گرفته و مبتنی بر جهل و نادانی نباشد و الّا فاقد ارزش بلکه مذموم و ناستوده است.

۱- ۳۴۷. ینابیع الحکمه، ج ۲، ح ۲۲۳، ح ۲۴

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْحَیاءُ حَیاءانِ: حَیاءُ عَقْلٍ وَ حَیاءُ حُمْقٍ، فَحَیاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَیاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ.»(۱)

«حیا دو گونه است: یکی حیای عقلانی و دیگر شرم احمقانه. حیای عقلانی خود، علم است (و از آگاهی نشأت می گیرد و موجب ازدیاد دانش می شود) و حیای احمقانه، جهل و نادانی است (و ریشه در نا آگاهی داشته، روز به روز بر حماقت آدمی می افزاید).»

و به همین جهت است که امیر مؤمنان علیه السلام بر آموختن نادانسته ها تأکید نموده و می فرمایند:

«... و لا یسْتحِینَّ أَحَدٌ إذا لَمْ یعْلَمِ الشَّی ءَ أَنْ یتعَلَّمَهُ...»(۲)

«هیچ کس نباید از آموختن آنچه نمی داند شرم کند.»

چرا که این نوع شرم، جز محرومیت حاصلی به بار نمی آورد.

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«اَلْحَیاءُ مَقْرُونٌ بِالْحِرْمانِ.»(۳)

«کم رویی، توأم با محرومیت و همدم با ناکامی است.»

و بسا عامل حرمان از روزی و مانع دستیابی به نعمت های دیگر گردد.

و نیز فرموده اند:

«اَلْحَیاءُ یمْنَعُ الرِّزْقَ.»(۴)

«کم رویی از روزی جلوگیری می کند.»

۱- ۳۴۸. کافی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۶

۲- ۳۴۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۲۳، ح ۷۹

۳- ۳۵۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۶، ف ۱، ح ۴۰۴

۴- ۳۵۱. همان، ص ۱۴، ح ۳۲۸.

۱۲ – عفت

تمایلات آدمی دو گونه است: قسـمی مانند شهوت، غضب، تمایل به خواب و خوراک، محبّت فرزند و حبّ ذات که مشترک بین انسان و حیوان، و از لوازم زندگی مادی و طبیعی است.

این قسم از تمایلات نفسانی هیـچ مزیتی برای آدمی محسوب نمی گردد و به اقتضای طبیعت خاص خود انسان باید پیوسـته در صدد تعدیل و کنترل آن ها بوده، در راستای حیات معنوی و شرف و فضیلت از آن ها بهره مند گردد.

قسم دیگر گرایش ها و کشـش هاییماننـد حیا، امانت داری، پای بنـدی به عهـد و پیمان، صداقت و راست گویی است که به انسان اختصاص دارد و ارجمنـدی و شـرافت آدمی در گرو متصف شدن به آن ها بوده، امتیاز و برتری انسان به حیوان با میزان آن ها ارزیابی می شود.

عفت و پاکدامنی یکی از ارزشـمندترین صـفات پسندیده است که در زمره این قسم از تمایلات انسانی بوده و از چنان جایگاه بلندی برخوردار است که آن را تاج انسان و برترین عبادت معرفی کرده اند.

عفت در لغت به معنـای مطلـق «خـودداری» است که به طـور شـایع در خودداری از انجـام کارهـای حرام و زشت اسـتعمال می شود، و در علم اخلاق صـفتی نفسانی است که در اثر مقابله و مجاهده در برابر حاکمیت شـهوات، پاکدامنی و تعدیل تمایلات جنسـی از افراط و تفریط، پرهیز از شـکم پرستی و تربیت صـحیح شـکم و دامن به وجود آمـده، و جایگاه انسان را از حیوانات جدا می سازد.

شهوت شـکم و دامن را می توان از نیرومنـدترین امیـال و خواسـته هـای نفسـانی و سرآمد آن ها به حساب آورد، و همین امر طبیعتاً کنترل این دو کشش نیرومند را با

دشواری بسیار زیادی همراه ساخته است. عالمان اخلاق نیز با عنایت به این واقعیت و به تبع روایات و متون اسلامی - که عفت را صرفاً به خویشتن داری از شکم و دامن اطلاق کرده اند - این دو را در معنا و مفهوم عفت درج نموده اند.

ملکه عفت به مثابه سد محکمی در برابر طغیان امیال جنسی و زیاده روی در اجابت خواهش های شکم پرستانه، و به منزله حصار عظیمی در برابر هرگونه شهوت پرستی، پلیدی اخلاقی و بی عفتی است که در پرتو آن، زمینه دستیابی به سایر کمالات انسانی و رشد و تعالی به مقام شامخ آدمیت فراهم می گردد.

در روایات معصومین علیهم السلام ارزش و اهمیت این صفت نیک و لزوم تحصیل آن مورد تأکید فراوان قرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«ما عُبِدَ اللَّهُ بِشَی ءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ.»(۱)

«خداوند به چیزی برتر از عفت شکم و پاکی دامن عبادت نشده است.»

و نیز می فرمایند:

«إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ.»(۲)

«به راستی برترین عبادت عفت شکم و پاکی دامن است.»

امیر مؤمنان و پیشوای عفّت پیشگان علیه السلام پاداش عظیم و دشواری دستیابی به این صفت نیک را این چنین ترسیم فرموده اند:

«مَا الْمُجاهِدُ الشَّهِیدُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَکادَ الْعَفِیفُ أَنْ یکُونَ مَلَکاً مِنَ الْمَلائِکَهِ.»(۳)

۱- ۳۵۲. کافی، ج ۲، ص ۶۴، باب عفت، ح ۱؛ و نظیر آن ح ۷ و ۸.
۲- ۳۵۳. همان، ح ۲؛ در ح ۳ و نیز غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸۵، ف ۸، ح ۲۰۸ از امیر مؤمنان علیه السلام.
۳- ۳۵۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۳۰۳، ح ۴۶۶.

«اجر و پاداش جهاد کننده ای که در راه خدا کشته شود از کسی که (بر اِعمال شهوت و کار ناشایست) توانایی داشته باشد ولی پاکدامنی ورزد بیشتر نیست. شخص عفیف و پاکدامن نزدیک است فرشته ای از فرشتگان باشد.»

هم آن حضرت می فرمایند:

«تاجُ الرَّجُلِ عَفافُهُ وَ زِينَتهُ إِنْصافُهُ.»(۱)

«تاج افتخار مرد، پاکدامنی او و زینت (و زیبائی) وی انصاف اوست.»

حراست از شرافت انسانی و پاسداری از حقوق انسان ها جز از طریق تلاش همیشگی و همه جانبه در مسیر تزکیه نفس، و چشم پوشی از خواهش های ناروا میسّر نمی گردد. رعایت مصالح فردی و اجتماعی نیز ایجاب می کند که انسان ها از اجابت مطلق و بدون قید و شرط خواسته های نفسانی دست شسته، رفع نیازهای معقول و مقبول همگانی را در راستای مصالح جمعی مورد اهتمام قرار دهند.

دو گانگی و ضدّیت موجود بین بسیاری از خواهش های نفسانی و مصلحت های فردی و اجتماعی نیز چنانچه - از طریق اندازه گیری صحیح، کنترل و تعدیل کشش های درونی خصوصاً غریزه نیرومند جنسی - مرتفع نگردد، جوامع انسانی را اسیر افراط و تفریط، دچار ناهنجاری های بنیان برانداز، و گرفتار فساد، تباهی، کشتار، جنایت، خیانت و بیماری های جانکاه روحی ساخته، پایه های حیات معنوی، زندگی انسانی و آرامش و آسایش انسان ها را متزلزل و در معرض خطر حتمی قرار می دهد.

به بیان دیگر؛ نیل به کمالات روحانی و صفات عالی انسانی از یک سو، و نظم و انتظام و رفاه و راحتی زندگی مادی از سوی دیگر - به عنوان دو هدف مهم

۱- ۳۵۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۸، ف ۲۲، ح ۳۵.

و اساسی اسلام - صرفاً در پرتو تزکیه و تطهیر نفس، و منحصراً در سایه کنترل صحیح شهوت های نفسانی میسّر می گردد.

پرچمدار پاکدامنی و ایثار، امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«لا تكْمُلُ الْمَكارِمُ إِلّا بِالعَفافِ وَ الْإِيثارِ.»(۱)

«ارزش های بزرگوارانه جز از طریق پاکدامنی و از خود گذشتگی کامل نمی گردد.»

مکتب حیات بخش اسلام سعادت و خوشبختی انسان ها را به عنوان یک اصل اساسی مورد توجه قرار داده، هر عملی که مخالف مصلحت فرد یا اجتماع و در ستیز با این اصل مهم باشد، مانع رشد معنوی برشمرده و نیل به کمالات روحانی و دستیابی به مقام ارجمند انسانیت را وابسته به پرهیز از آن می داند.

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«اَلْعَفافُ يصُونُ النَّفْسَ وَ ينَزِّهُها عَنِ الدَّنايا.»(۲)

«پاکدامنی موجب صیانت نفس است و آن را از زشتی ها پاکیزه می سازد.»

متأسفانه این اصل اساسی در جوامع متمدّن و فرهنگ غرب مورد بی مهری قرار گرفته و آزادی مطلق، اصل مقبول همگانی تلقی شده است. به همین جهت بسیاری از کارهای خلاف عفّت، شراب خواری، قمار، و سایر فسادهای اخلاقی مورد نکوهش نبوده، بلکه از آنها ترویج نیز می شود که در نتیجه پی آمدهای خانمان سوز آن ها دامن گیر شهروندان آن جوامع شده است.

دکتر کارل می گوید:

۱- ۳۵۶. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۴۵، ف ۸۶، ح ۳۰۹.

۲- ۳۵۷. همان، ج ۱، ص ۸۷، ف ۱، ح ۲۰۱۲.

«همه کس در پی زندگی بر وفق تفنّن خویشتن است. این میل در انسان فطری است، ولی در ملل دموکراتیک این تمایل بی تناسب شدّت یافته و به حدّ زیان بخش، رسیده است. فلاسفه قرون روشنائی بودند که در اروپا و آمریکا نهال چنین آزادی بی بند و باری را کِشتند و به نام منطق، سنن و اصول آن را به مسخره گرفتند و هر نوع الزامی را نامعقول و نکوهیده تلقی کردند و از اینجا مرحله آخرین نبرد بر علیه اصولی که نیاکان ما در زندگی از آن پیروی می کردند و مقرراتی که بشریت در طول هزاران سال به تجربه آموخته و به مدد اخلاق مذهبی پای بند آن بود آغاز گردید.»(۱)

آری، جهان متمدن، آزادی را اجابت بی قید و شرط خواسته های نفسانی پنداشته، اسارت در بند شهوات حیوانی - که کم ترین تناسبی با آزادگی و آزادی انسانی نداشته و فطرت سالم انسانی از آن ابا دارد - را سند ترقی و پیشرفت خود به حساب می آورد، غافل از آنکه حریت حقیقی از آن کسی است که از بند خوار کننده شهوات رها گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ ترَکَ الشَّهَوات کانَ حُرّاً.»(۲)

«آزاد کسی است که شهوات نفسانی را ترک نماید.»

همچنین می فرمایند:

«عَبْدُ الشَّهْوَهِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِ.»(۳)

«بنده شهوت از بنده زر خرید خوارتر است.»

ص:۲۴۰

۱- ۳۵۸. ر.ک: راه و رسم زندگی، ص ۲، {ص {۱۴} ف ۱

۲- ۳۵۹. تحف العقول، ص ۷۱، ضمن خ وسیله.

۳- ۳۶۰. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۹۸، ف ۵۵، ح ۱۳.

بـا این همه بایـد توجه داشت که دستیـابی به خوی مبـارک عفت ماننـد سـایر تمایلات و گرایش های عالی انسانی به سادگی میسّر نمی گردد. پـدران، مـادران و دست انـدرکاران امور تربیتی بایـد بکوشـند تا پایه های اتصاف به این سـجیه سـتوده را از دوران کودکی در ضـمیر کودکـان پی ریزی کرده، با رفتار و گفتار عفت آمیز و به وجود آوردن محیط سالم – که بهترین راه پرورش صـفات نیک در روان کودکان است – برای ایجاد ملکه عفت در آنان، شـرایط مساعـد در محیط خانواده و زندگی را برای نو نهالان و کودکان و نوجوانان خود فراهم سازند.

و از این رهگذر از حرکت هایی که حسّ کنجکاوی کودکان را در رابطه با غریزه جنسی بر می انگیزد بپرهیزند، بستر فرزندان خود را به هنگام خواب از یکـدیگر جـدا سازند و با رعایت دسـتورات تربیتی اسـلام – که در مباحث تربیت و اخلاق از آن ها یاد شده – هر گونه عامل مهیج و تحریک کننده را از آنان دور نگاه دارند.

ص:۲۴۱

۱۳ – غیرت

پاکدامنی و عفت به قلمرو رفتار و گفتار فرد محدود نمی گردد. انسان آنگاه از تلاش در زمینه تحصیل این صفت نیک سربلند بیرون می آید که علاوه بر عفت ورزیدن در محدوده رفتار و گفتار خود، نزدیکان، معاشران و اطرافیان خویش را نیز در جهت پاکی و پاکدامنی سوق داده، آن ها را همچون وجود خود، از هرگونه آلودگی، ناپاکی و صفات ناستوده دیگر حراست نماید.

این تلاش به مدد خوی پسندیده دیگری که به غیرت از آن یاد می کنند امکان پذیر می گردد. مؤمن علاوه بر خصلت اخلاقی حیا و عفت، باید از صفت غیرت برخوردار باشد تا بتواند همسر و ناموس خود را به طور شایسته از نامحرمان محافظت نموده، از هرگونه کج روی، معاشرت های ناهنجار و انحراف آنان به شدّت جلوگیری نماید.

غیرت از اشرف صفات مردان شمرده می شود. کسی که از این صفت عالی برخوردار نباشد، شایسته نام مرد نیست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ غَیورٌ یحِبُّ کُلَّ غَیورٍ وَ مِنْ غِیرَتِهِ حَرَّمَ الْفَواحِشَ ظاهِرَها وَ باطِنَها.»(۱)

«خداوند غیور است و هر شخص غیوری را دوست می دارد. و از غیرت اوست که اعمال ناشایست آشکار و پنهان را حرام نموده است.»

همچنین می فرمایند:

ص:۲۴۲

۱- ۳۶۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۳، باب ۷۷ از مقدمات نکاح، ح ۲.

«خـدای بزرگ پیامبرانش را به خلق های کریمانه اختصاص داد. شـما نیز خود را بیازماییـد، اگر از آن ها برخوردار بودید خدا را سـپاس گویید و بدانید که آن خیر شماست. و چنانچه از این صفات بی بهره هستید، از خداوند درخواست نموده و نسبت به آن ها اظهار علاقه نمائید.»

آنگاه یکی از آن مکارم اخلاق را غیرت بر شمردند.(۱)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«عده ای از اسیران جنگی را به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند. آن حضرت حکم آزادی یکی از آن ها را صادر فرمود. هنگامی که وی آزاد شد عرض کرد: سبب آزادی من چه بود؟ فرمودند:

جبرئیل از جانب خداوند مرا آگاه نمود که در تو پنج خصلت نیک وجود دارد که خدا و رسول آن ها را دوست می دارند.

غیرت شدید تو نسبت به همسرت، سخاوت، خوش خلقی، راست گویی و شجاعت.

اسـیر آزاد شده با شـنیدن این خبر واقعاً اسـلام آورد و در حضور رسول خدا صـلی الله علیه وآله مردانه با دشـمنان جنگید تا به شهادت رسید».(۲)

بلی، دربـاره این خلق کریمانه که از بارزترین صـفات تحسـین برانگیز پیامبران الهی و زیباترین جلوه های زنـدگی نیاکان ما به شمار می رود حکایت و روایات فراوانی نقل شده که انسان را به ارزش و اهمیت آن واقف می سازد.

جای بسـی تأسف است که امروزه حساسـیت مردان ما نسبت به این خصلت والا بسیار بی رنگ تر از پیشینیان، و رفتار و کردار آنان در مراقبت از محارم خود در

۱- ۳۶۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶، باب مکارم اخلاق، ح ۲؛ نظیر آن: ح ۳.

۲- ۳۶۳. خصال، ج ۱، ص ۲۸۲، باب ۵، ح ۲۸؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۶، باب ۱۴۵، ح ۲.

ارتباط با این مسأله حیاتی به طور شگفت انگیز از روش رهبران آسمانی فاصله گرفته است!

به خود آئیم و با نگاهی به احوال جامعه کنونی که تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته، با صلابت، مهابت و درایت، با برحذر داشتن زنان، خواهران و دختران خود از معاشرت های ناهنجار، رفت و آمدهای غیر ضروری با نامحرمان، و شرکت در بسیاری از محافل و مجالس که کم ترین تناسبی با آموزه های دینی، فرهنگی و ملّی ما ندارد، از ناموس خود و هم کیشان خویش حراست نماییم.

عبد اللّه بن ابی یعفور که از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام می باشد گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمودند:

«إِذا لَمْ یغَرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنْکُوسُ الْقَلْبِ.»(۱)

«مردی که نسبت به ناموس خود غیرت نورزد قلبش واژگون است.»

آن بزرگوار از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده اند که فرمودند:

«ای مردم عراق! شنیده ام زنان شما با مردان نامحرم شانه به شانه می روند! أَما تسْتحْیونَ؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لا یغارُ!

آیا حیا نمی کنید؟ خدا لعنت کند کسی را که غیرت نمی ورزد.»(۲)

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«أَما تسْتحْیونَ وَ لا تغارُونَ! نِساءُکُمْ یخْرُجْنَ إِلَی الْأَسْواقِ وَ یزاحِمْنَ الْعُلُوجِ.»(۳)

«آیا شرم نمی کنید و غیرت نمی ورزید؟ زنان شما به بازار می روند و با افراد بیگانه در تنگنا قرار می گیرند!»

۱- ۳۶۴. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۳، ح ۳.

۲- ۳۶۵. همان، ص ۲۳۵، باب ۱۳۲، ح ۱.

۳- ۳۶۶. همان، ح ۲؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۸، ح ۱۱.

با این همه بایـد توجه داشت که هرگز نباید حساسیت و شدّت عمل را به حدّ افراط رسانده و بی سبب به اهل و عیال خویش بدبین شویم. کنجکاوی بی مورد، تجسّـس ملالت آور و سخت گیری های غیر ضروری نه تنها عامل بهبود وضع کنونی نمی شود بلکه زندگی را تلخ، جسارت را افزون و خوش بینی و پاکدامنی را به بدگمانی و نادرستی مبدّل می سازد.

امیر مؤمنان علیه السلام به فرزند بزرگوار خود امام مجتبی علیه السلام فرموده اند:

«از اظهار غیرت بیجا بپرهیز، زیرا این کار، بانوی درستکار را به نادرستی و پاکدامنی را به بدگمانی وا می دارد.»(۱)

۱- ۳۶۷. نهج البلاغه ترجمه فیض الإسلام، ص ۹۳۹، ضمن نامه ۳۱.

حقیقت سیر و سلوک و نهایت آرزوی سالکان راستین جز این نیست که به این درجه از یقین (حق الیقین) نائل گردند. آن را سهل نبایـد پنداشت و ادعای بی اساس را بر خود روا نباید دانست که مقامی است فوق العاده مرتفع و مرتبه ای است بس بلند، و دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!

د) ارکان ایمان

اشاره

تعلیمات رهبران آسمانی، وجود نیازهای فطری، حکم عقل و دلیل تجربه همه بر این معنا متفق اند که انسان بدون داشتن ایمان و عقیده، با سعادت و خوشبختی بیگانه است و هرگز نمی تواند از یک زندگی سالم و آسوده برخوردار باشد.

کسی که از مزایای ایمان و اعتقاد سالم بی بهره است طبعاً موجودی خود محور، خود پرست و خود خواه است که به جز منافع فردی به هیچ چیز نمی اندیشد و بسا برای جلب منافع شخصی خود - به تناسب سعه وجودی خویش - چنانچه قادر باشد جهان را در شُرف فتنه، آشوب جنگ و خونریزی و نابودی قرار می دهد.

فقدان ایمان در مواردی نیز آدمی را به صورت فردی هوا پرست، سرکش و ویرانگر در می آورد که نه خود از محاسن زندگی انسانی بهره مند است و نه دیگران از وجود او در آسایش اند، بلکه فردی سرگردان به جامعه تحویل می دهد که حتی تکلیف خویش را در ساده ترین امور زندگی نمی داند.

ایمان به مثابه خورشید تابناکی است که تابش بی دریغ و فروغ تابنده اش بر روح و جان آدمی، ظلمت و تیرگی صفات ناپسند و اخلاق ناستوده را از صفحه دل زدوده، لوح سینه را از ضعف و سستی، غِش، تردید، اضطراب، و نگرانی پاکیزه می سازد، و روان آدمی را از چنان قدرت و صلابتی بهره مند می سازد که حتی پیچیده ترین و دشوارترین مشکلات و موانع مسیر زندگی نیز او را به چالش نمی کشاند و کم ترین تأثیر سوء و نامطلوبی بر اراده آهنین و استوار او وارد

ص:۲۴۹

نخواهد ساخت.

ایمان، عروه الوثقای ارتباط معنوی با مقام عظمای خلیفه اللهی، دروازه ضیافت گاه جوار قرب معنوی، و شاهراه ورود به عرصه اتصاف به مکارم اخلاق، صفات پسندیده و نیکی های رفتاری است.

دامنه آثار شگفت انگیز ایمان بسیار وسیع، و قلمرو اثرات نیک آن تا بی نهایت، فضای روح را روشن، و آینده را به نیکی و روشنی ترسیم می نماید. عرصه های زندگی را چه در بُعد حیات فردی و چه در ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی از مزایای خود بهره مند ساخته، از ناراحتی ها و آلام حشر و نشر در محیط مادی کاسته، غرایز سرکش را تعدیل، تمایلات حیوانی را در راستای حیات معنوی کنترل، و پی آمدهای ناگوار زندگی بدون ایمان را - که جرم و جنایت، فحشا و بی بندباری، تلخ کامی، اضطراب و بیماری های روحی از جمله آن ها به حساب می آید - مرتفع می سازد.

انسان در بستر تأثیرپذیری از محیط و اطرافیان، به تناسب برخورداری از قدرت باور و ایمان، در برابر واردات نامطلوب، از حفاظت و مصونیت برخوردار می باشد. هر اندازه ایمان تقویت می شود، به همان نسبت، قدرت تحمل آدمی افزایش می یابد، و این نیست مگر به واسطه تعادل روحی و روانی که مولود باور و از پی آمدهای قطعی ایمان است، که در نتیجه آن، بدون آنکه تعادل روحی آسیبی ببیند، در برابر مشکلات و واردات، ثبات قدم آسان می شود و دفاع از عقیده و هدف استوار می گردد.

امروزه برای کارشناسان امور تربیتی به نیکی روشن شده است که بسیاری از بیماری های روانی و عصبی که برآمده از تلخ کامی در زندگی و آلام روحی است، عمدتاً در میان کسانی دیده می شود که از مزایای ایمان بی بهره اند. به همین دلیل همگی بر این نظرند که نجات جوامع انسانی و بقای تمدن در گرو رواج ایمان

ص:۲۵۰

بوده، جلوگیری از تضییع حقوق انسان ها، پرهیز از رفتارهای ضد انسانی و خودداری از پیروی کردن تمایلات ناروا منحصراً در پرتو ایمان امکان پذیر است.

متأسفانه در جهان متمدن کنونی اهداف انسانی و مقاصد روحانی و از آن جمله ایمان قلبی به حقایق عالم فراموش شده، و ملت ها و حکومت ها جز به مسائل مادی و امور دنیوی به چیزی نمی اندیشند و همین امر عامل اساسی تشدید ظلم و بیدادگری، فساد و تباهی، اضطراب و بیماری های روحی و مفاسد خانمان سوز فراوانی شده است که دامن گیر فرد و اجتماع در سراسر گیتی است و زندگی را برای جامعه بشری تلخ و ناگوار ساخته است.

پیامبران الهی و رهبران آسمانی از طریق دعوت به ایمان، مردم را به پاکی و درست کاری سوق داده و از کارهای ناشایست و درنده خویی پرهیز داده اند. منزلت و جایگاه بلند ایمان در قرآن و روایات نیز اصولاً به دلیل نقش مهمی است که در سعادت، کمال و اصلاح بشر ایفا می نماید.

از دستورات فراوانی که در متون اسلامی برای تقویت ایمان بیان شده است به خوبی روشن می شود که ایمان مانند سایر مفاهیم اخلاقی دارای مراتب و درجات مختلفی است و عوامل گوناگونی در نقصان یا ازدیاد آن مؤثر می باشد. همچنان که اصل آن نیز بر پایه هایی بنا گذاری شده و در پرتو آن ها استحکام می یابد و با نبود هر یک از آن ها بسان ساختمانی بی پایه تنها در ذهن متصوّر است.

از روایات استفاده می شود که پایه های ایمان عبارت اند از: یقین، صبر، رضا، تسلیم، توکّل و تفویض امور به آفریدگار جهان و پروردگار حکیم.

ص:۲۵۱

۱ – یقین

سیر سالک در سفر معنوی دارای مراحل گوناگون و درجات مختلفی است که پوینده راه فضیلت با پشت سر نهادن هر مرحله، ضمن برخورداری از دستاوردهای مراتب قبل، با تکالیف جدیدی مواجه می گردد که در صورت مراقبت و پای بندی به آن ها مشمول عنایات خاص حضرت حقّ – جلّ و علا – و طبیعتاً از مزایای ویژه آن مرحله نیز بهره مند خواهد گردید.

اسلام و ایمان اولیه، عزم و اراده و توبه، مراقبه و محاسبه و مشارطه و سایر وظایف مربوط به این مرحله، سالک را به زهد و ورع و تقوا و مجاهده ای فراگیر و همیشگی فرا خوانده، در نهایت مفتخر به اتصاف به صفتی متعالی به نام «یقین» خواهد ساخت که همه کمالات انسانی و خصلت های نیک بر محور استوار آن دور می زند و جمیع خلق های ستوده معنوی بر استوانه مستحکم آن شکل می گیرد.

یقین از مراتب عالی معرفت، قله منیع علم و آگاهی، مرتبه رفیع ایمان، اطمینان بخش روح، آرام بخش روان مضطرب، میزان سنجش درجات کمال و محک ارزیابی رشد و تعالی سالک الی اللّٰه است.

در پرتو یقین، حقایق عالم معنا برای اهلش – که جز أخص اولیای الهی نیستند – منکشف گشته، اشیای جهان مطیع و منقاد می گردند.

یقین خود از مفاهیم دارای مراتب مختلف است که سالک راه حق به نسبت برخورداری از آن، از قدرت معنوی و کمالات انسانی بهره مند می گردد. هر اندازه اعتقاد و ایمان استحکام یافته و یقین اوج می گیرد، بهره مندی از مزایای آن افزایش می یابد تا جایی که دور دست ترین کمالات انسانی در اختیار سالک قرار

ص:۲۵۲

خواهد گرفت.

روشن است که تفاوت مراتب یقین از اختلاف مراتب معرفت نشأت می گیرد. چه آنکه آگاهی در برخی از مراحل، بسیار سطحی بوده، فاقد هر نوع تأثیری در اعماق وجود آدمی است. چنانکه بسیاری از مردم با آنکه می دانند از مرده کاری ساخته نیست از او هراس دارند. در مقابل، گاهی شناخت و معرفت آن چنان در عمق روح نفوذ می کند که کم ترین تردید و وسوسه را نیز از دل زایل می گرداند. به همین دلیل عالمان اخلاق یقین را به حسب مراتب معرفت به درجاتی تقسیم کرده اند:

علم الیقین

باوری است که از دلائل مختلف حاصل می شود و حصول آن برای هرکس امکان پذیر است. یقین به وجود آتش از طریق مشاهده دود آن مثال روشنی برای این مرحله از یقین می باشد.

عین الیقین

درجه بالاتری از مراتب یقین است که در آن مرتبه انسان به مرحله درک و مشاهده نائل می گردد. هم چنان که آتش را – نه از طریق دیدن دود، بلکه بالعیان – مشاهده می نماید. این مرحله به پرهیزکاران اختصاص داشته و برای همگان میسر نمی باشد. اهل نظر و استدلال نیز چنانچه به طور صحیح حرکت نمایند بعید نیست تا این درجه از باور و یقین ارتقا یابند.

خدای متعادل به هر دو مرحله از یقین اشاره کرده، می فرماید:

« کَلّا لَوْ تعْلَمُونَ عِلْمَ الْیقِینِ ا لَترَوُنَّ الْجَحِیمَ ا ثُمَّ لَترَوُنَّها عَینَ الْیقِینِ».(۱)

«چنان نیست (که شما می پندارید). اگر شما علم الیقین داشتید

ص:۲۵۳

۱- ۳۶۸. سوره تکاثر، آیه ۷ – ۵.

(ایـن چنیـن از امر آخرت غافـل نمی شدیـد)، قطعاً شـما جهنـم را خواهیـد دیـد، سپس (بـا ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده می کنید.»

حق الیقین

این مرحله، برترین مرتبه از مراتب یقین محسوب می گردد که بـا مشاهـده حقـایق و دریـافت وجـدانی آن ها همراه بوده و جز برای خاصّان و مقربان درگاه خداونـد متعال امکان پذیر نخواهد بود. احساس سوزش آتش و متصف شدن به صـفات آن پس از ورود به آتش، مصداق روشنی برای این مرحله از باور و یقین می باشد.

خـدای متعال با اشاره به پـذیرایی از تکذیب کنندگانِ گمراه با آب جوشان! این درجه از یقین را در جهنم برای آن ها ترسـیم کرده، می فرماید:

«إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیقِینِ»(۱)

«به راستی که این همان حق الیقین است.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز گویا به همین مرتبه اشاره می کنند آنجا که می فرمایند:

«لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْت یقِیناً»(۲)

«اگر همه پرده ها از برابر دیدگانم کنار رود، بر یقینم افزوده نمی گردد.»

بلی حقیقت سیر و سـلوک و نهـایت آرزوی سالکـان راستین جز این نیست که به این درجه از یقین نائل گردنـد. آن را سـهل نبایـد پنـداشت و ادعـای بی اسـاس را بر خود روا نبایـد دانست که مقامی است فوق العاده مرتفع و مرتبه ای است بس بلنـد، و دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!

حضـرت ابراهیم علیه السلام با آنکه به زنده شدن مردگان به طور کامل ایمان و یقین داشت از خداوند متعال درخواست نمود تا زنده کردن مرده را به او بنمایاند و در

۱- ۳۶۹. سوره واقعه، آیه ۹۵.

۲- ۳۷۰. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۰۳، ف ۷۵، ح ۱.

واقع با این تقاضا خواهان مقام والای مشاهده و نیل به مرتبه رفیع حق الیقین بود. خطاب آمد:

«آیا ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد:

«بَلی وَ لکِنْ لِیطْمَئِنَّ قَلْبِی».(۱)

«چرا، ولی (این درخواست را می کنم) تا دلم آرامش و اطمینان یابد.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«یقین بنده را به هر مقام والا ـ و رفیعی می رساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز هنگامی که در حضورشان از راه رفتن حضرت عیسی علیه السلام بر روی آب سخن به میان آمد، عظمت و جایگاه والای یقین را یادآور گردیده و فرمودند:

اگر یقین او افزون تر بود در هوا گام بر می داشت.

و با این کلام به این نکته هدایت فرمودند که مقام پیامبران با عظمت و ارج و قربشان نزد خداوند، بر حسب مراتب یقین آن ها متفاوت می باشد و یقین را هرگز انتهایی نیست.

مؤمنان نیز در قوّت و ضعف یقین متفاوتند. نشان کسی که یقینش قوی است آن است که هیچ حول و قوّه ای جز برای خداوند ندانسته و بر امر عبادت او در ظاهر و باطن پایداری می کند، به گونه ای که داشتن و نداشتن، کمی و فراوانی، مدح و ذمّ (دیگران) و عزّت و ذلّت (در میان مردم) برای او یکسان است. زیرا او و همه این امور را از یک سرچشمه می بیند...»(۲)

۱- ۳۷۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲- ۳۷۲. مصباح الشریعه، ص ۵۹، باب ۸۷.

همچنان که پیشتر یادآور شدیم و از این حدیث شریف نیز به خوبی استفاده می شود، منشأ بسیاری از ملکات ستوده و صفات پسندیده، یقین و مراتب آن است.

یونس بن عبدالرحمان گوید: از امام رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام پرسیدم، آن بزرگوار پاسخ دادند:

«حضرت باقر علیه السلام فرموده اند: دین فقط اسلام است و ایمان مرتبه ای برتر از آن می باشد؛ تقوا درجه ای بالاتر از ایمان است و یقین دارای منزلتی بالاتر از تقوا می باشد. و در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است!»

عرض کردم: یقین چیست؟ فرمودند:

«توکل بر خدا، تسلیم در برابر ذات پاک او، راضی و خشنود بودن به قضای الهی و واگذاری تمام کارها به خداوند است.»(۱)

حضرت علی علیه السلام نیز می فرمایند:

«اَلصَّبْرُ ثَمَرَهُ الْیقِینِ.»(۲)

«شکیبایی حاصل یقین است.»

«اَلْإِخْلاصُ ثَمَرَهُ الْیقِینِ.»(۳)

«اخلاص نتیجه یقین است.»

«اَلزُّهْدُ ثَمَرَهُ الْیقِینِ.»(۴)

«پارسایی میوه یقین است.»

۱- ۳۷۳. کافی، ج ۲، ص ۴۳، باب فضل الایمان علی الاسلام، ح ۵.

۲- ۳۷۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸، ف ۱، ح ۴۶۵.

۳- ۳۷۵. همان، ص ۳۰، ح ۹۰۳.

۴- ۳۷۶. همان، ص ۱۹، ح ۵۱۴.

از بزرگان مکتب و اولیای دین درباره فضیلت و ارزش یقین سخنان فراوانی به جای مانده، لیکن از همین چند حدیث شریف نیز به خوبی می توان استفاده کرد که پاداش عبادات، اعمال نیک و صفات پسندیده، و به تبع آن ها درجات و مقامات اخروی به تناسب قوّت و ضعف از یکدیگر متمایز می شوند و به هر اندازه که عبادت با یقین بیشتری همراه باشد، پاداش و ارزش آن بالاتر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلى غَيرِ يقِينٍ.»(۱)

«عمل پیوسته اندک از روی یقین نزد خداوند از عمل زیاد بدون یقین برتر است.»

جابر گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«برادر جعفی! به راستی ایمان از اسلام برتر و یقین از ایمان ارزشمندتر است.

«وَ ما مِنْ شَی ءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيقِينِ»

«هیچ چیز کمیاب تر و گرانقدرتر از یقین نمی باشد».(۲)

با در نظر گرفتن آموزه های دینی مقصد اعلای سالک از ایمان، زهد، تقوا و مجاهده در مراحل مختلف و مراتب گوناگون جز بندگی و معرفت حقّ - جلّ و علاـ - نیست. سالک پیوسته می کوشد تا از طریق آثار صنع و نشانه های آفرینش، در محدوده ظرف و توان خویش با قدرت، علم و سایر صفات خداوند متعال

۱- ۳۷۷. کافی، ج ۲، ص ۴۷، باب فضل الیقین، ح ۳.

۲- ۳۷۸. همان، ص ۴۳، باب فضل الایمان علی الاسلام، ح ۱.

بیشتر آشنا شده، سطح معرفت خود را ارتقا بخشد. اما هنگامی که این معرفت با یقین کامل همراه شده، به مرحله شهود برسد، علاوه بر آنکه خدا را از روی یقین عبادت می کند و عبادت هایش به همین جهت از ارزشی به مراتب برتر از عبادت های دیگران برخوردار می شود، حقایقی نیز برای او منکشف خواهد شد که از چشم دیگران پوشیده است.

امام صادق علیه السلام نقل کرده اند:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از آنکه نماز صبح را با مردم به جای آوردند نگاهشان در مسجد به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش پایین می افتاد، رنگش زرد، بدنش لاغر و چشمانش به گودی فرو رفته بود. حضرتش از او پرسیدند: چگونه ای؟ پاسخ داد: به یقین رسیده ام. آن جناب با شگفتی فرمودند: بی گمان هر یقینی را حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: یا رسول اللَّه! یقینم مرا محزون ساخته، شب هایم را بیدار نگه داشته، روزهای گرم (در اثر روزه) تشنگی بخشیده و از دنیا و آنچه در آن است بی رغبت گشته ام؛ گویا عرش پروردگار را می نگرم که برای رسیدگی به حساب خلق بر پا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند. گویا اهل بهشت را می نگرم که در نعمت به سر می برند و بر کرسی ها تکیه زده، یکدیگر را معرفی می کنند! گویا اهل دوزخ را می نگرم که در آنجا معذّب هستند و فریاد رس می طلبند. گویا هم اکنون آهنگ زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است!

رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحاب و یاران فرمودند: این جوان از بندگانی است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است.

به خود او نیز فرمودند: بر این حال که داری ثابت باش.

ص:۲۵۸

جوان عرض کرد: یا رسول اللّه! برایم دعا کنید که خداوند شهادت در رکاب شما را روزی ام کند. آن حضرت برایش دعا کردند. چیزی نگذشت که در جنگی همراه آن جناب بیرون رفت و پس از نه نفر به شهادت مفتخر گردید و او دهمین آن ها بود.»(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به شمعون برای اهل یقین شش نشانه نام برده اند:

«از روی حقیقت به خدا یقین کرده، به او ایمان آورد؛

یقین کند که مرگ حق است و از آن بر حذر باشد؛

یقین کند که بعث و قیامت حق است و از رسوایی آن هراس داشته باشد؛

یقین کند که بهشت حق است و مشتاق آن باشد؛

یقین کند که دوزخ حق است و کوشش وی برای نجات از آن آشکار باشد؛

یقین داشته باشد حساب حق است و خود را محاسبه نماید.»(۲)

از برترین مراتب یقین، مقام «رضا» است که سالک در آن حال از پروردگار خویش شکایتی نداشته؛ تلخی ها نیز در کامش شیرین است.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«اَلرِّضا بِمَکْرُوهِ الْقَضاءِ، أَرْفَعُ دَرَجات الْیقِینِ.»(۳)

«راضی بودن به مقدرات ناگوار، بالاترین درجات یقین است.»

و بالاخره دستیابی به دور دست ترین مقاصد انسانی و قلّه کمال صِرفاً در پرتو

۱- ۳۷۹. کافی، ج ۲، ص ۴۴، باب حقیقه الایمان، ح ۲؛ در حدیث ۳ نام این جوان حارثه بن مالک بن نعمان انصاری ذکر شده است. در روایت قاسم بن برید نیز از ابی بصیر نقل شده که وی همراه جعفر بن ابی طالب به شهادت رسیده و دهمین نفر از شهدا بود.

۲- ۳۸۰. تحف العقول، ص ۲۲.

۳- ۳۸۱. همان، ص ۲۰۰؛ نظیر آن، بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۲ از امام صادق علیه السلام.

یقین امکان پذیر خواهد بود.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«بِالْیقِینِ تدْرَکُ الْغایهُ الْقُصْوی »(۱)

«اهداف دور و مقاصد بسیار بلند تنها به وسیله یقین به دست می آید.»

و این جز به مدد تضرّع، عبادت، دعا و درخواست عاجزانه از منبع فیض و فیاض بی نیاز میسّر نمی گردد.

امام سجاد علیه السلام پس از نماز مغرب، تعقیب را طول می دادند و از خداوند درخواست یقین می کردند.(۲)

و بالاخره قرآن کریم دستیابی به یقین و شهود حقایق را مقصد اعلای عبادت معرفی کرده، می فرماید:

« وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتی یأْتیکَ الْیقِینُ.»(۳)

«پروردگارت را عبادت کن تا تو را یقین حاصل شود.»

ص:۲۶۰

۱- ۳۸۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۴۹۴، ضمن خ ۱۵۶.
۲- ۳۸۳. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۷۶، ذیل ح ۳۳.
۳- ۳۸۴. سوره حجر، آیه ۹۹.

۲ – شکیبایی

توضیح

زنـدگی آمیزه ای است شگفت انگیز از خوشی و ناخوشی، شکست و کامیابی، سختی و راحتی و شیرینی و تلخ کامی. سلامتیش آماج صدها دشمن خونین است و بیماریش دستخوش تحوّل و دگرگونی؛ خنده اش توأم با حسرت و داغ و شادیش همراه با گریه و آه؛ فقرش به کرشمه ای بر باد می رود و مال و منالش به نسیمی هباءً منثوراً است.

آب گوارایی نمی نوشی جز آنکه تلخ کامی در انتظار توست و شب پر غم و اندوهی را سپری نمی کنی مگر آنکه لبخند دمیدن صبح را دیدار خواهی کرد. و بسیاری از این ها و جز این ها درمان پذیر نیست و اگر پاره ای نیز قابل پیشگیری است رنج ها می طلبد و دشواری ها! و در این معرکه، شکوفا شدن قابلیت ها و کمال رشد هر پدیده ای در گرو اسباب فراوان و عوامل گوناگونی است که از داخل و خارج، سراسیمه و شتابان، آن را یاری می رسانند و البته انسان را نیز از این قانون همگانی گریزی نیست و – در راستای بروز استعدادها، پرورش قوای جسمی و روحی، پیمودن راه دشوار کمال و نیل به مقام شایسته خود – در بهره مندی از بسیاری از اسباب و عوامل رشد و تعالی ناگزیر و بی اختیار است.

مشکلات، دشواری ها و گرفتاری های زندگی را که در یک نگاهِ سطحی مزاحم و دست و پاگیر به نظر می رسند می توان بخش مهمی از همین اسباب و عوامل دانست که نقش انکار ناپذیر آن ها – در فراهم ساختن زمینه کمال روحی و ارتقاء معنوی و حتی سلامت جسمانی – بسیار حیاتی بوده و فقدان آن ها به منزله توقفِ تلاش، استقامت، پایداری، شادابی و در یک کلمه به مثابه خاموش شدن موتور حرکت انسان در مسیر زندگی است.

از مطالعه پدیده های جهان و چگونگی رشد آن ها به نیکی می توان به این واقعیت دست یافت که پرورش انسان و شکوفا شدن قابلیت های هر پدیده ای در نظام آفرینش، بدون دست و پنجه نرم کردن با موانع و مشکلات ممکن نبوده و اساساً همه موجودات از نخستین روزی که مزین به خلعت هستی می شوند تا آن هنگام که به اوج کمال خود نائل می گردند، همواره در دامان مبارزه با سختی ها، فشارها و مشکلات به سر برده و در بستر همین ستیز همیشگی پرورش می یابند.

از سوی دیگر برای شناسایی کامل روحیات یک فرد و ارزیابی مقدار پایداری و استقامت او در راه عقیده و ایمان خود نیز، تغییر محیط و دگرگونی اوضاع و تحوّلات زندگی وی یکی از شرایط اساسی است. زیرا زندگی یک فرد در شرایط یکنواخت نمی تواند کاملاً روحیات و مدرکات او را ترسیم نماید. در حالی که اگر شرایط و اوضاع زندگی وی دگرگون گردد و میدان برای اشباع غرایز و نیل به مقاصد مادی و دنیوی او فراهم باشد و موانع مشتهیات نفسانی از سر راهِ او برداشته شود ممکن است ایمان و اعتقادات او محکوم غرایز گشته و به دست فراموشی سپرده شود و یا به عکس، بسا فشارها و سختی ها در زندگیش او را بیش از پیش در ایمان و اعتقاداتش استوارتر ساخته بر قوت و استحکام آن بیفزاید. لذا در همین دگرگونی ها و تحوّلات است که قدرت و ثبات ایمان افراد آشکار می گردد.

ناگفته روشن است که پایداری و استقامت در برابر مشکلات و پیکار بی امان در مسیر گشودن گره های کور و پیچیده موانع، توفیقی بزرگ و موهبتی الهی است که می تواند وسیله ارتقا به کمال و مقدمه آسایش آدمی باشد.

ص:۲۶۲

مفهوم صبر و شکیبایی

صبر در لغت به معنای در تنگنا قرار دادن و حبس نفس است و در علم اخلاق عبارت از استقامت و پایداری در برابر سختی ها و مشکلات، مضطرب نگشتن در مقابل حوادث و گرفتاری ها، و ثبات و اطمینان نفس در همه حالات زندگی است. و نشان بارز آن حفظ اعضا و جوارح از حرکات غیر متعارف و ناهنجار و نگهداری زبان از شکوه کردن می باشد.

وادار ساختن نفس به دستورات شرع و بازداشتن آن از منهیات و امور نا مطلوب را می توان در زمره مصادیق روشن و اقسام مهم صبر به حساب آورد. و به همین جهت است که مؤمن در برابر وسوسه های شیطانی و خواسته های نفسانی کوه آسا مقاومت کرده، در گهواره رنج ها و سختی ها پیوسته درس استقامت می آموزد و در دامن طوفان ها و بلاها از صخره ها آبدیده تر و از کوه ها استوارتر باقی می ماند.

آری، فشارها و سختی ها، شکست ها و ناکامی ها، نه تنها زیان بخش نبوده و خطِ قرمز به حساب نمی آید، بلکه موضع گیری صحیح در برابر آن ها زمینه را برای بر انگیختن استعدادهای نهفته فراهم ساخته، ساختمان اخلاقی انسان را متحوّل می سازد. بهره گیری صحیح از این فرصت ها که در مواردی راه را برای دستیابی به سرچشمه لایزال نیروهای درونی هموار می نماید، شخصیت آدمی را در راستای رشد روحی و کمال حقیقی، از ارتقای معنوی روز افزون برخوردار می سازد.

با ترسیم تصویر صحیحی از زندگی در اندیشه، و تصحیح و تطبیق انگیزه بر آن، انسان خواهد توانست کوه آسا در برابر سختی ها و دشواری ها مقاومت نماید و در آن صورت است که رویدادهای ناگوار زندگی و چالش ها و ناملایمات جهان هیچ گاه او را آشفته و پریشان ننموده، در هم نمی کوبد و هرگز شاهد این سو

ص:۲۶۳

و آن سو کشیده شدن خود همچون پرِ کاه نخواهد بود.

صبر و شکیبایی انسان را حقیقتاً نیرومند می سازد و او را آن چنان از روحیه استقامت برخوردار، و از آمادگی لازم برای روبرو شدن با سخت ترین مشکلات و مصیبت ها بهره مند می سازد که در هیچ شرایطی احساس ضعف و سستی نخواهد کرد.

شکیبایی در برابر ناملایمات زندگی کلید پیروزی بر موانع و ضامن همیشه باوفای پیشرفت و ترقی در عرصه تلاش های معنوی و مادی است و گشودن درهای موفقیت، احیای ملکات پسندیده در خود، غالب آمدن بر هوا و هوس، استوار ماندن در فراز و نشیب زندگی، و در یک کلام، ثمربخش بودن فعالیت ها و حاصل مند بودن عمر گرانمایه جز در پرتو شکیبایی به دست نخواهد آمد. تنها در سایه صبر و استقامت است که می توان موانع پیشرفت را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده، با عبور از دیوارهای بلند دشواری ها و سختی ها، قله های موفقیت و پیروزی را تسخیر نمود.

جزع و بی تابی که شعار افراد سست و کم ظرفیت است، نه تنها دردی را درمان نکرده و گره و عقده ای را نمی گشاید، بلکه جسم و جان آدمی را بیمار و مشکلات زندگی را روز افزون ساخته، درهای فتح و ظفر را بر انسان فرو می بندد.

افراد کم ظرفیت که در برابر کم ترین دشواری، با فریاد و خروش، و ناله و واویلا، خود و هم نشینان خویش را می آزارند، به تدریج نیروهای خدادادی را نیز که برای مرتفع ساختن مشکلات به آنان ارزانی شده از دست داده، راه نجات و سعادت را به طور کلی بر خود مسدود می سازند و پیوسته بر جزع و بی تابی، خشم و گرفتاری، و سوزش درونی خود می افزایند.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

«اَلْمُصِيبَهُ لِلصَّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلْجازِعِ اثْنَتانِ.»(۱)

«مصیبت برای شکیبا یکی و برای بی تابی کننده دوتاست.»

امّا فرد صبور با روانی آرام و دلی مطمئن برای رفع مشکلات زندگی به نیکی می اندیشد و ضمن استمداد از نیروی لایزال الهی، موانع را یکی پس از دیگری مرتفع ساخته، بر دشواری ها چیره می گردد و در پرتو آرامش، اطمینان خاطر و تسلّط بر خویشتن، بسا درد و سوز ناملایمات را نیز از یاد برده، و از دریای متلاطم گرفتاری ها و مصائب، با امنیت و متانت درون، خویشتن را به ساحل اطمینانِ بیشتر و آرامش روزافزون نزدیک می سازد.

قرآن و شکیبایی

نگاهی گذرا به مفاهیم و موضوعات قرآنی نشانگر این معناست که خداوند بزرگ به صبر و شکیبایی عنایتی ویژه داشته و بسیاری از خیرات دنیوی و مقامات اخروی و درجات بهشتی را بر محور این مسأله مهمّ اخلاقی استوار ساخته است. بیش از یکصد مورد از صبر و صابرین یاد کرده و به شکل های گوناگون و بیانات مختلف از این صفت نیک و دارندگان آن تمجید فرموده است.

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ ا ... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ ا الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ ا أُولئِکَ عَلَیهِمْ صَلَوات مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ »(۲)

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجویید، به راستی خداوند با صابران

۱- ۳۸۵. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۲۶

۲- ۳۸۶. سوره بقره، آیات ۱۵۷ - ۱۵۳

است ... بشارت ده شکیبایان را همانان که هرگاه مصیبتی به آنان روی آورد گویند: ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می گردیم بر آنان (باد) درود و رحمت پروردگارشان؛ و همانها هستند هدایت یافتگان.»

چیره شدن بر دشواری های زندگی و پیشرفت و ترقی مستلزم دو رکن اساسی است: پایگاهی نیرومند و خلل ناپذیر که از درون به انسان پایداری و مقاومت بخشد، و تکیه گاهی پر قدرت، حیات بخش و پایان ناپذیر که پیوسته آدمی را از انرژی و نشاط برخوردار سازد؛ و این دو در پرتو شکیبایی و نماز و صبر و صلاه فراهم می گردد. مؤمن در سایه این دو بازوی نیرومند، از روحی مطمئن، ایمانی استوار، و اراده ای پولادین برخوردار گشته، امواج سهمگین ناملایمات، گرفتاری ها، مصائب و مشکلات زندگی را قدرتمندانه از سر راه خویش برخواهد داشت.

فرد با ایمان، دنیا را سرای جاودان نمی داند و معتقد است: انسان از خداست و سرانجام به سوی او باز خواهد گشت، به همین جهت نه روی آوردن نعمت ها او را مست می کند و نه زوال مواهب الهی وی را مأیوس می سازد، نعمت ها، کمبودها، خوشی ها، ناملایمات و هر آنچه بر او وارد گردد، همه را زودگذر دانسته، آن ها را وسیله آزمایش خود به حساب می آورد. همواره به این واقعیت توجه دارد که حتی نعمت وجود ما نیز به خداوند تعلق دارد، آنچه ارزانی می کند بر اساس مصلحت است و آنچه را باز پس می گیرد جز به واسطه خیر و صلاح ما نخواهد بود.

علامه محقّق مرحوم مجلسی – به نقل از عالم بزرگوار شهید ثانی رضوان اللّه علیه – از زبان فردی که جریان گم شدن خود را در خلال یک مسافرت بیان کرده، چنین نقل می کند:

با دوستم راه را گم کرده بودیم، ناگهان خیمه ای را از دور مشاهده کرده،

به طرف آن رفتیم. پس از سلام و احوال پرسی با صاحب آن خیمه که بانویی موقّر بود، گم شدن خود را در آن بیابان یادآور شدیم. وی گلیمی را پهن کرد و گفت: بنشینید تا پسرم بیاید و از شما پذیرایی کند.

چیزی نگذشت که مردی شتر سوار در آنجا حاضر شد. زن گفت: شتر، شتر فرزند من است ولی شتر سوار شخص دیگری است.

مرد تازه وارد خطاب به آن زن کرد و گفت: ای امّ عقیل! خداوند در مورد فرزندت عقیل پاداشی بزرگ به تو عطا کند! پرسید: مگر برای فرزندم حادثه ای رخ داده است؟ پاسخ داد: آری، شترش به خشم آمده و او را به داخل چاهی فرو انداخته است.

ام عقیل - که گویی هیچ حادثه ناگواری برایش پیش نیامده - گفت: پیاده شو و کمک کن تا از میهمانان پذیرایی کنیم. سپس گوسفندی را به او داد تا آن را برای تهیه غذا ذبح نماید.

سرانجام غذا آماده شد و ما که به شدت از شکیبایی آن زن با ایمان شگفت زده شده بودیم از آن خوردیم. در این هنگام آن زن صبور گفت: در میان شما کسی هست که بتواند قرآن بخواند؟

آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ سوره بقره را که در باره صابرین است تلاوت کردیم - و او را به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده تسلیت گفتیم - زن به داخل خیمه رفت و چند رکعت نماز گزارد، آنگاه عرض کرد:

اَللّهُمَّ إِنّی فَعَلْت ما أَمَرْتنِی فَأَنْجِزْ لِی ما وَعَدْتنِی. خداوندا! من آنچه را دستور داده ای انجام دادم؛ اینک تو نیز به وعده خود وفا کن.» سپس گفت:

اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند، پیامبر گرامی حضرت

محمّد صلی الله علیه وآله برای امّتش باقی می ماند.(۱)

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تفْلِحُونَ »(۲)

«ای مؤمنان! صبور باشید و (در برابر دشمنان) پایداری کنید و (برای جلوگیری از رخنه آنان با امامان خود مرتبط بوده) ملازم یکدیگر باشید و تقوای الهی پیشه سازید، باشد که رستگار گردید.»

با تأمل در مفهوم صبر، مصابره، مرابطه و تقوی، عنایت خاص قرآن را به مراتب یاد شده به نیکی در می یابیم.

شکیبایی و استقامت در هر مورد به تناسب شکل و محتوای دشواری ها، آمادگی ویژه ای می طلبد. جهاد با نفس و ایستادگی در برابر خواسته های ناروا، فرد با ایمان را در راستای مبارزه ای پیوسته و همیشگی قرار می دهد. پایداری در مقابل دشمن به ایثار، فداکاری و گذشت از مال و جان نیازمند است. حراست از مرزها و آماده باش کامل در برابر رخنه فرهنگی و شبیخون نظامی، مستلزم بیداری، هوشیاری و مراقبت دقیق است.

و بالاخره پرهیزگاری که دامنه وسیع آن چون مشعلی فروزان بر همه حالات درونی و برنامه های شرعی، انسانی فردی و اجتماعی پرتو افکنده، به آن ها سمت و سو می بخشد و آن را هدف مند می سازد.

البته تلاش برای ارتباط معنوی با حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه - و مرزبانی از حریم حق در عصر غیبت، از مهم ترین مصادیق مرابطه است که در

۱- ۳۸۷. بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۱۵۲.

۲- ۳۸۸. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰؛ همچنین ر.ک: به سوره های اعراف، آیه ۱۲۶ و ابراهیم، آیه ۵ و انفال، آیه ۴۶ و رعد، آیه ۲۲ و...

روایات در کنار مصادیق مختلف آیه به آن اشاره شده است.

« فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ».(۱)

«آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند صبور باش.»

رهبران آسـمانی و پیامبران عالی مقام به ویژه شخصیت بی بدیل رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله در طول حیات گرانقدر خویش آن چنان در برابر حوادث سـهمگین روزگار و مخالفت های لجاجت آمیز دشـمنان پایداری کردند که ملائکه آسـمان را به شگفتی انداختند.

قلم از ترسـیم روزهای سـخت و دشواری که وجود نازنین آن پیامبر بزرگ الهی با صبر و اسـتقامت سپری فرمود بسیار عاجز و نـاتوان است. دشـمنان بی خرد که بعضـی از آن هـا از خویشـان آن بزرگوار بودنـد برای نـابودی شخصـیت آسـمانیش از هیچ کوششـی فروگذار نمی کردند با انواع شکنجه و آزار، فشارهای روحی، محاصره اقتصادی، و تحریم روابط اجتماعی آن چنان وجود عزیز و یاران اندکش را آزار دادند که برخی از آنان در اثر گرسنگی تلف گردیدند.

با نسـبت های ناروا و شایعات کـذب می کوشـیدند تا از یک سو دوسـتان و پیروان آن بزرگوار را نسـبت به راه خود به تردید اندازند و از سوی دیگر مانع پیشـرفت آن مکتب حیات بخش و نفوذ آن در دل و جان افراد بی غرض و منصف گردند. زمانی ساحرش می خواندنـد، روزی مجنونش خطاب می کردند. گاهی بر سر مقدسـش خاکستر می ریختند. و آنگاه که از همه راه ها ناامیـد شدنـد با محاصـره خانه نورانیش که جای گام های ملائکه بود در صـدد کشـتنش برآمدند. امّا هیچ یک از این امور شکننـده، کم ترین تـأثیر منفی در هـدف بزرگی که دنبـال می کرد وارد نسـاخت و حتی آن گاه که در اثر فرو ریختن سـنگ های فراوان بر او از بدن مطهرش

۱- ۳۸۹. سوره احقاف، آیه ۳۵.

خون جاری بود مردم را از طریق شیوه های گوناگون به اسلام و بندگی خدا فرا می خواند.

در پرتو این پایداری شگفت انگیز و متحمل شدن این زحمات طاقت فرسا بود که آیین حیات بخش اسلام سراسر گیتی را به نور آسمانی خود منوّر ساخت و امروز در حالی که بانگ «اللَّهُ اکبر» از چهار سوی جهان به گوش می رسد بیش از یک چهارم جمعیت جهان را پیروان اسلام تشکیل می دهند.(۱)

« وَ الْعَصْرِ ا إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ ا إِلّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات وَ تواصَوْا بِالْحَقِ ّوَ تواصَوْا بِالصَّبْرِ ».(۲)

«سوگند به عصر که انسان ها همه در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام می دهند و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه می نمایند.»

توجه به اصول جامع چهارگانه در متن این سوره شریف و اجرای دقیق آن در زندگی فردی و اجتماعی - به عنوان عالی ترین برنامه پاکسازی زندگی از بلای همگانی خسران - راه کاری تضمین شده و مترقّی برای حلّ مشکلات و نابسامانی ها و نجات انسان از زیانکاری است که باید زیر بنا و سر لوحه فعالیت های معنوی و مادی همه انسان ها قرار گیرد:

ایمان و مبانی حیات بخش اعتقادی.

کارهای نیک و اعمال شایسته که ثمره درخت بارور ایمان و قوام بخش آن است.

ص:۲۷۰

۱- ۳۹۰. بر اساس برخی آمار جمعیت مسلمانان جهان در سال ۱۳۸۲ شمسی بیش از یک میلیارد و ششصد و شصت میلیون نفر می باشد.

۲- ۳۹۱. سوره عصر.

فراخوان همگانی به حق و حقیقت.

سفارش به شکیبایی و پایداری به شکل فراگیر و به صورت یک جریان عمومی در کلّ جامعه.

شکیبایی در روایات

قسمت اول

پیشوایان معصوم علیهم السـلام که خود جلوه شـکیبایی و آیینه پایداری در برابر سختی ها و مشکلات بودند همواره مردم را به صبر و استقامت در امور زندگی فرا می خواندند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذلِكَ إِذا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمانُ».(۱)

«شـکیبایی نسـبت به ایمان به منزله سـر نسـبت به تن است. هنگامی که سـر برود تن نیز خواهد رفت، همچنین هر گاه شکیبایی رخت بر بندد ایمان نیز خواهد رفت.»

آری، ایمان تا این انـدازه به صبر و شـکیبایی وابسـته است و این تشبیه بسـیار زیبا جایگاه رفیع شـکیبایی را در مکتب اهل بیت علیهم السلام به نیکی روشن می سازد.

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«امیر مؤمنان علیه السـلام وارد مسجد شده، مردی را که افسرده و اندوهگین بود کنار در مسجد مشاهده کردند. پرسیدند: تو را چه شده؟ پاسخ داد: ای پیشوای مؤمنان! مصیبت پدر و مادر و برادر گریبانگیرم شده و نزدیک

۱- ۳۹۲. کافی، ج ۲، ص ۷۱، باب صبر، ح ۲ و ۵ ؛ به همین مضمون از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۲۳، ذیل ح ۷۹.

است که از غصّه دق کنم. حضرتش فرمودند:»

«عَلَیکَ بِتقْوَی اللّهِ وَ الصَّبْرِ تقْـدَمْ عَلَیهِ غَـداً وَ الصَّبْرُ فِی الْأُمُورِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذا فارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ وَ إِذا فارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَت الْأُمُورُ»

«تقوای الهی و شـکیبایی را پیشه سـاز تـا فردا(ی رسـتاخیز) بر آن وارد شـده، پـاداش آن را دریابی. صبر در کارها به مثابه سـر نسـبت به بدن است. هرگاه سـر از تن جدا گردد، بدن از بین می رود و هنگامی که شـکیبایی از امور مفارقت نماید کارها تباه می گردد.»(۱)

مردم در برابر حوادث تلخ و پیشامدهای ناگوار یکسان نیستند:

دسته ای بـه سـبب بی بهره بـودن از صـفت شـکیبایی گویـا بنـا را بر جزع و فزع قرار داده انـد؛ اینـان بـا برخـورد بـه کـم ترین ناملایمت، اعتدال را از دست داده، خویشـتن را می بازند و در واقع با دست خویش عوامل شـکست را فراهم آورده، به زودی از پای در می آیند.

گروهی با تحمّل، بردباری و شـکیبایی در برابر مشـکلات ایسـتادگی کرده، پایـداری می ورزنـد، گرچه از کریمه شـکیبایی به صورت یک صفت پایدار بهره مند نشده اند.

برخی به واسطه برخورداری از ملکه شکیبایی و متصف شدن به این خوی بزرگوارانه، علاوه بر شکیبایی و پایداری، حق تعالی را بر الطـاف بی کران ظـاهر و بـاطن سپاسـگزاری کرده، عاشـقانه به تلاش و کوشـش بر می خیزنـد و برای مرتفع ساختن آثار منفی و پی آمدهای نامطلوب حوادث برنامه ریزی می نمایند.

۱- ۳۹۳. کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۹.

عالم بزرگوار شهید ثانی رضوان اللّه علیه در «مسکّن الفؤاد» می فرماید:

«حکیمی یکی از مشاهدات شگفت انگیز خود را چنین نقل کرده است:

از منزل به مقصد رباط مصر بیرون رفتم. در میان راه با مرد نابینایی که با دو دست و دو پای فلج شده، زیر سایبانی نشسته، حمد و ثنای خداوند بر لب داشت، روبرو شدم!

با شگفتی نزد وی رفته، پس از سلام از او پرسیدم: خداوند را به خاطر کدامیک از نعمت هایش ستایش می کنی؟! پاسخ داد: مگر عنایات بی شمار او را نسبت به من نمی نگری؟ به خدا سوگند اگر مرا با آتش قهر خود بسوزاند، یا با فرمانش کوه ها را بر من فرو افکند، یا دریاها را امر نماید که مرا در خود غرق کنند، یا به زمین دستور دهد که مرا در کام خویش فرو بلعد، جز بر محبّتم نیفزاید و جز سپاس و ستایشم را افزون نسازد.

آنگاه گفت: پسر کوچکی دارم که مرا از اوقات نماز با خبر می کرد و هنگام افطار برایم غذایی حاضر می ساخت، لیکن از دیروز تا کنون از وی بی خبرم، بنگر که بسا او را باز یابی.

گوید: به جستجوی او پرداختم، ناگهان با جسد نیم خورده او که در کنار یک تلّ در برابر درنده ای قرار داشت روبرو شدم! گفتم: « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ! » چگونه این خبر دهشت بار را به این بنده صالح منتقل سازم؟ ناگزیر نزد وی بازگشته، به او گفتم: خداوند تو را رحمت نماید، کدامیک از شما - تو و حضرت ایوب علیه السلام - نزد خدا مقرّب ترید؟ گفت: البته آن بزرگوار. گفتم: آن جناب در بلاها صبری جمیل داشت، اینک بدان که فرزند خود را از دست داده ای!

و جریان را برایش باز گفتم.

گفت: سپاس خدای را که در دلم حسرتی از دنیا قرار نمی دهد، آنگاه صیحه ای زد و از دنیا رفت».(۱)

حضرت عیسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد:

پروردگارا! یکی از دوستان خود را به من بنما؛ خطاب آمد: در فلان مکان یکی از دوستان ما زندگی می کند. حضرتش به آن مکان تشریف برده، زنی را مشاهده فرمود که از چشم و دست و پا محروم، و پیوسته به این ذکر شریف مشغول بود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلی نَعْمَائِهِ وَ الشُّکْرُ عَلی آلائِهِ.

آن جناب تعجّب نموده، بر وی سلام کرد و پاسخ آن بانوی صالحه را با خطاب «علیک السلام یا روح اللّه» از او شنید و پرسید: از کجا دانستی من عیسی هستم؟ عرض کرد: از کسی که تو را نزد من فرستاد. آن حضرت فرمود: تو نه از نعمت چشم برخورداری و نه دست و پای سالمی داری! عرض کرد: سپاس خدای را که از دلی ذاکر، زبانی شاکر و بدنی صابر بهره مند هستم. او را به یکتایی یاد می کنم که ابزارهای معصیت را از من باز گرفته است (تا به وسیله آن ها مرتکب گناه نگردم).(۲)

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«مَنِ ابْتلِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ بِبَلاءٍ فَصَبَرَ عَلَیهِ کانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِیدٍ.»(۳)

«هر مؤمنی که به بلایی گرفتار شود و بر آن صبر و شکیبایی نماید، برایش پاداش هزار شهید خواهد بود.»

ص:۲۷۴

۱- ۳۹۴. بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۱۴۹.

۲- ۳۹۵. خزینه الجواهر، ص ۳۱۸.

۳- ۳۹۶. کافی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۷.

کسی که سختی های جهاد در راه خدا را به جان می خرد و عزیزترین سرمایه خویش را برای رضای خدا از دست می دهد، از پاداشی عظیم و منزلتی بس رفیع برخوردار می گردد لیکن مجاهده پیگیر و دائمی با هواهای نفسانی و هوس های شیطانی و تحمّل رنج و سختی در برابر ناگواری ها در خلال سال های طولانی آن چنان سخت و دشوار است که گویی شخص صابر همواره در حال جان فشانی و هر لحظه در حال جان دادن است. بلکه توفیق عظیم نیل به شهادت مجاهد نیز ممکن است نتیجه مستقیم مجاهده هر روز و هر ساعت وی در جبهه مشکلات و ناملایمات زندگی و ایستادگی در برابر سختی ها و تلخ کامی ها باشد.

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: صبر جمیل و بردباری زیبا چیست؟ فرمودند:

«ذلِکَ صَبْرٌ لَیسَ فِیهِ شَکْوی إِلَی النَّاسِ.»(۱)

«صبر جمیل صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد.»

شکیبایی در برابر سختی ها، تلخ کامی ها و حوادث ناگوار زندگی نشانه سعه صدر و وسعت روح آدمی است. شکایت به مردم نوعاً از تنگی سینه، کمبود ظرفیت و بی صبری سرچشمه می گیرد که به هیچ وجه برازنده شأن و منزلت مؤمن نیست و بسا با گفتاری همراه شود که در بردارنده ناسپاسی است و همین امر سبب افزایش زشتی و نا زیبایی رفتار آدمی می گردد.

انسان با ایمان به واسطه روح بزرگ و سینه گشاده و ظرفیت فراوان خود هیچ گاه دچار شتابزدگی نشده، پیمانه صبرش لبریز نمی گردد، و به همین جهت گفتاری که در بردارنده ناسپاسی و همراه با بی تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی سازد و در همه حال از خلعت جمال و زینت بردباری برخوردار است.

ص:۲۷۵

۱- ۳۹۷. کافی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۲۳

احنف بن قیس گوید: از دل درد خود به عمویم جناب صعصعه شکایت کردم. او مرا از این کار بازداشت و گفت: فرزند برادر! ناراحتی خود را برای کسی که در برطرف ساختن آن ناتوان است اظهار مکن، زیرا اگر دوست باشد ناراحت می شود و چنانچه دشمن باشد شاد می گردد (که در هر صورت پسندیده نیست) پس به کسی پناه بر که در واقع هم او تو را به آن مبتلا ساخته و در برطرف ساختن آن قادر و تواناست.

فرزند برادر! چهل سال است که بینایی یکی از چشمانم را از دست داده ام، لیکن تا کنون هیچ کس حتی همسرم از آن آگاه نشده است.(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«عَلَيكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ لا دِينَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ.»(۲)

«بر شما باد به شکیبایی، زیرا کسی که صبر ندارد، دین ندارد.»

بلی، دینداری تنها در پرتو پایداری و شکیبایی میسّر می گردد، و قرآن و فرمایشات معصومین علیهم السلام از یک سو، و عقل و تجربه از سوی دیگر شاهد و گواه روشن بر آن است که بی صبری و نا بردباری به تدریج باعث ضعف ایمان و اندک اندک موجب از کف رفتن دین آدمی می گردد.

در تاریخ اسلام نوشته اند:

جوانی یتیم و تهیدست به نام عبد العُزی به سرپرستی عموی خود ثروت زیادی به دست آورده، صاحب شتران و گوسفندان، و از خدمت غلامان و کنیزان فراوانی برخوردار شده بود. و با اینکه به اسلام تمایل پیدا کرده بود، میل باطنی خود را از ترس عموی خود که مردی خشن، متعصّب و مخالف اسلام بود ابراز

۱- ۳۹۸. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۳.

۲- ۳۹۹. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۳۶، باب ۱۱۰، ح ۲۲.

نمی کرد.

سرانجام پس از بازگشت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله از جنگ حنین به مدینه، آن جوان سعادتمند علاقه خود به اسلام عزیز را برای عموی خویش ظاهر ساخته و گفت: مدتی است مایلم اسلام آورده، به مسلمانان بپیوندم. امیدوار بودم شما نیز سعادت پذیرش اسلام را دریابید، اینک من ایمان آورده، در زمره مسلمانان قرار می گیرم.

عموی جوان گفت: چنانکه به این کار اقدام کنی، هر آنچه به تو داده ام حتی لباس هایت را از تو باز پس گرفته، برهنه ات خواهم ساخت. جوان پاسخ داد: اسلام را بر دنیا و ثروت آن ترجیح می دهم. عموی بی سعادت، به گفته خود جامه عمل پوشانده، حتی لباس های برادر زاده را از تنش بیرون آورد و او را از خود دور ساخت.

مادر جوان که در جریان بی مهری برادر شوهر خود قرار گرفت، گلیمی به فرزند خود داد تا آن را دو نیم کرده، نیمی را بر کمر ببندد و نصف دیگر را بر شانه افکنده، عازم مدینه شود.

هنگام سحر به مدینه رسیده، وارد مسجد شد و در کنار سایر نیازمندان تازه مسلمان – که به اصحاب صُفّه شهرت یافته بودند – قرار گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بنا بر رفتار خود پس از نماز صبح از حال اصحاب صُفّه جویا شده، در میان آنان جوان تازه وارد را مشاهده فرمود. نزد وی آمده، از مشخصات او سؤال کردند. جوان نام خود و قبیله اش را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض نمود. آن حضرت فرمودند: تو را «عبد اللّٰه ذو البجادین» نام نهادم. میهمان من باش.

عبد اللّٰه به فراگیری قرآن مشغول گردید و هنگامی که مسلمانان عازم جنگ تبوک شدند، در رکاب حضرت برای جهاد در راه خدا حرکت کرد، امّا دیری نپایید که به تب و بیماری مبتلا گردید و پس از چند روز دنیا را وداع نمود.

ص:۲۷۷

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با دست مبارک خود او را در قبر نهاده و عرض کردند:

«خدایا! من از عبد اللَّه راضی هستم، تو نیز از او خشنود باش.»

در این هنگام عبد اللَّه مسعود گفت: ای کاش من صاحب این قبر بودم.(۱)

آری، شکیبایی در برابر متاع دنیا و خواسته های نفسانی و صبر و بردباری برای انجام تکالیف اسلامی و انسانی، آدمی را به منزلتی می رساند که نه تنها غبطه صحابی بزرگ پیامبر را به همراه دارد بلکه فوز عظیم خشنودی خدا و رستگاری بزرگ رضایت رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز در پی خواهد داشت.

از نمونه های دیگر شکیبایان، بلال حبشی مؤذّن بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله است. مدت ها بود که به دست مبارک حضرتش اسلام آورده، امّا ایمان خود را از مردم پنهان می کرد. یک روز دور از چشم مشرکین وارد خانه خدا شد و به گمان اینکه کسی در آن جا نیست، نزد بت ها رفت و پس از توهین به آن ها گفت: کسانی که شما را پرستش می کنند، گمراه و زیانکارند.

برخی از مشرکین که پشت کعبه نشسته بودند از ماجرای اسلام او و اهانت به بت ها با خبر شده، او را تعقیب کردند. بلال خود را به خانه مولایش عبد اللَّه بن جدعان رسانده و در آنجا پنهان گردید. مشرکان جریان بلال را به وی باز گفتند. عبد اللَّه به ابوجهل و امیه بن خلف گفت: این غلام را در اختیار شما قرار دادم.

آنان بلال را به صحرا برده، در گرمای سوزان روی شن های داغ به پشت خواباندند و سنگ بزرگی را بر سینه او قرار داده و از او خواستند تا به رسول خدا صلی الله علیه وآله ناسزا گوید. امّا او با تحمّل شکنجه های طاقت فرسا، شکیبایی نموده و خدا را با گفتن أَحد أَحد می ستود.(۲)

۱- ۴۰۰. إمتاع الاسماع مقریزی، ج ۱۴، ص ۵۳

۲- ۴۰۱. ر.ک: تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۴۴ و ۴۴۲ و ۴۴۴ و...

حتی نقل شده که ابوجهل با شکافتن برخی از اعضای بدن بلال و قرار دادن پاره آهن داغ در آن می کوشید تا وی را از اسلام منصرف نماید، امّا جز «أحد أحد» که حکایت از ایمان عمیق او به آفریدگار یگانه داشت، چیزی از او نمی شنید.

البته بنا بر نظر مشهور، بلال بنده امیه بن خلف (از سران مشرکین و از دشمنƠ...سرسخت پیشوای بزرگ مسلمانان) و مادرش نیز کنیز وی بوده است و چون بلال نزد امیه محبوب تر از سایر غلامان او بود، او را موکّل بتخانه خویش کرده بود. امّا هنگامی که بلال مسلمان شد دور از چشم امیه داخل بتخانه به عبادت خدا اشتغال می ورزید تا آنکه امیه از اسلام وی با خبر شد و چون بر ایمان خود پافشاری می کرد، به شکنجه او پرداخت و حتی بدن برهنه او را بر خارهای زمین های داغ مکه می کشید و سنگ داغ بزرگی روی سینه او می نهاد و می گفت:

«لا تزالُ هکَذا حَتی تمُوت أَوْ تکْفُرَ بِمُحَمَّدٍ وَ تعْبُدَ اللّات وَ الْعُزّی

«به همین حال خواهی بود تا بمیری و یا از خدای محمّد دست برداری و لات و عزّی را پرستش نمایی.»

تا جایی که اثر آن از پوست و گوشت بدن پاکش گذشت و به استخوان رسید، امّا او از اعتقاد قلبی و ایمان استوار خود هیچ گاه دست بر نداشت و پیوسته با گفتن «أحد أحد» به ستایش خدای متعال می پرداخت.(۱)

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده اند که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«لا یذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِیقَهِ الْإِیمانِ حَتی یکُونَ فِیهِ ثَلاثُ خِصالٍ: اَلْفِقْهُ فِی الدِّینِ وَ الصَّبْرُ عَلَی الْمَصائِبِ وَ حُسْنُ التقْدِیرِ فِی الْمَعاشِ.»(۲)

«آدمی حقیقت ایمان را درک نمی کند مگر آنکه سه خصلت در او

۱- ۴۰۲. ر.ک: خزینه الجواهر، ص ۵۰۰ و السیره النبویه از ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۸

۲- ۴۰۳. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۸۵، ح ۲۹ ؛ نظیر آن در کافی، ج ۱، ص ۲۵، باب صفه العلم، ح ۴ از امام باقر علیه السلام.

باشد: بصیرت و آگاهی در دین، شکیبایی بر مصیبت ها، و اندازه گیری نیکو در زندگی.»

دستیابی به اهداف بلند معنوی و مقاصد بزرگ انسانی تنها در پرتو شکیبایی، پایداری، و تحمّل گرفتاری ها میسّر می گردد. کمال انسان در گرو صبر و شکیبایی است. در سایه استقامت و شکیبایی علاوه بر آنکه توفیق جهاد با نفس و مبارزه با وسوسه های شیطانی امکان پذیر می شود، انسان از اطمینان نفس و سکون و آرامش دل نیز برخوردار گشته، خود و محیط پیرامون خود را از امنیت درونی و بیرونی بهره مند می سازد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«برای انسان نزد خداوند درجه ای منظور شده که (تنها) با اعمال نیک نمی تواند به آن دست یابد، بلکه خداوند او را به نا ملایمتی در بدن یا تلف شدن مال یا فرزند مبتلا می گرداند تا شکیبایی نماید و به آن مقام نایل گردد.»(۱)

قرب الهی و رضایت و خشنودی خداوند که عالی ترین مدارج سعادت و منتهای رستگاری است به مدد تربیت نفس در پرتو عنایات ویژه اولیای الهی حاصل می گردد و این خود جز از طریق صبر و پایداری در برابر ناگواری ها، تلخ کامی ها، و پافشاری برای ترک لذّات نفسانی و تحمّل سختی و مشقت عبادت امکان پذیر نیست. با صبر و پایداری - که از ثمرات بسیار زیاد روحی و معنوی و حتی مادی برخوردار است - اندک اندک می توان از چموشی و طغیان نفس کاست و با سیطره بر نفس طغیانگر به مقامات بلند معنوی و انسانی دست یافت.

قسمت دوم

آری، پایداری در برابر گناهان سرانجام به تقوای نفس می انجامد، شکیبایی در

۱- ۴۰۴. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۹۴، ح ۵۰.

مسیر انجام طاعات و عبادات، آدمی را به انس و الفت به حقّ نائل می گرداند، و صبر و بردباری در بلاها ثمره گرانبهای تن دادن به تقدیر حقّ و خشنودی از خواست و اراده خداوند را به دنبال خواهد داشت. و همین ثمرات شگفت انگیز است که اولیای الهی را بیش از سایر مردم در معرض بلا و گرفتاری قرار داده است.

آنان با اینکه از طریق دعا و تضرّع می توانند مشکلات را برطرف سازند، بلکه امکان دفع گرفتاری ها پیش از وقوع نیز برای آن ها وجود دارد، لیکن پایداری در برابر سختی ها و تحمّل ناگواری ها را - که خواست خداست و خشنودی او در آن است - ترجیح می دهند تا علاوه بر درک پاداش های بی انتها، به قلّه های رفیع کمال و ترقی دست یابند. و البته در کنار شکیبایی، پیوسته با تضرّع و زاری روی به جانب حقّ دارند و از این طریق نیز لحظه به لحظه به او - جلّ جلاله - نزدیک تر می گردند.

خلق را بر تو بدخو کند

تا تو را رو جانب آن سو کند

این جفای خلق بر تو در جهان

گر بدانی گنج زر آمد مال

یکی از بزرگان می فرمود: دعایم مستجاب است، حتی روزی با خدای متعال شوخی کردم و حضرتش اجابت نمود.

در عین حال بلا و گرفتاریش بسیار زیاد بود. با آنکه به فقری استخوان سوز و بیماری های دشواری مبتلا بود، دم فرو بسته و خدای را بر محنت ها و بلاهایش سپاسگزاری بیرون از وصف می نمود. روحش شاد و با اولیای خدا محشور باد.

مگر نه این است که پیامبران آسمانی و اولیای الهی همه از برجسته ترین نمونه های شکیبایان در برابر انبوه ناگواری ها و سختی ها بودند و در میان آنان اسوه هایی از پایداری و صبوری یافت می شد که انسان از شکیبایی آنان در برابر حوادث تلخ و مشکلات طاقت فرسا به حیرت می افتد؟

ص:۲۸۱

در روایات آمده است که حضرت ایوب علیه السلام پیش از آنکه به بلا گرفتار گردد مدت چهل سال در نعمت و رفاه به سر می برد. هر روز هزاران سفره بزرگواری می گسترد تا مردم از آن بهره مند گردند. علاوه بر آن ها که همراه گلّه های دام او بودند، بیست هزار اسب نیز داشت. زراعتش آن چنان پر حاصل و فراوان بود که دستور می داد همگان از آن برخوردار باشند و هیچ انسان و حیوانی را از آن منع نمی کرد. چهار صد غلام داشت که حراست اشتران حضرتش را بر عهده داشتند.

روزی جبرئیل نزد او حاضر شد و عرض کرد: ای ایوب! روزگار راحتی به سر آمد و زمان رنج و سختی فرا رسید، آماده بلا باش! آن جناب فرمود: باکی نیست، و در سایه الطاف بی دریغ الهی به انتظار بلا نشست.

یک روز که از نماز صبح فارغ گردید ناگهان فریاد شبان را شنید که می گفت: سیلی از دامن کوهسار فرود آمد و گله گوسفند را به تمامی به دریا برد! لحظه ای نگذشت که ساربان از راه رسید و خبر ناگوار هلاکت شتران توسط صاعقه را به او داد. در این میان باغبان نیز او را از نابودی درختان به سبب بروز آفات آگاه نمود. آن بزرگوار این ها را می شنید و تسبیح خداوند می کرد. دیری نپایید که معلّم پسران ایوب با آه جانسوز وارد شد و او را از خبر وحشتناک دیگری آگاه ساخته و عرض کرد: دوازده پسر شما میهمان برادر بزرگ بودند که ناگهان سقف خانه بر سر آنان فرو ریخت و همه هلاک شدند!

ایوب علیه السلام به سجده افتاد و عرض کرد: بار الها! تا تو را دارم از همه چیز برخوردارم. و بدین سان در برابر بلاهای جانکاه، بیماری های طاقت فرسا و از دست دادن مال و فرزندان شکیبایی می کرد و هر چه جام بلا می نوشید، به رضایت دوست خرسند و خشنود بود.(۱)

۱- ۴۰۵. معراج السعاده، ص ۶۲۶.

جزع و نابردباری نتیجه ای جز از دست دادن فرصت و قوای معنوی و جسمانی به همراه نخواهد داشت. باید باور کنیم که با مقدرات نمی توان جنگید و آنچه که اراده حق است به وقوع خواهد پیوست. واردات بر ما جدا از اینکه در بسیاری از موارد نتیجه اعمال نادرست ماست، خارج از اختیار ما خواهد بود، امّا با جهت گیری صحیح و برخورد معقول و منطقی و صبر و شکیبایی می توان راه خروج از بن بست مشکلات را یافت و با تسلّط بر خویشتن، از بروز آثار منفی آن ها جلوگیری نمود.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّکَ إِنْ صَبَرْت جَرَت عَلَیکَ الْمَقادِیرُ وَ أَنْت مَأْجُورٌ وَ إِنْ جَزَعْت جَرَت عَلَیکَ الْمَقادِیرُ وَ أَنْت مَأْزُورٌ.»(۱)

«اگر شکیبایی ورزی آنچه مقدّر است خواهد شد و پاداش خود را می بری، و چنانچه بی تابی کنی (باز هم) آنچه مقدّر است تحقّق می یابد و بار بی صبری و وزر ناشکیبایی را (بر دوش) خواهی داشت.»

زندگی مجموعه ای از نعمت ها و بلاهاست. اصولاً نه وفور نعمت نشانه لطف و کرامت است است و نه کثرت بلا علامت بُعد و نقمت؛ بلاـ و نعمت دو ابزار آزمایش و دو وسیله سازندگی است. شکر گزاری در برابر نعمت ها، و شکیبایی در برابر ناملایمات و بلاها که دو وظیفه بزرگ بندگی است راه کار موفقیت و پیروزی در این آزمایش همگانی و ابزار مناسب برای تهذیب نفس و سازندگی است. همچنان که ناسپاسی و ناشکیبایی، زمینه مناسب برای شکست و نابودی و بستر هموار برای تخریب قوا و ویرانی است.

ص:۲۸۳

۱- ۴۰۶. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۳۶، ح ۲۳؛ نظیر آن غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۷۲، ف ۱۰، ح ۵ و ۶.

بسیاری از مفسران و حدیث شناسان از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمودند:

«اَلْإیمانُ نِصْفانِ نِصْفٌ فِی الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِی الشُّکْرِ.»(۱)

«ایمان دارای دو بخش است: نیمی در صبر و بخشی در شکر است.»

انسان از قابلیت های فراوانی برخوردار است. شکوفا شدن بسیاری از این استعدادها نیازمند تلاش و فعالیت است. بدون کوشش و پایداری هیچ گاه از مزایای گرانبهای آن ها بهره مند نخواهد شد. قدرت برخورد سازنده با مشکلات، یکی از همین قابلیت هاست که در وجود هر انسانی به ودیعه گذارده شده، و به اقتضای آن آدمی موظف است نیروهای درونی و بیرونی خود را برای نبرد با موانع راه کمال بسیج نموده، از همه امکانات و قابلیت های موجود خویش به شکل مطلوب بهره برداری نماید.

گویا سنت خدا بر این قرار گرفته که برای رشد و تربیت، شکوفا شدن استعدادها، و تعالی روح و روان انسان ها، نخست احساس نیاز را در آنان بارور ساخته، موتور حرکت و تلاش و تکاپو را از این طریق در وجود آنان روشن می نماید. آنگاه موانع و مشکلات را یکی پس از دیگری در مسیر آنان قرار داده، هر گونه سستی و کسالت و واماندگی را از وجود آن ها دور ساخته، روح استقامت و پایداری را در آنان همواره زنده و قدرت صبوری و شکیبایی را پیوسته استحکام می بخشد.

درخت رشد یافته بر فراز کوه های بلند و همیشه در معرض طوفان و باد و باران را با نهال بلوط غنوده در سایه درختان جنگل و دور از تند بادهای سخت مقایسه

۱- ۴۰۷. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۵۳، ح ۹۹ ؛ تحف العقول، ص ۴۰؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۳ {آیه ۳۱ سوره لقمان} و...

کن و بنگر که با وجود ریشه گرفتن نهال هر دو از درخت واحد، آن تا چه اندازه قوی و تناور و این تا چه مقدار ضعیف و کم قدرت است!

و به راستی این درسی است بزرگ برای آنان که اهداف بزرگ و مقاصد عالی را دور از تحمّل رنج و بدون شکیبایی، در زندگی راحت و همراه با عافیت می طلبند. مَثَل اینان، مثل جوانی است که برای کوبیدن نقش شیر بر بازویش نزد دلّاک رفته، و به خاطر ضعف و ناتوانی، به هنگام کوبیدن نقش هر عضو، از دلاک درخواست می کرد که از نقش آن عضو صرف نظر کرده و شیر را بدون آن عضو نقش نماید!

بر زمین زد سوزن آن دم اوستاد

گفت در عالم کسی را این فتاد؟

شیر بی دم و سر و اِشکم که دید؟

این چنین شیری خدا کی آفرید؟

چون نداری طاقت سوزن زدن

از چنین شیر ژیان پس دم مزن

هر کس در زندگی خود و اطرافیان خویش تجربه کرده؛ روایات نیز شاهد صادق بر آن است که با هر رنجی گنجی و در پی هر محنتی آسایشی و به دنبال هر اندوهی شادمانی و در کنار هر خاری گلی است که فضای زندگی را لبریز از شادی و سینه درد کشیده را سرشار از احساس راحتی و آرامش می سازد. شدّت بلا ـ و لبریز شدن مصیبت و گرفتاری، حکایت از پایان آمدن آن دارد؛ در اوج ناامیدی روزنه های امید را به روشنی می توان مشاهده کرد، و در پس سیاهی و تاریکی شب، طلیعه سفیدی و روشنی روز را به وضوح می توان دید.

« أَلَیسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ ».(۱)

سرگذشت دانشمند چینی را نشنیده ای که در دوران نوجوانی به علت آنکه در رشته تحصیلی خود پیشرفتی نداشت، نومید گشته، کتاب هایش را به دور افکند، و همزمان با زنی مستمند رو به رو شد که قطعه آهنی را با کوشش زیاد سوهان

۱- ۴۰۸. سوره هود، آیه ۸۱ «مگر صبح نزدیک نیست؟»

می زد تا از آن سوزنی فراهم آورد؟ مشاهده این تلاش شگفت انگیز آن چنان انقلاب عظیمی در وجودش پدید آورد که در دَم تصمیم گرفت به کلاس درس باز گردد و با عزمی استوار به ادامه تحصیل بپردازد و در پرتو استقامت و شکیبایی در زمره بزرگ ترین دانشمندان عصر خویش قرار گرفت.

بسیار اتفاق می افتد که فشارهای سخت و ضربات دشوار روزگار بسان جرقه ای سبب شعله ور شدن آتش استعداد نهفته ای می شود که در وجود شخص پنهان است و حتی خود از آن آگاهی ندارد و همین فشار و سختی، عامل شکوفایی و درخشندگی قابلیت های درونی وی می گردد. گرچه ممکن است در مراحل نخست، به سبب آگاه نبودن از قدرت ها و مواهب پنهان درونی، مشکلات و دشواری ها را صرفاً به عنوان مانع تلقی کرده و از وجود آن ها ناخرسند باشد لیکن باید بدانیم که خدای مهربان از هر رفیق شفیقی مهربان تر و از هر پدر و مادر مهربانی دلسوزتر است و او جلّ جلاله که عالم و حکیم و قادر است مصلحت حقیقی ما را از هر کس حتی از خود ما بهتر می داند و بنا بر لطف و مرحمت بی دریغ خود همان را مقدّر می فرماید.

در کلمات قدسی آمده است:

«مَنْ لَمْ یرْضَ بِقَضائِی وَ لَمْ یصْبِرْ عَلی بَلائِی وَ لَمْ یشْکُرْ نَعْمائِی فَلْیتخِذْ رَبّاً سِوائِی!

مَنْ أَصْبَحَ حَزِیناً عَلَی الدُّنْیا فَقَدْ أَصْبَحَ ساخِطاً عَلَی، مَنْ تواضَعَ لِغَنِی ٍلِأَجْلِ غِناهُ ذَهَبَ ثُلُثا دِینِهِ.

یابْنَ آدَمَ! ما مِنْ یوْمٍ جَدِیدٍ إِلّا وَ یأْتی فِیهِ إِلَیکَ مِنْ عِنْدِی رِزْقُکَ وَ ما مِنْ لَیلَهٍ جَدِیدَهٍ إِلّا وَ یأْتی إِلَی الْمَلائِکَهُ مِنْ عِنْدِکَ بِعَمَلٍ قَبِیحٍ ؛ خَیرِی إِلَیکَ نازِلٌ وَ شَرُّکَ إِلَی صاعِدٌ...

ص:۲۸۶

یابْنَ آدَمَ! اِعْمَلْ بِما أَمَرْتکَ وَ انْتهِ عَمَّا نَهَیتکَ أَجْعَلْکَ حَیاً لا تمُوت أَبَداً...»(۱)

«کسی که از تقدیر و حکم من خشنود نیست و بر بلایم شکیبایی نمی کند و در برابر نعمت هایم سپاسگزاری نمی نماید، پروردگاری غیر از من برگزیند!

کسی که برای دنیا محزون گردد به یقین با دشمنی با من صبح کرده است و کسی که برای ثروتمندی به جهت دارایی او تواضع نماید دو سوّم دین خود را از دست داده است.

ای فرزند آدم! هر روز رزق و روزیت از جانب من به تو می رسد و هر شب فرشتگان من اعمال ناپسند تو را نزد من می آورند! پیوسته خیر من به سوی تو سرازیر، و بدی تو به جانب من متصاعد است!

ای فرزند آدم! به آنچه تو را امر کرده ام عمل کن و از آنچه تو را نهی نموده ام بپرهیز تا تو را آنچنان زنده قرار دهم که هیچ گاه مرگ و نیستی به سراغ تو نیاید.»

ناگفته نماند سپاسگزاری آنگاه از ارزش واقعی برخوردار بوده، عامل رشد و تقرّب می گردد که از آگاهی، قدردانی و اقرار به نعمت سرچشمه گرفته باشد. چه بسا حمد و ثنایی که به حسب ظاهر قدردانی و سپاسگزاری، و در واقع شِکوه و اعتراض و شکایت است! حقیر خود برایم اتفاق افتاد که به هنگام گرفتاری، خداوند متعال را شکر کرده، حمد و ثنای او بر زبان خویش جاری کردم، امّا پس از ملاقات با بزرگی بدون آنکه از کار خود سخنی بگویم برایم روشن نمود که

۱- ۴۰۹. کشکول شیخ بهائی، ج ۲، ص ۲۹۰ ؛ الجواهر السنیه، مرحوم شیخ حر عاملی، ص ۱۶۱، ح ۱۵۷ و صدر آن، ص ۱۵۹، ح ۱۵۲.

شکرگزاری و حمد و ثنایم در واقع نِق زدن و حاکی از ناخرسندی درونی از گرفتاری ها بوده است.

اقسام صبر

صبر و شکیبایی نیز مانند بسیاری از مفاهیم اخلاقی دارای اقسام گوناگون و مراتب مختلف است و پاداش آن نیز به تناسب درجات آن متفاوت می باشد.

اشاره به برخی از اقسام صبر پایان بخش این مبحث خواهد بود:

شکیبایی بر طاعت، و پایداری در برابر مشکلاتی که در راه انجام آن وجود دارد.

صبر بر خودداری از نافرمانی خداوند، و مقاومت در برابر تلخی ترک گناه.

شکیبایی در برابر مصیبت، و ایستادگی در برخورد با حوادث ناگوار، همراه با حفظ تعادل و دور از خود باختگی، جزع و فزع و فرو ریختن تعادل روحی.

در روایات معصومین علیهم السلام بر این سه قسم که از مهم ترین و مشهورترین اقسام صبر محسوب می شود تأکید فراوان شده است.

حضرت علی علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«الصَّبْرُ ثَلاثَهٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِیبَهِ وَ صَبْرٌ عَلَی الطَّاعَهِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِیهِ...»(۱)

«صبر بر سه قسم است: شکیبایی هنگام مصیبت، پایداری بر اطاعت و صبر بر خودداری از گناه.»

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

۱- ۴۱۰. کافی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۵.

«الصَّبْرُ صَبْرانِ: صَبْرٌ عَلَی الْبَلاءِ، حَسَنٌ جَمِیلٌ، وَ أَفْضَلُ الصَّبْرَینِ الْوَرَعُ عَنِ الْمَحارِمِ.»(۱)

«صبر دو گونه است: شکیبایی بر بلا که نیکو و زیباست، ولی برترین صبر خودداری از محرمات است.»

شکیبایی در میدان جهاد که نوعی شجاعت است.

صبر به هنگام شعله ور شدن آتش غضب که نوعی حلم است و در قرآن و روایات به «کظم غیظ» از آن یاد شده است.

شکیبایی در برابر شهوات حیوانی که عفّت نام گرفته است.

پایداری بر پوشاندن راز و کتمان سرّ.

شکیبایی در برابر سوء خُلق مردم و تحمّل آزار دیگران.

استقامت بر تنهایی و کناره گیری از نا اهلان.

پایداری در برابر هوی و هوس و امیال نفسانی.

ضبط نفس و خویشتن داری در برابر فراوانی نعمت ها و مراقبت از مغرور شدن به عافیت و نعمت ها و فرو رفتن در ناز و نعمت.

شکیبایی بر نگهداری زبان و پرهیز از گفتار بیهوده و سخن ناروا.

برای صبر درجات و مراتب بلندِ دیگری هست که جز اهل معرفت و اولیای الهی بدان دست نیابند.

۱- ۴۱۱. کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۴

۳ – رضا

رضا در مقابل سخط است و منظور از آن عبارت از خشنودی نسبت به پرورد گار متعال و مقدّرات او در باطن و ظاهر و ترک اعتراض در گفتار و رفتار نسبت به آنچه خداوند مقرّر داشته می باشد.

کسی که به خدا ایمان آورده و او را عالم و حکیم می داند به نیکی درک کرده که رویدادهای تلخ و حوادث ناگوار زندگی هیچ یک لغو و بیهوده و از سرِ اتفاق پدید نیامده، بلکه همه بر اساس مصلحت و حکمت، و در راستای افاضه فیض و رشد و تعالی صورت می پذیرد. به همین جهت در همه حال به قضا و قدر الهی خشنود و از مقدرات خداوند گرچه بر خلاف میل نفسانی و خواسته های وی باشد راضی است و هیچ گاه گفتار و رفتاری که مفهوم عدم رضایت از آن استشمام شود از او ظاهر نمی گردد.

مؤمن حوادث تلخ زندگی و طوفان های شدید بلا و گرفتاری را بسان داروی قوی و مؤثری می داند که حجاب های تیره و موانع تاریک کمال و رستگاری (۱) را از جای کنده و سبب تنبّه، تذکّر و بیداری، و عامل تطهیر قلب و تهذیب روح و روان آدمی می گردد. او معتقد است که در عالم خلقت و نظام هستی هر چیز جایگاه ویژه و حدّ و اندازه مخصوصی دارد و فقدان این تفاوت ها یا بر هم خوردن حدّ و مرز طبیعی هر یک از موجودات، موجب اختلال عظیم در نظام جامعه می گردد.

رضا از آثار گرانقدر ایمان و از لوازم پر ارزش محبت پروردگار متعال است. کسی که به این منزلت بلند دست یابد پیوسته در لذّت و بهجت و سرور و راحتی

۱– ۴۱۲. برای مشروح بحث موانع کمال ر.ک: کتاب «فرهنگ اخلاق» مبحث محبّت دنیا و غیر آن.

به سر برده، و هر چه را که به نوعی منتسب به محبوب باشد زیبا می بیند، زیرا فقر و غنا، راحتی و سختی، عزّت و ذلّت، تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی را از سوی دوست می داند و به همین جهت همه در نزد او یکسان خواهد بود. محبّت حضرت حقّ در دل و جان و روح و روان او رسوخ کرده و باور دارد که خداوند دوستی مهربان است و هیچ کاری را بدون مصلحت و حکمت انجام نمی دهد، لذا به فعل و اراده حقّ - جلّ و علا - عشق می ورزد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلرَّوْحُ وَ الرَّاحَهُ فِی الرِّضا وَ الْیقِینِ، وَ الْهَمُّ وَ الْحُزْنُ فِی الشَّکِ ّوَ السَّخَطِ.»(۱)

«نشاط و آسایش در رضا و یقین است، و غم و اندوه در شک و ناخرسندی است.»

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«در یکی از جنگ ها گروهی را به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بردند. پرسیدند: اینان کیستند؟ عرض شد: ای رسول خدا! اینان مؤمن اند. سؤال کردند: ایمان شما در چه پایه است؟ پاسخ دادند: شکیبایی به هنگام گرفتاری، سپاس گزاری در زمان نعمت، و رضا و خشنودی نسبت به قضای الهی (در همه حال). آن حضرت فرمودند:

«حُلَماءُ عُلَماءُ کادُوا مِنَ الْفِقْهِ أَنْ یکُونُوا أَنْبِیاءَ، إِنْ کُنْتمْ کَما تصِفُونَ فَلا تبْنُوا ما لا تسْکُنُونَ وَ لا تجْمَعُوا ما لا تأْکُلُونَ وَ اتقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَیهِ

۱- ۴۱۳. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۵۳۶، باب ۷۴، ح ۱۳؛ و نظیر آن کافی، ج ۲، ص ۴۷، باب فضل یقین، ذیل ح ۲.

تَرْجَعُونَ.»(۱)

«اینان خویشتن داران و عالمانی هستند که از کثرت آگاهی در دین نزدیک است از پیامبران باشند! اگر چنانید که بیان می کنید، آنچه را که در آن سکونت نمی کنید نسازید، و آنچه را که نمی خورید جمع نکنید و از خدایی که به سویش بازگشت خواهید کرد پروا نمایید.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«امام حسن علیه السلام با عبد اللَّه بن جعفر ملاقات کرده، فرمودند: ای عبد اللَّه! چگونه انسان مؤمن شمرده شود با آنکه از قسمت مقدّر خود ناراضی است و منزلت خویش را پایین می آورد در صورتی که حاکم بر او خداوند است؟! من برای کسی که جز رضای الهی در دلش خطور نکند ضامنم که اگر به درگاه خداوند دعا کند مستجاب گردد.»(۲)

ناخرسندی و به دیده اعتراض به خداوند و مقدّرات او نگریستن کجا، و توحید و ایمان و رضایت به اراده و فعل حق تعالی کجا؟ آن، خشم و سخط پروردگار را به همراه دارد و این، خشنودی و رضایت و لطف و مرحمت او - جلّ و علا - را به ارمغان می آورد. بنده عاجز و حقیر و جاهل به حکمت ها و مصلحت ها و بی خبر از اسرار قضا و قدر الهی را نه عقلاً و نه شرعاً و نه اخلاقاً و عرفاً شایسته نیست که از ورای هزاران حجاب و از پشت دیوارهای بلند عجز و جهل، به اعتراض بر افعال خداوند خالق حکیم و انکار اراده قادر علیم برخیزد!

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

امام بزرگوار حضرت رضا علیه السلام از پدران ارجمند خویش نقل می کنند که

۱- ۴۱۴. کافی، ج ۲، ص ۴۰، باب خصال مؤمن، ح ۴ ؛ نظیر آن: ص ۴۴، باب حقیقت ایمان، ح ۱

۲- ۴۱۵. همان، ص ۵۱، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۱.

رسول مکرّم خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«خداوند بزرگ می فرماید:

«مَنْ لَمْ یرْضَ بِقَضائِی وَ لَمْ یؤْمِنْ بِقَدَرِی فَلْیلْتَمِسْ إِلَهاً غَیرِی.»(۱)

«هر کس به قضای من خشنود نباشد و به مقدّرات من ایمان نیاورد خدایی غیر از من بجوید!»

پاسخی دندان شکن به افراد کم ظرفیت و کسانی است که حقیقتاً راه ایمان نپیموده و از مزایای معرفت - که خرسندی و خشنودی از قضا و قدر الهی از برترین آن هاست - بی بهره مانده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«صفت رضا آن است که از هر امر خوشایند و ناخوشایند خشنود باشی، رضا پرتو نور معرفت است؛... رضا اسمی است که همه معانی عبودیت در آن گرد آمده است...»(۲)

از برخی دیگر از روایات نیز چنین به دست می آید که خشنودی از اراده و فعل خداوند، بالاترین عبادت است.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«رَأْسُ طاعَهِ اللَّهِ الرِّضا بِما صَنَعَ اللَّهُ فِیما أَحَبَّ الْعَبْدُ وَ فِیما کَرِهَ، وَ لَمْ یصْنَعِ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَیئاً إِلّا وَ هُوَ خَیرٌ لَهُ.»(۳)

«تاج بندگی خداوند، رضایت و خشنودی به چیزی است که خدا در امور مورد علاقه بنده و امور ناخوشایند وی انجام داده است.

۱- ۴۱۶. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۸، ح ۲۵

۲- ۴۱۷. مصباح الشریعه، ص ۶۱، باب ۸۹.

۳- ۴۱۸. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۹، ح ۲۸

(و به راستی که) خداوند در باره بنده خود جز به خیر و مصلحت او کاری انجام نداده است.»

همچنین در حدیث آمده است:

«خداوند در بهشت بر مؤمنان تجلّی می کند و به آنان می فرماید: از من سؤال کنید (و هر چه دوست دارید درخواست نمایید) عرض می کنند: پروردگارا! رضایت و خوشنودی تو را خواهانیم.»(۱)

حتی پس از تجلّی خداوند که بالاترین مرتبه الطاف الهی است، رضایت و خوشنودی او را در خواست می کنند و این خود نشانی روشن بر فضیلت و برتری رضا نسبت به سایر مراتب کمال است. همچنان که رضایت آدمی از قضا و قدر الهی و فعل و اراده خداوند نشانی واضح بر خشنودی خدا از وی می باشد.

در روایات آمده است که بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام عرض کردند: از خدا درخواست کن که بیان فرماید: چه کنیم تا به سبب آن از ما خشنود گردد؟ حضرتش عرض کرد: خداوندا! شنیدی آنچه را اینان گفتند؛ خطاب آمد:

«ای موسی! به ایشان بگو از من راضی شوید تا من از شما خشنود گردم.»(۲)

از سوی دیگر تن ندادن به قضای الهی و ناخرسند بودن از اراده و خواست او می تواند دلیلی روشن بر خشنود نبودن خدا از انسان بوده و در نهایت به بغض و کفر آدمی بیانجامد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

۱- ۴۱۹. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲- ۴۲۰. همان، ص ۲۰۴.

«مَنْ لَمْ یرْضَ بِالْقَضاءِ دَخَلَ الْکَفْرُ دِینَهُ.»(۱)

«کسی که به قضای الهی راضی نباشد، کفر در دینش راه یابد!»

ص:۲۹۵

۱- ۴۲۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۹ باب ۷۷، ح ۱۲۹۸ ؛ همچنین برای مطالعه روایات دیگر ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۲، باب ۷۴.

۴ – تسلیم

تسلیم عبارت است از خضوع و انقیاد کامل در برابر اوامر، نواهی و قضا و قدر الهی، و پرهیز از پندار، گفتار و هر حرکتی که شایبه اعتراض نسبت به خداوند داشته باشد؛ و این مرتبه رفیعی است که جز در پرتو نیل به مقام بلند رضا حاصل نمی گردد.

تسلیم روح ایمان، خمیر مایه سعادت و رستگاری، از آثار گران بهای یقین و ثمره دین و دینداری است. چرا که سرچشمه پیدایش هر صفت متعالی در درون جان آدمی جز اعتقاد صحیح، نیت پاک و عمل خالص چیزی نیست، و این هر سه قوام بخش پایه های تسلیم اند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلدِّینُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا التسْلِیمُ وَ الرِّضا.»(۱)

«دین درختی است که ریشه آن تسلیم و رضاست.»

گرچه روح استقلال طلبی و اندیشه استقلال خواهی از یک سو و عدم مصونیت انسان از خطا و انحراف از سوی دیگر و اشتراک انسان با سایر مردم در این رابطه، مانع بزرگ آدمی از تسلیم بی قید و شرط در برابر دیگران است و عقل و خرد و شرع اقدس نیز انسان را از پیروی بی چون و چرای سایرین برحذر می دارند، لیکن تسلیم نشدن در برابر خداوند عالم حکیم و پیامبرانی که تنها از او سخن می گویند و جز به فرمان او گام بر نمی دارند – و در فرمانشان شایبه کم ترین انحراف و خطا وجود ندارد، و راه رستگاری جز تسلیم در برابر آنان نیست –

ص:۲۹۶

۱– ۴۲۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴، ف ۱، ح ۱۳۰۲.

دور از خرد و پیمودن راه شقاوت و گام نهادن در مسیر گمراهی است.

خردمند حقیقی کسی است که با درک این واقعیت، خواست و اراده خدا را گردن نهد و در گرفتاری و آسایش، تندرستی و بیماری، نیازمندی و بی نیازی، و خوشی و ناخوشی صبور، تسلیم و شاکر بوده، چون و چرایی نداشته باشد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَبْدُ بَینَ ثَلاثَهٍ: بَلاءٌ وَ قَضاءٌ وَ نِعْمَهٌ؛ فَعَلَیهِ فِی الْبَلاءِ مِنَ اللَّهِ الصَّبْرُ فَرِیضَهٌ وَ عَلَیهِ فِی الْقَضاءِ مِنَ اللَّهِ التسْلِیمُ فَرِیضَهٌ وَ عَلَیهِ فِی النِّعْمَهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الشُّکْرُ فَرِیضَهٌ.»(۱)

«انسان (در همه حال) بین سه چیز قرار گرفته است: بلا و گرفتاری، قضا و حکم الهی، و نعمت و آسایش. وظیفه حتمی او در بلاها و گرفتاری ها شکیبایی؛ در برابر قضای الهی تسلیم، و در هنگام سرازیر شدن نعمت های خداوند، سپاس گزاری است.»

انسان همچنان که در هنگام بیماری، در برابر پزشک حاذق - و مورد اعتمادی که از درد و داروی او به نیکی آگاهی داشته و به تمام لوازم و عوارض آن واقف است - بدون چون و چرا با اراده و اختیار خود تسلیم او می گردد، بر اساس عقل و علم و به اقتضای نیاز و مصلحت لازم است در برابر اوامر و نواهی و اراده و فعل الهی سر تسلیم فرود آورده، تکبّر و انانیت را کنار گذارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«یا عِبادَ اللَّهِ! أَنْتمْ کَالْمَرْضَی وَ رَبُّ الْعالَمِینَ کَالطَّبِیبِ، فَصَلاحُ الْمَرْضَی فِی ما یعْلَمُهُ الطَّبِیبُ وَ یدَبِّرُهُ (تدْبِیرِهِ) بِهِ، لا فِیما یشْتهِیهِ الْمَرِیضُ

ص:۲۹۷

۱- ۴۲۳. خصال، ج ۱، ص ۸۶، باب ۳، ح ۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۴۱، ح ۳۵.

وَ يقْترِحُهُ، أَلا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تكَونُوا مِنَ الْفائِزِينَ.»(۱)

«ای بندگان خدا! شما همانند بیماران و پروردگار عالمیان بسان پزشک است، خیر و صلاح بیمار در چیزی است که طبیب می داند و تدبیر می کند، نه در چیزی که مریض میل دارد و آن را بر می گزیند. پس تسلیم امر الهی باشید تا از رستگاران شوید.»

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

«... إِنَّ الْمَراتِبَ الرَّفِيعَهَ لا تنالُ إِلّا بِالتسْلِيمِ لِلَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ وَ ترْكِ الْإِقْتراحِ عَلَيهِ وَ الرِّضا بِما يدَبِّرُ بِهِمْ [بِهِ].»

«به راستی مراتب بلند (و رسیدن به قلّه کمال) جز با تسلیم شدن در برابر خداوند بزرگ، و ترک برگزیدن رأی و خواهش خود بر حضرت او، و خشنودی از تدبیرش به دست نخواهد آمد.»

سپس در ادامه می افزایند:

«حقیقتاً اولیای خدا بر محنت ها و ناگواری ها آنچنان شکیبایی کردند که دیگران از آن ناتوان بودند. خداوند بزرگ نیز پاداش آنان را بر آورده شدن همه درخواست های ایشان قرار داد، با این حال آن ها جز آنچه را که خدا برایشان می خواهد نمی خواهند.»(۲)

کسی که در اثر عنایات حقّ و مجاهده و صبر و توسل به دامن اولیای الهی، قلّه های بلند ایمان را فتح کرده و به مرتبه رفیع تسلیم نائل گشته، در برابر حضرت حقّ اراده ای ندارد و میل و خواست خویش را در اراده جناب او فانی ساخته و می داند آنچه را حضرتش اراده کند، چه او بخواهد یا نخواهد، همان تحقّق

۱- ۴۲۴. مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۴۳۶

۲- ۴۲۵. امالی صدوق، ص ۴۵۵، مجلس ۶۹، ح ۳.

می پذیرد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: خدای بزرگ به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد: ای داود!

«تريدُ وَ أُرِيدُ وَ لا يكُونُ إلّا ما أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْت لِما أُرِيدُ أَعْطَيتكَ ما ترِيدُ وَ إِنْ لَمْ تسْلَمْ لِما أُرِيدُ أَتعَبْتكَ فِيما ترِيدُ ثُمَّ لا يكُونُ إلّا ما أُرِيدُ.»(۱)

«تو اراده نمایی، من نیز اراده می کنم، و جز اراده من تحقّق نمی پذیرد. چنانچه به خواست من تن دهی، آنچه را اراده می نمایی به تو عطا می کنم و اگر به خواست من سر تسلیم نگذاری تو را در آنچه خواهی به زحمت می افکنم، آنگاه نیز جز خواسته من محقّق نمی گردد.»

اسلام جز تسلیم نیست و هر کس به اندازه ای که از روح تسلیم برخوردار شده – و از نقطه مقابل آن که خود محوری و استکبار است دور گشته – از روح اسلام بهره مند خواهد بود.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اسلام را چنان توصیف نمایم که کسی پیش از من توصیف نکرده و پس از من نیز توصیف ننماید؛ به راستی اسلام همان تسلیم و تسلیم همان یقین و یقین همان باور کردن و باور همان اعتراف و اعتراف همان عمل و عمل همان بجا آوردن است.»(۲)

ناگفته نماند: جایگاه ویژه حضرات معصومین علیهم السلام نسبت به خداوند متعال ایجاب می کند که تسلیم در برابر آن بزرگواران نیز – که در حقیقت تسلیم در برابر

ص:۲۹۹

۱- ۴۲۶. توحید صدوق، ص ۳۳۷، باب المشیه و الاراده، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۸، ح ۲۴.

۲- ۴۲۷. کافی، ج ۲، ص ۳۸، باب نسبه الاسلام، ح ۱ ؛ نظیر آن: نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۴۴، ح ۱۲۰.

خدا و به فرمان او است - واجب و به عنوان یک عمل خردمندانه، در زمره تکالیف مهم شرعی محسوب گردد.(۱)

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ الْعِبادَهَ عَلی سَبْعِینَ وَجْهاً فَتسْعَهٌ وَ سِتونَ مِنْها فِی الرِّضا وَ التسْلِیم للَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأُولِی الْأَمْرِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِمْ.»(۲)

«به راستی عبادت هفتاد گونه است: شصت و نه گونه آن در رضا و تسلیم نسبت به خدای بزرگ و پیامبر صلی الله علیه وآله و والیان امر (جانشینان معصوم) علیهم السلام می باشد.»

ص:۳۰۰

۱- ۴۲۸. در سوره نساء، آیه ۶۵ و در روایات فراوانی از مؤمنان خواسته شده که نسبت به آن عزیزان درگاه اله خاضع و تسلیم باشند. ر.ک: کافی، ج ۲، ص ۳۲۱، باب تسلیم ؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۲ و...

۲- ۴۲۹. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۱۲

۵ – توکّل

توضیح

انسان به تناسب برخورداری از قوّت ایمان، ارتفاع یقین و عمق باورهای قلبی، به تدریج از سطح اندیشه بلند، افق فکر گسترده، عظمت و بزرگی روح و سعه صدر و گشادگی بیشتر سینه بهره مند گشته، به ضعف خود و ناتوانی دیگران – هرچند به حسب ظاهر قوی و دارای عظمت باشند – بیشتر پی خواهد برد.

لازمه طبیعی این رشد و آگاهی، سلب اعتماد حقیقی از غیر خدا و تکیه کردن بر ذات پاک خداوندی است که منبع فیض همه نیروها و سرچشمه فیاض همه قدرت هاست. مؤمن هرچه می خواهد و هر چه می طلبد، تنها از ذات پاک پروردگار درخواست می کند و تکیه گاهش در همه حال خدای قادر عالم حکیم است و تنها بر او توکّل می نماید.

مفهوم توکّل

توکّل از ماده وکالت و از دیدگاه قرآن و حدیث، اعتماد و تکیه کردن بر خدا، و ولی و وکیل خود قرار دادن اوست. توکّل آن است که انسان در همه کارهای خود خداوند را وکیل خویش ساخته، به او تکیه و اعتماد نماید و چون سرچشمه همه قدرت ها خداست، تنها او را مؤثر بداند.

توکّل ثمره توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان به مرحله ای از رشد معنوی ارتقا می یابد که تحقّق هر پدیده ای را در جهان هستی مرتبط با اراده آفریدگار هستی می بیند، طبعاً امید خویش را از خود و دیگران منقطع ساخته، تنها بر او – جلّ و علا – تکیه و اعتماد خواهد کرد.

نقطه مقابل توکّل بر خدا، اعتماد و تکیه کردن بر غیر او و وابسته بودن به

دیگری و در نهایت، از دست دادن استقلال خویشتن است. بنا براین مفهوم توکّل این نیست که انسان از تلاش و کوشش دست کشیده، خود را به صورت کالای مصرفی درآورد، بلکه شخص متوکّل با اتکا به لطف قادر متعال و استمداد از فیاض لا یزال در همه امور تلاش می کند، لیکن حتی در مواردی که توانایی انجام کاری را دارد، خویشتن را از الطاف بی کران خداوند منّان بی نیاز ندانسته، به توانایی خویش تکیه نمی کند و هر قدرتی را از جانب او می داند.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله از جبرئیل امین پرسیدند: توکّل چیست؟ پاسخ داد:

«اَلْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لا یضُرُّ وَ لا ینْفَعُ وَ لا یعْطِی وَ لا یمْنَعُ وَ اسْتِعْمالُ الْیأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا کَانَ الْعَبْدُ کَذَلِکَ لَمْ یعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَی اللَّهِ وَ لَمْ یرْجُ وَ لَمْ یخَفْ سِوَی اللَّهِ وَ لَمْ یطْمَعْ فِی أَحَدٍ سِوَی اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التوَکُّلُ.»(۱)

«دانستن این واقعیت که مخلوق (بدون اراده حق تعالی) نه ضرر می رساند و نه سود، نه عطا می کند و نه محروم می سازد و (از درون و در عمل) از خلق مأیوس بودن (و چشم امید به خالق دوختن) است. هنگامی که بنده ای چنین شد، جز برای خدا کار نمی کند و به غیر او امید نداشته، و از غیر او پروا ندارد و جز به او به هیچ کس طمعی نداشته و دل نمی بندد. این (حقیقت و روحِ) توکّل است.»

طبیعت توکیل تا زمانی که از شرایط جامع و کامل برخوردار نباشد توأم با نگرانی و همراه با سوء ظنِ موکّل نسبت به وکیل است. زیرا احتمال مرگ وکیل یا خیانت او زمینه نگرانی موکّل را افزایش داده، فکر او را نسبت به اصل توکیل متزلزل می سازد؛ همچنان که احتمالِ دارا نبودنِ علم، قدرت، تدبیر، حاکمیت و دلسوزی کافی، موکل را نسبت به انجام بی عیب و نقص کاری که به وکیل واگذار

۱- ۴۳۰. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۸، ح ۲۳.

کرده، نامطمئن خواهد ساخت.

موکّل دوست دارد از ادامه حیات وکیل مطمئن باشد، او را از علم و آگاهی لازم نسبت به ابعاد مختلف نیازهایش برخوردار ببیند، شاهد قدرت کافی در او برای انجام کار مورد نظرش باشد، او را از هر گونه عیب و عجز و ناتوانی که موجب تزلزل فکر وی می شود مبرّا بداند، و از حاکمیت، امانت داری، دلسوزی، تدبیر و اداره نیکوی همه امور در دست با کفایت او خاطر جمع باشد.

بی تردید این خواسته های موکّلان بلکه فوق آن در حدّ اعلا و برتر از فکر هر خردمند و بالاتر از اندیشه هر صاحب اندیشه ای در ذات پاک خداوندی که حاکمیت و قدرت و علم و بی نیازی و سایر صفات نیکو همه از آنِ اوست موجود است؛ دیگران هر چه دارند از او دارند و تنها تکیه گاه تزلزل ناپذیر و اطمینان بخشی که از هر عیب و نقصی مبرّا است، ذات پاک اوست. مدد گرفتن از غیر او زیبنده نیست و هیچ کس جز او شایسته وکالت نخواهد بود.

توکّل بر خدا آدمی را از دلدادگی و وابستگی به غیر که سرچشمه ذلّت و بردگی است رها ساخته، به او آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد. کسی که دارای روح توکّل است هیچ گاه دچار یأس و نومیدی نگشته، در برابر مشکلات و سختی های زندگی احساس ضعف و واماندگی نمی کند، و همین فرهنگ و اعتقاد و احساس متعالی است که قدرت روحی او را افزایش داده، بر همه موانع و مشکلات پیروز می گرداند.

قرآن و توکّل

در قرآن علاوه بر مواردی که خداوند بهترین وکیل معرفی شده، بیش از چهل مورد از توکّل سخن به میان آمده که نشان از اهتمام شرع مقدس به این صفت متعالی دارد.

ص:۳۰۳

« وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ».(۱)

«مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.»

توکّل ثمره جدایی ناپذیر ایمان است، زیرا مؤمن در همه حال پروردگار متعال را بر هر چیز قادر و توانا می داند و هر مشکلی را در برابر اراده بی منازع او سهل و آسان می شمارد و به همین جهت تنها به او دل می بندد و جز به او تکیه نمی کند. خداوند بزرگ نیز به مؤمنان فرمان می دهد که از همه مخلوقات چشم پوشیده، تنها به ذات بی انتهای او چشم بدوزند و جز بر او اعتماد و توکّل ننمایند.

« ... فَإِذا عَزَمْت فَتوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُتوَکِّلِینَ ».(۲)

«هنگامی که (بر کاری) تصمیم می گیری بر خدا توکل کن که خداوند توکّل کنندگان را دوست می دارد.»

هیچ کس - حتی شخصیت بزرگواری همانند رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله - از خداوند بی نیاز نیست به همین جهت خداوند مهربان از آن بزرگوار نیز می خواهد که در همه حال حتی هنگام تصمیم نهایی که همه چیز فراهم است بر خدا توکّل کرده، جز بر قدرت لا یزال او اعتماد ننماید. این است که مؤمن زیرک هیچ گاه به فراهم بودن اسباب و وسایل عادی فریفته نشده، همواره از قدرت بی پایان پروردگار خود استمداد می جوید.

« وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ الشَّیطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ ».(۳)

«(یوسف علیه السلام) به یکی از آن دو نفر که می پنداشت (از زندان) رها

ص:۳۰۴

۱- ۴۳۱. سوره آل عمران، آیات ۱۲۲ و ۱۶۰ ؛ مائده، آیه ۱۱ ؛ توبه، آیه ۵۱ ؛ مجادله، آیه ۱۰؛ تغابن، آیه ۱۳ و...

۲- ۴۳۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹

۳- ۴۳۳. سوره یوسف، آیه ۴۲.

می شود فرمود: مرا نزد بزرگ خود یادآور ؛ شیطان یادآوری آقایش را از یاد او برد، در نتیجه چند سالی در زندان ماند.»

حضرت یوسف با همه منزلتی که داشت تنها یک لحظه دچار غفلت شده، برای نجات خود به غیر خدا متوسّل گشت. گر چه این نوع غفلت در مورد افراد عادی قابل گذشت است، لیکن در افراد برجسته که مراتب بلند ایمان را پشت سر نهاده، به مقامات رفیع معنوی دست یافته اند قابل اغماض نیست، و این هشدار بزرگی است برای مؤمنان و موحّدان که هیچ گاه به دیگران امیدوار نبوده، به غیر خدا تکیه ننمایند.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه فرموده اند:

«خداوند به حضرت یوسف وحی فرستاد که: چه کسی آن خواب را به تو نمایان ساخت؟ عرض کرد: تو ای پروردگار من؛ فرمود: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ عرضه داشت: تو ای پروردگار من! پرسید: چه کسی قافله راه مصر را سراغ تو فرستاد؟ پاسخ داد: تو ای پروردگارم! سؤال نمود: چه کسی آن دعا را به تو آموخت تا از چاه رها گردی؟ جواب داد: تو ای پروردگار من؛

فرمود: چه کسی راه نجات از مکر و حیله زلیخا را برای تو فراهم نمود؟ عرض کرد: پروردگارا تو؛ پرسید: چه کسی آن طفل را به نفع تو به سخن درآورد؟ پاسخ داد: تو ای پروردگار من! فرمود: چه کسی مکر و حیله همسر عزیز و زنان مصری را از تو دور ساخت؟ عرض کرد: تو ای پروردگارم؛ سؤال نمود: چه کسی تأویل خواب را به تو الهام کرد؟ جواب داد: پروردگارا تو؛ خداوند فرمود: چگونه به دیگری پناه بردی و به من پناهنده نشدی و از من درخواست نکردی تا از زندان نجاتت دهم و به یکی از بندگانم پناهنده و امیدوار گشتی تا او نزد بنده دیگری

که در اختیار من است از تو یادآوری کند؟! اینک باید چند سال دیگر در زندان بمانی.»(۱)

« إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُونَ ».(۲)

«بدون شک شیطان را بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می کنند تسلطی نیست.»

پایداری و مقاومت در برابر وسوسه های شیطانی و مصونیت در برابر فریب ها و نیرنگ های رنگارنگ آن مطرود دور از رحمت خدا و در امان ماندن از نفوذ شیطنت آمیز آن ملعون جز در پرتو ایمان و توکّل امکان پذیر نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: ابلیس گفته است:

«بر پنج کس تسلط ندارم ولی سایر مردم در قبضه (وسوسه ها و نقشه های) من هستند: کسی که با نیت پاک به (دامن کبریایی) خداوند چنگ بزند و در همه امور به او تکیه کند؛ هر که شب و روز به تسبیح خدا زیاد بپردازد ؛ کسی که آنچه را برای خود می خواهد برای برادران مؤمن خود بخواهد؛ آنکه هنگام مصیبت جزع نکند؛ کسی که به آنچه خداوند روزیش کرده راضی باشد و غم روزی نخورد.»(۳)

« وَ مَنْ یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِ ّشَی ءٍ قَدْراً ».(۴)

«هر کس بر خدا توکّل کند خداوند برایش کافی است. خدا اراده و فرمان خود را به انجام می رساند، بدون شک برای هر چیزی اندازه ای مقرّر

۱- ۴۳۴. بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۳۰۱، ح ۱۰۰

۲- ۴۳۵. سوره نحل، آیه ۹۹

۳- ۴۳۶. خصال، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۵، ح ۳۷.

۴- ۴۳۷. سوره طلاق، آیه ۳.

کرده است.»

فرمان خداوندی که قادر مطلق است و همه چیز و همه کس در قبضه قدرت اوست، در همه موجودات نافذ است و اراده اش بدون کم ترین وقفه به انجام خواهد رسید، بنا براین کسی که بر او توکّل کرده، کار خویش را به او واگذار نماید بی تردید خداوند - جلّ جلاله - برای او بس است و امورش را کفایت خواهد کرد.

توکّل در روایات

پیشوایان معصوم علیهم السلام و اولیای الهی در راستای ارشاد و هدایت مردم و به پیروی از وحی و همسو با قرآن، همگان را به این خصلت بزرگوارانه و صفت متعالی سفارش کرده اند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ الْغِنَی وَ الْعِزَّ یجُولانِ، فَإِذا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التوَكُّلِ أَوْطَنا.»(1)

«بی نیازی و عزّت (همواره به این سو و آن سو) در حرکت اند. هنگامی که به جایگاه و محل توکّل برسند، در همانجا مسکن گزینند.»

در شرح حال مرحوم ملا نظر علی طالقانی نوشته اند:

وی در دوران تحصیل علوم دینی دچار فقر شدیدی بود؛ تصمیم می گیرد برای خداوند نامه ای بنویسد!! با کمال اعتقاد و نهایت امید نامه ای که در بردارنده نیازهایش بود برای خدا نوشته و آن را به وسیله باد رها کرده، در انتظار می ماند.

سرانجام، اعتماد و امید به لطف بی انتهای خداوند کارگر و کارساز می شود و نامه در یک روز که ناصر الدین شاه از شکار باز می گردد به دست وی می رسد.

پادشاه پس از جلوس در کاخ خود سراغ ملا نظر علی فرستاده، خانه ای با

۱- ۴۳۸. کافی، ج ۲، ص ۵۳، باب تفویض، ح ۳

لوازم و نیازمندی ها به نام او ثبت و در اختیارش قرار می دهد. یکی از وزیران نیز دخترش را به عقد وی در می آورد. وزیری خدمت کار و آشپز، و دیگری کالسکه ای تقدیم می دارد. نخست وزیر نیز روستایی هدیه می نماید و یکی از وزیران باغی در شمیرانات در اختیار او می گذارد. پول هنگفتی نیز توسط خود شاه به او پرداخت می گردد و شیخ طالقانی که نیازمند نان شب بود نه تنها به خواسته های خویش نائل می شود بلکه از ثروتمندان عصر خود می گردد.(۱)

دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی، نعمش بی پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ یکُونَ أَقْوَی النَّاسِ فَلْیتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ.»(۲)

«هر کس دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خداوند توکّل نماید.»

توکّل به تناسب سطح و عمقِ محتوا، روح و جان و حتی جسم شخص متوکل را تقویت کرده، شخصیت تازه ای به او می بخشد و در رفتار و گفتار آدمی تأثیر گذار خواهد بود، چه آنکه شخص متوکل دست نیاز به سوی قادر مطلق بلند ساخته، خود را به او - جلّ جلاله - متصل می نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شب معراج از حضرت پروردگار سؤال کرد: پروردگارا! برترین اعمال کدام است؟ خداوند بزرگ فرمود:

«یا أَحْمَدُ! لَیسَ شَی ءٌ أَفْضَلَ عِنْدِی مِنَ التوَکُّلِ عَلَی وَ الرِّضا

۱- ۴۳۹. ر.ک: کرامات الصالحین، ص ۷۳ ؛ گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۱۴.

۲- ۴۴۰. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۱، ح ۵۱.

بِما قَسَمْت.»(۱)

«ای احمد! نزد من چیزی برتر از توکّل بر من و خشنودی به آنچه قسمت و روزی کرده ام نیست.»

پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام بت های نمرودیان را درهم شکست، نمرود با اطرافیان خود در باره کیفر آن بزرگوار مشورت نمود، آنان گفتند: او را آتش زده، بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید. آن ها حضرتش را زندانی کرده، به تهیه وسایل آتش افروزی مشغول شدند و آنچنان در این کار همت ورزیدند که حتی اگر یکی از آنان بیمار می شد در وصیت خود مقداری از مالش را برای تهیه هیزم اختصاص می داد. زنان نیز با رشتن پشم پول آن را برای کمک به این اقدام شیطانی به متصدیان آتش می دادند.

در حاشیه شهر کوفه و در کنار نهر کوثا آتشی بس عظیم بر افروختند به گونه ای که شدت حرارت و بلندی شعله هایش مانع پرواز پرندگان بود و فرو انداختن حضرت ابراهیم علیه السلام در میان آن برای آنان امکان پذیر نبوده، از آن کار عاجز ماندند!

سرانجام به تعلیم شیطان منجنیقی ساخته، آماده انداختن آن بزرگوار در میان شعله های آتش شدند! جوش و خروش از همه کائنات برخاست و هر یک به زبان خود از این کار شگفت و عظیم شکایت می کردند. زمین که گویا از سنگینی بار گران شرک و بت پرستی کفّار و مشرکان به ستوه آمده و مدت ها نظاره گر غربت و تنهایی ابراهیم علیه السلام در پرستش خداوند یکتا بود، خطاب به خدای بزرگ عرضه داشت: آیا اجازه می دهی ابراهیم علیه السلام طعمه آتش نمرود گردد؟ و ملائکه آسمان ها

۱- ۴۴۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۲۰، باب ۱۱، از جهاد نفس، ح ۱۸ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۵، باب ۱۹۲، ح ۲۵.

تعجب و حیرت خود را این چنین ابراز می کردند که: پروردگارا! دوست و خلیل تو را در آتش می اندازند و تو نظاره می کنی؟

خداوند بزرگ در پاسخ به این عجز و نیاز و لابه فرمود:

«البته اگر او مرا بخواند (و نجات خویش را از من درخواست نماید) به فریادش رسیده، او را نجات خواهم داد. جبرئیل خود را به ابراهیم علیه السلام رسانده و عرض کرد: ای ابراهیم! آیا حاجتی داری؟ پاسخ داد:

«أَمَّا إِلَیکَ فَلا! حَسْبِی اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ.»

امّا به تو نیازی ندارم، خداوند مرا کافی است که او نیکو وکیلی است.

میکائیل عرض کرد: چنانچه بخواهی آتش را به وسیله بارش باران - که در اختیار من است - خاموش می سازم؟ فرمود: نمی خواهم. فرشته و ملک باد عرض کرد: اگر مایل باشی طوفانی بر می انگیزم تا آتش پراکنده شود؟ پاسخ داد: این را نیز نمی خواهم.

جبرئیل این بار عرض کرد: از خدا درخواست کن تا تو را نجات بخشد! فرمود:

«حَسْبِی مِنْ سُؤالِی عِلْمُهُ بِحالِی.»

علم و اِشراف او به وضع و حال من، مرا از سؤال کردن کفایت می کند.

و در این لحظه شگفت انگیز بود که خداوند حکیم به آتش خطاب کرد:

« کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ ».(۱)

جبرئیل به میان آتش آمد و با حضرت ابراهیم علیه السلام مشغول گفتگو شد. نمرود که از بالا شاهد این جریان بود شگفت زده گفت: هر که بخواهد برای خود خدایی برگزیند، خداوندی مانند پروردگار ابراهیم انتخاب

۱- ۴۴۲. سوره انبیاء، آیه ۶۹. «بر ابراهیم سرد و سلامت باش!»

نماید!»(۱)

در مورد حضرت موسی علیه السلام نقل شده که آن بزرگوار روزی فرشته مرگ را ملاقات نمود، از وی پرسید: مقصودت دیدار ماست یا برای قبض روح آمده ای؟ عرض کرد: برای قبض روح آمده ام. آن جناب مهلت خواست تا مادر و خانواده خود را دیده و با آنان وداع نماید. ملك الموت عرض کرد: اجازه تأخیر ندارم. حضرتش فرمود: مهلتم ده تا سجده ای بجا آورم. او را مهلت داد. به سجده رفته و عرضه داشت: خدایا! به فرشته مرگ بفرما که مرا مهلت دهد تا با مادر و خانواده ام خدا حافظی نمایم. خداوند دستور مهلت داد.

حضرت موسی علیه السلام نزد مادر آمده و فرمود: مادر جان! مرا حلال کن که سفر طولانی در پیش دارم. مادرش توضیح خواست. پاسخ داد: عازم سفر آخرت هستم. در حالی که مادرش گریه می کرد با او وداع کرده، نزد زن و فرزند خود رفت و با آنان نیز خدا حافظی نمود. فرزند کوچکش که بسیار به او علاقه مند بود، پیراهن وی را گرفته و گریه می کرد. آن جناب نیز گریه شدیدی کرد.

خداوند به او خطاب کرده و فرمود:

«ای پسر عمران! اینک که نزد ما می آیی چرا مضطرب و گریانی؟

عرض کرد: پروردگارا! برای فرزندان خود که به آنان بسیار مهر می ورزم گریانم. خطاب آمد:

عصای خویش را به دریا بزن! آن بزرگوار چنان کرد، ناگهان دریا شکافته شد و سنگ بزرگ سفیدی نمایان گشت. خداوند امر فرمود که عصایش را به آن سنگ بزند، در این هنگام کرم ضعیفی را در درون سنگ مشاهده کرد که برگ سبزی بر دهان گرفته و از آن می خورد.

ص:۳۱۱

۱- ۴۴۳. ر.ك: بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۲۳ و ۳۲؛ و ج ۷۱، ص ۱۵۵، ح ۷۰.

حضرت ذوالجلال فرمود: ای موسی! در میان این دریا و در دل این سنگ کرم ضعیفی را روزی می دهم (و از آن غافل نمی شوم) آیا اطفال تو را فراموش می کنم؟! آسوده خاطر باش که من برای آنان بهترین نگهبانم.

حضرت موسی علیه السلام به ملک الموت فرمود: مأموریت خود را انجام بده، و به جهان آخرت شتافت.»(۱)

حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«أَقْوَی النَّاسِ إِیماناً أَکْثَرُهُمْ توَکُّلاً عَلَی اللَّهِ سُبْحانَهُ.»(۲)

«تواناترین مردم از جهت ایمان کسی است که توکلش بر خدای سبحان بیشتر از همه باشد.»

هم می فرمایند:

«مَنْ توَکَّلَ عَلَی اللَّهِ هانَت لَهُ الصِّعابُ وَ تسَهَّلَت عَلَیهِ الْأَسْبابُ وَ تبَوَّءَ الْخَفْضَ وَ الْکَرامَهَ.» (۳)

«هر که بر خدا توکّل نماید سختی ها برای او آسان و اسباب کارها برایش فراهم گردد و در وسعت، راحتی و کرامت جای گیرد.»

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: با آنکه فرعون در لحظات آخر به خدا ایمان آورد و به یگانگی او اقرار کرد، چرا خداوند او را غرق نموده نجات نبخشید؟ پاسخ دادند:

«اولاً او هنگامی ایمان آورد که عذاب الهی نازل شده و در حال

۱- ۴۴۴. شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۷۹، مقدمه ۵۵.

۲- ۴۴۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۳، ف ۸ ح ۳۲۸.

۳- ۴۴۶. همان، ج ۲، ص ۷۰۶، ف ۷۷، ح ۱۳۶۶.

غرق شـدن بود، و ایمان در چنین حالتی مورد پـذیرش نیست؟ ثانیاً وی به خدا پناه نیاورده، از او درخواست کمک نکرد، بلکه به حضرت موسی علیه السلام استغاثه نمود. (با این حال) خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! به فریاد فرعون نرسیدی! چون او را خلق نکرده ای؛ اگر به من استغاثه کرده بود به فریادش می رسیدم.»(۱)

حضـرت موسـی علیه السـلام به بنی اسـرائیل فرمود: همچنـان که برای (ارشاد و هـدایت) فرعون مبعوث شـده ام، برای (نجات) قارون نیز مبعوث گشـته ام؛ هر کس با او و همنوای اوست در جای خود بایسـتد و هر که با من (و پـذیرای دعوت من) است از او کناره گیری نماید؛ جز دو نفر همه بنی اسرائیل از قارون جدا شده، به حضرتش پیوستند.

حضـرت موسـی علیه السـلام به زمین امر فرمود تا آن ها را فرو بلعـد! زمین تا روی قدم های آن ها در خود فرو برد. باز فرمود: ای زمین! آن هـا را در برگیر! این بـار تـا زانو، بار سوم تا کمر و در مرتبه چهارم تا گردن در خود فرو برد. و با آنکه در هر بار قارون و یارانش تضـرّع کرده، برای نجات خویش موسـی را به خدا و خویشی خود سوگند می دادند، آن حضرت برای تحقّق امر خدا به آنان اعتنا نمی کرد. (۲)

خدای متعال به موسـی علیه السـلام خطاب کرده، فرمود: ای موسـی! آنان هفتاد مرتبه به تو اسـتغاثه نمودند و تو به آن ها رحم نکرده، پناهشان نـدادی؟! به عزّت و جلالم سوگنـد اگر یک بار مرا می خواندنـد، مرا به خود نزدیک می یافتنـد و من آنان را اجابت می کردم.(۳)

ناگفته نماند: تکیه کردن و توکّل به خداوند هیچ گاه با انجام تکالیف شرعی و

۱- ۴۴۷. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۳۰، ح ۳۴.

۲- ۴۴۸. در برخی روایات آمده است که قارون هفتاد مرتبه او را سوگند داد!

۳- ۴۴۹. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۵۷، ح ۴.

عرفی انسان مغایرتی نداشته، آن را نفی نمی کند ؛ بنا براین مؤمن در عین حال که خدای بزرگ را پناهگاه حقیقی و نقطه اتکا و اعتماد خویش می داند، از پرداختن به وظایف ظاهری نیز قصور و کوتاهی نمی کند.

شخصی داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شده، به حضور حضرتش شرفیاب گردید. آن جناب فرمودند: پای شتر خویش را بسته ای؟ عرض کرد: نه، بر خدا توکّل کرده ام؛ آن حضرت فرمودند:

«اِعْقِلْها وَ توَکَّلْ عَلَی اللَّهِ.»(۱)

«پایش را ببند و بر خدای نیز توکّل نما.»

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکّل زانوی اشتر ببند

آری، موحّد هیچ گاه به غیر خدا تکیه نکرده، به جز او به دیگری پناه نمی برد، لیکن عالم اسباب را نیز نادیده نگرفته، در امور زندگی برای هر کاری از طریق و راه طبیعی آن وارد و خارج می شود و در عین حال که سبب را مقدم بر مسبَّب، و مسبّب را معلول سبب می بیند، تأثیر واقعی را در اسباب جستجو نکرده، برای آن ها استقلال قائل نیست. او به وظیفه خویش می پردازد و سر رشته همه سبب ها را در دست قادر متعال و مسبِّب الاسباب می داند.

در روایات آمده است که حضرت موسی علیه السلام بیمار شد. بنی اسرائیل به عیادتش آمده، با تشخیص بیماریش به وی گفتند: اگر با فلان گیاه خود را معالجه نمایی بهبود می یابی. آن جناب فرمود: دارو نمی خورم تا خداوند بدون آن مرا شفا عنایت فرماید.

بیماریش به طول انجامید. خداوند به او وحی فرستاد: به عزّت و جلالم سوگند، شفایت نمی بخشم جز آنکه با همان دارو خویشتن را معالجه و مداوا

۱- ۴۵۰. ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۶، ح ۲۷.

نمایی! آن حضرت فرمود: دارو را بیاورید و طولی نکشید که شفا یافت.

حضـرتش از سـخن نخست خویش بیمناک بود تا آنکه به او خطاب رسـید: خیال داری با توکّل خود، حکمت و اسـرار خلقت مرا از بین ببری! به جز من چه کسی فواید و آثار را در داروها و گیاهان قرار داده است؟(۱)

بی شـک دامنه آثـار ایمـان و توکّـل بسـیار گسترده و وسـیع است. هر انـدازه که روح توکّـل تقویت می شود، به همان نسـبت اطمینان، آرامش، و رضا و خشـنودی افزایش یافته، روح و روان از اضـطراب و نگرانی پاکیزه می گردد. مشـکلات و دشواری هـا در نظر آدمی کوچـک گشـته، کم ترین تـأثیر منفی بر اراده اسـتوار او وارد نمی سـازد. در مقابل، عـدم برخورداری از این کریمه والا علاوه بر تأثیر منفی و ناگوار بر روح و جان، پی آمدهای نگران کننده و آثار نکبت باری نیز بر زندگی فردی خود و خانواده و فرزندان بجای خواهد گذاشت.

آورده اند که حضـرت موسـی علیه السلام به مناجات و راز و نیاز با خدای بی همتا می رفت، عبورش به تهی دستی افتاد که از شدت فقر و بیچارگی خود را در میان خاک و خاکستر پوشانده بود. وی به حضـرت موسـی علیه السلام عرض کرد: گوشه ای از این رنج و محنت مرا با پروردگار خویش در میان گذار، شاید رحمت واسعه اش شامل حال من گردد.

به دنبـال آن به توانگری برخورد که از زیـادی ثروت و مکنت به تنگ آمـده بود! به آن حضـرت عرض کرد: به خداونـد بگو مقداری از این ثروتم را باز پس گیرد و به دیگران بدهد که از بسیاری آن در زحمت هستم!

آن جناب از این جریان شگفت زده شد. پس از گفتگو با خداوند حکیم خطاب آمد: ای موسی! به آن تهیدست بگو اگر دگر بار درخواست حاجت نماید، دستور

۱- ۴۵۱. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۸

دهم که همین خاک و خاکستر نیز از اطرافش پراکنده شود! و به آن توانگر بگو که از زیادی ثروت شکایت نکند که بیشتر به او عطا می کنم!

حضرت موسی علیه السلام با اینکه بسیار شگفت زده شده بود، به خاطر رعایت ادب سخنی نگفت. امّا پروردگار حکیم خود به وی خطاب کرد:

پدر آن مرد تهیدست - که از ثروت فراوانی برخوردار بود - هنگام مرگ (کم ترین اعتماد و توکّل را نیز به من نداشت و) زن و فرزندش را به مال و ثروت خویش سپرد! امّا پدر آن مرد ثروتمند در وقت مردن، فرزند خود را به من سپرده، در ظلّ حمایت من قرار داد. اینک بر من است که از او حراست و مواظبت نمایم.(۱)

درجات توکّل

توکّل نیز مانند سایر صفات پسندیده دارای درجات و مراتب گوناگونی است.

علی بن سُوَید گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در باره آیه « وَ مَنْ یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ » (۲) سؤال کردم، فرمودند:

«توکّل بر خدا درجاتی دارد: یکی از آن درجات آن است که در همه امور بر خدا توکّل کنی و هر چه در باره ات انجام دهد به آن راضی باشی و بدانی که او از هیچ خیر و نیکی در باره تو دریغ نمی ورزد. و بدانی که حکم و فرمان در این باره با اوست. پس با واگذار کردن امور خود به خدا، بر او توکّل کن و در امور خویش و دیگران به او اعتماد داشته باش.»(۳)

ص:۳۱۶

۱- ۴۵۲. ر.ک: خزینه الجواهر، ص ۷۰۱
۲- ۴۵۳. سوره طلاق، آیه ۳، «هر که بر خدا توکّل کند، خدا او را بس است»
۳- ۴۵۴. کافی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۵.

عالمان اخلاق نیز - با عنایت به قوت و ضعفِ مراتب توکّل به برخی از درجات آن اشاره کرده اند:

ضعیف ترین مرتبه توکّل آن است که اطمینان و اعتماد انسان به خداوند در حدّ اعتماد و وثوق او به یک وکیل باشد.

انسان در یک مرحله از توکّل، در عین حال که به تدبیر و سعی در اسباب ظاهری پرداخته و از توکّل خود غافل است، همانند کودکی که جز مادر خویش به هیچ کس اعتماد ندارد، و تنها پناهگاه او دامن اوست، به خدا تکیه کرده، و نقطه اتکایی جز او نمی شناسد.

بالا‌ترین مرتبه توکّل که بسیار نادر و کمیاب است و جز در اخص اولیای خداوند یافت نمی شود، آن است که انسان خود را در پیشگاه خدا فانی دیده و جمیع حرکات و سکنات خویش را برخاسته از قدرت او - جلّ جلاله - می یابد.

صاحب این درجه، واله و مبهوت خداوند است و از راه اعتماد به کرم و عنایت حضرت حق، بسا از دعا و درخواست در امور مادی خویش خودداری کرده و از تدبیر در کارها و اعتنا و توجه به اسباب ظاهری نیز اجتناب ورزد!

توکّلِ حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام از همین قسم بوده است. به همین جهت هنگامی که او را در منجنیق نهادند تا در آتش بیفکنند، در پاسخ جبرئیل امین که عرض کرد: آیا حاجتی داری؟ فرمود: حاجتی به تو ندارم. و هنگامی که عرض کرد: از خدا درخواست کن تا نجاتت دهد، فرمود: «حَسْبِی مِنْ سُؤالِی عِلْمُهُ بِحالِی.»(۱)

۱- ۴۵۵. ر.ک: جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۳ ؛ معراج السعاده، ص ۵۹۲.

۶ – تفویض

تفویض یکی از برترین صفات کمال و از آثار گرانبهای ایمان کامل است. تفویض واگذاری جمیع کارها به خداست به گونه ای که بنده در چنین حالتی خود را در تحقّق و انجام هیچ امری دخیل ندانسته، همه امور را به خداوند حواله می نماید؛ به همین جهت مفهوم آن از توکّل، دقیق تر و ظریف تر است، چه آنکه فرد متوکّل، خداوند را از خود و دیگران برتر دانسته، بر اساس مصلحت اندیشی، او را در امور خویش قائم مقام خود می نماید، در حالی که در تفویض، جهت خاصی مورد نظر نبوده، دارنده این صفت متعالی هیچ حول و قوه ای برای خود قائل نیست و خویشتن را در برابر حضرت حق همانند میتی می داند که در اختیار غَسّال است.

او اراده خود را در اراده حضرت ربوبی فانی دانسته و هیچ اراده و تدبیر و اختیاری در خود نمی بیند ؛ امور خود را به طور مطلق و به طور کلّی به خداوندی که مجموعه جهان هستی زیر سیطره حکومت بی منازع اوست موکول و واگذار می نماید.

تفویض از ارکان ایمان و مرتبه ای رفیع تر از رضا و تسلیم و توکّل، بلکه آخرین منزل یقین و مرتفع ترین درجه ایمان و عالی ترین صفت کمال و شریف ترین فضیلت نفسانی و انسانی است که در پرتو توفیقات الهی و مجاهدت های خستگی ناپذیر تنها به اخص اولیای مقرّب خداوند عطا می گردد.

خداوند متعال کلام مؤمن آل فرعون را – که یک تنه در برابر قدرت اهریمنی دشمنان و تهدیدات هولناک آنان، ایمان خود را آشکار ساخته و امور خویش را به او جلّ جلاله واگذار نموده – چنین نقل می فرماید:

ص:۳۱۸

« وَ أَفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ ا فَوَقاهُ اللَّهُ سَیئات ما مَکَرُوا. ».(۱)

«کارم را به خدا واگذار می کنم که خداوند نسبت به بندگان (خود) بیناست خداوند او را از دسیسه ها و نقشه های سوء آن ها نگهداشت.»

امام سجاد علیه السلام می فرمایند: امیر مؤمنان علیه السلام همواره (به هنگام نیایش) عرض می کردند:

«اَللَّهُمَّ مُنَّ عَلَی بِالتوَکُّلِ عَلَیکَ وَ التفْوِیضِ إِلَیکَ وَ الرِّضا بِقَدَرِکَ وَ التسْلِیمِ لِأَمْرِکَ حَتی لا أُحِبَّ تعْجِیلَ ما أَخَّرْت وَ لا تأْخِیرَ ما عَجَّلْت یا رَبَّ الْعَالَمِینَ.»(۲)

«بار خدایا! بر من منّت گذار تا همواره بر تو توکّل نمایم و امور خویش را به تو واگذارم و به تقدیرت راضی باشم و به فرمانت گردن نهاده، تسلیم گردم، به طوری که جلو افتادن چیزی را که تأخیر انداخته ای و تأخیر آنچه را که جلو انداخته ای دوست نداشته باشم، ای پروردگار جهانیان!»

امام صادق علیه السلام نیز با بر شمردن ارکان مهم ایمان، اهمیت این صفت ارزشمند را به نقل از پدر بزرگوار خود از امیر مؤمنان علیه السلام چنین نقل می فرمایند:

«اَلْإِیمانُ لَهُ أَرْکانٌ أَرْبَعَةٌ: التوَکُّلُ عَلَی اللَّهِ وَ تفْوِیضُ الْأَمْرِ إِلَی اللَّهِ وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللَّهِ وَ التسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»(۳)

۱- ۴۵۶. سوره مؤمن {غافر}، آیه ۴۴ و ۴۵

۲- ۴۵۷. کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، باب دعوات موجزات، ح ۱۴.

۳- ۴۵۸. همان، ص ۳۹، باب خصال المؤمن، ح ۲ ؛ نظیر آن، ص ۴۷، باب المکارم، ح ۵ ؛ در بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۵ از امام رضا علیه السلام نقل شده است.

«ایمان دارای چهار رکن و پایه است: توکّل بر خدا؛ واگذاری کارها به خداوند؛ راضی بودن به قضای الهی؛ تسلیم در برابر فرمان خداوند بزرگ.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«لا یکْمِلُ عَبْدٌ الْإِیمانَ بِاللَّهِ حَتی یکُونَ فِیهِ خَمْسُ خِصالٍ: اَلتوَکُّلُ عَلَی اللَّهِ وَ التفْوِیضُ إِلَی اللَّهِ وَ التسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللَّهِ وَ الصَّبْرُ عَلی بَلاءِ اللَّهِ.»(۱)

«هیچ بنده ای ایمانش را به کمال نرساند تا آنکه پنج خصلت در او باشد: توکّل بر خدا، واگذار کردن امور به خداوند، تسلیم در برابر فرمان او، خشنود بودن به قضای الهی، شکیبایی بر بلای او.»

و امام صادق علیه السلام خوشی و راحتی را در واگذاری کارها به خدا دانسته، می فرمایند:

«کسی که کار خود را به خدا وا می گذارد، در راحتی و آسایش ابدی و خوشی همیشگی به سر می برد، و آنکه حقیقتاً کار خود را به خداوند واگذار می کند، جز خدا از هر همّت و اندیشه ای فارغ است.»(۲)

۱- ۴۵۹. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

۲- ۴۶۰. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۶۰، باب ۱۴۹، ح ۸.

رهبران آسـمانی و پیشوایان معصوم علیهم السـلام که خود از عالی ترین احساس بشـر دوستی و برترین کریمه ها و ارزش های انسـانی برخوردار بوده و در حمـایت و هـدایت افراد جـامعه و ارشاد گمشـدگانِ راه فضـیلت، مرتفع ترین قلّه های بی قراری و اهتمـام را فتـح نموده انـد، در همه حال مردم را نسـبت به سـرنوشت یکـدیگر مسـئول دانسـته و همواره آنان را به نوع دوستی، مهرورزی و احساس مسـئولیت نسـبت به هم نوعان، نیازمندان، مظلومان، یتیمان، همسایگان و سایر اقشار جامعه سـفارش کرده اند

۵) اصول همزیستی

اشاره

عبودیت، انعکاس فروغ قابلیت، امتداد شعاع معرفت، و هنر انسانیت است. بی تردید انسان برای معرفت – و ثمره پُر بهای آن عبودیت – آفریده شده و خمیره و فطرت او نیز به گونه ای طراحی و پی ریزی گردیده که در تاریک ترین، دشوارترین و سیاه ترین شرایط زندگی نیز قادر است هدف بزرگ آفرینش را پی گیری کرده و در جهت آن گام بردارد.

در عین حال، این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که ارتقاء فرهنگی، رشد اخلاقی، تعاملات سالم سیاسی، پیشرفت اقتصادی، و به طور کلّی تعالی معنوی و آسایش و رفاه اجتماعی برای همگان جز در پرتو تشکیل جامعه ای سالم، پر نشاط، پویا و به دور از آفت های مادی و معنوی امکان پذیر نمی باشد.

بی شک هیچ آیین و مرامی در جهان همانند مکتب حیات بخش اسلام برای تشکیل چنین جامعه ای همّت نگمارده و پایه های استوار آن را با تکریمِ پیوند میان فرد و اجتماع و وضع احکام و قوانین متعالی در جهت تحکیم روابط اجتماعی استحکام نبخشیده است. به همین جهت کمتر کار نیکی را می یابیم که شرافت و ارزش آن با تألیف قلوب، ایجاد محبت متقابل، رعایت حقوق انسان ها و ترغیب تعاون و همکاری بین شهروندان جامعه اسلامی برابری نماید؛ همچنان که هیچ گناهی به اندازه ایجاد دشمنی، تفرقه افکنی و ضایع ساختن حقوق انسان ها، آدمی را از ساحت قرب الهی دور نمی سازد.

اسلام عزیز با تأکید فراوان بر مهرورزی و محبت و دوستی و تعاون و همکاری محبت آمیز، رعایت حقوق شهروندان و سایر برنامه های مثبت و سازنده را

وظیفه ای مهم و حیاتی برای پیروان خود دانسته، و طرح های جامعی را برای بازدهی و ثمر بخشی این دستورات متعالی ارائه فرموده است.

از یک سو عوامل نفاق، پراکندگی و اسباب تفرقه مانند غیبت، سخن چینی، بدگمانی، تهمت، تکبر، سخت گیری، بد خلقی و خیانت را ممنوع ساخته، امت اسلامی را از نزدیک شدن به آن ها پرهیز داده است، از سوی دیگر بر اموری مانند ابراز دوستی، مسالمت و سازگاری، مهربانی، مواسات، انفاق و بازدید از یکدیگر را که باعث تحکیم محبت، اعتماد متقابل و نوع دوستی می شود، تأکید فراوان کرده، پاداشی عظیم بر آن ها مترتب ساخته است تا جامعه انسانی را به تمام معنا بر اساس عواطف سالم، پر شور و واقعاً انسانی پی ریزی نماید.

تقویت صبر و استقامت و تلاش در جهت احیای روح مهرورزی و رحمت را تنها به صورت فردی مطرح ننموده بلکه به شکل یک جریان همگانی و همیشگی مطرح ساخته و کل جامعه را به رعایت و حراست از آن سفارش نموده است.(۱)

دغدغه بزرگ دانشمندان، فرزانگان، نخبگان و دست اندرکاران امور تربیتی نیز جز این نیست که به وظیفه سنگین خود در این راستا جامه عمل پوشانده، با تلاش های خستگی ناپذیر و مجاهدت های شبانه روزی و همراه ساختن صاحبان قدرت و مکنت در این مسیر، زمینه مناسب برای فراهم ساختن مدینه فاضله و جامعه ای ایده آل را هموار سازند.

آنان معتقدند: برای تشکیل یک جامعه سالم و ایده آل علاوه بر وحدت ایدئولوژیکی و رشد فکری، تحقق این هدف متعالی نیازمند رشد اخلاقی و تخلّق شهروندان به خصلت های کریمانه و صفات نیک است و بدون آن هیچ گاه مردمی

---

۱ – ۴۶۱. ر.ک: سوره بلد، آیه ۱۷: « وَ تواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ»، «یکدیگر را به شکیبایی و مهرورزی سفارش کردند.»

که در یک منطقه جغرافیایی زندگی می کنند، نمی توانند وجود یکدیگر را تحمل نموده، اختلافات، دو گانگی ها، تشتت افکار و چالش هایی را که از ناحیه برخورد با روحیات گوناگون پدید می آید به گونه ای شایسته برطرف سازند.

و البته نیاز انسان ها در این زمینه به آموزه های دینی، تعلیمات انبیای الهی و راهنمایی پیشوایان معصوم علیهم السلام همانند احتیاج آنان در سایر زمینه های فکری و اخلاقی، بدیهی و روشن بوده، بدون بهره مندی از عنایات بی دریغ آن سروران عالی مقام قادر به برداشتن کم ترین گام در این مسیر نخواهند بود.

اسلام برای پرورش رشد اخلاقی انسان ها و فراهم ساختن زمینه همزیستی بزرگوارانه دارای طرح ها و برنامه های گوناگونی است که برخی از آن ها را یادآور شدیم. اینک به بررسی تعداد دیگری از آن برنامه ها می پردازیم.

ص:۳۲۵

۱ – نوع دوستی

همچنـان که قوام و بقـای کهکشان ها و اجرام آسـمانی - بنا بر سنّت الهی - در نیروی جاذبه نهاده شـده، محبت با سـعادت و خوشبختی و فلاح و رستگاری عجین گردیده است. محبت یک نیاز اصیل و فطری و روحی است که در تأمین بهداشت روان و سـلامت روحی نقشـی اساسـی دارد، بـه گـونه ای که بخش مهمی از نیازهـای بـاطنی انسـان صـرفاً در سـایه وجـود محبت و منحصراً در پرتو عطوفت و ارتباط محبت آمیز با دیگران مرتفع می گردد.(۱)

محبت و دوستی، آدمی را از زنـدان تنگ نظری، قیـد منیت و حصار خود محوری خارج ساخته، افق بی کران ایثار، فـداکاری، گذشت و پیوند صمیمانه را به روی او می گشاید.

کسـانی که به جهت اسارت در تنگنای خود محوری، از مهرورزی و نوع دوستی محروم و از برقراری ارتباط روحی با دیگران بی بهره انـد، همواره بـا چـالش هـا و ناهنجـاری هـای روانی - که از رفتار مغایر با فطرت آنان نشأت گرفته - دست به گریبان بوده، هیچ گاه قادر به حلّ معضلات درونی خود نخواهند بود.

ریشه بسـیاری از نابسامـانی هـای اجتمـاعی جوامع کنونی را در بیگانگی شـهروندان از یکـدیگر و فقـدان کریمه محبت و نوع دوستی در میـان آنان جسـتجو بایـد کرد. به همین جهت همه راه کارهایی که جز در راسـتای پرورش عواطف انسانی و احیای روح نوع دوستی و محبت از سوی دست اندر کاران امور تربیتی

ص:۳۲۶

۱- ۴۶۲. برای مطالعه مشروح این مبحث، ر.ک: کتاب های «فرهنگ تربیت» و «فرهنگ اخلاق».

ارائه می گردد، فاقد ارزش بوده و از کم ترین تأثیر در پایان بخشیدن به این معضل بزرگ اجتماعی برخوردار نخواهد بود.

اسلام که مکتب عشق و ایثار و محبت و فداکاری است بیش از هر آیین و مذهبی به پرورش قابلیت های عاطفی و خصلت های دگر دوستی و مهرورزی اهتمام ورزیده است؛ ایجاد پیوند محبت آمیز و الفت و انس و دوستی بین مؤمنان را از وظایف مهم و حتمی هر مسلمانی برشمرده و برای حراست از دستاورد این وظیفه حیاتی، به موازات تمجید از وحدت و همدلی و تأکید بر صمیمیت و دوستی و مهرورزی، با عواملی که بذر دشمنی و پراکندگی را در میان مسلمانان می افشاند به ستیز برخاسته و مسلمانان را از هر گفتار و رفتار و اندیشه ای که به تضعیف رشته محبّت می انجامد به شدّت پرهیز داده است.(۱)

امام صادق از پدران بزرگوار خود علیهم السلام روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیسْکُنُ إِلَی الْمُؤْمِنِ کَما یسْکُنُ قَلْبُ الظَّمْآنِ إِلَی الْماءِ الْبارِدِ.»(۲)

«قلب مؤمن از انس و الفت با مؤمن احساس آرامش می کند همچنان که تشنه کام از آب خنک آرام می گیرد.»

و نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِی وَجْهِ أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ حُبّاً لَهُ عِبادَةٌ.»(۳)

«نگاه محبّت آمیز مؤمن به صورت برادر دینی خود عبادت است.»

۱- ۴۶۳. حتی تداوم قهر و جدایی مسلمانان از یکدیگر را - جز در موارد نادر و ویژه - بیش از سه روز مانع مقبولیت عبادات در پیشگاه خداوند دانسته است.

۲- ۴۶۴. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۰.

۳- ۴۶۵. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۰.

همچنین می فرمایند:

«التوَدُّدُ إِلَی النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.»(۱)

«ابراز دوستی با مردم نیمی از عقل است.»

رسیدن به مقاصد و اهداف عالی انسانی و سر و سامان بخشیدن به امور زندگی همچنان که نیازمند اندیشه متعالی و عقل و درایت است به همان اندازه وابسته به محبت و دوستی خالصانه خواهد بود.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

«إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمَرْحُومُونَ ما تحابُّوا وَ أَدَّوُا الْأَمانَهَ وَ عَمِلُوا الْحَقَّ.»(۲)

«مردم روی زمین تا هنگامی که یکدیگر را دوست بدارند و امانت داری کنند و بر اساس حق عمل نمایند، همواره در رحمت (و آسایش) هستند.»

نوع دوستی و همدلی با دیگران، تابش محبت و فروغ تابناکِ احساس مهرورزی است، به همین جهت گرایش محبت آمیز به همنوعان - که زمینه پیوند میان آنان را هموار ساخته و پایه های انس و الفت را در میان شهروندان جوامع انسانی خصوصاً مؤمنان استحکام و قوت می بخشد - کمترین مرتبه حیات عواطف انسانی در آدمی محسوب می گردد.

دگر دوستی که پرتوی از یک احساس عاطفی متعالی و کریمه ای متمایز از حبّ ذات و خود دوستی است، از تمایلات عالی انسانی و ریشه بسیاری از فضائل همچون ایثار، مواسات، خیر خواهی، رعایت حق و فضیلت، به کار بستن انصاف و مراعات حقوق دیگران است.

۱- ۴۶۶. کافی، ج ۲، ص ۴۷۰، باب التحبّب الی الناس، ح ۴ ؛ و ح ۵ از امام موسی بن جعفر علیه السلام

۲- ۴۶۷. مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۲۰.

مهر ورزی و نوع دوستی از اختصاصات انسان بوده، حیوانات از آن بی بهره اند. البته گرچه این استعداد عالی انسانی ریشه در فطرت داشته و با سرشت آدمی آمیخته است لیکن - برخلاف حبّ نفس و غریزه جنسی و سایر قوای مشترک بین انسان و حیوان - قابلیتی است ضعیف که رشد، شکوفایی و به فعلیت رسیدن آن نیازمند حمایت و تربیت ویژه است و به خودی خود صورت نمی پذیرد.

پرورش صحیح این کریمه، عزّت، آبادانی، کمال و رستگاری را در پی خواهد داشت. تیرگی را بر طرف، رذالت و پستی را مرتفع، و پاکی و فضیلت را به ارمغان می آورد. روح مواسات، ایثار و فداکاری را در آدمی احیا کرده، وی را از عالی ترین ارزش های انسانی برخوردار می سازد.

کسی که از این خصیصه عالی بهره مند باشد، انسانی درد آشنا، با دردمندان همنوا، و با محرومان همدل و همراه است. ناله مظلومان و نیازمندان را شنیده، به یاری آنان می شتابد و در دفاع از مظلومان و ستمدیدگان از هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد.

پای بندی به حدود و قوانین، رعایت حقوق فرد فرد جامعه، پاسداری از عدالت به عنوان یک مفهوم مقدس، مهرورزی با سایرین، امور مورد علاقه خود را برای دیگران دوست داشتن، ناپسند شمردن اموری را که برای خویش زیبنده نمی دانیم برای معاشران، اعتماد و اطمینان متقابل شهروندان، حرمت دادن به ارزش های اخلاقی و بالاخره خود را عضوی از اعضای پیکر واحد جامعه دانستن، همه - و هر یک به سهم خود - در سالم نگهداشتن اجتماع از آفات مادی و معنوی ایفای نقش می کنند، لیکن برخورداری افراد جامعه از این صفات نیک آنگاه میسّر می گردد که تمایلات عالی انسانی پرورش یافته و روح مهرورزی

و دگر دوستی در آدمیان احیا گردد.

اسلام که اصول و فروعش از فطرت انسانی نشأت گرفته، و برنامه های اعتقادی و عملیش پاسخِ نیازهای طبیعی انسان ها برای همیشه حیات بشری است - در راستای ساختن جامعه ایده آل و احیای تمایل دگر دوستی جهت فراهم آوردن زمینه رشد و کمال و انسان سازی - اصل اُخوّت دینی بین مؤمنان را پایه گذاری کرده، و از این طریق رابطه دوستی و محبت روحانی به یکدیگر را در ضمیر آنان برقرار ساخته، و روح عواطف متعالی را با حمایت بی دریغ از تمایلات عالی انسانی، در پیروان خود احیا نموده است.

رهبران آسمانی و پیشوایان معصوم علیهم السلام که خود از عالی ترین احساس بشر دوستی و برترین کریمه ها و ارزش های انسانی برخوردار بوده و در حمایت و هدایت افراد جامعه و ارشاد گمشدگانِ راه فضیلت، مرتفع ترین قلّه های بی قراری و اهتمام را فتح نموده اند، در همه حال مردم را نسبت به سرنوشت یکدیگر مسئول دانسته و همواره آنان را به نوع دوستی، مهرورزی و احساس مسئولیت نسبت به هم نوعان، نیازمندان، مظلومان، یتیمان، همسایگان و سایر اقشار جامعه سفارش کرده اند.

امیر مؤمنان علیه السلام در ایام زمامداری ظاهری خود ضمن نامه ای به یکی از فرمانداران خویش می نویسند:

«أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یقالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ لا أُشارِکَهُمْ فِی مَکارِهِ الدَّهْرِ اَوْ أَکُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِی جُشُوبَةِ الْعَیشِ؟»(۱)

«آیا در باره خویش به این قانع باشم که مرا پیشوای مؤمنان بخوانند و

ص:۳۳۰

۱- ۴۶۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۹۷۱، نامه ۴۵.

در مشکلات و ناملایمات روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخ کامی های زندگی الگوی آنان نباشم؟!»

به حضرتش گزارش دادند که سپاهیان معاویه به شهر انبار هجوم برده، حسّان بن حسّان فرماندار شهر را کشته، نظامیان آنجا را پراکنده ساخته و برخی از آنان به خانه های مسلمانان و غیر مسلمانان وارد شده اند و حتی جواهرات زنان مثل دست بند و گوشواره را از آن ها ربوده و با غنایم فراوان از شهر خارج شده اند و مردم بی پناه برای دفاع از خود جز زاری و طلب یاری وسیله ای نداشته اند!

آن بزرگوار در خلال سخنان دردمندانه خود می فرمایند:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مات مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفاً ما کانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ کانَ بِهِ عِنْدِی جَدِیراً.»(۱)

«اگر بعد از این جریان، مسلمانی از شدّت اندوه بمیرد ملامت ندارد، بلکه نزد من به چنین کاری سزاوار است.»

اسلام عزیز با عنایت ویژه به نوع دوستی و روابط محبت آمیز بین مردم، انسان ها را از یک ریشه و اعضای پیکر واحد دانسته، و با مردود شمردن امتیازات نژادی، پیروان خود را به اهتمام ورزیدن نسبت به نیک بختی، سعادت و آسایش دیگران فرا خوانده است، تا جایی که از آنان انتظار دارد تلاش برای یاری رساندن به محرومان در زمینه های مختلف فکری، اعتقادی، اخلاقی و اقتصادی را هم سطح با فعالیت های شخصی خود قرار داده، آنان را مانند خود بدانند و آنچه در توان دارند از آنان دریغ نورزند.

آیات قرآنی و روایات بی شماری که توسط حدیث شناسان بزرگ شیعه در

۱- ۴۶۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۹۵، خ ۲۷.

مباحث و ابواب مختلف نقل شده و به طور مستقیم یا غیر مستقیم مرتبط با نوع دوستی و مهرورزی است، (۱) نشانگر اهتمام فوق العاده شرع مقدس به این امر حیاتی است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«تَقَرَّبُوا إِلَی اللَّهِ تعالی بِمُواساهِ إِخْوانِکُمْ.»(۲)

«با مواسات و یاری رساندن به برادران دینی خود به خدای متعال تقرّب بجویید.»

حذیفه عدوی گوید:

پس از پایان جنگ یرموک به امید اینکه پسر عمویم زنده باشد ظرف آبی برداشته، به جستجوی وی پرداختم. در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت او را یافته، پرسیدم: آب می خواهی؟ با اشاره پاسخ مثبت داد. در آن اطراف مجروح دیگری آهی کشید و فهماند که او نیز تشنه است. پسر عمویم اشاره کرد که نخست به کمک او شتافته، آبش دهم! به بالین او که هشام نام داشت رفته، پرسیدم آب می خواهی؟ او نیز با اشاره نیاز خود را ابراز کرد. در این هنگام صدای ناله مجروح دیگری که به شدت تشنه بود، توجه ما را جلب کرد. هشام نیز وی را

۱- ۴۷۰. به عنوان مثال، فصل های: حقوق برادران دینی، روا ساختن حاجت مؤمنان، احسان و نیکوکاری، خوش رویی و جلب محبّت، مهربانی به مؤمن و گرامی داشت او، خوش رفتاری با پدر و مادر، صله رحم، احترام به سالخوردگان، خوش جواری و نیکو مجالست کردن، رعایت حقوق همسایگان، خیر خواهی، زیارت برادران دینی، سلام کردن، مصافحه و معانقه نمودن، شادی رساندن به برادران ایمانی، اطعام مؤمن و مهمان نوازی، کمک رسانی به خوراک، پوشاک و مسکن مسلمانان و اهتمام به امور مسلمانان را می توان نام برد.

۲- ۴۷۱. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

بر خود مقدم داشت و از من درخواست کرد که نخست آب را به او برسانم! هنوز به او نرسیده بودم که جان سپرد! نزد هشام برگشتم و او را شهید یافتم. با کمال تأثر به سوی پسر عمویم شتافتم و متوجه شدم که وی نیز از دنیا رفته است!(۱)

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ أَصْبَحَ لا یهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیسَ بِمُسْلِمٍ.»(۲)

«هر کس صبح کند در حالی که به امور مسلمین اهتمام نمی ورزد از مسلمانان نیست.»

آن بزرگوار خود می فرمایند:

«عَلَیکَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِی خَلْقِهِ فَلَنْ تلْقاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ.»(۳)

«بر تو باد که برای خدا نسبت به بندگانش خیر خواه باشی، زیرا هرگز خدا را به عملی برتر از آن ملاقات نخواهی کرد.»

حضرتش نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«اَلْخَلْقُ عِیالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِیالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلی أَهْلِ بَیت سُرُوراً.»(۴)

«انسان ها عیال خداوندند، از اینرو محبوب ترین آنان نزد خداوند، کسی است که به عیال خدا سود برساند و خانواده ای را شادمان سازد.»

صاحبدلی گوید:

به خاطر یک حمد بی مورد سی سال است استغفار می کنم! وی بیجا بودن حمد خود را چنین توضیح می دهد: در بازار بغداد مغازه ای داشتم. روزی خبردار

۱- ۴۷۲. اخلاق {مرحوم فلسفی}، ج ۱، ص ۹ به نقل از المستطرفات، ج ۱، ص ۱۵۶

۲- ۴۷۳. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، باب اهتمام به امور مسلمین، ح ۱ ؛ نظیر آن: ح ۴ و ۵.

۳- ۴۷۴. همان، ح ۳.

۴- ۴۷۵. همان، ح ۶.

شدم که یک آتش سوزی مهیب، مغازه های داخل بازار را به آتش کشیده است. به سرعت عازم بازار شدم تا از وضع مغازه خود آگاه گردم. هنوز به بازار نرسیده بودم که به من گفتند: مغازه ام طعمه آتش نشده و سالم است. از این خبر مسرور شدم و با گفتن «الحمد للّه» خدا را سپاس گفتم. امّا بلافاصله به خود آمده و متذکّر شدم که مفهوم این حمد آن است که به سوختن مغازه های مردم راضی هستم و در واقع خدا را به خاطر آن سپاس گفته ام! از اینکه مهر و شفقت لازم را نسبت به مردم در خود نیافتم، خویشتن را ملامت کردم و اینک پس از سی سال هنوز به خاطر آن حمد نادرست استغفار می کنم.(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام به پیر مردی شامی فرموده اند:

«یا شَیخُ! اِرْضَ لِلنَّاسِ ما ترْضی لِنَفْسِکَ وَ آت إِلَی النَّاسِ ما تحِبُّ أَنْ یؤْتی إِلَیکَ.»(۲)

«ای پیر مرد! در باره مردم به چیزی راضی باش که برای خود خشنودی، و با آنان به گونه ای رفتار کن که میل داری با تو آن گونه رفتار شود.»

ابو اسماعیل گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: شیعیان شما نزد ما بسیارند. حضرتش فرمود:

«آیا غنی به نیازمند رأفت و عطوفت دارد؟ آیا نیکوکار از لغزش و خطای بدکردار می گذرد؟ آیا تعاون و مواسات بین آن ها حاکم است؟»

پاسخ دادم: نه! آن بزرگوار فرمودند:

«اینان شیعه نیستند. شیعه آن کسی است که این امور را انجام دهد.»(۳)

۱- ۴۷۶. ر.ک: فلسفه اخلاق، ص ۹.

۲- ۴۷۷. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵.

۳- ۴۷۸. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، باب حق المؤمن علی أخیه، ح ۱۱

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«برای مسلمانان شایسته است که در پیوند دادن دل های خود به یکدیگر و کمک کردن بر مهرورزی نسبت به هم و مواسات با نیازمندان و عطوفت به یکدیگر کوشا باشند (آری، چنین باشید) تا مصداق گفتار خداوند: « رُحَماءُ بَینَهُمْ » (۱) گردید...»(۲)

هم آن بزرگوار از پدران خود روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«مَنْ قَضی لِأَخِیهِ الْمُؤْمِنِ حاجَهً کانَ کَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ دَهْراً.»(۳)

«هر کس حاجتی را برای برادر دینی خود برآورد مانند کسی است که به بلندای روزگارانی دراز (به عمر دنیا) خدا را عبادت کرده است.»

ناگفته نماند که محبت و دوستی هنگامی از ارزش حقیقی برخوردار است که دستخوش حوادث تلخ و گرفتاری های روزگار نگشته، همواره - خصوصاً هنگامی که سیلاب ناملایمات و تلخ کامی ها، بنیانِ امنیت و آسایش را از جای بر می کند - استمرار داشته و شعله های روح بخش آن خاموش نگردد. روشن است که دارنده چنین مهر و محبتی اکسیر اعظم و برتر از آن است و دستیابی به آن - و حفظ و حراست از آن که بسیار دشوارتر است - به زحمت روزگار می ارزد. به همین جهت به اِبراز دوستی و مهرورزی نسبت به چنین افرادی که جز اولیای خدا نیستند بیشتر سفارش شده است.

علاوه بر آنان، مهرورزی نسبت به پدر و مادر، فرزندان، خویشاوندان، استادان، همسایگان و حق داران نیز نسبت به سایر اقشار جامعه زیبنده تر است و محبت آنان مورد تأکید قرار گرفته است.

۱- ۴۷۹. سوره فتح، آیه ۲۹، «با یکدیگر مهر ورزند»

۲- ۴۸۰. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، باب تراحم، ح ۴

۳- ۴۸۱. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۳۰۲، ح ۴۰

همچنین ذکر این نکته لازم است که نوع دوستی، محبت، همدلی و مواسات هنگامی از ارزش حقیقی برخوردار است که در راه خدا، خشنودی او، و بر اساس حق و عدل و انصاف باشد. محبت و مهرورزی با چنین اوصافی است که رنگ تقدّس به خود گرفته، لازمه ایمان و شایسته حراست است.

مهرورزی و محبتی که با انگیزه هوای نفس و اغراض مادی و دنیوی باشد، نه تنها پایدار نمانده و دارای ارزش معنوی نیست، بلکه بسا در مواردی زیان بار بوده و خسارات جبران ناپذیری نیز به همراه داشته باشد، همچنان که ستیز و دشمنی نیز با همین میزان ارزیابی می شود.

امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«... آگاه باشید که دوستی با مؤمن از بزرگ ترین اسباب ایمان است. بدانید که هر کس دوستی و دشمنی و بخشش و منعش به خاطر خدا باشد، از برگزیدگان مؤمنان در پیشگاه خدای متعال است.

توجه داشته باشید دو نفر مؤمن که به خاطر خدا با یکدیگر دوست، صاف و بی غش می شوند بسان پیکری واحد می گردند، به گونه ای که اگر یکی از آن دو در موضعی از بدن خود ناراحتی و ناملایمتی داشت، دیگری نیز در آن موضع احساس درد می کند!»(۱)

بلی اکسیر محبت، پیوند میان محبّ و محبوب را آنچنان استحکام می بخشد که حتی عوارض هر یک از دو بدن را به دیگری منتقل می سازد.

این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز فرموده اند:

«اَلْمُؤمِنُ لِلْمُؤْمِنِ بِمَنْزِلَهِ الْبُنْیانِ یشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً.»(۲)

ص:۳۳۶

۱- ۴۸۲. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۰.

۲- ۴۸۳. همان، ج ۶۱، ص ۱۵۰

«مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که هر جزء آن جزء دیگر را استحکام می بخشد.»

جای بسی تأسف است که در پی تهاجمات سهمگین بیگانگان و سیطره خزنده فرهنگی غربِ به اصطلاح متمدن بر جهان اسلام، نه تنها امت اسلامی به تدریج رنگ و بوی نفرت انگیز فقر عاطفی و بیگانگی از خود و هم کیشان خویش را به خود می گیرند، بلکه صفیر هولناک مرگِ ارزش ها و انهدام خسارت بار عواطف والای انسانی نیز گوش ناشنوای آنان را به کم ترین آزار نمی رنجاند!

همین خواب مرگ گونه است که سرچشمه بسیاری از ناملایمات و نابسامانی های اخلاقی در روابط بین انسان ها گردیده، تا جایی که بسیاری از مردم ترجیح می دهند که جز در مواردی ضروری، حتی با نزدیکان خود نیز تماس نداشته باشند و امروز ما شاهد معضلات خانمان برانداز فراوانی نظیر قطع رحم، جفا به پدر و مادر، نا دیده گرفتن حقوق خویشاوندان، تقصیر در تکریم مهمان، عدم رعایت حسن همجواری و حق همسایگی در جای جای کشورهای اسلامی هستیم.

آنان که به حیات معنوی و انسانی خویش علاقه مندند لازم است به خود آمده، حبّ نفس و عشق به زندگی را در جنبه های صرفاً مادی محصور نکرده، خود و نزدیکان خویش را از فضایل و کمالات انسانی محروم نسازند، به هوش باشند تا معنویات و صفات عالی و فضیلت های متعالی را از یاد نبرند و با درایت و خردمندی و عقل و شرع و تدبیر به خواسته های روحی و عاطفی و معنوی خود پاسخ مثبت دهند.

ص:۳۳۷

۲ – عدالت خواهی

توضیح

در بخش «اصول راهبردی» در مبحث «عدالت و انصاف» گذشت که برخی از صاحب نظران، موارد استعمال عدالت را در چند مورد خلاصه کرده و «عدالت اجتماعی» را – که در مقابل جور (۱) به کار می رود و با تعبیرهای مختلف از جمله «قسط» از آن یاد می شود – یکی از آن موارد بر شمرده اند. ما بحث «عدالت اجتماعی» را در این فصل با عنوانِ «عدالت خواهی» مطرح ساخته ایم.

عدالت اجتماعی و به تعبیر دیگر، عدالت خواهی از گرایش ها و تمایلات عالی انسانی است که ریشه در نهاد و سرشت آدمی دارد. انسان فطرتاً عدالت خواه و از عطش دستیابی به آن برخوردار بوده و این تشنگی با خمیره وجود او آمیخته شده است.

عدالت اجتماعی قانونی است همگانی که زن و مرد، فقیر و غنی و همه افراد جامعه را در بر گرفته، هیچ کس از شمول آن خارج نیست.

نظام هستی بر محور عدالت می چرخد و جامعه انسانی به عنوان بخشی از این چرخه نمی تواند از چرخش قانون مند آن مستثنی بوده و خارج از آن به حیات سالم خود تداوم بخشد.

مجموعه جامعه همانند سازمان بدن انسان، مجموعه ای است واحد و به هم پیوسته که بدون رعایت اصل عدالت در آن، جامعه ای بیمار بوده و از

۱- ۴۸۴. آنچه در سیره حکومتی مولای متقیان پیشوای عدالت پیشگان امیر سرافرازمان حضرت علی علیه السلام و در احادیث مربوط به بنیانگذار حکومت واحد جهانی بر اساس عدالت و آزادی حضرت ولی عصر – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – از عدالت سخن رفته است این قسم از عدالت می باشد.

امنیت، آسایش و سلامتی بی بهره خواهد بود.

برخی مفهوم عدالت را عبارت از حفظ جایگاه حقوق مردم دانسته و گفته اند: هنگامی عدالت به معنای درست خود تحقق می یابد که هر صاحب حقی به اندازه صحیح حق خود از آن بهره مند گردد.

گرچه تعریف کاملی از عدالت در دست نیست لیکن می توان میزان در صحت مفهوم عدالت اجتماعی را در نظر گرفتن نیازهای طبیعی و واقعی انسان دانست. مفهوم حقیقی عدالت اجتماعی آن است که استحقاق های طبیعی و واقعی انسان در قلمرو حیات فردی و اجتماعی وی در نظر گرفته شود و با عنایت به همین نیازهای طبیعی، حقوق افراد جامعه از عالی و دانی آن چنان مراعات گردد که به هر کس برابر نیاز و استحقاقش داده شود و در حقّ هیچ کس از هیچ جهت ستمی روا نگردد.

مفهوم عدالت اجتماعی مانند معنای مطلق عدل از دامنه گسترده ای برخوردار است به گونه ای که در پرتو آن، جمیع نیازهای روحی و جسمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انسان مرتفع می گردد، لیکن بروز و ظهور و محک ارزیابی آن عمدتاً امور اقتصادی است، به طوری که اگر مثلاً زمامداری بتواند با اجرای عدالت اقتصادی، نیازهای واقعی مردم را در این زمینه پاسخ گو باشد، بستر لازم برای تأمین عدالت در سایر موارد را نیز فراهم کرده و به مراتب، بهتر و آسان تر می تواند عدالت در سایر زمینه ها را تحقق بخشد؛ همچنان که فقدان عدالت اقتصادی نیز در واقع به منزله پشت پا زدن به همه نیازهای طبیعی و نادیده گرفتن بسترهای دیگر عدالت خواهد بود.

گویا به همین جهت است که در روایات معصومین علیهم السلام بر این قسم عدالت تأکید بیشتری شده ؛ کسانی هم که عدالت اجتماعی را همان عدالت اقتصادی معرفی کرده اند، در واقع به اهمیت فوق العاده آن از این دیدگاه اشاره نموده اند.

ص:۳۳۹

عموم مردم نیز که با امور مادی مأنوس و کاستی ها و کمبودهای آن را با همه احساس خود درک می نمایند، عدالت را منحصراً در امور مادی و مسائل اقتصادی زندگی خلاصه می کنند. برای آنان عدالت یعنی زندگی و زندگی یعنی عدالت! و جور و ستم یعنی مرگ تدریجی؛ مرگی که ستمگران از راه های مختلفِ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر آنان تحمیل کرده و محیط متعفّن و مسموم ستمگری و حنظل تلخ و کشنده بیدادگری را برای آنان جایگزین فضای عطر آگین قسط و شهد گوارای عدالت می سازند.

متأسفانه بشر در طول تاریخ همواره شاهد حکومت های ستم پیشه و رژیم های مستبدی بوده که کم ترین توجهی به این نیاز فطری و طبیعی انسان ها نکرده، اقشار محروم جامعه را با خفقان و جور و جنایت مورد استثمار و چپاول بی رحمانه، و افراد آگاه و عدالت خواه را با فشار و دروغ و تهمت مورد سخت ترین آزار و اذیت قرار داده اند.

اسف بارتر آنکه بسا با انگیزه استثمار بیشتر، با رفع اندکی از نیازهای مادی و تأمین – به اصطلاح بخور و نمیر – نان و آب گروهی از مردم بی پناه، فاصله خود و هواداران خود را بیش از پیش از اقشار مستضعف و محروم جامعه افزایش داده و با نام آزادی، انسانیت را و با شعار عدالت، قسط و عدل و عدالت را مذبوح و مقتول ساخته اند!

این جنایت پیشگانِ عدالت ستیز گویا حاصل دست رنج آن تشنگان عدالت را ارث پدری خویش دانسته و نیازهای فراوان مادی و معنوی آنان را در آب و نان خلاصه می بینند و از این حقیقت روشن غافل اند که اساسی ترین خواسته فطری بشر از حاکمان جامعه، نگاه انسانی داشتن و پاسداشت حرمت و کرامت انسان هاست که از مهم ترین پایه های اجرای صحیح عدالت است.

مردم انتظار دارند – و البته این انتظار، حق آنان است – که زمام امور خود را در

اختیار زمامـدارانی قرار دهند که وکیلانی عادل و امین برای آنان بوده، حقوق فرد فرد جامعه را مراعات کرده، و حق را به حق دار برسانند.

اسـلام عزیز کـه عـدالت را کریمـه ای بس ارزشـمند و فضـیلتی بس عظیـم می دانـد، بـا تبعیض، بانـد بـازی، اسـتثمار و ظلم و بیدادگری - که ابزار رایج و همیشگی حاکمان و سیاستمداران دنیا پرست بوده و هست - به شدّت به مبارزه برخاسته و نه تنها آموزه های جدیدی در زمینه جهان و انسان و فرد و جامعه آورده، بلکه نوع نگرش، طرز تفکّر و نحوه اندیشیدن گروندگان به اسـلام را نیز متحوّل ساخته است. ارزش ها را از جایگاه شایسـته خود برخوردار ساخته، و فضـیلت هاییماننـد عدالت و تقوا را که به هنگام ظهور اسلام فاقد کم ترین ارزش بود، به بالاترین درجه فضیلت ارتقا بخشیده است.

جامعه مورد نظر اسـلام، جامعه ای است که عـدالت با گستره مفهومش بر جمیع مراتب و نواحی آن حکم فرما باشـد، به همین جهت، اولیـای الهی و پیشوایـان دین، عـدالت را زیربنای قوانین آسـمانی، و برای مسـلمانان یک وظیفه مهم دینی دانسـته و بی تفاوت بودن نسـبت به صـحنه های بی عـدالتی را برای هیچ مسـلمانی - خصوصاً کسانی که به آموزه های دینی آگاهی کافی دارند - روا ندانسته اند.

نقش عـدالت در امیـد بخشـیدن به اقشـار مختلف جـامعه، خصوصاً جوانان، و سوق دادن آنان به معنویت و دین و دینـداری بر کسـی پوشـیده نیست. تجربه نشـان داده است که چنانچه عـدالت در همه ابعاد، زمینه ها و حوزه هایش اجرا گردد، مردم گروه گروه به دین خدا روی می آورند.

آغاز امر دین با هـدف اجرای عـدالت و قیام مردم به قسط و عـدل همراه بوده است.(۱) پایان آن نیز جز این نخواهـد بود و لذا اساسی ترین برنامه منجی کلّ،

۱- ۴۸۵. ر.ک: سوره حدید، آیه ۲۵. در صفحات بعد با تفصیل به آن می پردازیم.

حامی مظلومان، حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - اجرای عدالت بوده و آن بزرگوار با همین هدف متعالی - که در روایات فراوانی به آن اشاره شده،(۱) - جهان را از عدل و قسط سرشار خواهد ساخت.

قرآن و عدالت اجتماعی

همچنان که اشاره کردیم، اسلام عزیز از آغاز حرکت عدالت خواهانه خود، اجرای عدالت را در صدر برنامه های خود قرار داده و به موازات توصیه و ترغیب به عدالت خواهی، قیام به عدل و قسط و اجرای آن را از وظایف مهم پیروان خود بر شمرده است.

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ ».(۲)

«ای مؤمنان! پیوسته برای برپایی عدالت قیام کنید.»

«قوّام» به معنای بسیار قیام کننده است. بنا براین مفاد آیه آن است که تنها نباید به توصیه اکتفا نمود بلکه اجرای عدالت را باید به صورت یک صفت طبیعی و خلق و خوی انسانی در خود احیا کرده، در هر حال، در هر کار، در هر مکان و در هر زمان برای اجرا و اقامه آن به پا خاست.

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لـیجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تعْـدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتقْوی وَ اتقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تعْمَلُونَ ».(۳)

«ای مؤمنان! همواره برای خدا به پا خیزید و عادلانه گواه باشید. و

۱- ۴۸۶. تنها در منتخب الأثر، آیه اللّه صافی، ف ۲، ص ۲۳۶ - ۲۲۲ بیش از صد و پنجاه حدیث آورده شده است.

۲- ۴۸۷. سوره نساء، آیه ۱۳۵

۳- ۴۸۸. سوره مائده، آیه ۸

دشـمنی یـک گروه، شـما را بر آن وا نـدارد کـه دسـت از عـدالت برکشـید، عـدالت را اجرا کنیـد کـه نزدیـک تریـن راه به پرهیزکاری است. تقوای الهی پیشه سازید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.»

بلی، پرهیزکاری و پروا داشـتن از خداوند برتر و شـریف تر از آن است که دستخوش خود خواهی ها و کینه ورزی ها گردیده و زمینه را برای تجـاوز به حقوق انسـان ها هموار سازد. بنا براین، حب و بغض های شخصـی و گروهی هیـچ گاه نبایـد در پای بندی به عدالت رخنه وارد نموده و مانع اجرای آن گردد.

« لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبینات وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ».(۱)

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان را نازل کردیم تا مردم برای اقامه عدالت بپاخیزند.»

برپایی عدالت از چنان قداست و ارزشـی برخوردار است که در این آیه شـریفه، مأموریت و هدف پیامبران در راسـتای مقصـد بزرگ انسان سازی، برقراری عـدالت معرفی شـده است. آنان همواره می کوشـیدند تا در پرتو پرورش و آموزش، پیروان خود را عـدالت خـواه و عـدالت پیشه پرورش دهنـد به گـونه ای که آن هـا بر پـایی قسـط و عـدل را هـدف و وظیفه حتمی خویش دانسـته، خود به پـا دارنـده عـدالت باشـند «لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، نه اینکه به عـدالت ورزی وادار گردنـد. به همین جهت تعبیر لِیقِیمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ (که مردم را به عدالت وادار سازند) به کار نرفته است.

البته به اقتضـای عـالم طبیعت و مختـار بودن انسان ممکن است گروهی عـدالت ستیز به مقابله با حق و منطق برخاسـته، در برابر بینات و کتاب و میزان تسلیم نگردند که در آن صورت، پی گیری اجرای عدالت به مدد جبر و تنبیه و بهره گیری

۱- ۴۸۹. سوره حدید، آیه ۲۵.

از حدید (آهن) - که در ذیل آیه به آن اشاره گردیده - انجام می پذیرد.

آیات مرتبط با عدل و قسط به موارد یاد شده خلاصه نمی شود، لیکن برای پرهیز از به درازا کشیدن بحث، به همین مقدار بسنده می کنیم.(۱)

روایات و عدالت اجتماعی

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْمُلْکُ یبْقی بِالْعَدْلِ مَعَ الْکُفْرِ وَ لا یبْقی بِالْجَوْرِ مَعَ الْإِیمانِ.»(۲)

«حکومت در سایه عدل در کنار کفر ورزی دوام می یابد ولی با ستم (حتی) در پرتو ایمان باقی نمی ماند.»

زیرا علاوه بر پی آمدهای هولناک آخرتی ستم، وبال ظلم و جور بسیار سریع دامن گیر ستمگر می گردد. نگاهی به آثار ویرانگر ستم های فرهنگی و اقتصادی که برای خود ستمگران نیز گرفتاری های فراوانی به وجود آورده - و جنگ ها، نابسامانی های اجتماعی، هرج و مرج های سیاسی، ناهنجاری های اخلاقی و بحران های اقتصادی از نمونه های بارز آن است - این حقیقت را به روشنی به اثبات می رساند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«عَدْلُ ساعَةٍ خَیرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعِینَ سَنَةً قِیامٍ لَیلُها وَ صِیامٍ نَهارُها، وَ جَوْرُ ساعَةٍ فِی حُکْمٍ أَشَدُّ وَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مَعاصِی سِتینَ سَنَةً.»(۳)

«ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادت که شب هایش در حال قیام و نماز

ص:۳۴۴

۱- ۴۹۰. ر.ک: سوره های آل عمران، آیه ۲۱ ؛ نساء، آیه ۵۸؛ مائده، آیه ۸ و ۴۲ و...

۲- ۴۹۱. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۸، باب ۱۳۱، ح ۱۳.

۳- ۴۹۲. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲، ح ۶۱ ؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۸، ح ۱۴.

و روزهایش به روزه گرفتن سپری شود بهتر است. و ساعتی ستم در قضاوت و حکمی، نزد خداوند از شصت سال نافرمانی و گناه شدیدتر و بزرگ تر است.»

هم آن حضرت می فرمایند:

«إِنَّ أَهْوَنَ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ وَلِی أَمْرَ الْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یعْدِلْ.»(۱)

«خوارترین انسان ها نزد خداوند کسی است که زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و دادگری پیشه نسازد.»

عالم بزرگوار مرحوم نراقی - رضوان اللّه علیه - نقل می کنند:

«یکی از پادشاهان به اشتیاق زیارت خانه خدا خود را برای سفر به مکه مهیا ساخت. هنگامی که بزرگان دولت از قصد وی با خبر شدند به او گفتند: عزیمت با همراهان لشکری و کشوری میسّر نیست زیرا تهیه اسباب سفر برای آن همه افراد امکان پذیر نمی باشد. و چنانچه تنها عازم سفر شوی علاوه بر آنکه به صلاح مملکت نیست، در مسیر نیز از خطر ایمن نیستی.

پادشاه در صدد پیدا کردن راهی برای برخورداری از پاداش عظیم حج شد و از معاشران خود در این باره درخواست کمک کرد. آنان گفتند: در این شهر عالمی هست که سال ها مجاور حرم بوده و چندین حج بجای آورده، بسا بتوان پاداش حجی را از او خریداری نمود.

جناب سلطان شخصاً به نزد آن عالم رفته، به فیض صحبت او نایل گشت و خواهش خود را با وی در میان گذاشت. عالم فرمود: ثواب

۱- ۴۹۳. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۸، ح ۱۵.

همه حج های خود را به تو می فروشم. پادشاه پرسید: هر حج به چه مقدار؟ پاسخ داد: پاداش هر گامی که برداشته ام به تمام دنیا!

پادشاه عرض کرد: من جز اندکی از دنیا را در اختیار ندارم و آن بهای یک گام تو نیز نمی شود، پس چگونه این معامله را با شما توان کرد؟ عالم فرمود: پاداش یک ساعت از کار خود که در دیوانِ دادخواهی به عدالت عمل می کنی و به دادِ گرفتاران می پردازی به من بده تا ثواب شصت حج خود را در اختیار تو قرار دهم، و البته در این معامله بیش از تو سود خواهم برد!»(۱)

عدل کن که در عدل آنچه یک ساعت به دست آید

میسّر نیست در هفتاد سال اهل عبادت را

در باره منصور دوانیقی خلیفه ستمگر عباسی نوشته اند که در سال ۱۴۴ هجری قمری برای حج به مکه رفته و به طور ناشناس شب ها به طواف می پرداخت و پس از نماز صبح به منزل باز می گشت. شبی در حال طواف راز و نیاز شخصی را شنید که می گفت:

«اَللّهُمَّ إِنّا نَشْكُو إِلَيكَ ظُهُورَ الْبَغْى وَ الْفَسادِ فِى الْأَرْضِ وَ ما يحُولُ بَينَ الْحَقِ ّوَ أَهْلِهِ مِنَ الظُّلْمِ.»

«خداوندا به سوی تو شکایت می کنیم از ستم و جور و فسادی که در زمین پدید آمده و هم از فاصله ای که بین حق و صاحبان آن به واسطه ستمگری پیدا شده است!»

منصور کاملاً گوش فرا داده، سپس وی را خواست و پرسید: این چه سخنی است که از تو می شنوم! آن مرد که منصور را شناخت گفت: چنانچه امانم دهی، تو

۱- ۴۹۴. معراج السعاده، ص ۳۴۹.

را از اموری چند با خبر می سازم. و پس از آنکه امان گرفت گفت:

خداوند تو را نگهبان مسلمانان قرار داده، امّا تو بر درِ بارگاه خود نگهبانانی گمارده ای که مانع عرض حاجت مردم می شوند. همچنین وزیران ستمگر و کارکنان خیانتکاری اطرافت را گرفته اند، از اینرو ظلم و فساد همه مملکت را فرا گرفته است. آنگاه گفت:

من گاهی به چین می رفتم. پادشاهی در آنجا بود که نعمت شنوایی را از دست داده بود و از این جهت پیوسته گریه می کرد و در پاسخ به وزرای خود که سبب گریه او را می پرسیدند، می گفت: گریه من برای این نیست که حسّ شنوایی را از دست داده ام، بلکه تأثرم به خاطر آن است که از این پس نوای ستمدیده را بر درِ سرای خویش نخواهم شنید.

با این حال می گفت: اگر گوشم نمی شنود، چشمم بیناست. لذا دستور داد هیچ کس لباس قرمز نپوشد مگر کسی که مورد ستم قرار گرفته و شکایت دارد. هر روز نیز نزدیک ظهر بر فیلی سوار می شد و در شهر گردش می کرد تا چنانچه ستمدیده ای برای دادخواهی برخاسته، او را ببیند و به کمک وی بشتابد. او به خدا اعتقاد نداشت ولی رعیت نوازیش بیش از بخل شدیدی بود که بر خود داشت. لیکن تو می پنداری که به خدا ایمان داری و پسر عموی پیامبر خدایی، با این حال آسایش مسلمانان را بر بخل خویش مقدم نمی داری! سپس او را موعظه نمود.

منصور سخت گریان شد و گفت: ای کاش هر گز به دنیا نیامده بودم. آنگاه از او درخواست چاره کرد. آن مرد گفت: باید عالمان برجسته و پرهیزکار را ممتاز شمرده و احترام نمایی.

منصور گفت: آنان از من فراری هستند! پاسخ داد: آن ها می ترسند که آنان را در ستم خود شریک سازی، لیکن اگر در بارگاه خود را برای رسیدگی به خواسته های

ستمدیدگان باز گذاری و دربانان را که مانع عرض حاجت مردم اند برکنار نمایی، از طریق پاک و حلال برای زندگی خود بهره گیری و مظلومان را دادخواه باشی، من ضمانت می کنم که آنان که از تو فراری هستند به سویت باز گردند و تو را در امور مردم یاری نمایند.

منصور پس از ادای نماز صبح دستور داد او را حاضر کنند، هرچه جستجو کردند او را نیافتند. گفته اند که وی حضرت خضر علیه السلام بوده است.(۱)

عوامل گوناگونی از جمله خلافت ظاهری و شرایط ویژه زمان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام سبب گردیده که آن بزرگوار در میان سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام نسبت به عدالت و زمامداری حساسیتی ویژه نشان داده و سخنان بیشتری در این باره ابراز دارند.(۲)

حضرتش می فرمایند:

«إِنَّ الْعَدْلَ مِیزانُ اللَّهِ سُبْحانَهُ الَّذِی وَضَعَهُ فِی الْخَلْقِ وَ نَصَبَهُ لِإِقامَهِ الْحَقِ ّفَلا تخالِفْهُ فِی مِیزانِهِ وَ لا تعارِضْهُ فِی سُلْطانِهِ.»(۳)

«عدالت میزان سنجش خداوند سبحان است که آن را برای اقامه حق برای مردم قرار داده است. پس با خداوند در میزانش مخالفت نکن و با قدرت و سلطنت او معارضه ننما.»

پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام سُوده دختر عماره همدانی برای ابراز شکایت از معاویه نزد وی رفت. معاویه او را شناخت و دانست که وی همان زنی است که در جنگ صفین همراه لشکر علی علیه السلام بوده و مردم را علیه سپاه معاویه تهییج می کرد، لذا شروع به سرزنش او کرد. سپس پرسید: شکایتت چیست؟

۱- ۴۹۵. ر.ك: سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۳، {عدل}

۲- ۴۹۶. ر.ك: نهج البلاغه، غرر الحکم، الحیاه.

۳- ۴۹۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۲، ف ۹، ح ۸۸.

سوده پاسخ داد: خداوند در باره ما از تو بازخواست خواهد کرد. کسانی که از جانب تو بر ما ریاست می کنند، همواره در مورد حقوقی که لازم است آن ها را مراعات کنی بر ما جفا کرده، ستم روا می دارند و با قهر و زور همانند خوشه گندم ما را درو کرده، بسان اسفند پایمالمان می نمایند. آنان ما را به خواری و ذلت کشانده، خونابه مرگ را به ما می چشانند.

«بُسر بن ارطاه» از سوی تو آمده، مردان ما را از پای در آورده و اموالمان را به یغما برد. اگر ملاحظه فرمانبرداری از تو نبود، نیروی بازدارندگی او و شرافت نرفتن زیر بار ستمش را داشتیم. اینک اگر از کار برکنارش کنی سپاسگزار خواهیم بود و گر نه با شخص تو نیز به مخالفت برخواهیم خاست.

معاویه گفت: مرا از قدرت قبیله ات می ترسانی؟ دستور می دهم تو را بر شتری چموش سوار کنند و نزد «بُسر» برگردانند تا هر گونه دوست داشت با تو رفتار نماید! سوده اندکی سر به زیر انداخت سپس این دو بیت را زمزمه کرد:

صَلَّی الْإِلهُ عَلی رُوحٍ تضَمَّنَهُ

قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِیهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً

قَدْ حالَفَ الْحَقَّ لا یبْغِی بِهِ بَدلاً

فَصارَ بِالْحَقِ ّوَ الْإِیمانِ مَقْرُوناً

درود خدا بر پیکری که در دل خاک جای گرفته و عدالت نیز با او دفن گردید.

همان که با حق هم پیمان بود و جز بر حقیقت حکومت نمی کرد و با ایمان و حق همراه گردید.

معاویه پرسید: ای سوده! این دو بیت شعر را در باره چه کسی سروده ای؟ پاسخ داد: سوگند به خدا در حقّ امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. اکنون بگذار تا داستانی از او برایت نقل کنم:

آن بزرگوار برای جمع آوری حقوق واجب ما مردی را مأمور ساخته بود. آن مرد بر ما ستم کرد. من برای دادخواهی به حضور آن حضرت شرفیاب شدم. هنگامی رسیدم که آماده اقامه نماز شده بود. همین که مرا دید دست از نماز

برکشید و با خوش رویی و رأفت و لطف فراوان به من روی کرده و فرمود: کاری داری؟ عرض کردم: بلی، سپس جریان آن مأمور را شرح دادم.

حضرتش گریان شد، آنگاه عرضه داشت: پروردگارا! تو بر من و آنان گواهی (و نیک می دانی) که من هیچ گاه دستور نداده ام که بر مردم ستم کنند و یا حق تو را واگذارند!

آنگاه پاره پوستی برداشت و بر آن نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

«شما را از سوی پروردگار بینه و برهانی آمد که در معاملات خود پیمانه را کامل کنید، از اموال مردم کم نکنید، در زمین پس از اصلاح آن فساد ننمایید، این برای شما خوب است اگر مؤمن باشید.

به مجرد آنکه نامه ام را خواندی اموالی را که دستور جمع آوری آن را داده ام نگه دار تا کسی که می فرستم از تو تحویل بگیرد. و السلام!»

نامه را به من داد و به خدا سوگند نه مهر و مومش کرد و نه در آن را بچسبانید. همین که نامه را به آن مرد رسانیدم از کار معزول گشت و رفت.

معاویه گفت: خواسته این زن را برایش بنویسید و او را با رضایت به وطنش باز گردانید.(۱)

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرموده اند:

«نزد خداوند، پاداش هیچ کس بزرگ تر از اجر سلطان عادل و ثواب شخصی که شیوه او نیکی و نیکویی باشد نیست.»(۲)

آن بزرگوار حکومت و زعامت را هنگامی که به عنوان هدف و پست و مقام

۱- ۴۹۸. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۹.

۲- ۴۹۹. معراج السعاده، ص ۳۴۹.

دنیوی یاد می شد سخت کوچک و محقّر می شمرد و آن را همانند سایر مظاهر دنیوی از استخوان خوکی که در دست فرد مبتلا به بیماری خوره باشد بی ارزش تر می دانست. (۱) امّا اگر وسیله ای برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به خلق خدا در نظر گرفته می شد مقدس به حساب می آورد. از نظر آن بزرگوار تعادل، سلامت و روح آرامش جوامع انسانی جز در پرتو عدالت حاصل نگشته و با جور و ستم حتی روح ستمگر نیز راضی و آرام نمی گردد.

حضرتش می فرمایند:

«اَلْعَدْلُ یصْلِحُ الْبَریهَ.»(۲)

«دادگستری و عدالت، امور خلق را سامان می بخشد.»

حضرت زهرا علیها السلام نیز در بخشی از خطبه جاودانه خود در مسجد پدر ارجمند خویش فرموده اند:

«فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِیمانَ تطْهِیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ ... وَ الْعَدْلَ تنْسِیقاً لِلْقُلُوبِ...»(۳)

«خداوند ایمان را سبب پاک سازی شما از شرک... و عدالت را موجب انتظام و انسجام دل ها قرار داد.»(۴)

۱- ۵۰۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۹۲، ح ۲۲۸.

۲- ۵۰۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰، ف ۱، ح ۵۵۱.

۳- ۵۰۲. بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳.

۴- ۵۰۳. برخی بر این باورند که برای عدالت تعریفی جامع تر و دقیق تر از این نیست؛ زیرا همان گونه که پیوند و ارتباط دانه های تسبیح با نخ حاصل می گردد و بدون آن، دانه ها از هم پاشیده می شوند، عدالت نیز در بُعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دل ها را به هم پیوند داده، نظم و هماهنگی در خانه و جامعه را پدید می آورد و پراکندگی و درگیری و حق کشی را برطرف می سازد. ر.ك: مام فضیلت ها، ص ۲۴۹.

سرور مظلومان جهان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَدْلُ قِوامُ الْبَرِیهِ.»(۱)

«دادگستری اساس پایداری مردم است.»

«إمامٌ عادِلٌ خَیرٌ مِنْ مَطَرٍ وابِلٌ.»(۲)

«پیشوای دادگستر از باران درشت پر برکت بهتر است.»

«أَسْنَی الْمَوَاهِبِ الْعَدْلُ.»(۳)

«بلندترین و درخشان ترین بخشش ها عدالت است.»

«شَیئانِ لا یوزَنُ ثَوَابُهُما الْعَفْوُ وَ الْعَدْلُ.»(۴)

«دو چیز است که پاداش آن ها به حساب نمی آید: گذشت از خطا و دادگستری.»

سیره آن امام مظلوم تجسّم تام و تمام عدالت بود، همواره با حق و در همه حال با عدالت قرین و همراه بود. اهتمامش به اجرای قسط در میان مردم و سرشار ساختن زندگی آنان از عدالت قابل وصف نبود و دوست و دشمن و موافق و مخالف، او را برترین عدالت پیشه، بلکه نمونه بی بدیل دادگستری و صدای عدالت دانسته اند.(۵)

هم آن بزرگوار می فرمایند:

۱- ۵۰۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۸، ف ۱، ح ۸۵۶.

۲- ۵۰۵. همان، ص ۵۶، ح ۱۵۲۸.

۳- ۵۰۶. همان، ص ۱۷۶، ف ۸، ح ۵۵

۴- ۵۰۷. همان، ص ۴۴۹، ف ۴۲، ح ۱۵.

۵- ۵۰۸. ر.ک: کتاب گرانسنگ «الإمام علی صَوت العَدالهِ الإنسانِیه» در شش مجلد، تألیف دانشمند بزرگ مسیحی «جرج جرداق».

«اَلْعَدْلُ حَیاهٌ الْأَحْکامِ.»(۱)

«عدالت زنده کننده احکام است.»

حیات دین و زنـده مانـدن احکام الهی به صورت شایسـته جز در پرتو عـدالت میسّـر نیست، همچنان که کم رنگ شدن آن نیز حضور و بقـای دین را در معرض خطر قرار می دهـد، از اینرو به موازات حراست دین و در راسـتای پاسـداری از احکـام الهی، اجرای قسـط و گسترش عـدالت نیز واجب خواهـد بود. و به همین جهت پیشوای عادلان حضـرت علی علیه السـلام در نخستین روزهـای خلافـت ظـاهری خود به اسـتوار سـازی شالوده های عـدالت پرداخت و از آن پس نیز از لحظه لحظه حیات گرانقـدر خویش در این مسیر هزینه می کرد و کم ترین دریغ را در این راستا روا نمی داشت. جان عالم فدای او باد.

این فریاد بلنـد اوست که - پس از پـذیرش درخواست مسـلمانان مبنی بر به دست گرفتن سـکّان کشتی خلافت در دومین روز بیعت مردم با آن بزرگوار - بر جان ها نشست و هرگز از لوح سینه ها و صفحه قلب ها زدوده نخواهد شد:

«وَ اللَّهِ لَوْ وَجَـدْتهُ قَدْ تزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وَ مُلِکَ بِهِ الْإِماءُ لَرَدَدْتهُ (عَلی مُسْـتحِقِّیهِ) فَإِنَّ فِی الْعَدْلِ سَـعَهً وَ مَنْ ضاقَ عَلَیهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَیهِ أَضْیقُ.»(۲)

۱- ۵۰۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۷، ح ۴۴۰.

۲- ۵۱۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسـلام، ص ۶۶، خ ۱۵؛ در این رابطه نمونه های فراوانی در سـخنان آن حضرت یافت می شود. ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۴۶، خ ۳ {شقشقیه}، همچنین: ص ۱۱۱، خ ۳۳ و ص ۳۸۹، خ ۱۲۶ و ۷۱۳، خ ۲۱۵ و ص ۶۸۲، خ ۲۰۷ و نـامه هـای ۳، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۹؛ و صـفحات ۱۲۶۲، ۱۲۹۰، ۱۳۰۴، ۱۲۴۶ ؛ حکمت های ۳۶۵، ۴۲۹، ۴۶۸، ۳۳۴؛ کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۱۰۸، ح ۱۵ و ص ۱۲۲، ح ۲۹ و...

«سوگند به خدا اگر مالی را بیابم که (به ناحق در اختیار آنان قرار گرفته، مهریه زنان خود کرده اند یا) صرف ازدواج نموده یا با آن کنیزان را خریده باشند، (به بیت المال) باز می گردانم، زیرا وسعت و آسایش تنها در سایه عدالت میسّر است. آن کس که تحمّل عدالت برایش دشوار است، تنگی ستم بر او بیشتر و تحمّل آن دشوارتر است.»(۱)

از ویژگی های حکومت جهانی حضرت مهدی – عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – گسترش عدالت در سراسر گیتی و شمول و تأثیر شگرف آن حتی نسبت به حیوانات است. روایات فراوانی از شیعه و سنی در باره آخرین مصلح الهی وارد شده که بیش از هر موضوعی بسط عدل و قسط توسّط آن بزرگوار مورد توجه و تأکید قرار گرفته، بلکه از «عدل» به عنوان یکی از القاب حضرتش یاد شده است.(۲)

و چرا چنین نباشد، که اسلام دین قسط و عدل است، قرآن کتاب آسمانی مسلمانان با چه اهتمامی به آن فرمان می دهد، پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه وآله در همه شئون و جای جای زندگی به آن تجسّم بخشیده، حتی نگاه خود را در میان اصحاب به عدالت تقسیم می کند و به همه آنان یکسان نظر می افکند، (۳) پیشوایان معصوم علیهم السلام خصوصاً امیر مؤمنان علیه السلام تا پای جان برای برپایی عدالت استقامت می ورزند، و اینک جهان است که در آتش ظلم و بیداد می سوزد و سریر عدالت در انتظار آن عزیز یگانه است که به زودی خواهد آمد و جهان را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت.

ص:۳۵۴

۱- ۵۱۱. حقیقت گفتار آن بزرگوار در زمان امثال حَجّاج آشکار گردید.

۲- ۵۱۲. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح؛ اهل ادب عنایت دارند که چرا تعبیر عدل به جای عادل به کار رفته است.

۳- ۵۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۳، باب ۱۰۰ از احکام عشره، ح ۱.

شگفتا و اَسفا که آنان که از عدالت دم می زنند و شعار عدالت آن ها، افق های دور دست و قله های بلند را در نوردیده، بلکه گوش فرشتگان را می آزارد، خود از هر ستمگری بیدادگرترند! چه بسیارند کسانی که از عدالت و داد و زندگی آزاد سخن می گویند و حتی خود را مدافع آزادی و حقوق بشر می خوانند ولی هرجا که منافعشان اقتضا کند عدل و آزادی را فدای هوس های ننگین خود کرده، از هر ظالمی ستمکارتر و از هر درنده ای درنده خو ترند!

و اَسف بارتر آنکه گروهی که خود را اهل دین و ایمان قلمداد می کنند و در پرداختن به عبادت و امور عبادی به حسب ظاهر گوی سبقت را از سایرین ربوده اند، از کنار این همه ستم در جهان، بی تفاوت می گذرند و نسبت به عمل کردهای طاغوتان اقتصادی، ثروت های بی حسابِ قارونی، فشارهای کمرشکن تورّم و گرانی و محرومیت های تأسف بار تربیتی و فرهنگی کم ترین عکس العمل انسانی و احساس مسئولیت ایمانی از خود نشان نمی دهند!

دادگری در خانواده

اعضای خانواده در پرتو مهر پدران و فداکاری پر محبت مادران هنگامی با امنیت و آرامش زندگی خواهند کرد که فروغ عدالت والدین و فرد فرد اعضای خانواده، زوایای زندگی و گوشه و کنار خانه را منوّر سازد، و اثری از ستم و تبعیض در میان جمع خود مشاهده ننمایند.

گرچه مؤمنان راستین در سایه آموزه های دینی و تربیت ایمانی و بهره گیری از آئینه اسوه های بی نظیر عدالت همواره می کوشند تا محیط خانه و زندگی را برای خود و اعضای خانواده از عطر قسط و عدالت معطّر ساخته و از مزایای شگفت انگیز آن بهره مند سازند، لیکن کم نیستند آنان که در اثر بی توجهی به این وظیفه دینی و انسانی، در گفتار و کردار خود رعایت عدل و انصاف را نکرده،

بسا فرزندی را بر دیگری ترجیح داده یا برای حفظ تسلّط جابرانه خود با دستورات خشن، همراه با سر و صدا، فَحّاشی و به کار بردن کلمات دور از نزاکت، بهشت خانه و زندگی را به جهنم خود سری و استبداد و خشونت مبدّل می سازند و انتظار دارند دستوراتشان بدون چون و چرا اجرا گردد تا به خیال باطلشان زندگی سالمی داشته باشند، غافل از اینکه در چنین محیطی علاوه بر بروز بیماری های روحی و مبتلا شدن اعضای خانواده به عقده حقارت و مشکلات مختلف روانی، نه از آرامش و امنیت و خوشبختی خبری هست و نه زمینه مناسب برای رشد معنوی و کمالات شایسته انسانی و اخلاقی وجود خواهد داشت.

ص:۳۵۶

۳ – انفاق

اشاره

زندگی مجموعه ای از خوشی ها و ناخوشی ها و سختی ها و راحتی هاست و البته از آن گریزی نیست. در این میان برخی از این ملایمات و ناملایمات نسبت به گستره زمان آنچنان فراگیر بوده و همواره در طول حیات بشر استمرار یافته که گویی سرنوشت حتمی خیل عظیمی از انسان ها با آن ها رقم خورده و هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست آن را متحوّل و دگرگون سازد!

به عنوان مثال: بشر در خلال زندگی هزاران ساله خود همواره شاهد - فقر و تنگدستی و گرسنگی و تهیدستی گروه زیادی از این خیل بی شمار از یک سو، و انباشتن ثروت های بی حساب و سیری و رفاه و آسایش غیر معقولِ اندکی از قشرهای خاصی از مردم از سوی دیگر و - افزایش روز افزون فاصله طبقاتی و اختلاف فاحش امکانات زندگی بین اقشار مختلف جوامع بشری بوده و با آنکه پیوسته با همه توان به مقابله و ستیز با این پدیده نا مبارک برخاسته، هیچ گاه در انهدام یا جلوگیری از رشد و افزایش آن موفق نبوده است.

پیشرفت های علمی و صنعتی نیز نه تنها در این ستیزِ به حق و خستگی ناپذیر کم ترین توفیقی نیافته، بلکه به مراتب بیش از پیش به آن دامن زده، به طوری که در عصر حاضر شاهد بیشترین و خطرناک ترین فاصله طبقاتی بین میلیون ها انسان فقیر خاک نشین و نیازمند بینوا از یک سو و اقلیتی نامیمون و ناچیز از دنیا پرستان زیاده خواه و اسراف گران افزون طلب از سوی دیگر هستیم!

جهان سرمایه داری در پناه استثمار و قراردادهای سود و ربا و اصول بانکداری، زالو صفت خون جوامع انسانی را از طُرق مختلف می مکد و کم ترین ترحّمی نیز نسبت به آنان روا نمی دارد. شرکت های عظیم چند ملیتی،

تراست های جهان خوار و کمپانی های غول پیکر نفتی، منابع ثروت جهان را در انحصار خود گرفته، ذخایر گرانبهای کشورهای مستضعف و جهان سوم را به کم ترین قیمت خریداری کرده و تولیدات خود را به قیمت های گزاف به آنان می فروشند و روز به روز فاصله فاحش طبقاتی بین خود و آنان را افزایش می دهند.

حکومت کارگری و کمونیسم پر زَرق و برق نیز که جز لکه ننگ، اثری از خود باقی نگذاشته، با همه تبلیغات پر سر و صدا، لغو مالکیت خصوصی، سلب آزادی و پایمال ساختن ارزش های والای انسانی پس از هفتاد سال ستیز ظاهری با این معضل بزرگ اجتماعی عاجز و مستأصل ماند و این گره کور و معمای پیچیده همچنان فکر بسیاری از روشن فکران، صاحب نظران و مدیران دلسوز جوامع بشری را به خود مشغول ساخته و به صورت مشکلی لا ینحل باقی مانده است.

اسلام که دین فطرت و پاسخ گوی نیازهای واقعی بشر است و نسبت به جمیع مسائل، مشکلات و خواسته های طبیعی فردی و اجتماعی انسان آگاهی داشته و عدالت اجتماعی و حذف فاصله های نامعقولِ طبقاتی را به عنوان یکی از اساسی ترین اهداف خود مورد توجه خاص و عنایت ویژه قرار داده است؛ با ارائه طرح های واقع بینانه و برنامه های متنوع، برای همیشه سفره این روابط ناعادلانه را در هم پیچیده، نظامی را پایه ریزی کرده که در آن، حقّ به حق دار برسد و اثری از اِجحاف، ظلم، فساد و تبعیض باقی نماند.

اصلاح ساختار مالکیت از طریق توجه دادن مردم به مالکیت علی الاطلاق خداوند متعال و امانت شمردن دارایی آنان، ترغیب انسان ها به هدف قرار دادن عالم آخرت و پرهیز از حبّ دنیا و آرزومندی های طولانی و دور و دراز، تحریم رباخواری، واجب ساختن پرداخت خمس و زکات، تشویق توانمندان به انفاق و یاری رساندن به بینوایان و نیازمندان از راه های قرض الحسنه، موقوفات

و صدقات بخشی از طرح ها و برنامه های سازنده اسلام را تشکیل می دهد.

از این میان، انفاق به واسطه داوطلبانه بودن، نداشتن حَدّ و مرز، دارا نبودن عنوان تحقیرآمیز، و ترتبِ پاداش بر آن به تناسب اخلاصِ انفاق کننده و مراعات کردن حرمت انسانی انفاق شونده، از امتیاز ویژه ای برخوردار است.

اصولاً ـ انفاق چنانچه به صورت همگانی و فراگیر از سوی توانمندان انجام پذیرد، جامعه را از فقر و تنگدستی بلکه از فساد و تباهی نجات می بخشد. زیرا این کار از تمرکز انبوه ثروت در دست گروهی معدود و انگشت شمار جلوگیری کرده و طبعاً اکثریت محروم و بینوا را که به شدت از فاصله طبقاتی فاحش رنج می برند آرامش بخشیده، به آسایش و نوا می رساند و همین امر جامعه را از پی آمدهای اجتناب ناپذیر فقر همگانی - که فساد و ابتذال و انحراف از آن جمله است - مصونیت خواهد بخشید.

جامعه ای که مشکل فقر و فاصله طبقاتی در آن لا ینحل باقی بماند، دیری نمی پاید که انواع فسادها و انحرافات دینی، اخلاقی و اجتماعی دامن گیر شهروندان آن شده و آنان را در معرض بحران های شدید روحی، معنوی و اقتصادی و سقوط و هلاکت قرار خواهد داد.

ناگفته نماند که از دیدگاه مکتب اسلام، انفاق به اموال منحصر نمی گردد، بلکه بنا بر فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله دارای مفهوم گسترده ای است که هر کار خیری را در بر می گیرد، به طوری که حتی فردی که دیگری را به عمل نیکی راهنمایی می کند همانند کسی محسوب می شود که خود، آن را انجام داده است.(۱)

شخص مسلمان در این اقدام خداپسندانه، به بذل مال خود بسنده نمی کند،

۱- ۵۱۴. بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۱۹، باب فضل الصدقه ؛ همچنین ر.ك: ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۵۵ تا ۴۶۳.

بلکه همواره می کوشد تا از عقل، عواطف، دانش، جایگاه اجتماعی، سرمایه های معنوی و حتی نیروهای جسمانی خویش در راه مدد رسانی به نیازمندان، بهره برداری نموده و از بذل هیچ یک از امکانات خود در این مسیر دریغ نمی ورزد.

مؤمن واقعی جمیع مواهب، نعمت ها و دارایی خود را امانتی از خداوند بزرگ در نزد خود به حساب آورده، نه تنها از انفاق در راه خدا ناراحت نمی شود، بلکه آن را وظیفه خویش دانسته، با کمال نشاط به آن روی می آورد و ضمن آنکه دیگران را از پرتو عمل نیک خویش بهره مند می سازد، خود نیز از مزایای فراوان آن - که مصونیت از بیماری های روحی همچون بخل، حسد، حرص از جمله آن هاست - برخوردار می گردد.

قرآن و انفاق

قرآن کریم انفاق را از نشانه های پرهیزکاران دانسته و می فرماید:

« وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ ینْفِقُونَ ».(۱)

«از آنچه به ایشان (پرهیزکاران) روزی داده ایم انفاق می کنند.»

تقوا پیشگان در اثر ارتباط نزدیک با خداوند مهربان، نسبت به خلق او که به منزله عیال اویند شفیق و مهربانند و ضمن ارتباط کریمانه با آنان از اموال و سایر امکاناتی که خداوند بزرگ به آن ها ارزانی داشته، بدون آنکه انتظار پاداشی داشته باشند پیوسته انفاق می نمایند.

« مَثَلُ الَّذِینَ ینْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتت سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِ ّسُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یضاعِفُ لِمَنْ یشاءُ ».(۲)

۱- ۵۱۵. سوره بقره، آیه ۳.

۲- ۵۱۶. همان، آیه ۲۶۱ ؛ آیات بعد نیز به همین امر نیک پرداخته است.

«مَثَل آنان که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد، خداوند برای هر کس که بخواهد آن را دو چندان می کند.»

خداوند متعال در این آیه و آیات بعد برای نشان دادن پاداش عظیم و کم نظیر انفاق مال، آن را همانند بذری معرفی فرموده که در اثر افشاندن در شرایط مناسب و رعایت نمودن اصول لازم رشد و ایمنی به هفتصد دانه مبدل می گردد. روشن است - بلکه از ذیل همین آیه نیز می توان استفاده کرد - که دارا بودن شایستگی بیشتر از جهت اخلاص، کیفیت و... به ارزش و مقدار این پاداش خواهد افزود.

در برخی از آیات هم برخورداری از ارزش و پاداش فوق العاده انفاق، مشروط به مایه گذاشتن از سرمایه هایی شده که انسان به آن ها علاقه مند است.

« لَنْ تنالُوا الْبِرَّ حَتی تنْفِقُوا مِمَّا تحِبُّونَ وَ ما تنْفِقُوا مِنْ شَی ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ ».(۱)

«هر گز به (پاداش و حقیقت) نیکوکاری نمی رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید انفاق نمایید. و آنچه انفاق می کنید قطعاً خداوند به آن آگاه است.»

از راه کارهای معمولِ برقراری ارتباط و نزدیک شدن روابط بین افراد و شخصیت های بزرگ اجتماعی، فرستادن هدیه برای آن هاست. و چون آنان نیز انسان هایی همانند هدیه کنندگان هستند، این کار تا حدود زیادی مؤثر واقع می گردد.

به علاوه، از آنجا که عشق و محبت به خدای متعال و پاسخ مثبت به عواطف و اصول انسانیت نیز اقتضای این عمل نیک را به بهترین شکل داراست، خصوصاً

۱- ۵۱۷. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

که گیرنـده صدقه خداست و هم اوست که توبه و سایر اعمال عبادی را مورد قبول کریمانه خویش قرار می دهد، تذکّر به این معنا زمینه را برای بذل و بخشش بهترین اشیای مورد علاقه انسان هموار و آسان می سازد.

در روایت آمـده است: امیر مؤمنان علیه السـلام لباسـی خریـداری کردند و چون از آن خوشـشان آمد، آن را در راه خدا انفاق کرده و فرمودند:

«از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله شـنیدم که می فرمود: هر کس دیگری را بر خود مقـدم داشـته، ایثار نماید، خداوند در روز قیامت بهشت را برای او برگزینـد. و هر کس چیزی را دوست بدارد و آن را برای خدا قرار دهد خداوند بزرگ در روز قیامت می فرماید:

بندگان یکدیگر را به امر نیک پاداش می دهند و من امروز پاداش تو را بهشت قرار می دهم.»(۱)

همچنین نقـل شـده است که ابوطلحه انصاری، باغی داشت که آن را از همه اموالش بیشتر دوست می داشت. (۲) پس از نزول این آیه آن را بین خویشانش تقسیم کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«بَخٍ بَخٍ ذلِکَ مالٌ رابِحٌ لَکَ»

«آفرین بر تو! این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود.»(۳)

« أَ لَمْ یعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یقْبَلُ التوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یأْخُذُ

۱- ۵۱۸. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۳، ذیل آیه
۲- ۵۱۹. آن باغ بسـیار زیبا و با صـفا بود که در مـدینه همگان از آن سـخن می گفتنـد و در آن چشـمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صـلی الله علیه وآله به آن باغ می رفتند از آن آب میل می کردند و وضو می ساختند و علاوه بر همه این ها آن باغ درآمد خوبی برای ابو طلحه داشت. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۳
۳- ۵۲۰. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۳

الصَّدَقات ».(۱)

«آیا ندانسته اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را (خود) می گیرد؟»

تذکر به این نکته ظریف که خداوند خود، صدقه را باز می گیرد، از یک سو به صدقه و انفاق، شکوه و عظمت می بخشد، از سوی دیگر مسلمانان را به رعایت نهایت ادب و احترام در هنگام انفاق فرا می خواند.

روایات نیز در این راستا در بردارنده تعبیرات جذّاب، مهم و ظریفی است که پرورش یافتگان مکتب توحید را در برابر نیازمندانی که از انفاقات استفاده می کنند از چنان خضوعی برخوردار می سازد که گویی نیازمند به آن ها افتخار داده، بر آنان منّت می نهد که کمک و انفاق را از آن ها پذیرفته است.

در برخی از روایات آمده است که صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد به دست خدا می رسد! در بعضی نیز تصریح شده که به جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می رسد، جمیع اعمال را فرشتگان تحویل می گیرند. از برخی روایات هم استفاده می شود که پیشوایان معصوم علیهم السلام پس از آنکه صدقه را به شخص نیازمند می دادند، دست خود را می بوسیدند.(۲)

با نصب العین قرار دادن این عمل شگفت انگیز و برخورد بزرگوارانه آن سروران عالی مقام با نیازمندان، بکوشیم تا به دور از هر نوع تندی، بی اعتنایی، خشونت و رفتار تحقیرآمیز، کرامت دریافت کنندگان صدقه و انفاقات را پاس داشته، با آنان از روی مهر و ملاطفت و به گونه ای انسانی و خدا پسندانه رفتار نماییم تا علاوه بر برخورداری از مزایای ارزشمند و پاداش عظیم انفاق،

۱- ۵۲۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴

۲- ۵۲۲. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۳، باب ۲۹ از صدقه و...

از پی آمدهای ناگوار رفتار نا مطلوب با نیازمندان نیز در امان باشیم.

در حکایات تاریخی آمده است:

مردی بـا همسـر خود مشـغول تنـاول مرغ بریـانی بود که نیازمنـدی در خانه آنان را کوبیـد و از آن ها درخواست کمک نمود. صاحب خانه از منزل بیرون آمده، با بی اعتنایی کامل وی را نا امیدانه از خود دور ساخت.

دیری نپایید که وبال رفتار غیر انسانی وی، گریبانش را گرفت و دسـتش از مال و منال دنیا خالی گشت. ناگزیر همسـر خود را طلاـق داده، برای گذرانـدن زنـدگی، دست نیـاز به این سـو و آن سـو دراز می کرد. همسـر وی بـا مرد دیگری ازدواج کرده، روزی با شوهر جدید خود مشغول خوردن مرغ بریانی بودند که سایلی به درخواست کمک، درِ خانه آنان را کوبید.

زن بنا به گفته شوهر خود مقـداری از مرغ بریان را برداشـته، برای دادن به سایل بیرون برد و با شـگفتی متوجه شد که مرد فقیر همان شوهر سابق اوست. مرغ را به وی داد و گریان به خانه باز گشته و قضیه را برای شوهر جدیدش باز گفت!

در این هنگام شوهرش گفت: سوگند به خدا که من همان سایلی هسـتم که آن روز به درِ خانه شما آمدم و شوهرت مرا از درِ خانه خویش براند![1]

انفاق در روایات

قسمت اول

همچنـان که یـادآور شـدیم حضـرات معصومین علیهم السـلام نیز در روایـات، ارزش، اهمیت و اهتمام مردم به روی آوردن به پرداخت صدقه و انفاق به نیازمندان را مورد عنایت ویژه قرار داده، بر آن تأکید بسیار کرده اند.

۱- ۵۲۳. الاثنی عشریه، ص ۵۹، باب ۲، ف ۱۰؛ کلمه طیبه محدث و عالم بزرگوار مرحوم نوری، ص ۳۲۲.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلصَّدَقَهُ کَنْزٌ».(۱)

«صدقه گنج است.»

بلی، چیزی که در راه خدا انفاق می شود گنجی ناتمام شدنی است که همواره در نزد خداوند محفوظ، و پیوسته مزایای آن به سوی انفاق کننده سرازیر است.

«اَلصَّدَقَهُ أَفْضَلُ الْقُرَبِ ؛ اَلصَّدَقَهُ أَفْضَلُ الْحَسَنات.»(۲)

«صدقه دادن برترین (وسیله) تقرّب به خداست ؛ صدقه دادن برترین حسنات و نیکی هاست.»

مرحوم اعتماد الواعظین نقل می کند:

در یکی از سال ها تهیه نان در تهران مشکل شده و نان به زحمت به دست می آمد. روزی متصدی اجرای احکام اعدام ناصر الدین شاه - که به میر غضب باشی معروف بود - به کنار آب انباری رسیده و صدای ناله چند سگ به گوشش می رسد. متوجه می شود سگی وضع حمل کرده و بچه هایش در اثر شیر نداشتنِ مادر، ناله می کنند.

وی با همه قساوت قلب از دیدن آن صحنه متأثر شده، مقداری نان از نانوای محله خریداری کرده و جلو آن سگ می اندازد. آنگاه بهای نان یک ماه سگ را به نانوا داده و می گوید: هر روز سهم نان آن سگ را توسط شاگردت در مقابلش قرار بده!

میر غضب باشی هر روز با رفقایش به گردش رفته و هر شب برای صرف شام و استراحت در منزل یکی از آنان جمع می شدند. و چون آن شب نوبت وی بوده،

ص:۳۶۵

۱- ۵۲۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۲، ف ۱، ح ۲۶۲.
۲- ۵۲۵. همان، ص ۱۴، ح ۳۴۰ و ۳۴۶.

آنان را به منزل همسر اوّلش که در مرکز تهران قرار داشته دعوت می کند و دستورات لازم را برای تهیه غذا به همسر خود می دهد. امّا چون گردش و تفریح در آن روز به درازا می کشد، تصمیم خود را تغییر داده و آنان را به منزل همسر دیگرش که نزدیک دروازه شهر و در سرِ راه آنان قرار داشته می برد و با تهیه نان و کباب از آنان پذیرایی کرده در همانجا به استراحت می پردازند.

مهمانان هنگام سحر از صدای گریه و ناله میر غضب باشی بیدار شده، سبب دگرگونی حال او را جویا می شوند. می گوید: حضرت سجّاد علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که فرمودند:

«احسانی که به آن سگ کردی مورد قبول خداوند قرار گرفت و در اثر آن کار نیک امشب تو و دوستانت را از مرگ محافظت فرمود.

و در توضیح آن فرمودند:

همسر اول تو در اثر خشم و کینه ای که از تو داشت سمّی تهیه کرده و در گوشه ای از آشپزخانه قرار داده بود تا شما را مسموم سازد. اینک آن سمّ را از بین می بری و البته از آزار او می پرهیزی و چنانچه خود او بخواهد طلاقش می دهی.

سپس فرمودند:

خداوند تو را به توبه از گناهانت توفیق خواهد داد و پس از چهل روز به کربلای معلّی شرفیاب خواهی شد.

میر غضب باشی همراه با دوستان خود به منزل همسر اوّلش رفته و همچنان که امام سجّاد علیه السلام فرموده بودند، سمّ را می یابد، لیکن از اذیت او پرهیز نموده، سفارش حضرت را برایش بازگو می کند و به درخواست خودش وی را طلاق می دهد. سپس از شغل خود استعفا کرده و مشغول توبه و ادای حقوق و مظالم مردم می شود و پس از چهل روز به سوی کربلا عازم شده و تا آخر عمر در آنجا

می ماند.(۱)

بلی، ارزش صـدقه و انفـاق - هر چنـد کوچـک و بی مقـدار - تـا این انـدازه سـنگین و گران است که بسـا رهایی انسانی را از هلاکت یا نجات وی را از عذاب دردناک اخروی در پی داشته باشد. در این باره روایات و حکایات فراوانی نقل شده است.

نوشـته انـد: عابـدی هفتاد سال از عمر خود را به عبادت سپری نموده، در گوشه ای دور از چشم مردم خـدا را عبادت می کرد. شبی از شب های سرد زمستان بانوی زیبایی نزد وی آمده، درخواست کرد تا به او اجازه دهد آن شب را در آنجا بماند.

عابـد نخست نپـذیرفت و مشـغول عبادت شـد. امّا در اثر آنکه چشـمش به جمال دلفریب وی افتاده بود، ادامه مقاومت در برابر هوس های نفسانی برای او ممکن نگردید و چون آن زن از نزد او رفته بود، بی اختیار از معبد بیرون آمده، وی را بازگرداند و جریان دلباختگی خود را برای او بازگو نمود و چند روزی با او به سر برد.

بیش از هفت روز نگذشـته بود که نور عبـادت سـال های طولانی عابـد کار خود را کرد و وی را از لغزش و غفلت چنـد روزه بیـدار ساخت! اینک عابد دریافته بود که چگونه زحمات طاقت فرسای هفتاد سال عبادت را به یک نگاه و هفت روز معصـیت فروخته است، لذا در اثر شدت ناراحتی و گریه زیاد از هوش رفت.

هنگامی که به هوش آمـد زن به او گفت: به خـدا سوگنـد همچنان که تو جز با من مبتلا به معصـیت نشده ای، من نیز هرگز با غیر تو آلوده به این فضـیحت و رسوایی نگردیـده ام. من در سـیمای تو آثـار صـلاح و درسـتی و نیکویی کردار می بینم، تو را قسم می دهم اینک که توفیق توبه یافته ای مرا نیز دریابی و در توبه و اصلاح آثار

۱- ۵۲۶. داستان های شگفت، ص ۷۸.

گناه مدد رسانی.

عابـد بـا سـینه ای پر انـدوه و دلی بیمنـاک به خرابه ای روی آورد که ده تن نابینا در آنجا به سـر می بردنـد، و در آن نزدیکی راهبی بود که هر شب ده قرص نان برای آنان می فرستاد.

آن شب نیز ماننـد شب های گذشـته غلام راهب نان ها را آورد تا بین آنان تقسـیم کنـد، ولی چون عابـد یکی از آن نان ها را گرفت، به یکی از افراد سـاکن در خرابه نـان نرسـید. عابـد این بار نیز به خود آمـده و با خویش گفت: من گنهکارم و این فرد نابینـا فرمـانبردار است، شایسـته نیست که من سـیر باشم و او گرسـنه بمانـد، لـذا آن نان را به فرد نابینا داد و خود که از شـدت گرسنگی در شرف مرگ قرار گرفته بود همچنان گرسنه ماند.

خداونـد به فرشـته مرگ فرمـان داد تا او را قبض روح نمایـد. ملائکه رحمت از یک سو و مأموران عـذاب از سوی دیگر برای انجام وظیفه خود در مورد او حاضر شدند. آنان فرار از گناه، توبه و گرسنگی او را می دیدند، و اینان ارتکاب معصیت بزرگ وی را نظاره می کردند.

سرانجام مأمور شدنـد تا عبادت هفتاد ساله او را با گناه هفت روزه اش سـنجیده و به وظیفه خود عمل نمایند. متأسـفانه عظمت عبادت هفتاد ساله او در برابر سـنگینی گناه هفت روزه اش بسیار ناچیز، و به همین جهت می بایست در اختیار فرشتگان عذاب قرار می گرفت! رحمت بی انتهای خـدای اَرْحَمُ الرّاحِمِین به جوش آمـده، فرمان داد تا بار گناه را با ارزش ایثار عابـد در مورد گذشت از قرص نان مورد ارزیابی قرار دهند. و این بار، سـنگینی کفه پاداش ایثار بر کفه بار گناه فزونی یافت؛ توبه اش مقبول و جانش به لطف و مرحمت در اختیار ملائکه

ص:۳۶۸

رحمت قرار گرفت.(۱)

ای عزیز! بنگر که چگونه در اثر یک گناه، عبادت هفتاد ساله، همه بر باد می رود! و به هوش باش که به اعمال اندک خویش مغرور نگردی که کنترل نفس طغیانگر آنچنان دشوار است که جز در پناه رحمت حق - جلّ و علا- - از هیچ کس کاری ساخته نیست، و البته همیشه به خاطر داشته باش که پاداش عظیم گذشت و انفاق بسا بر ثواب و پاداش هفتاد سال عبادت نیز فزونی داشته باشد.

در روایت است که:

«پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از شیطان پرسیدند: چرا از صدقه دادن جلوگیری می کنی؟ پاسخ داد: ای محمّد! هنگامی که کسی صدقه می دهد، گویی ارّه ای بر سرم گذارده و مانند چوب می برند!

حضرتش فرمودند: چرا؟

جواب داد: زیرا در صدقه پنج خصلت وجود دارد:

مال و ثروت را زیاد می کند.

شفابخش بیماری هاست.

بلاها را مرتفع می سازد.

صدقه دهنده همانند برق از صراط می گذرد.

و بدون حساب و عذاب وارد بهشت خواهد شد...»(۲)

در برخی از روایات نیز آمده که:

«صدقه پشت شیطان را درهم می شکند»(۳)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

۱- ۵۲۷. الاثنی عشریه، ص ۵۸، باب ۲، ف ۱۰؛ کلمه طیبه، ص ۳۲۱.

۲- ۵۲۸. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۶۲، باب ۱۱۲، ح ۳۲؛ الاثنی عشریه، ص ۲۲۲.

۳- ۵۲۹. بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۱۴.

«اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَهِ؛ مَنْ أَیقَنَ بِالْخَلَفِ جادَ بِالْعَطِیهِ.»(۱)

«روزی را با صدقه دادن درخواست نمایید. کسی که به عوض یقین دارد به بخشیدن سخاوتمند می گردد.»

تعبیر جالب و ترغیب کننده «خلف» که به طور فراوان در روایات به کار رفته است، پاداش دنیوی و به ویژه اخروی است که خدای متعال در عوض انفاق و صدقه مقبول، در سرای آخرت برای انفاق کننده بر عهده گرفته است.

افراد کریم به اقتضای کرامت و بزرگواری، خدمت دیگران را هیچ گاه با پاداشی برابر با عمل خدمت گزار جبران نکرده، خصوصاً هنگامی که عملی - هر چند کوچک - مورد قبول آنان واقع می شود، با عوض و اجری به مراتب بیشتر و برتر از ارزش کار خدمت گزار از آن قدردانی می نمایند، بلکه بسا پرداخت صدها برابر آن را نیز در برابر عمل خالص خدمت گزار بسیار ناچیز به حساب آورده، خود را عاجز از جبران آن می بینند.

خدای مهربان که اکرم الاکرمین و غنی بالذات است، نه بخل می ورزد و نه بخشش و عطا در خزائن بی انتهای ملک و ملکوت او خللی وارد می سازد، بندگانش را دوست دارد، بر همه چیز قادر و تواناست، وعده هایش راست است و کرم و بزرگواری بی پایان از صفات اوست، چگونه پاداش خواهد داد عمل انفاق کننده ای را که از سر اخلاص و دوستی و تنها برای اطاعت از فرمان او به این کار نیک اقدام نماید؟

بلی، در برابر اندک، بسیار زیاد و در عوضِ مال و منال دنیای فانی، نعمت های اخروی همیشه باقی!

البته پاداش انفاق کننده از یک سو به تناسب اخلاص و امکاناتی که در اختیار

۱- ۵۳۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۵۲، ح ۱۳۲.

اوست واز سوی دیگر از جهت اندازه نیاز و رتبه انفاق شونده متفاوت خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جبرئیل امین در باره صدقه سؤال کردند. وی در پاسخ عرض کرد:

«یا محمّد! صدقه پنج گونه است:

برخی به ده برابر عوض داده می شود؛ برخی به هفتاد برابر؛ گاهی به هفتصد برابر؛ هنگامی به هفتاد هزار برابر؛ و در مواقعی به یکصد هزار برابر. (حضرتش می فرمایند:)

به او گفتم: ای جبرئیل! مرا خبر ده به آنجا که صدقه ده برابر عوض داده می شود. پاسخ داد: این امر هنگامی است که صدقه به شخصی داده می شود که دست و پا و چشمانش سالم باشد.

هرگاه صدقه به شخص بیمار و زمین گیر داده شود (عوض آن) هفتاد برابر، و وقتی به پدر و مادر بدهند هفتصد برابر، و چنانچه به مردگان هدیه شود هفتاد هزار برابر و اگر به طالب علم بپردازند صد هزار برابر خواهد بود.»(۱)

مُعلّی بن خُنَیس گوید:

«در یک شب بارانی امام صادق علیه السلام از منزل خارج شدند و به سوی (محلّه) ظلّه بنی ساعده حرکت نمودند. من به آرامی از پی ایشان روان شدم. در بین راه چند قرص نان از دست مبارک آن جناب بر زمین افتاد. (و چون هوا کاملاً تاریک بود) حضرتش عرضه داشتند:

بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ رُدَّ عَلَینا.

۱- ۵۳۱. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۴۶۲، ح ۳۱.

من پیش رفته، سلام کردم. فرمودند: معلّی هستی؟ عرض کردم: آری فدایت شوم. فرمودند: جستجو کن هر چه پیدا کردی به من بده.

من روی زمین دست کشیدم نان زیادی پراکنده شده بود. آنچه را یافتم به آن جناب تقدیم کردم و متوجه شدم کیسه بزرگی از نان در نزد آن بزرگوار است (به طوری که برداشتن آن دشوار بود). عرض کردم: اجازه بفرمایید من آن ها را بردارم. فرمودند: من به حمل آن ها سزاوارترم، لیکن همراه من بیا.

هنگامی که به ظلّه بنی ساعده رسیدیم عده ای در آنجا خوابیده بودند. آن حضرت کنار هر یک از آنان قرص نانی می گذاشت و می گذشت، تا اینکه به هر کدام نانی داده و از آنجا خارج شدیم.

از آن حضرت پرسیدم: آیا اینان حق را می شناسند (و از پیروان شما هستند)؟ پاسخ دادند: اگر عارف به حق ما بودند در نمک نیز با آنان مواسات می کردیم (و آنان را بر سر سفره خود می نشاندیم).

بدان که خداوند هیچ مخلوقی را نیافریده جز آنکه خزینه دار و نگهبانی نیز برای آن خلق فرموده است، مگر صدقه که خود حافظ و نگهبان آن است.

پدرم (حضرت باقر علیه السلام) هنگامی که صدقه می دادند و چیزی را در دست سائل می نهادند، آن را بر می گرفتند و می بوسیدند و می بوییدند، سپس در دست او قرار می دادند.

صدقه دادن در (تاریکی) شب، خشم خدا را فرو می نشاند و گناهان را محو ساخته و حساب روز قیامت را آسان می کند و صدقه روز مال و

عمر را زیاد می گرداند.»(۱)

حضرت یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می فرمود، مقداری را خودشان استفاده می کردند و مابقی را انفاق می نمودند. در یک شب جمعه مردی مؤمن و مستمند - که نزد خدا دارای منزلت و در آن ناحیه ناشناس و غریب بود - در حال روزه از در خانه آنان گذشت و از آن ها درخواست افطاری کرد.

از آنجا که از وضع او بی خبر بودند، گفته اش را تصدیق نکرده، درخواست وی را برآورده نساختند. مرد مستمند مأیوسانه و با چشمی اشک بار به درگاه خدا شکایت کرد و آن شب را با شکم گرسنه سپری نمود. روز بعد نیز در حالی که سخت گرسنه بود با زبانی شاکر با شکیبایی روزه گرفت.

قسمت دوم

از سوی دیگر یعقوب و خانواده اش آن شب در حالی به خواب رفتند که شکمشان سیر، و از غذایشان نیز مقداری افزون بر نیاز باقی مانده بود. صبح فرا رسید. خداوند بزرگ به یعقوب وحی فرستاد که ای یعقوب! بنده ما را خوار نمودی و موجبات خشم مرا فراهم ساختی. اینک خود و فرزندت سزاوار تأدیب و نزول بلا گشته ای... و در این هنگام بود که یوسف علیه السلام خواب معروف خود را - که در همان شب دیده بود - برای پدر باز گفت و ماجرای پر محنت فراق آنان آغاز گشت...(۲)

آخوند ملا زین العابدین سلماسی شاگرد مخصوص و صاحب سرّ جناب سید بحرالعلوم نقل می کند:

عالم بزرگوار مرحوم سید جواد عاملی (نویسنده کتاب مفتاح الکرامه) شبی هنگام خوردن شام، پس از شنیدن صدای درِ منزل، در را باز کرده، با خادم مرحوم

۱- ۵۳۲. کافی، ج ۴، ص ۸، باب صدقه اللیل، ح ۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۷ و ج ۴۷، ص ۲۰
۲- ۵۳۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۵، باب ۴۱، ح ۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

علامه سید بحر العلوم روبرو می گردد. خادم می گوید: جناب سید منتظر شما هستند، زود حرکت کنید.

وی به همراه خادم به منزل آن جناب رفته، هنگامی که با ایشان ملاقات می کنـد، آن عالم بزرگوار با تنـدی می گوید: از خدا نمی ترسی که مراقب او نیستی؟ از خدا حیا نمی کنی؟

مرحوم سـید جواد می پرسـد: چه اتفاقی رخ داده؟ ایشان پاسـخ می دهنـد: یکی از برادران ایمانی تو که قادر به تهیه غـذا برای خـانواده خود نیست هفت روز است که بـا خرمـای زاهـدی - که از بقال نسـیه گرفته - زنـدگی کرده، و چون دیگر از گرفتن قرض حیا می کرد، خود و خانواده اش بدون شام شب را به روز آورده اند ولی تو شام می خوری و از وضع او خبر نداری؟

مرحوم سـید جواد عرض می کنـد: بنده از او هیچ اطلاعی نداشـته ام. جناب سـید می فرماید: اگر آگاهی داشتی و کمک نمی کردی، یهودی محسوب می شـدی. سـپس مقـداری پول در اختیار وی قرار داده، ظرفی از غـذا نیز توسط خادم به همراه او می فرستد و می فرماید: به خانه اش برو و بگو: امشب دوست داشتم با هم غذا تناول کنیم. و کیسه پول را زیر فرش او بگذار.

مرحوم عاملی گوید:

به فرموده سـید عمل کرده، به منزلش رفتم. هنگامی که سـینی غـذا را مشاهده کرد، گفت: این غذا را عرب ها نمی توانند تهیه کنند؛ آنگاه از جریان غذا و حضور من سؤال کرده و برخواسـته خود اصـرار ورزید، ناگزیر حکایت سید را برایش شرح دادم. سوگند یاد کرد که جز خدا کسی از حال ما آگاهی نداشت!(۱)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرمودند:

۱- ۵۳۴. کلمه طیبه، ص ۳۸۲.

«أَرْضُ الْقِيامَهِ نارٌ ما خَلا ظِلَّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتهُ تظِلَّهُ.»(۱)

«زمین قیامت آتش است مگر (جوار و) سایه مؤمن، زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند.»

به علاوه علاقه به مال و منال دنیا و وابستگی به زخارف بی ارزش دنیوی قلب آدمی را که به منزله عرش الهی است عرصه تاخت و تاز ابلیس لعین ساخته، و آتش مفاسد اعتقادی و اخلاقی را در وجود او شعله ور می سازد. در مقابل، کنترل نفس و قطع علاقه به دنیا از طریق پرداخت صدقه، انفاق، گذشت و ایثار، آتش مفاسد اعتقادی، اخلاقی، فردی و اجتماعی را خاموش ساخته، زمینه دستیابی به معارف معنوی و انقطاع به عالم غیب و ملکوت را هموار، و حصول کمال اخلاقی و ملکات برتر انسانی و سکونت در سایه رحمت دلنواز الهی را - که از بزرگ ترین مزایا و آثار ارزشمند انفاق های واجبی و مستحبی است - امکان پذیر و آسان می سازد.

یکی از شیعیانِ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام گوید:

از مالیات سنگینی که از سوی حکومت وقت بر من تحمیل شده بود، مقدار زیادی بر عهده ام باقی بود و چنانچه آن را از من می گرفتند فقیر و ناتوان می شدم. تا اینکه فرماندار جدیدی بر آن دیار منصوب گشت و متوجه شدم که وی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و از ارادتمندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است...

به حج مشرف شده، در مدینه محضر مقدس امام علیه السلام شرفیاب و وضع و حال خود را برای آن جناب شرح دادم. حضرتش نامه ای نوشتند (و امر فرمودند تا آن را به فرماندار جدید برسانم) متن نامه آن بزرگوار از این قرار بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، اِعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تحْت عَرْشِهِ ظِلّاً لا یسْکُنُهُ إِلّا مَنْ

۱- ۵۳۵. بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۹۱ و ص ۱۲۰.

أَسْدى إِلى أَخِيهِ مَعْرُوفاً أَوْ نَفَّسَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلى قَلْبِهِ سُرُوراً وَ هذا أَخُوكَ وَ السَّلامُ.»

«بدان که برای خدا در زیر عرش، سایه رحمتی است که در آن ساکن نمی شود مگر کسی که به برادر خود نیکی کند یا او را از اندوه و گرفتاری برهاند یا دلش را شادمان سازد؛ و این برادر توست، و السلام.»

او خود نقل می کند: هنگامی که نزد آن فرماندار خداپرست رفتم با پای برهنه به استقبالم آمد و مرا بوسید و پیوسته از حال امام علیه السلام سؤال می کرد و وقتی نامه حضرت را گرفت برخاست و آن را بوسید و مطالعه کرد. سپس تمام دارایی خود را محاسبه کرده و نیمی از آن را به من بخشید و نام مرا از دفتر مطالبات حذف نموده، نوشته ای مبنی بر تصفیه حساب کامل به من داد.

سال بعد که در ایام حج به محضر امام علیه السلام رسیدم، حضرت فرمودند:

«به خدا سوگند، او با این کارش مرا شاد کرد، امیر مؤمنان علیه السلام را شاد نمود، و اللَّه جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله را خوشحال کرد، او خدای متعال را مسرور ساخت!»(۱)

فوائد صدقه و انفاق

در روایات معصومین علیهم السلام برای صدقه فوائد دنیوی و آثار و مزایای اخروی فراوانی مطرح گردیده است (۲) که با ذکر فهرستی از آن ها مبحث را پی می گیریم.

صدقه فقر را برطرف و روزی را افزایش می دهد.

ص:۳۷۶

۱- ۵۳۶. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۴.

۲- ۵۳۷. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۶؛ ینابیع الحکمه، ج ۳ و...

صدقه به زندگی برکت بخشیده، مال و ثروت را توسعه می دهد.

پاداش دنیوی و اخروی صدقه به مراتب بیش از چیزی است که به عنوان صدقه پرداخت می شود.

صدقه عامل مرتفع شدن دُیون است.

صدقه نابودگر بیماری هاست.

صدقه هفتاد نوع بلا را - که آتش سوزی، غرق شدن و دیوانگی از آن جمله است - بر طرف ساخته، به انسان مصونیت می بخشد.

در پرتو صدقه، عمر آدمی طولانی گشته، از مرگ بد و ناخوشایند جلوگیری می شود.

امام صادق علیه السلام نقل می کنند:

«حضرت عیسی علیه السلام به جمعی که مشغول برگزاری مراسم عروسی و شادمانی بودند گذشته و فرمودند: امروز شاد و فردا گریانند! از آن جناب در باره علّت آن سؤال شد. پاسخ دادند: امشب عروس از دنیا می رود.

روز بعد به حضرتش عرض شد: عروس نمرده و هنوز زنده است! آن بزرگوار با یاران خود به منزل آن ها رفته، پس از اجازه وارد خانه شدند. آنگاه از عروس پرسیدند: دیشب چه کار نیکی انجام دادی؟ عرض کرد: هر شب جمعه سائلی به خانه ما می آید، ما خوراک یک هفته او را به او می دهیم. شب گذشته نیز آمد، لیکن چون همه مشغول برگزاری مراسم عروسی بودند، هر چند سؤال کرد کسی به او پاسخی

حضرت از او خواستند از جای خود حرکت کرده، به جانب دیگر رود. آنگاه به مار عظیمی که در زیر بستر او حلقه زده بود اشاره کرده و فرمودند: به خاطر عمل نیکت بلا از تو مرتفع گردیده است.»(۱)

صدقه ای که در راه خدا انفاق می شود برای همیشه باقی خواهد ماند.

نامبارکی و شُومی شب و روز به وسیله صدقه بر طرف می گردد.

صدقه شیطان را دور ساخته، کمرش را درهم می شکند.

ایمان در پرتو صدقه محفوظ می ماند.

صدقه عامل بخشش گناهان بزرگ است.

خشم و غضب پروردگار به برکت صدقه خاموش می گردد.

صدقه حساب قیامت را آسان می سازد.

کسی که صدقه می دهد از صراط به سرعت می گذرد.

صدقه حسنات و نیکی ها را افزایش می دهد.

صدقه سپری در برابر آتش دوزخ است.

---

۱ – ۵۳۸. امالی صدوق، ص ۵۰۰، م ۷۵، ح ۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۴، و ج ۹۶، ص ۱۱۵؛ نظیر آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در باره فرد یهودی: بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۲۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۷۵، باب ۸ از صدقه، ح ۷.

پرداخت کننده صدقه بدون حساب وارد بهشت می شود.

گرچه بعضی از مزایای گرانبهای صدقه از آثار وضعی آن بوده، در هر شرایطی به طور طبیعی نصیب صدقه دهنده خواهد شد، لیکن روشن است که بهره منـدی از برخی دیگر از فوائـد عظیم و مزیت های شـگفت نگیز آن، هنگامی میسّر می گردد که از آداب لازم برخوردار بوده، در شرایط مناسب دینی، اخلاقی و انسانی صورت پذیرد.

شرایط انفاق

در آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السـلام در مورد انجام نیک و خداپسـندانه این عمل انسانی نیز شـرایط فراوانی بیان گردیـده، که ذکر کامـل آن هـا سـبب طولانی شـدن بیش از حـدّ بحث انفاق می گردد. از اینرو یادآوری فهرستی از آداب و شرایط آن را پایان بخش این مبحث قرار می دهیم.

شتاب در انجام این کار نیک ماننـد هر کار خیری مطلوب و پسـندیده است، بنا براین انفاق کننده باید از تأخیر انداختن در آن پرهیز نماید.

پیش از اظهـار کردن نیازمنـد، انفـاق کنـد تـا حرمت انسـانی و آبروی وی را پـاس دارد، چه آنکه انفـاق پس از سؤال در واقع پرداخت بهای آبروی نیازمند است.

در همه حال بکوشد از بهترین اموال خویش انفاق نماید.

همواره اولویت ها را در نظر گرفته، کسانی را که نیاز بیشتر و تحمل کمتری دارند مقدم دارد.

اوقات شریف همانند روز غدیر، شب های جمعه و ماه مبارک رمضان را

ص:۳۷۹

غنیمت شمرده، بهره مندی از فیض عظیم انفاق را با بزرگداشت این ایام نیک مضاعف نماید.

پنهان داشتن انفاق، از شائبه ریا و منت گذاری دورتر، و به پاسداری از آبروی مؤمن نزدیک تر است. آشکار نمودن آن نیز در مواردی سبب تشویق و ترغیب دیگران به این کار نیک خواهد بود. با توجه به آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام، ضمن حفظ رعایت موارد، می توان پرداخت صدقات و انفاقات مستحبی را از نظر دیگران پنهان داشته، زکات و صدقات واجبی را آشکارا عطا نمود.

مؤمن گناه خود و کار نیک دیگران را همواره در خاطر داشته، اعمال پسندیده خویش را از یاد می برد. شایسته است صدقاتی را که می پردازد نیز هرچند از نظر ظاهر بزرگ و ارزشمند باشد، ناچیز شمرده، آن را فراموش نماید.

طبیعت آدمی فزونی طلب و زیاده خواه است. بسا در برابر صدقه ای هم که می پردازد به انتظار عوضِ بیشتر و دریافت افزون تر باشد، به همین جهت می کوشد تا عمل خود را بزرگ جلوه داده، یا بر دریافت کننده صدقه منت گذارد تا طبع زیاده خواه خویش را ارضا نماید؛ بر مؤمن لازم است که پاداش انفاق خود را با منّت نهادن بر نیازمند ضایع نساخته و هنگام اقدام به این عمل نیک، فرمان خداوند:

« وَ لا تمْنُنْ تسْتکْثِرُ ».(۱)

را از نظر دور ندارد.

ص:۳۸۰

۱- ۵۳۹. سوره مدثر، آیه ۶ «منت مگذار که فزونی طلبی».

بکوشد تا از چیزهایی که به آن دل بسته و مورد علاقه اوست انفاق نماید.

هنگام انفاق، خود را واسطه ای بیش ندانسته، مالک حقیقی را خدا دانسته و بداند که حتی توفیق این عمل نیز از خدای متعال است، لذا نسبت به مستمند تواضع کرده، به گونه ای رفتار نماید که او را شرمسار نسازد. بلکه به اقتضای شرایط برای جلوگیری از ذلّت و خواری نیازمند می تواند صدقه را به عنوان هدیه تقدیم نماید.

از مال حلال انفاق نماید و چنانچه مال او از حلّیت کامل برخوردار نیست، از راه های ممکن مانند تخمیس و ردّ مظالم، آن را حلال نماید و آنگاه به مستحقّان آن بپردازد.

نیت خود را خالص نموده، تنها برای رضای خدا و از صمیم دل انفاق نماید. عملی که با انگیزه ریا و به منظور جلب نظر دیگران جهت تحکیم موقعیت اجتماعی و بهره مندی از مزایای آن صورت پذیرد، مطلوب خدای متعال نبوده، فاقد ارزش معنوی و پاداش اخروی است، گرچه ممکن است به واسطه آثار وضعی دارای مزیت های دنیوی باشد.

اسراف و تبذیر در هر صورت عملی ناپسند و رفتاری نکوهیده است، انفاق کننده باید بکوشد ضمن بالا بردن کمیت و کیفیت انفاق، از اسراف و تبذیر در هر شرایطی پرهیز نماید.

چنانچه از توان مالی کافی برخوردار است، سعی کند مستمند را تا سر حدّ مرتفع شدن نیاز و بر طرف شدن مشکل او دستگیری نماید.

با طرح های سازنده از پی آمدهای منفی کمک های بلاعوض جلوگیری

نمایـد. به عنوان مثال: با فراهم ساختن امکان دستیابی نیازمنـدان به قرض الحسـنه یا سـرمایه های ثابت سودآور، ایجاد کارهای تولیدی که نفع آن دائمی و همگانی باشد، فراهم آوردن زمینه کار برای کسانی که می توانند از سـرمایه انسانی خود بهره مند شوند و تشویق و ترغیب آنان به کار و فعالیت، از تکدّی گری و گداپروری پیش گیری نماید.

نیکان، پرهیزکاران، خویشاوندان، عالمان و همسایگان را بر دیگران مقدّم بدارد.

وسوسه های شیطانی را – که همواره انسان را در هنگام انفاق از فقر و تنگـدستی می ترسانـد – به خود راه ندهـد و بدانـد که روزی دهنده خداست و همه خزائن اموال جهان در اختیار اوست.

سعی کند کسی او را نشناسد و چنانچه ممکن است کسی را واسطه خود و نیازمند قرار دهد تا انفاق کننده شناخته نشود.

به امید بازماندگان نباشد و تا زنده است به دست خود انفاق نماید.

در روایـات آمـده است: جوانی از انصار که ثروت فراوانی داشت بیمار شـده، به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله که به عیادتش آمـده بودند وصـیت کرد: ثروت مرا پس از مرگ به دست خود در راه خدا انفاق نمایید. آن جناب درخواست او را پذیرفته و پس از مرگش آن ها را انفاق کردند.

یکی از اصـحاب گویـد: با خود گفتم: خوشا به حال صاحبان مکنت و ثروت که از خیر دنیا و آخرت بهره منـد هسـتند. رسول خدا صـلی الله علیه وآله از نیت من آگاه شده، دانه ای خرما را بالا برده و به من فرمودند: این چیست؟ عرض کردم: دانه خرما! آنگاه فرمودند: سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرده، چنانچه این جوان، یک

دانه خرما به دست خود انفاق کرده بود، برایش بهتر بود از اینکه من تمام اموالش را پس از مرگ وی انفاق نمایم.(۱)

بکوشد هیچ روزی را بدون پرداخت صدقه به پایان نبرده، هر روز ولو اندک به نیازمندان انفاق نماید.

همچنـان که پیشتر یـادآور شـدیم بر خلاـف پنـدار برخی ناآگاهـان، صـدقه در امور مادی آن هم به طریق خاص خلاصه نمی گردد، بلکه از چنان مفهوم عامی برخوردار است که هر کار خیر و نیکی را شامل می شود و لذا به مسائل مادی بسـنده نکرده، پـدر و مـادر، اقوام، اساتیـد و سایر حق داران را از امور معنوی - همچون نماز، روزه، حـج، و عمره، تلاوت قرآن و امثال آن - بهره مند سازد.

عالمان ربّانی، سالکان طریق عشق و بزرگان اهل معنی همواره تأکیـد کرده اند که انفاق و تصدّق، بلکه همه امور خیر و اعمال نیـک به نیـابت از طرف حضـرت ولی عصـر، مولای انس و جان، حجه بن الحسن - عجّل اللّه فرجه الشـریف - انجام پـذیرد و حتی الامکـان هر روز و شب صـدقه ای جـداگانه به نیت سـلامتی آن عزیز یگانه - ارواحنا فـداه - به نیازمنـدی ظاهر الصـلاح پرداخت گردد تـا - علاـوه بر بهره منـدی از مزیت هـای فوق العـاده عرفـانی که بر اهلش پوشـیده نیست - از پـاداش و برکات اخروی ویژه نیز که صدها برابر بیش از اعمال معمولی انسان است برخوردار گردد.

ص:۳۸۳

۱- ۵۴۰. لئالی الاخبار، ج ۳، ص ۱۰۱

۴ – سازگاری

معاشرت، رفت و آمد، نشست و برخاست، داد و ستد و برخورد با دیگران، از لوازم حتمی و اجتناب ناپذیر زندگی اجتماعی بوده و از آن گریزی نیست. انسان در مسیر زندگی با افراد مختلف، با افکار و سلیقه های گوناگون و گرایش ها و فرهنگ های متفاوت – و احیاناً با کسانی که از نظر فرهنگ، اخلاق و سطح فکر، بسیار پایین تر از وی هستند، بلکه بسا از اعتدال روانی برخوردار نبوده، پیوسته در صدد بهانه گیری، اشکال تراشی و درگیری با اطرافیان خود هستند – مواجه می گردد.

در این میان کسانی که از بهداشت روان و سلامت روحی کافی برخوردارند، به حرمت انسانی خود ارج نهاده، از هر وسیله ای برای پاسداری و حراست از آن استفاده می کنند و از اطرافیان خود نیز انتظار دارند این خواسته طبیعی را پاس بدارند و از رفتار و برخوردی که حیثیت و شخصیت آنان را خدشه دار سازد به شدت رنج می برند، لیکن هرگز نباید انتظار داشت اطرافیان و معاشران ما در همه امور زندگی با ما هم فکر، هم سلیقه و هم نظر بوده و هیچ گونه اختلافی با ما نداشته باشند.

اساساً درگیری های خسته کننده، جدال های بی حاصل، عکس العمل های تند و ملال انگیز و ناشکیبایی، مشکلی را حلّ نکرده، علاوه بر مسموم ساختن محیط زندگی، روح و روان آدمی را می آزارد و امید به آینده را کم رنگ می سازد.

انسان دارای جنبه های مثبت فراوانی است که با بهره گیری صحیح از آن ها می تواند مشکلات را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده، از تنگناهای خارج از اختیار زندگی به سلامت عبور نماید.

ص:۳۸۴

روح سازگاری را می توان در زمره برترین صفات انسانی و عالی ترین خصلت های همزیستی مسالمت آمیز به حساب آورد.

تساهل، تسامح و تغافل نسبت به جنبه های اختلاف، و پرداختن به قابلیت ها، اشتراکات و خصیصه هایی که زمینه همدلی و وحدت را هموار می سازد، از بهترین و ضروری ترین راه کارهای تعامل و سازگاری است.

توجه به استعدادهای متفاوت انسان ها از نظر قوای جسمانی، قابلیت های باطنی، سطح دانش و درجه ایمان نیز گامی دیگر برای آماده سازی فضای تعامل و احیای روح همکاری است.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«النَّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ.»(۱)

«انسان ها معدن هایی همچون طلا و نقره اند.»

نقره را به ارزش طلا خریداری نیست، و نه هرگز جایگزین آن می گردد، آنچه بر ماست، کشف قابلیت ها و استخراج هر یک از این گوهرهای ناب از جایگاه خود است؛ به دست آوردن طلا از معدن نقره نیز برای هیچ کس میسّر نخواهد بود.

توجه کامل به این واقعیت، و درک صحیح این حقایق، آدمی را برای تحمّل دیگران مهیا ساخته، رفع اختلافات، برطرف شدن اعتراضات و از بین رفتن درگیری های بی حاصل را آسان خواهد ساخت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ کَیفَ خَلَقَ اللَّهُ تبارَکَ وَ تعالی هذَا الْخَلْقَ لَمْ یلُمْ أَحَدٌ أَحداً...»(۲)

۱- ۵۴۱. بحارالأنوار، ج ۶۱، ص ۶۵.

۲- ۵۴۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۱۶۴.

«اگر مردم می دانستند که خدای متعال چگونه مردم را آفریده، هیچ کس دیگری را سرزنش و ملامت نمی کرد.»

هم آن حضرت علیه السلام به عبد العزیز فراطیسی می فرمایند:

«ایمان بسان نردبانی است که ده پله دارد و مؤمنان از پله های آن یکی پس از دیگری بالا می رونـد. کسـی که بر پله دوم گام نهاده، نبایـد به فردی که بر پله اول است بگویـد: تو ایمان نداری! و همینطور تا به دهمین پله برسد. بنا براین کسـی را که از تو پایین تر است از خود دور مساز تا شخصی که بالاتر از تو قرار دارد نیز با تو چنین رفتاری داشته باشد.

هنگامی که فردی را درجه ای پایین تر از خود دیـدی، با ملایمت او را به سوی خود فراخوان و چیزی را که طاقت نـدارد بر او تحمیل مکن که او را می شکنی؛ چرا که هر کس مؤمنی را بشکند بر اوست که آن را جبران نماید.»(۱)

تـوجه به این نکته نیز ضـروری است که بهـترین راه برای پاسـداری از شخصـیت، احـترام و تکریم، عبـور از موانـع سـلیقه ای و فکری و نفوذ در دل انسان ها، ملایمت، مدارا و سازش و سازگاری است.

در این باره روایات فراوانی از معصومین وارد شده و رعایت آن در معاشرت ها

و حتی در برخورد با دشمنان مورد تأکید قرار گرفته است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«خداونـد پیـامبران خـود را از آن جهـت کـه بـا دشـمنان دین خـدا مـدارا می کننـد و برای حفـظ برادران خـود در راه رضـای پروردگار به شایستگی

ص:۳۸۶

۱- ۵۴۳. کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۱۶۵.

تقیه می نمایند، بر تمام مردم برتری داده است.»(۱)

و نیز می فرمایند:

«إِنَّا أُمِرْنا – مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ – بِمُدَارَاهِ النَّاسِ کَما أُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.»(۲)

«ما پیامبران مأمور شده ایم که با مردم مدارا و سازش کرده (و با ملایمت رفتار کنیم) همان گونه که مأموریم فرایض و واجبات دینی را انجام دهیم.»

همچنین می فرمایند:

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُداراهً لِلنَّاسِ وَ أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهانَ النَّاسَ.»(۳)

«عاقل ترین مردم کسی است که با آنان بیشتر مدارا کند و خوارترین مردم کسی است که آن ها را مورد اهانت قرار دهد.»

مؤمن در خلال کوشش همیشگی برای تحکیم ارتباط خود با خداوند بزرگ، همواره می کوشد تا از فیض عظیم ارتباط نیکو با بندگان خدا نیز بهره مند گشته، زندگی خویش را از این طریق سرشار از سُرور، صفا و شادمانی نماید.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مُداراهُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِیمانِ وَ الرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَیشِ.»(۴)

«سازگاری با مردم نیمی از ایمان و نرمی با آنان نیمی از زندگی خوش است.»

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت ، با دشمنان مدارا

ص:۳۸۷

۱- ۵۴۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲

۲- ۵۴۵. همان، ص ۵۳؛ نظیر آن: کافی، ج ۲، ص ۹۶، باب مداراه، ح ۴.

۳- ۵۴۶. همان، ص ۵۲؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱، ح ۲۰

۴- ۵۴۷. کافی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۵.

و این جز بـا بردبـاری، تـدبیر، درایت، تلاش و تحمّل دشواری های فراوانِ آن میسّـِر نمی گردد. لـذا پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ مات مُدارِیاً مات شَهِیداً.»(۱)

«هر کس با سازش و سازگاری از دنیا برود شهید مرده است.»

و امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُداراةً لِلنَّاسِ.»(۲)

«عاقل ترین مردم کسی است که با آنان بیشتر مدارا کند.»

خشونت و تندی نه با ایمان سرِ سازگاری دارد و نه با زندگی اجتماعی همنوا و همساز است. کسی که از سرچشمه فیض ایمان جرعه ای نوشیده باشد، رفتار خویش را با مقتضای ایمان تنظیم کرده، عطوفت، ملایمت و نرمی در برخورد با مردم را از اصول همیشگی زندگی اجتماعی خود قرار می دهد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ لِکُلِ ّشَی ءٍ قُفْلًا وَ قُفْلُ الْإِیمانِ الرِّفْقُ.»(۳)

«برای (نگهداری) هر چیزی قفلی است و قفل ایمان نرمی و ملاطفت است.»

برخوردهـای تنـد و گرایش هـای قهرآمیز - که در میـدان هـای ستیز بـا دشـمنان به کـار گرفته می شود و امری نیـک و کاری پسندیده شمرده شده است - روشی موضعی و متناسب با شرایط ویژه جنگ است و هرگز نباید رفتار روزانه خود با معاشرین - موافق یا مخالف - را با آن مقایسه نمود. حتی در زمانی که فشار و اختناق زمامداران ستم پیشه به اوج خود می رسد و رهبران دلسوز و اندیشمندان

۱- ۵۴۸. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۵۵، ح ۱۹.
۲- ۵۴۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۸۹، ف ۸، ح ۲۷۶
۳- ۵۵۰. کافی، ج ۲، ص ۹۶، باب رفق، ح ۱

آگاه، شرایط را برای مبارزه علنی و آشکار مساعد نمی بینند، باید کوشید تا با رفتار خردمندانه و ملاطفت آمیز، از یک سو از فشار ستم حاکمان جور بر مردم کاست و از سوی دیگر آگاهی آنان را نسبت به مبانی دین و آموزه های دینی ارتقا بخشید، تا از پی آمدهای رفتار خشنونت بار که ایمان و دین و زندگی را در معرض خطر جدّی قرار می دهد پیشگیری کرده، و با استمداد و استعانت از خالق متعال از مزیت های بزرگ سازگاری، رفق و ملایمت بهره مند گردید.

در این میان، مسئولین، متصدیان امور مملکتی، زمامداران و همه کسانی که امور مردم در اختیار آنان بوده و به دست آن ها اجرا می گردد، بیش از دیگران وظیفه دارند از روحیه سازگاری بهره مند گشته، نسبت به خلق خدا از خود ملایمت نشان دهند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«الرِّفْقُ رَأْسُ الْحِكْمَهِ، اَللَّهُمَّ مَنْ وَلِی شَیئاً مِنْ أُمُورِ أُمَّتی فَرَفِقَ بِهِمْ فَارْفَقْ بِهِ وَ مَنْ شَقَّ عَلَیهِمْ فَاشْقُقْ عَلَیهِ.»(۱)

«نرمی و ملایمت اساس حکمت است، بار الها! هر کس بخشی از امور امّتم را عهده دار گشته، و با آنان سازگاری کند با او به نرمی رفتار کن و کسی که بر آنان سخت گیرد بر او سخت گیر.»

از سوی دیگر، برخورد نرم و ملایم دیگران با زمامداران نیز چنانچه در شرایط مناسب و از پشتوانه ایمان و اخلاص کافی برخوردار باشد، در مواردی ممکن است سازنده و دارای آثار مثبت و سودمند نیز باشد.

خدای متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام را در برابر فرعون - که در مقام

۱- ۵۵۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۹۵، باب ۲۷ از جهاد نفس، ح ۱۴؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱.

ادعای خدای ی برخاسته بود - به ملایمت و نرمی فراخوانده، می فرماید:

« إِذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی ا فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیناً لَعَلَّهُ یتذَکَّرُ أَوْ یخْشی ».(۱)

«به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گویید، شاید به خود آید یا (از خدا) بترسد.»

۱- ۵۵۲. سوره طه، آیه ۴۳ و ۴۴.

۵ – فرو بردن خشم

چرخ زندگی همیشه مطابق با خواسته و سلیقه ما نمی گردد، اطرافیان ما هم همیشه خود را موظف به رعایت میل و نظر ما ندانسته، معمولاً به آنچه خود تشخیص می دهند عمل می کنند؛ مقتضای عالم طبیعت نیز جز برخورد، درگیری، اختلاف نظر و تفاوت سلیقه نیست؛ غرایز فراوانی هم که در نهاد آدمی به ودیعت سپرده شده، به طور طبیعی جز طغیان، سرکشی، تخریب و ویرانی حاصلی در بر ندارد!

البته این ها همه تنها از یک سوی قضیه است، از سوی دیگر می دانیم که انسان موجودی اجتماعی و دارای قابلیت ها و استعدادهای فراوانی است که او را از درگیری های خرد کننده، کشمش های فساد انگیز، بغض، دشمنی و تلخ کامی برحذر داشته، به تعامل، تفاهم، همکاری و همدلی فرا می خواند.

اگر مقتضای عالم طبیعت اختلاف نظر و تفاوت سلیقه است؛ اگر غرایز بشر به طور طبیعی - بنا بر اینکه این نظریه درست باشد - حاصلی جز سرکشی و طغیان و ویرانی به بار نمی آورد؛ اگر اطرافیان ما به میل و نظر خود اندیشیده، به فکر و سلیقه ما اعتنایی ندارند و... این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که نه غرایز انسانی صرفاً برای طغیان و فساد آفریده شده، و نه ما و اطرافیان ما یکسره موظف شده ایم تا به خود کامگی طبیعت ماده و مقتضای غرایز نفسانی پاسخ مثبت داده، بی اختیار و بدون مقاومت دنباله رو تاخت و تاز بی منطق آن ها باشیم.

اساساً غرایزی که خداوند حکیم آن ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده، هیچ یک عبث و بیهوده خلق نشده و هر کدام در ادامه زندگی در جای خود

ص:۳۹۱

نقش حیاتی و بسیار مؤثری را ایفا می کنـد. به عنوان مثال، نیروی خشم و غریزه غضب، قدرت و سـلاح دفاع آدمی در مقابل عوامل زیانباری است که حیات و سلامتی او را مورد تهدید قرار می دهد.

همچنـان که سـلاح جنگی برای دفع دشـمن و صـیانت از جان و مال و ناموس مردم و حفظ مرزهای کشور در اختیار سـربازان قرار داده می شود و آنـان در هیـچ شـرایطی حق نشانه گرفتنِ بی مورد به سوی انسان های بی گناه را ندارنـد، غریزه غضب نیز نیروی دفـاعی انسـان از خود و دیگران و عامـل مقاومت او و در برابر دشـمن و ناملایمات زنـدگی است که اگر با رهبری دین و خرد و انـدازه گیری صـحیح از آن اسـتفاده شـود آدمی از فوایـد و مزیـت هـای فراوان آن بهره منـد خواهـد شـد و در غیر این صورت بسان خرمن آتشی است که جان و مال و دنیا و آخرت را طعمه شراره های سوزان خود می سازد.

البته انسان ها در به کار گرفتن نیروی غضب دارای رفتارهای متفاوتی هسـتند: افراد ضعیف النفس، کم ظرفیت و سریع التأثّر با روبرو شـدن با کم ترین ناملایمات، ناراحت و خشـمگین شده، با نشان دادن عکس العمل سـریع از خود، خشم درونی خود را آشـکار می سازنـد و بدون اینکه کار مثبتی از آنان صادر شود، کرامت و حرمت انسان ها را نادیده گرفته، آبروی خود و آنان را نیز در معرض خطر قرار می دهند.

در مقابل، افراد نیرومند در برابر سـختی ها و ناملایمات، مقاوم، خون سـرد، خویشـتن دار، بی اعتنا و با گذشت بوده، گرچه در باطن خشـمگین و ناراحت باشـند، خشم خود را فرو می برند و به کارهای ناشایست دست نزده، با بردباری، سعه صدر و تسلّط بر اعصاب و احساسات خود، مشـکلات را حلّ می نمایند و با اینکه قدرت عکس العمل و انتقام دارند، برای جلب رضای خدا و پاس داشتن

حرمت بندگان خدا، خویشتن را کنترل می نمایند.(۱)

خداوند متعال آنان را نیکوکار خوانده، در باره ایشان می فرماید:

« اَلَّذِینَ ینْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ ».(۲)

«همانها (پرهیزکاران) که در توانگری و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم در می گذرند. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.»

«غیظ» به معنای شدّت غضب و حالت برافروختگی و هیجان روحی است که از مشاهده ناملایمات شدید به انسان دست می دهد. «کظم» نیز دارای معانی مختلفی است که در اینجا به معنای فرو بردن خشم و به کار نبردن آن در هنگام غضب به کار رفته است.

پرهیزکاران علاوه بر انفاق مال، در همه حال بر خود مسلّط بوده، خشم خود را فرو می برند و برای ریشه کن ساختن عداوت و کینه از قلب خویش، خطاهای مردم را نادیده گرفته، زمینه دستیابی به کمالات برتر را با احسان در برابر بدی ها هموار می سازند.

در روایت آمده است که روزی یکی از کنیزان بر دست مبارک پیشوای عارفان، زینت عبادت پیشگان، حضرت سجّاد علیه السلام آب می ریخت، ناگهان ظرف آب از دست وی بر زمین افتاد و سبب جراحتی بر صورت آن بزرگوار گردید.

همین که حضرتش سر مطهر خود را بلند کردند، کنیز عرض کرد: خداوند

۱- ۵۵۳. تفصیل بیشتر این بحث در بخش دوم، مبحث «خشم و غضب» از موانع همزیستی و آفات اجتماعی خواهد آمد.

۲- ۵۵۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴

می فرمایـد: « وَ الْکـاظِمِینَ الْغَیـظَ »، امـام علیه السـلام فرمودنـد: خشم خود را فرو بردم. کنیز گفت: « وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ »، آن حضـرت پاسـخ دانـد: خداونـد تـو را عفـو فرمایـد (یعنی تـو را بخشـیدم). عرض کرد: « وَ اللّهُ یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ »، آن بزرگـوار فرمودند: تو را در راه خدا آزاد کردم!.(۱)

همه رنجی به سر برم چو به کوی تو بگذرم

همه خشمی فرو برم چو ببینم رضای تو

بلی، کظم غیظ و فرو بردن خشم عادت پیشوایان معصوم و از خصوصـیات اخلاقی بارز و همیشگی آن عزیزان است. چه بسیار اتفـاق می افتـاد که نسبت به وجود مقـدس و پـاک آن بزرگواران جسارت و اهانت می شـد، و آن سـروران عالی مقام نه تنها خشم خود را فرو می بردند، بلکه با عطوفت و مهربانی و احسان خویش سبب انفعال و هدایت طرف مقابل می گردیدند.

در زمان زمامـداری ظاهری امیر مؤمنان علیه السـلام، حضـرتش پیوسته برای سرکشـی و نظارت بر امور مسـلمانان به بازارها و خیابان ها رفته، به مقتضای آنچه مشاهده می فرمودند، تذکراتی به آنان می دادند.

یـک روز که از بـازار خرمـا فروشان عبور می کردنـد، کنیزی را در کنار مغازه ای دیدنـد که گریه می کرد. سـبب گریه او را سؤال کردند، عرض کرد: آقای من درهمی پول داد تا برایش خرما بخرم. برای او از این مغازه خرما خریده، به منزل بردم، ولی او نپسندید و این مغازه دار نیز آن را باز پس نمی گیرد.

امیر مؤمنـان علیه السـلام به مغـازه دار فرمودنـد: این کنیز از خود اختیار نـدارد، خرما را از او باز پس گیر و پولش را برگردان. مرد مغـازه دار که حضـرت را نمی شـناخت، از جـای خـود حرکت کرده، بـا جسـارتی شـرم آور آن بزرگـوار را از خـود دور ساخت!

۱- ۵۵۵. امالی صدوق، ص ۲۰۱، م ۳۶، ح ۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۱۳؛ تفسیر نور الثقلین (ج ۱، ص ۳۹۰، ح {۳۶۲} و درّ المنثور {ج ۲، ص {۷۳}؛ نظیر آن در باره امام مجتبی علیه السـلام و غلام آن حضرت: ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۵۰۰، باب ۱۶۲، ح ۱۷.

کسانی که ناظر جریان بودند، حضـرت را به او معرفی کردند. مغازه دار به شدت ترسیده، رنگش زرد شد و بی درنگ خرمای کنیز را گرفته، پولش را داد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از من راضی شوید! حضرت پاسخ دادند: چقدر از تو راضی خواهم شد اگر روش خود را اصلاح نمایی![(۱)]

در آن ایام کار رسیدگی به شکایات مردم را مولا شخصاً عهده دار بودند. یک روز بسیار گرم که اغلب مردم در خانه های خود در حال استراحت نیمروزی بودند و حضرتش به سوی منزل خود باز می گشتند، ناگهان زنی که در مقابل در خانه ایستاده بود جلو آمد و عرض کرد: شوهرم به من ستم کرده، مرا از خانه بیرون نموده و تهدید به کتک کرده است!

امام علیه السلام فرمودند: ای بنده خدا! اکنون هوا بسیار گرم است. اندکی صبر کن تا هوا خنک شود، هنگام عصر به خواست خدا همراه تو خواهم آمد. عرض کرد: اگر توقف من بیرون خانه طول بکشد بیم آن می رود که خشمش افزون گشته، مرا بیش از پیش آزار دهد.

آن بزرگوار سر را پایین انداخته، سپس سر مبارک را بلند کرده – و در حالی که با خود زمزمه می کردند:

«لا وَ اللَّهِ أَوْ یؤْخَذَ لِلْمَظْلُومِ حَقُّهُ غَیرَ مُتعْتعٍ!»

«نه به خدا، باید رسیدگی به دادخواهی مظلوم پیش از آنکه در برابر قوی به لکنت زبان بیفتد انجام گیرد.»

به اتفاق آن زن به خانه اش نزدیک شده و از پشت در فرمودند: ای اهل خانه! سلامٌ علیکم؛ جوانی بیرون آمد. فرمودند: از خدا پروا کن! به این زن ستم روا داشته ای

۱- ۵۵۶. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۴۸؛ فرمایش آن بزرگوار در نقل احمد حنبل از اهل تسنن به این صورت آمده: «ما أَرْضانِی عَنْکَ إِذا وَفَیت النَّاسَ حُقُوقَهُمْ» «چیزی که مرا از تو خشنود می سازد آن است که حقوق افراد را رعایت نمایی».

و او را از خانه بیرون کرده ای!

جوان که آن حضرت را نمی شناخت بـا جسارت گفت: به تو چه ربطی دارد! به خـدا قسم او را آتش خواهم زد! امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم، اینگونه پاسخ می دهی؟!

کم کم مردم از خانه ها بیرون آمـده، از گوشه و کنار جمع شدند و هرکس از راه می رسیـد، عرض می کرد: اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا أَمِیرَ الْمُؤمِنِین!

جوان مغرور متوجه جریـان شـده، ملتمسـانه بر دست و پای آن بزرگوار افتاد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا ببخشـید! از این پس رفتارم را تغییر داده، تا آنجا که توان دارم با خضوع و سازگاری با او رفتار می کنم.

آن حضـرت شمشـیر خود را غلاف کرده، به آن زن فرمودند: اکنون به خانه ات برو و مواظب باش تا رفتاری نداشـته باشی که او را به چنین اعمالی وادار سازی.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ کَظَمَ غَیظاً وَ هُوَ یقْدِرُ عَلی إنْفاذِهِ مَلَأَهُ اللّهُ (قَلْبَهُ) أَمْناً وَ إیماناً.»(۲)

«کسی که خشم خود را فرو برد با آنکه قدرت بر به کار بردن آن دارد، خداوند دلش را از امنیت (و احساس آرامش) و ایمان سرشار سازد.»

ص:۳۹۶

۱- ۵۵۷. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۷

۲- ۵۵۸. همان، ج ۷۱، ص ۴۲۵، ح ۶۸ ؛ نظیر آن از امام باقر علیه السلام: کافی، ج ۲، ص ۹۰، باب کظم غیظ، ح ۷

۶ – عفو و گذشت

قسمت اول

به جز کسانی که ساحت اقدسشان همواره از تقصیر و گناه پاک، و دامن عصمت شان پیوسته از خطا و اشتباه در حفظ و حراست است، کمتر کسی را می یابیم که زمام گفتارش در اختیار لغزش های فراوان و گریبان رفتارش در گرو خطاهای بی شمار نبوده، سال و ماه و روز و ساعتش لبریز از ندانم کاری و گاهی تعمّد در ضایع ساختن حقوق دیگران نباشد.

مصلحت همگانی و مقتضای خردمندی ایجاب می کند که بر این همه تقصیر و جفا و قصور و خطا سخت نگیریم، و بر نشان دادن عکس العمل سریع و ارضای حسّ انتقام جویی پای نفشاریم. چه آنکه اگر بنای زندگی را بر این روش استوار سازیم که با مشاهده هر حرکت ناخوشایند از دیگران، به سرعت منفعل گشته، از خود عکس العملِ متقابل نشان دهیم و بر اساس حسّ انتقام جویی رفتار نماییم، صفا و صمیمیت، روح آرامش و احساس امنیت از بین رفته، جامعه انسانی به فضایی مرگ بار و جهنمی سوزان از حقد و کشمکش، ستیز و درگیری، و عناد و دشمنی مبدّل خواهد شد.

جامعه انسانی هنگامی قابل دوام و مناسب برای زندگی است که شهروندان آن از کینه توزی، انتقام جویی، گرایش به تمایلات نفسانی و انحطاط و پستی پرهیز نموده، حراست از عواطف انسانی و کرامت و بزرگواری را هدف و برنامه زندگی قرار دهند، تا در پرتو آن از نگرانی و تشویش، خشم و ستیز و جنگ و جدال که بیماری جانکاهِ جسم و جان است مصونیت یابند.

انسان حق دارد و چنانچه توفیق الهی شامل او گردد می تواند – در برابر فراخوان غریزه خشم و گرایش های ویرانگر نفسانی، و در کشاکش حسّ

ص:۳۹۷

انتقام جویی به ندای عقل و خرد و وجدان و شرع پاسخ مثبت داده، در راستای تحصیل فضایل انسانی و مکارم اخلاق - خشم و غضب خود را کنترل نماید و در حالی که قدرت انتقام دارد عکس العمل متقابل را با عفو و اغماض به برخوردی خردمندانه و هدفمند مبدّل سازد، همچنان که مختار است با نادیده گرفتن ارزش انسانی خویش، از هواهای نفسانی و تمایلات شیطانی پیروی کرده، غریزه غضب و سایر غرایز حیوانی خود را آزادانه ارضا نماید و به منظور تشفّی نفسِ طغیانگر و جلب خشنودی خود یا دیگران، با تمام قدرت به مقابله و انتقام جویی برخیزد.

لازمه گزینش راه دوم، علاوه بر پی آمدهای غیر قابل تحمّل و ناگوار یاد شده، تشدید برخوردهای نابود کننده مداوم و جبهه گیری های شکننده پی در پی خواهد بود که دین و دنیا و امنیت و آسایش همه انسان ها را بر باد خواهد داد.

زیرا حملات انتقام جویانه و ارضای غریزه غضب چنانکه از حکومت شرع و عقل خارج گردد، چه از نظر کمی و چه از لحاظ کیفی به شدت افزایش یافته و به هیچ وجه قابل کنترل نخواهد بود. سبب اصلی و یکی از دلایل مهم تداوم جنگ و خون ریزی و اختلاف و فتنه در میان اقوام و طوایف مختلف در گذشته و حال نیز همین است که آنان نخواسته و نمی خواهند در برابر خطاها و اشتباهات یکدیگر از کریمه عفو و صفت عالی گذشت بهره مند گردند.

واقعیت این است که رو در رو قرار گرفتن افراد و انتقام کشیدن آنان برای هر امر کوچک یا بزرگی که تشخّصات شخصی افراد را خدشه دار کرده و ارتباطی به کرامت انسانی و ارزش های دینی و همگانی ندارد، هیچ اثر عقلایی و مثبتی برای فرد و جامعه نداشته، صرفاً تسکینی موقتی و نوعی برتری جویی خیالی است که آن نیز به سبب انتظار لحظه به لحظه انتقام جویی طرف مقابل، تداوم نمی یابد، بلکه عامل سلب آرامش و آسایش خود و دیگران می گردد.

ص:۳۹۸

دقت و تأمل و احساس وجدانی نشان می دهد - در راستای تأمین نیاز روحی انسان به رفع آلام درونی و اضطراب و احساس نا امنی و دستیابی به بهداشت روان، سکونت و آرامش باطنی - تأثیر عفو و گذشت به مراتب، بیشتر و عمیق تر از اثر موقّت انتقام جویی است، همچنان که تفوق روحی و اجتماعی حاصل از عفو نیز امری حقیقی بوده، ضمن برآورده ساختن خواسته طبیعی انسان در این زمینه، روح برادری و اُخوّت را تقویت، امید را در دل ها احیا، جامعه بشری را از زندگی حیوانی جدا، و جامعه متمدن و قانون مند را از زندگی جنگلی متمایز می سازد.

چشم پوشی از خطاهای معاشران و نادیده گرفتن اشتباهات آنان - خصوصاً در مواردی که تعمدی در کار نبوده و احساس ندامت و پشیمانی در طرف مقابل ظاهر است - در اصلاح جوامع انسانی، بقای دین و ترغیب پیروان مکتب آسمانی اسلام به روی آوردن تمام عیار و کامل به دستورات حیات بخش شرع مقدس بسیار کارساز و مؤثر است. از آن سوی، پاسخ مثبت به حس انتقام جویی و ارضای حیوانی این غریزه ویرانگر، بسیاری از افراد جامعه را به دین و آیین و مقدسات مذهبی و ارزش های انسانی و معنوی بدبین ساخته، دل سردی، نا امیدی و جسارت بر ارتکاب زشتی و پلیدی را در میان آنان توسعه و رونق می بخشد.

عفو و گذشت از صفات ذات اقدس الهی، و دامنه بی کران آن همواره شامل حال خاص و عام، صالح و ناصالح و درست کردار و خطاکار بوده و خواهد بود.

« إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً ».(۱)

«به راستی خداوند همواره بخشنده و آمرزنده است.»

ص:۳۹۹

۱- ۵۵۹. سوره نساء، آیه ۴۳.

بکوشیم تا با دستیابی به صفات کریمه و تخلّق به اخلاق بزرگوارانه، زمینه پرواز به قلّه کمال و مقام رفیع انسانیت را در خویش فراهم سازیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَهِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ وَ أَسْرَارِ الْمُتقِینَ... لِأَنَّ الْعَفْوَ وَ الْغُفْرَانَ صِفَتانِ مِنْ صِفات اللَّهِ تعالی أَوْدَعَهُما فِی أَسْرَارِ أَصْفِیائِهِ لِیتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِأَخْلاقِ خالِقِهِمْ وَ جاعِلِهِمْ، لِذلِکَ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: « وَ لْیعْفُوا وَ لْیصْفَحُوا أَ لا تحِبُّونَ أَنْ یغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ » (۱)

وَ مَنْ لا یعْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ کَیفَ یرْجُو عَفْوَ مَلِکٍ جَبَّارٍ؟»(۲)

«گذشت از خطا در هنگام دارا بودن قدرت از سنت ها و شیوه های پیامبران و از اسرار پرهیزکاران است، زیرا عفو و بخشش از صفات خداوند است که در نهاد و سینه برگزیدگان خود به ودیعت سپرده تا با مردم با اخلاق آفریدگارشان رفتار نمایند، از اینرو خدای بزرگ می فرماید:

«باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ که خدا آمرزنده و مهربان است».

کسی که بشری همانند خود را نمی بخشد، چگونه امید دارد که خدای جبّار او را مورد بخشش خود قرار دهد؟!»

عفو و گذشت نشانه کمال شخصیت، فروغ تابناک عظمت روح، تابش فروزان تسلّط بر نفس، رمز محبوبیت، راه نفوذ در دل ها، از عالی ترین خُلق های بزرگوارانه

۱- ۵۶۰. سوره نور، آیه ۲۲

۲- ۵۶۱. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۵۰۲، باب ۱۶۲، ح ۳۱

و برترین صفات انسانی است که در پرتو آن، آتش سوزان خشم فرو نشسته و شراره آتشین انتقام جویی خاموش می شود.

امام صادق علیه السلام بخشی از یک خطابه را به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده، می فرمایند:

«أَ لا ـ أُخْبِرُکُمْ بِخَیرِ خَلائِقِ الـدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ؟ اَلْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ، وَ تصِلُ مَنْ قَطَعَکَ، وَ الْإِحْسانُ إِلی مَنْ أَساءَ إِلَیکَ، وَ إِعْطاءُ مَنْ حَرَمَکَ.»(۱)

«آیا شما را از بهترین خصلت های دنیا و آخرت باخبر نسازم؟ گذشت از خطای کسی که به تو ستم روا داشته؛ پیوند با کسی که از تو بریده؛ نیکی به آنکه به تو بدی نموده، و عطا و بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است.»

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَفْوُ تاجُ الْمَکارِمِ.»(۲)

«گذشت و بخشش تاج فضیلت های کریمانه است.»

چشم پوشی از لغزش های اطرافیان و گذشت از خطاهای معاشران، برنامه همیشگی پیشوایان معصوم علیهم السلام و از جمله کریمه های اخلاقی آن بزرگواران بوده است. چه بسیار لغزش ها، اذیت ها، نـدانم کاری ها که پیوسته از سوی دوست و دشمن بر آن سروران عالی مقام روا داشته می شد، و آن عزیزان درگاه اِله نه تنها از به کار گرفتن قدرت الهی یا شخصی خود در پاسخ گویی و گرفتن انتقام خودداری می کردنـد، بلکه با بزرگواری و کرامت نفس، رفتار ناپسند و لغزش و بـدی را با بخشش و لطف و احسان پاسخ می دادند.

۱- ۵۶۲. کافی، ج ۲، ص ۸۷، باب عفو، ح ۱؛ نظیر آن: ح ۲.

۲- ۵۶۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱، ف ۱، ح ۵۷۳.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله دعوت الهی خود را در مکه مکرّمه آغاز نموده، مردم را به توحید و پرستش خدا فراخواندند. سران کفر و بزرگان آن سرزمین که منافع بی ارزش دنیوی خود را در معرض زوال می دیدند، قد علم کرده، با قدرت و شدّت به مخالفت با آن حضرت به پا خاستند و وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمانان خداپرست را تا می توانستند آزار می دادند.

هر روز که می گذشت بر تهدید، شکنجه، محدود ساختن روابط، فشارهای اقتصادی و هتک و تحقیر مسلمانان افزوده، عرصه زندگی را بر آنان و بر شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور جدّی تنگ نموده، آنان را ناگزیر از ترک مکه و مهاجرت به برخی شهرهای دیگر ساختند.

پس از سال ها رنج و بردباری، محرومیت و فداکاری سرانجام روز تاریخی فتح مکه - که از درخشان ترین روزهای تاریخ اسلام شمرده می شود - فرا رسید و ساکنان مکه خصوصاً سران قریش بر اثر این پیروزی بزرگِ مسلمانان و سقوط حکومت جهل و عصبیت به دست پیامبر صلی الله علیه وآله و یارانش مضطرب و نگران شده، از انتقام جویی مسلمانان به شدت دچار بیم و هراس شدند.

در آن روز پرچم اسلام در دست سعد بن عُباده قرار گرفته بود وی با صدای بلند فریاد می کرد:

«اَلْیومُ یوْمُ المُلْحِمَهِ، اَلْیومَ تسْبَی الْحُرْمَهُ، اَلْیومَ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَیشاً.»(۱)

«امروز روز کشتار و انتقام است، امروز روز اسارت است، امروز خداوند به قریش ذلّت و خواری بخشید!»

قسمت دوم

رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: علی جان! خود را به او برسان و پرچم را از او باز ستان، و تو آن کس باش که پرچم را وارد مکه می سازی.

ص:۴۰۲

۱- ۵۶۴. بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹

ابوسفیان نیز که از کلام سعد بن عباده برای قریش احساس خطر می کرد به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کرد: آیا دستور کشتار قوم خود را داده اید که سعد چنین سخنانی را بر زبان می آورد؟ آن حضرت در میان جمعیت فرمودند:

«اَلْیومُ یوْمُ المَرْحَمَهِ، اَلْیومَ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَیشاً.»

«امروز روز لطف و مرحمت است، امروز خداوند قریش را عزّت بخشید.»

سپس همه اهل مکه را بخشیدند و سفارش کردند که هیچ یک از مسلمانان با هیچ یک از اهل مکه به جنگ نپردازند مگر با کسی که در صدد جنگ برآمده، با مسلمانان ستیز نماید.

شگفت انگیزتر از همه این ها آنکه خانه ابوسفیان را - که از سرسخت ترین دشمنان بود و در همه جنگ ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم علیه اسلام و مسلمانان حضور فعال داشت - برای کسانی که وارد آن شوند محل امن قرار دادند.(۱)

شیعه و سنی نوشته اند: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ جمل بر عایشه پیروز شدند، علاوه بر آنکه اجازه ناسزا گفتن به او را به هیچ کس ندادند، به عمّار یاسر، ابن عباس و محمد بن ابی بکر نیز دستور دادند تا مقدمات مسافرت او را به مدینه منوره فراهم کنند؛ آنگاه چهل تن از زنان قبیله عبدالقیس را فرمان دادند تا لباس مردان پوشیده، مسلح شوند و وی را تا مدینه همراهی نمایند.

عایشه که از این جریان آگاهی نداشت، در بین راه ضمن بیان سخنانی ناشایسته می گفت: علی بن ابی طالب با مردانی که به همراه من فرستاده، حرمت

۱- ۵۶۵. ر.ک: السیره النبویه، از ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰۶ و...؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۴ و...

مرا پاس نداشته، پرده حجابم را دریده است.

همراهان او هنگامی که به مـدینه رسـیدند، شمشـیرها و عمامه های خود را فرو افکنده و به وی گفتند: ما همه زن بودیم و امیر مؤمنان علیه السلام برای حفظ و حراست تو ما را در این لباس به خدمت تو گماشته بود.(۱)

همچنین نوشـته انـد: در جنگ صـفین هنگامی که معاویه و لشـکریانش بر آب فرات سـیطره یافتند، به پیشـنهاد سـران شام مانع استفاده لشکر امیر مؤمنان علیه السلام از آن آب شده و سوگند یاد کردند که قطره ای از آب را به آنان نخواهند داد.

تا آنکه حضـرت با لشـکر خود پس از حملات شدیـد توانسـتند آنان را از اطراف آب پراکنـده ساخته، کنترل آن را در اختیار خود بگیرنـد. در این هنگـام یاران حضـرت عرض کردنـد: شـما نیز با مقابله به مثل مانع بهره برداری آنان از این آب شویـد تا تسلیم گردند.

سرور آزادگان و مولای پرهیزکاران فرمودنـد: سوگند به خدا من چنین نخواهم کرد! یک سوی نهر آب را باز گذارید تا آنان برای خود آب بردارند.

سپس فرمودنـد: کـاری که جاهلاـن کردنـد مـا انجـام نمی دهیم. شمشـیرهای آب دار، ما را از بسـتن آب بر آن ها بی نیاز می کند.(۲)

در روایت آمده است:

امـام سـجّاد علیه السـلام بـا گروهی از دوسـتان خـود نشسـته بودنـد، ناگهـان مردی از بسـتگان آن حضـرت بـا صـدای بلنـد به Š.........و ناسـزاگویی آن بزرگوار زبـان گشود، امّـا حضـرتش به او پاسـخی ندادنـد تـا آنکه از مجلس آن امـام مظلوم خـارج گردید.

در این هنگام فرمودند:

۱- ۵۶۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵، چاپ قاهره و ص ۳۸۸ چاپ مؤسسه الاعلمی بیروت، و...

۲- ۵۶۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۳۱

شما سخنان این مرد را شنیدید، مایلم همراه من بیایید و پاسخ مرا نیز بشنوید. آنان عرض کردند: دوست داشتیم در همین مجلس به او جواب داده، ما نیز با شما هم صدا می شدیم.

آن حضرت از جا بر خاسته، راه منزل آن مرد گستاخ را در پیش گرفتند. همراهان وقتی تلاوت آیه شریفه: « وَ الْکاظِمِینَ الْغَیظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ » را از آن امام شنیدند دریافتند که حضرت در اندیشه مجازات وی نیستند.

وقتی به در خانه اش رسیدند، امام علیه السلام با صدای بلند او را فراخوانده، به همراهان نیز فرمودند: بگویید: علی بن الحسین تو را می خواند.

مرد در حالی که تردید نداشت حضرتش برای کیفر او آمده اند و خود را برای همین امر آماده ساخته بود از خانه بیرون آمد، لیکن بر خلاف تصور و انتظارش با خطاب آرام آن امام مواجه گردید که فرمودند:

«برادر! تو روبروی من ایستادی و سخنان ناروایی را بر زبان جاری ساختی؛ اگر آنچه به من نسبت دادی در من باشد، از پیشگاه الهی برای خویش درخواست آمرزش می کنم، و اگر در من نباشد از خدا می خواهم که تو را بیامرزد!»

آن مرد که به شدت تحت تأثیر اخلاق نیکوی امام علیه السلام قرار گرفته بود، بین دو چشم حضرتش را بوسید و عرض کرد: نه، آنچه در باره شما گفتم، خود سزاوار آن هستم.(۱)

ره پویان مکتب ولایت نیز که درس بزرگواری و فضیلت را از اولیای خود فرا گرفته اند، گرچه قدرت بر انتقام داشته باشند، لازم است همانند رهبران معصوم و مظلوم خود با سجایای عالی انسانی و اِغماض و چشم پوشی از خطاها،

۱- ۵۶۸. بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۵۴، ح ۱.

لغزش ها، اشتباهات و کردار بد بدکاران، آنان را از رفتار نادرست خود پشیمان ساخته، به راه صحیح و صراط مستقیم ارشاد نمایند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِذا قَدَرْت عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْراً لِلْقُدْرَهِ عَلَیهِ.»(۱)

«هرگاه بر دشمنت چیره شدی، عفو و بخشش از او را وسیله سپاسگزاری بر قدرت خود بر او قرار ده.»

به این نکته نیز نیک باید اندیشید که اگر انتقام جویی ریشه در انگیزه پست حیوانی و صفت ناپسند کینه توزی داشته، نوعاً از تنگ نظری، کوچکی و کم ظرفیتی نشأت می گیرد، چشم پوشی از خطا و عفو و بخشش نیز ناشی از بهره مندی از صفات کریمانه و گرایش های عالی انسانی بوده، نشان از آزادگی، سعه صدر، بزرگی و بزرگواری دارد. به همین جهت عفو و گذشت هیچ گاه از بزرگواری و ارزش کسی نکاسته، بلکه عامل مهمی برای جلب افکار اطرافیان نسبت به شخصیت والای عفو کننده و برانگیختن عواطف و احساسات نیک معاشران نسبت به وی خواهد بود.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«عَلَیکُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لا یزِیدُ الْعَبْدَ إِلّا عِزّاً فَتَعَافَوْا یعِزُّکُمُ اللَّهُ.»(۲)

«بر شما باد به عفو و گذشت، زیرا عفو تنها باعث افزایش عزّت آدمی می گردد. پس یکدیگر را مورد بخشش قرار دهید تا خداوند به شما عزّت عطا فرماید.»

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ص:۴۰۶

۱- ۵۶۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۰۹۲، ح ۱۰.

۲- ۵۷۰. کافی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۵

«اَلنَّدامَهُ عَلَی الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَ أَیسَرُ مِنَ النَّدامَهِ عَلَی الْعُقُوبَهِ.»(۱)

«پشیمانی بر عفو و بخشش برتر و آسان تر از پشیمانی بر عقوبت و کیفر است.»

انسان با کم ترین زحمت و به سادگی می تواند عفو خود را نادیده گرفته، در هر زمان که بخواهد خطا را با عقوبت، کیفر نماید. امّا چه کسی قادر است پی آمدهای ناگوار انتقام را تدارک نماید؟

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که لزوم تربیت و رعایت حقوق شهروندان، هیچ گاه نباید تحت الشعاع ضرورت عفو و اغماض قرار گرفته، در پرتو چشم پوشی از خطا، در حق دیگران جفا شود و در سایه بخشش و گذشت، هر کس به حال خود رها گردد تا هر چه می خواهد انجام دهد و از کیفر و مجازات نیز کم ترین هراسی به دل راه ندهد. همچنان که پایمردی در برابر دشمنان دین و دنیا، و خلق و خدا هیچ ارتباطی به کریمه عفو نداشته، در قلمرو آن قرار نمی گیرد.

زیرا تأکید عقل و دین بر پرهیز از انتقام جویی و روی آوردن به خصلت ارزشمند عفو و بخشش به مواردی اختصاص می یابد که خطاکار از این روی کرد متعالی سوء استفاده نکرده، بر جرأت و جسارتش افزوده نگردد.

بنا براین، اگر در مورد یا مواردی گذشت اخلاقی و عفو و بخشش، زیان بخش بوده و چشم پوشی از مجازات، باعث تجرّی مجرم و گستاخی وی گردد، یا وسیله تضییع حقوق دیگران قرار گیرد، در آن صورت، مصلحت فردی و صلاح همگانی اقتضا می کند که برای پیشگیری از گستاخی و سوء استفاده کسانی که عفو و بخشش سبب ارشاد و هدایت آنان نمی گردد، به اجرای قوانین مربوطه بپردازند

۱- ۵۷۱. کافی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۶

و متجاوز و مجرم را به کیفر عادلانه خود برسانند.

امام سجاد علیه السلام در رساله معروف حقوق می فرمایند:

«وَ حَقُّ مَنْ ساءَکَ أَنْ تعْفُوَ عَنْهُ وَ إِنْ عَلِمْت أَنَّ الْعَفْوَ یضُرُّ انْتَصَرْت.»(۱)

«حق کسی که به تو بد روا داشته این است که از او درگذری؛ و اگر دانستی که بخشش زیان آور است حق خود را بازگیر.»

ص:۴۰۸

۱- ۵۷۲. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۹.

۷ – نیکی در برابر بدی

آموزه هـای دینی و تعلیمـات اخلاقی هنگامی که از منظر علم و جایگاه بلنـد عرفان مورد مطالعه قرار گیرد، هر یک نسـبت به دیگری از ویژگی های شگفت انگیزی برخوردار است که انسان در عرصه سنجش و ارزیابی، از انتخاب و گزینش برتر آن ها سخت عاجز و ناتوان است.

در این میـان مـدارجی از کمالات انسـانی و مراتب فوق العـاده عرفانی یافت می شود که ارزش، بزرگی و عظمت آن، برترین صاحبان خرد، با فضـیلت ترین دارندگان اندیشه و ارجمندترین برخورداران کمالات معنوی را نیز به حیرت و شگفتی وا داشته و به جز کسـانی که سـهم عظیمی از بردبـاری و ایسـتادگی در برابر خواسـته های حیوانی، و صبر و اسـتقامت در برابر تمایلات نفسانی دارا هسـتند – و در اثر پرورش اخلاقی و نیل به مراتب بلند کمالات معنوی از ظریف ترین و برترین لطافت های روحی برخوردارند – هیچ کس قادر به روی آوردن به مرتبه ای از مراتب آن نیز نخواهد بود.

از جمله این خصـلت های متعالی، مرحله ای برتر و بالاتر از عفو و گذشت است که از آن به «نیکی در برابر بدی» یاد می کنند و در آیات و روایات معصومین علیهم السلام مورد تأکید و ترغیب قرار گرفته است.

بی تردیـد این عمـل از عـالی ترین تجلیـات روح انسـانی است و اثر معجزآسـای آن در نرم سـاختن دل هـای سـخت بر کسـی پوشیده نیست.

نیکی در برابر بدی از مؤثرترین راه های مبارزه با فساد و از کارسازترین طُرق اصلاح جوامع بشری است، زیرا این عمل متعالی شور و غوغایی عظیم در درون افراد پدید آورده، فرد خطاکار را به شدت مورد سرزنش و ضربات کوبنده ملامت

ص:۴۰۹

وجدان قرار می دهد.

خداوند مهربان می فرماید:

« وَ لا تسْتوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَینَک وَ بَینَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِی حَمِیمٌ ا وَ ما یلَقَّاها إِلّاَ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یلَقَّاها إِلاَّ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ ».(۱)

«نیکی و بدی یکسان نیست، (بدی را با نیکی و) با آنچه خود بهتر است دفع کن، پس ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است امّا این خصلت را جز کسانی که دارای صبر و شکیبایی اند نمی یابند و جز صاحبان بهره ای بزرگ (از ایمان و تقوا) به آن نایل نمی آیند.»

در روایات نیز این خوی برتر انسانی به عنوان یکی از بزرگ ترین و عالی ترین مکارم اخلاقی معرفی گردیده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ثَلاثَهٌ مِنْ خِصالِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ لا تکُونُ هذِه إِلّا فِی الْکَرِیمِ: اَلْإِحْسانُ إِلی مَنْ جَفاکَ وَ الْعَفْوُ عَمَّنْ یظْلِمُک وَ الْعَطاءُ لِمَنْ لَمْ یرْجُوکَ.»(۲)

«سه چیز است که از خصلت های اهل بهشت بوده و جز در شخص کریم یافت نگردد: احسان به کسی که به تو جفا نموده ؛ عفو کسی که به تو ستم روا می دارد؛ و بخشش به آنکه به تو امیدوار نیست.»

هم آن بزرگوار نیکی به کسی را که نسبت به تو بدی کرده، از بهترین

۱- ۵۷۳. سوره فُصّلت، آیه ۳۴ و ۳۵

۲- ۵۷۴. الاثنی عشریه، ص ۹۱، باب ۳، ف ۲.

خصلت های دنیا و آخرت برشمرده اند.(۱)

سیره و روش عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در طول حیات پرفیض و برکتشان همواره این بود که بدی را با نیکی و احسان پاسخ داده، حتی افرادی را که نسبت به آن بزرگواران مرتکب بدترین خطاها و جنایات می شدند، مشمول رأفت و محبت بی دریغ خود قرار می دادند و کم ترین عکس العمل متقابل - حتی در مقام ابراز و سرزنش - نیز از خود نشان نمی دادند.

سوابق درخشان زندگی آن بزرگواران و روحیات و خُلق پسندیده و شیوه بزرگواری آنان در این زمینه آن چنان آشکار و برای مردم روشن شده بود که در بسیاری موارد پس از ارتکاب خطا انتظار ظهور آن کریمه را داشته و به صورت امری عادی درآمده بود، و نیز تأثیر شگفت انگیز این عمل خدا پسندانه در بسیاری از موارد سبب انقلاب درونی و دگرگونی روحی شده، موجب بازگشت آنان به طریق حق و روی آوردن آن ها به راه مستقیم می گردید.

روزی امام مجتبی علیه السلام سواره از راهی عبور می کردند. مردی شامی با آن بزرگوار روبرو شده، با گفتن سخنان ناروا به آن مظلوم جسارت فراوان کرد. امام علیه السلام بدون اینکه به گفته های ناشایست او اعتنا کنند، پیش رفته با تبسّم به او فرمودند:

«گمان می کنم در این شهر غریب هستی و دچار اشتباه شده ای! اگر درخواست رضایت نمایی از تو خشنود می شوم؛ چنانچه تقاضای کمک کنی از تو دریغ نخواهم کرد؛ اگر راه را گم کرده ای نشانت می دهم و چنانچه وسایل سنگین داشته باشی، اسباب و اثاثیه ات را به منزل می رسانم! و اگر گرسنه ای تو را سیر خواهم نمود...»

۱- ۵۷۵. کافی، ج ۲، ص ۸۷، باب عفو، ضمن ح ۱؛ روایت آن پیشتر گذشت.

مرد شامی از شنیدن این سخنان شگفت انگیز گریست و عرض کرد: «أَشْهَدُ أَنَّکَ خَلِیفَهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ.»، شهادت می دهم که تو خلیفه خدا بر روی زمین هستی، خدا بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. تو و پدرت مبغوض ترین مردم نزد من بودید، اینک محبوب ترین خلق در نظرم هستید.

آنگاه وسایل خود را به خانه آن حضرت منتقل ساخت و میهمان آن بزرگوار گردید و تا هنگامی که در مدینه بود در آنجا بماند و از آن پس در زمره معتقدان به ولایت آن امام مظلوم علیه السلام قرار گرفت.(۱)

روزی ابوهریره نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمده و با گفتن سخنانی ناروا در باره آن حضرت، تلاش کرد که سخنان خود را به سمع آن بزرگوار برساند.

روز بعد نیز به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و حاجت های خود را از آن حضرت درخواست نمود. آن بزرگوار خواسته های او را برآورده ساختند. این عمل بر اصحاب امام علیه السلام گران آمد. آن حضرت فرمودند:

«من حیا می کنم از اینکه جهل او بر علم من، و گناه او بر عفو و گذشت من، و سؤال او بر سخا و بخشش من چیره گردد.»(۲)

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«هرگاه ماه مبارک رمضان فرا می رسید، امام سجاد علیه السلام غلامان و کنیزان خود را تأدیب نمی کرد. اموری که از آنان سر می زد با ذکر تاریخ در دفتر یادداشت می نمود. در آخرین شب ماه، همه را به گرد خود جمع کرده، سرپیچی هر یک از آنان را با خصوصیات روز و تاریخ آن به آنان یادآوری می فرمود و یادآور می شد که من به شما در باره خطا و

۱- ۵۷۶. بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴، ذیل ح ۱۶؛ نظیر آن در باره امام حسین علیه السلام نیز روایت شده است؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۸۶.
۲- ۵۷۷. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۴۹، ضمن ح ۱.

اشتباهتان چیزی نگفتم و آن ها نیز اعتراف می کردند.

آنگاه می فرمود: من از شما گذشتم، آیا شما نیز مرا بخشیده و از کوتاهی هایی که ممکن است نسبت به شما انجام داده باشم چشم پوشی کردید؟!

روز عید فطر نیز به هر یک از آنان مبلغی که آن ها را از مردم بی نیاز سازد جایزه داده و آن ها را آزاد می ساخت. و به این ترتیب هر سال در آخر ماه مبارک حدود بیست تن از غلامان و کنیزان خود را از قید بندگی آزاد می فرمود.»(۱)

از زیباترین و شگفت انگیزترین مظاهر این عمل انسانی و کرامت اخلاقی، رفتار معجزآسای امیر مؤمنان علیه السلام با قاتل خود ابن ملجم مرادی بود.

ابن سعد از اهل سنت می نویسد:

«هنگامی که ابن ملجم را دستگیر کرده، به محضر آن بزرگوار آوردند، فرمود:

أَطِیبُوا طَعامَهُ وَ أَلِینُوا فِراشَهُ!

به او طعام پاکیزه (و غذای نیکو) بدهید و برای او بستر نرم بگسترانید!»(۲)

شهریار زیبا سخن که از این برخورد شگفت انگیز به حیرت افتاده، می گوید:

تو مگر خدایی ای دشمنْ دوست؟!

کرامت های اخلاقی که در طول عمر به ویژه در صحنه های نبرد از آن بزرگوار مشاهده شده به حق شایسته است که آن ها را «معجزات اخلاقی» آن امام مبین بنامیم.

۱- ۵۷۸. بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۳، ح ۹۳.
۲- ۵۷۹. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷

بخش دوّم:ضدّ ارزش های اخلاقی و صفات ناپسند

ضدّ ارزش های اخلاقی و صفات ناپسند

ص:۴۱۵

به هوش بـاش که روح ایمـان و حرمت انسانی خود را به هوسـی بر باد نـدهی و خویشـتن را به خاطر گناهی که جز شـیطان را خرسـند نمی کنـد، از سـعادت ابـدی محروم نسـازی. همّت خود را اسـتوار دار و با تمام نیرو برای ترک این پدیـده نامیمون به پاخیز.

ص:۴۱۶

الف) درآمدی بر مباحث ضد ارزش های اخلاقی

نقش صفات ناپسند در تخریب ارزش ها

پزشکان بر این باورند که بهداشت و تأمین سلامتی بدون مبارزه اساسی با بیماری ها و ریشه کن ساختن آن ها از باطن میسّر نبوده، درمان و مداوا از طریق تجویز داروهای تسکین بخش تلاشی بی حاصل است که کم ترین اثر برای پیشگیری یا علاج قطعی بیماری بر آن مترتب نخواهد بود.

این نظریه که مبتنی بر دانش و تجربه است عیناً در مورد رذایل اخلاقی و صفات ناپسند صادق است. عالمان دینی، پویندگان راه فضیلت و مربیان اخلاق بر این نکته تأکید دارند که فعالیت در زمینه تهذیب اخلاق و تلاش برای خود سازی چنانچه مبتنی بر پاک سازی روان از ضد ارزش های اخلاقی نبوده، صفات ناپسند و رذیله های اخلاقی به حال خود رها شوند و انسان در رأس فعالیت های معنوی در صدد ریشه کن ساختن آن ها از باطن نباشد، درون وی لانه فسادی برای رشد روزافزون آن ها شده و حتی ذکر و وِرد و عبادت جز تقویت پایه های این رذایل، حاصلی در بر نخواهد داشت.

نفس سرکش به اقتضای طبیعت طغیانگر خود همواره متمایل به شرّ و بدی است و در همه حال آدمی را به سوی مقتضای خود سوق می دهد. کسی که در مقام اصلاح خویش برآمده و خواهان تخلّق به صفات نیک است، مبارزه با رذیله های اخلاقی را از مهم ترین دغدغه های خود قرار داده، تا زمانی که کم ترین صفت ناپسند را در خود می یابد، از پای ننشسته و پیوسته برای ریشه کن نمودن آن تلاش می نماید. او به نیکی دریافته که وجود حتی یک صفت ضد ارزش در

درون، بسا زمینه سقوط و هلاکت وی را فراهم آورده، همه تلاش های سازنده دیگر او را تحت الشعاع حملات و آثار ویرانگر خود قرار می دهد.

طرد شیطان لعین از قرب درگاه الهی به واسطه تکبّر، بهترین شاهد برای اثبات این مدّعا است. آن ملعون با اینکه در مراتب بلندی از جوار قرب به سر می برد و حتی جایگاه وی مورد حسرت و غبطه ملائکه قرار گرفته بود تنها به واسطه صفت پلید خود بزرگ بینی و نخوت تکبر، مطرود همیشگی درگاه ایزد متعال گشت و سرنوشت شوم او درس عبرت برای کسانی شد که خودسازی و تخلّق به صفات نیک را مقصد اعلای خویش قرار نداده اند.

به جز اولیای الهی و پیشوایان معصوم علیهم السلام همه انسان ها کم و بیش به رذیله های اخلاقی و صفات ناپسند مبتلا بوده و هر چه بر سن آنان افزوده می شود - چنانچه در مقام اصلاح خود برنیامده باشند - بر گرفتاری آنان افزوده شده و درمان آن دشوارتر می گردد.

علامه بزرگوار مرحوم نراقی می فرماید:

«إِنَّ الْأَخْلاقَ الْمَذْمُومَهَ فِی الْقَلْبِ هِی مَغارِسُ الْمَعاصِی فَمَنْ لَمْ یطَهِّرْ قَلْبَهُ مِنْها لَمْ تتمَّ لَهُ الطّاعات الظّاهِرَهِ.»(۱)

«اخلاق مذمومه و صفات ناپسند در قلب، نهالستان گناهان و محلّ رشد معاصی است. بنا براین کسی که قلب خویش را از آلودگی رذایل اخلاقی پاک سازی ننماید، عبادات و طاعات ظاهری برای او اثربخش نخواهد بود.»

اخلاق ناپسند حجاب های ظلمانی و پرده های تاریکی است که انسان را از درک حقایق و بهره مندی از فیوضات و معارف معنوی بازداشته، مانع کسب

۱- ۵۸۰. جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۰.

فضایل و برخورداری از نفحات رحمانی و اِشراقات قُدسی می گردد.

پرداختن به ظواهر و بی توجهی به باطن و به عبارت دیگر، مراقبت و مواظبت بر طاعات و بی اعتنایی به وجود اخلاق نکوهیده و صفات ناپسند در نفس، و در یک کلام عبادت بدون تزکیه بی ثمر است و همانند چراغی می ماند که در برابر تند بادها برافروخته گردد.

از این نکته نباید غفلت ورزید که مبارزه جدی با رذیله های اخلاقی گرچه فعالیت آن ها را کم رنگ ساخته، به تدریج از قدرت و تاخت و تاز آن ها می کاهد، لیکن تا زمانی که به طور کلی ریشه این صفات ناپسند از نفس و باطن قطع نگشته و انسان به کمال واقعی و حیات طیب دست نیافته، چنانچه زمینه فعالیت آن ها فراهم گردد، مجدّداً به صورت فعّال خود نمایی کرده، بلکه بدتر و شدیدتر از پیش به تخریب ارزش ها و صفات نیک خواهد پرداخت. تو گویی مار زخم خورده ای است که با تمام قوا در صدد انتقام جویی برخواهد آمد.

بنا براین، تا هنگامی که امیال پست، شهوات نفسانی، خواسته های حیوانی و رذایل اخلاقی به طورِ کامل از وجود آدمی ریشه کن نگشته، سالک باید با کمال دقت و مراقبت به مبارزه خود ادامه داده، هیچ گاه از آن غفلت نورزد.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه نمود این است که فضیلت ها و رذیلت ها در دو بُعد مخالف و دو نقطه مقابل هم قرار دارند. انسان هر اندازه در تضعیف رذایل همت بگمارد به همان اندازه به فضایل نزدیک شده، ارزش های اخلاقی در درون او رشد می کند و به همان نسبت که از ظلمت نفس و تاریکی باطن می کاهد، نور ایمان و روشنی معنویت در قلب و روح وی جایگزین شده، به او بهجت و سرور می بخشد. دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

در نقطه مقابل نیز به هر مقدار از سرمایه وقت و انرژی و قابلیت و تلاش برای تقویت فضیلت ها هزینه کرده، کوشش و فعالیت نماید، به همان اندازه از شدت و

غلظت ظلمت رذایل کاسته و از جاذبه و قدرت نفوذ آن ها فاصله می گیرد.

کسی که در مقام تزکیه و تهذیب برآمده، به صفای باطن و کسب فضایل می اندیشد، باید بکوشد تا در نخستین گام به صفات رذیله و خلق های ناپسند آگاهی یافته نسبت به راه درمان و دستورات دینی در این باره واقف گردد، و همچنان که علوم حقه و حکمت نظری و عملی بر این روش استوار است و بنا بر نظر عالمان اخلاق، رسیدن به کمالات نیز منحصراً از همین طریق امکان پذیر می باشد، پس از کسب علم در صدد درمان خود از این بیماری های هلاک کننده برآید. و البته از تضرع و زاری به درگاه ذوالجلال و توسّل و تمسّک به ذیل نفوس طیبه حضرات معصومین علیهم السلام و پایداری و مقاومت و جهاد و مبارزه همیشگی با نفس برای ریشه کن ساختن صفات تباه کننده اخلاقی غفلت نورزد تا به لطف الهی و عنایات بی دریغ اولیای خدا به سعادت ابدی و کمالات شایسته خویش نایل گردد.

با مطالعه خلاصه ای از حدیث شریف نبوی به نقل از معاذ بن جبل که نشانگر لزوم مراقبه دقیق از گفتار و رفتار، و بی حاصل بودن اعمال عبادی بدون هدف قرار دادن پاکسازی باطن و تزکیه جان و روان از رذایل اخلاقی است، بحث را پی می گیریم.

شخصی از معاذ درخواست نمود تا او را از شنیدن حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بهره مند سازد تا هر روز با تأمل در آن از نورانیت کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله کسب فیض نماید.

معاذ با چشم گریان گفت: روزی هم ردیف رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار بودم. آن حضرت در حال حرکت چشم مبارک خود را به آسمان دوخته، فرمودند: برایت حدیثی نقل می کنم که هیچ پیامبری آن را برای پیروانش بازگو نکرده است:

«فرشته الهی عمل شخصی را از بامداد تا شامگاه بنویسد و در حالی که

نور آن بسـان خورشـید است تـا آسـمان اول بالاـ برد. ملکی که مـأمور غیبت است بنـا بر فرمان پروردگار، آن عمل را متوقف ساخته و می فرماید: به روی صاحبش زنید! زیرا هر کس غیبت نماید اعمالش از اینجا باز گردانده می شود.

روز دیگر (همـان شـخص یـا دیگری) عمل شایسـته ای انجام می دهـد که مورد سـتایش فرشـته الهی قرار می گیرد و آن را تا آسـمان دوم بالاـ می برد. ملکی آن را متوقـف سـاخته و گویـد: آن را بـه روی صـاحبش کوبیـد، زیرا منظـورش از این عمـل، اغراض دنیوی بوده، و من مأمورم که عمل او را در همین جا متوقف سازم.

و عمل بنده ای تا آسـمان سوم بالا می رود، در حالی که (فراوانی) صدقات و نمازهایش موجب شادی او و شـگفتی فرشـتگان الهی می گردد، لیکن به دسـتور پروردگار فرشـته موکّل تکبّر آن را متوقف ساخته و می گویـد: آن را به روی صاحبش زنید، زیرا گرچه این اعمال را انجام داده، لیکن در مجالس بر مردم تکبّر می ورزیده است.

(همچنین) فرشـتگان، عمل بنـده ای را بالا می برنـد در حالی که (نورِ) زمزمه های تسبیح، روزه و حج او بسان سـتاره درخشان آسـمان می درخشد، تا آنکه در آسمان چهارم به فرشته مسئول عجب می گذرد. او نیز آن عمل را متوقف ساخته و می گوید: آن را به روی صاحبش بزنید. سپس گوید: او به خود می بالید و هنگام انجام آن عمل به عجب مبتلا می شد.

و فرشته نگهبان، عمل بنده ای را که بسان عروس در حجله آراسته است تا آسمان پنجم بالا می برد. ملک مسئول حسد، آن را متوقف ساخته و می گوید: من فرشته حسدم، آن را به روی صاحبش بزن که او نسبت به

دانش پژوهان و کسانی که برای خداوند طاعتی انجام می دادند رشک می برد و هرگاه از کسی فضیلتی مشاهده می کرد حسد می ورزید.

و حافظان اعمال، عملی را تا آسمان ششم بالا ـ می بَرَند، لیکن فرشته رحمت آن را متوقف ساخته و گوید: آن را به روی صاحبش فرو کوبید که وی هیچ گاه ترحّم نمی کرد. و اگر کسی گناهی مرتکب می گردید و یا در امور دنیوی زیان می دید او را شماتت و ملامت می نمود.

(همچنین) نگهبانان اعمال، عمل بنده ای را همراه با سه هزار فرشته تا آسمان هفتم بالا می برند، لیکن ملک مسئول حجاب، عمل او را متوقف می سازد و می گوید: آن را به روی صاحبش بزنید. زیرا او خواهان آن بود که آوازه اش سر زبان ها بیفتد و در مجالس و محافل از او یاد کنند. پروردگار مرا مأمور ساخته تا جز عمل خالص از من گذر ننماید.

و فرشتگان الهی عمل بنده ای را شادمان بالا ـ می برند. ملائکه هفت آسمان، همگی او را مشایعت می نمایند و از تمامی حجاب ها عبور می کنند و در حضور پروردگار متعال قرار گرفته و نسبت به شایستگی عمل آن بنده گواهی می دهند. این بار خداوند می فرماید: گرچه شما فرشتگان، مأموران عمل بنده ام هستید، لیکن من خود مراقب باطن او بودم که این عمل را با چه انگیزه ای انجام می دهد! او این اعمال را برای من و به قصد (رضای) من انجام نداده است!

لعن و نفرینم بر او باد. پس ملائکه نیز او را لعنت می کنند.»

در این هنگام معاذ گریست و گفت: به آن حضرت عرض کردم: چه کنم؟ (با این وصف چه عملی مورد قبول پروردگار قرار می گیرد؟) آن حضرت فرمودند:

(برای جبران این همه کاستی ها) در یقین به پیامبرت اقتدا کن و او را الگوی

خود قرار ده! عرض کردم: شما پیامبر خدا هستید و من معاذم.

پاسخ دادند: گرچه در اعمال خود کوتاهی کرده و مقصر هستی، لااقل زبانت را در باره برادران و حاملان قرآن نگهداری کن...

(سپس سفارشاتی در این باره فرمودند)

راوی گوید: من ندیدم معاذ به تلاوت قرآن بیش از این حدیث بپردازد.(۱)

۱- ۵۸۱. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۶، ح ۲۰؛ عده الداعی، ص ۲۲۷

نادیـده گرفتن واقعیت های نظام آفرینش و انکار تـدبیر آن به دست توانای ربّ العالمین و تکـذیب بندگان خدا که جز به حق دعـوت نمی کننـد، از مصـادیق روشـن دروغ گـویی، بلکه بزرگ ترین مصـداق آن است که لعنت خـدا و دوری از رحمت و مرحمت حق تعالی را به همراه خواهد داشت.

ص:۴۲۶

ب) موانع و آفات برونی

۱ – دروغ گویی

اشاره

آفات برونی (۱)

دروغ سـخن نـادرست، و دروغ گویی خبر دادن از چیزی برخلاف واقع است با علم به اینکه آن خبر مطابق با واقع نیست؛ البته معنـای دروغ بر کسـی پوشـیده نیست تـا نیـاز به تحقیق باشـد. و چنانکه از آیات و روایات اسـتفاده می شود به سـخن خلاصـه نگشـته، عمل را نیز در بر می گیرد، مثل آنکه باطن انسان برخلاف ظاهر و بـدتر از آن باشـد، یا وعـده ای دهد که به آن عمل نمی کند و یا مدعی مقاماتی همچون زهد و تقوا و توکّل باشد در حالی که به آن ها متصف نیست.

دروغ گویی از بزرگ ترین گناهان، ناستوده ترین رذایل اخلاقی، بدترین آفات زبان، زیان بارترین معصیت ها و خط فاصل ما بین حق و باطـل است که اعتمـاد و اطمینـان را از جامعه سـلب کرده، انسان را از گام نهادن در مسـیر پاکسازی نفس، تهـذیب اخلاق و سیر و سلوک به طور جدّی محروم می سازد.

دروغ گفتن ستیز بـا نظام آفرینش، پشت پا زدن به مقتضای فطرت، نادیـده گرفتن حکم عقل و مخالفت با راه و روش پیامبران است. عقـل سالم آن را تقبیـح کرده، ادیان آسـمانی بر حرمت آن اتفاق نظر داشـته، مصـلحت همگانی با آن ناسازگار است و شخص دروغ گو جز رسوایی در دنیا و شقاوت در آخرت نصیبی

ص:۴۲۷

۱- ۵۸۲. البته این تقسیم بندی صرفاً به لحاظ غلبه وجودی – نه بر اساس مرز بندی حقیقی – صورت گرفته، به همین جهت بسا برخی از اقسام در عین حال که مثلاً به عنوان مانع برونی به حساب آمده، خود آفتی درونی باشد، همچنان که پاره ای از آفات درونی ممکن است از مصادیق موانع بیرونی یا آفات اجتماعی محسوب گردد.

نخواهد داشت.

در آیین صداقت محور اسلام هیچ گناهی همانند دروغ گویی مورد نکوهش قرار نگرفته است. واژه کذب و مشتقات آن حدود سیصد بار در قرآن به کار رفته که نشان از اهتمام شرع مقدس به دور ساختن پیروان خود از این خصلت ناپسند دارد.

خداوند می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ ».(۱)

«به راستی خدا کسی را که دروغ پرداز و بسیار ناسپاس است هدایت نمی کند.»

پرستش غیر خدا عملی ناهمسو با نظام آفرینش، کاری بی اساس و دروغین، و حرکتی ناجوانمردانه است که ریشه در ناسپاسی نسبت به پروردگار جهان آفرین دارد، به همین جهت کسی که مرتکب آن می شود از هدایت الهی بی بهره خواهد بود.

« إِنَّما یفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ ».(۲)

«تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ گویان (واقعی) هستند.»

نادیده گرفتن واقعیت های نظام آفرینش و انکار تدبیر آن به دست توانای رَبُّ الْعالَمِین و تکذیب بندگان خدا که جز به حقّ دعوت نمی کنند، از مصادیق روشن دروغ گویی، بلکه بزرگ ترین مصداق آن است که لعنت خداوند و دوری از رحمت

۱- ۵۸۳. سوره زمر، آیه ۳

۲- ۵۸۴. سوره نحل، آیه ۱۰۵

و مرحمت حضرتش را به همراه خواهد داشت. همچنان که ذیل آیه مباهله، لعنت خدا برای کسانی درخواست شده است که دارای ادعای باطل و مدّعای دروغ هستند.

« فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ ».(۱)

«لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.»

در برخی از آیات قرآنی از دروغ با تعبیر «قَوْلِ زُور» در کنار نهی از پرستش بت پرهیز داده شده است.(۲)

پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز به موازات قرآن مبارزه با دروغ گویی را به شدت مورد توجه و اهتمام قرار داده، دوستان و پیروان خود را با عنایت ویژه از این عمل نکوهیده که در ستیز با ایمان و سرچشمه همه گناهان است پرهیز داده اند.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ الْكِذْبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمانِ.»(۳)

«دروغ ویران کننده ایمان است.»

اساساً دروغ گویی با ایمان سر سازش ندارد، بسا با ادامه آن چراغ پر فروغ عقل و فطرت خاموش، و از ایمان اثری باقی نماند.

امیر مؤمنان و پیشوای راست گویان علیه السلام می فرمایند:

«لا يجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمانِ حَتى يترُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ.»(۴)

«انسان طعم ایمان را نمی چشد تا آنکه دروغ شوخی و جدّی (هر دو) را ترک نماید.»

۱- ۵۸۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱
۲- ۵۸۶. سوره حج، آیه ۳۰
۳- ۵۸۷. کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، باب کذب، ح ۴
۴- ۵۸۸. همان، ص ۲۵۵، ح ۱۱

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجانِبٌ لِلْإِيمانِ؛ الصَّادِقُ عَلى شَفا مَنْجاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الْكاذِبُ عَلى شَرَفِ مَهْواةٍ وَ مَهانَةٍ.»(۱)

«از دروغ اجتناب ورزید که دور کننده ایمان است؛ راست گو مُشرف به نجات و رستگاری است و دروغ گو بر پرتگاه هلاکت و خواری است.»

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: آیا مؤمن ممکن است ترسو باشد؟ فرمودند: آری؛ پرسیدند: ممکن است بخیل باشد؟ پاسخ دادند: بلی؛ سؤال کردند: ممکن است دروغ گو باشد؟ فرمودند: نه!»(۲)

چرا که مرتکب شدن به این گناه بزرگ به مثابه ورود به همه گناهان، و اثر ویرانگر آن بر جان و خرد حتی از نوشیدن شراب و میگساری زیان بارتر است.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفالاً وَ جَعَلَ مَفاتيحَ تلْكَ الْأَقْفالِ الشَّرابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ.»(۳)

«خدای بزرگ برای شرّ و بدی قفل هایی نهاده و کلید همه آن ها را شراب قرار داده است. امّا دروغ گفتن از شراب نیز بدتر است.»

با گشوده شدن باب دروغ، پرده حیا دریده شده، جسارت بر ارتکاب گناهان افزایش می یابد. مداومت بر این کار ناشایسته نیز فروغ عقل را تیره و انسان را از سلاح تشخیص نیک و بد محروم می سازد؛ و در این حالت است که انسان همانند

۱- ۵۸۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۲۰۸، ضمن خ ۸۵

۲- ۵۹۰. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۹۲، باب ۱۶۱، ح ۴۰

۳- ۵۹۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۳

شخص مست بلکه بـدتر از آن، نه تنهـا بی پروا به هر کار ناروا دست می زنـد، بلکه هر کار زشت و ناسـتوده ای را نیز نیک و پسندیده به حساب خواهد آورد.

امام عسکری علیه السلام می فرمایند:

«جُعِلَت الْخَبائِثُ فِی بَیت وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الْکَذِبَ.»(۱)

«همه پلیدی ها در اتاقی نهاده شده و کلیدش دروغ گفتن است.»

دروغ گویی از یک سو کلیـد ارتکاب سایر گناهان و از سوی دیگر ابزار تداوم آن هاست. شـخص گناهکار برای پیش گیری از رسوایی و پوشاندن عمل زشت خود ناگزیر از دروغ گویی است، به همین جهت تا گناه انجام می دهد، دروغ نیز می گوید. در مقابل، ترک دروغ نیز زمینه پرهیز از گناهان را هموار ساخته، انسان را به صلاح و پاکی و درستی نزدیک می سازد.

«شخصـی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب شد (و با جسارت) عرض کرد: من به چهار عمل زشت: عمل منافی عفت، شـراب خواری، دزدی و دروغ گویی مبتلاـ هسـتم، اینک به خاطر شـما کـدامیک از آن ها را ترک نمایم؟ آن بزرگوار فرمودند: دروغ گویی را. (او نیز تعهد کرد دروغ گفتن را ترک نماید.)

از آن پس، هنگامی که خواست به سـراغ عمل منافی عفت برود با خود گفت: اگر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در این باره از من سؤال کنـد، در صورتی که بگویم مرتکب نشـده ام، دروغ گفته و نقض عهد کرده ام، و چنانچه با صداقت خبر از عمل خود بدهم مجازات می شوم! در رابطه با دزدی و شراب نیز چنین اندیشید و نتیجتاً همه گناهان را ترک نمود.»(۲)

۱- ۵۹۲. بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۲۶۳، ح ۴۶

۲- ۵۹۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۷، ذیل خ ۸۵

بلی، دروغ گویی سرچشمه گناهان و عامل جرأت، جسارت و رها شدن بی قید و شرط در دام پلیدی ها و ناپاکی هاست و صداقت عامل تأمّل، تنظیم و کنترل قوای انسانی و حرکت در مسیر راستی، درستی و پاکی آدمی است.

مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده، عرض کرد: یا رسول اللّٰه! مرا به عملی رهنمون کنید که به خدا نزدیک شوم. فرمودند: دروغ را ترک کن.

این دستور سبب اجتناب وی از سایر گناهان گردید. زیرا تصمیم به هر گناهی می گرفت در می یافت که در بردارنده دروغ است و یا سرانجام او را به دروغ فرا می خواند. (۱)

دروغ گویی علاوه بر آنکه باب سایر گناهان را بر انسان می گشاید، طبیعتاً بسیار قبیح بلکه زشت ترین خوی ناپسند بوده و خود منشأ خصلت های نکوهیده دیگری همچون نفاق خواهد بود.

امیر مؤمنان و سالار راست گویان علیه السلام می فرمایند:

«لا سَوْءَ أَسْوَءُ مِنَ الْكَذِبِ.»(۲)

«هیچ چیز ناپسندی بدتر از دروغ گویی نیست.»

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«شَرُّ الْأَخْلاقِ الْكِذْبُ وَ النِّفاقُ.»(۳)

«بدترین خوی ها دروغ گویی و دو رویی است.»

نفاق و دو رویی که همان دروغ عملی و ضد راست گویی است، چیزی جز ناهمسویی دل و زبان و متفاوت بودن ظاهر و باطن نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

۱- ۵۹۴. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۵، باب ۱۲۰ از عِشره، ح ۸
۲- ۵۹۵. بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۲۳
۳- ۵۹۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴۳، ف ۴۱، ح ۱۸

«هر کس چهار خصلت در او باشد منافق است و اگر یکی از آن ها در کسی باشد، خصلتی از نفاق در اوست تا آنکه آن را ترک نماید: آنکه به هنگام سخن دروغ بگوید، آنگاه که وعده می دهد تخلّف نموده، به آن عمل نکند، پیمانی که می بندد در آن حیله ورزی کند، هرگاه با کسی درگیر شود به فجور و هرزگی بگراید.»(۱)

و مولا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْکِذْبُ یؤَدّی إِلَی النِّفاقِ.»(۲)

«دروغ گویی (انسان را) به نفاق و دو رویی می کشاند.»

دو رویی مولود نامیمون دروغ گویی، و این هر دو دارای وجوه مشترکی ناستوده اند: دو دلی و نگرانی را گسترش می دهند؛ اعتماد عمومی را از مردم سلب کرده، فضای جامعه و محیط زندگی را از تردید و عدم اطمینان لبریز می سازند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ عُرِفَ بِالْکِذْبِ قَلَّت الثِّقَهُ بِهِ.»(۳)

کسی که به دروغ گویی شهرت یافت اعتماد به وی کم می گردد.»

اعتماد متقابل و اطمینان مردم به یکدیگر از سرمایه های بزرگ جوامع انسانی و از ارکان مهم وحدت و همدلی است. به همین جهت همواره از سوی دشمنان درونی و بیرونی با ابزارهای گوناگون - و از آن جمله دروغ گویی که از شایع ترین و کارسازترین آن ابزارهاست - مورد سخت ترین تهاجمات ویرانگر آشکار و پنهان

۱- ۵۹۷. خصال، ج ۱، ص ۲۵۴، باب ۴، ح ۱۲۹

۲- ۵۹۸. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰، ف ۱، ح ۱۲۲۵؛ همچنین ر.ک: سوره توبه، آیه ۷۷

۳- ۵۹۹. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۲، ف ۷۷، ح ۱۲۲۷؛ نظیر آن: ص ۶۲۹، ح ۳۶۵ و ص ۶۲۵، ح ۳۰۶

قرار می گیرد.

دروغ گویی، نفاق و خیانت، عامل بزرگ شکست اراده ها و نافرجامی هدف هاست، همچنان که راست گویی، یکرنگی و امانت داری از مهم ترین عوامل گرایش خیل عظیم انسان ها به ادیان آسمانی، و رمز پیروزی و موفقیت مصلحان روحانی و پیامبران الهی در راستای سازندگی و اهداف انسانی است. کسی که به خصلت پلید دروغ گویی معتاد و آلوده است، از یک سو فضای زندگی را از نشاط حیات و تلاش سازنده محروم می سازد و از سوی دیگر خود به سبب سلب اعتماد دیگران از او بسان مرده ای است که از مزایای یک زندگانی پر نشاط بی بهره است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«دروغ گو با مرده یکسان و برابر است، زیرا فضیلت زنده بر مرده همان اعتماد بر اوست، لذا هنگامی که بر سخن وی اعتماد نباشد زندگانیش فاقد ارزش و باطل است.»(۱)

اگر مظاهر یک جامعه پر نشاط را پیشرفت های علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بدانیم، این ها همه مرهون اعتماد متقابل و به برکت حُسن اطمینان مردم به خود و دیگران حاصل می گردد. برای بدبین شدن مردم نسبت به فرآورده های یک مؤسسه اقتصادی همین بس که در معرفی یکی از کالاهای خود دروغ بگوید. زمامداری که با وعده های دروغ مردم را فریب می دهد دیر یا زود با بی اعتمادی مردم نسبت به خود مواجه شده و از پشتیبانی نیروی عظیم ملت محروم خواهد شد.

گویا به همین جهت است که سروران عالی مقام معصوم علیهم السلام مردم را از رفاقت

۱- ۶۰۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۷، ف ۱، ح ۲۱۲۶

و دوستی با دروغ گو به شدت پرهیز داده اند.

پیشوای صدّیقان، سالار راست گویان و امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«سزاوار است که شخص مسلمان از رفاقت با دروغ گو بپرهیزد، زیرا او آن قدر دروغ می گوید که (اطمینان از او سلب می شود و) اگر راست هم بگوید کسی باور نمی کند.»(۱)

به گرد دروغ آنکه گردد بسی

از او راست باور ندارد کسی

حضرتش به فرزند بزرگوار خود امام مجتبی علیه السلام می فرمایند:

«وَ إِیاکَ وَ مُصادَقَةَ الْکَذَّابِ فَإِنَّهُ کَالسَّرَابِ یقَرِّبُ عَلَیکَ الْبَعِیدَ وَ یبَعِّدُ عَلَیکَ الْقَرِیبَ.»(۲)

«از دوستی و رفاقت با کسی که مدام دروغ می گوید بپرهیز! زیرا او همانند سرابی است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور می نماید.»

پی آمدهای شوم دروغ گویی آنچنان فراوان است که برخی همانند حدیث شناس بزرگوار مرحوم نوری رحمه الله چهل مورد از آن را برشمرده اند (۳) که از آن جمله است:

هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می کنند.

دروغ گویی روی انسان را سیاه، بذر دشمنی و کینه را در دل بارور و در نهایت آدمی را رسوا می سازد.

رأی دروغ گو در مقام شور و مشورت قابل اعتماد نیست.

۱- ۶۰۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۱۴

۲- ۶۰۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۰۴، ح ۳۷

۳- ۶۰۳. لؤلؤ و مرجان، ص ۸۲ - ۵۷

دروغ گویی عامل فراموشی، باعث فقر و تنگدستی، موجب خذلان الهی و سرانجام سبب کفر آدمی می گردد.

دروغ گو از نماز شب یا برکات آن محروم، از هدایت پروردگار متعال بی بهره، و در آخرت به کیفر و عذاب مخصوصی معذّب می گردد.(۱)

و این ها و جز این هاست که برای در امان ماندن از آن ها همه نوع دروغ، کوچک و بزرگ و جدی و شوخی آن مورد نهی قرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: پیوسته (پدرم) علی بن الحسین علیهما السلام به فرزندان خود می فرمودند:

«اتقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِی كُلِ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذا كَذَبَ فِی الصَّغِيرِ اجْترى عَلَى الْكَبِيرِ.»(۲)

«از دروغ گویی کوچک و بزرگش در هر امر جدّی یا شوخی بپرهیزید. زیرا هنگامی که انسان در مورد مسایل کوچک و ناچیز دروغ بگوید، در موارد بزرگ نیز جرأت پیدا می کند.»

حتی در مواردی که انسان رسیدن به مطلوب خود را در دروغ گفتن می بیند باید بداند که مسأله بر او مشتبه شده و دسیسه های ابلیس لعین و هواهای نفسانی اوست که وی را به خطا و اشتباه انداخته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«وَ اجْتَنِبُوا الْكَذِبَ وَ إِنْ رَأَيتمْ فِيهِ النَّجاةَ فَإِنَّ فِيهِ الْهَلَكَة.»(۳)

«از دروغ گویی بپرهیزید، و اگر نجات خود را در آن دیدید (بدانید که

ص:۴۳۶

۱- ۶۰۴. ر.ك: بحارالأنوار، ج ۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۹؛ گناهان کبیره، ج ۱، و...

۲- ۶۰۵. کافی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۲

۳- ۶۰۶. مستدرك الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۲۵

هلاکت شما در آن است.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می فرمایند:

«إِنَّ الْعاقِلَ لا یکْذِبُ وَ إِنْ کانَ فِیهِ هَوَاهُ.»(۱)

«خردمند دروغ نمی گوید، گرچه خواهش نفسانیش در آن باشد.»

حساسیت این موضوع مهم ایجاب می کند که انسان در همه حال با دقت کامل مراقب گفتار و کردار خویش بوده، مواظب باشد خواسته یا ناخواسته به این صفت ناپسند مبتلا نگردد. چه بسیار است سخنانی که بی توجه بر زبان جاری می شود - همچون تعارفات معمول روز مره که مثلاً شخصی گرسنه دعوت به غذا می شود و خود را سیر معرفی می کند و نیز مانند دعوت میهمان بدون میل قلبی صاحب خانه - و در واقع در زمره گفتارهای دروغ محسوب می گردد.(۲)

مراتب دورغ گویی

دروغ گویی دارای مراتبی است که به تناسب شدّت و ضعفِ مفاسد مترتب بر آن، کیفرهای متفاوتی برای آن در نظر گرفته شده است.

چنانکه از آیات و روایات به دست می آید، سخت ترین کیفرها و قوانین ویژه - که بطلان روزه از جمله آن هاست - برای دروغی است که به خدا و پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم السلام نسبت داده شود و این خود هشدار تکان دهنده ای است برای دین ستیزان کور وجدانی که با جعل احادیث دروغ، جسارت نسبت دادن سخنان ناروا به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را بر خود روا دانسته اند.

علامه بزرگوار آیه اللّه امینی قدس سره در کتاب ارزشمند «الغدیر» صدها نفر از رجال

۱- ۶۰۷. کافی، ج ۱، ص ۱۵، کتاب العقل، ضمن ح ۱۲

۲- ۶۰۸. ر.ک: المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۴۹

حدیثی اهل تسنن را که به اعتراف رجال نویسان و حدیث شناسان خودشان، دروغ باف و حدیث ساز بوده اند معرفی کرده است.(۱)

از دیگر مراتب دروغ گویی که پی آمدهای هولناک اخروی آن برای هیچ کس قابل تحمل نبوده و به شدّت مورد نکوهش قرار گرفته است، سوگند دروغ می باشد. در بعضی از روایات معصومین علیهم السلام آمده است:

«کسی که متاع خود را با قسم دروغ بفروشد، خداوند در روز قیامت با او تکلّم نمی کند (نظر رحمت بر او نمی افکند) و عمل او را نمی پذیرد و برای او عذابی دردناک است.»(۲)

همچنین آمده است:

«کسی که سوگند بخورد در حالی که می داند دروغ می گوید، آشکارا با خدا به جنگ برخاسته است!»(۳)

دروغ مصلحت آمیز

همچنان که گذشت، زیان های معنوی و مادی فراوانی بر دروغ گویی مترتب است که اسلام عزیز برای مصونیت پیروان خود از آن ها، دروغ گویی را از گناهان بزرگ شمرده و آن را مورد تحریم قرار داده است. در عین حال، از آنجا که در برخی موارد به جهت وجود شرایطی ویژه، بهره مندی از مزایای راست گویی ممکن نبوده، بلکه بسا در مواردی مصلحت در ترک آن باشد، لذا برای میسّر ساختن دستیابی به مصلحت مشروع و مهم تری که از رهگذر راست گویی ممکن نیست، حرمت دروغ گویی و گناه ارتکاب آن برداشته شده، بلکه حتی ممکن

۱- ۶۰۹. ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۸ - ۲۰۹ (طبع جدید: ج ۶، ص ۵۹۷ - {۳۰۱}

۲- ۶۱۰. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۹۰، ح ۲

۳- ۶۱۱. همان، ج ۱۰۴، ص ۲۰۹

است در مواردی هماننـد نجات مسـلمان از کشـته شـدن، رهایی از تجاوز به ناموس و پیشـگیری از شـرّ دشـمنان و غیره واجب گردد.

دروغ مصـلحت آمیز برای ممانعت از متوجه شدن ضرر جانی یا مالی به مؤمن و حفظ آبروی او، دروغ گویی برای اصلاح بین مؤمنین، دروغ گفتن مرد به همسـر خود برای جلوگیری از بروز اختلاـف در مواردی که قـادر به برآورده نمودن خواسـته های وی نیست، فریب دشمن در میدان جنگ و صحنه نبرد با دروغ گویی و به طور کلی دروغ گفتن در مواقع اضطرار و ناچاری از جمله مواردی است که در روایات معصومین علیهم السلام جایز شمرده شده است.

ناگفته نمانـد که تجویز دروغ گویی در امثال این موارد هماننـد تجویز خوردن مردار در مورد اضـطرار است که بایـد به اندازه ضرورت بسـنده نمود تـا بـاعث جرأت بر ارتکـاب این گنـاه بزرگ نگشـته، دسـتاویزی برای مرتکب شـدن آن در هر موضوع جزئی نگردد، بلکه تا جایی که ممکن است در موارد ضـرورت نیز از دروغ صـریح پرهیز نموده، با استفاده از کلمات متشابه و مناسب و انجام «توریه» (۱) خود را به آن آلوده نسازد.

کودک و دروغ گویی

جای تأسف است که این بیماری هلاک کننده به بزرگسالان اختصاص نداشـته، بسـیاری از کودکان نیز به آن آلوده و گرفتار می شونـد. بلکه گاهی چنـدان با آن مأنوس می گردنـد که از دروغ گویی لـذّت می برنـد و از اینکه معاشـران خود را با گفته های نادرست و غیر واقعی خود گمراه می سازند شاد گشته، به آن افتخار

ص:۴۳۹

---

۱ – ۶۱۲. منظور از «توریه» آن است که انسـان در مواردی که در تنگنـا قرار گرفته، برای تن نـدادن به دروغ و حفـظ ظـاهر، از کلماتی اسـتفاده کند که طرف مقابل چیزی غیر از منظور گوینده اسـتفاده نماید. البته این کار چندان آسان نبوده و به تمرین و تدبّر نیاز دارد.

می نمایند.

بر پـدران و مـادران اسـت کـه از وظیفه بزرگ تربیت و پرورش کـودک بر اسـاس فطرت راست گـویی غفلت نورزنـد و برای احیـای این کریمه در وجود کودکـان خود، در محیـط زنـدگی و فضـای خانواده به گونه ای رفتار نماینـد که آنان به راستی و راست گویی عادت نموده، روح و جان و طبیعتشان با صداقت و درستی رشد نماید.

همواره از دروغ گویی پرهیز کننـد؛ به آنان وعـده دروغ ندهند؛ برای مصالح غیر ضـروری و جزئی راه دروغ گویی را به آنان نیاموزنـد، و از هر حرکت و سـخنی که آنـان را در مسیر دروغ گویی قرار می دهـد به شـدت دوری کننـد تـا کودکان طبعاً با راست گویی پرورش یابند. به این نکته نیز توجه داشـته باشـند که آدمی همواره تحت تأثیر القاءات و تلقینات محیط و اطرافیان خود قرار داشـته و بسیاری از انحرافات اعتقادی و اخلاقی که دین و دنیا را بر باد می دهـد از همین طریق پدیـد آمـده و نقش عمده در این پدیده شوم را پدران و مادران ایفا می نمایند.(۱)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا تلَقِّنُوا الْکِذْبَ فَیکْذِبُوا فَإِنَّ بَنِی یعْقُوبَ لَمْ یعْلَمُوا أَنَّ الذِّئْبَ یأْکُلُ الْإِنْسانَ حَتی لَقَّنَهُمْ أَبُوهُمْ.»(۲)

«به دیگران دروغ گویی را تلقین نکنیـد که (به سـبب کار شـما) به گفتن دروغ روی آورنـد. فرزندان یعقوب نمی دانسـتند که گرگ آدمی را می خورد تا آنکه از یادآوری پدرشان متوجه آن گردیدند.»

بلی، لازم است با مطالعه کارشناسانه و دقیق در رفتار و گفتار خود و فرزندان

۱- ۶۱۳. ر.ک: کتاب فرهنگ تربیت.

۲- ۶۱۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۶، ذیل آیه ۱۳ از سوره یوسف؛ بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۲۲۱

خویش، عوامل بروز و شیوع این بیماری خطرناک را ریشه یابی نموده، علل پدید آورنده آن را ریشه کن سازیم که علاج اساسی آن جز از این طریق امکان پذیر نخواهد بود.

علل و عوامل دروغ گویی

دروغ گویی معمولاً از یک سلسله نقطه ضعف های روحی سرچشمه می گیرد و بنا بر گفته دانشمندان علوم تربیتی و اخلاقی چنانچه علل و عوامل مختلفی که باعث آلودگی انسان به این بیماری خطرناک می شود از باطن و روان آدمی برطرف گردد، ریشه فعالیت آن نیز عملاً در وجود وی خشک شده و انسان از وبال نکبت بار آن نجات می یابد.

برخی از مهم ترین عوامل گرفتاری به دروغ گویی از این قرار است:

عقده حقارت

مبتلایان به این خصلت بسیار ناپسند برای جبران ضعف و حقارتی که در خود احساس می کنند، پیوسته به راه کارهای غیر طبیعی و نادرست روی آورده، به کم ترین بهانه دروغ می گویند:

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا یکْذِبُ الْکاذِبُ إِلّا مِنْ مَهانَهِ نَفْسِهِ.»(۱)

«دروغ گو دروغ نمی گوید مگر به خاطر ضعف و ذلّتی که در نفس خود احساس می کند.»

دروغ گویی در واقع، تغییر شکل خصیصه های ناپسند درونی و انعکاس

۱- ۶۱۵. بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۲۶۲، ح ۴۵

کاستی ها و عقده های روانی – همانند احساس ترس، واماندگی، ناتوانی و عقب افتادگی – است که به تناسب شرایط مختلف، به شکل های گوناگون خودنمایی می کند. مثلاً کودکی که در اثر اهانت و تحقیر، شخصیتش جریحه دار شده، به واسطه احساس کمبود در خود پیوسته می کوشد تا با انجام کاری که توجه مردم را جلب می کند، خود را نشان دهد؛ و چون دروغ گویی محدودیتی نداشته و قابلیت انتخاب موضوع های متنوع در شرایط گوناگون را دارد، آن را راه کاری آسان به حساب آورده، با کم ترین هزینه به خواسته خود دسترسی پیدا کرده، لذت نیز می برد.

ترس

ترس خصلتی نکوهیده و پدیده ای رنج آور برای شخص ترسو است. کسی که توان روبرو شدن با واقعیات موجود در اطراف خود را ندارد، برای توجیه بسیاری از حرکات روزمره خود ناگزیر از دروغ گویی است.

بدهکار ترسویی که از پرداخت بدهی خود عاجز است به خاطر ترس از درگیری با بستانکار در منزل می نشیند و فرزند خود را وادار می سازد تا با گفتن دروغ، بستانکار را از در منزل باز گرداند.

کودک ترسو که همواره در محیط فشار و ترس و مجازات تربیت شده و طبعاً از روح آزادگی و قدرت روبرو شدن با واقعیات برخوردار نیست، چنانچه هنگام بازی حتی سهواً نیز شیشه پنجره همسایه را بشکند، آن را انکار کرده، از سبب شکسته شدن آن اظهار بی اطلاعی می نماید. گویا سبب افزایش دروغ گویی در کشورهای استبدادی – که همواره مردم از مجازات های خشن و اعمال غیر انسانی زمامداران ستمگر در هراسند – نیز همین امر است.

ص:۴۴۲

تعصبات کور

منشأ بسیاری از دروغ گویی های روزمره مردم که حتی باعث پایمال شدن حقوق دیگران می شود، دوستی های افراطی و تعصبات شدید و کوری است که انسان را به سمت و سویی می کشد که به نفع فرد مورد علاقه خود قضاوت کرده و برخلاف واقع، حکم و اظهار نظر نماید.

کینه ورزی و انتقام جویی

بسیار اتفاق می افتد که انسان به خاطر دشمنی و کینه ای که در دل دارد، در صدد انتقام جویی برآمده - برای از بین بردن کسی که مورد خشم و نفرت اوست، یا برای ریختن آبروی او، یا برای وارد ساختن زیان و آسیبی بر او، و یا لا اقل برای آنکه از خشم خود کاسته و خویشتن را تشفّی دهد - به دروغ گویی متوسل می شود و برخلاف واقع، سخن نادرستی را به دیگران القا می نماید.

حسد

از عوامل بسیار شایع دروغ گویی - خصوصاً در میان کسانی که در صدد اصلاح خود نبوده، برآورده شدن خواسته های غیر اخلاقی و نامشروع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهند - حسد ورزی و پاسخ مثبت و عملی دادن به احساس حسادت است.

طمع ورزی

علاقه شدید به مال و جاه و مقام، دلبستگی زیاد به زَرق و برق دنیا، و حرص و طمع به زخارف بی ارزش آن نیز از عوامل مؤثری است که انسان را خواسته و ناخواسته به رذیله پلید دروغ گویی سوق می دهد. چه بسیار سخنان دروغی که در

هر روز و هر ساعت - برای دستیابی به سود بیشتری در تجارت، یا به چنگ آوردن پُستی و یا باقی ماندن در جایگاه و مقامی - بر زبان ها جاری می شود و ابداً به پی آمدهای شوم دنیوی و اخروی آن کمتر توجه و عنایتی مبذول نمی گردد.

عادت

بسیاری از برنامه های زندگی و فعالیت های مادی و حتی معنوی مردم، از جمله گفتار و رفتار آنان بر مبنای مطالعه، ترجیح، گزینش و انتخاب نیست. گرچه عادت به کار نیک، مذموم نبوده بلکه مطلوب و پسندیده نیز هست، لیکن مفسده بزرگ عادت، هنگامی که تأمل و دقت در آن نباشد، همین است که انسان به خاطر تأثیرپذیری دائمی از محیط و اطرافیان خود، به کارهای ناپسند آنان گرایش پیدا کرده، تدریجاً به آن ها عادت می کند. کم نیستند کسانی که به خاطر آلوده بودن اعضای خانواده یا دوستان و معاشران آنان به دروغ گویی و سایر خصلت های نکوهیده، به این بیماری های ویرانگر مبتلا شده و بدون آنکه کم ترین نفع یا ضرری را مدّ نظر قرار دهند، به پیروی از آنان به این خوی های ناپسند عادت کرده اند.

مباهات و فخرفروشی

رفتارهای جاهلانه و افتخارات موهوم و غیر واقعی نیز از جمله عوامل شایع دروغ گویی در میان مردم است. دارا نبودن اعتقادات واقع بینانه به حقایق ارزشی و معنوی، انسان را بر آن می دارد تا برای بالاتر نشان دادن موقعیت خود از جایگاهی که دارد، به دروغ گویی متوسل شده، با اظهار علم و کمال به آنچه ندارد افتخار و مباهات نماید.

ص:۴۴۴

۲ – غیبت

توضیح

توجّه به پاک سازی نفس از رذایل اخلاقی و اصلاح انحرافات اعتقادی که حرکت در مسیر کمال و پیمودن راه مستقیم واقع بینی را امکان پذیر می سازد، از ویژگی های اختصاصی مکتب های آسمانی و ادیان الهی است.

اسلام عزیز که آخرین و کامل ترین مکتب حیات بخش و انسان ساز در میان ادیان آسمانی است و بنا بر فرمایش پیامبر عظیم الشأن آن تکمیل خُلق های بزرگوارانه و کرامت انسانی هدف اصلی آن می باشد، به طور ویژه و با اهتمام فراوان به این مهم عنایت کرده و پیروان خود را از هر نوع رذیله اخلاقی و گرایشی که آنان را از مسیر واقع بینی دور می سازد برحذر داشته است.

وجه مشترک بسیاری از گناهان و آلودگی های اخلاقی و ضدّ ارزش های انسانی – همچون دروغ گویی، غیبت، بهتان، تکبّر، مکر، حسد، بدگمانی و نفاق – نیز جز این نیست که انسان را با انحرافات تدریجی در رفتار و گفتار و پندار، از هدف متعالی واقع بینی منحرف ساخته، از جایگاه رفیع و ارجمند انسانیش ساقط می گرداند.

در این میان تأثیر خصلت بسیار نکوهیده غیبت در دور ساختن آدمی از این مرتبه ارزشمند بسیار چشمگیر است. انسان با چشم پوشی از عیب ها، نقص ها، کاستی ها، آلودگی ها و گناهان خود از یک سو، و نادیده گرفتن محاسن، امتیازات، صفات نیک، رفتارها و گفتارهای پسندیده دیگران از سوی دیگر، دست روی لغزش، نقص یا گرایشی ناپسند – که از چشم سایرین نیز پنهان است – گذاشته، به بازگویی و مذمت صاحب آن می پردازد و حتی چنین وانمود می کند که در این عمل ناجوانمردانه از انگیزه خیر و نیک برخوردار بوده و در مقام اصلاح است!

ص:۴۴۵

غافل از اینکه گناه عمل او به مراتب، دور کننده تر و زشت تر از نقص یا عیب یا لغزشی است که در دیگران دیده است. و البته شنونده نیز با دل دادن و گوش کردن به سخن او در تحقّق این گناه بسیار بزرگ سهیم بوده و عواقب هولناک آن گریبانگیر وی نیز خواهد بود.

غیبت گناهی بزرگ و بسیار زشت است که با سیر و سلوک و تهذیب نفس به هیچ وجه سازگاری نداشته، بلکه از بزرگ ترین موانع راه فضایل نفسانی و کمالات انسانی می باشد. نفس را تاریک، قلب را تیره و ارزش انسانی و شخصیت معنوی آدمی را پایمال می سازد.

این رذیله پلید و ناستوده که غالباً از ضعف ایمان و انحراف فکری گوینده از صراط مستقیم سرچشمه می گیرد، مسیر افکار شنونده غیبت را نیز از مجرای طبیعی خارج ساخته، پایه های دین محوری و ملکات پاک انسانی را تخریب، ارکان فضایل معنوی و سجایای ارزشی را متزلزل، و ریشه های فساد و تباهی را بارور می سازد.

غیبت از خطرناک ترین و شایع ترین آفات زبان است که ارتکاب آن به گونه ای فراگیر و رایج گردیده که قبح آن از نظرها محو شده و بسیاری از مردم حتی برخی از نیکان نیز به آن مبتلایند و در جلسات خود به راحتی غیبت کرده یا به آن گوش می دهند.

معنای غیبت

دانشمندان دینی با استفاده از روایات برای غیبت دو معنا یادآور شده اند:

غیبت آن است که نواقص و عیوبی را که آشکار نیست پشت سر مسلمان و در غیاب او بازگو نمایند.

امام صادق علیه السلام به این معنا اشاره نموده، می فرمایند:

ص:۴۴۶

«اَلْغِيبَهُ أَنْ تقُولَ فِی أَخِیکَ ما سَترَهُ اللَّهُ عَلَیهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِیهِ مِثْلُ الْحِدَّهِ وَ الْعَجَلَهِ فَلا؛ وَ الْبُهْتانُ أَنْ تقُولَ فِیهِ ما لَیسَ فِیهِ.»(۱)

«غیبت آن است که در باره برادرت چیزی را که خدا بر او پوشانده بگویی، امّا چیزی که در وی آشکار است مانند تندخویی و شتابزدگی، غیبت نیست. و بهتان آن است که چیزی بگویی که در او نیست.»

غیبت آن است که پشت سر مسلمان نواقص و عیوبی را بازگو کنند که اگر آن را بشنود ناراحت گردد.

ابوذر - رضوان اللَّه علیه - گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: غیبت چیست؟ حضرتش فرمودند:

«ذِکْرُکَ أَخاکَ بِما یکْرَهُهُ.»

«غیبت آن است که برادرت را با چیزی که از آن ناخشنود است یاد کنی.»

عرض کردم: ای رسول خدا! اگر آنچه در باره او گفته می شود در وی باشد چه طور؟ فرمودند:

«اگر آنچه را که در او هست بگویی، غیبت کرده ای، ولی اگر چیزی را که در وی نیست به او نسبت دهی، بر وی بهتان زده ای.»(۲)

مفاد روایت دوم مطابق نظر اهل لغت و مورد شهرت بلکه اجماع علماست. به نظر می رسد روایت نخست توضیح دهنده روایت دوم و در حقیقت راهی برای تشخیص مُفادِ آن است، زیرا غالباً انسان از اینکه عیب پوشیده اش آشکار گردد ناخرسند است. بنا براین غیبت آن است که عیب پنهانی را که آشکار شدن

۱- ۶۱۶. کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، باب غیبت، ج ۷

۲- ۶۱۷. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۹۱؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۲۹۵، باب ۱۴۴، ضمن ح ۷؛ نظیر آن جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۰۳

آن موجب ناخرسندی مسلمان می شود، پشت سر وی بازگو نمایند.

ناگفته نماند آشکار کردن عیوب ناپیدایی که باعث ناراحتی مسلمان نمی شود یا بازگو نمودن نواقص آشکار وی به قصد مذمت او گرچه غیبت محسوب نشود حرام است زیرا در صورت اول شکستن حرمت مؤمن و اشاعه فساد است و در صورت دوم از مصادیق آزار و اذیت برادر دینی و کوچک ساختن اوست.

البته بنا بر مفاد روایات معصومین علیهم السلام غیبت به گفتن و بازگو نمودن با زبان خلاصه نمی شود، بلکه با اشاره با چشم و ابرو و هر حرکتی که نمایانگر عیب یا نقصی از دیگری باشد همانند نوشتن یا تقلید کردن نیز مشمول عنوان غیبت خواهد بود. همچنان که دامنه متعلَق غیبت بسیار وسیع بوده، هر عیبی در رفتار، گفتار، اخلاق، لباس، بدن، خانه، همسر، فرزندان و سایر وابستگان و هر امر دیگری را که به نوعی با او ارتباط دارد شامل می گردد.

در حدیث آمده است که عایشه در باره زنی گفت: او کوتاه قد است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

غیبتش را کردی.»(۱)

در روایت دیگری وارد شده که وی تقلید زنی را کرد، حضرتش او را نهی فرمودند.(۲)

نکوهش غیبت

خدای متعال غیبت کردن را به منزله خوردن گوشت مرده برادر انسان معرفی

۱- ۶۱۸. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۳۶ و ۲۰۶ ؛ الفائق زمخشری، ج ۱، ص ۲۷۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۹۱ ؛ المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۶. متن حدیث: ذُکِرَت امْرَءَهٌ فَقالَت: إِنَّها قَصِیرَهٌ. فَقالَ النَّبِی صلی الله علیه وآله: «اِغْتَبْتِها.»

۲- ۶۱۹. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۴۵

کرده، می فرماید:

« یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِ ـ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِ ـ إِثْمٌ وَ لا تجَسَّسُوا وَ لا یغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهْتمُوهُ وَ اتقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ توَّابٌ رَحِیمٌ ».(۱)

«ای مؤمنان! از بسیاری از گمان ها پرهیز نمایید زیرا برخی از گمان ها گناه است. و (در باره دیگران) تجسّس نکنید، و بعضی از شما غیبت برخی دیگر را نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادر خود را بخورد؟ (به یقین) شما از آن کراهت دارید. تقوای الهی پیشه نمایید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

متعلق سه حکم یاد شده در آیه فوق (اجتناب از گمان بد، خودداری نمودن از جستجو گری، و دوری گزیدن از غیبت) که هر سه از احکام اخلاق اجتماعی شمرده می شود، به شدّت به هم وابسته است. زیرا گمان بد مقدمه و عامل محرّک برای تجسّس در باره دیگران است و جستجو گری خود، عامل کشف رازهای ناپیدا و آشکار شدن عیوب نهانی مردم است که از مصادیق روشن غیبت محسوب می گردد.

و در پی نهی از این گناه بسیار بزرگ - که نتیجه و ثمره دو گناه دیگر است - برای مجسّم ساختن قبح و زشتی بی مانند آن، با ذکر یک مثال، ریختن آبروی مؤمن از طریق غیبت را به مشابه خوردن گوشت بدن مرده او که زشت ترین و زننده ترین عمل انسانی است - و تعبیر منحصر به فرد در باره این گناه نیز خواهد بود - معرفی می نماید.

همچنان که از آیه استفاده می شود، مسلمان برای مسلمان همانند برادر نَسَبی،

۱- ۶۲۰. سوره حجرات، آیه ۱۲

و حیثیت و آبرویش همچون گوشت بـدن او می باشـد. چنین برادری هنگامی که در مجلس گفتگوی انسان با دیگران حضور نـدارد، نمی توانـد از خود دفاع نمایـد و گویا بسان مرده ای است که مورد هجوم دشـمن مرده خوار خود قرار گرفته، و سـخن گفتن پشت سر او و بر باد دادن آبروی او همانند خوردن گوشت بدن مرده او محسوب می گردد.

« وَيلٌ لِكُلِ ّهُمَزَهٍ لُمَزَهٍ ».(۱)

«وای بر هر بدگوی عیب جوی.»

همـان هـا که بـا نیش زهر آلود زبـان و حرکات آزار دهنـده چشم و دست و سایر اعضای خود به عیب جویی و غیبت دیگران پرداخته، آبروی بنـدگان خـدا را می ریزنـد، دل مؤمنان را می رنجانند و با مسـخره کردن مسـلمانان، آنان را آزار می دهند؛ و راستی که وای بر آنان!

مفسـران و اهل لغت بر این اعتقادند که دو واژه «هُمَزَه» و «لُمَزَه» مفهوم وسـیع و گسترده ای دارند که هر گونه غیبت، اسـتهزا و عیب جویی را شامل بوده و در هر صورت دلالت روشنی بر حرمت غیبت دارند.

روایاتی که از معصومین علیهم السـلام در مورد حرمت و مـذمت غیبت وارد شـده، دارای لحنی شدید و تعبیرهای بسـیار تکان دهنده ای است.

غیبت با دین و ایمان ناسازگار است.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْغِيبَهُ أَسْرَعُ فِی دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكِلَهِ فِی جَوْفِهِ.»(۲)

«اثر غیبت در (تخریب) دین شخص مسلمان، از تأثیر بیماری خوره در

ص:۴۵۰

۱- ۶۲۱. سوره همزه، آیه ۱

۲- ۶۲۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، باب غیبت، ح ۱

درون سریع تر است.»

همچنـان که خوره در بـدن بیمار پیش رفته، بخش بخش از آن را می خورد، و سـرانجام او را از پای در می آورد، غیبت نیز با سرعتی به مراتب بیشتر از خوره، ایمـان را فرو بلعیـده، بـا گـذشت انـدک زمـانی انسـان را به طور کامـل از ایمان بی بهره و از سعادت و رستگاری محروم خواهد ساخت.

مفسده غیبت از عمل شنیع زنا شدیدتر است.

ابوذر – رضوان اللَّه علیه – ضمن نقل سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله گوید: آن حضرت فرمودند:

«إِیاکَ وَ الْغِیبَهَ فَإِنَّ الْغِیبَهَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا.»

«از غیبت بپرهیز که غیبت کردن (در تخریب ارکان ایمان) از عمل منافی عفت شدیدتر است.»

پرسیدم: یا رسول اللَّه! پدر و مادرم فدای شما باد، به چه علّت؟ فرمودند:

«زیرا شخصـی که زنا کنـد و به توبه موفق گردد، خداونـد از او در می گذرد، لیکن غیبت کننده آمرزیده نمی شود مگر آنکه شخصی که غیبتش شده از وی درگذرد.»(۱)

غیبت کننده در زمره کسانی است که اشاعه فحشا می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کسی که در باره مؤمنی هر آنچه را که دیده و شنیده، نقل کند از کسانی است که خدای بزرگ در باره آن ها فرموده است:

« إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَنْ تشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ

۱– ۶۲۳. بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۹۱؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۲۹۵، ح ۷

أَلِيمٌ... ».(۱)

«به راستی کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مؤمنان شیوع پیدا کند برای آنان عذابی دردناک خواهد بود.»(۲)

غیبت مانع قبولی اعمال است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنِ اغْتابَ مُسْلِماً أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ یقْبَلِ اللَّهُ صَلاتَهُ وَ لا صِیامَهُ أَرْبَعِینَ یوْماً وَ لَیلَةً إِلّا أَنْ یغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.»

«کسی که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند نماز و روزه او را تا چهل شبانه روز قبول نمی کند، مگر آنکه غیبت شده از او راضی گردد.»

«مَنِ اغْتابَ مُسْلِماً فِی شَهْرِ رَمَضانَ لَمْ یؤْجَرْ عَلَی صِیامِهِ.»(۳)

«هر کس مسلمانی را در ماه مبارک رمضان غیبت نماید برای روزه اش پاداشی داده نمی شود.»

غیبت اعمال نیک را از بین می برد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّ الْغِیبَهَ حَرَامٌ عَلَی کُلِ مُسْلِمٍ وَ إِنَّ الْغِیبَهَ لَتَأْکُلُ الْحَسَنات کَما تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.»(۴)

«غیبت بر هر مسلمانی حرام است، به راستی غیبت حسنات و کارهای نیک را از بین می برد همانگونه که آتش هیزم را نابود می سازد.»

۱- ۶۲۴. سوره نور، آیه ۱۹

۲- ۶۲۵. کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۲

۳- ۶۲۶. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵۸، ح ۵۳

۴- ۶۲۷. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۲۸

و نیز می فرمایند:

«إِیاکُمْ وَ الْغِیبَهَ فَإِنَّها شَبِیهَهٌ بِالْکُفْرِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْقَذْفَ وَ الْغِیبَهَ یهْدِمانِ عَمَلَ مِائَهِ سَنَهٍ.»(۱)

«از غیبت کردن بپرهیزید، زیرا غیبت شبیه کفر است. بدانید که نسبت ناروا دادن و غیبت کردن، عمل (و عبادت) صد سال را از بین می برد.»

همچنین می فرمایند:

«شخصی را در موقف حساب قیامت می آورند و نامه اعمالش را به او می دهند ؛ چون کارهای نیکی را که در دنیا انجام داده در آن نمی بیند، عرض می کند: خدایا! این نامه اعمال من نیست، زیرا طاعات خود را در آن نمی بینم. به او گفته می شود: خدای تو اشتباه یا فراموش نمی کند، کارهای نیک تو به سبب غیبت کردن از مردم از بین رفت.

آنگاه شخص دیگری را می آورند و نامه اعمالش را به او می دهند؛ چون در آن کارهای نیک فراوانی را می بیند که انجام نداده است، می گوید: خدایا! این نامه اعمال من نیست، زیرا این همه طاعات را من بجا نیاورده ام! به او می گویند: فلان کس از تو غیبت کرد، لذا حسنات او به تو عطا گردید.»(۲)

غیبت موجب عذاب قبر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«عَذَابُ الْقَبْرِ مِنَ النَّمِیمَهِ وَ الْغِیبَهِ وَ الْکَذِبِ.»(۳)

«عذاب قبر از سخن چینی، غیبت و دروغ می باشد.»

۱- ۶۲۸. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۲۹

۲- ۶۲۹.

۳- ۶۳۰. ۲ و - بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵۹، ح ۵۳

اثر غیبت پس از مرگ.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«مَنْ مات تائِباً مِنَ الْغِیبَهِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ مَنْ مات مُصِرّاً عَلَیها فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ یدْخُلُ النّارَ.»(۱)

«کسی که از غیبت توبه کند و از دنیا برود، آخرین کسی است که داخل بهشت می شود و آنکه بر غیبت اصرار بورزد و (بدون توبه) از دنیا برود، نخستین کسی است که وارد آتش دوزخ می گردد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«در شب معراج مردانی را دیدم که با مقراض های آتشین لب های آنان را می چینند! پرسیدم: این ها کیستند؟ (جبرئیل) پاسخ داد: اینان کسانی هستند که غیبت مردم را می کنند.»(۲)

غیبت کردن همسنگ قتل نفس است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنِ اغْتابَ مُؤْمِناً فَکَأَنَّمَا قَتلَ نَفْساً مُتعَمِّداً.»(۳)

«هر که مؤمنی را غیبت نماید، گویا انسانی را عمداً کشته است.»

چرا که غیبت، ترور شخصیت، هویت و حرمت مؤمن است.

غیبت موجب خروج از ولایت خداوند است.

۱- ۶۳۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۶، باب ۱۳۲ از عِشره، ح ۵۰؛ نظیر آن: بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲

۲- ۶۳۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۶، ح ۵۱

۳- ۶۳۳. همان، ص ۱۲۵، ح ۴۸

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کسی که دیگری را به آنچه در اوست غیبت نماید، از ولایت خداوند خارج شده، به ولایت شیطان داخل می گردد.

و پدرم از پدران خود نقل کردند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس مؤمنی را به چیزی که در اوست غیبت کند، خداوند هیچ گاه میان آن دو در بهشت جمع نمی کند، و هر کس مؤمنی را به آنچه در او نیست غیبت نماید، عصمت میان آن دو بریده می شود و غیبت کننده در دوزخ جاودانه گردد! وای که چه بد سرانجامی است!»(۱)

غیبت کننده مبغوض ترین افراد است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«أَبْغَضُ الْخَلائِقِ إِلَی اللَّهِ الْمُغْتابُ.»(۲)

«مبغوض ترین مخلوقات نزد خداوند غیبت کننده است.»

برخی دیگر از آثار تکان دهنده و ویرانگر غیبت از این قرار است:

غیبت ظلمی آشکار به حقوق دیگران است که آبرو، حرمت و حیثیت آنان را مورد تهاجم قرار می دهد.

غیبت بذر بدبینی، کینه، دشمنی و نفاق را در دل ها افشانده، پیوندهای اجتماعی را سست می کند؛ روح برادری و صمیمیت را از بین برده، سرمایه اعتماد همگانی را نابود و پایه های همدلی و همکاری را متزلزل می سازد و بسا سرچشمه درگیری ها و جنگ های ویرانگر می گردد.

۱- ۶۳۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۴۷، ح ۱۲

۲- ۶۳۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۲، ف ۸، ح ۳۰۶

غیبت عامل گسترش فحشا و منکرات در سطح جامعه است، زیرا پرده های اسرار مردم را دریده و منکرات و زشتی های ناپیدا را آشکار می سازد. با ظاهر شدن خلاف های پنهان و عیوب پوشیده مردم، اهمیت گناه از بین رفته و آلودگی به آن آسان می گردد.

از سوی دیگر کسانی که برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی خود از کارهای ناروا پرهیز کرده، یا از انجام آشکار آن خود داری می کنند، هنگامی که عیب و گناه آنان از طریق غیبت آشکار گردد، ترک گناه یا پنهان ساختن آن را برای مصون ماندن از رسوایی بی اثر دانسته، بی پروا به گناهان روی می آورند.

تکرار غیبت، عوامل پدید آورنده آن را که انگیزه های زشت اخلاقی است تقویت کرده، پایه های صفات ناپسند را استوار، و پاکسازی نفس و اصلاح روان را به شدت دشوار، بلکه ناممکن می سازد.

ترک غیبت

برادر و خواهر گرامی! این ها نمونه های کوچکی از انبوه هشدارهای تکان دهنده ای است که آن سروران عالی مقام برای نجات من و تو ارزانی داشته و از مهر و لطف و مرحمت خویش کم ترین دریغ را روا نداشته اند. به هوش باش که روح ایمان و حرمت انسانی خود را به هوسی بر باد ندهی و خویشتن را به خاطر گناهی که جز شیطان را خرسند نمی کند، از سعادت ابدی محروم نسازی. همّت خود را استوار دار و با تمام نیرو برای ترک این پدیده نامیمون به پا خیز.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ترک نمودن غیبت در نزد خداوند متعال از ده هزار رکعت نماز

ص:۴۵۶

مستحبی محبوب تر است.»(۱)

شخصی به حضور آن بزرگوار شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه! من جز ماه مبارک روزه نمی گیرم و تنها نمازهای واجب را به جا می آورم؛ مال و ثروتی هم ندارم تا صدقه بدهم، حج بجا آورم و یا کارهای مستحب دیگر انجام دهم، با این حال، هنگامی که از دنیا می روم جایگاه من کجا خواهد بود؟

فرمودند:

«در بهشت با من خواهی بود به شرط آنکه زبانت را از غیبت و دروغ، قلبت را از کینه و حسد حفظ نمایی و به آنچه خداوند بر تو حرام نموده نگاه نکنی و از آن چشم بپوشی و مسلمانی را اذیت نکنی. (اگر چنین باشی) با من داخل بهشت می شوی.»(۲)

انگیزه های درونی غیبت

غیبت نیز مانند هر پدیده ناستوده دیگر که از رفتار یا گفتار آدمی ظاهر می گردد، معلول حالت یا حالات روحی و روانی است و غالباً از یک سلسله نقاط ضعف سرچشمه می گیرد. برخی از مهم ترین عوامل برانگیزاننده آدمی بر این گرایش زشت و ناجوانمردانه عبارتند از:

کبر و غرور

ریشه و خمیرمایه بسیاری از آلودگی های اخلاقی و خصلت های حیوانی، ضعف نفس و خود بزرگ بینی است. افرادی که از نظر وجودی، کم ظرفیت و از سعه صدر اندکی برخوردارند، با دستیابی به کم ترین بهره مادی یا معنوی، خود را

۱- ۶۳۶. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱، ح ۶۶

۲- ۶۳۷. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۳۳

گم می کنند و آن چنان دچار کبر و غرور می شوند که مطلقاً برای دیگران ارزشی قائل نبوده، آبرو و حیثیت غیر خود را فاقد هر گونه اعتبار و حرمت انسانی دانسته، غیبت و عیب جویی از دیگران را بسیار عادی و نوعی دفاع از شخصیت خویش به حساب می آورند.

خشم، دشمنی و کینه توزی

شعله ور شدن آتش خشم، دشمنی و کینه ورزی، عامل مهم دیگری است که بسیاری از کسانی را که در صدد پاک سازی نفس و اصلاح درون خویش نیستند، به این گناه بزرگ آلوده ساخته، به تضییع حقوق مردم و ریختن آبرو و پایمال ساختن حیثیت انسانی آنان مبتلا می سازد.

حسد ورزی

کسی که نعمت های جهان را از خدا نمی بیند، پیش افتادن دیگران و باز ماندن خود در امور زندگی و عدم برخورداری از نعمت ها را تحمّل نکرده، به جای تلاش سازنده و درخواست پیشرفت از خداوند متعال، همواره طالب از بین رفتن نعمت دیگران بوده، و چون قادر به تحصیل خواسته نادرست خویش نیست عاجزانه به بیان نقاط ضعف دیگران پرداخته، برای جبران شکست خود، می کوشد از حیثیت و اعتبار آنان بکاهد تا از یک سو، سوزش آتش حسد خود را از این طریق تسکین بخشد، و از سوی دیگر با ذکر معایب دیگران، پیشرفت و برخورداری آنان را ناچیز و عقب افتادگی و محرومیت خود را طبیعی و موجّه جلوه دهد.

عقده های روانی

کسانی که به خاطر احساس حقارت در خود، ضعف و کمبودهای خویش را بیش از آنچه هست بزرگ می بینند، پیوسته از این احساس که به صورت عقده ای

درونی درآمده، رنج می برند و لذا برای سرپوش نهادن بر عیوب و نواقص خویش و کاستن از آزار و اذیت درونی، خطاهای دیگران را به رخ این و آن می کشند و گناه خود را به گردن دیگران می گذارند تا همچنان که گفته شد از این طریق عقب افتادگی و محرومیت خود را طبیعی و خود را بی تقصیر جلوه داده، بلکه دیگران را مسئول شکست های خویش معرفی نمایند.

سرگرمی و استهزاء

بی توجهی نسبت به مسئولیت خطیر انسان در بهره مند شدن از قابلیت ها و سرمایه های عظیم خدا دادی، و غفلت از پی آمدهای شوم غیبت سبب می شود که با انگیزه سرگرمی، سخریه، استهزا و یا گرم کردن مجالس و محافل، به این گناه بزرگ دامن زده، با غیبت این و آن، خود و دیگران را به نکبت محرومیت از خوشبختی و رستگاری در دنیا و آخرت گرفتار نمایند.

در پایان توجه عزیزان را به نکاتی چند جلب می کنیم:

همچنان که غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت و حضور یافتن در مجلسی که غیبت دیگران می شود نیز در زمره محرمات بزرگ شمرده می شود و بر مسلمان واجب است که از غیبت دیگران جلوگیری کرده، از برادران ایمانی خود که حیثیت و آبرویشان در معرض خطر قرار گرفته، دفاع نماید.

غیبت در برخی موارد مشمول حرمت نبوده، جایز می باشد:

حراست از امانت و پرهیز از خیانت در مقام مشورت

کسی که در زمینه انتخاب همسر، شریک، صاحب حرفه، کسب و کار و مانند آن مورد مشورت قرار می گیرد، برای پاسداری از امانت در مشورت لازم است به صورتی که آبروی طرف لکه دار نشود، عیوبی را که در ردّ یا انتخاب وی دخالت

دارد بازگو نماید و از راهنمایی کردن مشورت کننده به بهانه پرهیز از غیبت دریغ نورزد.

بازگو کردن گناه متجاهر به فسق

غیبت کسانی که پرده حیا را دریده و جسورانه و آشکارا گناه می کنند و از تظاهر به فسق اِبایی ندارند جایز است. روشن است که این جواز منحصراً به ذکر گناهانی اختصاص می یابد که افراد نامبرده نسبت به آن متجاهر بوده، و بازگو کردن آن گناه نیز به خاطر وجود مصلحت - نه از سر ملامت یا میل نفسانی - باشد.

دادخواهی، دفع بدعت و نهی از منکر

غیبت در مقام رفع ظلم، رفع بدعت، شکایت از ظالم نزد قاضی، نهی از منکر در مواردی که بدون کمک دیگران امکان پذیر نیست، جلوگیری از اشاعه فحشا و انحراف اخلاقی و اعتقادی و... نیز جایز بلکه در مواردی واجب می باشد.

البته از این نکته نباید غفلت ورزید که نفس طغیانگر پیوسته در صدد دستیابی به هوس های حیوانی خود می باشد؛ ابلیس لعین نیز همواره در مقام طغیان بوده و برای وارد ساختن ضربات سهمگین خود در کمین نشسته است؛ موضوع نیز آنچنان حساس و دقیق است که حتی دیدگان تیزبین آشنا به مسایل سیر و سلوک نیز در مواردی در درک درست آن ناتوانند.

از اینرو باید احتیاط را از دست نداده، پیوسته مراقب بود که در اثر دسیسه های نفس و شیطان و حبّ و بغض های شخصی گرفتار اشتباهات و لغزش های گمراه کننده نگشته و در تعیین حَدّ و مرز موارد استثنا با حساسیت و دقت رفتار نمود. مصلحت مورد نظر را با مطالعه و تأمّل در نظر گرفته، خصوصیات و جوانب کار را دقیقاً بررسی، انگیزه خود را ارزیابی، و برتری مصلحت بر مفسده غیبت را احراز کرده و مواظب باشد که خدای نخواسته خود

را به بهانه وجود مجوّزِ غیبت آلوده به این گناه بزرگ نسازد، که نفس و شیطان در کمین اند و بسا با بزرگ نشان دادن مصلحت، ارتکاب به گناه کبیره غیبت را در نظر آدمی امر واجبی جلوه دهند.

همچنان که بیان شد شناخت موارد استثنا نیازمند دقت، تأمّل و بررسی است. به همین جهت بسیاری از عذرهای عوامانه که برای جواز غیبت دیگران مطرح می گردد، بی اساس بوده و شرعاً و اخلاقاً فاقد اعتبار می باشد. به عنوان مثال، کسی که به بهانه متصف بودن شخصی به یک عیب یا نقص، خود را در غیبت کردن از او مجاز معرفی کرده، و می گوید: «این غیبت نیست بلکه صفت اوست» باید بداند که صفت بودن یک عیب، دلیل جواز غیبت نمی شود، همچنان که صفت نبودن آن نیز، عمل غیبت را به تهمت – که گناهی بزرگ تر از غیبت است – مبدّل می سازد.

همچنین کسی که برای توجیه غیبت کردن از دیگران با جسارت تمام ابراز می کند که: «من این سخنان را در حضور وی نیز خواهم گفت» باید توجه داشته باشد که بیان عیوب فرد در حضور او نه تنها از گناه غیبت در جای دیگر نمی کاهد، بلکه علاوه بر نشان دادن گستاخی او، گناهش را به خاطر آزار و اذیت مسلمان، سنگین تر خواهد کرد.

در برخی موارد نیز غیبت کننده به خیال خود برای پرهیز از غیبت، با بیان سخنان مبهم، تلویحاً مرتکب غیبت شده، و علاوه بر آلوده شدن به گناه غیبت، وِزر گناه دیگری را – که سوء ظن مخاطب را در باره دیگران بر می انگیزد – بر دوش خود بار می کند. مثلاً ـ با طرح مطالب مختلف در باره شخص مورد نظر می گوید: «افسوس که شرع مقدس زبانم را بسته است!» یا می گوید: «متأسفم که نمی توانم بیش از این توضیح دهم، زیرا می ترسم مرتکب غیبت او شوم!» غافل از

اینکه این خود از حیله هـای نفس طغیانگر و دسیسه های ابلیس لعین است که از این طریق با ظاهری فریبنـده او را به دام خود گرفتار ساخته است.

در مواردی نیز غیبت کننـدگان برای فراهم سـاختن زمینه منـاسب برای عمل شوم خود، نخست فسق دیگران را ثابت کرده و او را مسـتحق غیبت معرفی می نماینـد، سـپس به خیال خام خود به راحتی و بـدون دغدغه خاطر، به غیبت آنان می پردازند. اینان نیز باید به هوش باشند که با این کار خود به بدترین نوع غیبت گرفتار شده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«غیبت چهار نوع است: اول به کفر می انجامد؛ دوم به نفاق کشیده می شود؛ سوم معصیت است؛ چهارم مباح می باشد.

امّـا قسم اول که منجر به کفر می شـود: آنکه کسـی غیبت مسـلمانی را کنـد و هنگـامی که به او گفته می شـود: چرا غیبت می کنی؟ پاسخ دهد: این (سخن یا این عمل من) غیبت نیست.

امّا قسم دوم که به نفاق می انجامد: آنکه کسی غیبت مسلمانی را کند و نام او را نبرد، ولی شنوندگان او را بشناسند.

امّا قسم سوّم که معصیت می باشد: آنکه کسی مسلمانی را غیبت کند (به طوری) که اگر بشنود ناراحت شود.

امّا قسم چهارم که مباح است: غیبت زمامدار و حاکم ستمگری است که فسق و فجور می کند.»(۱)

البته باید دانست که منشأ بسـیاری از غیبت ها، رفتار غیر متعارف و شـیوه سـلوکی نامتعادل خود انسان هاست که زمینه را برای عیب جویی و غیبت هموار

۱- ۶۳۸. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۳۲

ساخته و به اصطلاح معروف، سوژه به دست دیگران می دهد. باید با اصلاح رفتار و گفتار خود بکوشیم تا علاوه بر پیشرفت در پاک سازی نفس از آلودگی های اخلاقی، محیط و معاشران را در پاک شدن از گناه و فساد مساعدت نموده، خود نیز در ایجاد زمینه گناه شریک جرم نباشیم.

چنانچه خدای نخواسته کسی به گناه بزرگ غیبت آلوده شود باید بداند که با این کار در واقع دو حقّ پایمال شده است: حق خالق، و حق مخلوق؛ و راه بازگشت از آن، تدارک هر دو حق از مسیر درست و شرعی آن خواهد بود.

تدارک حقّ خداوند با توبه صحیح امکان پذیر می گردد. باید بزرگی گناه را در نظر آورده، از صمیم دل پشیمان شود و حقیقتاً به سوی خدا بازگشته و توبه نماید تا مشمول عفو او جلّ جلاله قرار گیرد، که او بسیار مهربان و توبه پذیر است.

جبران حق مخلوق و کسی که مورد غیبت واقع شده است نیز - چنان که از مجموع روایات استفاده می شود - اگر از دنیا رفته، یا به او دسترسی نیست، و یا حلیت مستقیم از وی باعث ناراحتی بیشتر، یا سبب فتنه و فساد خواهد شد، در این صورت ها باید برای او استغفار کرده و از خداوند متعال طلب رحمت، مغفرت و آمرزش گناهان او را بنماید تا از این طریق وِزر و گناه غیبت مرتفع گردد.

امّا چنانچه به او دسترسی داشته و حلیت طلبیدن از وی بر ناراحتی وی نمی افزاید و فساد دیگری نیز بر آن مترتب نمی گردد، باید ولو به صورت مجمل و سربسته، با راضی ساختن صاحبِ حق، خود را از زیر بار گناه بزرگ غیبت بیرون آورد، که غیبت از موارد حقّ الناس شمرده شده، و حقّ الناس جز با عفو صاحب حقّ و راضی شدن وی، مورد آمرزش و بخشش قرار نخواهد گرفت.

علاوه بر آنچه که گفته شد، در هر صورت چنانچه امکان دارد باید در مواردی

که ممکن است نزد افرادی که غیبت را شنیده اند رفته و اظهار کند که من اشتباه کرده بودم و در مقابل غیبتی که کرده، از صاحب حق به نیکی یاد کند و از او اعاده حیثیت نماید.

پویندگان راه فضیلت و دارندگان مکارم اخلاق بر این باورند که گذشت از خطای خطاکاران و پذیرش عذرِ عذرخواهان از جمله بزرگ ترین سجایای انسانی و فضیلت های معنوی است که در تعالی روح و کمال نفس، نقشی فوق العاده ایفا می نماید. از اینرو بسیار شایسته است که اگر غیبت کننده از عمل قبیح خود پشیمان شده و برای عذرخواهی و در خواست پوزش، نزد صاحب حق حاضر گردید، عذر او را بلافاصله بپذیرند و قلباً از وی ابراز رضایت نمایند تا علاوه بر جلب لطف و مرحمت خداوندی، خطاکاران را نیز به توبه و بازگشت از گناه ترغیب و تشویق نمایند.

ص:۴۶۴

۳ – سخن چینی

سخن چینی یا خبر کشی آن است که انسان کلامی را که از یک گوینده در باره کسی شنیده و نقل آن دارای مفسده است، از طریق گفتن یا نوشتن یا اشاره کردن به آن کس منتقل سازد. این خوی بسیار قبیح و نکوهیده به انتقالِ سخن خلاصه نمی شود، بلکه کاری نیز که در باره کسی انجام می شود، چنانچه نقل آن فسادی به بار آورد، رساندن خبر آن به وی از مصادیق سخن چینی محسوب می گردد.

سخن چینی از زشت ترین گناهان کبیره، ناجوانمردانه ترین کارهای ناستوده و بدترین و قبیح ترین صفات ناپسند حیوانی محسوب می شود.

برخی از بزرگان مانند شهید ثانی – رضوان اللّه علیه – آن را از ملحقات غیبت برشمرده و بعضی همچون علامه نراقی و پدر بزرگوارش – رضوان اللّه علیهما – با عنایت به وصف «زنیم» در توصیف فرد سخن چین در کلام خداوند، (۱) سخن چین را در حکم زنازاده دانسته اند.

کسی که به این رذیله ضد انسانی تن می دهد، خود را به گناهان بسیاری همچون غیبت، مکر، خیانت، کینه، دروغ، حسد، نفاق، فتنه انگیزی و پخشِ بذرِ فساد در میان بندگان خدا آلوده ساخته و خویشتن را از مرحله انسانیت به پایین ترین مرتبه حیوانی و در زمره خبیث ترین مردم تنزّل داده و سعادت و رستگاری همیشگی را به شقاوت و هلاکت ابدی مبتلا ساخته است.

روشن است که اگر گوینده سخن از کار سخن چین در انتقال کلامش ناراضی

۱- ۶۳۹. سوره قلم، آیه ۱۳؛ در اکثر احادیث «زنیم» به زنازاده تفسیر شده است. ر.ک: نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۳ و...

باشد، علاوه بر حرمت سخن چینی، گناه غیبت نیز بر آن بار شده و سخن چین مستحق عقوبت غیبت نیز خواهد بود. همچنان که افزایش مفسده سخن چینی سبب افزایش عقوبت آن خواهد گردید.

سخن چین در زمره بدترین افراد

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن حضرت به یاران خود فرمودند:

«آیا شما را به بدترین تان آگاه نسازم؟! عرض کردند: چرا ای رسول خدا! فرمودند: آنان که به سخن چینی روی آورند، در میان دوستان جدایی افکنند و برای افراد پاکدامن عیب جویی کنند.»(۱)

هم آن حضرت ضمن کلام خود می فرمایند:

«از بزرگ ترین مصادیق سحر، سخن چینی است! زیرا بین دوستان جدایی افکنده، میانشان دشمنی ایجاد (و فتنه انگیزی) می کند و به وسیله آن خون ها ریخته، خانه ها خراب و پرده ها دریده می شود. سخن چین بدترین کسی است که روی زمین راه می رود.»(۲)

آورده اند که شخصی غلامی را فروخت و به مشتری یادآور شد که غلامش هیچ عیبی ندارد جز آنکه سخن چین است. مشتری غلام را به خانه برد. روزی غلام به همسر خریدار گفت: شوهرت به تو بی علاقه و در خیال ازدواج مجدّد است! اگر می خواهی از این فکر منصرف شود، به وسیله تیغ مقداری از موی زیر گلویش را بیاور تا بر آن دعایی بخوانم که قلبش به تو مایل گردد.

۱- ۶۴۰. کافی، ج ۲، ص ۲۷۴، باب نمیمه، ح ۱؛ نظیر آن: ح ۳ و خصال، ج ۱، ص ۱۸۲، باب ۳، ضمن ح ۲۴۹
۲- ۶۴۱. ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۱۷۶، باب ۱۸۰، ح ۱۲

از سوی دیگر به شوهر گفت: همسرت با دیگری ارتباط دارد و در اندیشه کشتن تو است! چنانچه باور نداری امشب خود را به خواب بزن تا حقیقت بر تو آشکار گردد.

مرد که به پیشنهاد غلامش در آن شب خود را خوابیده نشان داده بود، هنگامی که در نیمه های شب متوجه شد که همسرش تیغی در دست گرفته، به سوی او می آید، مطمئن شد که قصد کشتن او را دارد، بی درنگ برخاسته، وی را از پای درآورد. با آگاه شدن بستگان زن از جریان قتل او، آتش فتنه میان آنان و اقوام همسر برافروخته شد و چیزی نگذشت که دو قبیله به جان یکدیگر افتاده، شراره جنگ و خونریزی میان آنان شعله ور گردید.(۱)

میان دو کس جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است

سخن چین کند تازه جنگ قدیم

به خشم آورد نیکمرد سلیم

محرومیت از بهشت

سخن چین بی سعادت در اثر کار زشت و عمل و صفت ناپسند خود سرانجامی شوم و پایانی نامیمون را در پیش خواهد داشت. از مردم مطرود، از رستگاری دور، و بنا بر مفاد احادیث فراوان از بهشت محروم خواهد بود.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«بهشت بر دروغ پردازان (یا کار آگاهان) که سخن چینی می کنند حرام است.»(۲)

ص:۴۶۷

۱- ۶۴۲. کشف الریبه، مرحوم شهید ثانی، ص ۹۰؛ سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۳۵، «نمم»
۲- ۶۴۳. کافی، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۲

سخن چینی موجب عذاب قبر است.(۱)

کیفر سخن چین از عقوبت همه اهل دوزخ بیشتر است.(۲)

سخن چینی مانع استجابت دعاست.

در روایات وارد شده است که بنی اسرائیل در یکی از سال ها به قحطی مبتلا شدند. حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست باران کرد. خطاب آمد: چون یکی از شما سخن چین است و بر کار خود اصرار می ورزد، دعایتان را مستجاب نمی کنم. جناب موسی عرض کرد: پروردگارا! (بفرما) او کیست تا از میان خود بیرونش کنیم! پاسخ آمد: ای موسی! من از سخن چینی نهی می کنم، اینک خود سخن چین باشم؟!

بنی اسرائیل همه از گناهان خود توبه کردند تا خداوند باران را بر آنان نازل فرمود.(۳)

شخصی به دیدن حکیمی رفت و ضمن گفتگوی خود با وی، سخنی را که دیگری در باره آن حکیم گفته بود برایش نقل کرد. حکیم فرمود: ای مرد! با سه خیانت نزد من آمدی: میان من و آن شخص دشمنی ایجاد کردی، دل فارغ مرا مشغول نمودی، خویشتن را نیز نزد من به خیانت متهم ساختی!(۴)

ای عزیز! کسی که نزد تو از دیگری سخن چینی می کند، بی تردید از تو نیز نزد

۱- ۶۴۴. ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۱۷۵، ح ۱۰

۲- ۶۴۵. همان، ص ۱۷۴، ح ۵

۳- ۶۴۶. کشف الریبه، ص ۸۵؛ جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۸۶

۴- ۶۴۷. کشف الریبه، ص ۸۸

دیگران سخن چینی خواهد کرد. بنگر که آیا اعتماد به او شایسته است؟ به هوش باش که هرگز او را تصدیق نکنی و اندیشه و درون خویش را به گفته وی نسبت به دیگری آلوده و مشوّش نگردانی! هرگز مباد که سخنان شرّآمیز این زیان کارِ دنیا و آخرت، ذهن تو را نسبت به کسی که در باره اش نمّامی کرده، بدبین سازد یا تو را به تحقیق و تجسّس در باره وی وادار نماید. او را نصیحت کن و تا جایی که ممکن است از این کار شوم و نامیمون باز دارد.

سعایت بدترین سخن چینی

سخن چینی نزد سلاطین، فرمانروایان، حاکمان ستمگر و افرادی که هر لحظه از آن ها بیم ضرر و نگرانی، آزار و اذیت انتظار می رود، بدترین نوعِ سخن چینی است که از آن به «سعایت» تعبیر می شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«کسی که سعایت مردم کند حلال زاده نیست.»(۱)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشَرَةٌ: ... وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ...»(۲)

«از این امت ده گروه به خدای بزرگ کفر ورزیده اند: (که از آن جمله است:) کسی که در فتنه انگیزی (میان مردم) کوشش می کند.»

ص:۴۶۹

۱- ۶۴۸. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۸۹

۲- ۶۴۹. خصال، ج ۲، ص ۴۵۰، باب ۱۰، ح ۵۶

۴ – بهتان

گناه طبعاً کاری نارواست که با کمال و انسانیت ناسازگار، و با فطرت و ارزش های اخلاقی در ستیز می باشد.

بسیاری از گناهان به قلمرو حقوق شخصی عامل آن محدود نگشته، حیثیت و آبرو، جان و ناموس و حقوق انسانی، مادی و معنوی یاران، همراهان و معاشران را نیز مورد تهاجم و بی مهری قرار می دهد.

در این میان، بهتان و تهمت را می توان در زمره خیانت بارترین، ناجوانمردانه ترین و ستم آمیزترین نوع گناهانی به شمار آورد که آثار نابود کننده آن ها بسا انسان بی گناهی را همراه با خانواده و نزدیکان وی آنچنان مورد ستم قرار داده، از حیات و هستی ساقط گرداند که با هیچ وسیله ای قابل تدارک و جبران نباشد.

سخنِ دور از واقع یا نسبت نادرستی که در باره کسی در حضورش گفته شود، گناهی بزرگ، ظلمی عظیم و بدترین نوع دروغ است که کیفری بس هولناک در پی خواهد داشت، و چنانچه این گناه در غیاب وی صورت بگیرد، علاوه بر وبال نکبت بار تهمت و بهتان، مجازات غیبت و مکافات دروغ نیز گریبان گیر عامل آن می گردد.

بهتان دروغی محض و عملی به شدّت ناجوانمردانه است که با آگاهی از نادرستی آن و از روی عمد به دیگری زده می شود. امّا اگر منشأ آن، سوء ظن بوده و انسان بدون تحقیق و صرفاً بر اساس حدس و گمان، کار نادرست یا سخن دروغی را به دیگری نسبت دهد - مثل اینکه صبحت یا رفت و آمد مردی را با زن نامحرمی مشاهده کرده و به جای حمل به صحّت که وظیفه اوست، نسبت

ناروایی به آنان بدهد – تهمت نامیده می شود.

بهتان و تهمت هر دو گناهی بزرگ، جنایتی ناروا، کاری قبیح و ستمی نابخشودنی است که از سوی دین و عقل و وجدان به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، به عنوان عملی بسیار ناپسند و رفتاری ضد انسانی محکوم گردیده است. خداوند متعالی می فرماید:

« وَ مَنْ یکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً ».(۱)

«هر کس کار خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری را بر دوش کشیده است.»

تعبیر لطیف «یرْمِ بِهِ» که در آن، گناه به منزله تیر و نسبت دادن آن به دیگری به مشابه پرتاب تیر به سوی وی در نظر گرفته شده، یادآور این معناست که نسبت گناه به فرد بی گناه ممکن است همانند پرتاب تیر به سوی یک فرد به قیمت جان یا آبروی او که به منزله خون اوست تمام گردد.

و همین پی آمد هولناك و نگران کننده است که پرهیز از گناه بزرگ بهتان را از اهمیتی آنچنان فوق العاده برخوردار ساخته که قرآن کریم یکی از شرایط بیعت زنان با پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله را ترک بهتان و پرهیز از افترا قرار داده است.(۲)

پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز با تأکید فراوان مردم را از این گناه بزرگ برحذر داشته، برخی از عواقب شوم و پی آمدهای ناگوار آن را یادآور شده اند.

ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمودند:

۱- ۶۵۰. سوره نساء، آیه ۱۱۲

۲- ۶۵۱. سوره ممتحنه، آیه ۱۲؛ چون این گناه در میان زنان بسیار رایج است، ترک آن از شرایط بیعت آنان قرار داده شده است.

«مَنْ بَهَت مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَهً بِما لَیسَ فِیهِ بَعَثَهُ اللَّهُ فِی طِینَهِ خَبالٍ حَتی یخْرُجَ مِمَّا قالَ.»

«هر کس مرد یـا زن بـا ایمـانی را به آنچه در او نیست بهتـان بزنـد، خداونـد (روز قیـامت) او را در «طینت خبال» برانگیزد تا از عهده آنچه گفته است برآید.»

وی گوید: پرسیدم: «طینت خبال» چیست؟ فرمودند:

«چرک و خونی است که (در دوزخ) از زنان بدکاره خارج می شود.»(۱)

مردی به حضور امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: من هفتصد فرسنگ راه آمده ام تا در باره هفت کلمه سؤال کنم! آن بزرگوار فرمودند: هرچه خواهی سؤال کن.

عرض کرد: چـه چیز از آسـمان بزرگ تر است؟ کـدام چیز از زمین پهنـاورتر می باشـد؟ چیست که از یـتیم ضـعیف تر است؟ سوزنده تر از آتش چیست؟ آنچه که از زمهریر خنک تر می باشد کدام است؟ چه چیز از دریا بی نیازتر است؟ و کدام چیز از سنگ سخت تر است؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«بهتان به کسـی که دامنش از آن مبرّا است، از آسـمان بزرگ تر است؛ حقّ از زمین وسیع تر می باشد؛ سخن چین و کسی که نزد صـاحب قـدرتی سـعایت کنـد، از یـتیم ضـعیف تر است؛ حرص سوزنـده تر از آتش می باشـد؛ حـاجت بردن نزد بخیـل از زمهریر خنک تر است؛ بدن قانع از دریا بی نیازتر و دل کافر از سنگ سخت تر است.»(۲)

ص:۴۷۲

۱- ۶۵۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، باب غیبت، ح ۵

۲- ۶۵۳. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۱، ح ۹۹

امام صادق علیه السلام نیز به نقل از یک حکیم، بزرگی بهتان را چنین نقل می فرمایند:

«بهتان به کسی که دامن او از آن مبرّاست، از کوه های بزرگ و استوار سنگین تر است.»(۱)

و امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار خود از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله پی آمد ناگوار بهتان در روز قیامت را چنین بازگو فرموده اند:

«هر کس مرد یا زن مؤمنی را بهتان زند، یا در باره او چیزی بگوید که در او نباشد، خداوند در روز قیامت آن را بر تلّی از آتش قرار دهد تا از عهده آنچه گفته است بیرون آید.»(۲)

و امام صادق علیه السلام در باره ناسازگار بودن بهتان با روح ایمان می فرمایند:

«إِذَا اتهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخاهُ انْماثَ الْإِيمانُ مِنْ قَلْبِهِ كَما يَنْماثُ الْمِلْحُ فِي الْماءِ.»(۳)

«هنگامی که مؤمن برادر ایمانی خود را متهم می سازد، ایمان در دلش - همانند حل شدن نمک در آب - ذوب می گردد.»

از سوی دیگر، رواج دادن این کار ناجوانمردانه در محیط زندگی، ارکان عدالت و پایه های نظام اجتماعی را متزلزل ساخته، حق و باطل را مشتبه، بی گناهان را گرفتار، مجرمان و تبهکاران را تبرئه، و اعتماد عمومی را نابود می سازد.

بسا با یک تهمت یا یک بهتان، انسان بی گناهی مطرود مسلمانان گشته، به حبس، ارتداد و اعدام محکوم گردد! سرنوشت خانواده ای برای همیشه به تیرگی و تباهی کشانده شود؛ الفت و محبت بین دوستان از بین رفته، نفرت و دشمنی

۱- ۶۵۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴، ح ۳
۲- ۶۵۵. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲، باب ۳۱، ح ۶۳؛ بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴، ح ۵
۳- ۶۵۶. کافی، ج ۲، ص ۲۶۹، باب تهمه و سوء ظنّ، ح ۱

جـایگزین آن گردد؛ روابط گرم زن و شوهری را تیره و تار، بلکه آنان را از یکـدیگر جـدا سازد، و بسا کلمه یا جمله کوتاهی که تأثیر شوم و مفاسـد زیان بار آن ترمیم پذیر نبوده، جراحات حاصل از آن که از جراحات خنجر و نیزه تیز سـخت تر است با هیچ گفته یا عملی التیام نپذیرد.

توجه و عنایت به همین پی آمدهای شوم و ناگوار است که پیشوایان معصوم علیهم السلام دوستان و پیروان خود را به شدّت از ارتکاب گناه بزرگ بهتان و نزدیک شدن به آن پرهیز داده، سـفارش نموده اند که حتی خود را در مظانّ و معرض متهم شدن قرار ندهند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ کانَ یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ الْآخِرِ فَلا یقِفَنَّ مَوَاقِفَ التهَمَهِ.»(۱)

«هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، هرگز خود را در جایگاه و موارد تهمت قرار ندهد.»

حضـرتش در مسـجد معتکف بودند، صفیه همسر آن بزرگوار به زیارتشان شرفیاب شد. هنگام بازگشت، اندکی او را همراهی کرده، بـا او مشـغول گفتگـو بودنـد؛ مردی از انصـار از کنـار آنـان عبور کرد، رسول خـدا صـلی الله علیه وآله او را آواز داده، فرمودنـد: این بـانو همسـرم صـفیه است! انصـاری عرض کرد: یـا رسول اللَّه! آیـا به شـما جز گمان خیر می بریم؟ آن حضـرت فرمودند:

«شیطان بسان خون در رگ های انسان جریان دارد، ترسیدم بر تو شبهه ای داخل گردد.»(۲)

ص:۴۷۴

---

۱ – ۶۵۷. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۴۰، باب ۱۸ از عشره، ح ۵؛ همچنین ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۵، باب ۱۹۷

۲ – ۶۵۸. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۲ {سوء ظن} ؛ و با اندکی اختلاف از امام سجّاد علیه السلام در معراج السعاده، ص ۱۶۳

انگیزه های درونی بهتان

برخی از عوامل برانگیزنده درونی که آدمی را به این گناه بسیار بزرگ می کشاند عبارت است از:

بدگمانی نسبت به افراد خصوصاً معاشران و نزدیکان.

سطحی نگری و شتاب زدگی در قضاوت.

دشمنی و غرض ورزی.

چه بسیار است کینه توزی هایی که زمینه ساز تهمت به افراد بی گناه می گردد.

جهل و نادانی به موضوعات و تفسیر جریانات روز مره به رأی و نظر ناآگاهانه خود.

عقده حقارت.

کسانی که به جهت نگاه نادرست به قابلیت های خود، خویشتن را کمتر از ارزش واقعی خود احساس می کنند، می کوشند تا با بهتان و تهمت به دیگران، عیوب خویش را بپوشانند و از احساس ذلّتی که در باطن خود دارند تا جایی که ممکن است بکاهند.

ص:۴۷۵

۵ – ناشایسته گویی

زبان نماینده دل، سخن گوی خرد، بیانگر شخصیت، سرمایه ای بزرگ و موهبتی عظیم است که آفریدگار حکیم از سر لطف و نظر مرحمت به آدمی کرامت فرموده و از این طریق او را به خلعت ذکر مبارک خویش مفتخر و به زینت نطق و بیان حقّ مزین نموده است.

نعمت بی بدیل یاد و ذکر خود را که از بزرگ ترین فیوضات اوست به برکت زبان بر انسان ارزانی داشته، و پاداش های بی نظیر معنوی و اخروی خویش را به یمن بهره مندی صحیح از این مخلوقِ به ظاهر ناچیز و بسیار شگفت انگیز نثار او ساخته است.

جای بسی تأسف است که غالباً این نعمت عظما به نقمتی شوم مبدّل گشته، از مسیر حقّ منحرف، و به جای بهره گیری صحیح از آن در جهت هدایت و ارشاد و بیان حق و پند و اندرز و ذکر و یاد خدا و یاری مظلوم و سخنان مفید و حکمت آمیز، به صورت ابزاری برای مقاصد باطل، کلمات بیهوده، گمراه ساختن افراد، غیبت و دروغ و تهمت و سایر مفاسد هولناک اخلاقی و غیر انسانی درآمده است.

کمتر گناهی را می یابیم که به نوعی ریشه در استفاده نامطلوب از زبان نداشته باشد و کمتر انحرافی را سراغ داریم که به شکلی از خطای زبان سرچشمه نگرفته باشد. چه فراوان است خطاها و گناهانی که در اثر به کار گرفتن نامطلوب زبان دامن گیر آدمی است! و چه هولناک است مکافات و کیفر گناهانی که به واسطه سوء استفاده از زبان گریبان گیر انسان می گردد!

هر روز و هر ساعت که از عمر می گذرد، ده ها و صدها کلمه گناه آلود بر زبانمان

ص:۴۷۶

جاری می شود و از عواقب خطرناک آن غافلیم؛ و کم نیست کلمات بیهوده و بی حاصلی که روزانه از ما صادر شده و ثمره ای جز خسارت و زیان به بار نمی آورد! و چه فراوان است سخنان ناروا و گفتارهای ناشایست که صفحات زیادی از پرورنده اعمالِ ناستوده زندگی را به خود اختصاص می دهد و اثرات ویرانگر آن در روح و نفس و فکر آدمی چنان زیان بار است که بسا به گستاخی، لا ابالی گری و انحراف از مسیر حق می انجامد!

ای عزیز! کسی که به خدا ایمان آورده، او را در همه حال حاضر و ناظر می بیند، جهان آخرت را باور کرده و رسیدگی به اعمال بندگان را حقیقت می داند، هرگز خود را مجاز نمی داند که زبان خویش را رها ساخته، بی مهابا هرچه می خواهد بر زبان جاری سازد. لختی تأمل کن در کلمات تکان دهنده بزرگان دین که چگونه گفتار ناشایست، دشنام گویی، لعن و نفرین بیجا و به کارگیری زبان بدون مراقبت را مورد شدیدترین نکوهش قرار داده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدٌ اتقَی النَّاسُ لِسانَهُ.»(۱)

«مبغوض ترین بندگان خدا کسی است که مردم از زبانش پرهیز کنند.»

در روایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«از زمره بدترین بندگان خدا کسی است که مردم به واسطه دشنام گویی اش از مجالست با او اکراه دارند.»(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«خداوند بهشت را بر هر دشنام گوی بی آبرو و کم شرمی - که باکی از

۱- ۶۵۹. کافی، ج ۲، ص ۲۴۳، باب سفاهه، ح ۴

۲- ۶۶۰. همان، ص ۲۴۵، باب بذاء، ح ۸

آنچه می گویـد و آنچه به او گفته می شـود نـدارد - حرام کرده است. زیرا اگر بازرسـی شـود، یـا از نطفه نامشـروع است و یا شیطان در آن شرکت دارد!»(۱)

امام باقر علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«سِبابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيةٌ وَ حُرْمَهُ مالِهِ كَحُرْمَهِ دَمِهِ.»(۲)

«دشـنام گویی به مؤمن فسق و فجور است؛ جنگیـدن بـا او کفر است؛ خوردن گوشت او (به وسـیله غیبت) گناه است؛ و احترام مالش همانند احترام خون اوست.»

سَماعه که از یاران امام صادق علیه السلام است می گوید:

بر آن حضرت وارد شدم، حضرتش بدون مقدمه فرمودند:

«ای سَماعه! این چه جنجالی است که میان تو و ساربانت پدیدار گشته؟ مبادا دشنام بگویی! بد زبان باشی! با فریاد حرف بزنی! و مردم را مورد لعن قرار دهی!»

عرض کردم: به خدا سوگند او به من ستم کرد. فرمودند:

«اگر او به تو ستم کرده، تو از او جلو افتادی؛ اینگونه رفتار از روش ما نیست؛ اجازه نمی دهم شیعیانم چنین کنند. از پروردگار خود طلب مغفرت نما و دیگر این عمل را تکرار نکن.»

عرض کردم: از پروردگار آمرزش می خواهم و دیگر بار تکرار نمی کنم.(۳)

۱- ۶۶۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۴، ح ۳؛ نظیر این حدیث فراوان است.

۲- ۶۶۲. همان، ص ۲۶۸، باب سِباب، ح ۲

۳- ۶۶۳. همان، ص ۲۴۵، ح ۱۴

امیر مؤمنان علیه السلام شنیدند که مردی به قنبر دشنام داد. همین که قنبر خواست پاسخ او را بدهد، حضرتش او را صدا کرده و فرمودند:

«آرام باش و او را واگذار که (با سکوت خود) خدا را راضی، شیطان را خشمگین و دشمنت را کیفر نمودی.

سوگند به خداوندی که دانه را رویانید و انسان را آفرید، مؤمن پروردگار خود را خشنود نکرده به چیزی مانند بردباری، و شیطان را خشمگین ننموده به چیزی مانند خاموشی، و احمق را کیفر نکرده به چیزی مانند سکوت در مقابل او.»(۱)

روزی در مجلس رسول خدا صلی الله علیه وآله شخصی دیگری را دشنام داد. او نخست ساکت بود، سپس شروع به مقابله و پاسخ کرد. آن حضرت برخاسته و فرمودند:

«ملک و فرشته ای از جانب تو جواب می داد، حال که خود به سخن آمدی، فرشته رفت و شیطان آمد! در مجلسی که شیطان حاضر است نمی نشینم.»(۲)

ای برادر! مراقب زبان خویش باش و خویشتن را به خاطر اندکی بی صبری از فیوضات بسیار محروم نساز؛ بدان که اعمال و گفتار ما علاوه بر پی آمدهای دنیوی و ظاهری، آثار معنوی و ناپیدای فراوانی نیز دارد که ما از آن غافلیم. چه بسیار کلماتی که نیش زهر آلود آن شدیدترین فشارهای روحی را به معاشران ما وارد می سازد و قرار و آرام را از آنان سلب می نماید و زیان های جبران ناپذیری را بر آنان پدید می آورد و به آن توجه نداریم.(۳)

سخنان ناروا و گفتار ناشایسته حتی در مورد مخالفان و کسانی که از نظر ایده و

۱- ۶۶۴. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲۴، ح ۶۴

۲- ۶۶۵. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۳۱۶، باب ۱۴۶، ح ۲۱

۳- ۶۶۶. برای مطالعه بیشتر در باره زبان ر.ک: کتاب فرهنگ اخلاق.

مکتب با ما موافق نیستند بدون هدف و اقتضای مصلحت، سزاوار و شایسته نیست.

زیرا علاوه بر آنکه زیبنده پیروان اهل بیت علیهم السلام نبوده، آن بزرگواران از آن نهی کرده اند، موجبات جریحه دار شدن شخصیت آن ها شده، آن ها را تحریک می نماید و همین امر باعث شقاوت بیشتر آنان می گردد.

خداوند می فرماید:

« وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ ».(۱)

«آن هایی را که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید، (مبادا) که آنان نیز از روی دشمنی و ناآگاهی خدا را دشنام دهند.»

از جمله گفتارهای ناپسند دیگری که از نظر شرع مقدس مذموم بوده و بسا زمینه ساز گناهان بزرگ می گردد، سخنان بیهوده، شوخی های بی هدف و کلمات بی حاصلی است که صرفاً برای گرم کردن مجلس و خنداندن مردم بر زبان جاری می شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَیتَکَلَّمُ بِالْکَلِمَهِ فَیضْحَکُ بِها جُلَساءُهُ یهْوِی بِها أَبْعَدَ مِنَ الثُّرَیا.»(۲)

«بسا شخصی سخنی گوید که هم محفلان از آن خندان می گردند و (به واسطه آن) بیش از فاصله (زمین تا) ثریا سقوط می کند.».

ص:۴۸۰

۱- ۶۶۷. سوره انعام، آیه ۱۰۸

۲- ۶۶۸. المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۰۷ و ۲۳۲

رفتم که خار از پا کنم محمل ز چشمم دور شد

یک لحظه من غافل شدم صد سال راهم دور شد

از خدای بزرگ عاجزانه درخواست می کنیم ما را از لغزش ها خصوصاً از شرّ زبان حفظ فرماید، به حقّ محمّد و آله الطاهرین.

ص:۴۸۱

و این هـا نمونه هایی از مظاهر تواضع و فروتنی و فرازهایی از سـخنان ابر مردی است که دامنه بی کران روح بزرگش برگستره آسـمان های پهناور و وسعت روح همه انسان های عصرها و قرن ها غلبه می کرد و تأثیر کلام گهر بارش جای جای زندگی و روح و روان آدمیان را حیات و نور و امید می بخشید...

ص:۴۸۴

ب) موانع و آفات درونی

۱ – قساوت قلب

انسـان هـا نسـبت به درک حقیقت و پـذیرش آن متفاوت انـد. گروهی دارای روحی متعالی، قلبی نرم و سـینه ای آنچنان باز و گشاده اند که حقیقت را - هرچند بلند و گسترده و از معیارهای محسوس مادی دور باشد - با کلامی کوتاه یا اشاره ای لطیف دریـافته، به آسـانی پـذیرا می شونـد و تـذکّرات و هشـدارها نه تنها باعث انقباض و گرفتگی روحی آنان نمی گردد، بلکه کم ترین تذکّر نیز دل نرم و بیدار آنان را نرم تر و بیدارتر می سازد.

در مقابل، برخی از چنان روح و اندیشه محدود، سینه تنگ و قلب سـختی برخوردارند که گویی جای پایی برای هیچ حقیقتی در وجودشـان نبوده، گویـاترین پنـد و انـدرز و روشن ترین دلایـل و براهین نیز کم ترین تـأثیری در جـان و انـدیشه آنـان نمی گـذارد. اینـان براستی بیمارنـد. بیمـارانی روحی و روانی که به واسـطه خشونت روح، تنگی سـینه و قسـاوت قلب، در کردار و گفتـار از صـراط مسـتقیم عبودیت منحرف گشـته، علاوه بر انکار بسـیاری از حقایق، به بیماری ها و گناهان بزرگ دیگری از قبیل: بی اعتنایی به امور آخرت، قطع رحم، یاری نکردن مظلومان و بیچارگان، محروم ساختن تهی دسـتان، ظلم و سـتم و حتی آدم کشی نیز گرفتار می گردند.

قساوت قلب به معنای سـنگ دلی، سـخت دلی، نفوذ ناپـذیری و خشونت دل است و به همین جهت زمین سـختی را که در آن گیاه نمی روید «ارض قاسیه» گویند.

ص:۴۸۵

هنگـامی که قلب انسـان به این بیمـاری مبتلاـ می شـود، فروغ هـدایت در آن نفوذ نکرده، نرم و تسـلیم نمی گردد و آدمی کم ترین انعطـافی در برابر نـور حقّ از خـود نشـان نمی دهـد. در آن حـال، منـاظر رقّت آور ماننـد آه مظلومـان، نـاله یتیمـان، دردِ دردمندان، درماندگی و پریشانی تهی دستان در او اثر نمی بخشد.

ریشه دلسوزی، نوع دوستی، همـدردی، مهر و عطوفت در دل او خشـکیده، نه از آلاـم کسـی متـأثر می شود و نه دلش در مهر کسی می تپد. پند و اندرز به او راه ندارد و به عبادت و اطاعت و راز و نیاز با خدای مهربان رغبتی پیدا نمی کند.

خداوند متعال می فرماید:

« ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِی کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما یتفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یشَّقَّقُ فَیخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یهْبِطُ مِنْ خَشْیهِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تعْمَلُونَ ».(۱)

«سپس دل های شما بعد از این جریان سخت گردید، همانند سنگ یا سخت تر از آن، چرا که پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آن ها شکاف بر می دارد و آب از آن خارج می شود و برخی از آن ها از بیم خدا فرو می ریزد (امّا دل های شما هیچ گونه انعطاف پذیر نیست.) خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.»

به راسـتی کسـانی که همچـون بنی اسـرائیل دلی سـخت تر از سـنگ دارنـد و از زنـدگی به خـوردن و خوابیـدن و پوشـیدن و نوشیدنی بسنده کرده اند، و آنچنان در بی خبری و غفلت از خود و اطراف خود به سر می برند که جز عیش و نوش چیزی

۱- ۶۶۹. سوره بقره، آیه ۷۴

نمی فهمنـد، نه هرگز از بیم عظمت و خوف الهی هراسـی به دل راه می دهنـد و نه از عواطف انسانی با خبر و نه از علم اخلاق بهره ای دارند، نه از ستم سـتمگران احساسـی به خود راه می دهند و نه اصـلاً ناله مظلومی را می شنوند؛ ندای منادیان حقّ که همـه عـالم را پر سـاخته کم ترین جُنب و جـوش معنـوی و انسـانی در آنـان به وجـود نمی آورد، و در یـک کلمه از خویشـتن خویش به طور کامل بیگانه شده اند، آیا اینان شایسته نام زیبای انسان بوده و تفاوتی میان آن ها و سایر حیوانات وجود دارد؟

نگاهی به آثار شوم این پدیده نامبارک برای انسان خردمند کافی است که اگر غباری از قساوت قلب، دل او را تیره ساخته، در صدد برآید و خویشتن را از این بیماری هلاک کننده برهاند.

برخی از پی آمدهای هولناک قساوت قلب که در روایات به آن ها اشاره شده، از این قرار است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَاسِی الْقَلْبُ.»(۱)

«به راستی دورترین مردم از خداوند، شخص سنگ دل است.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مِنْ أَعْظَمِ الشَّقَاوَهِ الْقَسَاوَهُ.»(۲)

«سخت دلی از بزرگ ترین بدبختی ها و شقاوت هاست.»

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«مَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَهٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَهِ الْقَلْبِ.»(۳)

ص:۴۸۷

۱- ۶۷۰. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳، باب ۷۶، از جهاد نفس، ح ۴

۲- ۶۷۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۳۳، ف ۷۸، ح ۱۲۷

۳- ۶۷۲. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۳۵، باب ۱۵۶، ح ۲۷

«کسی به عقوبت و کیفری بزرگ تر از قساوت قلب مبتلا نگشته است.»

در برخی از روایات نیز قساوت قلب مانع استجابت دعا (۱) و ریزش باران (۲) دانسته شده است.

عوامل سخت دلی

گناه و معصیت:

نافرمانی و سرپیچی از دستورات خداوند بیش از هر عامل دیگری در فراهم ساختن زمینه ابتلا به این بیماری خطرناک مؤثر است. هر گامی که انسان به سوی ارتکاب معصیتی بر می دارد، به همان اندازه از لطافت معنوی و رقت قلبش کاسته و بر تیرگی دل او افزوده می گردد و رفته رفته آثار خشونت و قساوت در قلب وی پدیدار گشته، نورانیت آن از دست می رود، مگر آنکه بی درنگ با اشک توبه و اندوه ندامت، آثار تیره گناه را از سینه و دل خویش زدوده و در صدد تدارک و جبران آن بر آید.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَا جَفَّت الدُّمُوعُ إِلّا لِقَسْوَهِ الْقُلُوبِ وَ ما قَسَت الْقُلُوبُ إِلّا لِكَثْرَهِ الذُّنُوبِ.»(۳)

«اشک چشم خشک نمی شود مگر به خاطر سختی دل ها، و دل ها

۱- ۶۷۳. ر.ك: كافى، ج ۲، ص ۳۴۴، باب الاقبال على الدعاء، ح ۴

۲- ۶۷۴. ر.ك: مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۵، ح ۱۱

۳- ۶۷۵. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۵۵، ح ۲۴؛ ج ۷۳، ص ۳۵۴؛ در ادامه حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «وَ كَثْرَهُ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيا وَ حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَهٍ». «فراوانی گناه از دوستی دنیا است و حبّ دنیا اساس همه خطاها و بدی ها است.» ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۳۷۲، باب ۶۱، ح ۶۱

سخت نمی گردد مگر به فزونی گناه.»

آرزوهای دور و دراز

گرایش به دنیا و دل بستن به آن، درّه هولناکی است که سقوط در آن با آرزوهای دور و دراز امکان پذیر می گردد و این خود، زمینه ساز تیرگی دل و دوری از ساحت قرب خداوند متعال خواهد بود.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرموده است:

«یا مُوسی لا تَطَوِّلْ فِی الدُّنْیا أَمَلَکَ فَیقْسُو قَلْبُکَ وَ الْقاسِی الْقَلْبُ مِنِّی بَعِیدٌ.»(۱)

«ای موسی! در دنیا آرزویت را دراز مکن که دلت سخت می شود، و سخت دل از من دور خواهد بود.»

خور و خواب زیاد و پر گویی

خوردن و آشامیدن بیش از حدّ نیاز، کسالت آور بوده و خواب را بر انسان مسلّط می سازد و این هر سه همچون سخن زیاد دل را می میراند و قلب را تیره و سخت می سازد.(۲)

قصّابی و سلّاخی

سر بریدن حیوانات اهلی از نیازهای انسان برای تهیه قوت و غذای اوست و از آن چاره ای نیست، لیکن انتخاب این کار به عنوان یک شغل، طبیعت را خشن و

۱- ۶۷۶. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، باب قسوه، ح ۱

۲- ۶۷۷. ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۲۸، و ۴۴۱ ؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۸ {سوره حدید، آیه {۱۶}

قلب را سخت می گرداند.(۱)

مال و ثروت فراوان

ثروت بیش از حد نیاز، تکلیف آدمی را نسبت به تهی دستان و نیازمندان سنگین کرده، اشتغال فکری را زیاد و از فراغت او و به شدّت می کاهد. و چون غالباً انسان در هنگام برخورداری از مال فراوان به تکالیف شرعی و انسانی خود عمل نمی کند، حفظ و حراست از مال و تلاش و علاقه برای ازدیاد آن نیز بیش از پیش او را از وظایف خویش دور ساخته، بر غفلت و تیرگی و قساوت دل او می افزاید.

امیر مؤمنان علیه السلام ضمن گفتار خود می فرمایند:

«إِنَّ كَثْرَةَ الْمالِ مَفْسَدَةٌ لِلدِّينِ مَقْساةٌ لِلْقُلُوبِ.»(۲)

«به راستی ثروت زیاد بستر فساد دین و سختی دل هاست.»

غفلت از یاد خداوند و عالم آخرت

یاد خدا، فراموش نکردن مرگ و تذکّر به روزگار رستاخیز، روح را متعالی، قلب را لطیف و سینه را گشاده می سازد. و در مقابل، غفلت از هر یک از این عوامل سازنده، علاوه بر نازل ساختن از جایگاه بلند انسانی، سختی دل و تنگی سینه را به ارمغان خواهد آورد.

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرموده اند:

«إِياكَ وَ الْغَفْلَةَ فَفِيهَا تكُونُ قَساوَةُ الْقَلْبِ.»(۳)

«از غفلت بپرهیز که موجب قساوت دل می گردد.»

۱- ۶۷۸. ر.ك: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۳۶، باب ۲۱ از ما یکتسب به، ح ۱ و ۴

۲- ۶۷۹. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۳۵، ح ۲۸؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۷۵

۳- ۶۸۰. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴، ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳، ح ۳

امیر مؤمنان علیه السلام به بازار بصره تشریف برده، مردم را سر گرم خرید و فروش مشاهده کردند، حضرتش سخت گریسته، آنگاه فرمودند:

«ای بندگان دنیا و کارگزاران آن! هنگامی که روزها به (داد و ستد و) سوگند (های پی درپی) و شب ها به خواب (مرگبار) مشغول بوده و در این بین همواره از عالم آخرت غافل باشید، پس کدام زمان در فکر زاد و توشه سرای دیگر خواهید بود؟»(۱)

ستمگری

ظلم و ستم در حق دیگران علاوه بر پی آمدهای شوم اخروی و آثار ناگوار دنیوی که آخرت و دنیای ستمگر را دستخوش نابودی می گرداند، رقّت، نورانیت و لطافت قلب را از بین برده، سختی، تیرگی و قساوت را جایگزین آن می نماید.

از سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام است که فرمودند:

«... یا علی! پنج چیز است که دل را سخت می نماید - و هنگامی که دل سخت شد آدمی کفر می ورزد - گناه روی گناه انباشتن، غذا به هنگام سیری خوردن، به مردم ظلم و ستم کردن، نماز را به تأخیر انداختن، و با دست چپ غذا خوردن و آب نوشیدن...»(۲)

خوردن حرام

خوردن مال حرام نیز علاوه بر عذاب دردناک اخروی که لازمه حتمی آن است، قلب را تیره، روح و جان را تاریک و آدمی را از رحم و انصاف و عواطف

۱- ۶۸۱. سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۳۸، «سوق»

۲- ۶۸۲. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۴۱، ح ۵۴

انسانی بیگانه می گرداند.(۱)

معاشرت با نا اهلان

نشست و برخاست با اهل گناه، انس با ستمگران، ارتباط با دنیا پرستان و معاشرت با افراد پست و کوتاه همت، هر یک در قساوت قلب و تیره ساختن آن نقش مؤثری دارند.(۲)

قساوت قلب و سنگ دلی آن گاه که به صورت صفتی پا بر جا در نفس آدمی رسوخ پیدا کرده، قلب را فرا گرفته باشد، رهایی از آن همانند سایر صفات ناپسند بسیار سخت و دشوار بوده، به آسانی میسر نمی گردد.

روی آوردن به درگاه حضرت حق و راز و نیاز و تضرع در پیشگاه با عظمت او، توسل به ذیل عنایات پیشوایان معصوم علیهم السلام، معاشرت با افراد صالح و انس با نیکان، اساسی ترین راه کار برای گشودن راه خود سازی و اصلاح بر روی کسانی است که از پدیده نا مبارک قساوت قلب رنج می برند و در صدد به دست آوردن شرح صدر، رحم دلی و نجات از بیماری قلب سخت و تیره خود می باشند.

در عین حال، از تأثیر شگفت انگیز یاد اولیای خدا و مذاکره احادیث و فرمایشات آنان - به موازات تلاش پی گیر برای پاکسازی نفس از طریق عبادت، پرهیز از گناه، اجتناب از غذای حرام، اندیشه مرگ، گریستن از خوف خدا و یاد دائمی او، شب زنده داری، روزه گرفتن، استغفار، اطعام مساکین، دست نوازش کشیدن بر سر یتیمان که نقش زیادی در رقّت و نرمی قلب دارد (۳) - غفلت

۱- ۶۸۳. ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۳۶، ح ۳۴

۲- ۶۸۴. ر.ک: همان، ص ۴۳۳، ح ۱۹؛ ص ۴۳۶، ح ۳۵ و...

۳- ۶۸۵. ر.ک: همان، ص ۴۳۳، ح ۲۰ ؛ ص ۴۳۶، ح ۳۰ و ۳۱ و ۳۳؛ ص ۴۳۹، ح ۴۵ ؛ ص ۴۴۰، ح ۵۰؛ ص ۴۴۱، ح ۵۴ و...

نورزیـده، در همـه حـال بایـد خویشـتن را از گفتـار و رفتـاری که نـتیجه آن سـخت دلی است دور نگه داشت و به امـوری که سرچشمه رقت قلب و منشأ رحم دلی و برانگیخته شدن عواطف انسانی است بیشتر همت گمارد.

ص:۴۹۳

۲ – تکبّر و غرور

تکبّر و غرور (۱)

کمتر کسـی را می توان یـافت که امتیـازات مـادی و حتی معنوی، تغییر حـالی در درون او به وجود نیـاورد. انسـان تا زمانی که گرفتار نفس و خود خواهی است و خویشـتن را همه کاره و فعّال ما یشاء جهان می پندارد، همین که خود را نسـبت به دیگران در زمینه ای ولو اندک دارای برجسـتگی یا امتیازی می یابد، منفعل گشـته، و کم ترین دگرگونی که در درون به او دست می دهد این است که خود را بزرگ تر و برتر از دیگران پنداشته، برای خویش جایگاه و منزلتی ویژه قائل می شود.

این بیمـاری که در اثر خـود بزرگ بینی و گـاهی نیز به سـبب ضـعف نفس و احسـاس حقـارت دامن گیر آدمی می گردد، از بزرگ ترین خصـلت های ناپسـند و در زمره بیماری های خطرناک روحی است که اگر با آن مبارزه نشود، زمینه ساز پیدایش گناهان، کج روی ها و رذائل زیادی خواهد گردید که دنیا و آخرت آدمی را در معرض نابودی قرار می دهد.

کبر و غرور نه تنهـا مـانع رشـد معنوی، کسب فیوضـات و تحصـیل کمالاـت اخلاـقی است، بلکه از گناهـان کبیره ای است که درهـای نجـات را بر انسان بسـته، گاهی آنچنان وی را در افکار باطل خود غوطه ور می سازد و به خطا و جهل عمیق وادار می نماید که جز خود و اندیشه های نادرست خویش را ندیده، دوستان و معاشران را کوچک شمرده، پند و اندرز آنان را ناشی از حقـارت و ضـعف نفس آن ها دانسته، فرصت تأمل، توبه و بازگشت را از آدمی گرفته، به گونه ای چهره حقیقت را از او می پوشاند که بسا آیات الهی، منزلت پیامبران بزرگ و ارزش و مقام اولیای خدا را نیز به دیده انکار می نگرد!

ص:۴۹۴

کسانی که در اندیشه تهذیب نفس و اصلاح خویشند همواره از این بیماری هلاک کننده در هراس بوده، و نیک می دانند که خودبین هیچ گاه خدا بین نگردد، به همین جهت از خود محوری به شدت پرهیز می نمایند.

بزرگان نکردند در خود نگاه

خدا بینی از خویشتن بین، مخواه

مفهوم تکبّر

عالمان اخلاق گفته اند: تکبّر آن است که انسان خود را برتر و بزرگ تر از دیگران پنداشته و پندار باطل درونی خویش را در عمل ابراز نماید. امّا اگر این صفت نفسانی را اظهار نکرده و عملاً نشانه ای از آن بروز ندهد کبر نامیده می شود که متأسفانه حتی برخی از خواص و افراد برجسته نیز به آن گرفتارند. بنا براین، کبر همان صفت نفسانی خود بزرگ بینی است که اگر خارجاً ظهور پیدا کند تکبّر نامیده می شود.(۱)

در عین حال باید توجّه داشت که حالت خود بزرگ بینی آنگاه کبر نامیده می شود که در رابطه با دیگران و به نوعی پای غیر در میان باشد. زیرا حالت نفسانی خود خواهی و خود بزرگ بینی چنانچه ارتباطی با دیگران نداشته باشد عجب نامیده می شود که در واقع ریشه و سرچشمه کبر می باشد.

کبر نیز مانند بسیاری از مفاهیم نیك و بد دارای مراتبی است:

تکبّر در برابر خداوند

کسی که خدای جهان آفرین را انکار نموده، و در برابر حضرت او سر تعظیم

ص:۴۹۵

۱- ۶۸۶. البته در عرف مردم، این دو واژه به یک معنا استعمال شده و هر یک به جای دیگری به کار می رود.

فرود نمی آورد و از عبادت و پرستش حضرتش شانه خالی می کند، در واقع به بدترین نوع کبر گرفتار شده است.

انحطاط به این مرحله از کبرورزی آنگاه به عمق نهایی خواهد رسید که فرد مبتلاـ به آن، مردم را به پرستش خویش فرا خوانده، مانند نمرود و فرعون خود را ربّ و صاحب اختیار آنان پندارد.

تکبّر در برابر اولیای الهی

آنان که در برابر پیامبران، اوصیا و اولیای بزرگ خدا خاضع نگشته، دستورات و برنامه های آسمانی آن ها را نمی پذیرند – بلکه در مواردی به دلیل دارا نبودن مال و مکنت و یا به بهانه بشر بودن آنان، خود را برتر دانسته، از پیروی آن عزیزان درگاه اِله که نمونه های کامل انسانی اند سرباز می زنند – به مرتبه ای دیگر از تکبّر گرفتارند که حاصل آن، کفر و محرومیت از سعادت و رستگاری ابدی است.

متأسفانه گروه زیادی از مردم روی زمین به این نوع تکبّر گرفتارند، همچنان که بسیاری از آنان که به ظاهر، رسول مکرّم اسلام را پیامبر خود دانسته، ادعای ایمان به او دارند، لکن از اعتراف و ایمان به اوصیای حقیقی آن بزرگوار سر باز زده و خود را از این سعادت بزرگ محروم ساخته اند، به همین رذیله شقاوت بار مبتلا شده اند.

مصداق بسیاری از آیات قرآنی که متکبّران را مورد مذمت قرار می دهد همین دو گروه – یعنی کسانی که یا در برابر خدا لجاجت ورزیده، تسلیم نمی شوند و یا در برابر فرستادگان آسمانی و جانشینان حقیقی آنان مقاومت کرده، زیر بار حقّ نمی روند – می باشند که به بدترین نوع استکبار گرفتار شده، و در حقیقت راه های هدایت را بر خود مسدود ساخته و خویشتن را به کفر و بدبختی و شقاوت مبتلا ساخته اند.

ص:۴۹۶

تکبر در برابر بندگان خدا

منشأ بسیاری از گناهان، انحرافات، لغزش های اعتقادی و محرومیت های زندگی، تصوّر برتری خود نسبت به دیگران و نادیده گرفتن جایگاه و امتیازات آنان است. کسی که دیگران را حقیر و ناچیز شمرده، خود را برتر و بزرگ تر از آنان به حساب می آورد، گرچه به خدا و پیامبران ایمان داشته باشد، لیکن با این پندار نادرست مرتکب گناهی بزرگ گشته که کم ترین پی آمد آن، بازداشتن خود از کمالات معنوی و رشد انسانی است.

بی شک عظمت، بزرگی و کبریایی شایسته موجودی است که از همه نقص ها، عیب ها، ضعف ها و نیازها مبرّا بوده، و کم ترین عجز و ناتوانی و جهل و نادانی از ساحت اقدسش به دور است.

بنده بیچاره ای که افتخارش نیاز، کمالاتش نقص، دارائیش درماندگی، محاسنش عیب، علمش جهل و قدرتش ناتوانی و واماندگی است؛ آغازش نطفه ای متعفّن، پایانش جیفه ای گندیده و در همه حال بارکش پلیدترین کثافات است؛ در برابر کم ترین سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی تاب مقاومت و پایداری ندارد و اندک تبی او را از پای در می آورد و در یک کلام، همه عجز و جهل و ناتوانی است، او را چه رسد که از بزرگی دم زند و خود را صاحب امتیاز و برتری داند؟!

عالمان اخلاقی و دست اندرکاران امور تربیتی منشأ پیدایش تکبّر و غرور را در آدمی بررسی کرده و اموری را یادآور شده اند:

عبادت

هنگامی که انسان خود را از چیزی برخوردار می بیند که دیگران فاقد آن

هستند، به تناسب بالاـ بودن ارزش آن و کمبود ظرفیت خود، شاد شده، بسا به خود می بالد و برای خویش در برابر دیگران حساب ویژه ای باز می کند. این امر اختصاص به امور مادی نداشته، بلکه زمینه پیدایش آن در امور معنوی – به لحاظ ارزش و منزلت مهم آن – بیشتر است.

کسی که موفق به عبادت می شود – خصوصاً در محیطی که بازار عبادت کساد است و کم ترین توفیقی در این زمینه، ارزش فراوانی به حساب می آید – در اثر غفلت و کمبود ظرفیت، خود را برتر از دیگران پنداشته، بسا کبر و حتی تکبّر گریبان گیر روحیه و رفتار و گفتار او می گردد. ابلیس لعین و نفس ضعیف و طغیانگر به او تلقین می کنند که تو از دیگران بهتر هستی، زیرا توفیق عبادت پیدا کرده و نورانی شده ای و دیگران در ظلمت طبیعت و بی خبری به سر می برند.

البته اگر توفیق بالاـتری نصیب او گردد به خود توجه می دهد که توفیق این عبادت اندک نیز از خداست و من در داشتن قدرت و اسباب آن کم ترین نقشی نداشته ام؛ علاوه بر آن که معلوم نیست عبادت من مقبول درگاه حق واقع گشته، سبب قرب به جوار خدای متعال شده باشد؛ از سوی دیگر بسا با وزش نسیم یک گناه کوچک همه اعمال به ظاهر نیک من بر باد می رود!

با این تذکرات نتیجه مطلوب را گرفته و به خود خواهد گفت: وا اَسفا که به واسطه عبادتی اندک با این همه مخاطرات، به خود می بالم و در برابر دیگران تکبّر می ورزم و خویشتن را نزد خدا و خلق خدا صاحب مقام و منزلتی می دانم در حالی که از رهگذر این عمل، خود را مطرود درگاه الهی قرار داده ام.

علم و دانش

غرور علمی آفت خطرناکی است که همواره جویندگان علم را تهدید کرده و سرچشمه مفاسد فراوانی در جهان گشته است.

ص:۴۹۸

به جرأت می توان گفت که اکثر قریب به اتفاق کسانی که در مسیر تحصیل علم و کسب دانش گام بر می دارند، چنانچه در مقام اصلاح نفس و تهذیب و خود سازی نباشند، به این بیماری خطرناک گرفتار خواهند شد و رهایی از آن نیز جز با تلاش های گسترده و مجاهدت های بسیار سخت میسّر نمی گردد.

غرور حاکم بر جوامع پیشرفته غربی در قرن حاضر - که پس از باز شدن روزنه هایی از دانش و دست یافتن به پاره ای از اسرار طبیعت، آنان را آنچنان مست و مغرور ساخته که خود را برتر از همه جهانیان دانسته و با بی اعتنایی به سایر ملت ها (۱) چنین تصوّر می کنند که جز یافته های مادی آن ها هیچ چیز وجود ندارد و بر این اساس، همه چیز حتی معتقدات ارزشی، آیین های الهی و ادیان آسمانی را نیز به دیده انکار نگریسته، آن ها را زاییده ترس یا جهل بشر می پندارند - شاهد زنده و روشنی بر نفوذ این گرفتاری همگانی در محافل علمی است.

ناگفته نماند که وجود خرافات فراوان در میان ارباب کلیسا و مذاهب شایع در جوامع غربی نیز تا حدّ زیادی به این پندارهای نادرست دامن زده است.

در عین حال باید اعتراف کرد که وقوع جنگ های ویرانگر در قرن گذشته به ویژه دو جنگ نابود کننده جهانی اوّل و دوم، شیوع مفاسد فراگیر اجتماعی و انواع نابسامانی ها و بیماری های روانی، بدآموزی های اخلاقی جدایی ناپذیر از پیشرفت های علمی و بالاخره پیدایش معماهای فراوانی که بشر با همه پیشرفت ها و امکانات علمی خود از حلّ آن ها عاجز مانده است، هر یک به سهم خود زمینه را برای - احساس خطر جدی نسبت به نزدیک تر شدن بشر بیش از هر

۱- ۶۸۷. به رفتار نا عادلانه قدرت های سلطه گر جهانی با مردم کشورهای جهان سوم نظری بیفکنید.

زمان دیگر به لبه پرتگاه نابودی و درک ناتوانیش به دستیابی به قلّه های خوشبختی و رستگاری و - بازگشت به تعلیمات پیامبران و آموزه های دینی فراهم کرده و گروه عظیمی از دانشمندان را به دامن وحی و پیروی از دستورات آسمانی باز گردانده است، به طوری که آنان به خوبی دریافته اند: درمان گرفتاری های بزرگ عصر حاضر و علاج بیماری های جانکاه جوامع بشری در دستورات انبیا نهفته و دانش بدون اعتقاد دینی و منهای برنامه های تربیتی و اخلاقی پیامبران برای نجات و خوشبختی بشر ناکافی است.

توجه به این نکته نیز لازم است که بیماری غرور علمی اختصاص به تحصیل دانش های بشری نداشته، بسیار اتفاق می افتد که فراگیری علوم دینی نیز باعث تکبر و غرور افرادی شود که بدون تلاش معنوی در زمینه تهذیب نفس، به آموختن آموزه های دینی بسنده می کنند.(۱)

کسی که در پرتو پرفروغ برنامه های تربیتی فرستادگان الهی به تربیت خود نپرداخته و مبارزه با نفس و خواسته های حیوانی را در زمره وظایف دینی و انسانی خود قرار نداده باشد، دانش و آموخته های او بیش از هر چیز دیگر زمینه ساز غفلت از جایگاه و منزلت حقیقی وی شده و اصلی ترین ابزار و وسیله سقوط او همان معلوماتی خواهد بود که به حسب ظاهر نردبان ترقی و عامل رشد

۱- ۶۸۸. در روایتی از امام صادق علیه السلام تحصیل کنندگان علم به سه دسته تقسیم شده اند که از جمله آنان کسی است که علم را برای برتری جویی و فریفتن {دیگران} می طلبد. چنین شخصی نیرنگ باز و چاپلوس است و بر همدوشان خود گردن فرازی می کند. برای ثروتمندان پست تر از خود کوچکی نموده (سر سفره آن ها می نشیند و) حلوا و شیرینی آن ها را می خورد و دین خود را در هم می شکند {و از دست می دهد}. خداوند او را {به خاطر این رفتار} بی نام و نشان کرده و اثرش را از میان عالمان از بین می برد. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۹، باب نوادر از علم، ح ۵

و پیشرفت او می باشد.

و در این صورت است که معاشـران، اطرافیـان و سـایر مردم را حقیر و کوچـک شـمرده، خود را برتر از همه و شایسـته اکرام و اِعظام به حساب می آورد. از دیـدگاه او مردم بایـد بـدون چون و چرا سـخن او را بپذیرنـد و دسـتورات او را اطاعت نمایند. به خود حق می دهد به خاطر معلومات اندکش بدون ارزیابی صـحیح، هر کس را بخواهد طرد کرده، ارزش های انسانی او را نیز نادیـده بگیرد و در مقابـل، خویشـتن را مسـتحق هر گونه مـدح و سـتایش دانسـته، همه خوبی هـا و مقامات را در انحصار خود فرض نماید.

به راستی آیا علم و دانش برای چنین افرادی، سـعادت بخش است یا سدّی بزرگ در مسـیر پیشـرفت و رستگاری آن ها است؟ درست است که علم برترین و عـالی ترین و مؤثرترین وسـیله برای رفع حجـاب هـا و برطرف سـاختن تیرگی هـا و موانع است، لیکن این ویژگی پر ارزش آنگاه مؤثر واقع خواهـد شد که همچون چراغی در اختیار دزد قرار نگیرد و إِلّا همچنان که بزرگان فرموده اند:

«اَلْعِلْمُ هُوَ الْحِجابُ الْأَکْبَرُ»

«علم بزرگ ترین حجاب است.»

مال و مکنت

افراد کم ظرفیت هنگـامی که به مـال و منال دست می یابنـد خود را گم کرده، مست غرور می شونـد. (۱) برای چنین افرادی، مال و ثروت، حسب و نسب، پُست و مقام، قدرت و سلطنت، فرزند و فامیل، مرید و هوادار و امثال آن ها اصل

۱ – ۶۸۹. امیر مؤمنان علیه السـلام می فرمایند: «اَلسُّکْرُ أَرْبَعُ سَـکَرات: سُـکْرُ الشَّرابِ وَ سُـکْرُ الْمالِ وَ سُکْرُ النَّوْمِ وَ سُکْرُ الْمُلْکِ». «چهـار (نوع) مستی وجود دارد: مستی شـراب، مستی مال، مستی خواب، و مستی (ریاست، قـدرت و) سـلطنت.» بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۲۸، ضمن ح اربعمأه

است. به همین جهت با برخورداری از کم ترین امتیازی از این قبیل، مغرور آن شده و آنچنان در این پندار باطل فرو می روند که برای هیچ کس ارزشی قائل نبوده، عِرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظرشان بی ارزش جلوه می کند و از این حقیقت غافلند که دنیا و زَرق و برق آن دیری نمی پاید و عن قریب همه آن ها همچون خود آنان دستخوش باد فنا و طعمه مرگ و نیستی خواهد شد و چیزی که زوال می پذیرد شایسته غرور و بزرگی نباشد.

تکبّر و غرور (۲)

غرور و تکبر در قرآن و روایات

مکتب حیات بخش اسلام در راستای ارایه برنامه انسان سازی، غرور و تکبر را به شدت مورد نکوهش قرار داده، ضمن آیات و روایات فراوانی رهایی از این صفت پلید حیوانی را مورد تأکید قرار داده است.

خدای متعال می فرماید:

« وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ ».(۱)

«هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید و از کافران گردید.»

آنچه که آن ملعون را به این گناه بزرگ سوق داد کبر و غروری بود که از یک پندار نادرست سرچشمه گرفته بود. او خود را برتر از آدم می پنداشت و همین امر سبب خودداری وی از سجده بر آدم و زمینه ساز کفر او گشت، به طوری که شش هزار سال عبادت را در یک لحظه بر باد داد و خویشتن را که در ظاهر هم رتبه ملائکه بزرگ آسمان بود به پایین ترین مراحل بدبختی ساقط نموده و مستحق

ص:۵۰۲

۱- ۶۹۰. سوره بقره، آیه ۳۴؛ نظیر آن: سوره ص، آیه ۷۴ و ۷۵

و شایسته لعن ابدی ساخت.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«سپاس خداوندی را که جامه عزّت و کبریایی را بر خود پوشانده و آن دو را به خویشتن اختصاص داد - نه به آفریده هایش - و آن ها را بر غیر خود حرام گردانیده، برای جلال خویش برگزید و لعنت را بر کسانی قرار داد که در این دو صفت با او در صدد منازعه برآیند. آنگاه با این دو صفت، فرشتگانی را که مقرّب درگاه او بودند آزمایش نمود...

فرشتگان همگی سجده کردند مگر ابلیس که کبر و خودخواهی به او روی آورد و با آفرینش خود (از آتش) بر آدم فخر کرده و برای اصلِ خویش عصبیت به خرج داد، از اینرو دشمن خدا شیطان، پیشوای متعصّبین و سردمدار گردنکشان است...

از کار خداوند در باره شیطان عبرت بگیرید که عبادت و بندگی بسیار و آن همه سعی و کوشش او را به خاطر ساعتی کبر و خود برتر بینی باطل و تباه ساخت، در حالی که خدا را شش هزار سال - که معلوم نیست از سال های دنیا بوده یا از سال های آخرت (که هر روزش برابر هزار سال دنیاست) - عبادت کرده بود.

کیست که بعد از شیطان همانند او (کبر ورزیده و از فرمان خدا) سرپیچی نماید و از عذاب الهی در امان ماند؟ چنین نخواهد بود که خداوند متعال انسانی را با عملی به بهشت داخل نماید که به خاطر آن شیطان را از آن بیرون نمود...»(۱)

بامداد شبی که پیامبر صلی الله علیه وآله به معراج تشریف بردند شیطان خدمت آن حضرت

۱- ۶۹۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۷۷۶، خ ۲۳۴ ؛ صبحی صالح، ص ۲۸۵، خ ۱۹۲

مشرّف شـد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه! شب گذشـته که به معراج تشـریف بردید در آسـمان چهارم طرف چپِ بیت المعمور منبری شکسـته و سوخته و به رو افتـاده بود، می دانیـد آن منبر از کیست؟ فرمودنـد: از کیست؟ عرض کرد: آن منبر از من بود، بالای آن می نشسـتم؛ تمام ملائکه از عبادت من تعجّب می نمودند، هرگاه تسبیح از دسـتم می افتاد چندین هزار ملائکه آن را به دسـتم می دادنـد، پنـدارم این بود که خداونـد از من بهتری را خلق نکرده! ناگـاه دیـدم امر بر عکس شـد و اینک کسـی در پیشـگاه خداوند از من بدتر نیست! یا محمّد! مبادا به خودت غرور راه دهی، چه آنکه از کارهایی است که کسی از عواقب آن آگاه نیست.(۱)

یکی از بزرگان ابلیس را (در عالم خود) مشاهده کرده، به او فرمود: مرا پندی ده! گفت: مگو «من» تا نشوی همچون من!(۲)

« وَ لا تصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ ».(۳)

«با بی اعتنایی از مردم روی بر متاب و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبّر فخر کننده ای را دوست نمی دارد.»

صفات بسیار ناشایسته بی اعتنایی به مردم، فخر فروشی و تکبّر و غرور که در این آیه شریفه به آن ها اشاره شده، در این جهت مشترک اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار نادرست و خود برتر بینی فرو برده و زمینه را برای فرو ریختن

۱- ۶۹۲. جامع الدُرر (از مرحوم حاج آقا حسین فاطمی) ج ۲، ص ۳۶۵

۲- ۶۹۳. قلب سلیم، ص ۴۹۴

۳- ۶۹۴. سوره لقمان، آیه ۱۸. «صَعَر» در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می دهـد و در آن حال گردن خود را کج می کنـد. «مختـال» نیز به کسـی گفته می شـود که در اثر یـک سلسله تخیلات و پنـدارها - که از یـک نـوع بیمـاری روانی و اخلاقی و نوعی انحراف در تشخیص سرچشمه می گیرد - خود را بزرگ می بیند.

پایه های روابط صمیمانه اجتماعی و قطع ارتباط شایسته با دیگران فراهم می آورند.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در این آیه شریفه خوی خطرناک تکبّر و غرور به طور مستقیم مورد نکوهش قرار نگرفته، بلکه از ساده ترین پدیده های ظاهری آن که راه رفتن مغرورانه است مذمت شده تا پیروان مکتب مهر و فروتنی، همواره گوش به زنگ بوده و با صدای کم ترین و ساده ترین آثار تکبر به خود آیند و هیچگاه از خطر بزرگ و پی آمدهای ویرانگر این خصلت ناپسند غفلت نورزند. چرا که صفات درونی و گرایش های فکری انسان - نیک یا بد - سرانجام از لابلای اعمال ظاهری وی آشکار گشته، خود را در رفتار، گفتار، راه رفتن و حتی کیفیت نگاه کردن نیز نشان خواهد داد. به همین جهت انسان می تواند با روبرو شدن با کوچک ترین مظاهر صفات ناپسند در رفتار و گفتار خویش، به نزدیک شدن خطر نفوذ و رخنه آن صفات نکوهیده در روح و روان خود پی برده و به مبارزه جدّی با آن برخیزد.

« فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتکَبِّرِینَ ».(۱)

«از درهای دوزخ وارد شوید و برای همیشه در آن بمانید حقّاً که چه بد است جایگاه متکبّران.»

محدّث بزرگ قمی علی بن ابراهیم با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«در دوزخ وادی مخصوصی برای متکبّران است که «سَقَر» نامیده می شود و از شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرده، درخواست نمود تا به آن اجازه تنفّس دهد. هنگامی که نفس کشید جهنّم را

ص:۵۰۵

۱- ۶۹۵. سوره نحل، آیه ۲۹؛ مضمون آن در سوره زمر، آیه ۶۰ و ۷۲ و سوره مؤمن، آیه ۷۶

بسوزانید!»(۱)

غـالب آیـات و روایـاتی که به جهنّم و عـذاب هـای هولنـاک آن پرداخته انـد مربـوط به جهنّم اعمـال است. لیکن دوزخی که حرارت و عـذاب آن به مراتب سـخت تر و هولنـاک تر از جهنّم اعمال است - و حتی تصور شـدت و عظمت آن نیز برای هیچ موجـودی امکـان پـذیر نمی باشـد - جهنّمی است که گـاهی به صـورت اشـاره خفیه از آن یـاد شـده و به خُلق هـای ناپسـند و خصلت های نکوهیده اختصاص دارد.

به خدا پناه می بریم از قهر و غضب و سخط و عذاب او - جلّ جلاله - و از گفتار و کردار زشت و اخلاق ناستوده خود؛ و به راستی همین روایت برای بیـداری و هشـیاری آدمی کـافی است تـا در همه حـال حتی از سـایه کبرورزی و تکبّر و غرور نیز بر حذر باشد.

بلی، سرچشـمه اصـلی پشت کردن به حق و ریشه تمامی فسادها و سـیه روزی ها همین صـفت بسیار قبیح کبر و غرور است که راه خدا را بر آدمی مسدود و بهشت و ضیافتگاه الهی را تا بی نهایت از او دور می سازد.

زراره از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که آن بزرگواران فرمودند:

«لا یدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ فِی قَلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّهٍ مِنْ کِبْرٍ.»(۲)

«کسی که ذرّه ای از کبر در دلش باشد وارد بهشت نمی شود.»

مبغوضـیت، پستی و خواری و محشور شـدن به صورت ضـعیف ترین موجود زنـده نیز از پی آمدهای حتمی غرور و کبرورزی است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

۱- ۶۹۶. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۱، (سوره زمر، آیه ۶۰)؛ کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، باب کبر، ح ۱۰؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹۶
۲- ۶۹۷. کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۶

«أَمْقَت النَّاسِ الْمُتكَبّرُ.»(۱)

«مبغوض ترین مردم شخص متکبّر است.»

و نیز می فرمایند:

«مَنْ یسْتکْبِرْ یضَعْهُ اللّهُ.»(۲)

«کسی که تکبّر بورزد خداوند او را پست و خوار می سازد.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«متکبّران (در روز قیامت) به صورت مورچه در آیند و مردم آنان را پایمال کنند تا خداوند از حساب اهل محشر فارغ گردد.»(۳)

شهروندان جامعه به تناسب برخورداری از استعداد، دانش و توان خود باید از جایگاه و پایگاه اجتماعی و ارزش ویژه خود بهره مند باشند. آنان که به سبب بیماری خود بینی و خود برتر بینی با چشم حقارت به مردم نگاه می کنند و به همین دلیل خویشتن را بر جامعه تحمیل کرده، بیش از ارزش واقعی خود انتظار اکرام و احترام دارند، علاوه بر آنکه باطناً در نظر معاشران خود افرادی پست و منفور هستند، دیر یا زود با عکس العمل شدید آنان مواجه شده، مورد استهزا، تحقیر و اهانت قرار خواهند گرفت.

حضرت علی علیه السلام ضمن وصایای خود به امام حسین علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ تکَبَّرَ عَلَی النَّاسِ ذَلَّ.»(۴)

«کسی که نسبت به مردم تکبّر ورزیده، بزرگی می فروشد، ذلیل می شود.»

هم آن حضرت می فرمایند:

ص:۵۰۷

۱- ۶۹۸.

۲- ۶۹۹. ۱ و - بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۱، ح ۲۳

۳- ۷۰۰. کافی، ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۱۱

۴- ۷۰۱. تحف العقول، ص ۶۵؛ غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۲۷، ف ۷۷، ح ۳۳۴

«مَنْ تکَبّرَ حُقّرَ.»(۱)

«کسی که تکبّر ورزیده و بزرگی بفروشد، مورد تحقیر واقع می گردد.»

متکبّران به دلیل خود پسندی، خود را شایسته پیروی دانسته، دنباله روی مردم از آنان را وظیفه آن ها می پندارند.

در شرح حال منصور خلیفه ستمگر عباسی نوشته اند: روزی در اثر نشستن مگس بر صورت و چشم و لب و بینی او به تنگ آمده، سخت ناراحت شد! پرسید: چه کسی در آستان هست؟ گفتند: مقاتل بن سلیمان. دستور داد وی را - که از محدّثان و مفسّران زمانش بود - به حضورش بیاورند.

هنگامی که مقاتل وارد شد، منصور از او پرسید: آیا می دانی خداوند مگس را برای چه آفریده است؟ پاسخ داد: برای آنکه ستمگران و متکبران را ذلیل و خوار نماید! منصور با شنیدن این پاسخ سکوت کرد.(۲)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«عَجِبْت لِابْنِ آدَمَ أَوَّلُهُ نُطْفَهٌ وَ آخِرُهُ جِیفَهٌ وَ هُوَ قائِمٌ بَینَهُما وِعاءً لِلْغائِطِ ثُمَّ یتکَبَّرُ.» (۳)

«در شگفتم از آدمی که آغازش نطفه، پایانش مردار، و در این بین حامل کثافات است چگونه کبر می ورزد؟»

مهلّب (بن ابی صفره که از جانب عبد الملک مروان والی خراسان بود) روزی جامه خزی بر تن کرده، با تکبر فراوان عبور می کرد. شخصی به او گفت: ای بنده خدا! راه رفتن به این شکل مورد خشم خدا و رسول است. مهلّب گفت: مرا می شناسی؟ پاسخ داد: آری می شناسم؛ در آغاز نطفه کثیفی بوده ای و سرانجام

ص:۵۰۸

۱- ۷۰۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۹

۲- ۷۰۳. حیاه الحیوان، ج ۱، ص ۵۰۳ (ص ۳۵۳.

۳- ۷۰۴. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۴، ح ۳۳

مردار خبیثی خواهی شد و در این بین حمّال کثافاتی! مهلّب پس از این هشدار از رفتار تکبرآمیز خود دست برداشت.(۱)

تکبر از حجاب های تیره عقل است. هر اندازه که این خوی ناستوده در انسان ریشه دارتر گردد، به همان اندازه از فروغ عقل - و در نتیجه از قدرت و صفای قضاوت آن - کاسته و بر تیرگی و حجاب های تاریک آن افزوده می گردد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«ما دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَیءٌ مِنَ الْکِبْرِ إِلّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ ما دَخَلَهُ مِنْ ذلِکَ قَلَّ ذلِکَ أَوْ کَثُرَ.»(۲)

«در دل هیچ کس کبر - خواه کم باشد یا زیاد - وارد نمی شود مگر آنکه از عقلش به همان اندازه کاسته می شود.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«شَرُّ آفات الْعَقْلِ الْکِبْرُ.» (۳)

«بدترین آفت های عقل کبرورزی است.»

امام صادق علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار خود نقل می کنند:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر گروهی عبور کردند. پرسیدند: برای چه گرد هم اجتماع نموده اید؟ عرض شد: ای رسول خدا! دیوانه مصروعی است که گردش جمع شده ایم. فرمودند:

این شخص دیوانه نیست بلکه بیمار است. آیا به شما نگویم که دیوانه حقیقی کیست؟ عرض کردند: چرا یا رسول اللّٰه! فرمودند:

کسی که با تکبر راه می رود (و از روی خود بزرگ بینی) به دامن خویش

۱- ۷۰۵. مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۲۰۷

۲- ۷۰۶. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶، ح ۱۶

۳- ۷۰۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۴۸، ف ۴۱، ح ۸۰

نگاه می کند و پهلوهای خود را با حرکت دوش های خویش حرکت می دهد از خدا تمنای بهشت دارد با آنکه او را نافرمانی می کند، کسی از شرّ او در امان نبوده و به خیرش امیدی نیست، چنین شخصی دیوانه واقعی است، امّا این شخص بیمار و مبتلا است.»(۱)

کبر ورزی و خود برتر بینی بلای عظیمی است که غفلت از خدای متعال، کفران نعمت های او - جلّ جلاله -، تضییع حقوق مؤمنان و نادیده گرفتن جایگاه شایسته آنان، تمسخر و استهزا و تحقیر معاشران، قطع رحم، غرق شدن در عیاشی ها و هوس بازی ها و بسیاری از گناهان بزرگ دیگر از آن نشأت می گیرد. بسیاری از فتنه ها و مفاسد ویرانگر اجتماعی از سوی مستکبران پا می گیرد و هم آنان هستند که آتش ظلم و ستم و گناه و نافرمانی خداوند را شعله ور می سازند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْکِبْرُ مَصْیدَهُ إِبْلِیسَ الْعُظْمی »(۲)

«کبر بزرگ ترین دام شیطان است.»

«اَلْکِبْرُ داعٍ إِلَی التقَحُّمِ فِی الذُّنُوبِ»(۳)

«کبر انسان را به ارتکاب گناهان فرا می خواند.»

«إِیاکَ وَ الْکِبْرَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ وَ أَلْأَمُ الْعُیوبِ وَ هُوَ حِلْیهُ إِبْلِیسَ»(۴)

«از کبر بپرهیز که آن بزرگ ترین گناهان و پست ترین عیب ها و زیور ابلیس است.»

خود برتر بینی به واسطه ایجاد فضای مسموم و کاذب بی نیازی از دیگران،

۱- ۷۰۸. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۳، ح ۳۲ و ص ۲۳۴، ح ۳۶

۲- ۷۰۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸، باب ۱، ح ۱۱۷۵

۳- ۷۱۰. همان، ص ۵۹، ح ۱۶۰۰

۴- ۷۱۱. همان، ص ۱۴۸، ف ۵، ح ۲۲

انسان را از تحصیل علم و دانش، پذیرش حق و انصاف، مشورت با معاشران و انعطاف در برابر سخن آنان باز داشته، پذیرش، دنباله روی و اطاعت بی منطق دیگران را امری طبیعی و موجّه جلوه می دهد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لا یتعَلَّمُ مَنْ یتکَبَّرُ.»(۱)

«کسی که تکبر می ورزد علم و دانش نمی آموزد.»

کبر و خود بزرگ بینی زمینه ساز نادیده گرفتن حرمت دیگران و سبک شمردن حقّ آنان است و این هر دو مرکبی برای حرکت در مسیر دوزخ و گریز از استشمام رایحه دل انگیز و روح بخش بهشت است، همچنان که بسیاری از دوزخیان را گروه مستکبران تشکیل می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلْکِبْرُ أَنْ تغْمِصَ النَّاسَ وَ تسْفَهَ الْحَقَّ.»(۲)

«تکبّر آن است که مردم را تحقیر نمایی و حق را سبک شماری.»

امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند:

«اَلْکِبْرُ مَطایا النَّارِ.»(۳)

«کبر و خود بزرگ بینی مرکب هایی به سوی آتش است.»

و کسی که با خوی کبرورزی از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله ضمن سفارشات گران بهای خود به ابوذر - رضوان اللّه علیه - می فرمایند:

«هر کس بمیرد و ذرّه ای کبر در دلش باشد، رایحه بهشت را نمی بوید

۱- ۷۱۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۳۶، ف ۸۶، ح ۱۵۰

۲- ۷۱۳. کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۸

۳- ۷۱۴. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۶۸، باب ۱۵۹، ح ۱۸

مگر آنکه پیش از مرگ توبه نماید.»

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! من زیبایی را دوست دارم تا آنجا که می خواهم بند تازیانه و کفشم زیبا باشد؛ آیا از این نیز باید دوری جست؟ فرمودند:

«دل خود را چگونه می یابی؟

عرض کرد: دلم به حق آشنا و بر آن مطمئن و استوار است. فرمودند:

آنچه می گویی کبر نیست، بلکه کبر آن است که حق را ترک گویی و به حقوق دیگران تجاوز نمایی؛ به مردم بنگری و چنان پنداری که آبروی کسی همانند حیثیت و آبروی تو نیست و خونش همچون خون تو نیست. ای اباذر! بیشتر کسانی که داخل آتش می شوند متکبّرانند.

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا کسی از تکبّر نجات می یابد؟ فرمودند:

«آری، کسی که لباس پشمینه (و ساده) بپوشد... با فقرا همنشینی کند.

ای اباذر! هر کس آنچه را که از بازار خریده است به دست خویش به خانه برد از کبر بری گشته است.(۱)

تکبّر و غرور (۳)

ای اباذر! هر کس لباس خود را از روی تکبّر بر زمین بکشد، خداوند در روز قیامت بر او نظر نمی کند...

ای اباذر! هر کس جامه خود را کوتاه نماید و کفش خود را وصله زند و صورت خویش (به هنگام سجده) بر خاک بمالد از کبر دور

۱- ۷۱۵. این دستورات عمدتاً برای مبارزه با مظاهر بیماری خطرناک تکبّر و فرو ریختن ارکان کبر و درهم شکستن نفس خود برتر بین بوده است، زیرا بسیاری از افراد در آن زمان، کنیز و غلام داشتند و خرید بازار توسط آنان صورت می گرفت. لذا انجام امور فوق توسط خود شخص از راه کارهای مبارزه با کبر و احیای روحیه تواضع و فروتنی محسوب می گشت.

می گردد.»(۱)

این ها نمونه هایی از مظاهر تواضع و فروتنی و فرازهایی از سخنان ابر مردی است که دامنه بی کران روح بزرگش بر گستره آسمان های پهناور و وسعت روح همه انسان های عصرها و قرن ها غلبه می کرد و تأثیر کلام گهربارش جای جای زندگی و روح و روان آدمیان را حیات و نور و امید می بخشید. علمش از سرچشمه وحی الهی بود و دایره عظیم نبوت با وجود مقدسش ختم گردید. سلطان دنیا و آخرت و متصرّف در همه عوالم هستی بود و در عین حال، تواضعش سرآمد همه دوران و همه انسان ها بود.

سیره و روش پیشوایان معصوم و جانشینان آن بزرگوار نیز جز این طریق نبود و آن بزرگواران با گام نهادن بر جای پای مبارک آن عزیز یگانه همواره بزرگ ترین و یگانه پرچمدار تواضع و فروتنی بودند. اولیای الهی، عالمان ربّانی و راهیان راستین طریق آنان نیز در همه حال به آن بزرگواران تأسّی کرده، تواضع و فروتنی را شعار و برنامه عملی و همیشگی خود قرار داده اند.

راستی چه می شود ما را که با دست خالی و بضاعت اندک، و با این همه نخوت و تکبر و غرور و ادعا نسبت به کمالات نفسانی، از کم ترین نشانه های تواضع و شکستگی بی بهره ایم؟ آیا این سرمشق های بی بدیل، این برنامه های سازنده و این اندرزهای روح بخش برای بیدار شدن از این خواب گران کافی نیست؟

ای برادر! بنگر که چگونه پیامبر اولوالعزم خدا حضرت موسی علیه السلام از شدّت تواضع، خود را از پست ترین حیوانات نیز برتر نمی بیند (۲) و تأمل کن به یک

ص:۵۱۳

۱- ۷۱۶. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۶۵، ح ۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۹۲

۲- ۷۱۷. ر.ک: الانوار النعمانیه، ج ۳، ص ۳۰

ترک أولی که چه پی آمدی برای پیامبری همچون حضرت یوسف به بار می آورَد؟ آن بزرگوار هنگام ورود پدرش حضرت یعقوب بر او به خاطر ملاحظات و مصالح حکومتی از اسب فرود نیامده و احترام شایسته پدر خود را تنها در ظاهر ابراز نفرمود. ناگهان جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: ای یوسف! دستت را باز کن. در این هنگام نوری از آن برخاست. حضرت یوسف فرمود: این چه نوری بود که از کفم خارج گردید؟ عرض کرد: چون به احترام پدر پیاده نشدی نبوّت از نسل تو مفارقت نمود.(۱)

به هوش باشیم فریفته پست و مقام و ریاست نگشته، نفس خبیث، کارهای ناشایسته و زشتمان را توجیه ننماید و خدای نخواسته در زمره گروه متکبّران قرارمان ندهد. پیدایش بسیاری از صفات رذیله و خوی های ناپسند در انسان، در واقع از روح اَنانیت و کبر و غرور سرچشمه می گیرد.

کسی که حسادت می ورزد از اینرو است که اَنانیت او اجازه نمی دهد دیگری بالاتر و بهتر از او باشد. غضب هنگامی سرزمین وجود را مورد تاخت و تاز قرار می دهد که آدمی خود را برخوردار از قدرت سیطره و بلند مرتبه تر از دیگران می بیند. آلودگی ریا آنگاه سینه و قلب را تاریک می سازد که انسان به واسطه منیت و خودخواهی، خواهان مدح و ثنای دیگران است که این خود از لوازم بزرگی گری و بزرگ بینی است.

و در امان ماندن از این پدیده های شوم و پی آمدهای خطرناک کبر و غرور جز به مدد راز و نیاز پیوسته، توسّل بی امان، کثرت تواضع، یاد آوری عجز و نیاز و ضعف و پستی و در یک کلام: فراموش نکردن بندگی و مراقبت دائم میسّر نمی گردد.

۱- ۷۱۸. کافی، ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۱۵

در همه حال به یاد داشته باشیم که ره یافتگان وادی ایمن و ساکنان سرای آخرت کسانی هستند که در دنیا مهتری نخواهند، برتری نجویند و بزرگی نفروشند. واکنش دیگران و امر به معروف و نهی از منکر آنان را با توهین و پرخاش - که روش متکبران و متأسفانه بلای بزرگِ شهروندان جامعه های اسلامی این دوران است - پاسخ ندهند. در برابر حق از خود نرمی و انعطاف نشان داده و همواره خود را از همه کس کوچک تر بدانند.

منشأ کبر

کبر و خودبرتر بینی از عوامل گوناگونی سرچشمه می گیرد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

عقده حقارت

منشأ اصلی این خوی ناپسند، عقده حقارت و نوعی پستی و ذلّت است که شخص متکبر در باطن خویش احساس می کند و با ابراز بزرگی و دست زدن به کارهایی که شایسته او نیست می کوشد تا حقارت درونی خویش را از مردم پنهان کرده و شکست و واماندگی خود را از قافله ره پویان طریق کمال و سعادت جبران نماید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ما مِنْ أَحَدٍ یتیهُ إِلّا مِنْ ذِلَّهٍ یجِدُها فِی نَفْسِهِ.»(۱)

«هیچ کس لاف بزرگی نمی زند مگر به خاطر ذلّتی که در خود احساس می نماید.»

۱- ۷۱۹. کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۷

در حدیث دیگری می فرمایند:

«ما مِنْ رَجُلٍ تکَبَّرَ أَوْ تجَبَّرَ إلّا لِذِلَّهٍ وَجَدَها فِی نَفْسِهِ.»(۱)

«هیچ انسانی تکبّر و گردنکشی نکند مگر به سبب ذلّتی که در خویشتن احساس می نماید.»

روان شناسان و دانشمندان امور تربیتی نیز امروزه بر این نکته ظریف تأکید دارند که هر نوع انگیزه سُلطه طلبی، غلبه جویی، برتری خواهی و کبر و غرور ریشه در احساس عدم امنیت روحی داشته و از عقده حقارت نشأت می گیرد. شوهری که خواسته های خود را بر همسر خویش تحمیل می کند، پدری که نسبت به فرزند خود بزرگی به خرج داده، بیش از طاقت و توان او از وی انتظار دارد، صاحب کاری که با زیر دستان خود با خشونت رفتار می کند، دیکتاتور و ستمگری که ملّت خود را به بردگی وا می دارد، بالاخره هر جا که اثری از ظلم و زور و کبر و غرور یافت می شود همه ریشه در بیماری های روانی و خصوصاً عقده حقارت دارد که باید با خودشناسی و با تحلیل و تحقیق روان شناسی توسّط کسانی که با نفس و بیماری های روانی آشنایی دارند شناخته و معالجه گردد.

جهل و نادانی

انسان سراسر ضعف و عجز و ناتوانی است. هزاران نقص و نیاز وجودش را فرا گرفته و با اینکه به شدت از جنبه های مختلف آسیب پذیر است، در اثر ناآگاهی از حقیقت خویش، امتیازات و کمالاتی را در خود توهم کرده، به کبر و غرور مبتلا می گردد و به مدد حبّ نفس و علاقه شدید به خویشتن، مقام و منزلت برتر و بالاتر از خود را نادیده گرفته، دیگران را ناقص تر، پایین تر و فاقد کمالات

ص:۵۱۶

۱- ۷۲۰. کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۷

و امتیازات خیالی خود به حساب می آورند.

این ویژگی خصوصاً در میان مدعیان ارشاد و تهذیب نفس و برخی متصوّفه بسیار شایع است. در اثر اندکی ریاضت و پرداختن به امور غیر متعارف - و گاهی غیر شرعی - برقی می زند و توهمی می کند و در عین جهل و بی خبری، ناگهان خود را سر سلسله اهل نجات و واجد همه کمالات می پندارد. عالمان دینی و پاسداران شریعت نبوی را مورد طعن و اشکال قرار می دهد و چون از مراتب علمی و دانش احکام الهی بسیار فاصله دارد، علم را خار طریقت، و اهل آن را شیطان راه سالک شمرده، خود را هادی و مرشد خلایق، و اصحاب خویش را یکه تاز طریق حق و عرصه سلوک معرفی می کند.

غافل از اینکه او خود، راهزن راه خدا و در حقیقت شیطانِ گمراه کننده برای افراد ساده لوح شده است.

امام حسن عسکری علیه السلام ضمن حدیثی این ها را چنین معرفی فرموده اند:

«قُطّاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعاةُ إِلَى نِحْلَهِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرْهُمْ وَ لْيَصُنْ دِينَهُ وَ إِيمَانَهُ.»(۱)

«آنان راهزن راه مؤمنان و فراخوان کیش ملحدان هستند. هر کس آن ها را درک کند از آن ها برحذر باشد و باید دین و ایمانش را مصون نگه دارد.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«کسی که برای خود نسبت به دیگران امتیاز و برتری قائل باشد، از مستکبران است.»

حفص گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا مانعی دارد که انسان کسی را گناهکار

۱- ۷۲۱. سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۹۸ «صوف»

بنگرد و برای خود که مرتکب گناه نیست، امتیازی قائل باشد؟ حضرت فرمودند:

«دور است ؛ دور است؛ (اشتباه کرده ای) چه بسا گناه او بخشیده شود ولی تو را پای حساب حاضر کنند! آیا داستان ساحران زمان موسی را در قرآن نخوانده ای که چگونه با دیدن یک معجزه از حضرت موسی علیه السلام متحوّل شده و کاملًا تغییر مسیر دادند؟»(۱)

کمبود ظرفیت

انسان ها از نظر استعدادهای درونی یکسان نبوده و دارای قابلیت ها و ظرفیت های متفاوتند. برخی با مشاهده کم ترین امتیاز مادی یا مقام و مرتبه معنوی، خود را گم کرده، آنچنان مست غرور و تکبّر می شوند که گویی قلّه های کمال و مدارج بلند علم و معرفت را فتح کرده اند!

این افراد اگر با دیده انصاف و اعتبار به دستاوردهای ناچیز خود نظر کنند، نه تنها بضاعت اندك و امکانات حقیر خود را به رخ دیگران نخواهند کشید، بلکه به خوبی در می یابند که امتیازات مادی و مدارج معنوی به دست آمده آنان یا اساساً فاقد ارزش است و یا در برابر امکانات مادی و کمالات معنوی دیگران بسیار بی ارزش و ناچیز است. علاوه بر آنکه برتری ها و فضیلت های ما بر فرض که دارای ارزش حقیقی باشد، اصولاً از ما نیست، بلکه در حقیقت امانت و عاریه ای است که در اختیار ما قرار گرفته، و صاحب اصلی آن آفریننده آسمان ها و زمین و صاحب مُلك و ملکوت جهان آفرینش است. و خردمند را شایسته نیست که به آنچه در حقیقت از دیگری است فخر بفروشد و مباهات نماید، خصوصاً اگر مایه افتخار خود را در معرض فنا و نابودی ببیند.

۱- ۷۲۲. نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸، سوره نحل، ح ۵۶

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مرد توانگری با لباس پاکیزه به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شده، نزد آن حضرت نشست. آنگاه مرد تهی دستی با لباسی مندرس وارد شده و کنار آن مرد نشست. مرد ثروتمند لباس خود را از زیر زانوی مرد فقیر جمع کرد (و از او فاصله گرفت).

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: ترسیدی از فقرش چیزی به تو بچسبد؟ عرض کرد: نه؛ پرسیدند: ترسیدی از دارایی تو چیزی به او برسد؟ عرض کرد: نه؛ سؤال کردند: ترسیدی لباست کثیف شود؟ عرض کرد: نه؛ پرسیدند: پس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ عرضه داشت: مرا همنشینی است (یعنی نفس یا شیطان) که کار زشت را برایم زیبا، و کار زیبا و نیک را برایم زشت و ناپسند جلوه می دهد. اکنون (برای جبران خطا و تنبیه خودم) نیمی از دارایی ام را به او می دهم.

پیامبر صلی الله علیه وآله به مرد تهیدست فرمودند: می پذیری؟ عرض کرد: نه؛ توانگر پرسید: برای چه؟ پاسخ داد: می ترسم (مانند تو مبتلا شوم و) چیزی که در دلت آمده، در دل من نیز وارد شود!»(۱)

سوء تربیت

از عوامل بسیار مؤثر در پیدایش خوی خودپسندی و خود برتر بینی، رفتار نادرست کسانی است که خصوصاً در دوران کودکی در تربیت و شکل گیری استعدادهای درونی کودک ایفای نقش دارند. در این میان نقش پدران و مادران که بخش مهمی از دوران کودکی فرزندانشان با آن ها سپری می شود را نباید از نظر

۱- ۷۲۳. کافی، ج ۲، ص ۲۰۲، باب فضل فقراء المسلمین، ح ۱۱

دور داشت. برخورد دوگانه با فرزندان و مهر و محبّت بیش از حدّ نیز هر یک به سهم خود می تواند بذر خودپسندی و غروری باشد که در دل کودکان افشانده می شود.

ص:۵۲۰

۳ – ریاست طلبی

قسمت اول

از جمله گرایش های بسیار نیرومندی که خداوند بزرگ در نهاد آدمی قرار داده و می توان آن را از بزرگ ترین محرّک های بشر در فعالیت های اجتماعی دانست، غریزه برتری جویی و ریاست طلبی است. این غریزه که قدرتش از بسیاری از گرایش های درونی انسان بیشتر است، در تمام دوران زندگی فعّال بوده، آدمی را پیوسته به حرکت، تلاش و فعالیت وادار می سازد.

نظر به اینکه انسان ها از نظر تمایلات نفسانی، اهداف، سلیقه ها و خواسته های درونی با یکدیگر متفاوت اند، هر کس غریزه قدرت طلبی و برتری جویی خود را به تناسب طبیعت و تمایلات شخصی خویش به شکلی پاسخ داده و از طریق مخصوصی ارضا می نماید.

علم و دانش، مال و ثروت، ورزش و هنر، پست و مقام و ریاست و فرمانروایی نمونه هایی از مسیرهای پاسخ گویی به خواهش قدرت طلبی است که توسط افراد مختلف برای این مقصد طبیعی برگزیده می شود.

غریزه قدرت خواهی و برتری جویی مانند دیگر گرایش های انسانی تا آنجا که یک کشش طبیعی است، ارزش مثبت یا منفی نداشته، به خودی خود کور و بی شعور است. و چون طبعاً عدل و انصاف و فضیلت و اخلاق را درک نمی کند و در راه دستیابی به خواسته خود – که ارضای کامل و بی قید و شرط است – حدّ و مرزی نمی شناسد، نیازمند کنترل شدید و هدایت و ارشاد دائمی است و چنانچه با دقت و حساسیت به کنترل، تربیت و تعدیل آن پرداخته نشود و بدون حساب به خواسته ها و دستوراتش جامه عمل پوشانده شود، جامعه را به فساد و تباهی کشانده، مردم را در معرض انواع جرم و جنایت و تجاوز و تعدّی قرار می دهد.

ص:۵۲۱

با عنایت به همین پی آمدهای خطرناک است که اولیای دین و پیشوایان معصوم علیهم السلام پیوسته زنگ خطر آن را به صدا درآورده، بر دقّت و مراقبت در زمینه جلوگیری از انحراف این غریزه پر قدرت و پر خطر و تعدیل و تربیت آن تذکّرات و سفارشات مؤکّد داشته اند.

خداوند متعال می فرماید:

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَقِينَ ».(۱)

«سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که در زمین اراده برتری جویی و فساد ندارند و عاقبت از آنِ پرهیزکاران است.»

پایان نیک و سعادت و رستگاری، آرزو و دستاورد پرهیز کارانی است که در دوران حیات خود نه تنها از تلاش در زمینه برتری جویی و فساد و تباهی پرهیز می کنند، بلکه آنچنان قلب و روحشان از آلودگی و تیرگی پاک است که هیچ گاه خواسته و اراده ای نیز نسبت به فساد و برتری خواهی که از دام های شیطانی است در سر و دل نمی پرورانند.

در حدیث آمده است که امام صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمودند:

«ای حفص! منزلت دنیا نزد من بسان مُرداری است که تا مضطرّ نشوم از آن نمی خورم.»

سپس آیه فوق را تلاوت کردند و در حالی که گریه می کردند فرمودند:

«با وجود این آیه، همه آرزوها بر باد رفته است.»(۲)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است که آن حضرت در زمان

ص:۵۲۲

۱- ۷۲۴. سوره قصص، آیه ۸۳

۲- ۷۲۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶، ذیل آیه مذکور؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۴۳

خلافت ظاهری در بازار قدم می زدند و گم گشتگان (یا گمراهان) را راهنمایی و ضعیفان را یاری می کردند. هنگامی که از کنار فروشندگان عبور می نمودند، قرآن را گشوده و همین آیه شریفه را می خواندند و می فرمودند:

«این آیه در باره زمامداران دادگستر و متواضع و سایر قدرت مندان نازل گشته است.»(۱)

همچنین آن بزرگوار (در بیان برخی از مصداق های آیه مذکور) می فرمودند:

«بسا انسانی که خوش دارد کفشش از بند کفش دوستش بهتر باشد و به همین جهت داخل آیه می شود.»(۲)

یعنی در زمره کسانی قرار می گیرد که اراده علو و برتری نسبت به دیگران دارند.

افراد جامعه از مواهب، نعمت ها و قدرت و مکنتی که به آن ها ارزانی شده به دو شکل بهره می برند: گروهی با سوء استفاده از امکانات خدادادی آن ها را ابزاری برای بهره گیری هر چه بیشتر از متاع زودگذر دنیا قرار داده، با ارضای غریزه برتری جویی و ریاست خواهی، به تدریج از هدف انسانی و خواسته فطری فاصله گرفته، به انحراف و فساد کشیده می شوند. گروهی نیز آن ها را امانت و وسیله ای برای ره یابی و نیل به مقامات اخروی و خدمت به بندگان خدا دانسته، عالی ترین بهره را از آن ها می برند. قرآن با تشبیه بسیار لطیف و زیبا و اشاره به تفاوت انگیزه ها، چهره این هر دو گروه را ترسیم فرموده است.(۳)

از گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز به نیکی روشن می شود که جاه طلبی و ریاست خواهی بستر آماده ای برای فساد دین، از بین رفتن ارزش های والای

۱- ۷۲۶. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۸، ذیل آیه؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۴۴

۲- ۷۲۷. همان، ص ۲۶۹؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۴۴

۳- ۷۲۸. ر.ك: سوره شوری، آیه ۲۰ و...

انسانی و ضایع شدن کمالات معنوی بوده و در زمره بدترین صفات رذیله و بزرگ ترین گناهان به حساب آمده است.

ریشه بسیاری از انحرافات اخلاقی، مفاسد اجتماعی، گرایش های نادرست فرهنگی و محرومیت های علمی و اقتصادی در طول تاریخ را در تعدیل نشدن همین غریزه برتری جویی و پر و بال دادن به آن - یعنی علاقه به پست و مقام، دوستی جاه و شهرت و امثال آن ها - جستجو باید کرد.

اگر می بینیم که عالمان دینی و تقوا پیشگان بزرگ پیوسته در دوران های مختلف از ریاست بر مردم و به عهده گرفتن پست های ظاهری به شدّت گریزان بوده اند به گونه ای که گویی از شیر درنده فرار می کنند، به این جهت است که آنان به خوبی به این حقیقت رسیده اند که اگر دامن کسی به ریاست، قدرت، مکنت، شهرت، و پست و مقام ظاهری آلوده شود، به ندرت اتفاق می افتد که بتواند دین و ایمان خود را حفظ کرده، آخرتش را بر سر آن از دست ندهد.

البته حساب پیامبران، پیشوایان معصوم و اولیای الهی - و کسانی که به جهتی مورد توجه خاص خداوند قرار گرفته اند و با حفظ و حراست الهی در سایه ریاست و شهرت به اقامه حق، راست نمودن کجی ها، اصلاح امر دنیا و آخرت مردم، دادرسی از مظلوم و ستمدیده و امثال آن می پردازند - از دیگران جداست.

زیرا آنان هیچ گاه در مقام ریاست طلبی و شهرت خواهی نبوده، در صدد تسلّط بر دیگران یا دعوت به نفس بر نمی آیند. هرگز با زور و تزویر بر مردم حکومت نمی کنند بلکه تنها به وظیفه الهی خود عمل می نمایند. علاوه بر آنکه پیشوایان معصوم از جانب خداوند متعال بر دیگران ولایت و تسلّط داشته، حقیقتاً صاحب جاه و مقام می باشند. آنان بر حسب تکلیف بزرگ خود وظیفه داشتند با برپایی حکومت الهی و اقامه قسط و عدل، احکام دینی را منتشر ساخته، مردم را به اطاعت و بندگی پروردگار متعال و گرایش به حقّ و عدل دعوت نمایند.

ص:۵۲۴

با اشاره به برخی از آثار ویرانگر ریاست طلبی، تحقیق در باره این مبحث را پی می گیریم.

ریاست خواهی و حبّ جاه و مقام باعث هلاکت و سبب محرومیت از فیض ابدی می شود:

معمّر بن خَلّاد در حضور امام کاظم علیه السلام نام فردی را بر زبان آورد و عرض کرد: او ریاست را دوست می دارد. آن حضرت فرمودند:

«مَا ذِئْبانِ ضارِیانِ فِی غَنَمٍ قَدْ تفَرَّقَ (غابَ عَنْها) رِعاؤُها بِأَضَرَّ فِی دِینِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَهِ.»(۱)

«وجود دو گرگ درنده در میان گلّه گوسفندی که چوپانش حاضر نیست،

نسبت به دین مسلمان زیان بخش تر از ریاست طلبی نمی باشد.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَلْعُونٌ مَنْ ترَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِها، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِها نَفْسَهُ.»(۲)

«از رحمت خداوند به دور است کسی که ریاست را به خود ببندد؛ (۳) از رحمت خدا به دور است کسی که به ریاست همّت گمارد؛ از رحمت خداوند به دور است کسی که به فکر ریاست باشد.»

هنگامی که انسان فاقد صلاحیت، خود را به آب و آتش زده، با هر دروغ و خدعه و دسیسه نفسانی و شیطانی، خویشتن را بر مردم تحمیل کرده و مقام و جایگاه نیکان و پاکان را اشغال می نماید، نه تنها خود و مقام انسانی و منزلت اخروی خود را به ریاست می فروشد بلکه در واقع به فرد فرد شهروندان جامعه

۱- ۷۲۹. کافی، ج ۲، ص ۲۵۵، باب طلب الرئاسه، ح ۱

۲- ۷۳۰. همان، ح ۴

۳- ۷۳۱. علّامه مجلسی - رحمه اللّه علیه - می فرماید: منظور از «ترأّس» ادعای ریاست ناحق و باطل است، زیرا باب تفعّل غالباً برای تکلّف به کار می رود.

اسلامی و حتی به نسل بشر خیانت روا می دارد. خداوند ما را از شرّ نفس و شیطان محافظت فرماید.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَهَ لِنَفْسِهِ هَلَکَ، فَإِنَّ الرِّئَاسَهَ لا تصْلَحُ إِلّا لِأَهْلِها.(۱)

«کسی که برای خود خواهان ریاست باشد هلاک می شود، زیرا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.»

خلفای جور، پادشاهان ستمگر، ظالمان و مستکبران در طول تاریخ به واسطه ارضای نادرست همین صفت ناپسند زمام امور مردم را در اختیار گرفته و با تسلّط جابرانه بر آن ها همه نوع فساد و فتنه و انحراف را بر مردم تحمیل کرده اند. همان ها که شایستگی لازم برای سکّان داری کشتی زندگی انسان ها را در خود نداشتند، با این حال - به خاطر اجابت غیر منطقی خواسته های نفسانی و پیروی از علاقه درونی خود به جاه و مقام و شهرت - در برابر انسان های شایسته و والیان بر حق و صاحبان راستین ولایت و امامت شورش کرده، با هر ابزار و وسیله ای که به دست می آوردند، راه آنان را مسدود ساخته و درِ خانه آنان را که باب اللّه بود بر خلق خدا می بستند و مردم را با زَر و زور و تزویر و ترس و وحشت به سوی مطامع غیر انسانی خود می کشاندند و در واقع آن ها را از برکات رهبری پیشوایان شایسته و آگاه محروم می ساختند.

از آن پس نیز هنگامی که بر مسند قدرت تکیه کرده، بر اوضاع و احوال روزگار مسلّط و زمام دین و دنیای مردم را به ناحق در اختیار خود گرفتند، نه تنها در صدد اصلاح امور دینی و دنیوی مردم بر نیامدند، بلکه کمر به خاموش ساختن نور خدا و خیانت به قرآن و پیامبر و کلّ بشریت بسته، با همه قدرت حق و عدل و انصاف

ص:۵۲۶

۱- ۷۳۲. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵۴، ح ۱۲

و انسانیت را پایمال ساختند. و راستی وقتی اساس کار بر سلطه گری جابرانه، جور و ستم، جنایت و خیانت و حق کشی استوار گردد، از پایه گذاران این شالوده ناحق، جز این انتظار نمی رود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مَنْ تقَدَّمَ عَلی قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ هُوَ یری أَنَّ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِینَ.»(۱)

«کسی که بر گروهی از مسلمانان پیشی گیرد در حالی که می داند در میان آنان کسی هست که از او برتر است، بدون تردید به خدا و رسول و مسلمانان خیانت کرده است.»

با مطالعه گوشه هایی از تاریخ، نمونه های فراوانی از ویرانگری ها و فسادکاری های نااهلانی که از صدر اسلام تا کنون از طریق غیر مشروع بر مردم حکومت کرده اند را می توان مشاهده نمود.

به عقب تر نیز اگر نظری بیفکنیم، به نیکی در می یابیم که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون، اکثر مخالفت ها و کینه توزی ها با پیامبران و جانشینان آنان در اثر ریاست خواهی و علاقه به جاه و مقام بوده است.

نمرودیان به آن جهت با حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به ستیز برخاستند که نمی خواستند موقعیت اجتماعی و قدرت و سیطره خود را بر مردم از دست بدهند. فرعونیان از آن روی به مقابله با حضرت موسی علیه السلام کمر بستند که می خواستند سلطه ناحقّ بر بنی اسرائیل را در اختیار داشته باشند. و اگر ظالمانه حق جانشین بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله را غصب کردند، مولای زاهدان و پیشوای تقوا پیشگان را خانه نشین و مردم را از نور هدایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله محروم

۱- ۷۳۳. الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱ (طبع جدید: ج ۹، ص ۴۱۱..

ساختند همه به خاطر حبّ ریاست و علاقه به برتری خواهی و قدرت طلبی بوده است.

متصف شدن به این صفت ناپسند، لوازم خطرناک دیگری هم دارد که هر یک از آن ها برای بر باد رفتن دین و دنیای آدمی کافی است. یکی از این مولودهای دین برانداز، مبتلا شدن به نفاق و دورویی است.

کسی که به ریاست طلبی آلوده می گردد، پیوسته مواظب است تا در برابر مریدان و اطرافیان خود به گونه ای رفتار نماید که با حیثیت ظاهری او منافات نداشته باشد. به همین جهت همواره گفتار و اعمال خود را مطابق میل و رغبت دیگران قرار داده، برخلاف آنچه در باطن معتقد است، عمل می کند؛ دورویی را شعار و نفاق را برنامه و شیوه عملی خود می سازد؛ با دیگران منافقانه طرح دوستی می ریزد در حالی که کم ترین علاقه ای به آنان ندارد.

چه بسا در راه به دست آوردن شهرت و ریاست دل خواه خود، از لذایذ مادی و مشتهیات نفسانی خود صرف نظر کرده، در ظاهر و اَنظار مردم، راه زهد و اِعراض از دنیا را برنامه خود قرار می دهد تا از این طریق به مطامع نفسانی خود دست یابد.

در باره برخی از خلفا نقل شده است که برای جلب دوستی و توجه قلوب مردم، نان جو و سرکه می خورد، لباس ساده بر تن می کرد، لیف خرما به کمر می بست و روی خاک مسجد می خوابید!

البته او از این کارها غرض مهم دیگری را نیز دنبال می کرد؛ او می خواست از این طریق زهد حقیقی و تقوای خالصانه پیشوای زاهدان و مولای متقیان حضرت علی علیه السلام را تحت الشعاعِ روشِ به ظاهر زاهدانه خود قرار داده، به خیال خود نور حق را خاموش سازد!

سایر ریاست طلبان معروف نیز برای فراهم آوردن زمینه ریاست و حکومت

خود به چنین کارهایی می پرداختند، امّا پس از رسیدن به هدف نامشروع خود با همه این ریا کاری ها، بلکه با اسلام و قرآن وداع می کردند!

عبدالملک مروان خلیفه ستمگر بنی امیه، پیش از آنکه به خلافت نایل شود پیوسته در مسجد سرگرم عبادت و تلاوت قرآن بود، تا جایی که مردم او را کبوتر مسجد می خواندند! امّا پس از آنکه از مرگ پدر و انتقال ریاست به خود آگاه گشت قرآن را بر هم گذارد و با سلامِ وداع به آن گفت:

«هذا فِراقُ بَینِی وَ بَینِکَ.»

«اکنون زمان جدایی من و تو فرا رسیده است.»

راغب در محاضرات پس از نقل این داستان می گوید:

«عبدالملک می گفت: پیش از آنکه به خلافت برسم، از کشتن یک مورچه نیز مضایقه داشتم، لیکن اکنون حالی پیدا کرده ام که نوشته حجاج مبنی بر کشتن جمع زیادی از مردم توسط او، کوچک ترین تأثیری در من نگذارده است!

زهری از علمای معروف زمان عبدالملک، روزی نزد وی آمده، به او می گوید: شنیده ام شراب می نوشی؟ عبدالملک با آنکه خود را جانشین پیامبر خدا قلمداد می کرد پاسخ می دهد: بلی، به خدا قسم علاوه بر شراب، خون مردم را نیز می نوشم!(۱)

آری، حبّ ریاست سرچشمه بسیاری از رنج ها، فتنه ها و انحرافات دینی و اخلاقی است. آدمی را از محبّت خدا، تهذیب نفس و حرکت به سوی کمال بازداشته، در نهایت به فردی سفّاک، ستمگر، جسور، خشن و تندخو مبدّل می سازد، تا جایی که احساسات پاک انسانی را نیز به باد استهزا گرفته، جز به خود

۱- ۷۳۴. تتمه المنتهی، ص ۵۷ (ص ۸۴.

به هیچ کس و هیچ چیز نمی اندیشد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«حُبُّ الرِّئَاسَهِ شاغِلٌ عَنْ حُبِ ّاللَّهِ سُبْحانَهُ.»(۱)

«دوستی ریاست انسان را از محبّت خدای سبحان باز می دارد.»

و نیز می فرمایند:

«حُبُّ الرِّئَاسَهِ رَأْسُ الْمِحَنِ.»(۲)

«دوستی ریاست ریشه همه رنج ها و سختی هاست.»

جای بسی تأسف است که وبال این خوی حیوانی حتی گریبان گیر کسانی می شود که خود سنگر نشین عرصه مبارزه با خُلق های نفسانی و دام های شیطانی اند.

پیشوای دنیا ستیزان، امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«آفَهُ الْعُلَماءِ حُبُّ الرِّئَاسَهِ.»(۳)

قسمت دوم

«آفت عالمان، دوستی ریاست است.»

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيباهِی بِهِ الْعُلَماءَ أَوْ يمارِی بِهِ السُّفَهاءَ أَوْ يصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيهِ (وَ يقُولُ أَنَا رَئِيسُكُمْ) فَلْيتبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، إِنَّ الرِّئَاسَهَ لا تَصْلَحُ إِلّا لِأَهْلِها.»(۴)

۱- ۷۳۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی احدید، ج ۲۰، ص ۳۰۷؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۴۵۶، باب ۶۵، ح ۱۷

۲- ۷۳۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۰، ف ۲۸، ح ۵

۳- ۷۳۷. همان، ص ۳۰۵، ف ۱۶، ح ۱۶

۴- ۷۳۸. کافی، ج ۱، ص ۳۷، باب المستأکل بعلمه، ح ۶؛ و مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۲، باب ۵۰، از جهاد نفس، ح ۷ از امام صادق علیه السلام

«هر کس تحصیل علم کند برای آنکه بر عالمان ببالد و فخر فروشی کند یا با سفیهان بستیزد یا مردم را به وسیله آن به سوی خود جلب کند (و بگوید من رئیس شمایم) باید آتش دوزخ را جایگاه خود برگزیند. همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.»

ای برادر! این هشدارهای تکان دهنده برای بیداری من و توست، تا مبادا با خیالات باطل شیطانی، مانند برخی افراد - که از کم ترین صلاحیتی برخوردار نیستند و به عنوان فرد شایسته و خدمتگزار برای پر کردن کرسی های حساس و پست های مهم در معرض گزینش قرار می گیرند - خود را اهل دانسته، دین و دنیای خود و دیگران را در معرض آسیب های ویرانگر قرار دهیم.

به هوش باشیم و با اشک و ناله و سوز و گداز به درگاه پروردگار، از ساحت اقدسش درخواست نماییم این بیماری خطرناک را از دل و جان و روح و روانمان زایل فرماید که گفته اند:

«آخِرُ ما يَخْرُجُ مِنْ رُءُوسِ الصِّدِّيقِينَ حُبُّ الرِّئاسَهِ.»(۱)

«آخرین چیزی که از سر صدیقان بیرون می رود دوستی ریاست است.»

چه بسا به واسطه منقطع بودن از ریاست و کوتاه بودن دست از قدرت، چنین پنداریم که هدفی جز رضای خداوند نداشته، نسبت به مقامات دنیوی بی علاقه و از زاهدانیم، لیکن این هرگز کافی نبوده و خیالی است باطل! تا انسان در شرایط آزمون قرار نگرفته، با مَحَکّ خُبره مورد ارزیابی قرار نگیرد، به خود و خیالات خویش خوش بین بودن از نادانی است. باید چنان باشد که اگر ریاست و شهرت و پست و مقام به او روی آورد، به آن دل نبازد و خویشتن را از دست ندهد.

در باره میرزای بزرگ شیرازی نقل شده است که پس از درگذشت مرحوم شیخ

۱- ۷۳۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱، از کلام بعضی از صالحان.

انصاری، وقتی با اصرار شاگردان بزرگ شیخ مسئولیت خطیر زعامت را پذیرفت، قطرات اشک بر گونه و محاسن مبارکش جاری شد، سپس سوگند یاد کرد که هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که روزی این مسئولیت عظیم بر دوشم می آید!(۱)

به نقل برخی از اساتید بزرگ ما، هنگامی که مرجعیت شیعه به عالم وارسته مرحوم آیه اللّه حاج آقا حسین قمی - رحمه اللّه علیه - انتقال یافت، به دوستانش فرمود: در حرم مولا امیر مؤمنان علیه السلام برایم دعا کنید تا اگر ریاست برایم زیان بخش است، خداوند مرگ مرا تعجیل فرماید. اتفاقاً چند روزی بیشتر نگذشت که آن مرد شایسته بیمار شد و از دنیا رفت.

مرحوم استاد قدوسی به نقل از مرحوم آیه اللّه العظمی بروجردی - اعلی اللّه مقامه - نقل می کرد که ایشان می فرمود: سابقاً پیش از رسیدن به زعامت و مرجعیت، گاهی صدایی می شنیدم که گوینده اش را نمی دیدم و او مرا راهنمایی می کرد. سپس افزودند: تا پیش از مسئولیت مرجعیت، این امر استمرار داشت، لیکن بعد از آن منقطع گردید.

مرحوم استاد پس از نقل این قضیه می فرمود: وقتی ریاست خدایی و صد در صد صحیح ایشان مانع برخی از فیوضات باشد، وضع ما که شرایط ایشان را نداریم معلوم است.

ریاست به دست کسانی خطاست

که از دستشان دست ها بر خداست

اساساً دنیا با همه طول و تفصیل و زرق و برقش سخت بی وفاست روزی در دست این و زمانی در اختیار آن! مال و منال، قدرت و جاه و ریاست و مقامش، همه زوال پذیر و به راستی نامرد و جفاکار است. اگر چند صباحی به کام ما و در اختیار ماست، دیری نمی پاید که بر وفق مراد دیگری و به کام غیر ماست. تا

۱- ۷۴۰. هدیه الرازی، ص ۴۰

به هوش باشیم و دل به ریاستی که فنا پذیر است نبندیم.

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر

حاصل آنست که دایم نبود دورانش

شهرت طلبی

شهرت طلبی یکی از شاخه های ریاست خواهی و از مقدمات آن محسوب می گردد. به همین جهت اولیای دین به شدّت با آن مبارزه نموده، پیروان خود را از آن پرهیز داده اند.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«کَفی بِالرَّجُلِ بَلاءً أَنْ یشارَ إِلَیهِ بِالْأَصابعِ فِی دِینٍ أَوْ دُنْیا.»(۱)

«برای مرد همین بلا کافی است که (در اثر شهرت) در امور دینی یا دنیوی با انگشت به او اشاره کنند.»

و همین گرفتاری و بلاست که زمینه برحذر داشتن مؤمنان از شهرت در عبادت گشته است.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ شَهَّرَ نَفْسَهُ بِالْعِبادَهِ فَاتهِمُوهُ عَلی دِینِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یکْرَهُ شُهْرَهَ الْعِبادَهِ وَ شُهْرَهَ اللِّباسِ.»(۲)

«کسی که خود را با عبادت مشهور نماید، او را از نظر دینداری متهم سازید (و به او اعتماد ننمایید) زیرا خداوند شهرت عبادت و شهرت لباس را خوش ندارد.»

شهرت در لباس وسیله غرور آدمی است و شهرت در عبادت نیز بسا سبب

۱- ۷۴۱. ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۳۵۹، باب ۱۰۶، ح ۵؛ نظیر آن: کنزالعمّال، ج ۳، ص ۱۵۴، ح ۵۹۳۶ و ص ۱۵۷، ح ۵۹۴۹

۲- ۷۴۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۱۳

فریب دیگران شده و همین ظاهر فریبنده باعث گردآمدن افراد مختلف در اطراف آدمی گشته، وسیله غفلت و لغزش وی می گردد.

و از پی آمدهای خطرناک ریاست، گام نهادن جای پای افراد و مرید شدن و چشم و گوش بسته و بدون حجّت، دنبال این و آن رفتن است. چه بسیارند افراد با صفا که با مشاهده کم ترین حرارت و احیاناً برخی امور غیر متعارف، خود را از دست داده، گرفتار کسانی می شوند که خود نیازمند ارشاد و هدایت اند.

امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی (که از یاران نزدیک آن بزرگوار بود) می فرمایند:

«إِیاکَ وَ الرِّئاسَهَ وَ إِیاکَ أَنْ تطَأَ أَعْقابَ الرِّجالِ.».

«از ریاست بپرهیز و از گام نهادن پشت سر افراد برحذر باش.»

ابوحمزه گوید: عرض کردم: قربانت گردم، ریاست را فهمیدم، امّا اینکه دنبال افراد نروم (منظور چیست؟ با اینکه) من دو سوّم آنچه (از احادیث شما) دارم، از طریق دنبال مردم رفتن به دست آورده ام! فرمودند:

آنچه تو فهمیدی منظور نیست؛

«إِیاکَ أَنْ تنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّهِ فَتصَدِّقَهُ فِی کُلِّ ما قالَ.»(۱)

«از اینکه شخصی را که حجّت نیست (به عنوان الگو) بر گزینی و هر چه بگوید تصدیقش نمایی، بر حذر باش.»

ص:۵۳۴

۱- ۷۴۳. کافی، ج ۲، ص ۲۲۵، باب طلب الرئاسه، ح ۵

۴ – حسد

اشاره

حسد مرضی است جانکاه، فتنه ای است آتش افروز، رذیله ای است قبیح و بلایی است خانمان سوز که اگر با آن مقابله جدّی نشود دین را نابود، ایمان را فاسد، دنیا را ویران و زندگی را تباه می سازد.

حسد از رذایل بسیار خطرناک نفسانی، سرچشمه بسیاری از گناهان کوچک و بزرگ و از جمله بیماری های کشنده روحی است که راه سعادت و کمال را مسدود، آرامش روان را متزلزل و سلامت جان و تن را بر باد می دهد.

حسد موجب درد و رنج شدید دنیوی و عذاب دردناک اخروی است. کسی که به این خوی نکوهیده مبتلا می گردد هیچ گاه آسوده خاطر نیست؛ هر نعمتی را که از کسی مشاهده می کند ناراحت می شود و پیوسته از غم و اندوه رنج می برد تا آنکه از دنیا برود.

مفهوم حسد

برخی از دانشمندان علوم اخلاقی حسد را چنین معنا کرده اند:

«آرزوی از بین رفتن نعمت از برادر دینی در حالی که می داند آن نعمت به صلاح اوست.»

در این تعریف تفاوتی بین مصادیق مختلف آن – از جمله: وجود یا فقدان آن نعمت در نزد حسود و نیز آرزوی دستیابی به آن نعمت از جانب وی – وجود ندارد. و راغب در کتاب «مفردات» با افزودن قید «استحقاق» حسد را این چنین تعریف کرده است:

«آرزوی از بین رفتن نعمت از کسی که استحقاق آن نعمت را دارد و بسا حسود

خود (علاوه بر آرزوی آن) در نابود کردن آن نعمت نیز سعی و کوشش می نماید.»

از وجود این قید در تعریف می توان استفاده کرد که آرزوی زوال نعمتی که بدون شایستگی در دست کسی قرار گرفته است، حسد محسوب نمی شود. به عنوان مثال آرزوی زوال ریاست از کسی که از عدم لیاقت و صلاحیت او آگاهی داریم و خواهان انتقال آن به اهلش می باشیم را نباید از مصادیق حسد برشمرد.

صرف نظر از تعریف حسد، به طور کلّی انسان نسبت به نعمتی که به دیگری می رسد ممکن است یکی از حالات زیر را دارا باشد:

حسادت: در این حالت آرزو می کند آن نعمت از دیگری سلب گردد و بسا برای این منظور تلاش نیز می نماید.

بخل: حالتی است که در آن، دارا بودن خود و محرومیت دیگری از آن نعمت آرزو می شود که نوعی انحصارطلبی است.

غبطه: آرزوی داشتن آن نعمت برای خود و سعی و کوشش برای رسیدن به آن، بدون آرزو یا تلاش در زمینه از بین رفتن آن نعمت از دیگری؛ که حالتی قابل ستایش است و انسان را به تلاش سازنده وا می دارد.

ایثار: در این حال انسان دوست دارد دیگران در نعمت باشند، گرچه خود از آن محروم باشد و بسا از منافع خود چشم پوشیده، آنچه دارد در اختیار دیگران می گذارد و این از بالاترین و والاترین صفات برجسته انسانی است.

حسد در قرآن و روایات

آیات و روایات فراوانی در مذمت و نکوهش حسد وارد شده است.

خداوند متعال می فرماید:

« أَمْ يحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ».(۱)

«آیا به مردم برای آنچه خداوند از فضل خویش به آنان عطا فرموده، رشک می ورزند؟»

یهودیان به واسطه خبث باطن و کینه دیرینه نسبت به مقام رفیع نبوت که از جانب خداوند بزرگ به رسول اعظم حضرت محمّد صلی الله علیه وآله ارزانی شده بود حسادت می ورزیدند و با قضاوت های نادرست و کینه توزی های لجاجت آمیز خود در آتش حسد خویش می سوختند و نیز منافقان تیره بخت مسلمان نما به واسطه روح شقاوتمند خود، ولایت و امامت را که بار گران آن را خداوند متعال بر دوش با کفایت و مبارک آل محمّد علیهم السلام نهاده بود هدفِ تیرهای زهرآگین حسد و رشک خود قرار داده، با کار شکنی، شایعه پردازی و تبلیغات عوام فریب خویش مولا امیر مؤمنان و جانشینان بزرگوارشان را خانه نشین، و مردم را از استفاضه مستقیم از آن عزیز درگاه اله محروم ساختند.

روایات متعددی که در منابع شیعه و سنی وارد شده، با صراحت منظور از «النَّاس» در آیه را خاندان رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله معرفی کرده اند. همان بزرگوارانی که همواره مورد حسادت و کینه توزی دشمنان لجاجت پیشه و عنود بودند.

بلی، انگیزه اساسی و پایه و اساس مخالفت حاکمان ستمگر، خلفای جور و زمامداران باطل و تحمیلی با امامان بر حقّ و پیشوایان حقیقی دین و دنیا همین خصلت نکوهیده حسادت بوده است که دود آتش آن هم اکنون نیز بعد از چهارده قرن چشم مسلمانان بلکه همه جهانیان را می آزارد.

بر اساس آیات قرآنی سرچشمه بسیاری از خلاف کاری ها و مفاسد اجتماعی

ص:۵۳۷

۱- ۷۴۴. سوره نساء، آیه ۵۴

نیز حسد است، به گونه ای که بسا آدمی را تا سر حدّ ارتکاب قتل حرکت می دهد.

در شرایط عادی و خارج از فضای آلوده به حسد حتی در خیال یک برادر نیز خطور نخواهد کرد که به جنایت بزرگی مانند قتل برادر خود اقدام نماید، لیکن این صفت خبیث هنگامی که از کنترل صحیح خارج گردد، آنچنان فطرت و احساسات پاک انسانی را تحت تأثیر کشش مسموم خود قرار می دهد که گویا کم ترین رحم و عطوفتی در وجود آدمی باقی نمی گذارد.

در چنین فضای خباثت بار است که نخستین جنایت هولناک تاریخ بشر - قتل هابیل توسط برادرش قابیل - به وقوع می پیوندد.(۱) و برادران حضرت یوسف علیه السلام برادر بزرگوار خود را به گرفتاری های عظیم مبتلا ساخته بلکه تا مرز شهادت وی پیش می روند.(۲)

بلی، حسد، چشم باطن را از دیدن حقیقت نابینا، عواطف انسانی را از مسیر طبیعی خارج و آدمی را از پذیرش حق باز می دارد.

از دیدگاه قرآن سبب سرباز زدن بسیاری از دانشمندان یهود و نصاری از پذیرش دین مقدس اسلام همان رشک و حسدی بود که نسبت به پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله می بردند.(۳)

ابن هشام گروهی از یهود را نام می برد که پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مردم را به ظهور آن بزرگوار بشارت می دادند. لیکن پس از آنکه حضرتش مبعوث شدند، آنان از روی حسد منکر شده، حق را نپذیرفتند. از جمله می نویسد:

سلمه بن سلامه گوید: همسایه ای یهودی داشتیم که در میان قبیله بنی عبدالأشهل زندگی می کرد. هنگامی که نوجوان بودم روزی پارچه ای به خود

۱- ۷۴۵. سوره مائده، آیه ۲۷

۲- ۷۴۶. سوره یوسف، آیه ۸ - ۵

۳- ۷۴۷. سوره بقره، آیه ۱۰۹

پیچیده، در کنار دیواری خوابیده بودم که ناگهان آن مرد یهودی در برابر قبیله خود ایستاد و در باره قیامت و حساب و بهشت و دوزخ سخنانی ایراد نمود. مردم قبیله که به معاد عقیده نداشتند، او را ساکت کرده، گفته های او را انکار نمودند.

مرد یهودی سوگند یاد کرد که آنچه می گوید حقیقت دارد و کسی که دچار آتش دوزخ شود آرزو می کند در داغ ترین آتش تنوری که شما روشن می کنید قرارگیرد ولی از آن آتش نجات یابد! سپس در پاسخ مردم که از او دلیل و نشانه درخواست کردند، به سوی مکه اشاره نموده و گفت: پیامبری در آن ناحیه مبعوث خواهد شد. آنگاه نگاهی به من کرد و گفت: اگر این پسر زنده بماند او را خواهد دید.

سلمه گوید: به خدا سوگند طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه وآله به رسالت مبعوث گردیده و ما به آن حضرت ایمان آوردیم ولی آن یهودی به سبب کینه و حسادتی که نسبت به آن بزرگوار داشت ایمان نیاورده و گفت: این مرد، آن پیامبری نیست که من از او خبر می دادم!(۱)

کسی که به هوای نفس خویش پاسخ مثبت داده، خواسته حسد آمیزش را اجابت نماید، ایمان خود را که بزرگ ترین سرمایه انسانی اوست طعمه شراره های سوزنده آتشی خواهد کرد که عن قریب اثری از آن باقی نخواهد گذاشت.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«لا تحاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يأْكُلُ الْإِيمانَ كَما تأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.» (۲)

«به یکدیگر رشک نبرید، زیرا حسد ایمان را می خورد همچنان که آتش

ص:۵۳۹

۱- ۷۴۸. ر.ک: السیره النبویه از ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۲

۲- ۷۴۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۲۰۸، ضمن خ ۸۵؛ نظیر آن از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، کافی، ج ۲، ص ۲۳۱، باب حسد، ح ۱ و ۲ ؛ و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷، باب ۵۵ از جهاد نفس، ح ۴

هیزم را از بین می برد.»

برخی از بزرگان در توضیح معنای این حدیث نوشته اند:

آثاری که از حسد ورزیدن در ظاهر و باطن حسود آشکار می گردد با هیچ یک از اوصاف ظاهری و باطنی مؤمن مشابه نبوده، بلکه با جمیع آن ها منافی است؛ زیرا مؤمن خواهان عزّت و کرامت مؤمنین بوده، هیچگاه بدخواه آنان نیست، در حالی که حسود برخلاف این روش عمل می کند. دوستی دنیا هرگز بر قلب و اندیشه مؤمن چیره نمی گردد، لیکن حسود به واسطه محبّت شدید به دنیا گرفتار این صفت ناپسند می شود.

مؤمن از هیچ کس و هیچ چیز پروا نداشته و جز خوف و خشیت خداوند را در دل راه نمی دهد، ولی حسود همّ و غمّش آسیب رساندن به محسود بوده، خوف و حزنش صرفاً پیرامون وی دور می زند. اگر مؤمن متواضع و گشاده رو است، حسود غالباً متکبر و عبوس می باشد.

نعمتی که خداوند بزرگ از روی حکمت و مصلحت به شخص محسود ارزانی داشته، مورد حسادت حسود واقع می شود و همین امر اندک اندک باعث تردید نسبت به عدل الهی و عطای عادلانه او گشته، تدریجاً بدگمانی و سوء ظن به حکمت و عدالت او - جلّ جلاله - را افزایش می دهد. نتیجه قطعی چنین پدیده ای ضعیف شدن روح ایمان در آدمی و در نهایت باعث کفر او می گردد. و لذا امام صادق علیه السلام به اصحاب و یاران خود می فرمایند:

«إِیاکُمْ أَنْ یحْسُدَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً، فَإِنَّ الْکُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ.»(۱)

«از رشک بردن به یکدیگر بپرهیزید، زیرا اصل و ریشه کفر حسد است.»

ص:۵۴۰

۱- ۷۵۰. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۲۹۵

رسول مکرّم خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا یجْتمِعُ الْحَسَدُ وَ الْإیمانُ فِی قَلْبِ امْرِئٍ.»(۱)

«حسد و ایمان در دل هیچ کس جمع نمی شود.»

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلْحَسَدُ یمِیثُ الْإیمَانَ فِی الْقَلْبِ کَما یمِیثُ الْماءُ الثَّلْجَ.»(۲)

«حسد ایمان را در قلب ذوب می کند آنچنان که آب برف را ذوب می نماید.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ریشه حسادت از کور دلی و انکار فضل و بخشش خدا به افراد سرچشمه می گیرد و این دو (کور دلی و انکار) دو بال کفرند. فرزند آدم به سبب حسد در حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی گرفتار شد که هرگز از آن رهایی نمی یابد.»(۳)

حسد آدمی را از هرگونه حرکت سازنده و سیر و سلوک باز داشته، اعمال نیک او را نابود می سازد.

پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِیاکُمْ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ یأْکُلُ الْحَسَنات کَما تأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.»(۴)

«از حسادت بپرهیزید، زیرا حسد نیکی ها را تباه می سازد، همان گونه که آتش هیزم را از بین می برد.»

فرعون از ابلیس پرسید: آیا بر روی زمین کسی بدتر از من و تو وجود دارد؟

ص:۵۴۱

۱- ۷۵۱.

۲- ۷۵۲. ۱ و - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۶

۳- ۷۵۳. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۲، باب ۴۲، ح ۲۲

۴- ۷۵۴. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵، ح ۲۶؛ و نظیر آن؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۹، ف ۱، ح ۱۹۱۲ از امیر مؤمنان علیه السلام.

پاسخ داد: آری، حسود از من و تو بدتر است! زیرا حسد اعمال را از بین می برد، همچنان که آتش هیزم را نابود می سازد.(۱)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«ثَمَرَهُ الْحَسَدِ شَقاءُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ.» (۲)

«نتیجه رشک بردن بدبختی دنیا و آخرت است.»

«مَنِ اتقی قَلْبُهُ لَمْ یدْخُلْهُ الْحَسَدُ»(۳)

«هرکس دلش پرهیزکار گردد حسد در آن داخل نمی شود.»

«رَأْسُ الرَّذائِلِ الْحَسَدُ.»(۴)

«ریشه و اساس رذایل و بدی ها رشک بردن است.»

بلی، حسد سرچشمه بسیاری از گناهان، خلافکاری ها و بلاهای فردی و اجتماعی است. چه بسیار افرادی که از جهت امکانات مادی و اسباب رفاه و آسایش زندگی کاملاً بی نیازند و هیچ کمبودی ندارند، لیکن به واسطه حسادتی که به بالاتر از خود می ورزند، پیوسته در رنج و عذاب روحی به سر برده، از آرامش روحی و سلامت تن بی بهره اند، بلکه بسا به سبب این خصلت نکوهیده، خود و بسیاری از معاشران خود را به برخوردهای ناخوشایند و درگیری های ملامت بار گرفتار ساخته، خسارت های سنگین جانی و مالی نیز به بار آورند.

دستاورد طبیعی حسادت، بیماری های روانی، ناراحتی های روحی، زود رنجی، کسالت دائمی، حزن جانکاه، رنجوری، خستگی و پریشان حالی همیشگی است.

ص:۵۴۲

۱- ۷۵۵. لئالی الأخبار، ج ۲، ص ۲۱۲؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۲۳

۲- ۷۵۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۶۰، ف ۲۳، ح ۴۴

۳- ۷۵۷. همان، ج ۲، ص ۶۲۸، ف ۷۷، ح ۳۵۷

۴- ۷۵۸. همان، ج ۱، ص ۴۱۲، ف ۳۴، ح ۲۱

وگر ز درد بترسی حسد مکن که حکیم

مثل زند که حسد هست درد بی درمان

امام باقر علیه السلام از پدران خود نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّهً الْحَسُودُ.»(۱)

«کم ترین افراد از نظر لذّت بردن (در زندگی) شخص حسود است.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْعَجَبُ لِغَفْلَهِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلامَهِ الْأَجْسَادِ.» (۲)

«شگفتا از حسودان که از سلامت بدن (خویش) غافلند.»

«صِحَّهُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّهِ الْحَسَدِ.»(۳)

«تندرستی از اندک بودن حسد است.»

«اَلْحَسُودُ أَبَداً عَلِیلٌ.»(۴)

«حسود همیشه بیمار است.»

«اَلْحَسَدُ ینَکِّدُ الْعَیشَ.»(۵)

«حسادت زندگی را بر انسان منغّص و تیره می سازد.»

کسی که به خدای متعال و حکمت و عدالت او اعتقاد و ایمان دارد، بخشش و عطای او را عین مصلحت دانسته، از بهره مندی مؤمنان از مواهب الهی نه تنها ناراحت نمی شود بلکه سعادت، رستگاری، رفاه و خوشبختی آنان را در راستای سعادت و کمال خود به حساب می آورد. از اینرو حسادت را می توان نشانه

۱- ۷۵۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۹

۲- ۷۶۰. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۸۶، ح ۲۱۶

۳- ۷۶۱. همان، ص ۱۲۰۰، ح ۲۴۸

۴- ۷۶۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۸، ف ۱، ح ۸۳۲

۵– ۷۶۳. همان، ص ۲۹، ح ۸۵۹

ضعف ونقص ایمان، جهل و بی خبری نسبت به حکمت عالیه الهی، کوتاه فکری و کمبود شخصیت حسود دانست.

حسود اگر چه به صفات کمال و حکمت و عدالت حکیم علی الاطلاق اعتراف می کند، لیکن در عمل، اعتقاد خود را تکذیب کرده، نسبت به عطای خداوند اعتراض و ایراد دارد. از سوی دیگر چون در واقع خود را از رسیدن به مقام محسود، عاجز و ناتوان می بیند، تلاش خود را بر عقب راندن و باز نگهداشتن وی متمرکز می کند، غافل از اینکه منعِم، خداست و همه قدرت ها در برابر اراده بی منازع او عاجز و ناچیز بلکه همه، هیچ اند!

استعداد و نیروهای فکری، معنوی و مادی حسود به جای آنکه در راه پیشبرد اهداف عالی انسانی و سعادت و کمال خود و افراد جامعه به کار رود، در مسیر نابودی و از بین بردن سرمایه های خدادادی خود و دیگران مصرف می گردد. حسادت و تنگ نظری، بیگانه از روح تکامل و ترقّی، و مستلزم بیماری و عقب ماندگی است. جامعه ای که افراد آن به این بیماری تباه کننده گرفتار باشند، جامعه ای است مرده که کم ترین بهره ای از حیات انسانی نخواهد داشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ یغْبِطُ وَ لا یحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یحْسُدُ وَ لا یغْبِطُ.»(۱)

«مؤمن غبطه می برد و حسد نمی ورزد ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی برد.»

انسان غالباً به عواقب خطرناک حبّ و بغض های شخصی و نفسانی خویش بی توجّه است. تجربه نشان می دهد که عداوت و دشمنی با هر انگیزه و هر شکل و واکنشی ابراز گردد، هنگامی که بر اساس تکلیف شرعی نباشد، علاوه بر آثار

۱- ۷۶۴. کافی، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۷

ویرانگری که برای کلّ جامعه به دنبال دارد، دارای پی آمدهای وضعی خطرناکی است که دیر یا زود گریبانگیر آدمی می گردد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ زَرَعَ الْعَداوَةَ حَصَدَ ما بَذَرَ.» (۱)

«هر کس بذر دشمنی بکارد، کاشته خود را درو می کند.»

مؤمن هیچ گاه بدون انگیزه شرعی و عقلانی با کسی دشمنی نمی کند. دوستی و دشمنی بلکه همه گفتار، کردار، و حتی اندیشه های خود را با محوریت رضای خداوند متعال تنظیم می نماید. چنانچه از برادر دینی خود رنجشی پیدا کند، هرگز دل خویش را به بدگمانی و دشمنی آلوده نمی سازد، بلکه با فرو بردن خشم و ابراز نشاط و خورسندی، رفتاری شایسته از خود نشان خواهد داد.

امام صادق علیه السلام به ابن نعمان می فرمایند:

«اَلْمُؤمِنُ یحْقِدُ ما دامَ فِی مَجْلِسِهِ فَإِذا قامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحِقْدُ.»(۲)

«مؤمن تا نشسته کینه دارد، هنگامی که برخاست کینه اش برطرف می گردد.»

در روایت دیگر از آن حضرت با این اضافه آمده:

«وَ حِقْدُ الْکافِرِ دَهْرُهُ.»(۳)

«کینه کافر همیشگی است.»

همچنان که یادآور شدیم بخش قابل توجهی از مفاسد اجتماعی همچون قتل، ظلم، سرقت، تجاوز، نزاع و جنایات و چالش های ملال آور و دردسر ساز، ریشه در حسد دارد.

۱- ۷۶۵. کافی، ج ۲، ص ۲۲۸، باب مراء، ح ۱۲

۲- ۷۶۶. تحف العقول، ص ۲۲۸

۳- ۷۶۷. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۱۱، ح ۷

علامه مجلسی - رضوان اللّٰه علیه - نقل می کند:

«در زمان موسی هادی، خلیفه عباسی، مرد حسودی در بغداد همسایه توانگری داشت و چون دارایی و ثروت او را بیشتر از ثروت خود می دید پیوسته به او حسد می ورزید و می کوشید تا به او آسیبی برساند، لیکن به مقصد خود دست نمی یافت.

در این بین، غلام کوچکی خرید و او را بزرگ کرده، در باره اش مهربانی ها نمود. روزی به او گفت: تو را برای انجام کاری در نظر گرفته ام، در انجام آن چگونه خواهی بود؟ پاسخ داد: غلام در برابر فرمان مولای خود چگونه است؟ به خدا سوگند اگر بدانم دوست داری خود را در آتش افکنده یا در دریا غرق نمایم بی درنگ انجام خواهم داد!

مرد حسود غلام را به سینه چسبانید و بوسید و گفت: امیدوارم بتوانی مقصدم را جامه عمل بپوشانی. یک سال بعد روزی گفت: اینک هنگام انجام آن کار فرا رسیده است. دوست دارم همسایه توانگرم کشته شود، لیکن چون ممکن است تو از عهده این کار برنیایی و بر فرض که بتوانی آن را انجام دهی بسا مرا به اتهام کشتن او مجازات نمایند، لذا تدبیری دیگر اندیشیده ام. تو مرا به قتل می رسانی، سپس جنازه ام را بر بام او می اندازی و بدین ترتیب او را به قصاص من خواهند کشت!

اصرار و التماس غلام برای منصرف ساختن آن مرد خیره سر اثری نبخشید، بناچار سحرگاهی بر بام همسایه آمدند و خواسته او را برآورده ساخت و پس از آنکه او را با کارد از پای درآورد جنازه اش را همانجا رها ساخته، پایین آمد.

ص:۵۴۶

روز بعد خانواده اش پس از جستجوی بسیار، جنازه اش را بر بام همسایه آغشته به خون پیدا کردند. سرانجام همسایه بی گناه را به اتهام قتل دستگیر کرده، پس از بازجویی او را زندانی کردند. از آن سوی غلام بغداد را به قصد عزیمت به اصفهان ترک کرده، در اصفهان جریان مولای خود را به یکی از بستگان همسایه مقتول که در دستگاه حکومت مشغول کار بود گزارش داد.

مرد حکومتی پس از آنکه جمعی را بر اعتراف و اقرار غلام گواه گرفت، او را نزد خلیفه فرستاد و بدین ترتیب اسباب آزادی مرد بی گناه فراهم گردید.(۱)

بلی، نکبت حسادت تا اینجا نیز انسان را خواهد رساند. وقتی از آسیب رساندن به محسود عاجز می شود، بسا برای شفای بیماری جانکاه درونی خود حاضر می شود جان شیرین را نیز بر سر آن از دست بدهد. آتش جنگ جهانی اوّل و دوّم که بیش از بیست و شش میلیون کشته، حدود چهل و دو میلیون معلول و میلیون ها نفر مفقود الاثر به همراه داشت، و میلیون ها نفر آسیب هایی از قبیل سقط جنین و غیره دیدند و هزاران دانشگاه و دبیرستان و مؤسسه علمی و پژوهشی ویران گردید همه از خصلت پلید حسادت سرچشمه گرفت.(۲)

در باره هیتلر که در واقع آتش افروز جنگ دوم بود و فجایع بی شماری را به وجود آورد، نوشته اند:

وی مرد بسیار حسودی بود، حسادت آنچنان او را آزار می داد که حتی اگر رنگ لباس کسی برایش جلوه می کرد نمی توانست آن را تحمل نماید! در یکی از

۱- ۷۶۸. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۹

۲- ۷۶۹. ر.ک: قلب سلیم، ص ۶۹۸

مصاحبه هایش به این بیماری ویرانگر درونی اشاره کرده و گفته بود:

من نمی توانم ببینم که پیر می شوم و جوانان می آیند جای مرا می گیرند!

یکی از نویسندگان که در نوشتن مسایل تاریخی تخصص دارد معتقد است که هیتلر در اثر حسادت به آن همه کشتار و فجایع دست زد.(۱)

از راه کارهای مهم و اساسی پیشگیری و مبارزه با فساد و تباهی در جامعه، پاکسازی قلب ها و سینه های شهروندان از کینه توزی و حسادت است. به موازات این عمل بسیار نیک، صاحبان نعمت و دارندگان مال و منال نیز باید از تظاهر به اموری که سبب تحریک احساسات دیگران می شود بپرهیزند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«عَلَیکُمْ بِإِنْجاحِ الْحَوائِجِ بِکِتمانِها، فَإِنَّ کُلَّ ذِی نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ.»(۲)

«برای تأمین نیازهای زندگی خود از پنهان کاری کمک بگیرید. زیرا همه صاحبانِ نعمت مورد حسادت اند.»

دست اندرکاران امور تربیتی خصوصاً پدران و مادران باید از اموری که حسد را در دل کودکان شعله ور می سازد به شدّت پرهیز نمایند. در ابراز محبّت نسبت به آنان حساسیت و دقّت فوق العاده به خرج دهند. بسا یک ابراز علاقه حساب نشده در برابر سایر فرزندان، سبب ایجاد عقده حسادت در آنان شده، آن ها را به هر کار خطرناکی تحریک نماید. در مواردی هم که از ابراز عکس العمل و انجام کارهای ناپسند عاجز باشند، گرفتار بیماری های روانی و عقده حقارت خواهند شد که این خود زمینه مفاسد فراوان دیگری را برای کلّ جامعه فراهم خواهد کرد.

۱- ۷۷۰. قلب سلیم، ص ۱۰

۲- ۷۷۱. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۶

نمونه بارز و روشن قرآنی؛ همان جریان ابراز محبّت حضرت یعقوب نسبت به یوسف است که برادران وی را تا سر حدّ نابودسازی او حرکت داد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

«سوگند به خدا گاهی برای برخی از فرزندانم کارهایی انجام می دهم، او را بر زانوی خود می نشانم، نسبت به او اظهار محبت و سپاس گزاری می کنم، در حالی که می دانم حق با دیگری است؛ ولی این کار را بدانجهت انجام می دهم که بر ضدّ فرزندان دیگرم تحریک نشود و آنچنان کاری که برادران یوسف با وی انجام دادند مرتکب نگردد.»(۱)

عموم افراد از هر طبقه و گروهی در معرض آلوده شدن به این بیماری مُهلک هستند. اهل علم و دانشمندان بیش از سایر طبقات در خطر حسادت اند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«خداوند شش گروه را به شش خصلت عذاب خواهد کرد: عرب را به تعصّب، کدخدایان و خان ها را به خاطر تکبّر، فرمانروایان را به سبب ستمگری، فقیهان (و دانشمندان دینی) را به جهت حسد، بازرگانان را به علت خیانت و روستائیان را به واسطه جهل و نادانی.»(۲)

آری، صرفِ اندوختن دانش برای نجات آدمی کارساز نیست، فقیهی که در کنار آموخته های دینی و علمی به تربیت و تهذیب خود همت نگمارده، به دانش خود عمل نمی کند، هیچ گاه تحمّل دیدن برتر از خود را ندارد و بسا به اموری دست زند که سایر مردم تن به آن نمی دهند. داستان حسادت قاضی ابن ابی دواد در مورد حضرت جواد علیه السلام و سعایت او که زمینه شهادت آن بزرگوار را

۱- ۷۷۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۶، سوره یوسف، ح ۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۲، باب ۶۷ از احکام اولاد، ح ۳

۲- ۷۷۳. خصال، ج ۱، ص ۳۲۵، باب ۶، ح ۱۴

فراهم کرد (۱)؛ جریان حسادت قاضی ابن جماعه نسبت به عالم بزرگوار شهید اوّل - رضوان اللّه علیه - (۲)؛ حادثه فجیع و بسیار تلخ شهادت عالم ربّانی شهید ثانی - قدّس سرّه - (۳)؛ شهادت قاضی نور اللّه شوشتری (۴) و امثال آن ها (۵) شاهد صدق و دلیل روشنی بر این گفتار است.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«لا یکُونُ الْعَبْدُ عالِماً حَتی لا یحْسُدَ مَنْ فَوْقَهُ وَ لا یحَقِّرَ مَنْ هُوَ دُونَهُ.»(۶)

«آدمی عالم (حقیقی) نخواهد بود تا آنکه نسبت به برتر از خود رشک نبرد و پایین تر از خویش را کوچک نشمارد.»

ابلیس لعین و نفس طغیانگر زنجیرهای اسارت بار خود را در مورد هر کس به شکل و رنگی متناسب با روحیه، موقعیت و شرایطش جلوه می دهند. به همین جهت در امان ماندن از حیله های شیطانی و خدعه های نفسانی حتی برای عالمان دینی و سالکان راه فضیلت و کمال نیز بسیار دشوار خواهد بود. کمتر کسی است که هر روز گرفتار دامی از دام های نفس و شیطان نگردد.

بسیار اتفاق می افتد که حسد، آب و رنگ دینی به خود گرفته، در شکل تلاش برای رسیدن به هدف و برطرف ساختن موانع راه کمال جلوه گر می گردد! در عین

۱- ۷۷۴. الامام الجواد علیه السلام من المهد إلی اللحد، ص ۴۱۴ - ۳۰۸

۲- ۷۷۵. ر.ك: بحارالأنوار، ج ۱۰۷، ص ۱۸۶

۳- ۷۷۶. مقدمه کتاب اسرار نماز، ص ۴۷ - ۴۰

۴- ۷۷۷. احقاق الحق، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۵۸

۵- ۷۷۸. ر.ك: شهداء الفضیله، علامه امینی رحمه الله که صدها دانشمند شهید را نام می برد.

۶- ۷۷۹. مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹، ح ۱۳

حال همچنان که قرآن شریف بدان اشاره فرموده، انسان بر نفس خود بصیر است.(۱) و هر کس خود را به خوبی می شناسد و اگر به خدا پناه برده، به گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام متمسّک گردد و نشانه های حق و باطل را در خویشتن جستجو نماید، تشخیص خواهد داد که آیا گرفتار این بیماری هلاک کننده هست یا نیست. خداوند همه ما را از شرّ نفس و شیطان محافظت فرماید.

علل و اسباب حسد

عوامل گوناگونی در تحریک و فعلیت این خصلت نکوهیده نقش دارد که آشنایی با آن ها تا حدود زیادی در پیشگیری از ظهور آن مؤثر است. برخی از این عوامل عبارتند از:

ضعف ایمان: اعتقاد سست به باورهای دینی و حکمت و عدل خداوند بیش از هر چیز دیگر در فراهم آوردن بستر مناسب برای حسادت مؤثر است. توضیح بیشتری پیرامون این موضوع در خلال مطالب گذشته آمده است.

دشمنی و کینه توزی: همچنان که یادآور شدیم سرچشمه بسیاری از مواردِ حسدورزی، دشمنی و کینه توزی است. فرد کینه توز در اثر آنکه بغض و عداوت دیگری را در سینه می پروراند، زوال نعمت او را آرزو کرده، انتظار می کشد وی را در بلا و ناراحتی مشاهده نماید. قرآن به شادمانی ها و ناخشنودی های ناشی از کینه توزی اشاره کرده، می فرماید:

« إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها ».(۲)

«اگر به شما خوشی برسد آنان را بد حال می سازد و چنانچه به شما بدی

۱- ۷۸۰. سوره قیامت، آیه ۱۴

۲- ۷۸۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۰

برسد بدان شاد می شوند.»

تکبّر: انسان متکبّر حاضر نیست برتر از خود را ببیند. کبر و خودبینی و غرور و خودپسندی، آرزوی زوال نعمت از دیگران را در آدمی دامن زده، نکبت تکبّر، وبال حسادت را به ارمغان می آورد.

زمامداران سرکش و کفّار و مشرکان پلنگ صفت، پیامبران بزرگ، پیشوایان پاک و معصوم و اولیای الهی را با خود مقایسه کرده، به منصب بلند و مقام ارجمندی که به آنان ارزانی شده، حسادت می ورزند. و بسا این توهّم درونی را بر زبان آورده، می گویند: آنان نیز مانند ما بلکه از نظر اجتماعی پست تر از ما هستند، چرا و به چه دلیل به این افتخار بزرگ نائل شوند و ما محروم باشیم؟ و به این ترتیب مقام شامخ آن بزرگواران را انکار کرده، با آنان مبارزه می کنند.

ترس: بسا آرزوی زوال نعمت و از بین رفتن مال و منال و پست و مقام دیگری، از بیم آن باشد که وجود آن ها در دست وی وسیله مزاحمت برای او را فراهم آورد و این امر مانع دستیابی او به اهداف و مقاصدش گردد.

همچنان که یحیی برمکی به حسب ظاهر در اثر نگرانی از بیرون رفتن وزارت از خاندان برمکی، زمینه و وسیله شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را فراهم می آورد.

حبّ شهرت و ریاست: علاقه به ریاست و شهرت نیز آدمی را نسبت به کمالات و نعمت هایی که زمینه ساز شهرت و مقام برای دیگری است به حسادت وادار می سازد. هنرمند، ورزشکار یا صاحب مهارتی که آرزو دارد یگانه عصر خود باشد، طبیعی است که نسبت به کسانی که از او سبقت می گیرند حسادت می ورزد.

حرص و طمع: کسی که چشمش به مال و منال دیگری است و همواره در صدد مال اندوزی و افزایش ثروت است، نمی تواند نسبت به نعمت ها و امکاناتی

که در اختیار دیگران قرار می گیرد بی تفاوت باشد. چنین فردی به واسطه رذیله حرص و صفت ناپسند طمع، همه چیز را برای خود می خواهد و بدیهی است که برای به چنگ آوردن امکانات دیگران از هیچ کوششی - از جمله حسدورزی - دریغ نمی ورزد.

خبث طینت: خباثت نفسانی، تنگ نظری، کم ظرفیتی، ضیق صدر و بخل ورزی نیز در مواردی ممکن است آدمی را به حسادت واداشته، از رسیدن خیر یا نعمتی به دیگران ناخرسند گرداند.

علاج حسد

گرچه درمان حسد بسیار مشکل است، لیکن کسی که رستگاری خود را طالب است باید در صدد علاج آن برآمده و لا اقل از بروز و ظهور آن جلوگیری نماید. درمان حسد مانند برطرف ساختن هر رذیله دیگری مستلزم همت بلند، تلاش پی گیر، استعانت از خدای متعال و استمداد از اولیای معصوم علیهم السلام است. کسی که به این خصلت ناپسند گرفتار است باید بداند که علاج بیماریش جز به مدد خدای بزرگ و عنایات پیشوایان معصوم علیهم السلام میسّر نمی گردد، به همین جهت باید خویشتن را به قرآن و فرمایشات آن بزرگواران عرضه کرده، با تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و داروی شفابخش آن عزیزان درگاه اِله به معالجه و درمان خود بپردازد.

عالمان اخلاق نیز برای درمان حسد نکاتی را یادآور شده اند:

حسادت نشانه ضعف یقین و فقدان ایمان حسود به حکمت، عدالت و قدرت پروردگار است. و از نگاه دیگر در واقع توحید افعالی خداوند متعال را باور ندارد. زیرا کسی که معتقد است ثروت، فقر، تندرستی، بیماری، مال، جاه، مقام، عزّت، ذلّت و... همه و همه از خدا و در دست توانای اوست، هرگز به نعمتی که

در اختیار دیگری قرار می گیرد حسد نمی ورزد. بنا براین پیش از هر اقدام دیگری باید در تصحیح اعتقاد و تقویت ایمان و رشد یقین به ارزش های دینی کوشا باشد.

حسادت نتیجه غفلت از فنای دنیا و نشانه جهل و نادانی نسبت به حقیقت دنیای فانی است. به همین جهت باور به فناپذیری جهان و زوال حتمی دنیا، زمینه حسادت را از ریشه نابود می گرداند.

توجه به زیان های فردی و پی آمدهای زیان بخش اجتماعی حسد نیز در جلوگیری از مبتلا شدن به این بیماری خطرناک مؤثّر خواهد بود. خصوصاً این نکته را نباید از نظر دور داشت که ضرر حسادت بیش از هر کس به شخص حسود باز می گردد.

کسی که حسد می ورزد باید در همه حال متذکر باشد که نعمتی را که خداوند به کسی عطا فرموده، هیچ قدرتی قادر به بازپس گرفتن آن نیست. لذا همواره با نفس خویش مخالفت نموده، خویشتن را - با تحمّل همه سختی هایش - به دوستی، تعظیم و احترام محسود وادار سازد. زبان خود را به یاد نیک او واداشته، صفات نیکو و خوبی های او را همواره یادآور گردد.

همچنان که گذشت، درمان همه بیماری ها و مرتفع ساختن همه گرفتاری ها در پرتو راز و نیاز و تضرّع به درگاه خدای متعال، توسّل و تمسّک به ذیل عنایات بی دریغ حضرات معصومین علیهم السلام، دعا، عبادت،، مجاهدت ها و گریه های طولانی امکان پذیر می گردد.

ص:۵۵۴

۵ – آرزومندی در امور دنیوی

انسان به امیـد زنـده است. انتظار آینده ای بهتر، دستیابی به مقاصد عالی و اهداف بزرگ، و رسیدن به آمال و آرزوهای بلند، چراغ زندگی و موتور حرکت و حیات زندگانی اند.

فقدان امید و نداشـتن آرزو به منزله خاموش شدن چراغ حیات و از کار افتادن قوّه محرّکه ماشـین زندگی است. کسی که امید نـدارد، موجودی است بی جـان، متحرّکی است بی نشـاط، و جنبنـده ای است خاموش که از سایر حیوانات امتیازی نـدارد و از خصایص زندگی و ویژگی های حیات انسانی بی بهره است.

از یک نگاه، امیـد و آرزو سـرمایه بزرگ زنـدگانی است که خداونـد کریم از سـر لطف، این سـرمایه عظیم را برای پویا شدنِ زندگی و بهره مندی از شور و حرکت و نشاط به آدمی ارزانی داشته است.

امّا انسان موجودی است شـگفت انگیز و اقیانوسـی است بی کران! تمایلاتی دارد بی پایان و آرزوهایی تمام نشـدنی که در دو جهت متفاوت و در دو سوی کاملاً متضاد امتداد می یابد.

به راستی آیـا انسـان قـادر است همه تمایلات خویش را آن چنان که میل دارد ارضا نمایـد و به تمام آرزوهای نفسانی خویش دست یابد؟ و آیا این موجود حیرت انگیز با این استعداد ژرف، چنانچه در مسیر برآوردن خواسته های خود خط قرمزی نداشته باشد، به موجودی خطرناک مبدّل نخواهد شد که سرمایه های بزرگ انسانی خود و سایر هم نوعان خویش را به فساد و تباهی و در نهایت به هلاکت و نابودی کشاند؟

انصاف این است که نه جهان مادی – با همه گستردگی اش – پاسخ گوی این

ص:۵۵۵

همه خواسته و آرزو است و نه خیر و صلاح آدمی مقتضی این آزادی است. علاوه بر موانع غیر قابل اجتناب همچون: قوانین طبیعی، نظام های اجتماعی و تضاد منافع که این امر را به طور جدّی با مشکل روبرو می سازد.

تردیدی نیست که هر نیاز فطری و طبیعی، دارای پاسخی درست و منطقی است که اگر به طور صحیح جستجو شود، هرچند گسترده و پایان ناپذیر باشد، دست یافتنی است، لیکن وجود قدرت ژرف آرزومندی و استعداد بی انتهای امیدواری در انسان، برای تحقّق مقصد والا و هدفی متعالی است که جز در راستای سیر معنوی و تعالی روحی ارضا نمی گردد. مشکل اساسی این است که انسان مسیر خود را گم کرده است.

انحراف از مسیر فطری و گم شدن از راه کمالِ شایسته، سبب پیدایش تشنگی کاذب در انسان شده و آرزوهای او را به خواسته هایی دست نیافتنی مبدّل ساخته است. و در نتیجه همین امر است که استعداد ارزشمندِ آرزومندی به بزرگ ترین مانع بر سر راه تکامل آدمی مبدّل گشته است، به گونه ای که او را از مقصد اصلی - که سیر به سوی کمالات انسانی، تهیه زاد و توشه برای حیات ابدی و قرب در جوار خالق هستی است - باز داشته و به واسطه محرومیت از نور عقل و فیوضات معنوی، پیوسته او را در رنج و درد و آزار و اذیت قرار داده است.

به خود آییم و با بهره گیری از فروغ تابناک عقل و آموزه های عالی دینی، با همّتی مردانه و تلاشی پی گیر، راه نفوذ شیطان را بر خویش بسته، و دست ردّ بر خواسته های بی منطقِ مادی و تخیلات و آرزوهای نامعقول زنیم و خویشتن را از ورطه هلاکت و سقوط حتمی رها سازیم.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يسْهِي الْعَقْلَ وَ ينْسِي الذِّكْرَ، فَاكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ

ص:۵۵۶

غُرُورٌ وَ صاحِبُهُ مَغْرُورٌ.»(۱)

«بدانید که آرزو سبب اشتباه عقل و فراموشی ذکر خدا است؛ آرزو را دروغ بشمارید (و آن را یک امر واقعی به حساب نیاورید) که فریب دهنده است و آرزومند در دام این فریب گرفتار می باشد.»

هم آن بزرگوار می فرمایند:

« وَ اعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ! أَنَّ الْأَمَلَ یـذْهِبُ الْعَقْلَ وَ یکَذِّبُ الْوَعْـدَ وَ یحِثُّ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ یورِثُ الْحَسْرَهَ فَاکْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ إِنَّ صاحِبَهُ مَأْزُورٌ.»(۲)

«بندگان خدا! بدانید که آرزو عقل و خرد را از بین می برد، باعث تکذیب وعده(های پیامبران) گشته، غفلت آور و حسرت بار است. آرزو را نادیده بگیرید که فریب دهنده است و آرزومند زیر بار گناه آن خواهد بود.»

و نیز می فرمایند:

«مَنْ أَطالَ أَمَلَهُ ساءَ عَمَلُهُ.»(۳)

«هر کس آرزویش را دراز گرداند، کردارش بد و ناپسند گردد.»

همچنین می فرمایند:

«اَلْأَمَلُ خادِعٌ غارٌّ ضارٌّ.»(۴)

«آرزو فریبنده، حیله گر و زیان آور است.»

۱- ۷۸۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۲۰۸، ضمن خ ۸۵

۲- ۷۸۳. تحف العقول، ص ۱۰۷، ضمن خطبه دیباج.

۳- ۷۸۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۸، باب ۲۴ از احتضار، ح ۴؛ نظیر آن: نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۱۰۳، ح ۳۵

۴- ۷۸۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹، ف ۱، ح ۱۱۸۹

آرزو پایگاهی برای تاخت و تاز شیطان و زمینه ساز سلطه و تسخیر دل هاست.

حضرتش در این باره می فرمایند:

«اَلْأَمَلُ سُلْطانُ الشَّیاطِینِ عَلی قُلُوبِ الْغافِلِینَ.»(۱)

«آرزو سلطنت شیاطین بر دل های غافلان است.»

و هنگامی که زمام امور زندگی در اختیار آن مطرود دور از رحمت قرار گرفته، قلب را تسخیر نماید، خود یکه تاز عرصه زندگی گشته، استعداد و نیروهای انسانی را از مسیر رشد و تعالی منحرف و سرمایه عمر گران بهای آدمی را به فساد و نابودی سوق می دهد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«ضِیاعُ الْعُمْرِ بَینَ الْآمالِ وَ الْمُنی »(۲)

«تباهی عمر از ناحیه آرزوها و خواسته ها ست.»

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی

ندا آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

خطر بزرگی که فرد و جامعه را بلکه کلّ امت اسلامی را تهدید می کند و دین و دنیا و آخرت آنان را در معرض نابودی قرار می دهد همین آرزوهای دور و دراز است که زمینه آن را پیروی از هواهای نفسانی هموار می سازد.

پیشوای تقوا پیشگان امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّما أَخافُ عَلَیکُمُ اثْنَتینِ: اِتباعُ الْهَوی وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَّا اتبَاعُ الْهَوی فَإِنَّهُ یصُدُّ عَنِ الْحَقِ ِوَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَینْسِی الْآخِرَهَ.»(۳)

۱- ۷۸۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۵، ح ۱۸۵۳

۲- ۷۸۷. همان، ص ۴۶۱، ف ۴۵، ح ۱۴

۳- ۷۸۸. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، باب اتباع الهوی، ح ۳؛ نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۷، ضمن خ ۴۲ با کمی اختلاف ؛ خصال، ج ۱، ص ۵۱، باب ۲، ح ۶۳، و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ح ۶۲ و ۶۴

«به راستی از دو چیز بر شما بیمناکم: پیروی از هوا و درازی آرزو؛ امّا هواپرستی (انسان را) از حق باز می دارد و درازی آرزو سرای آخرت را از یاد (وی) می برد.»

آری اگر دلبستگی به حق و حقیقت و اتکاء به لطف و مرحمت حق تعالی و اعتماد به نفس و کوشش و تلاش خستگی ناپذیر در راه وصول به هدف و پافشاری و استقامت در مسیر دستیابی به خوشبختی و رستگاری، بزرگ ترین عامل موفقیت محسوب می گردد، تکیه کردن بر آرزوهای بی پایه و دلبستگی به خواهش های غیر معقول و ناشدنی، موجب دور شدن از واقعیات گشته، و چه بسا آن چنان بر ضمیر و صفحه دل اثر می گذارد که آدمی را به طور کلّی از درک حقایق و واقع بینی باز می دارد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می فرمایند:

«هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلّط سازد، به تباه ساختن عقلش کمک نموده است؛

کسی که پرتو فکرش را با آرزوی دراز خود تاریک نموده، شگفتی های حکمتش را با گفتار بیهوده اش نابود کند و پرتو اندرز گرفتن خود را با خواهش های نفسانیش خاموش سازد، گویا با هوا و هوس خود بر ویرانی عقلش کمک نموده؛ و کسی که خرد خویش را ویران سازد، دین و دنیایش را تباه ساخته است.»(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْأمانِی تعْمِی عُیونَ الْبصائِرِ.»(۲)

ص:۵۵۹

۱- ۷۸۹. کافی، ج ۱، ص ۱۳، کتاب العقل، ضمن ح ۱۲
۲- ۷۹۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۰، ف ۱، ح ۱۴۱۷

«آرزوها، دیدگان بینش درون را نابینا می سازد.»

تکیه کردن بر آرزوهای غیر منطقی و فریبنـده و پیروی نمودن از خواهش های کاذب دور و دراز، عامل پیدایش پدیده شوم و بیماری خطرناک عقـده حقارت در روح و روان آدمی است. زیرا انسان به واسـطه دور شـدن از واقع گرایی و واقع بینی در اثر این خصـلت ناپسند، طبعاً خویشتن را برای روبرو شدن با موانع موجود در راه رسیدن به خواسته های خود به گونه شایسته مهیا نسـاخته و با برخورد به کم ترین مانع، دچار شـکست شـده، اعتماد به نفس را از دست می دهـد و در اثر غفلت از قابلیت های درونی خویش، خود را کمتر از دیگران دیـده، مـأیوس خواهـد شـد و این امر زمینه پیـدایش احسـاس نـاتوانی و بیماری عقـده حقارت را در او فراهم خواهد ساخت.

هم آن حضرت می فرمایند:

«ذُلُّ الرِّجالِ فِی خَیبَهِ الْآمالِ.»(۱)

«(احساس) پستی و خواری مردان در دست نیافتن به آرزوهاست.»

تردیـدی نیست که امیـد به آینـده ای بهتر و انتظـار روزگـاری که انسـان قادر باشـد به خواسـته ها و آرزوهای خود جامه عمل بپوشانـد، عامل نیرومند گردش چرخ های زندگی و از عوامل مهم تحرّک و سازندگی است. لیکن پرداختن به فرع و مقدمه تا جـایی از حرمت و ارزش برخوردار است که اهتمام به آن زمینه از دست رفتن اصل و هـدف را فراهم نیاورد، بلکه در راسـتای دستیابی به مقصد اصلی مورد توجه قرار گیرد.

آرزومنـدی و امیـد به روزگاری بهتر هیـچ گاه نبایـد انسان را به خود مشـغول ساخته، باعث فراموش کردن خداوند و غفلت از مرگ و روز رستاخیز گردد.

۱- ۷۹۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰۵، ف ۳۲، ح ۲۰

توجّه به آمال و خواسته های دور و دراز و دنبال کردن آرزوهای غیر منطقی چنانچه آدمی را به این مرتبه از دلدادگی و دلبستگی برساند که دوستی دنیا و تهیه وسایل زندگی، قلب وی را احاطه نماید، مقصد اعلا و هدف بزرگی که برای آن آفریده شده، دستخوش آرزوهای بی پایه وی قرار می گیرد و در آن صورت است که سرمایه بی بدیل عمر و هستی گران بهای زندگی خود و دیگران را به کم ترین متاع بی ارزش دنیا فروخته، در راه رسیدن به خواسته های نامعقول خود، هر خیانت، جنایت، حیله و نیرنگ و دروغ و تزویر و عمل نامشروعی را روا دانسته، بلکه بسا وظیفه خود به حساب می آورد!

آرزوهای دور و دراز سرابی فریبنده و فتنه ای ویرانگر است که شراره های آن را با دوستی دنیا دامن می زند و جز با تفکّر در فنای دنیا و یاد دائمی مرگ درمان پذیر نخواهد بود.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْأَجَلُ یفْضَحُ الْأَمَلَ؛ اَلْأَجَلُ حَصادُ الْأَمَلِ.»(۱)

«مرگ، آرزو را تباه می سازد؛ مرگ، دور کننده آرزوست.»

«اَلزُّهْدُ قَصْرُ الْأَمَلِ»(۲)

«بی رغبتی به دنیا کاستن آرزوست.»

«أَکْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلُّهُمْ لِلْمَوْت ذِکْراً.»(۳)

«کسی که آرزویش از همه بیشتر است، کمتر از همه به یاد مرگ

ص:۵۶۱

۱- ۷۹۲. غرر الحکم ج ۱، ص ۲۴، ف ۱، ح ۶۸۸ و ۶۸۹

۲- ۷۹۳. همان، ص ۳۰، ح ۹۲۲؛ نظیر آن: نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۸۰، خ ۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵، باب ۶۲ از جهاد نفس، ح ۱۲

۳- ۷۹۴. همان، ص ۱۸۶، ف ۸، ح ۲۲۷

می باشد.»

اسامه بن زیـد کنیزی را به قیمت صـد دینار خریـد که پول آن را پس از یک ماه بپردازد. این خبر به سـمع مبارک رسول خـدا صلی الله علیه وآله رسید. حضرتش فرمودند:

«آیـا از کـار اسـامه تعجّب نمی کنیـد؟ به راستی او آرزوی طولاـنی دارد (که معـامله ای گران و یـک مـاهه انجـام می دهـد!) سوگنـد به آنکه جـانم در اختیـار اوست، چشم بـاز نمی کنم جز آنکه می پنـدارم پیش از رسـیدن دو پلک به یکـدیگر روحم گرفته شود، و بالا را نمی نگرم مگر آنکه گمان می کنم پیش از آنکه چشـمم را پایین اندازم جانم گرفته خواهد شد. لقمه ای در دهان نمی گـذارم جز آنکه می پنـدارم پیش از آنکه وارد شـکمم گردد، قطعه ای از آن گلوگیر شده، مانع نفس کشـیدنم گردد و مرا از پای درآورد.»

آنگاه فرمودند:

«ای مردم! اگر از نیروی خرد بهره می بریـد خود را (در شُـرف مرگ و) از مردگان به حساب آورید. سوگند به آنکه جانم در دست اوست، « قطعاً آنچه به شما وعده داده شده خواهد آمد و شما (خدا را) ناتوان نمی کنید (۱) ».»(۲)

برادر عزیز! سـرمایه عمر و اسـتعدادهای گرانقدرِ درونی، شریف تر از آن است که هزینه جمع آوری متاع زودگذر دنیا گردد. خارج شـدن قلمرو آرزوهای دنیوی از اختیار انسان و به مصـرف رساندن نیروهای خدادادی و قابلیت های ارزشـمند باطنی در راه سراب آرزو – و رؤیایی که هیچ گاه تعبیر نمی شود – با اندیشه

۱– ۷۹۵. سوره انعام، آیه ۱۳۴

۲– ۷۹۶. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۶، ح ۲۷

و میزان های مادی نیز مقرون به صرفه نیست. علاوه بر آنکه زمینه ساز بسیاری از انحرافات و عامل مهمی برای سقوط در مهلکه بد بختی و سیه روزی است.

چو خواهش ز اندازه بیرون شود

از آن آرزو، دل پر از خون شود

آرزوهای دور و دراز، انسان را از خدا، قیامت و خویشتن آنچنان غافل و به خود سرگرم می سازد که در نهایت، به غفلت از هدف والای زندگی و فراموشی از حقیقت پر بها و بی بدیل خویشتنِ خویش می انجامد و در این حالت است که حجاب های تاریک شقاوت و محرومیت از سعادت بین انسان و پروردگار متعال حایل گشته، او را از سیر و سلوک و هر حرکت سازنده ای که راه گشای فوز و رستگاری و کشف و شهود است محروم می سازد.

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

«وَ أَنَّکَ لا تحْتجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إِلّا أَنْ تحْجُبَهُمُ الْآمالُ (الْأَعْمالُ) دُونَکَ.»(۱)

پروردگارا! «تو از نظر مخلوق خویش پوشیده نیستی، جز آنکه آرزوهایشان بین تو و آنان حجاب می گردد.»

ص:۵۶۳

۱- ۷۹۷. اقبال الأعمال سید بن طاووس، ص ۶۷؛ مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۶ – بخل ورزی

نظام خلقت و قانون آفرینش بر این استوار گشته که دستیابی به هر مرتبه از مراتب کمال و نیل به هر مرحله از مقامات انسانی آنگاه برای آدمی میسّر می گردد که علاوه بر عزم جدّی و تلاش مداوم، از موانعی که برای رشد و تعالی در مسیر این اهداف متعالی قرار گرفته، عبور نموده و از بوته های آزمایش های سنگین الهی، موفق و سربلند بیرون آید.

وصول به هیچ یک از درجات بلند معنوی بی زحمت فراوان و بدون گذشت از تعلّقات و وابستگی ها میسّر نیست. کسی که از یگانه پرستی دم می زند و طالب رسیدن به حقیقت و توحید و نیل به مقام والای ولایت است، لزوماً باید دل را از علایق نفسانی و مادی شستشو داده، در مقام محبت به خدا و راه حق، از جان و مال و اولاد و هر آنچه مانع این مقصد عالی است بگذرد.

هیچ مقام شایسته و هیچ مرتبه بلند انسانی صرفاً به گفتار و ادّعا حاصل نمی شود. برای رسیدن به هر خواسته ارزشمندی علاوه بر رنج و مشقت فراوان، باید موانع آن را پشت سر نهاده، در برابر مشکلات آن ایستادگی نمود. و از آنجا که تعلّقات مادی از بزرگ ترین موانع تکامل و رستگاری است، بر سالک راه خداست که برای رها شدن از اسارت این دشمن زمین گیر کننده، دامن همت خویش استوار ببندد و تا خشک شدن ریشه های طمع، دلبستگی، بخل و انحصارطلبی در درون خود از پای ننشیند.

جاذبه های دنیا و جلوه های خیره کننده آن، دامی خطرناک و در عین حال، وسیله آزمون دقیق الهی برای ایمان است، و گذشت از آن ها نخستین پله و اولین گام در راه اوج گرفتن به مدارج رفیع کمالات انسانی است.

ص:۵۶۴

بخل ورزیـدن و دلـدادگی به متاع دنیا محکم ترین سـدّ راه انفاق و بزرگ ترین مانع کارهای خیر است، به همین جهت، انفاق مال و گذشت از ثروت در راه خدا برای افراد بخیل بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

بر سالک راه خـدا و پوینـده راه حقیقت است - خصوصاً هنگامی که نشانه هایی از این ذمیمه نامیمون را در خود می یابد - با دست زدن به دامن لطف الهی و تمسّک به ذیل پر میمنت عنایات معصومین علیهم السـلام و عزمی راسخ و تلاشـی مستمر و با تمام همت از ساحت اقدس حضـرت حقّ - جلّ و علا - استعانت نموده، برای خودسازی و تهذیب نفس و رهایی از این خوی ناپسند و تضمین رستگاری خویش آنی آرام نگیرد.

مفهوم بخل

بخل عبارت از امساک کردن چیزی است که باید آن را بذل نمود و صرف نکردن چیزی که باید آن را به مصرف رساند. فرد بخیـل همه چیز را برای خود می خواهـد، ولی نه خود می خورد و نه دوست دارد دیگران از نعمت هـا و مواهب الهی بهره مند شوند و حتی از محرومیت دیگران لذّت می برد.

بخـل غالبـاً در مورد امسـاک مـالی به کـار می رود لیکن مفهوم عـام و گسترده آن خودداری از ادای حقوق، بخل در دانش و امثال آن را نیز شامل می گردد.

بخل در آیات و روایات

بخل ورزی و پرهیز از انفاق از صـفات بسـیار ناپسـند و نکوهیـده ای است که در قرآن و روایات به شـدّت مورد نکوهش قرار گرفته است.

خداوند بزرگ می فرماید:

« وَ لا يحْسَبَنَّ الَّذِينَ يبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيراً لَهُمْ

بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يوْمَ الْقِيامَهِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماوات وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تعْمَلُونَ خَبِيرٌ ».(۱)

«کسانی که - نسبت به آنچه خدا از فضل خویش به آنان داده - بخل می ورزند، نپندارند که این کار به سود آنهاست بلکه برای آنان شرّ است؛ به زودی در روز قیامت آنچه که به آن بخل ورزیده اند همانند طوقی به گردنشان افکنده خواهد شد. میراث آسمان ها و زمین تنها از آنِ خداست و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.»

هشدار تکان دهنده و سرنوشت شوم کسانی که در جمع آوری مال دنیا و حفظ ثروت می کوشند و از انفاق در راه بندگان خدا خود داری می نمایند برای بیداری من و تو کافی است. ای عزیز! مال و ثروتی که به طور جنون آمیز جمع آوری و نگاهداری می گردد و کم ترین سود آن نیز در خدمت نیازمندان قرار نمی گیرد، حصار و زندان بلکه زنجیری آتشین است که برای صاحب آن اندوخته می گردد.

زیرا بهره ای که از مال و ثروت دنیا حقیقتاً می تواند برای انسان مفید واقع گردد به اندازه ای است که نیازهای معنوی او را تأمین و احتیاجات مادی وی را مرتفع سازد، حال اگر حرص ورزیدن و تلاش در زمینه جمع آوری آن از این حدّ تجاوز نماید، بار سنگین و اسارت زمین گیر کننده بلکه طوق آتشینی است که در همین دنیا نیز شراره های آن را از آه و سوز گرسنگان و درد و ناله نیازمندان می توان مشاهده نمود.

به راستی چه جنونی مصیبت بارتر و چه حماقتی خسارت بارتر از اینکه انسان عمر شریف و نیرو و توان ارزشمندی را که خداوند برای رشد و تعالی در اختیار او قرار داده، در راه جمع آوری مال، محاسبه، حراست و دفاع از آن هزینه نماید و در

۱- ۷۹۸. سوره آل عمران، آیه ۱۸۰

اثر بخل ورزیدن، نه خود از آن بهره مند گشته و نه دیگران از آن منتفع گردند و در نهایت جز حسرت و ندامت و عذاب دردناک حاصلی برای او به بار نیاورد؟

نکته مهم دیگری که در آیه به آن اشاره شده مالکیت طولی و مردود شمردن مالکیت استقلالی ماست. « وَ لِلَّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ » گرچه اندوخته های ما حاصل دسترنج و نتیجه فعالیت های ماست لیکن هرگز نباید از نظر دور داشت که مالک اصلی خداست و انسان هیچ گاه حق ندارد اموالی را که در اختیار او نهاده شده، با عبور از خطوط قرمز به هر راهی که دلخواه اوست مصرف نماید و یا در مواردی که باید هزینه کند امساک نماید.

ناگفته نماند گرچه در آیه نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده، لیکن در روایات معصومین علیهم السلام مانعان زکات از مصادیق روشن آن دانسته شده اند. کیفر هولناک بخیلان نیز که در آیه شریفه به آن اشاره گردیده، به خوبی نشان می دهد که منظور از بخل در آن، خودداری کردن از انفاق های واجب نظیر زکات می باشد.

« وَ مَنْ یوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ».(۱)

«هر کس از بخل ورزیدنِ نفس خویش مصون بماند پس ایشان رستگارانند.»

«شحّ» به معنای بخل همراه با حرص نفس است. آلودگی به این صفت نامیمون و خطرناک، بنیاد سعادت آدمی را ویران ساخته، دنیا و آخرت او را دستخوش هلاکت و نابودی خواهد نمود و در مقابل، ترک بخل و دوری از حرص، پایه های رستگاری را استحکام بخشیده، راه خوشبختی در هر دو جهان را هموار می سازد.

ابو بصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: (آیا صحیح است که) پیوسته

۱- ۷۹۹. سوره حشر، آیه ۹ ؛ سوره تغابن، آیه ۱۶

رسول خدا صلی الله علیه وآله از بخل ورزیدن به خدا پناه می بردند؟ فرمودند:

«آری، حضرتش بامدادان و شامگاهان از این خوی ناپسند به خدا پناه می بردند و ما نیز از بخل به خدا پناه می بریم به خاطر گفتار خداوند: « وَ مَنْ یوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ».»(۱)

امام صادق علیه السلام از آغاز شب تا بامداد طواف خانه خدا بجا می آوردند و پیوسته عرضه می داشتند:

«اَللَّهُمَّ قِنِی شُحَّ نَفْسِی.»

«خداوندا مرا از بخل نگاه دار.»

یکی از یاران عرض کرد: فدایت شوم امشب جز این دعا از شما نشنیدم؟ فرمودند:

«چه چیز از بخل نفس شدیدتر است؟ در حالی که خداوند می فرماید: « وَ مَنْ یوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ».(۲)

ناپسندی از این خوی مذموم تا آنجاست که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِذا لَمْ تکُنْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِی الْعَبْدِ حاجَةً اِبْتَلاهُ بِالْبُخْلِ.»(۳)

«هرگاه خداوند در بنده اش خیری نبیند او را به بخل مبتلا می سازد.»

همچنین می فرمایند:

«... اَلنَّظَرُ إِلی الْبَخِیلِ یقْسِی الْقَلْبَ...»(۴)

«نگاه کردن به شخص بخیل قلب را قساوت می بخشد.»

و نیز فرموده اند:

۱- ۸۰۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۹۰، ح ۶۲، {سوره حشر}

۲- ۸۰۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۹۱، ح ۶۸ و ص ۳۴۶، ح ۳۶

۳- ۸۰۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷، باب ۵ ما تجب فیه الزکاه، ح ۷

۴- ۸۰۳. تحف العقول، ص ۱۵۳

«اَلْبُخْلُ جامِعٌ لِمَساوِی الْعُیوبِ وَ هُوَ زِمامٌ یقادُ بِهِ إِلی کُلِ ّ سُوءٍ.»(۱)

«بخل گردآورنده بدی ها و عیب هاست و مهاری است که انسان با آن به سوی هر امر بد و ناپسندی کشیده می شود.»

«تجَنَّبُوا الْبُخْلَ وَ النِّفاقَ فَهُما مِنْ أَذَمِ ّ الْأَخْلاقِ.»(۲)

«از بخل و نفاق دوری گزینید که این دو از نکوهیده ترین خوی ها می باشند.»

دستیابی به مراتب بلند ایمان جز با ریشه کن کردن بخل از سویدای قلب میسّر نمی گردد. بکوشیم تا با گام های بلند همت و تلاش، لا اقل در مرحله نخست به تکالیف واجب الهی در زمینه گذشت و انفاق جامه عمل پوشانده، مانع اصلی بارور شدن درخت ایمان را از پیش روی مرتفع سازیم.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لا یجْتمِعُ الشُّحُ وَ الْإِیمانُ فِی قَلْبِ عَبْدٍ أَبَداً.»(۳)

«هیچ گاه بخل و ایمان در قلب یک فرد جمع نمی گردد.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«ما عَقَدَ اِیمانَهُ مَنْ بَخِلَ بِإِحْسانِهِ.»(۴)

«هر کس به احسانش بخل ورزد (و از نیکی به دیگران دریغ ورزد) رشته ایمانش را پیوند نزده است.»

و البته چنین کسی مبغوض خداوند و از ساحت اقدس الهی و قرب حق به مراتب دور و محروم است.

ص:۵۶۹

۱- ۸۰۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۲۶۶، ح ۳۷۰

۲- ۸۰۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۵۳، ف ۲۲، ح ۷۸

۳- ۸۰۶. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰، ح ۱۵

۴- ۸۰۷. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۴۳، ف ۷۹، ح ۱۱۸

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«سخاوتمند به خدا و مردم و بهشت نزدیک است و بخیل از خدا و مردم دور و به آتش جهنم نزدیک می باشد.»(۱)

و نیز پیامبر اکرم علیه السلام می فرمایند:

«چیزی نزد خداوند مبغوض تر از بخل و بدخلقی نیست؛ بخل عمل را نابود می کند، همچنان که سرکه عسل را فاسد می سازد.»(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«أَبْعَدُ الْخَلائِقِ مِنَ اللَّهِ تعالی الْبَخِیلُ الْغَنِی.»(۳)

«دورترین مردم از خدای متعال بخیل توانگر و داراست.»

گویا به همین جهت است که فطرت های پاک به شدّت از بخل ورزی متنفّر و بخیلان حقیقتاً در نظر مردم خوار و ذلیل اند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْبَخِیلُ فِی الدُّنْیا مَذْمُومٌ وَ فِی الْآخِرَهِ مُعَذَّبٌ مَلُومٌ.»(۴)

«بخیل در دنیا نکوهیده و در آخرت گرفتار عذاب و مورد سرزنش است.»

«اَلْبَخِیلُ أَبَداً ذَلِیلٌ.»(۵)

«بخیل همیشه خوار و ذلیل است.»

شهادت آرزوی اولیای الهی و قلّه رفیع سعادت و رستگاری است. شهید

ص:۵۷۰

۱- ۸۰۸. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۸، ح ۳۷
۲- ۸۰۹. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۲، ح ۲۴
۳- ۸۱۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۴، ف ۸ ح ۳۴۰
۴- ۸۱۱. همان، ص ۶۸، ف ۱، ح ۱۷۶۱
۵- ۸۱۲. همان، ص ۲۸، ح ۸۳۱

با گذشت از عزیزترین سرمایه خویش به برترین مرتبه شرف و بزرگواری نایل، و عزّت و افتخار ابدی را از آن خود می سازد. و بخیل از این خیر عظیم و فوز عظمی بلکه از همه خیرات محروم است.

امام صادق علیه السلام از پدران گرامی خود از امیر شهیدان حضرت علی علیه السلام نقل می کنند که فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله (از مسیری) عبور می کردند. زنی را دیدند که بر حال فرزند شهیدش می گریست و می گفت: سپاس خدای را که شهید از دنیا رفتی.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: ساکت باش، شاید فرزندت از کسانی بوده که از آنچه برای او زیان نداشته بخل می ورزیده و سخن بیهوده می گفته است!»(۱)

انگیزه های بخل

همچنان که پیشتر یادآور شدیم برای رها شدن از اسارت این پدیده شوم و صفت نامیمون لازم است تا با همّتی استوار و عزمی راسخ، تا خشک شدن ریشه های نکبت بار این خوی ناپسند از پای ننشینیم. و البته از مبارزه با عوامل پدیدآورنده آن - که ضعف اعتقاد و بدگمانی نسبت به پروردگار متعال، (۲) عشق به دنیا و حرص ورزی به آن، طمع، انحصارطلبی، کینه توزی، حسد و دشمنی نسبت به بندگان خدا و آثار سوء تربیت نادرست از جمله آنهاست - نیز نباید

۱- ۸۱۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۸، ح ۶

۲- ۸۱۴. در روایات متعدد به این نکته اشاره شده که بسا منشأ پیدایش این خوی ناپسند، ضعف اعتقاد و بدگمانی نسبت به پروردگار متعال است. زیرا اعتقاد راستین به خدا و ایمان به رزّاقیت او «جلّ و علا» زمینه هر نوع بدبینی و بخل ورزی را از بین خواهد برد.

غفلت ورزید.

همچنـان که به موازات این مبـارزه حیاتی لازم است به تقویت ریشه های ایمانی و حسن ظنّ نسبت به ساحت اقـدس الهی که سر منشأ خیرات و برکـات بی شـمار است پرداخته، پـدران، مـادران، آموزگـاران و دست انـدرکاران امور تربیتی نیز که در به وجود آوردن و زدودن این گونه بیمـاری هـای خطرنـاک و خصـلت هـای ناپسـند نقش اساسـی دارنـد، با گفتار و کردار خود نسبت به مسئولیت خطیر خویش بیش از پیش همت گمارند.

ص:۵۷۲

۷ – اسراف و تبذیر

تردیـدی نیست که اگر مواهب الهی و نعمت هـای موجود در روی زمین به صورت معقول و دور از افراط و تفریـط مورد بهره برداری قرار گرفته، بیهوده به هدر داده نشود، نیازهای همه ساکنان آن را مرتفع ساخته، زندگی آنان را به شـکل شایسته تأمین و کفایت می نماید.

علاـوه بر آن، اساسـاً میـانه روی و برکناری از افراط و تفریط نشانه خردمنـدی است. رعایت اعتـدال در جمیع شـئون زنـدگی، آدمی را از انحراف باز داشته زمینه سعادت و رستگاری را برای او فراهم می سازد.

انـدازه گیری در امر معاش، کنترل معقول و منطقی درآمـدها و هزینه ها، و میانه روی در امور زنـدگی، انسان را از یک سو از ذمیمه بخل حراست می نماید، از سوی دیگر از ریخت و پاش بی مورد و اسراف و تبذیر باز می دارد.

بسـیاری از مردم حتی کسانی که ظاهراً متشرع و پای بند به موازین شرعی هستند نسبت به صرف مال رعایت اعتدال را نکرده، یـا راه افراط (اسـراف و تبـذیر و هزینه هـای بی مورد) را می پیماینـد و یـا مسـیر تفریـط (بخـل و امساک و سـخت گیری های ناشایسته) را در پیش گرفته، عائله، معاشران و حتی خود را از مزایا و منافع نعمت های خدادادی محروم می سازند.

اسـلام عزیز با گزینش راه اعتدال، این هر دو مسـیر را مردود شـمرده، از یک سو به تمایلات مشروع و نیازهای طبیعی انسان ها حقیقتاً بها داده، بر پاسـخ شایسـته آن تأکید می کند، از سوی دیگر – خصوصاً در جوامعی که به دلایل گوناگون، محرومان و بینوایان در آن ها بسـیارند – رفتار اسـراف گران، تجمل پرسـتان و مال دوسـتان را به شـدّت مورد مـذمت و نکوهش قرار داده است.

ص:۵۷۳

مفهوم اسراف و تبذیر

اسراف و تبذیر گاهی به یک معنا و برای تأکید یکدیگر به کار رفته، هر گونه تضییع و اتلاف نعمت و زیاده روی در نوع و اندازه و مطلق بیهوده گرایی را شامل می گردد؛ امّا هنگامی که مقابل یکدیگر قرار گیرند، اسراف به معنای بیجا صرف کردن نعمت و ضایع نمودن آن است، مثل آنکه مال خود را در جایی که نباید خرج کند، مصرف نماید و یا مثلاً قسمتی از میوه را خورده، بقیه را دور اندازد. و تبذیر از ماده «بذر» به معنای ول خرجی و ریخت و پاش است. چونان که مال خویش را بسان بذر بپاشند، مانند آنکه برای دو میهمان، به اندازه ده نفر غذا تهیه نموده، باقیمانده اضافی را دور ریزند و یا نظیر خرج های زائد و تجملاتی در خانه ها و مراکز عمومی.

اسراف در آیات و روایات

از آنجا که اسراف در امور مالی بیش از سایر اسراف ها مورد ابتلای مردم است، قرآن و به موازات آن، سروران عالی مقام و پیشوایان معصوم علیهم السلام پیروان خود را از زیاده روی در کمیت و کیفیت هزینه کردن اموال خود بر حذر داشته، به اعتدال و میانه روی فراخوانده اند.

« کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تسْرِفُوا إِنَّهُ لا یحِبُّ الْمُسْرِفِینَ ».(۱)

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که او اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.»

ص:۵۷۴

۱- ۸۱۵. سوره اعراف، آیه ۳۱

« وَ لا تسْرِفُوا إِنَّهُ لا یحِبُّ الْمُسْرِفِینَ ».(۱)

«اسراف نکنید، زیرا خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

« وَ لا تطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ ا الَّذِینَ یفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یصْلِحُونَ ».(۲)

«فرمان مسرفان را اطاعت نکنید همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.»

« إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ وَ کانَ الشَّیطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً ».(۳)

«تبذیر کنندگان، برادران شیطانند و شیطان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود.»

« إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ ».(۴)

«براستی خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ گو است هدایت نمی کند.»

« وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ ».(۵)

«بی شک مسرفان اهل آتشند.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«به راستی میانه روی امری است که خداوند متعال آن را دوست می دارد

۱- ۸۱۶. سوره انعام، آیه ۱۴۱

۲- ۸۱۷. سوره شعراء، آیات ۱۵۱ و ۱۵۲

۳- ۸۱۸. سوره اسراء، آیه ۲۷

۴- ۸۱۹. سوره غافر، آیه ۲۸

۵- ۸۲۰. سوره غافر، آیه ۴۳

و حقیقتاً اسراف را دشمن می دارد؛ حتی دورانداختن هسته خرما؛ زیرا به کار آید (۱) و حتی ریختن باقی مانده آبی که خورده ای.»(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«إِذا أَرادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیراً أَلْهَمَهُ الْإِقْتصادَ وَ حُسْنَ التدْبِیرِ وَ جَنَّبَهُ سُوءَ التدْبِیرِ وَ الْإِسْرافِ.»(۳)

«هنگامی که خداوند نیکی و خیری را برای بنده ای اراده کند، میانه روی و حسن تدبیر را در دلش اندازد و او را از سوء تدبیر و اسراف دور نگه دارد.»

ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

«آیا چنین می پنداری که کسی را که خداوند مشمول عطایای خود قرار داده، اکرامش مورد نظر او بوده، و کسی را که از عطای خود بهره مندش نساخته، خواسته است که او را تحقیر و پست نماید؟ چنین نیست، بلکه مال و ثروت از خداست و آن را به عنوان امانت نزد افراد می سپارد و به آنان اجازه می دهد که با میانه روی از آن بخورند، بنوشند، بپوشند و مرکب سواری تهیه نمایند و مازاد آن را به فقرای مؤمن برسانند تا پراکندگی های آنان را جمع آوری نمایند. کسی که این گونه رفتار نماید، آنچه را مصرف می کند حلال است و گر نه حرام خواهد بود.».(۴)

با اندک تأملی انسان می یابد که بیشتر گرفتاری های معیشتی و حتی تهی دستی

۱- ۸۲۱. در آن زمان مورد مصرف بوده است.

۲- ۸۲۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۵۱، باب ۲۵ از نفقات، ح ۲

۳- ۸۲۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲۲، ف ۱۷، ح ۱۶۴

۴- ۸۲۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۰۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳

و ورشکستگی نوع مردم ریشه در اسراف، زیاده روی و ولخرجی های بی مورد دارد. زیرا اگر انسان در تمام زندگی میانه روی و اعتدال را پیشه خود قرار دهد، به ندرت با چنین اتفاقات ناگوار رو به رو خواهد شد. لیکن متأسفانه اغلب افراد ملاحظه اندازه درآمد، نیازهای واقعی و شأن خود را نکرده، در امور مادی به بالاتر از خود می نگرند و برای آنکه - به اصطلاح - کم نیاورند، بدون در نظر گرفتن مصالح خویش، بی پروا به توسعه زندگی خود پرداخته، با دست خویش، خود و نزدیکان خود را گرفتار می سازند.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: شنیده ام میانه روی و تدبیر در شکل زندگی نیمی از کسب است. حضرت فرمودند:

«نه، بلکه تمام کسب است! تدبیر در معیشت و زندگی جزء دین است.»(۱)

همچنین آن حضرت به عبید فرموده اند:

«إِنَّ السَّرْفَ یورِثَ الْفَقْرَ وَ إِنَّ الْقَصْدَ یورِثُ الْغِنی »(۲)

«به راستی اسراف موجب تهی دستی می شود و میانه روی توانگری می آورد.»

مولای تقوا پیشگان علی علیه السلام می فرمایند:

«اَلْإِقْتصادُ ینْمِی الْیسِیرَ ؛ اَلْإِسْرافُ یفْنِی الْکَثِیرَ.»(۳)

«میانه روی اندک را بسیار می سازد ؛ اسراف، بسیار را از بین می برد.»

ص:۵۷۷

۱- ۸۲۵. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۹، ح ۲۰

۲- ۸۲۶. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۵۲، ح ۸؛ نظیر آن فراوان نقل شده است.

۳- ۸۲۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱، ف ۱، ح ۵۶۷ و ۵۶۸؛ نظیر آن: ص ۱۵، ح ۳۸۹ و ۳۹۰

نشانه های اسراف و تبذیر

در روایات معصومین علیهم السلام برای اسراف کنندگان نشانه هایی بیان شده است. امام سجّاد علیه السلام نقل می کنند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«برای اسراف کننده سه نشانه است: غذایی می خورد که سزاوار او نیست، لباسی می پوشد که دور از شأن اوست، متاعی می خرد که در خور او نیست.»(۱)

بلی، اگر انسان خود را با دیده انصاف ارزیابی نماید و نیازهای حقیقی، درآمد و موقعیت و حدّ خویش را مورد مطالعه قرار دهد، به نیکی قادر است شأن خود را از نظر خوراک، پوشاک، مسکن، مرکب و سایر نیازهای خویش تمیز داده و با پرهیز از زیاده روی به وظیفه دینی و اخلاقی خود بپردازد تا در زمره اسراف کنندگان محسوب نگردد و إلّا نادیده گرفتن شأن همان و سقوط در ورطه اسراف و هلاکت همان!

ص:۵۷۸

۱- ۸۲۸. خصال مرحوم صدوق، ج ۱، ص ۹۷، باب ۳، ح ۴۵

۸ – حرص

قسمت اول

از تفاوت های اساسی و از امتیازات مهم انسان نسبت به سایر جانداران این است که دامنه تمایلات حیوانات محدود به نیازهای طبیعی آن ها بوده، با مرتفع شدن احتیاجات ضروری زندگی، کشش و انگیزه ای در آن ها باقی نمی ماند.

حتی نیرومندترین تمایلات موجود در حیوان - که کشش جنسی و احساس گرسنگی، بخش اعظم آن را تشکیل می دهد - با دستیابی به طعمه ای که شکم او را سیر کرده و جنس مخالفی که خواهش وی را برآورده سازد، قرار و آرام گرفته، حیوان در سایه آن با خشنودی خاطر و آرامش درون به استراحت می پردازد.

لیکن انسان از یک سو دارای تمایلات فراوانی است که جنب و جوش و حرکت و تلاش بی وقفه او را چه از نظر ظاهر و چه از جهت محتوا متناسب با نوع خواهش، تنوع بخشیده، آن را از دیگر تمایلات وی ممتاز می سازد، از سوی دیگر برخی از تمایلات او - مانند خود دوستی، خود خواهی، افزون طلبی، ریاست خواهی - آنچنان مرز ناشناس و تا آن اندازه نامحدود است که تلاش و فعالیت آدمی را از مرز نیاز و ضروریات زندگی خارج ساخته، قلمروی بسیار فراتر از احتیاجات وی به آن بخشیده است، به گونه ای که در هر مرحله گرچه ارضا گردد! مرحله بالاتری را آرزو می کند و در هیچ مرتبه ای این تمنّا و خواهش کم رنگ نمی گردد.

به عنوان مثال مال و ثروت که وسیله تأمین نیازمندی های زندگی آدمی است، حتی اگر به اندازه ای باشد که خود و اهل و عیال او را در تمام عمر کفایت نماید، هرگز خواهش افزون طلبی وی خاموش نگشته، هیچ گاه از جمع مال سیر نخواهد

شـد. نه تنهـا در مرز رفـع نیـاز متوقـف نمی گردد، بلکه هر انـدازه بیشـتر ذخیره می کنـد، حرص و افزون خواهی وی افزون تر خواهـد گشت. عطش زیاده خواهی زمامداران سـلطه طلب را بنگر که چگونه مردم بی گناه را در مناطق حساس و استراتژیک جهان به خاک و خون می کشـند و با وجود دارا بودن سرزمین و قدرت کافی، پیوسته سیطره و نفوذ جهانی خود را در سر می پرورانند.

خداوند متعال می فرماید:

« إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً ا إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً ».(۱)

«به راستی انسان حریص (و بی تاب) آفریده شده است هنگامی که بدی (و صدمه ای) به او برسد بیتابی می کند.»

نیروها، غرایز،، قابلیت ها و استعدادهای گوناگون و متنوعی که در نهاد آدمی به ودیعه گذاشـته شده، هر یک بالقوّه وسـیله و ابزار تکامـل و رشـد روحی و معنـوی اوسـت، لیکن چنـانچه از مسـیر انسـانی و هـدف متعـالی خـود منحرف گشـته، برخلاـف مقصـدی که برای آن آفریـده شـده مورد اسـتفاده قرار گیرد، نه تنهـا انسان از آن بهره منـد نمی گردد، بلکه مولّـد شـر و فساد خواهد شد.

به عنوان مثال، حرص و افزون طلبی که معمولاً به عنوان صـفتی مـذموم و ناپسـند از آن یاد می شود، می توانـد – و البته باید – وسـیله ای برای تلاش و کوشـش در راه دانش، تکامل و سعادت و رستگاری آدمی باشد، امّا اگر در مسیر نادرست قرار گیرد، ابزاری برای پول دوستی و انحصارطلبی گشته، غفلت، جهل، بخل و شقاوت به بار می آورد.

خـدای متعـال روزی انسـان ها را تضـمین فرموده، تا آنان بـدون دغـدغه خاطر و با آسودگی روان راه او را پیموده، به حرکت تکاملی خود ادامه داده، به خوشبختی

ص:۵۸۰

۱- ۸۲۹. سوره معارج، آیات ۱۹ و ۲۰

نایل گردند.

« وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما توعَدُونَ ا فَوَ رَبِ ِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تنْطِقُونَ ».(۱)

«روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانگونه که شما سخن می گویید!»

شگفتا که تا چه انـدازه او – جلّ و علا – به بنـدگان خود مهر ورزیده، حتی برای اطمینان بخشیدن به دیر باوران ناتوان جهول سوگند یاد می کند تا شاید به خود آیند و عمر گرانمایه خویش را به باطل از دست نداده، در راه رشد و تعالی از آن بهره مند گردند. و اسفا که ذمیمه های نکوهیده و خوی های ناپسند و جهل و بی خبری پیوسته مانع بیداری و بصیرت آدمی است!

ای عزیز! خواست من و تو و علاقه هیچ یک از ما کم ترین تأثیری در دگرگون نمودن ناپایداری جهانِ گذرا و متحوّل ساختن بقای عالم مانـدگار آخرت نخواهـد داشت. عقل و خرد و مصـلحت خردمندانه ایجاب می کند که از دلدادگی و وابسـتگی به امور ناپایدار بپرهیزیم و از غفلت و بی تفاوتی نسبت به جهان جاوید و پایدار بر حذر باشیم.

تا کی نسبت به متاع ناچیز دنیا حرص؟ و تا چند به محرومیت از ضیافت بی بدیل آخرت رضایت؟!

اسلام عزیز برای پاسداری از گوهر گرانبهای انسانیت و سعادت و خوشبختی من و تو فرهنگ شرک آمیز دنیاپرستی و گرایش های اسارت بار مال دوستی را درهم کوبیده و به هواداران و حامیان آن هشدار داده که مال و ثروت جز برای

۱- ۸۳۰. سوره ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳

تأمین معاش و گذرانـدن زندگی و مرتفع ساختن نیازهای آدمی نیست و پیروان خود را از هرگونه اسارت و وابستگی به عالم ماده پرهیز داده تا هیچ گاه به آن دل نبندند و در همه حال از حبّ دنیا و ثروت دوستی و عوارضِ نکبت بار آن - که حرص و افزون طلبی از آن جمله است - بر حذر باشند.

بازیابی شخصیت و رشد و کمال شایسته، آنگاه برای انسان میسّر می گردد که خویشتن را از اسارت حب دنیا و مال پرستی خارج ساخته، مال و ثروت را زیر سلطه و در اختیار خود قرار دهد و این هرگز با حرص و انحصارطلبی و جمع نمودن بیش از نیاز سازگاری نـدارد. با عنایت به همین جهت است که پیشوایان معصوم علیهم السلام حرص و افزون طلبی را به شدّت مورد مذمت و نکوهش قرار داده اند.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السلام نقل می کنند که حضرتش فرموده اند:

«شخص حریص بر دنیا بسان کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم به دور خود می پیچد، راه خارج شدنش دورتر و مسدودتر می گردد، تا آنکه از غم و اندوه بمیرد.»

حضرت صادق علیه السلام سپس می فرمایند:

«أَغْنَى الْغِنى مَنْ لَمْ يكُنْ لِلْحِرْصِ أَسِيراً.»

«بی نیازترین بی نیازی ها (از آنِ) کسی است که گرفتار حرص نباشد.»

آنگاه می فرمایند:

«دل های خود را به آنچه از دست رفته مشغول نسازید. زیرا افکارتان را از آمادگی برای آنچه نیامده باز می دارد.»(۱)

ص:۵۸۲

۱- ۸۳۱. کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، باب حبّ دنیا، ح ۷

بلی، همّ و انـدوه برای دنیـای از دست رفته، نه تنهـا منفعتی به بار نمی آورد بلکه سـبب فساد انـدیشه و ویرانی پایه های فکر و توجه به سرای آخرت نیز می گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«لَوْلا خَمْسُ خِصالٍ لَصارَ النَّاسُ کُلُّهُمْ صالِحِینَ: أَوَّلُهَا الْقَناعَهُ بِالْجَهْلِ، وَ الْحِرْصُ عَلَی الدُّنْیا، وَ الشُّحُّ بِالْفَضْلِ، وَ الرِّیاءُ فِی الْعَمَلِ، وَ الْإِعْجابُ بِالرَّأْی.»(۱)

«اگر پنـج خصـلت نبود همگـان صالـح و نیکوکـار می شدنـد: نخست قنـاعت به جهل و نادانی! (همچنین) حرص بر دنیا، بخل ورزی به زاید بر نیاز، ریا در عمل و خود رأیی.»

هم آن بزرگوار به فرزند گرامی خود امام حسین علیه السلام می فرمایند:

«فرزنـدم! حرص کلید سـختی ها و مرکب گرفتاری هاست و آدمی را در وادی و پرتگاه گناهان فرو می برد. و زیاده خواهی و شَرَه (و وَلَع به شهوت و غذا) فراخوان عیب ها و جامع نقص هاست.»(۲)

و نیز حضرتش می فرمایند:

«اَلْحِرْصُ عَلامَهُ الْأَشْقِیاءِ».(۳)

«حرص ورزیدن نشانه شقاوت پیشگان است.»

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«لا یجْتمِعُ الْمالُ إِلّا بِخِصالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلٍ شَدِیدٍ وَ أَمَلٍ طَوِیلٍ وَ حِرْصٍ

ص:۵۸۳

۱- ۸۳۲. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۸۲، باب ۳۴، ح ۱۰

۲- ۸۳۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۶۱، باب ۶۴ جهاد نفس، ح ۱۰

۳- ۸۳۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۴، ف ۱، ح ۶۷۷

غالِبٍ وَ قَطِیعَهِ الرَّحِمِ وَ إِیثارِ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ.»(۱)

«مال و ثروت جز با پنج خصلت جمع نمی گردد: با بخل شدید، آرزوی دراز، حرص و افزون خواهی، گسستن پیوند با خویشان و برگزیدن دنیا بر آخرت.»

برای افزون طلبی خط پایانی جز مرگ وجود ندارد. آدمی نسبت به متاع دنیا بسان تشنه کام بیماری است که هر چه آب می نوشد تشنه تر می گردد. پیوسته برای انباشتن مال و ثروت می کوشد، و هر چه به دست آورد حرص و تلاشش بیشتر شده، در هیچ نقطه ای متوقف نشده و به هیچ چیز قانع نمی گردد تا از دنیا می رود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«اگر آدمی را دو رودخانه از طلا باشد، (باز هم) در تلاش و جستجو برای یافتن رودخانه سوم خواهد بود. (چرا که) اندرون آدمی را جز خاک (قبر) چیز دیگری پر نخواهد کرد.»(۲)

وا اسفا که این زیاده خواهی تا چه اندازه مورد اهتمام خیل بی شمار آدمیان است که جز مرگ به آن پایان نمی بخشد! و صد دریغ و افسوس که خسارت و پرداخت هزینه گران آن تا آن حدّ است که آدمی را از خدا و سجایای انسانی غافل نموده است! و شگفتا که کهولت سن از آن نمی کاهد و هرچه بر پیری افزوده می گردد، حرص و افزون طلبی افزایش می یابد!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«یشِیبُ ابْنُ آدَمَ وَ تشُبُّ فِیهِ خَصْلَتانِ: اَلْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ.»(۳)

«فرزند آدم پیر می شود ولی دو صفت در وی جوان می گردد: حرص و

۱- ۸۳۵. خصال، ج ۱، ص ۲۸۲ باب ۵، ح ۲۹

۲- ۸۳۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۳؛ المحجّه البیضاء، ج ۶، ص ۵۰

۳- ۸۳۷. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۳؛ نظیر آن: خصال، ج ۱، ص ۷۳، باب ۲، ح ۱۱۲ و ۱۱۳

آرزوی دراز.»

حتی سالمندان - که به قول معروف، پایشان دم گور است - در عوض آنکه نفس خیره سر را در مسیر صلاح و رستگاری، معنویت و تعالی به کار گرفته، در واپسین لحظات زندگی توشه ای برای امر آخرت خویش برگیرند، در اثر حرص و ذمیمه افزون طلبی، نفس ناتوان و نیروی اندکی را که برای آنان باقی مانده است در راه جمع آوری و افزایش مال و ثروت به کار گرفته، از آنچه مایه سعادت ابدی و فوز عظیم سرمدی است غافل می گردند.

اساساً حرص با روح ایمان سازگاری ندارد.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوار خود می فرمایند:

«مردی که در او بخل، حسد و ترس وجود دارد، از ایمان برخوردار نیست. انسان با ایمان (هیچ گاه) ترسو، حریص و بخیل نمی شود.»(۱)

قسمت دوم

وازدگی از دنیا و دنیا زدگی هر دو بی راهه رفتن و از راه اعتدال به دور ماندن است. رهبانیت به مثابه نادیده گرفتن نیازهای طبیعی آدمی است که انسان را از حق شایسته خود محروم می سازد؛ افزون خواهی و شیفتگی مال و ثروت نیز به منزله نوعی بیماری روانی است که آدمی را از اراده و اختیار و گزینش راه درست زندگی بی بهره می گرداند.

رفتار حریص آن چنان تحت الشعاع حرص و افزون طلبی است که در زندگی اجتماعی، کم ترین انعطافی نسبت به خطای دیگران از خود نشان نداده، به راحتی حقوق آنان را نیز نادیده می گیرد. بلکه در این حال به شدت از ایمان فاصله گرفته، حقیقتاً به عصیان و کفر نزدیک تر است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

۱- ۸۳۸. خصال، ج ۱، ص ۸۲، باب ۳، ح ۸

«أَصُولُ الْكَفْرِ ثَلاثَهٌ: اَلْحِرْصُ وَ الْإِسْتكْبارُ وَ الْحَسَدُ.»(۱)

«ریشه های کفر سه چیز است: حرص، تکبّر و حسد.»

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

«گناهان دارای شعبه ها (و سرچشمه هایی) است؛ اولین شعبه آن تکبر... سپس حرص، آنگاه حسد است...»(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْحِرْصُ مُوْقِعٌ فِی کَثِیرِ الْعُیوبِ.»(۳)

«حرص آدمی را در بسیاری از عیب ها واقع می سازد.»

به همین جهت بسیاری از ناسپاسی ها، حق کشی ها و جنایاتی که در طول تاریخ بر بشر روا داشته شده، به مدد سیم و زر و در سایه شوم افراد پست و حریص صورت گرفته است.

ارمغان حرص و آز برای حریص، سلب راحتی و آسایش، و رنج و محنت و محرومیت است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«حریص از دو خصلت محروم شود و دو خصلت ملازم و همراه او گردد: از قناعت محروم گشته، با فقدان راحتی همراه می شود. و از رضا به قضای الهی محروم شده، با از دست دادن یقین ملازم می گردد.»(۴)

و نیز می فرمایند:

«... حریص همواره در هفت آفت دشوار به سر می برد: اندیشه ای که به

۱- ۸۳۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۳۹، باب ۴۹ از جهاد نفس، ح ۱ و باب ۵۵، ح ۱۰ و ۱۲

۲- ۸۴۰. همان، ج ۱۶، ص ۸، باب ۶۱، ح ۲

۳- ۸۴۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸، ف ۱، ح ۱۱۷۴

۴- ۸۴۲. خصال، ج ۱، ص ۶۹، باب ۲، ح ۱۰۴

بدنش زیان رساند و او را نفعی نمی بخشد؛ اندوهی که پایانی برای آن نیست؛ رنجی که جز با مرگ از آن راحت نمی شود و هنگـام راحتی نیز رنجش بیشتر است؛ بیم و ترسـی که جز خوف جدیـد به بـار نمی آورد؛ حزنی که زنـدگی را برای او تلـخ و تیره ساخته و سودی به دنبال ندارد؛ حسابی که با آن - جز به عفو و بخشـش الهی - از عذاب خدای بزرگ خلاصی نیست؛ و کیفری که چاره و راه فراری از آن برایش نخواهد بود...»(۱)

زهری گوید: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«کسـی که (هنگام ابتلاءات و گرفتاری های دنیوی) با نویدهای آرامش بخش خداوند تسـلّی نیابد، عمرش در حسـرت و حزن بر دنیا از دست می رود (و سرمایه گرانبهای زندگی اندک اندک و قطعه قطعه به مصرف دنیا رسیده، هزینه حسرت و اندوه بر آن می گردد). سوگند به خدا! دنیا و آخرت بسان دو کفه ترازویند؛ هر یک سنگین شد دیگری را از میان می برد.»

آنگاه کلام خدای بزرگ را تلاوت کرده و فرمودند:

« إِذا وَقَعَت الْواقِعَهُ » یعنی هنگـامی که قیامت واقع شود. « لَیسَ لِوَقْعَتها کاذِبَهٌ » در وقوعش دروغگو (و دروغی) نیست (و حتماً واقع خواهد شد.) « خافِضَهٌ » پایین می آورد (و خوار می سازد.)به خدا سوگند! دشمنان خدا را در آتش فرو می افکند. « رافِعَهٌ » بالا می برد. سوگند به خدا! دوستان خدا را به بهشت بالا می برد.»

سپس به یکی از حضار مجلس رو کرده و فرمودند:

ص:۵۸۷

۱- ۸۴۳. ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۸۵، ح ۲۴

«تقوای خدا پیشه ساز و در دنیا خواهی آرام باش و چیزی را که آفریده نشده مجوی، زیرا کسی که خواهان چیزی باشد که خلق نگردیده، جانش از حسرت بر آن از دست خواهد رفت و به آنچه می جوید نمی رسد.»

آنگاه افزودند:

«و چگونه دست یابد به چیزی که آفریده نشده است؟»

آن مرد عرض کرد: چگونه طلب کند چیزی را که خلق نشده است؟! فرمودند:

«کسی که در دنیا خواهان ثروت و دارایی و وسعت است مقصودش از آن ها آسایش و راحتی است، در حالی که راحتی در دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده است. راحتی جز در بهشت و جز برای اهل بهشت خلق نگردیده است.

در دنیا و برای اهل دنیا رنج و سختی آفریده شده است. به هیچ کس مشتی (و اندکی) از دنیا داده نشده مگر آنکه دو برابر آن بر حرص او افزوده می گردد. هر کس در دنیا بیشتر دارد فقیرتر است، زیرا برای حفظ دارائیش به مردم و به همه ابزار زندگی نیاز دارد. بنا بر این راحتی در ثروت دنیا نیست، لیکن شیطان آدمی را وسوسه می کند (و به این توهم می اندازد) که راحتی و آسایش در جمع آوری مال و ثروت است و به این وسیله او را در دنیا به رنج افکنده و در آخرت به پای حساب می کشاند.»

در ادامه فرمودند:

«هرگز چنین مباد! اولیای الهی هیچ گاه در دنیا برای دنیا رنج نبردند، بلکه در دنیا برای آخرت رنج کشیدند.»

آنگاه فرمودند:

«آگاه باش که هر کس غم روزی خورد، گناهی بر او نوشته شود.

حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود:

«إِنَّمَا الدُّنْیا قَنْطَرَهٌ فَاعْبَرُوها وَ لا تعْمَرُوها.»

«دنیا تنها پلی است؛ از آن بگذرید و به عمارت و تعمیر آن مشغول نگردید.»(۱)

مرحوم مولوی قندهاری جریانی را از قول سید متقی آقای موسوی قندهاری نقل کرده است که:

«روزی دایی خود را که مردی تهیدست و پریشان احوال بود شاداب و خندان دیده، سبب آن را جویا شدم.

پاسخ داد: می خواهم از خوشحالی بمیرم! زیرا دیشب از وضع فلاکت بار خود گریه زیادی کرده، به مولایم امیر مؤمنان علیه السلام عرض کردم: آقا جان! تو شاه مردانی و یگانه سخی روزگار، ببین در چه حالی هستم.

در عالم خواب دیدم: از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم. باغی - بزرگ که قلعه اش از طلا و نقره بود و چند نفر بر در آن ایستاده بودند - دیدم. نزدیک رفته و پرسیدم: این باغ از کیست؟ گفتند: از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است. درخواست کردم که اجازه دهند وارد شده به حضور حضرتش شرفیاب گردم.

پاسخ دادند: اینک رسول خدا صلی الله علیه وآله تشریف دارند. سپس اجازه ورود دادند. با خود گفتم: خوب است نخست به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله رفته، از آن بزرگوار سفارشی بگیرم. لذا به محضر آن جناب

۱- ۸۴۴. خصال، ج ۱، ص ۶۴، باب ۲، ح ۹۵

شرفیاب شده، از گرفتاری های خود شکایت کردم. آن حضرت فرمودند: نزد آقای خود ابوالحسن علیه السلام برو. از آن بزرگوار درخواست کردم حواله ای مرحمت فرمایند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته ای به من عطا کرده، دو نفر را نیز به همراهم فرستادند. هنگامی که محضر مبارک حضرت امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شدم فرمودند: سلطان محمد کجا بودی؟ عرض کردم: از پریشانی روزگار به شما پناه آورده ام و حواله ای از رسول خدا صلی الله علیه وآله دارم.

آن بزرگوار حواله را گرفته، مطالعه فرمودند، سپس با نگاه تندی بازویم را فشار داده، مرا کنار دیوار باغ بردند. با یک اشاره، دیوار باغ شکافته شد و راهرویی تاریک و طولانی نمایان گردید که سخت ترسناک بود. با اشاره ای دیگر، فضا روشن شد و دری نمایان گردید که بوی گندی از آن به مشام می خورد.

با شدّت و تندی به من فرمودند: داخل شو و هر چه می خواهی بردار! داخل شدم، خرابه ای دیدم که پر از لاشه مردار بود. باز با تندی از بنده خواستند که با عجله هرچه می خواهم بردارم. از هیبت مولا دست دراز کرده، پای قورباغه مرده ای به دستم آمد.

در وسط راهرو دو دیگ پر از آب وجود داشت. آن حضرت فرمودند: سلطان محمّد! چیزی که در دست داری در آب بزن و بیرون بیاور. چون چنین کردم، متغیر شده، طلا گردید. حضرت با نگاهی که اندکی خشمناک بود فرمودند: سلطان محمد! این برای تو صلاح نیست. سپس فرمودند: محبّت مرا می خواهی یا این طلا را؟ عرض کردم: محبت شما را خواهانم. فرمودند: پس آن را در خرابه

رها کن.

در این هنگام از خواب بیدار شده، بوی دل انگیزی به مشامم رسید و تا صبح از شادی گریه می کردم و خدا را شاکر بودم که محبت مولایم را بر دنیا برگزیدم.

آقای موسوی قندهاری گفته بود که از آن پس مشکلات دنیوی سلطان محمد نیز مرتفع گشته، امور زندگی او روبراه گردید.»(۱)

انگیزه حرص

ای عزیز! لختی بیندیش و با نگاه عبرت آمیز به سرگذشت پیشینیان، خویشتن را به ناپایداری دنیا و نا سودمند بودن مال و منال آن برای جهان آخرت هشدار ده؛ با تلاش های خستگی ناپذیرت به تقویت روح ایمان و عمق بخشیدن به باورت به وعده های الهی بپرداز و البته از مبارزه با عوامل برانگیزنده حرص و افزون طلبی غافل مباش که آشنایی با آن ولو اجمالاً در راستای هدف اعلای روحانی و مقصد بزرگ انسانی مددکار تو خواهد بود.

عوامل گوناگونی به حرص و افزون خواهی در وجود آدمی دامن می زند. کمبود ایمان و ضعف باور به پروردگار روزی بخش، و فقدان اعتقاد استوار به وعده های رازق علی الاطلاق در زمینه تأمین روزی و امر معاش از یک سو و دلبستگی به دنیا و وابستگی به زَرق و برق آن از سوی دیگر، به موازات غفلت از هدف متعالی، ترس و بیم از آینده و ضعف نفس و عقده های روانی، هر یک سرچشمه و تشدید کننده این هوس فساد انگیز در نفس انسانی است.

اساساً ثروت اندوزی و افزون خواهی دردی را معالجه نمی کند. شکست ها و

ص:۵۹۱

۱- ۸۴۵. ر.ک: داستان های شگفت (طبع جامعه مدرسین) ص ۱۶۲، داستان ۹۸

ناکامی ها هیچ گاه با حرص و زیاده طلبی جبران نمی گردد. سعادت و آسایش و راحتی در گرو مال و منال دنیا نیست. عزت نفس و رستگاری ابدی و عمر گرانمایه شریف تر و ارجمندتر از آن است که هزینه جمع آوری متاع بی ارزش و زودگذر دنیا گردد. غفلت از ودیعه هـای الهی و قابلیت های موجود در خویش که برای کمال و سعادت به من و تو ارزانی شـده، خسارت جبران ناپذیری است که حسرت همیشگی را به دنبال می آورد.

چه بسیار بودند آنان که بیش از من و تو مال اندوختند و پیوسته بر مکنت و قدرت خویش افزودند و دنیا به آن ها وفا نکرد و قدرت و مکنت و سلطنت آنان را به ضعف و بیچارگی و مسکنت مبدّل ساخت و تهی دست و زبون و خوار در خاک مَذلّت مدفونشان ساخت!

به هوش باش! تجربه هزاران ساله را غنیمت شمار و خود را وسیله تجربه دیگران مساز!

ص:۵۹۰

۹ – طمع

دامنه خسارات رذیله های حیوانی به قلمرو فعالیت صفت طبیعی محدود نمی گردد، بلکه بسیاری از آن ها دارای دنباله ها و لوازمی است که در زمره صفات ناپسند نفسانی، خود به عنوان رذیله هایی مستقل به حساب می آیند. چشم داشت به اموال دیگران و طمع ورزی را می توان نمونه ای از این پی آمدهای شوم دانست که ریشه در افزون خواهی داشته و از حرص سرچشمه می گیرد.

کسی که گرفتار حرص و اسیر صفت پلید افزون طلبی است، همواره در خود احساس کمبود نموده، به مال و ثروت دیگران چشم دوخته است. بلکه هر اندازه بر ثروت خود می افزاید طمعش افزون تر و چشم امیدش به مال مردم بیشتر می گردد.

چشم داشت به اموال دیگران سرمایه گرانقدر عزّت نفس را نابود و ذلّت و بندگی و خواری را به ارمغان می آورد. بی نیازی از آنچه در اختیار دیگران است و ناامیدی از مال و منال مردم، سرمایه ای است ارزشمند که ریشه در ایمان به پروردگار متعال و باور به وعده های او – جلّ و علا – دارد.

مؤمن هیچ گاه وسیله ذلت و خواری خود را در برابر مردم فراهم نکرده، چشم امیدش به کسی است که حیات و زندگی و روزی و عزّت در دست مبارك او است. شخص با ایمان به خود حقّ نمی دهد – و البته چنین حقی نیز به او داده نشده است – که موجبات ذلت خویش را فراهم آورد، به همین جهت آنچه را در دست خود و دیگران می بیند، موهبتی الهی دانسته، جز به منبع فیض به کسی امید نمی ورزد.

حضرات معصومین علیهم السلام طمع به مال و منال دیگران را عامل ذلّت، بلکه اثر

ویرانگر آن را در نابودی عزّت نفس از سایر رذائل حیوانی خطرناک تر دانسته اند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«ثَمَرَهُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ.»(۱)

«نتیجه طمع ورزی خواری و ذلّت در دنیا و آخرت است.»

و نیز فرموده اند:

«أَزْری بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ...»(۲)

«کسی که طمع را روش خود قرار داد خویشتن را کوچک گردانید.»

«اَلطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.»(۳)

«طمع ورزی، بندگی و سرسپردگی همیشگی است.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می فرمایند:

«از طمع بپرهیز، و بر تو باد نومیدی از آنچه در دست مردم است؛ (ریشه) طمع به مخلوق را منقطع ساز که طمع کلید هر خواری است، عقل و خرد را می رباید، مردانگی را از بین می برد، آبروی آدمی را می ریزد و علم و دانش را از کف او بر می گیرد. بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکّل نمایی.»(۴)

کسی که به شرافت انسانی خویش بها نمی دهد و سرمایه گرانمایه کرامت و عزّت نفس خود را پاس نمی دارد، خویشتن را به کم ترین بها فروخته، برای به کف آوردن قطعه نانی به هر نوع ذلّت و خواری تن می دهد. ندیده ای که کودکان برای به چنگ آوردن نان و پنیری از دست همبازی خود چگونه بار می دهند

۱- ۸۴۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۶۱، ف ۲۳، ح ۵۲

۲- ۸۴۷. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۰۸۸، ح ۲

۳- ۸۴۸. همان، ص ۱۱۷۰، ح ۱۷۱

۴- ۸۴۹. تحف العقول، ص ۲۹۴

و حتی خود را به صورت حیوانی در پی او روان می سازند؟

ارزش آدمی و قدر و منزلت او به روشی وابسته است که در گفتار و رفتار خویش اتخاذ می کند. کسی که خواهان پیمودن مدارج کمال و نیل به مقام رفیع انسانی است، البته باید خویشتن را از ذلّت و پستی باز داشته، قدر خود را به نیکی بشناسد.

تن دادن به ذلت و چشم دوختن به مال این و آن، نشانگر بها ندادن به حیثیت معنوی و ارزش انسانی خویشتن است. و این جز پیمودن مسیر شقاوت و سقوط در ورطه هلاکت نیست. مردانِ مرد و صاحبانِ همّت و بزرگواری هرگز به نزدیک ترین معاشران خویش نیز امیدی نداشته، از همه کس جز خدای بی نیاز قطع امید می کنند.

پیشوای توکّل پیشگان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به زُهری چنین می فرمایند:

«رَأَیت الْخَیرَ کُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِی قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِی أَیدِی النَّاسِ وَ مَنْ لَمْ یرْجُ النَّاسَ فِی شَیءٍ وَ رَدَّ أَمْرَهُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی جَمِیعِ أُمُورِهِ اسْتجابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِی کُلِّ شَیءٍ.»(۱)

«همه خوبی ها را در این دیدم که انسان از آنچه در دست مردم است قطع طمع نماید. هر کس امیدی به مردم نداشته باشد و در جمیع امور، کار خود را به خدای بزرگ واگذارد، خدای متعال در هر چیزی او را اجابت می کند.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اگر می خواهی چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت نایل گردی، از

۱- ۸۵۰. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، باب استغناء عن الناس، ح ۳

آنچه در دست مردم است قطع طمع نما.»(۱)

چرا که طمع، دشمن دین و دنیا و نابود کننده ایمان و آخرت است.

هم آن حضرت از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: پایداری ایمان در چیست؟ پاسخ دادند:

«در ورع و پارسایی»

عرض شد: نابودی آن در چیست؟ فرمودند:

«در طمع.»(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی دیگر خطر بزرگ طمع را یادآور شده می فرمایند:

«لا یفْسِدُ الدِّینَ کَالطَّمَعِ.»(۳)

«هیچ چیز دین را مانند طمع از بین نمی برد.»

تفاوت عمده و امتیاز بزرگ برنامه های تربیتی پیامبران از روش های علمی و عملی روان شناسان در این است که اینان با تکیه به دانش و تجربه خود، دست پروردگان خویش را صرفاً بر نفس خود متکی ساخته، برتر از آن برنامه و مقصدی ندارند، لیکن پیامبران الهی با تعلیمات آسمانی و آموزه های دینی پیروان خود را آنچنان با ایمان پرورش می دهند که با تکیه بر قدرت بی پایان الهی، هنگامی که در بن بست زندگی و فشارهای سخت و طاقت فرسا قرار می گیرند و همه درها و راه ها را بر خود بسته می بینند، باز هم به عنایات حق تعالی امیدوارند و بدون کم ترین توجه و امیدی به دیگران، از عنایات حضرتش نومید نگشته، از درگاهش استمداد می جویند.

۱- ۸۵۱. بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۸، ح ۳
۲- ۸۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۵، باب ۶۷ از جهاد نفس، ح ۷؛ نظیر آن: کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، باب طمع، ح ۴
۳- ۸۵۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۳۵، ف ۸۶، ح ۱۲۳

بلی، آنان هیـچ گاه روان خود را در محـدوده تنگ و تاریک علل طبیعی و قوای خویشـتن زنـدانی نکرده، هرگز نیروی لایزال خداوندی را از خاطر دور نمی دارند و در همه حال به لطف و عنایت و کرم و فضل او - جلّ جلاله - چشم امید دوخته اند.

ص:۵۹۷

۱۰ – شتاب زدگی

شکست ها و تلخ کامی هایی که انسان در طول حیات با آن ها روبرو می شود، گرفتاری ها، سختی ها و مشکلاتی که در خلال فعالیت های روزمره برای وی پیش می آید، بلاها، مصیبت ها و ناملایماتی که در فراز و نشیب زندگی با آن مواجه می گردد - گرچه نوعاً مقتضای عالم ماده و لازمه اجتناب ناپذیر زندگی مادی دنیوی است و در عین حال، هر یک به نوبه خود می تواند ابزاری برای پیشرفت، تجربه و عامل رشد و تعالی آدمی قرار گیرد، لیکن - بسیاری از آن ها ثمره نادرستی جهت گیری و پی آمد روش غلطی است که در زندگی اتخاذ کرده و حاصل و نتیجه خطاها و اشتباهاتی است که در رفتار و کردار خود داشته است.

به همین سبب مؤمن باید با حساب رسی و محاسبه دقیق به موجبات و عوامل پدیدآورنده گرفتاری های خود پی برده و ضمن مرتفع ساختن ریشه های آن ها، از تکرار مجدّد آن ها به شدّت جلوگیری و پرهیز نماید. لازمه حتمی این روی کرد، تأمل در کارها و پرهیز از عجله و شتابزدگی است، زیرا شتاب و عجله مانع مهمی در اتخاذ این روش است. کمتر کسی است که بتواند راهی را که در پیش گرفته، با شتاب و عجله به سلامت طی نماید و هدفی را که دنبال می کند با توفیق کامل به آن دست یابد. بنا بر این ریشه بسیاری از تلخی ها و ناکامی ها و شکست ها شتاب زدگی و عجله در کارهاست.

بلکه چه بسا در اثر حرکت سطحی و نادیده گرفتن جوانب کار - که لازمه عجله و شتاب است - از جاده اصلی منحرف گشته، به بی راهه کشیده شود. نگاه غیر عالمانه به کارها و حرکت شتابزده غالباً نمی تواند آدمی را از حقیقت امور و سود و زیان آن آگاه نماید، علاوه بر آنکه نوعاً زیان شتابزدگی در طرح برنامه ها

ص:۵۹۸

، ترسیم نقشه ها، و اتخاذ تصمیمات، از خطر تسامح و ضرر ضعف اراده و سستی در کارها کمتر نیست. به همین جهت معمولاً شتابزدگی و عجله در امور زندگی با ندامت و پشیمانی و ضرر و زیان قرین و همراه است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَعَ التثَبُّت تكُونُ السَّلامَهُ وَ مَعَ الْعَجَلَهِ تكُونُ النَّدامَهُ.»(۱)

«با تأمل و درنگ کردن، سلامتی، و با شتاب کردن، پشیمانی حاصل می گردد.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«کسی که بتواند خود را از چهار چیز باز دارد، سزاوار است که هرگز به او مکروهی وارد نگردد. عرض شد: ای امیر مؤمنان! آن ها چیست؟ پاسخ دادند: شتاب کردن، لج بازی، خودبینی و سستی.»(۲)

شتابزدگی فروغ عقل را تیره، ارکان فکر و خرد را سست، و آدمی را از دیدن درست امور محروم و کر و کور می سازد، به گونه ای که بسا از صلاح و فساد رفتار خود به کلّی غافل شده، به کارهای ناروا و اعمال زیان بار و حتی خطرناک دست می زند و ناآگاهانه زمینه هلاکت و نابودی خویش را فراهم می سازد.

جدایی ها، کینه توزی ها، دشمن ورزی ها، جنگ و نزاع ها و خون ریزی ها که گاهی نه تنها دنیا و زندگی را تباه می سازد، بلکه دین و ایمان را دستخوش زوال و نابودی می گرداند، در بسیاری از موارد ریشه در تصمیمات عجولانه و شتابزدگی دارد.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که آن بزرگوار فرموده اند:

۱- ۸۵۴. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۸، ح ۳

۲- ۸۵۵. تحف العقول، ص ۱۵۹ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۴۳

«إِنَّما أَهْلَكَ النّاسَ الْعَجَلَهُ وَلَوْ أَنَّ النّاسَ تَثَبَّتوا لَمْ يهْلِكْ أَحَدٌ.»(۱)

«مردم را عجله و شتاب هلاک می کند. اگر آنان کارها را با درنگ و تأمل انجام می دادند، هیچ کس هلاک نمی گردید.»

و هم از آن حضرت نقل می کنند که فرموده اند:

«اَلْأَناهُ مِنَ اللَّهِ وَ الْعَجَلَهُ مِنَ الشَّیطانِ.»(۲)

«درنگ کردن (و کارها را با تأمل و تفکر انجام دادن، موهبت و عطایی) از خداست و شتابزدگی و عجله از شیطان است.»

هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به دنیا آمد، همه شیطان ها نزد بزرگ خود ابلیس آمده، گفتند: امروز همه بت ها سرنگون گردید. ابلیس گفت: حتماً حادثه ای رخ داده است. منتظر باشید تا جستجو کنم. سپس به پرواز درآمده، مشرق و مغرب را درنوردید و چیزی نیافت. سرانجام به مکانی رسید که حضرت عیسی علیه السلام در آنجا متولد گردیده و ملائکه اطراف او را فرا گرفته بودند.

نزد شیاطین باز گشته، به آنان گفت: امشب پیامبری به دنیا آمده است. آنگاه گفت: هیچ زنی باردار نشد و فرزندی نزایید مگر آنکه من نزد او حاضر بودم، جز این شخص که امشب به دنیا آمده است. نا امید باشید از اینکه بعد از این کسی به پرستش بت بپردازد! لیکن از طریق شتاب کاری و سبکی سراغ بنی آدم بروید!(۳)

در مذمت و نکوهش شتاب زدگی همین بس که ریشه آن را در سیطره هوی و هوس، خوش بینی بیش از اندازه به موضوعی که توجه انسان را به خود جلب کرده، سطحی نگری به امور و نگاه غیر عالمانه و محدود به آن ها،

ص:۶۰۰

۱- ۸۵۶. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۰، ح ۱۱

۲- ۸۵۷. همان، ح ۱۲

۳- ۸۵۸. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۷۵؛ معراج السعاده، ص ۱۵۸

و شیفتگی و خود باختگی در برابر مقصدی که در پیش گرفته است باید جستجو نمود. به همین جهت اشخاص عجول غالباً افرادی عصبی و بیمار و در نگاه دیگران بی ارزش و خوارند.

ناگفته نماند شتاب زدگی تنها در مواردی مورد نکوهش قرار گرفته که انسان از سود و زیان آن ناآگاه و نسبت به خیر و شرّ آن بی اطلاع است. امّا در زمینه کارهای نیک و امور خیر و خداپسندانه، نه تنها مورد مذمت واقع نگردیده، بلکه تعجیل در آن و غنیمت شمردن فرصت در انجام آن در روایات اسلامی مورد تأکید فراوان قرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ مِنَ الْخَیرِ ما یعَجَّلُ.»(۱)

«به راستی خداوند کار نیکی را دوست دارد که در آن شتاب شود.»

چرا که اِهمال کاری و تأخیرهای بی مورد و امروز و فردا کردن های بیجا غالباً سبب بروز مشکلات و پیدایش موانعی در کارهای خیر گشته، زمینه فعالیت و وسوسه شیطان را نیز فراهم می سازد و نوعاً توفیق انجام کار خیر در چنین مواقعی از انسان سلب می گردد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده اند که فرمودند:

«هنگامی که اراده کار خیری کردی، بشتاب ؛ زیرا نمی دانی که چه پیش خواهد آمد.»(۲)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«کسی که تصمیم به کار خیری گرفت، باید عجله نماید؛ زیرا هر چه

ص:۶۰۱

۱- ۸۵۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، باب تعجیل فعل الخیر، ح ۴

۲- ۸۶۰. همان، ح ۳

در آن تأخیر کند، شیطان در آن حیله می نماید (و با وسوسه خود مانع انجام آن می گردد).»(۱)

آری، سرعت و جدیت در کارها را نباید با شتاب زدگی و سهل انگاری یکسان دانست. همچنان که آینده نگری و تدبّر در پایان کارها هیچ گاه نباید از مرز اعتدال عبور کرده، به زیاده روی بیانجامد.

اِفراط در بررسی جوانب کار و زیاده روی در دوراندیشی سرانجام به وسواس انجامیده، موجب تردید، ترس و دو دلی می گردد، به طوری که قدرت تصمیم گیری را از انسان گرفته، از جنب و جوش و اقدام به موقع باز می دارد.

امام عسکری علیه السلام می فرمایند:

«وَ لِلْحَزْمِ مِقْداراً فَإِنْ زادَ عَلَیهِ فَهُوَ جُبْنٌ...»(۲)

«دوراندیشی و احتیاط کاری اندازه ای دارد که اگر از آن حدّ بگذرد ترس محسوب می شود.»

۱- ۸۶۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۹

۲- ۸۶۲. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۷؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۷، باب ۳۷، ح ۲۰

محبّت دنیـا، پیروی از هواهـای نفسـانی، هوس رانی، لـذّت پرستی، پرداختن به عیش و نوش و غفلت از پایـان کـار و سـرانجام حیات، از سرچشمه های اصلی و همیشگی جور و ستم بر شهروندان جوامع انسانی بوده است.

ص:۶۰۴

ج) موانع همزیستی و آفات اجتماعی

توضیح

همچنـان که پیشتر یـادآور شـدیم ساختن اجتماعی سالم، پویا و ایـده آل، نیازمنـد طرح و برنامه ای است که پیوسـته و در همه حـال بـا عواملی که جـامعه را به آفـات و آلودگی های گوناگون مسـموم می سازد، به شـدت به مبارزه و ستیز با آن ها اهتمام ورزیـده، شـهروندان را – ضـمن تلاش برای خود سازی و عمران و آبادی – از خُلق های ناپسـند و اموری که حرمت جامعه را جریحه دار می سازد بر حذر دارد.

اسـلام عزیز این مهم را با ارائه راه کارهای عملی در زمینه مبارزه با رذائل اخلاقی و صـفات ناپسـند – که برخی از آن ها آفت اجتماع و موجب آلودگی جامعه بوده، پایه های همزیستی، صمیمیت، دوستی، وحدت و یکپارچگی جامعه را متزلزل می سازد و سبب از بین رفتن و نادیده گرفتن حقوق شهروندان می گردد – تضمین ساخته است.

در این قسمت به برخی از موانع همزیستی و راه کارهای ارائه شده در مبارزه با آن ها می پردازیم.

ص:۶۰۵

۱ – کینه ورزی و دشمنی

کینـه ورزی و دشـمنی، انحرافی روانی، گنـاهی بزرگ و بیمـاری مهلکی است که اگر وبـال نکبت بـار آن گریبـان گیر آدمی گردد، آرامش روح را از بین برده، سـلامت روان را دسـتخوش عوارض خسـارت بـار خود کرده، روح اخوت و برادری را در معرض فنا و نابودی قرار می دهد.

کسی که قلب خود را میدان تاخت و تاز دشمنی قرار داده و نفس خویش را با کینه توزی آمیخته است، مسیر کمال، باب قرب و زمینه فوز و رستگاری را بر خود مسدود ساخته، خویشتن را همواره در رنج روحی و آزار و ناراحتی درونی قرار داده است.

کینه توزی آفتی جانکـاه و بیماری خطرناکی است که اگر به جان جامعه سـرایت کرده، قلب و سـینه شـهروندان را به عوارض شوم خود مبتلا سازد، ارکان زنـدگی اجتماعی را متزلزل و رگ حیات گروهی را فاسـد خواهـد ساخت. بسـیاری از جنگ ها، خون ریزی ها، انتقام جویی ها، اکثر بیماری های روحی و روانی، بسیاری از طلاق ها و کدورت های بین قومی و بالاخره اکثر جرایم و مفاسد اجتماعی ریشه در کینه توزی داشته، از عناد و دشمنی سرچشمه می گیرد.

این خوی شوم و صـفت مـذموم معمولاًـ در اثر ناملایمـاتی است که انسـان از مصاحبـان و معاشـران خود متحمل شـده و زمینه رنجش خـاطر و آزردگی درونی وی را فراهم می آورد که اگر در اثر حسّ انتقـام جویی و دارا بودن قـدرت، جبران و تلافی آن را آشـکار سـازد عـداوت نامیـده می شود و چنـانچه از اظهـار آن ناتوان بوده، دشـمنی خود را در دل مخفی سازد و آن را آشکار ننماید، حقد و کینه خوانده می شود.

ص:۶۰۶

خداوند می فرماید:

« وَ الَّذِینَ جاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّک رَؤُفٌ رَحِیمٌ ».(۱)

«کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمدند، می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل هایمان کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! راستی که تو رؤف و مهربانی.»

بلی، آنان که از قلبی سلیم و دلی پاک برخوردار بوده، سینه هایشان مالامال از عشق و سرشار از مهر و صفا است، هرگونه حقد و کینه و عداوت و دشمنی را از درون خویش بیرون ریخته، پیوسته از خدای مهربان در این امر پسندیده و کار خیر مدد می جویند.

مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه شریفه می فرماید:

«تردیدی نیست کسی که با مؤمنی به جهت ایمانش دشمنی نموده، نیت مکروه و قصد بد و ناپسندی به او داشته باشد کافر است. و چنانچه از جهت دیگری با او دشمنی ورزد فاسق خواهد بود.»(۲)

در روایات معصومین علیهم السلام کینه ورزی و عناد و دشمنی به شکل های مختلف مورد مذمت و نکوهش اولیای دین قرار گرفته است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله اهمیت پرهیز از این ذمیمه ناپسند را این چنین بیان فرموده اند:

«هیچ گاه جبرئیل نزد من نیامد مگر آنکه می گفت: ای محمّد! از بغض

۱- ۸۶۳. سوره حشر، آیه ۱۰

۲- ۸۶۴. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲

و دشمنی با مردم بپرهیز.»(۱)

کینه ورزی و عداوت علاوه بر مفاسد فراوان فردی و اجتماعی، منشأ صفات خطرناک و گناهان دیگری نیز می شود که حسد، غیبت، دروغ، تهمت، خشم بی مورد، شماتت، اظهار عیب دیگران، آزار و اذیت مردم، استهزا، قهر کردن، قطع رحم، دشنام، لعن و طعن و نفرین نامشروع را می توان از آن ها برشمرد. به همین جهت در برخی از روایات به عنوان بدترین بیماری و ریشه عیب ها از آن یاد شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«اَلْحِقْدُ أَلْأَمُ الْعُیوبِ.»(۲)

«کینه توزی زشت ترین عیب ها ست.»

«اَلْحِقْدُ داءٌ دَوِی وَ مَرَضٌ مُوبِی.»(۳)

«دشمنی و کینه ورزی دردی دردناک و مرضی مسری و فراگیر می باشد.»

«اَلْحِقْدُ خُلْقٌ دَنِی وَ عَرَضٌ مُرْدِی.»(۴)

«کینه توزی خویی پست و عارضه ای زشت است که انسان را به هلاکت می افکند.»

«رَأْسُ الْعُیوبِ الْحِقْدُ.»(۵)

«ریشه عیب ها کینه توزی است.»

ص:۶۰۸

۱- ۸۶۵. کافی، ج ۲، ص ۲۲۸، باب المراء و الخصومه، ح ۵ و ۹؛ در ح ۱۰ بر آن افزوده است: «زیرا دشمنی با یکدیگر، عیب نهفته را آشکار و عزّت را تباه می سازد.»

۲- ۸۶۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳، ف ۱، ح ۱۰۰۹

۳- ۸۶۷. همان، ص ۵۶، ح ۱۵۳۶ و ۱۵۳۷

۴- ۸۶۸. همان، ص ۵۶، ح ۱۵۳۶ و ۱۵۳۷

۵- ۸۶۹. همان، ص ۴۱۲، ف ۳۴، ح ۲۲

«سَبَبُ الْفِتنِ الْحِقْدُ.»(۱)

«کینه توزی باعث فتنه هاست.»

«شَرُّ ما سَکَنَ الْقَلْبَ الْحِقْدُ.»(۲)

«بدترین چیزی که در دل جای می گیرد کینه توزی است.»

جز دشمنی و بغضی که به ندرت منشأ دینی داشته و انعکاس خردمندی است، اغلب کینه توزی ها و عنادورزی ها ریشه شرعی و منشأ عقلایی نداشته، نوعاً بدون توجه به عواقب خطرناک آن که روزی دامن گیر خود انسان خواهد شد، با انگیزه های نفسانی و مقاصد ناپسند حیوانی از انسان بروز می کند و طبعاً با واکنش هایی که شدّت و ضعف آن ها نیز بعضاً دور از انتظار است مواجه می گردد، لیکن باید بداند که این بذری است که خود کاشته است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ زَرَعَ الْعَداوَهَ حَصَدَ ما بَذَرَ.»(۳)

«کسی که دشمنی بکارد، حاصل بذر خود را درو می کند.»

کسی که به خدای متعال ایمان دارد و محور و اساس حبّ و بغض و دوستی و دشمنی خود را رضای خدا و خشنودی او - جلّ و علا - قرار داده است، هیچ گاه بدون در نظر گرفتن موازین عقلایی و جهات شرعی با کسی دشمنی نمی کند، همچنان که دوستی او نیز ریشه در انگیزه های نفسانی و هوس های شیطانی نخواهد داشت. و اگر احیاناً از برادر دینی خود آزرده خاطر گردید، خشم خود را فرو برده، برای آنکه دلش را پایگاه تاخت و تاز شیطان و بستر تیرگی و خسران

۱- ۸۷۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۰، ف ۳۸، ح ۱۳

۲- ۸۷۱. همان، ص ۴۴۳، ف ۴۱، ح ۸

۳- ۸۷۲. کافی، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۱۲

قرار ندهد، خشنودی خدا را مدّ نظر قرار داده، جز آنچه او دوست می دارد از خویش ظاهر نمی سازد.

امام صادق علیه السلام به ابن نعمان می فرمایند:

«اَلْمُؤْمِنُ یحْقِدُ ما دامَ فِی مَجْلِسِهِ فَإِذا قامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحِقْدُ.»(۱)

«مؤمن تا در مجلسی نشسته (ممکن است) کینه ورزد همین که از آن مجلس به پا خیزد کینه اش برطرف گردد.»

و نیز فرموده اند:

«حِقْدُ الْمُؤْمِنِ مُقامُهُ ثُمَّ یفارِقُ أَخاهُ فَلا یجِدُ عَلَیهِ شَیئاً وَ حِقْدُ الْکافِرِ دَهْرُهُ.»(۲)

«مؤمن تا نشسته کینه دارد و چون از برادرش جدا می شود، در دلش علیه او چیزی نیست ولی کینه کافر همیشگی است.»

ص:۶۱۰

۱- ۸۷۳. تحف العقول، ص ۲۲۸

۲- ۸۷۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۱۱، ح ۷

۲ – بدبینی و بدگمانی

بدبینی صفتی پلید، گناهی بزرگ و مرضی خطرناك است که مبتلا به آن پیوسته در رنج و ناراحتی، همواره در اضطراب و سختی و در همه حال در مسیر نکبت و بدبختی است. دائماً چون کرم از درون خود را می خورد و همانند زنبور به خویشتن نیش می زند. بیماری جانکاهی است که مبتلایش نه خود را بیمار می داند و نه کار و صفت خویش را گناه می شمرد، به همین جهت نه از کردار خویش پشیمان می شود و نه در صدد رفع و ترک آن بر می آید. لذا در دنیا از آسایش تن و آرامش روح و در آخرت از سعادت و رستگاری بی بهره است.

این بیماری خسارت بار اگر در مزرعه دل جای گزیند ثمره تلخ و ناگوارش بر فکر و اندیشه آنچنان زیان بخش است که در آیینه دل و لوح سینه و صفحه ذهن مبتلا به آن هیچ کس و هیچ چیز آن گونه که هست منعکس نمی گردد. کم ترین جنبه پسندیده و نقطه مثبتی در او باقی نمی گذارد، به همین جهت به هر چه می نگرد و در باره هرکس می اندیشد، جز عیب و نقص به ذهنش خطور نمی کند. گویی در هیچ کس و هیچ چیز نیکی و نیکویی وجود ندارد.

کسی که آیینه روحش از غبار بدبینی تیره گردد، پیوسته با تکیه بر خیال و توهم، برای خود مشقت می آفریند و رنج و درد و اضطراب فراهم می آورد. خویشتن را به انواع بیماری های روحی و جسمی مبتلا ساخته، همواره اسیر وحشت و نگرانی، و در هر لحظه در معرض بیماری های جدید جسمی و روانی به سر می برد.

بدبینی آثار نامطلوبی بر روح و جسم آدمی دارد. بسیاری از بیماری های جسمی و روحی نظیر بیماری های قلبی، گوارشی، کم خوابی و بدخلقی ریشه در

ص:۶۱۱

بدبینی و بدگمانی دارد.

آثار زیان بار بـدگمانی به قلمرو روح و جسم فرد محـدود نگشـته، اجتماع و شـهروندان جامعه و خصوصاً معاشـران و نزدیکان فرد مبتلا به آن را دسـتخوش این بیماری و متأثر از آن می نماید. اعتماد آنان را به یکدیگر از بین می برد؛ اتحاد و یکپارچگی و همبستگی آن ها را در معرض زوال و نابودی قرار داده، مانع همکاری، همدلی و هم دردی در گرفتاری ها می گردد.

بـدبینی گنـاه بزرگی است که خود منشأ گناهان فراوان دیگری گشـته، علاوه بر آثار خسارت بارش، مبتلا به آن را گرفتار پی آمدهای فراوان دیگری در دنیا و آخرت می سازد.

انسـان مبتلا به بـدگمانی با جسـتجو و تجسّـِس بی مورد در رفتار و کردار دیگران، همواره از آنان عیب جویی کرده، با دروغ، غیبت، تهمت و انواع گناهـان دیگر به بـدگویی آنـان پرداخته، برای اثبـات گفته های خود، از هیـچ کاری فروگـذار نیست. به همین جهت به فردی خودخواه، گوشه گیر، تک رو و سـرانجام منحرف تبدیل شده، از بهره بردن از همنشـینی با خوبان و اخذ نشاط از آنان محروم می گردد.

قرآن پیروی از برخی گمان ها را گناه شمرده، (۱) ترتیب اثر بر گمان های ناپسند و بی دلیل را مورد نکوهش قرار داده است.

« وَ لا تقْفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً ».(۲)

«آنچه را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش، چشم و دل، همه آن ها مسئول و مورد پرسش واقع خواهند شد.»

۱- ۸۷۵. سوره حجرات، آیه ۱۲

۲- ۸۷۶. سوره اسراء، آیه ۳۶

پیروی از غیرِ علم دارای معنا و مفهوم گسترده ای است که اعتقادات، کردارها، شهادات و قضاوت ها را در بر می گیرد. از این رو شخص با ایمان به اخبار غیر قطعی با حدس و گمان ترتیب اثر نداده، در صورت نیاز برای حصول علم و اطمینان به بررسی و تحقیق روی آن ها در همه حال همّت گمارده، در گفتار و کردار خود، فرمایشان اولیای دین را - که به شدّت از بدبینی و بدگمانی پرهیز داده و نیز مؤمنان را به صفا و صمیمیت دعوت فرموده اند - سر لوحه زندگی خویش قرار می دهد.

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کنند که حضرتش ضمن سخنان خود فرموده اند:

«ضَعْ أَمْرَ أَخِیکَ عَلی أَحْسَنِهِ حَتی یأْتیکَ ما یغْلِبُکَ مِنْهُ وَ لا تظُنَّنَّ بِکَلِمَهٍ خَرَجَت مِنْ أَخِیکَ سُوءً وَ أَنْت تجِدُ لَها فِی الْخَیرِ مَحْمِلاً.»(۱)

«کار برادر دینی خود را به بهترین وجه آن حمل کن تا آنگاه که راه توجیه را بر تو ببندد؛ و هیچ گاه به گفتاری که از دهان برادرت بیرون آید گمان بد مبر تا هنگامی که برای آن محمل خوبی می یابی.»

نیت و انگیزه آدمی در گفتار و کردارش جز بر علّام الغیوب و داننده پنهان و آشکار بر همه کس پوشیده است. از اینرو اعمال و سخنان انسان ها دارای قابلیت برداشت مختلف در دو جنبه نیک و بد است. با عنایت به این مهم، شرع مقدس پیروان خود را موظف فرموده تا گفتار و کردار مؤمن را تا جایی که ممکن است بر نیکی و درستی حمل نموده، به بهترین شکل توجیه نمایند.

به عنوان مثال هنگامی که گفته می شود فلان شخص به شما توهین می کرد، انسان قادر و مکلف است تا با تأنّی و شرح صدر و احتمالات گوناگون - از قبیل

۱- ۸۷۷. کافی، ج ۲، ص ۲۶۹، باب تهمه و سوء ظنّ، ح ۳

اینکه شاید در این میان اشتباهی رخ داده باشد، بسا منظور او توهین نبوده و دیگران به اشتباه چنین برداشت نادرستی از سخن او داشته اند، احتمال دارد مصلحت مهمی مانند حفظ جان او را بر این کار وادار ساخته باشد و... - این خبر ناگوار را به امر خیری مبدّل سازد، تا به این ترتیب نه تنها عامل فتنه و فسادی نگردد بلکه مشت کوبنده ای بر دهان شیطان عنود وارد ساخته، رشته محبت بین مؤمنان را از آسیب هوس و شیطنت این و آن محفوظ بدارد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«آنچه از برادر دینی خود شنیدی بر هفتاد محمل نیک حمل نما و اگر ناتوان گشتی، اشکال را به خود متوجّه ساز و به خود بگو: تقصیر از تو است که نتوانستی محمل خیری پیدا کنی.»(۱)

عجز، قصور و تقصیر در توجیه نیک و حمل به صحّت کار مؤمنان، به مثابه بدبینی، بدگمانی و ارتکاب قطعی گناه خواهد بود. جای بسی تأسف است که بسیاری از قضاوت های ما نسبت به گفتار و کردار معاشران خود، بر اساس شتاب زدگی و حدس و گمان و بدون تأمل و دقت و بررسی کافی است و در مواردی هم که اعتقاداً تحقیق را میزان قضاوت درست می دانیم، در عمل پیش از آنکه به تشخیص صحیح و اطمینان آوری برسیم، نظر قطعی داده و بسا قضاوت ما از جنبه اغراض شخصی، کینه ورزی، دشمنی و حسادت سرچشمه می گیرد.

پیشوای مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«ای مردم! هر کس برادر دینی خود را بشناسد و بداند که در دین خود استوار است و (در گفتار و کردار خویش) در راه درست گام بر می دارد، نباید گفتار دیگران را در باره اش باور نماید. آگاه باشید تیر تیرانداز گاهی

۱- ۸۷۸. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۷۱، باب ۱۲۸، ح ۹

به خطا می رود ولی گفتار هیچ گاه بی اثر نخواهد بود، (گرچه) باطل و نادرست آن از بین می رود، لیکن خداوند شنوا و گواه است.

آگاه باشید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.»

از حضرتش معنای این سخن را جویا شدند، در پاسخ انگشتان خود را به هم چسبانده و بین گوش و چشم مبارک نهادند و فرمودند:

«باطل و نادرست آن است که (تنها) بگویی: شنیدم، و حق و درست آن است که بگویی: دیدم.»(۱)

هم آن حضرت می فرمایند:

«سُوءُ الظَّنِ ّ یفْسِدُ الْأُمُورَ وَ یبْعَثُ عَلَی الشُّرُورِ.»(۲)

«بدگمانی امور را تباه ساخته، (آدمی را) به بدی ها بر می انگیزد.»

«سُوءُ الظَّنِ ّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَ أَقْبَحُ الظُّلْمِ.»(۳)

«پندار بد در باره شخص نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستم است.»

«أَفْضَلُ الْوَرَعِ حُسْنُ الظَّنِ ّ.»(۴)

«برترین نوع ورع پندار نیک است.»

«مَنْ کَذَّبَ سُوءَ الظَّنِ ّ بِأَخِیهِ کانَ ذا عَقْلٍ صَحِیحٍ وَ قَلْبٍ مُسْتَرِیحٍ.»(۵)

«هر کس به بدگمانی در باره برادر دینی خود ترتیب اثر ندهد دارای عقلی درست و دلی آسوده است.»

ص:۶۱۵

۱- ۸۷۹. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۴۳۰، خ ۱۴۱ ؛ نظیر ذیل حدیث: خصال، ج ۱، ص ۲۳۶، باب ۴، ح ۷۸؛ و از امام مجتبی علیه السلام: خصال، ج ۲، ص ۴۴۱، باب ۱۰، ح ۳۳

۲- ۸۸۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۳۳، ف ۳۹، ح ۲۶

۳- ۸۸۱. همان، ح ۲۴

۴- ۸۸۲. همان، ص ۱۸۴، ف ۸، ح ۲۰۱

۵- ۸۸۳. همان، ج ۲، ص ۶۷۶، ف ۷۷، ح ۱۰۵۰

در عصر حاضر و دوران معاصر که متأسفانه بدبینی و بدگمانی در میان طبقات مختلف اجتماع رخنه کرده و حتی افکار دانشمندان و اندیشمندان را تحت تأثیر آثار زهرآگین خود قرار داده و منشأ خطاها و اشتباهات فراوانی در بینش و طرز تفکّر آنان گردیده، بی تردید پذیرش برنامه های متعالی اسلامی و ترتیب اثر مثبت به محتوای بلند آن ها داروی شفا بخش بسیاری از دردها، رنج ها، بیماری ها و نابسامانی هایی است که از قضاوت های عجولانه، دروغ پردازی های ناجوانمردانه، شایعه پراکنی های مغرضانه، جوّ سازی های غیر منصفانه و حدس و گمان های بدبینانه و بی اساس سرچشمه می گیرد.

کم نیست کانون های گرم خانواده و پیوندهای پر صفا و صمیمانه که به خاطر روح بدبینی و خصلت زشت بدگمانی، جای خود را به نزاع، دشمنی و سرانجام به تفرقه و جدایی همیشگی داده و آثار خسارت باری بر شهروندان جامعه، معاشران و خصوصاً فرزندان به جای نهاده است.

روحیه سوء ظنّ و بدبینی، دنبال کردن شایعات بی اساس و ترتیب اثر به حدس و گمان - و به تعبیر قرآن پیروی از غیر علم - فرد و جامعه را در معرض خطرات بزرگ و پی آمدهای غیر قابل تحمّل بی شماری قرار می دهد که بخش کوچکی از آن بدین شرح است:

فروغ واقع نگری را در انسان خاموش ساخته، مانع آن می شود که جریانات پیرامون خود را آن گونه که هست مشاهده نماید.

روح انصاف و بی طرفی و سلامت نفس را از بین برده، زمینه قضاوت نادرست را در ارزیابی وقایع و بررسی پدیده ها فراهم می آورد.

حسِ دیدن خوبی ها و چشم نیک نگری را در آدمی کور ساخته، باعث می شود وقت و نیرو و همّت وی در نگاه و فکر و عمل - به جای ستایش خوبی ها - در مسیر یافتن عیب و نقص دیگران و تجسّس از حال آنان تلف گردد.

حقّ را در اختیار غیر حق دار قرار داده، حقوق افراد را پایمال و خدمت گزاران جامعه را دل سرد می نماید.

بازار شایعات و شایعه سازان را رونق بخشیده، آبروی شهروندان را در معرض خطر و آسیب جدّی قرار می دهد.

روحیه تحقیق و جستجو گری را از انسان گرفته، زود باوری و ساده اندیشی را به ارمغان می آورد.

از معاشرت با افراد شایسته و لایق جلوگیری کرده، مانع پیشرفت و ترقّی، رشد فکری، تکامل انسانی و ارتقای معنوی می گردد.

پدیده شوم بدبینی روح همکاری و تعاون را از بین برده، رشته محبّت و ارتباط گرم و دوستانه بین افراد خانواده و شهروندان جامعه را دستخوش آثار نکبت بار خود - که دنیایی آکنده از عداوت، دشمنی، جنگ، نزاع، خونریزی، یأس، غربت، انزوا و گریز از معاشرت است - می نماید.

فرد بدگمان به واسطه توهمات بی اساس نسبت به معاشران و جریانات پیرامون خود، از اعتماد به نفس، سلامت باطن، صفای روح و بهداشت روان محروم گشته، همواره با وحشت و اضطراب، نگرانی خاطر، ناراحتی های روحی و حتی بیماری های جسمی همراه و قرین است، بلکه بسا این حالت نامیمون به زیان بارترین اعتقاد باطل یعنی پوچ بودن حیات و بی معنا بودن زندگی منجر شده، انسان را به تصمیمات شقاوت باری همچون خود کشی وادار می سازد.

صفت نکوهیده بدبینی و خصلت ناپسند بدگمانی ممکن است اساس اعتقادات دینی را نیز آماج سموم هلاکت بار خود قرار داده، بدگمانی نسبت به سعه رحمت، عدالت و حتی وجود اقدس پروردگار را به ارمغان آورد و سرانجام به یأس و ناامیدی - که از بدترین گناهان کبیره و حتی از شرک نیز خطرناک تر است - منجر گردد.

و ایـن هـا هشـدارهای تکاهنـده ای اسـت بـه هر مسـلمان تـا ضـمن پرهیز از بـدبینی نسـبت به دیگران، از امـوری هم که زمینه بـدگمانی دیگران نسبت به او را به وجود می آورد به شـدّت دوری نمایـد و از فراهم آوردن اسـباب این دام خطرناک - نظیر رفتن به مکـان هـای تهمت انگیز و گفتن هر سـخن یـا انجـام هر کـاری که مـوجب تحریـک حسّ بـدگمانی می شـود - برای معاشران خود با تمام جدیت بپرهیزد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتهْمَهِ بِهِ فَلا یلُومَنَّ مَنْ أَساءَ الظَّنَّ بِهِ.»(۱)

«هر کس خود را در معرض تهمت درآورد، البته نباید کسی را که گمان بد به او برده نکوهش نماید.»

ذکر ایـن نکته نیز ضـروری است که پرهیز از بـدگمانی و بـدبینی تـا آنجـا لازم و سودمنـد است که به سـاده نگری و سـطحی اندیشـی نیانجامیده، زمینه فریب خوردن از معاشـران شـرور و اهل فساد را فراهم نیاورد، چه آنکه این خود، انسان را از تکلیف بزرگ شناخت روزگار و افراد جامعه بازداشته، از موقعیت شناسی بی بهره می سازد.

پیشوای تقوا پیشگان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«هرگـاه صـلاح و نیکی، روزگار و اهل آن را فرا گرفت، سـپس کسـی به دیگری که رسوایی (و گناهی از) او آشـکار نگشـته بدبین شود (البته به او) سـتم نموده است. و هرگاه فساد بر روزگار و اهل آن چیره گردد و در آن حال کسـی به دیگری خوش بین باشد بی تردید خویشتن را به خطر انداخته است.»(۲)

ص:۶۱۸

۱- ۸۸۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۲، ف ۷۷، ح ۱۲۲۸

۲- ۸۸۵. نهـج البلاغه، ترجمه فیض الإسـلام، ص ۱۱۴۰، ح ۱۱۰؛ نظیر آن: بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۷، ح ۱۷ از امام هادی علیه السلام و ج ۷۸، ص ۲۳۹، از امام صادق علیه السلام

آری، در محیطی که اکثریت قاطع افراد آن فاسد و منحرف اند، هیچ گاه نمی توان و نباید به افراد مشکوک به دیده حسن ظنّ نظر افکنده، احتیاط لازم را که شرط و حکم عقل است از دست داد. و البته این هرگز به معنای مجاز بودن بدبینی مطلق و سوء ظن بدون دلیل به افراد نخواهد بود.

علل و عوامل بدبینی و بدگمانی

عوامل متعددی بستر بدبینی و بدگمانی را در وجود آدمی فراهم می سازد.

حسادت، عداوت، کینه توزی و خیال پردازی، سرچشمه بسیاری از بیماری های روانی همچون بدبینی و بدگمانی است.

به عنوان مثال، هنگامی که انسان به کسی حسادت یا عداوت بورزد و عملاً نتواند انتقام گرفته، یا دست کم دشمنی خود را با زبان اظهار نماید، به عالم ذهن پناه برده، با ملامت و محاکمه خیالی - که بدبینی و بدگمانی حاصل آن است - به تصور باطل خود به تشفّی خاطر خویش می پردازد.

توجیه اعمال نادرست خویش از طریق همگانی جلوه دادن آن، یکی دیگر از عوامل پدید آورنده خصلت زشت بدگمانی است. فرد بدبین می کوشد تا به اطرافیان خود تفهیم نماید که تنها من برخوردار از فلان عیب و فلان نقص نیستم و از این راه اعمال زشت و ناپسند خود را کم رنگ و عادی جلوه می دهد.

تکبر و خود خواهی بستر مناسبی برای بروز حسّ بدبینی و بدگمانی است. کسی که به واسطه روحیه خود خواهی همواره میل دارد خود را برتر از دیگران نشان دهد، می کوشد تا با احتمالات بی اساس و گمانه زنی های غیر واقع بینانه، برای دیگران نقطه ضعف پیدا کرده، ارزش آنان را پایین بیاورد تا ارزش خویشتن را به رخ معاشران خود بکشد.

رفتارهای ناهنجار و تلقین های نادرست پدران، مادران، دوستان و آموزگاران

ص:۶۱۹

و محیط تربیتی ناسالم و معاشرت با افراد نا صالح از عوامل مهم پیدایش روح بدگمانی و بدبینی در آدمی است. امروزه تأثیر سوء رفتار نادرست معاشران و رنگ پذیری نفس انسانی از معاشرت مداوم با آن ها بر کسی پوشیده نیست.

انسان به شدت از محیط و اطرافیان متأثر شده، در اثر نشست و برخاست با دیگران از خلق و خوی آنان رنگ می پذیرد و دیر یا زود نسبت به خوبان که همرنگ با او نیستند بدبین می گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«مُجالَسَهُ الْأَشْرارِ تورِثُ سُوءَ الظَّنِ ِبِالْأَخْیارِ.»(۱)

«همنشینی با بدان، باعث بدبینی به نیکان می گردد.»

همچنان که خوش بینی بیش از حدّ گاهی از صفا و پاکی نشأت می گیرد، ناپاکی و آلودگی درونی نیز ممکن است منشأ بد گمانی و سرچشمه بدبینی گردد.

انسان به اقتضای حال و وضع درونی خویش با مقایسه مردم با خود، آنان را خوب یا بد تصوّر کرده، متناسب با ذهنیت خود نسبت به دیگران موضع گیری می نماید. این امر خصوصاً در مورد افراد ساده اندیش که از آگاهی کافی نسبت به زمان و مکان خود بی بهره اند بیشتر محقّق می گردد.

بیماران به ویژه مبتلایان به بیماری های روانی به خاطر ضعف جسمی و ناتوانی روحی در معرض خطر بزرگ ابتلا به بدبینی و بدگمانی اند. آنان پیوسته همانند موریانه که چوب را از داخل می پوساند، به خودخوری روی آورده، با

۱- ۸۸۶. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷

اضطراب و آشوب و پندارهای واهی خود را از درون تهی می سازند.

پیش داوری های بی مورد و قضاوت های ناآگاهانه در موارد بسیار، منشأ خصلت زیان بار بدگمانی می شود. به عنوان مثال برخورد ساده و سطحی یک دوست صمیمی - که علل گوناگونی می تواند داشته باشد - حمل بر بی اعتنایی شده، عامل بدبینی و بدگمانی می گردد.

ریشه های فکری، موضع گیری های فرهنگی و توقعات بی جا نیز کم و بیش ممکن است باعث بروز بدبینی و بدگمانی گردد. همچنان که غلبه فساد بر اهل یک زمان یا منطقه ای خاص، پیروان دین و صاحبان اندیشه را به رعایت احتیاط و پرهیز از حسن ظنّ مطلق - که لازمه آن بدگمانی ناخواسته است - فرا می خواند.(۱)

ص:۶۲۱

۱- ۸۸۷. تفصیل بیشتر این مبحث از حوصله این کتاب خارج است. برای مطالعه آیات و روایات مربوطه ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۶۱، باب ۱۲۷

۳ – اهانت و تحقیر دیگران

انسـان قبـل از هر چیز و بیش از هر کس خود را دوست دارد و از ذلّت و خواری متنفّر بوده، خواهان آن است که همواره عزیز و محترم باشد. بسـیاری از فعالیت های او در راستای دستیابی به همین خواسته فطری و نیاز طبیعی صورت می پذیرد و هنگامی که عزّت، احـترام و حیـثیت خویش را در معرض خطر می بینـد از قـدرت، امکانـات و همه قـابلیت هـای خود – از جمله غریزه عزّت طلبی که از لوازم کمال خواهی است – برای رفع آن خطر و دفاع از خویش استمداد می جوید.

هر انسانی از هر ملت و نژادی علاقه مند است و آرزو دارد در نظر دیگران از جایگاه شایسته و قابل توجهی برخوردار باشد، به همین جهت سازگاری و حسن تفاهم در میان شـهروندان یک جامعه – بـدون آنکه شخصـیت اعضای آن مورد توجّه و احترام کامل سایرین قرار داشته باشد – ممکن نخواهد بود.

پاسـداری از شخصیت و تکریم افراد جـامعه نخستین رکن اصول تربیت و از پـایه های مهم زنـدگی اجتماعی است و به حکم وجـدان و بر اسـاس آموزه هـای دینی، همه مردم بایـد از شخصـیت یکـدیگر حراست نموده، از هر کاری که حرمت و جایگاه انسانی افراد را مورد اهانت و تحقیر قرار می دهد به شدّت بپرهیزند.

حضـرات معصومین و اولیای مکرّم اسـلام به این مهم آن چنان عنایت و اصرار می ورزند که حتی رعایت آن را در مورد افراد غیر مسلمان نیز لازم شمرده، قصور یا تقصیر در انجام آن را برای هیچ کس روا نمی دانستند، (۱) به طوری که اگر مثلاً

ص:۶۲۲

۱- ۸۸۸. برای مطالعه و تفصیل بیشتر این مبحث ر.ک: کتاب فرهنگ تربیت.

وجود شریفشان سوار بر مرکب بود، اجازه نمی دادند کسی از مسلمانان در کنارشان پیاده حرکت نماید.

اهانت و تحقیر افراد از هیچ کس و با هیچ بهانه پذیرفتنی نیست. عقده حقارت که از بلاهای بزرگ جوامع انسانی و منشأ بسیاری از شکست ها، محرومیت ها، بیماری های روانی، انحرافات اخلاقی و جرایم بی شمار اجتماعی است، در موارد زیادی ریشه در تحقیر و اهانت انسان ها و برخورد غیر انسانی با آنان دارد. به همین جهت اسلام عزیز و اولیای دین به شدّت با آن برخورد کرده و پیروان خود را از پی آمدهای شوم آن پرهیز داده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤْمِناً وَ اسْتَحْقَرَهُ لِقِلَّهِ ذات یدِهِ وَ لِفَقْرِهِ شَهَّرَهُ اللَّهُ یوْمَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُوسِ الْخَلایقِ.»(۱)

«هر کس مؤمنی را به خاطر تهی دستی و فقرش کوچک شمارد خداوند روز قیامت او را در برابر خلایق رسوا نماید.»

بلی، مؤمن نزد خدا از خانه کعبه گرامی تر است و البته هیچ گاه راضی به آزار و اذیت و تحقیر وی نخواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَنْ آذی مُؤْمِناً فَقَدْ آذانِی وَ مَنْ آذانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ آذَی اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ فِی التوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقانِ.»(۲)

«هر کس مؤمنی را بیازارد بی تردید مرا آزرده و کسی که مرا آزار دهد خدای بزرگ را آزرده است. و هر کس خدای را آزار دهد او در تورات

ص:۶۲۴

۱- ۸۸۹. کافی، ج ۲، ص ۲۶۳، باب من اذی المسلمین، ح ۹

۲- ۸۹۰. ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۲۱۸، باب ۷، ف ۷، ح ۱۴

و انجیل و زبور و قرآن ملعون است.»

امام صادق علیه السلام فرموده اند: خداوند متعال می فرماید:

«مَنْ أَهانَ لِی وَلِیاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحارَبَتی وَ أَنَا أَسْرَعُ شَی ءٍ إِلی نُصْرَهِ أَوْلِیائِی.»(۱)

«کسی که به ولی و دوست من اهانت روا دارد به جنگ با من کمین کرده، و من در یاری کردن دوستانم از هر چیز شتابان تر هستم.»

هم آن بزرگوار فرموده اند:

«هر کس به نیم کلمه ای بر زیان مؤمنی اقدام نماید، روز قیامت خدای بزرگ را در حالی دیدار کند که میان دو چشمش نوشته شده: نا امید از رحمت من است.»(۲)

مرحوم نراقی می نویسد:

شکی نیست که اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا در شریعت مقدسه حرام و موجب هلاکت کننده آن است. از امام صادق علیه السلام روایت است که:

«هر کس مؤمنی را پست و حقیر شمارد - خواه مسکین باشد یا غیر مسکین - خدای متعال از پست کردن و دشمنی با او باز نمی ایستد تا از آنچه با آن مؤمن روا داشته رجوع و توبه نماید.»

اخبار و روایات در این باره بسیار است و هر کس رابطه میان خدا و بنده او را فی الجمله ادراک نماید و به رابطه خاصی که میان خالق و مخلوق است توجّه پیدا کند، متوجه می شود که اهانت بنده، اهانت

۱- ۸۹۱. کافی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۵؛ نظیر این روایت بسیار نقل شده است.

۲- ۸۹۲. همان، ص ۲۷۴، باب من أخاف مؤمناً، ح ۳

مولای اوست و تحقیر مخلوق در حقیقت تحقیر آفریدگار او می باشد.(۱)

ص:۶۲۶

۱- ۸۹۳. معراج السعاده، ص ۳۳۸

۴ – عیب جویی

عیب جویی دردی کشنده، بلایی خانمانسوز، و گناهی بزرگ است که نفس را تیره، جسم را بیمار، جامعه را آلوده و روح برادری، صمیمیت و اعتماد را نابود می سازد.

در میان خُلق های فاسد و گناهان تباه کننده، کم ترین گناهی تا این اندازه بذر تنفّر را در دل مردم افشانده، آتش خشم و کینه را در سینه ها شعله ور و جسم و جان و تن و روان را از آثار شوم و نامطلوب خود متأثر می سازد.(۱)

کسی که به این خصلت ناپسند گرفتار است گویا چشمِ دیدن خوبی ها را ندارد. پیوسته با بدبینی به مردم می نگرد و جز بد و بدی را نمی بیند. حتی حسّ جستجوگری را که خدایِ مهربان برای رشد و کمال در آدمی به ودیعه نهاده، در راه جستجوی عیوب دیگران به کار برده، با پرده دری و فاش ساختن عیب و نقص افراد، آبروی آنان را در معرض خطر قرار می دهد و آتش کینه ورزی و دشمنی همیشگی را نسبت به خود در دل و سینه دیگران شعله ور، و قهر و غضب الهی و عذاب دردناک اخروی را برای خویش مهیا می گرداند.

ص:۶۲۷

۱- ۸۹۴. لایف» گوید: هنگامی که نفرت و بدخواهی مزمنی در انسان وجود داشته باشد، نتیجه اش فشار خون مزمن و به دنبال آن بیماری های قلبی خواهد بود. بنا بر این می بینیم وقتی که (حضرت) عیسی علیه السلام می گفت: «دشمن خود را دوست بدار.» نه تنها درس اخلاق می داد، بلکه علم طب قرن بیستم را نیز به پیروان خود تعلیم می داد و وقتی راجع به اغماض خطاها و بدی ها صحبت می کرد به ما می گفت که چگونه خود را از چنگال فشار خون، اختلالات قلبی، زخم معده و امراض دیگر نجات دهیم. آیین زندگی، ص ۱۵۵ {ص {۱۵۰}

امام سجّاد علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«كَفى بِالْمَرْءِ عَيباً أَنْ يبْصِرَ مِنَ النَّاسَ ما يعْمى عَلَيهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَنْ يؤْذِى جَلِيسَهُ بِما لا يعْنِيهِ.»(۱)

«برای آدمی همین عیب کـافی است که از مردم چیزی را بنگرد که در خـود نمی نگرد و برای چیز بیهوده ای همنشـین خود را بیازارد.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«يا أَيهَا النَّاسُ! طُوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيبُهُ عَنْ عُيوبِ النَّاسِ.»(۲)

«ای مردم! خوشا به حال کسی که (بررسی) عیوب خودش او را از عیب(جویی) دیگران مشغول بدارد.»

و نیز فرموده اند:

«مَنْ نَظَرَ فِى عَيبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيبِ غَيرِهِ... وَ مَنْ نَظَرَ فِى عُيوبِ النَّاسِ فَأَنْكَرَها ثُمَّ رَضِيها لِنَفْسِهِ فَذلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَينِهِ...»(۳)

«هر کس در عیب خویش بنگرد (به واسطه درک قبح و زشتی آن به شدت به اصلاح خود مشغول شده و) از عیب دیگران باز می مانـد... و کسـی که در عیوب مردم بنگرد و آن هـا را خوش نـدارد ولی همـان را برای خود بپسـندد، او همـان ابله و احمق واقعی است.»

امام عسکری علیه السلام می فرمایند:

«مِنَ الْفَواقِرِ الَّتى تقْصِمُ الظَّهْرَ جارٌ إِنْ رَأى حَسَنَةً أَخْفاها وَ إِنْ رَأى سَيئَةً

ص:۶۲۸

۱- ۸۹۵. کافی، ج ۲، ص ۳۳۳، باب من یعیب الناس، ح ۲

۲- ۸۹۶. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۵۷۶، ضمن خ ۱۷۵

۳- ۸۹۷. همان، ص ۱۲۴۹، ح ۳۴۱

أَفْشاها.»(۱)

«از مصیبت های بزرگی که پشت انسان را می شکند، همسایه ای است که اگر خوبی ببیند پنهان دارد و چنانچه بدی مشاهده کند آن را آشکار سازد.»

زراره از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که آن بزرگواران فرموده اند:

«نزدیک ترین مرحله به کفر آن است که انسان با مردی رابطه برادری برقرار کند و خطاهای او را برشمارد تا روزی او را مورد توبیخ و سرزنش قرار دهد.»(۲)

چرا که با این کار بسیار پلید و ناروا که در واقع از خباثت باطن سرچشمه می گیرد، شرف انسانی خود را نیز پایمال ساخته، زمینه رسوایی و کفر خویشتن را فراهم می سازد.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«ای گروهی که به زبان اسلام آورده و به دل ایمان خالص و واقعی ندارید! مسلمانان را نکوهش نکنید و عیوب و زشتی های آنان را جستجو ننمایید. زیرا هر کس عیوب مردم را پی گیری کند، خداوند عیوب او را دنبال خواهد کرد. و هر که خداوند عیب هایش را دنبال نماید، رسوایش کند گرچه در خانه اش باشد.»(۳)

همه عیب خلق دیدن نه مروّت است و مردی

نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری

۱- ۸۹۸. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۲

۲- ۸۹۹. کافی، ج ۲، ص ۲۶۴، باب کسی که لغزش مؤمنان را دنبال می کند، ح ۱ و ۳ و ۶

۳- ۹۰۰. همان، ح ۲

ره طالبان عُقبی کرم است و فضل و احسان

تو چه از نشان مردی به جز از کلاه داری؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ.»(۱)

«نا آگاهی شخص به عیوب خویش از بزرگ ترین گناهان اوست.»

و نیز می فرمایند:

«أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كانَ بِعَيبِهِ بَصِيراً وَ عَنْ عَيبِ غَيرِهِ ضَرِيراً.»(۲)

«عاقل ترین مردم کسی است که به عیب خود بینا و از عیب دیگری نابینا باشد.»

ناگفته نماند که تذکرات صمیمانه و گوشزد نمودن کاستی ها و نواقص معاشران و دوستان با انگیزه خیر خواهی، تربیت و اصلاح آنان - که در مواردی نیز بسیار لازم و ضروری است - از شمول عیب جویی خارج بوده و در زمره صفات ناپسند و رفتارهای نامطلوب شمرده نمی شود. بنا بر این برخورد با عمل شفیقانه کسانی که تذکرات برادرانه آنان برای آگاهی از عیوب و اصلاح نواقص آدمی بسیار مفید و سازنده است باید بر خورد انسانی و همراه با تشکر و سپاسگزاری بوده و در برابر آن، کم ترین ناراحتی و ناخرسندی - که نتیجه اش باز داشتن افراد خیرخواه از تذکرات نیک است - از انسان ظاهر نگردد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«أَحَبُّ إِخْوانِی إِلَی مَنْ أَهْدی إِلَی عُيوبِی.»(۳)

«محبوب ترین برادرانم کسی است که عیوب مرا به من (تذکر داده)

ص:۶۳۰

۱- ۹۰۱. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۹۱

۲- ۹۰۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰۰، ف ۸، ح ۴۰۹

۳- ۹۰۳. ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۲۱، باب ۱، ف ۲، ح ۴

هدیه نماید.»

آری، لازمه صمیمیت و دوستی صادقانه نیز همین است که از این طریق به کاستی ها و عیب های خود آشنا شده، در صدد رفع آن برآییم. پنهان ساختن عیب و نقص رفیق شفیق از چشم دیگران ارتباطی به آگاه ساختن وی ندارد. دوست و رفیقی که مرا از عیب هایم آگاه نمی سازد در واقع به مقتضای دوستی عمل نمی کند.

کسی که عیب مرا می کند نهان از من

اگر چو چشم عزیز است دشمن است مرا

جای بسی تأسف است که در این دوران اکثر مردم نه تنها از تذکر سازنده استقبال نمی کنند و حاضر به پذیرش آن نیستند، بلکه نوعاً خیر خواهی را حمل بر حسادت کرده، در اثر خود خواهی و خود پسندی و تیرگی باطن، از عمل خیرخواهانه دوستان صمیمی منزجر و ناخرسند شده و به جای سپاسگزاری، بسا در صدد انتقام نیز بر می آیند.

انگیزه ها و عوامل عیب جویی

ریشه های این صفت ناپسند و خوی نامیمون نیز مانند سایر خلق های نکوهیده مختلف بوده، عوامل مختلفی در پیدایش و توسعه آن مؤثر است.

احساس حقارت از عوامل مهم رفتار نامطلوب عیب جویی است. کسی که در اثر وجود برخی از عیب ها و کمبودهای درونی یا بیرونی، به واسطه احساس حقارت، خود را از بر طرف ساختن آن ها عاجز می پندارد، می کوشد تا با نشر عیوب دیگران ذلت و خواری خود را کاهش داده، حقارتی را که در باطن احساس می کند جبران نماید.

همگانی جلوه دادن عیب ها با انگیزه توجیه رفتارهای ناروا و صفات ناپسند خود، یکی دیگر از عوامل عیب جویی در وجود آدمی است.

ص:۶۳۱

بسیاری از کسانی که به این خوی مذموم گرفتارند به جای آنکه با مجاهده و کوشش در صدد تزکیه و خودسازی برآمده، به اصلاح عیب های خویش بپردازند، در پی آشکار ساختن عیوب دیگران می روند تا به سایر افراد تفهیم کنند که تنها خودشان گرفتار چنین عیوبی نیستند و از این طریق به خیال خود از قبح و زشتی عیب های خویش بکاهند.

دشمنی و کینه توزی و حسادت نیز می تواند حس عیب جویی را - در افرادی که قادر نیستند از طریق گرفتن انتقام به خواسته ها و امیال خود دست پیدا کنند - برانگیزاند. اینان در اثر حسادت و دشمنی که با طرف مقابل دارند و به واسطه عجز و ناتوانی خود، در صدد عیب جویی برآمده، می کوشند تا به این وسیله خشم درونی را فرو نشانند.

رفتار نادرست پدر و مادر، اعضای خانواده، معاشران ناصالح و فضای فرهنگی مسموم جامعه هر یک تا حدّ زیادی در شکل گیری ساختار فاسد اخلاقی و از آن جمله انگیزش عیب جویی تأثیرگذار است.

آلودگی روان و خباثت درون نیز در مواردی منشأ عیب جویی و عامل این خصلت ناپسند اخلاقی است. کسی که به واسطه محیط ناسالم یا تربیت نادرست از صفای باطن و طهارت نفس بی بهره است، به جای تهذیب نفس و اصلاح باطن و خود سازی از طریق آموختن علم، تربیت صحیح، عبادت، تلاش سازنده، و فعالیت برای زندگی شرافتمندانه، پیوسته در جستجوی عیب دیگران بوده، نُقل محفلش غیبت، استهزا و بازگو کردن نواقص دیگران است در حالی که خود به بدترین عیب گرفتار و از کم ترین مرتبه انسانی بی بهره است. چنین افرادی بی تردید در زمره پست ترین کسانی هستند که به خصلت عیب جویی مبتلایند.

مرحوم نراقی می نویسد:

عیب جویی از نشانه های خباثت نفس و معیوب بودن صاحب

آن است. چه آنکه هر کس عیب دارد طالب عیوب مردم است. بر کسی که در آیات و روایات ائمه اطهار – سلام اللَّه علیهم – تتبع داشته باشد معلوم است که هر کس در صدد عیب جویی مردم و رسوا کردن ایشان است، خبیث ترین افراد انسان و رذل ترین ایشان است. خداوند متعال می فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ يحِبُّونَ أَنْ تشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ ».(۱)

«به راستی آنان که دوست دارند اعمال ناشایست در میان مؤمنان شیوع پیدا کند برای آنان در دنیا و آخرت عذابی دردناک است.»

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

«هر کس عمل ناشایست کسی را آشکار کند مثل آن است که خود انجام داده، و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش نماید از دنیا نرود تا خود به آن مبتلا گردد.»

... و در روایت است که:

«روز قیامت جناب پیامبر صلی الله علیه وآله از خداوند مسألت می نماید که محاسبه امّت او را در حضور ملائکه و پیامبران و سایر امّت ها نکنند تا عیوب آن ها بر ایشان ظاهر نگردد، بلکه خود به حساب ایشان برسد تا جز خدا و رسول شخص دیگری بر آن مطلع نگردد. خطاب الهی رسد که ای حبیب من! من به بندگان خود از تو مهربان ترم؛ چون تو روا نداری که عیوب ایشان نزد غیر تو ظاهر شود، من روا ندارم که بر تو نیز ظاهر گردد و ایشان نزد تو شرمسار شوند. من خود به تنهایی به محاسبه ایشان

۱- ۹۰۴. سوره نور، آیه ۱۹

می پردازم تا به جز من احدی بر عیوب ایشان مطلع نگردد!»

سپس می افزاید:

هر گاه عنایت پروردگار در پوشاندن عیوب بندگان تا این حدّ باشد، ای مسکین غافل! و ای مبتلا به انواع عیوب و رذایل! تو را چه افتاده که پرده از عیوب بندگان خدا بر می داری و سعی در فاش کردن بدی های ایشان می نمایی و زبان هرزه خود را به مذمت ایشان می گشایی؟ از خود غافلی که به چه عیب هایی گرفتاری و چه اعمال ناشایسته ای داری! دیده بگشای و به سراپرده خود نظر کن و صفحه نفس خبیث خود را مطالعه نما و چاره ای برای عیوب خود کن.(۱)

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد

بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

ص:۶۳۳

۱- ۹۰۵. معراج السعاده، ص ۳۸۹ و ۳۹۱

۵ – بدخلقی

حیات انسانی، فعالیت سازنده، نشاط و تکاپو و تلاش ثمربخش در گرو نرم خویی، انبساط وجه و اخلاق خوش است لکن بدخلقی و تندخویی که از رذایل بسیار زشت نفسانی است دل را تاریک، نفس را تیره، محیط زندگی را مسموم، خشم الهی و نفرت بندگان خدا و ندامت و سرانجامِ نا مطلوب دنیوی و اخروی را به همراه خواهد داشت.

کسی که خواهان دستیابی به کمال انسانی و شرافت و بزرگواری است؛ آن کس که محبوبیت نزد خداوند و رابطه گرم و پر نشاط با معاشران خود را طالب است؛ کسی که در جستجوی راحتی روح، آرامش خاطر و عزّت و سربلندی است؛ و آن که از کیفر دردناك اخروی گریزان و لطف و مرحمت و رحمت و عنایات بی دریغ الهی را امید دارد باید در صدد اصلاح خویش برآمده، تندخویی و بد خلقی را که بدترین قرین انسانی و زشت ترین خصلت نفسانی است از خود دور نماید.

پیشوایان معصوم علیهم السلام پیروان و دوستان خود را پیوسته از بدخلقی – که به صورت تندخویی، بداخلاقی، بدرفتاری و خشونت در رفتار و گفتار ظاهر می گردد – بر حذر داشته، پی آمدهای ناگوار آن را یادآور شده اند.

با ذکر برخی از لوازم نامطلوب و عواقب شوم این خوی خطرناك بحث را پی می گیریم. (۱)

بد خلقی ایمان را از بین می برد.

۱- ۹۰۶. برای مطالعه تفصیلی بیشتر این بحث ر.ك: «فرهنگ تربیت» مبحث خوش خلقی.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ سُوءَ الْخُلْقِ لَیفْسِدُ الْإِیمانَ کَما یفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.»(۱)

«به راستی بدخلقی ایمان را تباه می سازد همچنان که سرکه باعث فساد عسل می گردد.»

بدخلقی سبب تباهی اعمال نیک و حسنات می گردد.

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«إِنَّ سُوءَ الْخُلْقِ لَیفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.»(۲)

«به راستی بدخلقی عمل نیک را تباه می سازد همان گونه که سرکه عسل را از بین می برد.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد زنی که روزها روزه دار و شب ها برای عبادت بیدار بود لیکن در اثر بدخلقی همسایگان را با زبانش آزار می رساند فرمودند:

«خیری در او نیست و اهل آتش خواهد بود.»(۳)

بدخلقی با توبه ناسازگار است.

پیشوای صادقان علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که حضرتش فرمودند:

«أَبَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِصاحِبِ الْخُلْقِ السَّیءِ بِالتَّوْبَهِ.»

«خدای بزرگ شخص بدخلق را به توبه موفق نمی گرداند.»

از آن بزرگوار سبب و چگونگی آن را پرسیدند؛ در پاسخ فرمودند:

«هرگاه از گناهی توبه می کند (در اثر بدخلقی) در گناه بزرگ تری می افتد.»(۴)

۱- ۹۰۷. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، باب سوء الخلق، ح ۳
۲- ۹۰۸. همان، ح ۱ ؛ نظیر آن: ح ۵
۳- ۹۰۹. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴، ح ۶۳
۴- ۹۱۰. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲

لذا تا هنگامی که این صفت در آدمی وجود دارد توبه اش ثمربخش نخواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«سُوءُ الْخُلْقِ ذَنْبٌ لا یغْفَرُ»(۱)

«بدخلقی گناهی نابخشودنی است.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرمایند:

«کُلُّ داءٍ یداوی إِلّا سُوءُ الْخُلْقِ.»(۲)

«هر دردی درمان پذیر است مگر بدخلقی.»

بلی، معالجه این خوی ناپسند بسیار سخت و دشوار است. و چنانچه برای درمان ریشه ای آن اقدام جدّی صورت نگیرد، روز به روز ریشه دارتر گشته، از یک سو منشأ گناهان دیگر شده، بر تیرگی قلب و تاریکی روان افزوده می گردد، از سوی دیگر مانع توبه گشته، درمان آن را بیش از پیش دشوارتر خواهد نمود، به گونه ای که بسا راه اصلاح و غفران را به طور کلّی مسدود می سازد.

بدخلقی فشار قبر را در پی دارد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله با پای برهنه در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت نموده - در حالی که هفتاد هزار ملک نیز او را تشییع می کردند - به همراه جبرئیل اطراف جنازه او را گرفته، تا قبرستان همراهی نمودند. پس از مراسم خاک سپاری، هنگامی که مادرش گفت: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد، حضرتش فرمودند: در کار پروردگارت با قاطعیت قضاوت مکن، زیرا سعد مبتلا به فشار قبر گردید! اصحاب سبب آن را جویا شدند. پاسخ دادند:

۱- ۹۱۱. المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳

۲- ۹۱۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۴۶، ف ۶۲، ح ۵۴

«وی با خانواده اش بدخلقی می کرد.»(۱)

بدخلقی باعث سقوط به پایین ترین درکات دوزخ است.

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ مِنْ سُوءِ خُلْقِهِ أَسْفَلَ دَرَكِ جَهَنَّمَ.»(۲)

«همانا انسان به واسطه بدخلقیش به پایین ترین درکات دوزخ می رسد.»

کسی که به خصلت پلید بدخلقی گرفتار است، زمام نفس خویش را در اختیار شیطان قرار داده، به هر کار و هر راهی که او را فرا خوانـد، گوش به فرمان بوده، دعوتش را اجابت خواهد کرد. و روشن است که آن ملعون جز به بدی فرمان نمی دهد و جز به پایین ترین درکات دوزخ فرا نمی خواند.(۳)

برخی دیگر از پی آمدهای سوء بد خلقی

بـدخلقی کرامت و ارزش انسـانی را به طـور جـدّی مـورد آسـیب قرار داده، کمـال، سـعادت و خوشـبختی آدمی را در معرض خطرات جبران ناپـذیر قرار می دهـد. با بـدخلقی حسّ کینه توزی و دشـمنی برانگیخته شـده، پایه های محبت و دوستی متزلزل می گردد؛ به همین جهت کسانی که به این خوی نکوهیده مبتلا هستند نوعاً از محبت دوستان بی بهره و از هواداران و دوستان کمتری برخوردارند و مردم همواره از آنان گریزان و به تدریج کار آن ها به انزوای کامل اجتماعی انجامیده، در نهایت غریب و تنها خواهند شد.

اخلاق خشن و بد اخلاقی ریشه بسیاری از تنش ها، درگیری ها و کشمکش های اجتماعی است. با خوی ناپسند بدخلقی زمام اختیار و کنترل اعصاب آدمی از دست وی خارج شده، به طور ناخواسته بحران ها و حوادث

۱- ۹۱۳. بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۹؛ و ص ۲۲۰، ح ۱۴

۲- ۹۱۴. المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳

۳- ۹۱۵. ر.ک: ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۲۵۶، باب ۵۴، ح ۲۹

ناگوار شکل گرفته، بر حجم مشکلات افزوده می گردد و همین پی آمدهای تلخ، زمینه را برای بروز هر خطا و اشتباهی از فرد بد خُلق فراهم می آورد به طوری که تا مرز کفر و اظهار کلمات کفر آمیز پیش می رود. به علاوه چنین افرادی همواره محزون و افسرده بوده، پیوسته در عذاب روحی و فشارهای باطنی به سر می برند.

ضرورت دور بودن از این خوی ناپسند خصوصاً برای کسانی که به واسطه جایگاه اجتماعی یا مسئولیت شغلی با گروه زیادی از مردم معاشرت دارند، بیش از سایرین مورد عنایت و تأکید شریعت پاک و اولیای الهی و خردمندان جوامع انسانی بوده و هست.

زمامدار یا صاحب منصبی که دارای اخلاقی خشن و تند است و نمی تواند خود را در برخوردهای اجتماعی کنترل نماید، بی تردید مردم از اطراف او پراکنده شده و در برنامه های خود با شکست مواجه خواهد گشت.

فرد بدخلق نه از مزایای نیک دنیا برخوردار است و نه از پاداش های بی بدیل اخروی بهره مند. از یک سو خسارت های هولناک معنوی و صدمات جبران ناپذیر اخروی، او را به صورت انسانی ورشکسته از هر نوع خیرات و فضایل محروم ساخته، به پایین ترین مرتبه محرومیت و بالاترین درجه درد و رنج و سوز و عذاب مبتلا می گرداند، از سوی دیگر در اثر اخلاق خشن و خوی تند خود تنفّر معاشران را برانگیخته، از دوستی، انس و حتی منافع مادی آنان بی بهره، و همواره در معرض آسیب های جدّی اقتصادی و مادی به سر می برد و بسا در اثر همین خوی ناروا از منفعت های بزرگ معنوی و مادی محروم و به زیان ها و گرفتاری های فراوان مبتلا گردد.

در مقابل، آنان که از اخلاق خوش برخوردار و به زینت خوش خلقی مزین هستند در دنیا کامیاب و در آخرت رستگارند. با نیم نگاهی به اطراف خود،

به خوبی از مزایای اخلاق خوش و پی آمدهای ناگوار بدخلقی آگاه خواهیم شد.

به مؤسسات اقتصادی، فروشگاه های کوچک و بزرگ و مراکز مختلفی که با همه امکانات در صدد جلب هوادار و مشتری هستند نگاه کنید. آنان که دارای برخوردی ملایم، اخلاقی خوش و روحیه ای نیک و شاداب هستند در مجذوب ساختن مراجعین و مشتریان بسیار موفق تر و از نفوذ کلام فوق العاده زیادی در آنان برخوردار می باشند. در حالی که برخوردهای کسالت آمیز، خشن، تند و ناشاداب کم ترین توفیق را در جذب مشتری به همراه نخواهد داشت.

و در یک کلام؛ پیشرفت و کامیابی آدمی در زندگی گرچه به استعدادهای ذاتی و قوای فکری بسیار وابسته است، لیکن خلق نیک، اعتدال روحی، شادابی طبیعت و اخلاق خوش در پیشرفت، سعادت و رستگاری انسان، نقش بسیار مؤثری را ایفا می نماید.

بدخلقی و تندخویی مانند سایر مفاهیم اخلاقی دارای مراتب گوناگونی است، لیکن از این نکته نباید غفلت ورزید که مبارزه جدّی با این خوی ناپسند در هر مرتبه ای از مراحل مختلف آن امری ضروری و ضرورتی اجتناب ناپذیر است، چه آنکه کوتاهی در این امر حیاتی بسا شخص بدخلق را از مراتب سطحی - که به صورت از دست دادن کنترل و برخورد تند ناگهانی بروز می کند - تا مراحل خطرناک سوق داده، بد خلقی را به صفت و ملکه ای غیر قابل علاج مبدّل می سازد.

ریشه ها و عوامل بد اخلاقی

گرچه ویژگی های اخلاقی را عمدتاً باید در ارتباط با امور معنوی و مرتبط با مسائل روانی مورد بررسی و ارزیابی قرار داد، لیکن خصوص تند خویی و بداخلاقی از جمله خصلت هایی است که نوعاً ریشه در بیماری های جسمانی

ص:۶۳۹

داشته، در بسیاری موارد از ضعف بنیه، خستگی مفرط، کار زیاد و مشغولیت بیش از حدّ توان سرچشمه می گیرد.

علاوه بر این ها، بسیاری از مصادیق تندخویی و بداخلاقی در کسانی یافت می شود که از فقدان یا کمبود محبت اطرافیان و معاشران خود رنج می برند. سوء رفتار کسانی که – مانند پدران و مادران، فرزندان، آموزگاران، همسران و دوستان – با انسان بیش از دیگران در ارتباط نزدیک هستند نیز در تولید یا تشدید این خوی نکوهیده مؤثر است.

در چنین مواردی البته باید برای معالجه اساسی این بیماری خطرناک به مداوای عوامل به وجود آورنده و مرتفع ساختن ریشه های آن اقدام نمود.

در مواردی هم که بد خلقی ریشه در فشارهای روحی و عقده های روانی دارد، هم زمان با برطرف ساختن فشارهای پدیدآورنده و گشودن عقده های مولّد این خوی ناپسند، از اعتدال مزاج و سلامت جسم نباید غفلت ورزید.

زیرا بسا بداخلاقی از اختلال غدد داخلی، ورم مغز و برخی دیگر از بیماری های جسمی سرچشمه گرفته و مسائل روحی سبب تشدید آن شده باشد. در این صورت برطرف شدن سوء خلق و حاصل شدن اعتدال روانی بدون معالجه بیماری خاصی که منشأ ناملایمات روحی و روانی گشته امکان پذیر نخواهد بود.

در عین حال، در غیر مورد کسانی که طبعاً دارای روی گشاده بوده و بدون رنجِ خودسازی از خوش خلقی بهره مندند، وادار ساختن خود به اخلاق خوش و تلقین به خویشتن و تمرین و ممارست دائمی در گشاده رویی و بروز خوش خلقی، در متحوّل ساختن تدریجی اخلاق آدمی از بد خلقی به اخلاق نیک بسیار کارساز و مؤثر است و می تواند به تدریج خوش خلقی را به صورت ملکه و از خصلت های استوار انسان درآورد.

ص:۶۴۰

۶ – خشم و غضب

اشاره

پروردگار حکیم و توانا موجودات زنده این جهان به ویژه انسان را برای ادامه حیات بر پهنه گیتی و برخورداری از یک زندگی شایسته به انواع و اقسام نیروهای معنوی، قوای مادی، قابلیت های سرشار، استعدادهای شگفت انگیز و هر گونه اسباب و وسایل مورد نیاز مجهّز ساخته و هیچ کس و هیچ چیز را از این موهبت بی دریغ مستثنی قرار نداده است.

در این میان زندگی آدمی به تناسب و اقتضای بهره مند بودن از خِرد و اختیار – و عوامل دیگری که به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد – به شدت از حیات سایر موجودات زنده متمایز گشته است.

انسان از یک سو به واسطه برخورد با جریانات فکری مختلف و روبرو شدن با افرادی که از جهت اندیشه و تمایلات شخصی با وی هماهنگی ندارند و نیز در اثر مواجه شدن با رویدادهای اجتماعی و حوادث گوناگون طبیعی، پیوسته با ناملایمات جسمی و روحی درگیر بوده، در بسیاری از موارد، بهداشت روان، اعتدال روحی، آرامش و آسایش وی در معرض آسیب جدّی قرار می گیرد.

از سوی دیگر با غرایز بسیار نیرومند کور و بی شعوری همچون خشم و غضب – که جز ارضای بی قید و شرط خود را نمی طلبند، خصوصاً هنگام روبرو شدن با ناملایمات سخت و تکان دهنده که قوی ترین مردان روزگار را نیز مورد حملات سهمگین و کوبنده خود قرار می دهند – دست به گریبان بوده، پیوسته با آن ها دست و پنجه نرم می کند.

در این گیرودار کسی که با بهره مندی از تابش نور عقل و فرمانبرداری از دستورات زندگی ساز شرع بتواند قدرت و نیروی آن ها را تحت کنترل خویش

درآورده، هر یک را با اندازه گیری صحیح و منطقی در جای خود و به شکل مطلوب إعمال نماید، از منافع آن ها بهره مند و از شرّ و زیان آن ها در امان مانده، راه سعادت و خوشبختی خود را هموار می سازد.

در مقابل، چنانچه در برابر تاخت و تاز آن ها بی تفاوت مانده، در ظلمت نفس و تیرگی هواپرستی، آن ها را بی قید و شرط رها ساخته و اختیار خود را به آن ها واگذار نماید، بستر فساد و تباهی را گسترده، مصیبت های گران، ندامت جانکاه، خسارت های غیر قابل جبران و شقاوت و تیره روزی را به ارمغان خواهد برد.

خشم و غضب همانند سایر غرایز طبیعی که برای اهداف بلند انسانی و مصالح عظیمی در انسان به ودیعه گذاشته شده، دارای دو جنبه سازنده و ویرانگر و حالتی دو گانه است که اگر به گونه ای صحیح رهبری، کنترل و تعدیل گشته، در جهت مناسب و به موقع از آن بهره برداری شود، به سلاحی برای دفاع از جان و مال، و ابزاری برای دین و دینداری تبدیل شده، آدمی را از قرار گرفتن در مسیر حیوانیت و ستیزه جویی های هلاکت بار حراست می نماید و او را در برابر پیش آمدهای ناگوار و ناملایمات سخت و تکان دهنده از برافروخته شدن و اضطراب و پریشانی نگهداری نموده، وسیله ای برای اصلاح و تربیت و کمال وی می گردد.

امّا چنانچه به حال خود رها شده و بی مهابا در جهت خواسته های حیوانی و هواهای نفسانی مورد استفاده قرار گیرد بسان آتشی فروزان، جان و مال و حیثیت و آبروی انسان را طعمه شراره های بنیان برانداز خود ساخته، سرمایه گران بهای انسانیت را به توده ای از خاکستر مبدّل می سازد.

در مواردی که خشم و غضب تحت کنترل شرع و عقل قرار نگیرد، ظهور و بروز و انعکاس طبیعی آن، درنده خویی، جنون و از دست دادن کنترل اعصاب و روان است که درون آدمی را به صورت زشت ترین چهره حیوانی آشکار می سازد

ص:۶۴۲

و چه بسیار خطاها، جنایات و تصمیم گیرهای خطرناک که در چنین حالی صورت می پذیرد و نکبت و تاوان آن در تمام عمر بلکه در دنیا و آخرت گریبان گیر انسان می گردد.

بسیاری از حوادث ناگوار، جنگ های ویرانگر و فتنه های خانمان سوز از غضبی نا بجا و خشمی بی مورد نشأت گرفته است و همین هاست که عالمان اخلاق و انسان شناسان بیدار را از شعله ور شدن خارج از اختیار این آتش فشان خروشنده و طوفان دمنده به شدت نگران ساخته است. آتش فشان و طوفانی که در اثر یک لحظه غفلت، امنیت، آرامش، آسایش، جان، مال، اعتبار و آبرو بلکه کلّ دین و دنیا را در معرض تباهی، فساد و نابودی قرار می دهد.

خشم و غضب چنانچه در راستای حکم عقل و به موازات عمل به وظایف شرعی نباشد، فروغ خِردورزی و تابش دینداری و دین مداری را در نهاد آدمی خاموش کرده، ندامت و افسردگی، ملامت و تیرگی و تأثّر خاطر به بار می آورد، بلکه قوای باطنی را تضعیف، سلامت جسم و اعتدال مزاج را تهدید و زمینه بروز بحران ها و مشکلات را هموار و ظهور آن ها را تشدید می نماید. در مقابل، چنانچه در مسیر اراده خداوندی - برای پاسداری از دین، حراست از فرهنگ، نگهداری از جان، حفاظت از ناموس و بالاخره دفاع از حیثیت و مال و میهن در برابر هجوم دشمن - از آن استفاده شود سبب نزول فیض، تقویت روحیه و اتحاد و انسجام دینی برای دینداران و ذلت و خواری برای دشمنان و مخالفان خواهد گردید.

امام پروا پیشگان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«لا تفْضَحُوا أَنْفُسَكُمْ لِتشْفُوا غَيظَكُمْ وَ إِنْ جَهِلَ عَلَيكُمْ جاهِلٌ فَلْيَسَعْهُ حِلْمُكُمْ.»(۱)

ص:۶۴۳

۱- ۹۱۶. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۵، ف ۸۵، ح ۱۰۲

«برای شفابخشی خشم خود (با پاسخ مثبت به خواسته نفس) خود را رسوا نسازید و چنانچه شخص نادانی نسبت به شما رفتار جاهلانه کرد باید بردباری شما فراگیر نادانی او گردد.»

خشم و غضب گوهر تابناک ایمان را فاسد، نور اعتقاد به عقاید حقّه را خاموش و آدمی را تا مرز کفر و ابراز کلمات کفر آمیز ساقط می نماید.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«اَلْغَضَبُ یفْسِدُ الْإِیمانَ کَما یفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.»(۱)

«خشم ایمان را تباه می سازد همچنان که سرکه باعث فاسد شدن عسل می گردد.»

غضب سرچشمه هر شرّ و بدی است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«اَلْغَضَبُ مِفْتاحُ کُلِ ّشَرٍّ.»(۲)

«خشم کلید همه بدی هاست.»

خشم بی مهار زمام اختیار را از انسان گرفته، بهره گیری از تعقل و خردورزی را ناممکن می سازد و در چنین حالتی انسان از هیچ جنایتی ابا ندارد. پرده دری، شماتت، استهزای مؤمن، افشای راز، تحقیر مردم، پایمال ساختن حقوق معاشران، دشنام و ناسزاگویی به اطرافیان، جاری ساختن کلمات فتنه انگیز بر زبان و حتی ضرب و جرح و مصدوم کردن افراد نتیجه طبیعی خشم بی مهار و غضب بی مورد است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

۱- ۹۱۷. کافی، ج ۲، ص ۲۲۹، باب غضب، ح ۱

۲- ۹۱۸. همان، ح ۳ ؛ خصال، ج ۱، ص ۷، باب ۱، ح ۲۲ ؛ و از امام عسکری علیه السلام: بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۳

«بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ، يبْدِی الْمَعايبَ وَ يدْنِی الشَّرَّ وَ يباعِدُ الْخَيرَ.»(۱)

«غضب، بد همنشینی است. عیب ها را آشکار، بدی ها را نزدیک و خیر و خوبی را دور می سازد.»

«اَلْغَضَبُ مَرْكَبُ الطَّيشِ.»(۲)

«خشم مرکب خیره سری و سبک مغزی است.»

«مَنْ غَلَبَ عَلَيهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِی حَيزِ الْبَهائِمِ.»(۳)

«هر که خشم و شهوتش بر او چیره گردد، در زمره چارپایان به شمار آید.»

خشم و شهوت جمال حیوان است

علم و حکمت کمال انسان است

آنچه آدمی را از سایر حیوانات متمایز می سازد نور تابناك عقل و تابش پرفروغ خِرد است. اسیر شهوت و غضب به مراتب از این موهبت گرانبها به دور، و به شدّت به عالم حیوانیت نزدیک است. نه عقلی دارد که او را انسان خوانی و نه خِردی که وی را عاقل دانی! دیوانه ای است که در حالت بحرانی و بی خودی به جای آنکه ارزش ها و فضیلت ها را ارج نهد، در خدمت پستی ها و رذیلت ها در می آید. و هم او که در حالت عادی به کم ترین رذیلتی تن در نمی دهد در حال جنونِ خشم و غضب از هیچ جنایتی فروگذار نیست.

پیشوای بردباران حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِياكَ وَ الْغَضَبَ فَأَوَّلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ.»(۴)

«از غضب بپرهیز که آغازش دیوانگی و پایانش ندامت و پشیمانی

ص:۶۴۵

۱- ۹۱۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۲، ف ۲۰، ح ۳۴

۲- ۹۲۰. همان، ص ۲۹، ف ۱، ح ۸۵۸

۳- ۹۲۱. همان، ج ۲، ص ۶۸۰، ف ۷۷، ح ۱۰۹۵

۴- ۹۲۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۷، ف ۵، ح ۵

است.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«غضب دل شخص حکیم را تباه می سازد.»

هم آن حضرت می فرمایند:

«مَنْ لَمْ یمْلِکْ غَضَبَهُ لَمْ یمْلِکْ عَقْلَهُ.»(۱)

«هر کس مالک خشم خود نباشد عقل خویش را مالک نیست.»

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«چهار چیز چهار گوهر را از بین می برد. آن چهار گوهر (گرانبها) عبارت است از: عقل، دین، حیا و عمل صالح. امّا خشم عقل را از بین می برد؛ حسد دین را نابود می سازد؛ طمع باعث از بین رفتن حیا می گردد و غیبت عمل صالح را تباه می سازد.»(۲)

غضبی که برای خدا نباشد به مثابه سربازی نیرومند از لشکریان ابلیس است.

پیشوای تقوا پیشگان علی علیه السلام در آخرین فراز از نامه خود به حارث همْدانی فرموده اند:

«وَ احْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِیمٌ مِنْ جُنُودِ اِبْلِیسَ.»(۳)

«از خشم بپرهیز که آن سپاهی بزرگ از لشکریان ابلیس است.»

هم آن حضرت می فرمایند:

«لَیسَ لِإِبْلِیسَ وَهَقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْغَضَبِ وَ النِّساءِ.»(۴)

«برای شیطان کمندی بزرگ تر از خشم و زنان نیست.»

۱- ۹۲۳. کافی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۱۳

۲- ۹۲۴. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۱، باب ۱۴۱، ح ۱۲

۳- ۹۲۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۱۰۷۰، ذیل نامه ۶۹

۴- ۹۲۶. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۹۵، ف ۷۳، ح ۴۳

حضرت نوح علیه السلام از شیطان پرسید: چه زمانی بر بنی آدم بیشتر احساس قدرت می کنی؟ آن ملعون پاسخ داد: به هنگام غضب.(۱)

و گویا برای مسدود ساختن راه رخنه و نفوذ آن مطرود است که در روایات معصومین علیهم السلام دستور داده شده که هنگام خشم با گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ» از کید و تاخت و تاز آن همیشه ملعون به خدا پناه ببریم.

برخی دیگر از پی آمدهای ناگوار غضب:

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«شِدَّهُ الْغَضَبِ تغَیرُ الْمَنْطِقِ وَ تقْطَعُ مادَّهَ الْحُجَّهِ وَ تفَرِّقُ الْفَهْمَ.»(۲)

«خشم شدید منطق را دگرگون، استدلال و برهان را منقطع و از هم گسسته، و فهم و اندیشه را (پریشان و) پراکنده می سازد.»

هم آن بزرگوار می فرمایند:

«اَلْغَضَبُ یفْسِدُ الْأَلْبابَ وَ یبَعِّدُ [عَنِ] الصَّوابِ.»(۳)

«خشم خِردها را تباه و از صلاح و درستی دور می سازد.»

«اَلْغَضَبُ نارٌ مُوقَدَهٌ مَنْ کَظَمَهُ أَطْفَأَها وَ مَنْ أَطْلَقَهُ کانَ أَوَّلَ مُحْترِقٍ بِها.»(۴)

«خشم و غضب آتشی افروخته است که هر کس آن را فرو نشاند خاموشش نموده و هر که آزادش گذارد خود نخستین کسی است که در آن خواهد سوخت.»

۱- ۹۲۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰ باب ۵۳ از جهاد نفس، ح ۱۵

۲- ۹۲۸. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲۸، ح ۷۸

۳- ۹۲۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۹، ف ۱، ح ۱۴۰۱

۴- ۹۳۰. همان، ص ۷۱، ح ۱۸۱۲

آری، باید با کظم غیظ و فرونشاندن هیجان درونی، از شعله ور شدن شراره های شوم و ویرانگر غضب جلوگیری کرده، خود و دیگران را از پی آمدهای خطرناک آن محافظت و پاداش مجاهدان را برای خویش ذخیره سازیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«أَلا وَ مَنْ حَفِظَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ فَهُوَ كَالْمُجاهِدِ فِی سَبِيلِ اللَّهِ.»(۱)

«آگاه باشید! کسی که به هنگام غضب خویشتن داری نماید بسان مجاهد در راه خداست.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«رَأْسُ الْفَضائِلِ مِلْكُ الْغَضَبِ وَ إِماتَهُ الشَّهْوَهِ.»(۲)

«اساس و قلّه رفیع فضیلت ها در اختیار داشتن خشم و کشتن خواسته های نفسانی است.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«از پدرم شنیدم که عربی بیابانی به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کرد: در بیابان زندگی می کنم، چیزی به من بیاموزید که در بردارنده همه سخنان نیک باشد.

حضرتش پاسخ دادند:

«خشمگین مشو!»

مرد بیابانی سه بار خواسته خود را تکرار کرد و آن حضرت همان پاسخ را دادند. وی با خود گفت: از این پس دیگر سؤال نمی کنم زیرا رسول خدا چیزی جز خیر به من نفرموده است.»

۱- ۹۳۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴، ح ۲۱

۲- ۹۳۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱۱، ف ۳۴، ح ۱۶

آنگاه امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوار خود افزودند:

«چه چیز از خشم نیرومندتر است؟! هنگامی که آدمی خشمگین می شود به ناحق آدم می کشد و به زن پاکدامن نسبت ناروا می دهد.»(۱)

در حدیث دیگر آمده است که وقتی مرد اعرابی به سوی قبیله خود رفت ناگهان در میان قومش نزاعی برخاست، به گونه ای که سلاح برداشته، در برابر یکدیگر صف آرایی کردند. هنگامی که آن مرد نیز مسلح گشته، به صف ایستاد، گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله را به یاد آورد. اسلحه خویش را زمین نهاده، نزد دشمن آمد و گفت: هان ای مردم! هر جراحت و کشته و مصدومی که در افراد شما باشد بر عهده من؛ اینک دیه آن را به شما می پردازم. آنان گفتند: ما به پرداخت جریمه سزاوارتریم. سپس با یکدیگر از در صلح در آمده، خشم و کینه از میان آنان رخت بربست.(۲)

بلی، فرو بردن خشم و مبارزه با این خوی حیوانی یک وظیفه همگانی است که در هیچ شرایطی و به هیچ بهانه ای نباید از آن غفلت ورزید. لیکن بزرگان، دانشمندان، صاحبان وجهه و منصب و زمامداران باید به این تکلیف عمومی بیش از دیگران اهتمام ورزیده، برای اصلاح امر امّت و بر پاساختن داد و قسط و جلوگیری از عواقب شوم هواپرستی، خشونت و خشم و غضب، در همه حال شهد گوارای فرو بردن خشم را نوش جان کرده، با نوشیدن جام های محنت و غم و استقامت، در برابر ناملایمات و برخوردهای ناروا چون کوه استوار و پابرجا بایستند.

پیشوای عبادت کنندگان حضرت سجّاد علیه السلام در دعای شریف «مکارم اخلاق»

ص:۶۴۹

۱- ۹۳۳. کافی، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۴ نظیر آن ح ۵

۲- ۹۳۴. همان، ص ۲۳۰، ح ۱۱

خطاب به خداوند عرضه می دارند:

«وَ أَلْبِسْنِی زِینَهَ الْمُتقِینَ، فِی بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ کَظْمِ الغَیظِ».(۱)

« (پروردگارا!) زیور تقوا پیشگان را در راه گستردن عدل و داد و فرو نشاندن خشم... بر من بپوشان.»

عوامل و اسباب برافروخته شدن غضب

اینک به طور فشرده به برخی از سبب های بروز و ظهور این خوی ناپسند اشاره می شود:

ضعف جسمانی

بی تردید یکی از عوامل تهییج این خوی حیوانی و رذیله زشت نفسانی در بسیاری از موارد، ضعف قوای جسمانی و در نتیجه، چیره شدن بیماری های عصبی و روانی بر جسم و روان آدمی است که زمینه را برای از دست دادن کنترل و برافروخته شدن آتش غضب هموار می سازد.

فشارهای روحی و عقده های روانی

کار خارج از حد توان، تحمل بیش از ظرفیت فشارهای روحی، عقده های روانی، مشکلات شدید و ناملایمات پی در پی، کمبود محبت و مراعات نکردن ظرایف اخلاقی از سوی معاشران نیز از عواملی است که در موارد عدیده اعتدال روحی را تحت الشعاع قرار داده، زمینه شعله ور شدن آتش غضب را فراهم می سازد.

حبّ نفس، خودخواهی، خود برتر بینی، انتظار بی مورد از دیگران هر یک به سهم خود به آتش خشم دامن می زند.

ص:۶۵۰

۱- ۹۳۵. صحیفه سجّادیه (دعای مکارم الاخلاق)

جهـل و بی خردی کـه بعضـاً بـا عوامـل خـارجی همچـون رفتـار نـادرست دیگران همراه شـده و سـبب تحریـک قـوّه غضب و برافروخته شدن خشم آدمی می گردد.

راه های پیشگیری و کنترل خشم

کنـترل و پیشـگیری هر نوع آفت و بیمـاری روحی و جسـمی، علاـوه بر آنکه مصونیت از عوارض دشوار آن را به همراه دارد، نوعـاً با سـهولت بیشتر و هزینه کمتری نیز صورت می پـذیرد. این امر خصوصاً در مورد پاره ای از بیماری های به ظاهر صـعب العلاج بیشتر مشهود و مورد عنایت است.

هنگامی که شـعله های خشم برافروخته شده و فروغ عقل، متانت و اعتدال روحی را تحت الشعاع شراره های سوزنده خود قرار می دهد، به ندرت می توان خود را از پی آمدهای ویرانگر و شوم آن حراست نمود. در حالی که با کنترل و پیشگیری از بروز و ظهور آن، انسـان قـادر است بـا بهره گیری از پرتو عقـل، تأمـل در عـاقبت، انـدیشه در فرجام و آثار سوء آن، خویشـتن را از گرفتار شدن به آن محافظت نموده و از وبال پر نکبت آن رهایی بخشد.

بـدین منظور بایـد بـا بهره گیری از فروغ عقل، نور ایمان و نیروی اراده، به تقویت خرد و ارتقای آگاهی و بینش علمی خویش همت گمارده، در راسـتای اسـتفاده صـحیح از قوای باطنی و ظاهری، برای رشـد معنوی و اخلاقی خود، هیـچ یک از آن ها را عاطل و باطل رها ننماید. چه آنکه اسـتفاده کامل از قوای خدا دادی هنگامی امکان پذیر است که همه آن ها در کنار هم و به موازات یکـدیگر مورد اسـتفاده و بهره برداری قرار گیرد. ایمان از مهم ترین عوامل تقویت اراده، و اراده بازوی توانمند خرد و انـدیشه است. مبتلایـان به بیمـاری هـای روحی و عصبی و ضـعف قوا بایـد به مـداوای خویش همت گمـارده، با بهره گیری از نیروهای باطنی، خود را معالجه کنند تا در معرض این آتش خانمان سوز قرار نگیرند.

ص:۶۵۱

از راه کارهـایی کـه از سـوی پیشوایـان معصـوم علیهم السـلام و عالمـان علم اخلاـق مطرح شـده نیز غفلت نورزنـد و برای فرو نشاندن آتش خشم و پیشگیری از شعله ور شدن آن به نیکی از آن ها استفاده نمایند.

در هنگـام خشم فوراً صـحنه را ترک نموده، به جای دیگر منتقل گردنـد. با ساختن وضو و شسـتن دست و صورت خود با آب سرد، وضع موجود را تغییر داده، آرام آرام خشم خویش را فرو نشانند. اندکی راه بروند و اگر نشسـته اند بایستند و در صورتی که ایسـتاده اند بنشـینند. با تذکّر به امر آخرت، یاد خدا و ارتباط روحی با حضـرت حق و اسـتمداد از ارواح پر فتوح حضـرات معصومین علیهم السـلام، آرامش خویش را بـاز یابنـد و پس از آن نیز از طریق خوانـدن نمـاز، قرآن، دعا و ذکر، حادثه خشـم آفرین را به کلّی فراموش نمایند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«در تورات چنین نوشته شده است:

«یابْنَ آدَمَ! اُذْكُرْنِی حِینَ تغْضَبُ، أَذْكُرْكَ عِنْدَ غَضَبِی.»(۱)

«ای انسان! به هنگام خشم مرا به یادآور تا من نیز در وقت غضب به یاد تو باشم.»

مؤمنـان، معاشـران و افرادی که بـا فرد خشـمگین روبرو می شونـد - نیز بـا به خـاطر آوردن دشواری فرو نشانـدن غضب و کم کردن انتظار و توقع خویش از وی - به هر شـکل ممکن فرد غضـبناك را از صـحنه خارج نموده، او را تسلّی و آرامش دهند و موجبات فرو نشاندن خشم درونی وی را فراهم آورند.

ص:۶۵۲

۱- ۹۳۶. کافی، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۱۰

۷ – مکر و حیله

خدعه، نیرنگ، مکر و حیله از نشانه های کفر و نفاق، و از آفات بزرگ همزیستی و زندگی جمعی است که روح ایمان را ضایع، تقوا و صمیمیت را منهدم، و تنفّر و خشم و کینه را در میان شهروندان پراکنده می سازد.

مکر عبارت است از گمراه کردن و اغفال نمودن افراد برای رسیدن به مقاصد ناپاك و خائنانه. و چون عملی ناپاك و ضد انسانی است، حدّ و مرز نشناخته، جمیع شئون دینی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را مورد هدف پلید خود قرار می دهد.

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امیر مؤمنان علیهم السلام روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«مَنْ كانَ مُسْلِماً فَلا يمْكُرْ وَ لا يخْدَعْ، فَإِنّى سَمِعْت جَبْرَئِيلَ عليه السلام يقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِى النَّارِ».

ثُمَّ قالَ:

«لَيسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً وَ لَيسَ مِنَّا مَنْ خانَ مُسْلِماً.»(۱)

«هر کس مسلمان باشد باید از مکر و خدعه اجتناب ورزد، زیرا از جبرئیل علیه السلام شنیدم که می گفت: به راستی مکر و خدعه در آتش است.»

آنگاه فرمودند:

«کسی که با مسلمانی غش نماید از ما نیست. و کسی که به مسلمانی

۱- ۹۳۷. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۰، باب ۳۱، ح ۱۹۴؛ ینابیع الحکمه، ج ۵، ص ۴۴، باب ۱۶۹، ح ۶

خیانت نماید از ما نیست.»

امام صادق علیه السلام نیز به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«لَیسَ مِنّا مَنْ ماکَرَ مُسْلِماً.»(۱)

«کسی که با مسلمانی نیرنگ کند از ما نیست.»

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلْمَکْرُ وَ الْغِلُّ مُجانِبَا الْإِیمانِ.»(۲)

«مکر و کینه توزی از ایمان به دور است.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنْ کانَ الْعَرْضُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقّاً فَالْمَکْرُ لِماذا؟»(۳)

«اگر عرض اعمال بر خداوند بزرگ (یا ایستادن در برابر خدا در روز قیامت) حق است پس نیرنگ برای چیست؟»

بی تردید کسی که در صدد فریب مردم برمی آید باید دارای هوشی سرشار و استعدادی قابل و توانمند باشد تا از عهده اِغفال دیگران برآمده، در مسیر ناپاک خود موفق گردد. و چه خسارت بزرگ و زیان جبران ناپذیری است که انسان سرمایه گرانبها و موهبت خدادادی را که برای اهداف بلند انسانی در نهاد او به ودیعه گذارده اند، صرف دنیای پست و مقاصد پلید حیوانی نماید.

کسی که طعم ایمان را چشیده و خویشتن را همواره در محضر خدا و در حضور مولا مشاهده می کند، هیچ گاه به این خیانت تن نداده، حاضر نیست هوش و استعداد و قوای باطنی و ظاهری خود را که امانتی از جانب او - جلّ و علا - است در راه نیرنگ و اِغفال مردم به کار بندد.

ص:۶۵۴

۱- ۹۳۸. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، باب مکر، ح ۳

۲- ۹۳۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۱، ف ۱، ح ۱۶۲۷

۳- ۹۴۰. امالی صدوق، ص ۷، م ۲، ضمن ح ۵؛ بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۴، ح ۱

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«سوگند به خدا معاویه از من زیرک تر نیست، لیکن او بی وفایی، خیانت و نا فرمانی می نماید. اگر مکر و بی وفایی نکوهیده نبود، من زیرک ترین مردم بودم، ولی هر نیرنگ و بی وفایی گناه است و هر گناهی نافرمانی است، و در روز قیامت برای هر پیمان شکنی پرچم و نشانه ای است که به آن شناخته می شود. سوگند به خدا من غافل گیر نشدم تا در باره ام مکر و حیله به کار برند، و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمی شوم (چه آنکه از همه کس تواناترم).»(۱)

و در جای دیگر می فرمایند:

«لَوْلا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِی النَّارِ لَكُنْت أَمْكَرَ النَّاسِ.»(۲)

«اگر نبود که مکر و فریب کاری در آتش اند، بی تردید من نیرنگ بازترین مردم بودم.»

گرچه مکر و حیله در راه مقاصد نامشروع مورد نکوهش و تحریم واقع گردیده، لیکن باید دانست در مواردی که ضرورت مهم تری ایجاب نماید، با رعایت مصالح شرعی و اخلاقی مجاز بوده، بلکه در زمینه اصلاح میان مؤمنان و صحنه های پیکار با دشمنان و در برابر نیرنگ منافقان و نقشه های شوم آنان - که همواره با نیرنگ و خدعه، در صدد نابودی اسلام و از میان برداشتن اولیای دین بوده و از هیچ کوششی در این راستا فروگذار نکرده اند و آثار غمبار و دلخراش دسیسه ها و جنایات آنان در طول تاریخ دل مؤمنان و انسان های شرافتمند را جریحه دار ساخته - نه تنها نکوهیده نیست، بلکه چون مایه بقا و ادامه حیات معنوی جامعه است، ممدوح و پسندیده نیز هست.

ص:۶۵۵

۱- ۹۴۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۶۴۸، خ ۱۹۱
۲- ۹۴۲. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۱

۸ – نفاق و دو رویی

انسان به اقتضای غریزه حبّ ذات و طبیعت خود دوستی همواره مایل است در قلوب دیگران نفوذ کرده، نزد آنان قدر و منزلت داشته باشد. به همین جهت تا هنگامی که این امر منشأ رفتاری ناستوده یا گفتاری ناپسند نگردیده، نه مذموم است و نه بر خلاف مقتضای کمال و انسانیت؛ لیکن اگر به سبب وجود عواملی - همانند فقدان جایگاه ارزشمند اجتماعی، احساس حقارت درونی، خود کم بینی و حسادت - از مسیر طبیعی خارج شده، عامل پیدایش رفتار یا گفتاری نکوهیده همچون تزویر، دروغ، نفاق و دو رویی گردد، گرایشی ضد ارزش و عملی نامطلوب محسوب می گردد.

برخی که فاقد وجهه شاخص اجتماعی هستند، یا تلقّی مثبتی از توجه مردم به خود نداشته، در خود احساس حقارت می کنند، به جای آنکه با واقع بینی به استعدادهای درونی خویش التفات نموده و با کوشش و جدّیت، پایگاه و جایگاه واقعی خود را در میان مردم به دست آورند، به تزویر و نفاق و دو رویی روی آورده، با دروغ و نیرنگ در صدد اغفال مردم بر می آیند تا به خیال خود حسن نظر دیگران را به خود جلب نموده، برای خویش آبرو و شخصیتی کسب نمایند. غافل از اینکه نفاق و دو رویی و دروغ و تزویر عملی غیر طبیعی و برخلاف مقتضای فطرت است و با مکر و نیرنگ و دورویی و اغفالِ مردم حاصلی جز نگرانی دائمی و اضطراب و آشفتگی خاطر همیشگی به بار نخواهد آمد.

بلی، توجه به قابلیت های درونی و برخورداری از شخصیت واقعی و اعتماد به نفس و پرهیزکاری، وحدت و یگانگی را در کردار و گفتار حکم فرما، پندار و اندیشه را تنظیم و تصحیح، و لوح سینه و اعضا و جوارح آدمی را از دو گانگی و

ناپاکی و نفاق و دورویی به شدت پاک و مبرّا می سازد.

نفاق صفتی هلاکت بار و عملی بسیار قبیح و ناجوانمردانه است که در باره مفهوم آن گفته اند:

«مراد از آن، دو رویی و دو زبانی است. مثلاً در حضور کسی او را مدح و ستایش نموده و اظهار دوستی و نیک خواهی کنی ولی در غیاب او بر خلاف آن بوده، بلکه مذمت او نموده و در صدد اذیت او باشی.

یا مثلاً میان دو نفر که دشمن یکدیگرند رفت و آمد نموده، با هر یک در دشمنی دیگری موافقت کنی و خود را دشمن او وانمود، و او را بر عداوت دیگری تحسین کنی و دشمنی او را در نظرش جلوه داده، چنان نمایی که تو نیز در این دشمنی یاری او می کنی. و این صفت از جمله مهلکات عظیمه است.»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یوْمَ الْقِیامَهِ ذُو الْوَجْهَینِ.»(۲)

«روز رستاخیز بدترین مردم نزد خدای بزرگ افرادِ دو رو هستند.»

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«چه بد بنده ای است کسی که دارای دو رو و دو زبان است؛ در حضور برادرش او را ستایش کند و در غیاب وی، گوشت او را (با غیبت و بدگویی) بخورد؛ اگر دارا شود بر او حسد ورزد و چنانچه گرفتار گردد دست از یاری او بردارد.»(۳)

۱- ۹۴۳. ر.ک: معراج السعاده، ص ۴۶۶

۲- ۹۴۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۴، ح ۶

۳- ۹۴۵. کافی، ج ۲، ص ۲۵۷، باب ذی اللسانین، ح ۲

خدای متعالی به حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«ای عیسی! باید زبانت در پنهان و آشکار و نیز دلت (یکرنگ و) یکسان باشد. به راستی من تو را از نفس خودت برحذر می دارم و (تو را همین) کافی است که من آگاهم. دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه شایسته نیست. نهاد و ذهن آدمی نیز چنین است (و پذیرای دو اعتقاد متضاد نخواهد بود).»(۱)

اسفا که این درد بنیان برانداز و بلای خانمان سوز گریبانگیر بسیاری از کسانی است که به ظاهر اعتقاد به روز جزا داشته، خدا را حاضر و ناظر رفتار و گفتار خود می دانند!

خداوند همه ما را از شرّ هواهای نفسانی و دسیسه های شیطانی محافظت فرماید.

ص:۶۵۸

۱- ۹۴۶. کافی، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۳

۹ – ستمگری

توضیح

عـدل به معنای قرار دادن هر چیز در جایگاه شایسـته آن و سـتمگری نقطه مقابل آن و به مفهوم منحرف شـدن از عـدالت و در نتیجه مبتلاـ شـدن به افراط یـا تفریـط در امور و کارهـاست. و ظالم کسـی است که حـدّ مرز واقعی و جایگاه شایسـته کارها را رعایت نمی کند.

ظلم از موانع اصلی کمال و دربردارنده جمیع رذایل و زشتی ها است. دین و دنیا را تباه کرده، موجب خشم و غضب پروردگار متعال و سبب قطعی وارد شدن در دوزخ و عذاب دردناك روز قیامت است.

ستمگری دارای قلمروی وسـیع در امور مـادی و معنوی است و هر گونه انحراف از جایگـاه حقیقی اشـخاص، امور و کارهـا را شامل گشـته، انواع کفر و شـرك و هر نوع گناه فردی و اجتماعی که ستم به خویش و هم نوعان است را در بر می گیرد که به برخی از انواع آن اشاره می کنیم:

ظلم عقیـدتی که عبـارت از رعـایت نکردن جایگاه حقیقی امور اعتقادی است. بنا بر این اعتقاد به یگانگی خداونـد و نظام مند بودن جهان هستی عدل است؛ و کفر و شرك و انکار وحدانیت پروردگار عالمیان ظلم و ستمگری است.

کسـی که به پروردگـار متعـال معتقـد و جهان هستی را مخلوق او – جلّ و علا – می دانـد از نظر اعتقادی عادل است و آن که برای خداوند سبحان شریک قرار داده، غیر او را پرستش می کند و جز او را در عالم مؤثر می داند مشرك و ظالم خواهد بود.

ظلم فردی عبـارت از سـتم به خویشـتن و گنـاه کردن است. کسـی که خداونـد را نافرمـانی می کنـد، جایگاه واقعی خویش را مراعات نکرده، به جسم و جان خود

آسیب وارد می سازد.

ظلم اجتماعی عبارت از ستم نمودن به مردم و رعایت نکردن جایگاه شایسته آنان و تجاوز به حقوق شهروندان و تخلّف از قوانینی است که نیازهای واقعی مردم را تأمین می نماید.

ظلم اجتماعی و ستم به مردم از گناهان بزرگ و کیفر آن بی اندازه شدید و مورد نکوهش عقل و شرع و همه اقشار مردم از هر دین و مسلک بوده، هیچ کس در هیچ مرامی آن را عملی پسندیده به حساب نمی آورد. در بسیاری از آیات و روایات و نیز در عرف مردم، منظور از ظلم و ستم، همین نوع ستمگری است.

قرآن و ستمگری

خداوند عادل در بیش از دویست مورد از آیات قرآنی در باره ظلم و پی آمدهای شوم آن سخن گفته و آن را به شدّت مورد نکوهش قرار داده است. با مطالعه برخی از آیات مورد بحث قرآنی بیش از پیش به قبح این خصلت نکوهیده واقف می گردیم.

خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند. (۱)

خداوند ستمگران را دوست ندارد.(۲)

بی تردید هیچ ستمگری روی رستگاری و سعادت را نخواهد دید.(۳)

کسانی که به برنامه های انسان ساز رهبران آسمانی پشت پا زده، به توصیه ها و اندرزهای آنان بی اعتنا باشند، سرانجامی سخت و عذابی دردناک در انتظار آنان

۱- ۹۴۷. سوره بقره، آیه ۲۵۸؛ مائده، ۵۱؛ انعام، ۱۴۴؛ توبه، ۱۹ و ۱۰۹؛ قصص، ۵۰؛ جمعه، ۵

۲- ۹۴۸. سوره آل عمران، آیه ۵۷؛ شوری، ۴۰

۳- ۹۴۹. سوره انعام، آیه ۲۱ و ۱۳۵؛ یوسف، ۲۳

خواهد بود.(۱)

ظلم و ستمگری ارکان زندگی را متزلزل و خانه ها را ویران می سازد.(۲)

عیش و نوش، لذت پرستی و پیروی از هوس که به «اِتراف» از آن تعبیر شده، سرچشـمه ستمگری و سرآغاز انحرافاتی است که خصوصاً دامن گیر طبقات مرفّه جامعه هاست و به غرور جاهلانه و ارتکاب انواع گناهان از سوی آنان خواهد انجامید.(۳)

تکیه بر ستمکاران به تدریج در فرهنگ جامعه تأثیر گذارده، زشتی گناه و ظلم را از بین می برد و مردم را به این خوی حیوانی ترغیب نموده، بالمآل حاصـلی جز اسارت و اسـتثمار به بار نمی آورد، از این رو قرآن از اعتماد و اتکا بر ستمگران پرهیز داده، عواقب آن را که آتش و دوزخ و خواری و درماندگی است یادآور می گردد.(۴)

قرآن در موارد متعدّد از برخی ستمگران به عنوان ظالم ترین و ستمکارترین افراد یاد کرده است.(۵)

همچنان که گذشت یکی از اقسام ستمگری نافرمانی خداوند و ظلم به خویشتن است که قرآن نیز به ستم بودن آن اشاره کرده است.(۶)

ستمگر آنچنان از ساحت اقدس حق به دور است که حتی پس از توبه نیز

۱- ۹۵۰. ر.ک: سوره یونس، آیه ۱۳ و ۳۹؛ هود، ۱۰۰ و ۱۰۲؛ قصص، ۴۰؛ عنکبوت، ۴۰

۲- ۹۵۱. ر.ک: سوره نمل، آیه ۵۲

۳- ۹۵۲. ر.ک: سوره هود، آیه ۱۱۶

۴- ۹۵۳. ر.ک: همان، آیه ۱۱۳

۵- ۹۵۴. المعجم المفهرس» بیش از ۱۶ مورد از آن ها را جمع آوری نموده است.

۶- ۹۵۵. سوره اعراف، آیه ۲۳

هیچ گاه شایسته درک پیمان الهی و نیل به مقام والای امامت نخواهد بود.(۱)

آری، رهبری ظاهری و باطنی و سکّان داری کشتی دینداری و خدا پرستی تا آن اندازه با عظمت، پر مسئولیت و ارجمند است که وجود یک لحظه نافرمانی خداوند و کم ترین گناه و انحراف در پرونده زندگی، آدمی را از شایستگی تحمّل آن مقام والا برای همیشه محروم می سازد.

برای ستمکاران ولی و یاوری نخواهد بود.(۲)

لعنت خداوند بر ستمکاران است.(۳)

واگذاری به خویش و گمراهی، نتیجه عمل ستمگران است که عقل و خرد را رها کرده، تابع هیچ منطقی نیستند و جاهلانه از هوا و هوس خود پیروی می نمایند.(۴)

بی تردید هیچ ستمی بر خویش بزرگ تر از این نیست که آدمی موجودی پوچ و بی ارزش را که در همه چیز نیازمند است، همتای آفریدگار خود قرار داده، به پرستش او سر فرود آورد. این است که قرآن شرک را بزرگ ترین ظلم شمرده است.(۵)

هر عمل نیک و هر رفتار ناستوده، در درجه نخست در روح و نفس فاعل آن تأثیر گذارده، نتیجه مثبت یا منفی آن قلب و جسم و جان عامل آن را متأثّر و پیش از هر کس خود او را از منافع یا زیان هایش بهره مند یا دچار خسران می نماید.

بنا بر این هر شرّی که از انسان سر می زند و هر ظلم و ستمی که در جامعه ای

۱- ۹۵۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴

۲- ۹۵۷. سوره شوری، آیه ۸

۳- ۹۵۸. سوره هود، آیه ۱۸؛ غافر، ۵۲

۴- ۹۵۹. سوره روم، آیه ۲۹

۵- ۹۶۰. سوره لقمان، آیه ۱۳

پایه گذاری می شود، به اقتضای پیوستگی روابط و تأثیر و تأثّرات اجتماعی، وبال نکبت و گرفتاری آن دامن گیر ظالم گشته، بنیاد آن زودتر از هرکس بر سر ستمگر فرو می ریزد.(۱)

ظالم که کباب از دل درویش خورد

چون درنگری ز پهلوی خویش خورد

کسی که ستم می کند خواسته یا نخواسته به نابودی ستم کش کمر بسته است و سزای چنین ظلمی جز نابودی کامل نخواهد بود. بدینسان اگر خداوند مردم را به سزای ستمشان به سرعت مؤاخده می کرد، در روی زمین جنبنده ای باقی نمی ماند.(۲)

لیکن باید دانست که کیفر ستمکاران بسی شدید است.(۳)

و البته نباید پنداشت که سزای آنان تنها در این دنیاست و نه هرگز گمان شود که اعمال ستمگران از محضر خداوند به دور است.(۴)

آیین حیات بخش اسلام و منطق و فرهنگ قرآن بر این اساس استوار گشته که نه ظلم را تحمّل می کند و نه تن دادن به ستم را مجاز می شمرد.(۵)

از سوی دیگر اگر ستمگری را مذموم و مردود دانسته است یاری طلبیدن در برابر ظلم را بی عیب شمرده، آن را مورد تأیید قرار می دهد.(۶)

همچنان که مجازات ستمگر و انتقام از وی را حقّ مظلوم می داند و

۱- ۹۶۱. ر.ک: سوره بقره، آیه ۵۷؛ آل عمران، ۱۱۷؛ اعراف، ۱۶۰؛ توبه، ۷۰؛ نحل، ۳۳ و ۱۱۸؛ عنکبوت، ۴۰؛ روم، ۹

۲- ۹۶۲. سوره نحل، آیه ۶۱

۳- ۹۶۳. سوره فرقان، آیه ۲۷ و ۳۷؛ روم، ۵۷؛ شوری، ۲۱ و ۴۵؛ زخرف، ۶۵؛ ابراهیم، ۲۲؛ یونس، ۵۲

۴- ۹۶۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۲

۵- ۹۶۵. سوره بقره، آیه ۲۷۹

۶- ۹۶۶. سوره شوری، آیه ۴۱ و ۴۲

مانع تراشی بر سر راه او را به هیچ کس اجازه نداده است، در عین حال برای شکیبایی و پرهیز از انتقام نیز پاداشی بزرگ و فضیلتی ارزشمند در نظر گرفته است.(۱)

امنیت و ایمنی صرفاً از آن کسانی است که ایمان آورده، آن را به ظلم و ستم آلوده نساخته اند.(۲)

البته در هر جامعه ای گروهی زیر پرچم حق و حق خواهی نرفته، راه فساد و تباهی را در پیش می گیرند، لیکن اگر مردم با آگاهی و شعور راه خیر و صلاح را برگزیده، در صدد اصلاح خویش باشند خداوند به آنان مهلت داده، از هلاک ساختن آن ها باز می ایستد.(۳)

آنان که ستم را بر دیگران روا داشته، حقّی از آن ها را پایمال ساخته اند نیز به خود آیند و دامن خویش را با توبه حقیقی از ظلم و ستمگری پاک سازند و البته بدانند این امر جز با تدارک حقوق پایمال شده و اصلاح گذشته میسّر نخواهد گردید.(۴)

روایات و ظلم

از جانب حضرات معصومین علیهم السلام همواره بر پرهیز از این خوی ناستوده تأکید و روایات زیادی در زمینه نکوهش و پی آمدهای بسیار شوم و دردناک آن وارد شده است.

ص:۶۶۴

۱- ۹۶۷. سوره شوری آیه ۴۳

۲- ۹۶۸. سوره انعام، آیه ۸۲

۳- ۹۶۹. ر.ک: سوره هود، آیه ۱۱۷

۴- ۹۷۰. سوره مائده، آیه ۳۹

امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«اِتقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمات یوْمَ الْقِیامَهِ.»(۱)

«از ستم بپرهیزید که آن تاریکی های روز قیامت است.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هر که صبح کند و قصد ستم به کسی را نداشته باشد خداوند هر گناهی را که در آن روز انجام داده - مادامی که خونی نریخته و مال یتیمی را به حرام نخورده - بیامرزد.»(۲)

همچنین در تفسیر گفتار خداوند بزرگ «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ»(۳) فرموده اند:

«مرصاد و کمینگاه، پلی است بر صراط (که از روی دوزخ می گذرد و) کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نتواند عبور نماید.»(۴)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«هنگامی که وفات پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید، مرا به سینه چسبانید و فرمود: فرزندم! تو را سفارش می کنم به آنچه پدرم هنگام وفات، مرا به آن سفارش نموده و یادآور شد که پدرش نیز او را به هنگام وفات به آن سفارش کرده است:

«یا بُنَی! إِیاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا یجِدُ عَلَیکَ ناصِراً إِلّاَ اللّهَ.»(۵)

«فرزندم! از ظلم (خصوصاً) به کسی که در برابر تو یاوری جز خدا ندارد بپرهیز.»

ص:۶۶۵

۱- ۹۷۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۹، باب ظلم، ح ۱۰ و ۱۱

۲- ۹۷۲. همان، ح ۷

۳- ۹۷۳. سوره فجر، آیه ۱۴: «بدون شک پروردگارت در کمینگاه است.»

۴- ۹۷۴. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۷

۵- ۹۷۵. همان، ص ۲۴۹، ح ۵

به خدا پناه می بریم از آه مظلوم و نفرین ستم کشیده، گرچه به روز جزا معتقد نبوده، به پروردگار عالمیان کفر بورزد، چه آنکه مانعی در برابر آن نبوده، وِزِرش همه حجاب ها و موانع را در نوردد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اِتقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَ إِنْ كانَ كافِراً فَإِنَّها لَيسَ دُونَها حِجابٌ.»(۱)

«از نفرین ستمدیده پروا و پرهیز کنید گرچه کافر باشد، زیرا در برابر آن حجاب و مانعی نیست.»

نظم، استحکام، قوام و انتظام جهان به طور مستقیم به عدالت و قرار گرفتن هرچیز در موقعیت مناسب و جایگاه اصلی آن وابسته است. هیچ چیز و هیچ کس از این اصل مسلّم مستثنی نبوده، کم ترین انحراف از آن، جامعه بشری بلکه همه چیز را در معرض اضطراب، زوال، سقوط و انهدام حتمی قرار می دهد.

انسان آزاد آفریده شده و باید از مزایای انسانی آن بهره مند باشد. امّا همین آزادی که از نعمت های بزرگ الهی و از موهبت های بی بدیل است که به مردم عطا گردیده، چنانچه با اندازه گیری صحیح و دور از افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار نگیرد و مثلاً با زیاده روی و سوء استفاده از آن به گرایش های ناپاک و پلیدی و بی عفتی کشانده شود، نه تنها مفید نیست بلکه کارگزارانی که به این کار شوم دامن زده اند در واقع به آزادی و ملت خویش ستم کرده و نسل جوان و شهروندان جامعه خود را در معرض سقوط و تباهی قرار داده اند.

از آن سوی نیز حکومت ها و مستبدّینی که در نظام حکومتی از حق طبیعی شهروندان و زیردستان خود در بهره مندی از مزایای آزادی معقول و متین جلوگیری کرده، در فضای فرمانروایی خود اختناق به وجود می آورند، به آزادی

۱- ۹۷۶. نهج الفصاحه، ص ۱۰، ح ۴۸

و به مردم خویش ستم نموده و سدّ راه تعالی جامعه خود شده اند.

هر کجا عدل روی نموده است

نعمت اندر جهان بیفزوده است

هر کجا ظلم رخت افکنده است

مملکت را زبیخ برکنده است.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«أَفْضَلُ الْجَهادِ مَنْ أَصْبَحَ لا يهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ.»(1)

«برترین جهاد از آنِ کسی است که صبح کند و قصد ستم به کسی را ندارد.»

امام عدالت پیشگان حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«سوگند به خدا! اگر شب را بر روی خار سَعدان در بیداری سپری کنم و مرا در غل و زنجیر بسته (به این سو و آن سو) بکشند، بیشتر دوست دارم از اینکه در روز رستاخیز خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان خدا ستم نموده و چیزی از اموال دنیای آن ها را غصب کرده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم به خاطر نفسی که با شتاب به کهنگی و فرسودگی باز می گردد و اقامتش در زیر خاک به درازا خواهد کشید؟!»

سپس جریان برادر خود عقیل را که نزد آن بزرگوار آمده و درخواست بیش از سهم خود از بیت المال را کرده بود بازگو نموده و می فرمایند:

«سوگند به خدا! اگر هفت اقلیم (زمین) را با هر چه در زیر آسمان هاست به من بدهند تا پوست جوی را به ستم از دهان موری بگیرم و خدای را

۱- ۹۷۷. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۱۴، ح ۳۲؛ و ص ۳۲۰، ح ۴۷ به نقل از موسی بن جعفر علیه السلام از...

در این باره نافرمانی کنم، چنین نخواهم کرد. بدون تردید دنیای شما نزد من از برگی که در دهان ملخی بوده و آن را جویده باشد خوارتر (و بی ارزش تر) است.»(۱)

هم آن حضرت فرموده اند:

«اَلظُّلْمُ أَلْأَمُ الرَّذائِلِ.»(۲)

«ستم پست ترین و زشت ترین خوی های ناپسند است.»

«أُبْعُدُوا عَنِ الظُّلْمِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الْجَرائِمِ وَ أَكْبَرُ الْمَآثِمِ.»(۳)

«از ستمکاری دوری کنید، زیرا آن بالاترین جرم ها و بزرگ ترین گناهان است.»

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ يظْلِمُ النَّاسَ.»(۴)

«بدترین مردم کسی است که به مردم ستم روا می دارد.»

«هَيهات أَنْ ينْجُوَ الظّالِمُ مِنْ أَلِيمِ عَذابِ اللَّهِ سُبْحانَهُ وَ عَظِيمِ سَطَواتِهِ.»(۵)

«بسیار دور است که ستمگر از عذاب و کیفر خدای سبحان و خشم های بزرگش رهایی یابد.»

این ها و جز این ها بیانگر این حقیقت متعالی است که نظام اسلامی کم ترین ستم و حق کشی را نسبت به ضعیف ترین و ناتوان ترین افراد جامعه تحمّل نکرده، به هیچ بهانه ای آن را مجاز نمی شمرد. و همین هاست که رعایت عدل و داد و

۱- ۹۷۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۷۱۳، خ ۲۱۵؛ صبحی صالح، ص ۳۴۶، خ ۲۲۴

۲- ۹۷۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۸، ف ۱، ح ۸۵۴

۳- ۹۸۰. همان، ص ۱۳۴، ف ۳، ح ۴۸

۴- ۹۸۱. همان، ص ۴۴۳، ف ۴۱، ح ۵

۵- ۹۸۲. همان، ج ۲، ص ۷۹۴، ف ۸۴، ح ۳۱

فقدان ظلم و بیداد را در میان شـهروندان جامعه اسلامی به عنوان شاخص ترین میزان شناخت و ارزیابی اسلامی بودن حکومت معرفی کرده است.

قلمرو عـدالت و دامنه داد و قسـط به امنیت در زمینه جـان و مـال و نـاموس خلاصه نمی گردد بلکه حاکمیت جامعه اسـلامی و حکومت فرمـانروای دادگر علاـوه بر فراهم سـاختن امنیت در موارد نـامبرده، مسـئولیت دارد تـا بـا رفتـار انسـانی، زمینه هر نوع خوف و هراس - جز ترس از گنـاه و ارتکـاب جرم - را از میان شـهروندان مرتفع ساخته، آنان را از امنیت روانی نیز برخوردار سازد.

رفتار غیر انسانی و إعمال حاکمیت ظالمانه از سوی فرمانروایان و کارگزاران، بر فکر و انـدیشه افراد جامعه تأثیر گـذارده، آنان را به سـمت و سوی عـدالت ستیزی و رفتـار ظالمانه سوق می دهـد. و همین امر انحرافات اخلاقی را گسترش داده، جامعه را به هرج و مرج هـای اخلاـقی، سیاسـی، اجتمـاعی، بحران هـای اقتصـادی، جنگ و ناامنی، اضـطراب و ناراحتی و ارتکاب تملّق و دروغ و جرم می کشاند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«اَلسُّلْطانُ الْجائِرُ وَ الْعالِمُ الْفاجِرُ أَشَدُّ النَّاسِ نِكايةً.»(۱)

«حاکم ستمگر و عالم بدکردار در زیان رساندن به مردم، سخت ترین و شدیدترین افرادند.»

«شَرُّ الْوُلاهِ مَنْ يخافُهُ الْبَرِى ءُ.»(۲)

«بدترین والیان و زمامداران کسی است که فرد بی گناه از او بترسد.»

حیات انسانی و زنـدگی شایسـته به عـدالت فرمانروایان و اجرای عـدل و قسط در همه زمینه ها وابسـته است. زندگی آنگاه در کام مردم گوارا و شیرین است که نه

۱- ۹۸۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۹، ف ۱، ح ۱۹۱۹

۲- ۹۸۴. همان، ص ۴۴۳، ف ۴۱، ح ۱۶

از ستم کسی هراس و تشویش خاطر داشته باشند و نه شاهد ناامنی و بی عدالتی صاحبان زور و زر باشند. ای دریغ از صداقت و داد! و ای داد از دروغ و بیداد! و أسفا که جهان در حالی که از ستم ظالمان به ستوه آمده، ناگزیر از بلعیدن لقمه های جور و جنایتی است که به جای داد و انصاف به او می خورانند!

پیشوای دادگستران امام علی علیه السلام می فرمایند:

«أَجْوَرُ النَّاسِ مَنْ عَدَّ جَوْرَهُ عَدْلاً مِنْهُ.»(۱)

«ستمگرترین مردم کسی است که بیدادگری خود را عدالت و داد قلمداد نماید.»

عقل و نقل و تاریخ و تجربه به نیکی بر این حقیقت تأکید دارند که حتی اگر حکمرانی بر مردم با کفر تداوم بیابد، استمرار آن با ستم و جور میسّر نبوده، ستمگران بیدادگر به سرعت با وبال رفتار شوم خویش روبرو خواهند شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اَلْمُلْکُ یبْقی بِالْعَدْلِ مَعَ الْکُفْرِ وَ لا یبْقی بِالْجَوْرِ مَعَ الْإِیمانِ.»(۲)

«حکومت با کفر توأم با عدالت دوام می یابد ولی با جور توأم با ایمان تداوم نخواهد یافت.»

نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت کردگار

همچنان که ستم به سرعت شهرها و جوامع انسانی را ویران ساخته، همه چیز را به نابودی می کشاند، وبال پر نکبت آن نیز برق آسا دامن گیر ستمگر شده، دین و دنیای وی را دستخوش پی آمدهای خود خواهد نمود.

امیر دین و دنیا و پیشوای مظلومان جهان علی علیه السلام می فرمایند:

۱- ۹۸۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۱، ف ۸، ح ۵۲۱

۲- ۹۸۶. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۸، باب ۱۳۱، ح ۱۳

«اِحْذَرِ الْحَیفَ وَ الْجَوْرَ فَإِنَّ الْحَیفَ یدْعُو إِلی السَّیفِ وَ الْجَوْرَ یعُودُ بِالْجَلاءِ وَ یعَجِّلُ الْعُقُوبَهَ وَ الْإِنْتقامَ.»(۱)

«از ستمکاری و جور هراسان باش که ستمگری به شمشیر و جنگ فرا می خواند و جور، بی خانمان کرده، کیفر و انتقام را نزدیک می سازد.»

اعانت ستمگران

ستیز ادیان آسمانی به ویژه اسلام عزیز با ظلم و ستمگری، همواره همراه با فراخوانی به پرهیز نمودن از تن به ظلم دادن و به موازات دعوت پیروان به یاری نمودن ستمدیدگان بوده است. و با این همه در همه حال از همکاری و اعانت ستمگران و راضی بودن از منش و روش ظالمان به شدّت منع فرموده اند.

چرا که پیشوایان جور، ستم پیشگان و پرچم داران انحراف و گمراهی هیچ گاه بدون مدد دیگران به اجرای برنامه های ظالمانه خود قادر نخواهند بود و بی یاری مددکاران، کم ترین توفیقی در دستیابی به اهداف شوم خود نخواهند یافت.

فرعونیان هنگامی بر سریر ظلم خویش استوار می شوند که دنیا پرستان فرصت طلب به یاری آنان شتافته، چون سیاهی لشکر برای گرگ های گرسنه و همچون بال و پر برای عقاب های خون آشام، آن ها را بر گناه و ظلم و تجاوز مدد نمایند.

یاور مظلومان، پیشوای ستم ستیزان، خصم خستگی ناپذیر ستمگران و امیر مؤمنان علیه السلام به نور چشمان سرفراز خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمایند:

«کُونا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلومِ عَوْناً.»(۲)

ص:۶۷۱

۱- ۹۸۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۲۶، ف ۲، ح ۲۲۰

۲- ۹۸۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام، ص ۹۷۷، ضمن نامه ۴۷

«دشمن ستمگر و یار و مددکار ستمدیده باشید.»

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

«اَلْعامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِینُ لَهُ وَ الرَّاضِی بِهِ شُرَکاءُ ثَلاثَتُهُمْ.»(۱)

«ستمکار و کمک کار او و آنکه به ستمش راضی باشد هر سه در ستم شریکند.»

هم آن بزرگوار از پدران بزرگوار خود نقل می کنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند:

«هنگامی که روز قیامت شود، منادی نـدا سر می دهد: کجایند یاوران سـتمکاران؟! حتی کسانی که برای آن ها قلمی اصـلاح کرده یا گرهی به نفع آنان زده یا قلمی را به نفع آنان در دوات فرو برده اند، همه در زمره ستمگران محشور خواهند شد.»(۲)

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند:

«اگر کسی نزد ستمگری برود تا او را یاری کند، در حالی که می داند او ستمکار است، از دین اسلام خارج می گردد.»(۳)

صفوان جمّال - که از یاران حضـرت موسی بن جعفر علیه السـلام بود - گوید: به محضر آن بزرگوار شرفیاب شدم. امام علیه السلام فرمودند:

«ای صفوان! همه کارهایت نیک است جز یک کار!»

عرض کردم: فدایت شوم: چه کاری؟ پاسخ دادند:

«اینکه شتران خود را به هارون کرایه می دهی!»

ص:۶۷۲

۱- ۹۸۹. کافی، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۱۶

۲- ۹۹۰. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۸۰، باب ۴۲ ما یکتسب به، ح ۱۱ و در روایت ۱۶ آمده است: «همه آن ها را در تابوتی از آهن قرار می دهند، سپس در میان دوزخ پرتاب می شوند.»

۳- ۹۹۱. ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۴۸، باب ۱۲۶، ح ۲۳

گفتم: به خـدا در راه عیاشـی و شـکار و هوس بـازی به او کرایه نمی دهم، بلکه تنهـا در راه مکه در اختیـار آنـان می گـذارم. علاوه بر آنکه خود همراه شتران نمی روم و غلامان خویش را با آن ها می فرستم. فرمودند:

«ای صفوان! آیا کرایه طلبکار می شوی؟»

عرض کردم: آری ؛ فرمودند:

«آیا دوست داری زنده بمانند تا کرایه تو را بپردازند؟»

گفتم: بلی؛ حضرتش فرمودند:

«کسی که بقای آنان را دوست بدارد، از آن ها ست و هر که از آن ها باشد در آتش دوزخ خواهد بود.»

صفوان گویـد: شتران خود را فروختم. این موضوع به گوش هـارون رسـیده، به دنبالم فرسـتاد و گفت: شـنیده ام شتران خود را فروخته ای؟ گفتم: آری؛ پرسید: برای چه؟ گفتم: پیر شده ام و غلامانم از عهده آن ها بر نمی آیند.

هارون گفت: چنین نیست! من می دانم چه کسی این دستور را به تو داده است. آری، موسی بن جعفر تو را بر این کار واداشته است.

گفتم: مرا با موسـی بن جعفر چه کار؟ گفت: واگـذار این سـخن را؛ سوگند به خدا! اگر سوابق نیک تو نبود، دسـتور می دادم گردنت را بزنند!(۱)

امام سـجاد علیه السـلام با سـخنان تکان دهنده خود زهری - دانشمند زمان بنی امیه که با آنان خصوصاً با هشام بن عبدالملک همکاری داشت - را از کمک نمودن به ستمگران بر حذر داشته، ضمن نامه ای به وی می فرمایند:

«... چه بسـیار برای تو نگران و ترسـانم از اینکه فردای قیـامت به همراه خائنان، گرفتار گناه خویش باشـی و از تو در باره آنچه که - به خاطر

۱- ۹۹۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۸۲، ح ۱۷

یاری کردنت به ظلم ستمگران - دریافت کرده ای سؤال کنند!

تو از کسی که عطایت نموده، مالی را گرفته ای که مستحق آن نیستی و به فردی نزدیک شده ای که حق هیچ کس را به او رد نکرده است. و تو نیز با تقرّب به وی هیچ باطلی را انکار نکرده ای و کسی را دوست داشته ای که با خداوند در جنگ است!

آیا آن ها (که به وسیله تو برای خود مرکزیتی تشکیل داده اند) تو را به جمع خود دعوت نکرده اند تا آسیای ظلم خود را بر محور تو بچرخانند؟ و آیا (با این دعوت) تو را پلی برای عبور به سوی جنایات و نردبانی برای گمراهی خود قرار نداده اند تا راه آنان را بپیمایی و (مردم را) به گمراهی آنان فراخوانی؟

(آنان با این دعوت ضلالت بار) به وسیله تو دانشمندان را به شک انداخته و دل ساده لوحان جاهل را به دام خویش می افکنند...

آنان در مقابل چیزی که از تو دریافت کرده اند چه بهای اندکی پرداخته اند!

چه بی حاصل است آنچه برای تو به بار آورده و آباد ساخته اند! پس چگونه است ثمره آنچه که از (دین و دنیای) تو ویران ساخته اند؟...»(۱)

علی بن ابی حمزه گوید:

دوستی داشتم که از منشیان بنی امیه بود. از من خواست که برای ملاقات با امام صادق علیه السلام اذن بگیرم. هنگامی که به حضور امام شرفیاب شد سلام نمود و عرض کرد: فدایت شوم، من در دیوان

۱- ۹۹۳. تحف العقول، ص ۱۹۸

بنی امیه بوده و از ناحیه ایشان اموال فراوانی به دست آورده ام. آن بزرگوار فرمودند:

«اگر بنی امیه افرادی را نداشتند که برای ایشان بنویسند، غنایم را جمع آوری نمایند، با دشمنانشان بجنگند، در اجتماعاتشان حاضر گردند، هرگز نمی توانستند حقّ ما را غصب نمایند. اگر مردم آنان را با آنچه داشتند رها می کردند، چیزی به آن افزوده نمی شد!»

آن شخص عرض کرد: فدایت شوم، آیا راهی برای توبه و بازگشت من وجود دارد؟ آن حضرت فرمودند:

اگر من شرایط آن را بگویم آن را انجام می دهی؟»

پاسخ داد: آری! فرمودند:

«آنچه از دیوان ایشان گرفته ای کنار بگذار، سپس هر کس از صاحبان اموال را می شناسی به او باز گردان و هر کدام را نمی شناسی از سویش تصدّق کن تا من ضامن شوم که خدای متعال تو را به بهشت وارد سازد.»

جوان مدّتی سر به زیر انداخت، آنگاه عرض کرد: فدایت شوم آنچه فرمودید انجام می دهم.

علی بن حمزه گوید:

آن جوان همراه ما به کوفه آمد و طبق فرمان حضرت، آنچه داشت، حتی لباس هایی که پوشیده بود همه را به صاحبانش مسترد گردانید و یا از جانب آنان به فقرا داد. پس من لباسی تهیه کرده، همراه با خرجی برایش فرستادم. چند ماه بعد، هنگامی که بیمار شده و در حال جان دادن بود، به عیادتش رفتم. چشمان خود را باز کرد و گفت: ای علی! به خدا آن حضرت به آنچه وعده کرده بود وفا نمود.

این را گفت و از دنیا رفت. او را دفن کرده و زمانی که در مدینه

به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرتش فرمودند:

«ما در باره دوستت به وعده خود وفا نمودیم.»

عرض کردم: فدایت شوم، سوگند به خدا! هنگام مرگش خود نیز به این امر اقرار نمود.(۱)

عوامل و ریشه های ستم

برای ظلم و ستمگری اسباب گوناگون و عوامل مختلفی است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

ضعف و ناتوانی

کسی که قادر است بر دشمن درونی و خصم بیرونی فائق گشته، حق خود را استیفا نماید، برای رسیدن به اهداف خود نیازی به ظلم و ستم - خیانت، متهم ساختن انسان های بی گناه، گفتن دروغ، تهمت زدن، ریختن خون به ناحق، ارتکاب گناهان و... - ندارد. چه بسیار ظلم ها و ستم ها که منشأ آن ضعف در برابر دیگران و عجز و ناتوانی از دفاع از حقّ خویشتن است.

تملّق و جلب توجّه ستمگران به خود

بسا گناهانی که در حقّ مردمی روا داشته می شود تا فرمانروای ستمگری خشنود گشته، جای پایی در دل او باز گردد. هستند کسانی که برای جلب توجّه حاکمی ستمگر و اطاعت بی چون و چرای وی، انسان های مظلوم و بی پناهی را آزار داده، با تحقیر و اهانت آنان، انواع اذیت ها و ظلم ها را در حقّ آنان روا می دارند تا خود را مطیع و هوادار حکومت نشان داده، و مورد حمایت و تشویق

۱- ۹۹۴. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۵، ح ۳۱؛ ینابیع الحکمه، ج ۴، ص ۵۳، ح ۴۳

ستمگران قرار گیرند.

جهل و نادانی

جای بسی تأسف است که در عصر شکوه اطلاع رسانی و توسعه علمی و رسانه ای، هنوز پاره ای از بی عدالتی ها ریشه در جهل و نادانی داشته، از آگاه نبودن از حدود الهی سرچشمه می گیرد.

کسانی که کم ترین آشنایی با مبانی دینی ندارند، با نظر و تشخیص خود، حقّ را ناحق، درست را نادرست و شایسته را ناروا دیده و به واسطه نارسایی اندیشه و تشخیص نادرست دچار خطاهای فاحش گشته، در مواردی مرتکب ظلم و بی عدالتی می گردند.

هوس رانی و هواپرستی

نفس طغیانگر برای رسیدن به خواسته های نفسانی و امیال حیوانی و ارضای غرایز سرکش خود خواهان آزادی مطلق است و هیچ قید و شرطی را نپذیرفته، هر مانعی را - گرچه حق دیگران باشد - از سر راه خویش مرتفع می سازد.

لیکن نیل به کمال و سعادت انسانی، نظم و امنیت اجتماعی و حفظ و بقای حیات و نظام بشری ایجاب می کند که هر کس از خواهش های ناروا و خواسته های ناستوده که با حقوق سایر شهروندان ناسازگار و برای انسانیت و جامعه زیانبار است چشم پوشی نموده، به شدّت از آن ها پرهیز نماید.

البته چیره شدن بر تمایلات نفسانی جز به مدد اراده ای استوار و جهادی پیگیر میسر نمی گردد. رام ساختن نفس سرکش و باز داشتن آن از لذّت پرستی و هوا و هوس، همتی والا، اراده ای آهنین، عزمی راسخ، قدرت تصمیمی پولادین و استقامتی پابرجا می خواهد تا همراه با جهاد و مبارزه ای فشرده و دائمی بر آن فائق آمده، با پشت سر گذاردن صخره های دشواری، قله های شرف و بزرگواری را فتح و خلعت گرانبهای انسانی را در بر نماییم.

آنکه به این مرتبه از کمال و رشد معنوی نائل می گردد هیچ گاه و هرگز دستش به ستم و تجاوز به حقوق دیگران دراز نگشته، هیچ ظلمی را در حق هیچ کس روا نمی دارد.

کسی هم که گوش به فرمان هواهای نفسانی، مطیع بی چون و چرای شهوات حیوانی و اسیر مطلق خواسته های غیر انسانی است، برای رسیدن به مقاصد نامشروع و ارضای تمایلات بی حد و حصر و پرداختن به عیش و نوش خود، سر از پای نشناخته، به ظلم و تعدی دامن زده، حقوق دیگران را نادیده می گیرد و چنانچه از قدرت و مکنت کافی برخوردار گشته، راه نیز برای وی باز باشد، نه تنها به خود و دیگران ستم روا می دارد، بلکه بسا صدها نفر را برای رسیدن به مقاصد شوم خود به خدمت گرفته، از هیچ اقدام ضد انسانی نیز فروگذار نمی کند.

بلی، محبت دنیا، پیروی از هواهای نفسانی، هوس رانی، لذّت پرستی، پرداختن به عیش و نوش و غفلت از فرجام کار و سرانجام حیات، همواره از سرچشمه های اصلی و همیشگی جور و ستم بر خود و شهروندان جوامع انسانی بوده است.

عقده های روانی

عقده حقارت ریشه بسیاری از رذائل حیوانی و مفاسد اخلاقی است. کسی که گرفتار این خصلت پست اخلاقی شود، بسا برای پنهان ساختن ضعف درونی، به تفوّق طلبی و برتری جویی روی آورده، اقتدار و سلطه کاذب خود را از طریق ستم به دیگران تثبیت می نماید!

حتی ممکن است احساس واماندگی و محرومیت از دستیابی به خواسته های حق یا ناحق، برخی را به سادیسم جنایت مبتلا کرده، به گونه ای که از ستم بلکه از قتل و جنایت نسبت به اقشار محروم و مظلوم جامعه احساس شعف و لذت نموده، و چه کارها که نمی کنند!

مستی قدرت

زرق و برق دنیا و جذّابیت آن تا اندازه زیادی مرهون زر و زور و در گرو مکنت و قدرت است. دنیا منهای زر و زور را جلوه ای چندان نیست. آنچه که دنیا داران و دنیا خواهان را فریفته خود کرده، همین مکنت و قدرت و همین امکانات رفاهی و زمینه های فرمانروایی است.

هیچ چیز دنیا همانند زر و زور، مستی نمی آورد و کمتر چیزی است که بسان مکنت و قدرت، انسان را مغرور و فریفته خود نماید. مکنت و قدرت - خصوصاً انسان های پست را - به سرمستی و غرور کشانده، به تحقیر دیگران و ستم بر آنان سوق می دهد.

صاحبان ثروت و دارندگان قدرت به واسطه پندار نادرست خویش که دیگران را ناچیز شمرده و خویشتن را صاحب اختیار دیگران به حساب می آورند، خود را مستحق رفتار ناشایست خویش دانسته، ستم به دیگران را حقِ اجتناب ناپذیر خود به حساب می آورند به همین جهت است که در طول تاریخ بیشترین ظلم و ستم از جانب اینان بر مردم روا داشته شده است.

خصلت های نکوهیده

خودخواهی، کینه توزی، انتقام جویی، فرومایگی، انحصارطلبی، دنیاپرستی، بلند پروازی، طمع و چشم داشت نسبت به آنچه در اختیار دیگران است نیز در موارد زیاد آدمی را به رفتار ناعادلانه و ستم و تجاوز به حقوق دیگران سوق می دهد.

شهادت امام حسین علیه السلام و ستمگری

در این روزها که صفحات پایانی کتاب رقم می خورد، به واسطه فرا رسیدن ماه حزن و اندوه و نزدیک شدن عاشورای حسینی - سلام اللَّه علیه - بر خود لازم

دیدم تا در ارتباط با شهادت آن بزرگوار و موضوع ستمگری که آخرین مبحث از این مجموعه است، مطالبی ولو مختصر به عنوان عرض ارادت و توسل به ساحت اقدس آن همیشه عزیز همه دوران مرقوم ساخته، توشه ای برای روز رستاخیز خویش بیندوزم.

همچنان که پیشتر یادآور شدیم نظام اسلامی کم ترین ستم و حق کشی را نسبت به ضعیف ترین و ناتوان ترین افراد جامعه تحمل نکرده، به هیچ بهانه ای آن را مجاز نمی شمرد. در عین حال مطالعه تاریخ اسلام و دقت در رفتار رژیم هایی که به نام اسلام بر مردم حکومت کرده اند، نشانگر این واقعیت است که برنامه ها و عملکرد حاکمان و سردمدارانی که خود را خلیفه مسلمین و پیشوای مسلمانان قلمداد می کرده اند به هیچ وجه با این امر سازگار نبوده، حکومت آنان سراسر لبریز از ظلم و ستم و جنایت و آلودگی بوده است.

آنان - خصوصاً بنی امیه - همواره مردم محروم جامعه را به بند کشیده، از هیچ ظلم و ستمی فروگذار نمی کردند و در زمان خلفای بنی امیه آن چنان عرصه را بر شیعیان و دوستان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله تنگ کردند که معاویه برای هر یک از فرمانداران شهرها به طور جداگانه بخشنامه ای به این شرح فرستاد:

تحقیق کنید و نام هر کس را که دوستی و محبت وی نسبت به علی و خاندان او ثابت گردید، از دفتر بیت المال محو ساخته و سهمیه و ارزاق او را قطع نمایید.(۱)

از این نیز پای فراتر گذاشته، دستور داد:

هر کس را که پیرو علی است و یا متهم به دوستی اوست، به قتل برسانید و چنانچه پیروی و دوستی او ثابت نگردید، به مجرّد اتهام

۱- ۹۹۵. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۲۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵

و صرف احتمال نیز او را نابود کرده و حتی اگر زیر سنگی مخفی شده بود، او را پیدا کرده، گردن بزنید و خانه اش را ویران سازید تا باعث عبرت دیگران گردد.

سپس آنچنان شدت عمل به خرج داده، بر دوستان اهل بیت سخت گرفتند که اگر کسی متهم به بی دینی و کفر می شد، مورد اکرام قرار می گرفت و کسی متعرض او نمی گشت؛ لیکن شیعیان در هیچ شهری در امان نبودند خصوصاً در کوفه و بصره، چنانکه کسی برای دوستی اراده بازگو کردن حدیثی داشت با ترس و دلهره، او را به منزل خویش می برد و پس از سوگندهای شدید و غلیظ مبنی بر راز داری و حفظ امانت، روایتی را برای وی نقل می کرد!(۱)

در چنین شرایطی سالار شهیدان حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام و یاران باوفایش در برابر ظلم خاندان ابی سفیان به پا خاسته، برای رضا و خشنودی خدا، با خون پاک خود، حقیقت را آشکار و وحشیان دور از تمدن بنی امیه و آل ابی سفیان را - که سینه هایشان از کینه ورزی نسبت به خاندان رسالت لبریز بود و از هیچ ظلم و ستمی نسبت به بندگان خدا دریغ نمی ورزیدند - برای همیشه رسوا ساختند.

ایام غیبت و ظلم جهانی

به گونه ای که از روایات اسلامی بر می آید، جهان پیوسته با ظلم و ستم مواجه بوده، در ایام غیبت امام عصر حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - ستمگری، جرم و جنایت، رذایل اخلاقی و انواع پلیدی ها افزایش یافته، سراسر کره زمین از ظلم و ستم ظالمان و ستمگران لبریز می گردد و جهان در آیند

از نظر

ص:۶۸۱

۱- ۹۹۶. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۲۶

جور و بیدادگری و فساد و تباهی به مراتب از وضع کنونی بدتر خواهد شد.

امّا زهی سعادت و خوشبختی که عن قریب نسیم جان افزای عدالت وزیدن خواهد گرفت و عطر روح بخش عدل و قسط، دل ها را نوید پیروزی و رستگاری، و جان ها را حیات ابدی می بخشد.

آری، این تیره روزی ها و بدبختی ها برای همیشه پایدار نمی ماند و سرانجام روزی فرا می رسد که اوضاع کلّی جهان دگرگون گشته، حجّت حق و نجات بخش انسان ها می آید و جهان را در حالی که از ظلم و ستم لبریز است، برای همیشه از جور و بیدادگری پاک ساخته و از عدل و داد سرشار می سازد.(۱)

با ظهور حضرتش استعدادها پرورش یافته، خردها از فروغ بیشتری برخوردار خواهد شد. با رهبری آن بزرگوار علم و دانش گسترش یافته، حق بر باطل و داد بر بیداد پیروز گشته، اسلام دینی جهانی می شود و وعده الهی تحقق می پذیرد.

از پرتو وجود اقدسش انسان ها با نیروی ایمان، غرایز سرکش را مهار کرده، خویشتن را از اسارت خودپرستی و بندگی شهوت آزاد می سازند وبا معرفت بیشتر به خدا متوجه خواهند شد.

شعاع عدل و قسط آن دادگستر حقیقی، بسیار فراگیر و دامنه اش آنچنان نافذ و گسترده است که در حیوان و جماد نیز تأثیر گذارده، طبیعت ها متحوّل، موانع همزیستی و آفات اجتماعی به طور مطلق مرتفع، و گرگ و میش در کنار هم آرام می گیرند!

و در چنین فضایی است که همه انسان ها به مکارم اخلاق متخلّق گشته، وظایف دینی، انسانی و اخلاقی خود را با انگیزه خالص و در راستای اطاعت از

---

۱ – ۹۹۷. تنها در منتخب الأثر، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السلام نزدیک یکصد و پنجاه حدیث به این مضمون وارد شده است.

اوامر الهی و نیل به کمال روحانی انجام می دهند.

و همین هاست که زبان ها را به دعا برای فرج آن عزیز سفر کرده پیوسته گویا، دل ها را به ظهور پر میمنت اش همواره امیدوار، و وظیفه دوستداران و منتظرانش را جهت آماده سازی هرچه بیشتر خود و دیگران برای آن روز بزرگ به نیکی هویدا ساخته است.

خدای را برای این نعمت عُظما سپاس می گزاریم و از ساحت اقدسش عاجزانه خواهانیم که ما را به خُلق های کریمانه و اخلاق نیک و بزرگوارانه متخلّق فرماید و هر چه زودتر خلعت فرج بر قامت همیشه استوار و ملکوتی جنابش بپوشاند و ستمگران را از پهنه گیتی نابود ساخته، عدل و داد را بر سراسر عالم حکم فرما سازد. آمین ربّ العالمین.

و آخر دعوانا أن الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین

ص:۶۸۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹